یکے از مطبوعاتِ مجلسِ ترقیِ اَدب لاہور

عمل صالح

الموسوم به

شاہجہان نامہ

جلد اوّل

تصنیف

محمد صالح کنبو

مجلسِ ترقیِ اَدب ۲۔ نرسنگھ داس گارڈن۔ کلب روڈ۔ لاہور

ناشر

دریم احمد خان معتمد مجلس ترقی ادب لاہور

مطبع

محمود پرنٹنگ پریس، ۵۶ این گلبرگ (۲) لاہور

زیر اہتمام سید احمد شاد

عمل صالح

جلد اول

فہرست مضامین

دیباچہ مصحح

متن اصل نسخه

عنوان	صفحه

عنوان — صفحه

عنوان | صفحه

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچهٔ مصحح

تمهید

در زمانیکه بمحکمهٔ آثار قدیمهٔ سرکار هند موظف تحقیق السنهٔ عربیه و فارسیه بودم - روزی اشارهٔ عالی جناب فضیلت مآب جان هوبرث مارشل صاحب سی - آئی - ای دیرکتور جنرل محکمهٔ موصوفه بدین معنی رفت که اگر کتاب عمل صالح که کاملترین تاریخ عهد حضرت شاهجهان بادشاه غازی از تصنیف محمد صالح کنبه است بتصحیح و تحشیهٔ این بنده زیور انطباع پذیرد خیلی زیبا بود - زیرا که باوجود متعدد بودن کتب تاریخ زمان حضرت شاهجهان بادشاه کتابیکه بر جملهٔ احوال عهدش از ولادت تا وفات محتوی و جامع باشد جز این نامهٔ نامی نیست - و شهرت و قبولیتی که این کتاب را بوجه صدق بیان و درستی انشا حاصل شده احتیاج شرح ندارد - چنانچه در اکثر تواریخ معتبرهٔ متاخرین حواله باین کتاب رفته است - چون امر آن عالی جناب خالی از حکمت نبود کمر همت بر انجام این کار بستم و از ایشیاتک سوسائیتی بنگاله استفسار نمودم که اگر ایشان سلسلهٔ ببلیوتهکا اندیکا متکفل اشاعت این نسخهٔ بدیعه می توانند شد - آن جماعهٔ افاضل که در احیا و ترویج علوم و فنون آسیا همیشه سرگرم کاراند - تحریک من بنده را برغبتی تمام قبول نموده فرمودند که متن را بترجمهٔ مختصر در زبان انگلیسیه که از تبلیغ و ترصیع کلام فارسی مزکی و منقی و به مقاصد و مطالب محلی و مطری باشد صورت انتظام دهم - الحمدلله که امروز جلد اول از آن کتاب مستطاب هدیهٔ ناظرین شود - الهی حسن سعی قبول کناد *

احوال مصنف

احوال مصنف از هیچ کتاب آن عهد بدریافت نمی رسید - و در فاتحهٔ عمل صالح نیز حزین که ''کمترین داعیان دولت ابد پیوند بوده'' چیزی درین باب مسطور نیست - لیکن از احوال شیخ عنایت الله مصنف بهاردانش و از ذکر مولانا ابوالبرکات المتخلص بمنیر که در خاتمهٔ کتاب، درج است انموذجی بدست می آید - چنانچه معلوم می شود - که مولد و منشاش خاک پاک خطهٔ لاهور است و در عهد طفولیت بزیر تربیت شیخ عنایت الله مانده - و کسب علوم هم از آن ممدوح نموده - میگویند که ملا منیر را بمصنف کمال شغف بود - و مدتی بیک جا بسر بردند *

در تاریخ هند ایلیت صاحب پروفیسر داس مصنف را با میر محمد صالح خوشنویس[۱] پسر میر عبدالله مشکین قلم که بفارسی کشفی تخلص می کرد خلط ملط کرده است چنانچه میگوید *

''درین امر هیچ شک نیست که محمد صالح همان کس است که خود را باین نام در کتاب خود بزمرهٔ خوشنویسان نوشته * '' ۲

حالانکه وفات خوشنویس مذکور در عمل صالح بذکر وقایع سال بیست و چهارم جلوس والا مطابق سنه هزار و شصت هجری مندرج است - پروفسر موصوف را این خیال غالب ازین قول کرنیل لیس پیدا شده که در باب بادشاهنامهٔ عبدالحمید لاهوری در جرنل روائل ایشیاتک سوسائتی (جلد سوم سلسلهٔ جدیده) رقم زده *

'' نسخه جلد دوم بادشاهنامه که برای طبع بلیوتهیکا اندیکا مستعمل شده بهترین نسخهٔ قلمی است که بنظرم آمده - از قلم محمد صالح کنبو[۳] مصنف عمل صالح نگارش پذیرفته - و بر حاشیه دستخط شاهجهان بادشاه دارد '' *

---

(۱) برای مزید حالات خوشنویس مذکور ببینید صفحات ۳۰۴ و ۵۰۵، ۵۵۵، ۶۷۹ - بادشاهنامه عبدالحمید لاهوری جلد دوم - طبع بیلیوتهیکا اندیکا *

(۲) ملاحظه کنید تاریخ هند ایلیت صاحب - جلد هفتم - صفحه ۱۲۳ *

(۳) در باب اصلیت این قوم حکایات عجیبه و روایات غریبه بر السنهٔ مردم جاری است - چنانچه درمیان اهل اسلام مشهور است - که اگر شخصی سیدالنسب بزنی کناس متأهل شود - اولاد کنبو (کم‌بو) باشد - گویا بوی کناسی از آمیزش

[بقیه حاشیهٔ صفحه ۲]

سادات کم شده یا خوشبوی سادات از امتزاج کنامی کم گردیده - جماعتی دیگر می‌گوید که چون در ابتدا تعداد ایشان قلیل بود - نظر بر آن ایشانرا کم بوگفتند باین معنی که بوی شان درمیان خلق نادر است - لیکن این همه اقوال لغو و پوچ است و رزانتی ندارد - مولانا شیخ زین العابدین جد مادری مولانا شیخ عبدالحق محدث دهلوی که باز جد مادری راقم الحروف می‌باشد در کتاب خود مصباح العارفین می‌نویسد که در لفظ کنبو واو نسبت است منسوب به کنب چون واو هندو و کنب شهری است نزد غزنین - باشندگان آن شهرا علم از اینکه مسلمان باشند یا هندو بدین لقب ملقب شدند *

در بعض کتب تاریخ نوشته شده که کنباه بالضم نام دریای است در شمال سمرقند و آبادیها که بر کنارهٔ آن دریا واقع شده بهمین اسم موسوم شده - چنانکه جهنم نام دریای است و هم نام شهری که برلب آن دریا واقع است - در زمانی سادات و شیوخ از عرب و بغداد آنجا سکونت اختیار نمودند - و بعد مرور روزگار چون بهندوستان رو نهادند - این لقب را همراه خود شان آوردند - علاوه ازین اقوال از قرینهٔ این شعر نیز

* بیت *

اگر قحط الرجال افتد ازین سه انس کم گیری
یکی افغان دوم کنبو سوم بد ذات کشمیری

که در باب سوء خلق این قوم درمیان مردم مشهور است این امر واضح میگردد که کنبو مثل کشمیری و افغان لقب مقامی است نه که ذاتی و صفاتی - وازتحقیق جلد اول مردم شماری که در ذیل درج است معلوم می‌شود که اصل این قوم اغلب از سرزمینی است که درمضافات پنجاب واقع است - زیرا که اکثر افراد این قوم به پنجاب سکونت دادند - و آنانکه در صوبجات متحده آباداند - در آن اضلاع هستند که به پنجاب ملحق است - درین صورت قول مولانا شیخ زین العابدین قرین صواب معلوم می‌شود - که کنبو مثل هندو اسم نسبت ست منسوب به کنب *

نکتهٔ لطیفه اینکه منو در دهرم شاستر خود (باب دهم - اشلوک ۴۳ و ۴۴) ذکر بعض فرقهای کهتری میکند - و فرقهٔ که بسلسلهٔ ترتیب چهارم ثبت افتاده کمبوج است - و عجب نیست که این طایفه اسلاف و اجداد کنبوی زمان حال باشند - ازین وجه که آن نوع قوم کنبو که به مذهب هنود تعلق دارد بالکلیه کهتری است در باب اسقاط حرف جیم می‌توانیم گفت که بسبب کثرت استعمال واقع شده - مستشرقین زمان حال از سیاق عبارات کتب قدیمهٔ سنسکرت سند گرفته وطن مالوف طایفهٔ کمبوج را در کوه هندوکش قرار داده‌اند - که وادئی گلگت را از بلخ جدا می‌سازد و تا تبت می‌رسد - چنانچه گریئرسن در جنرل روائل ایشیاتک سوسائیٹی (بابته جولائی سنه ۱۹۱۲ع صفحه ۸۰۱) این طایفه را یکی از اقوام شمال غرب هند بیان می کند -

من بنده برای تحقیق نسخهٔ مذکوره را خود بامعان نظر در کتابخانهٔ ایشیاتک سوسائیتی بنگاله ملاحظه نمودم۔ و یافتم که در آخر کتاب نام کاتب فقط " محمد صالح الکاتب " درج است ۔ اکنون بفہم نمی آید که کرنیل لیس بر چه بنا محمد صالح الکاتب را محمد صالح کنبو قرار داده است ۔ از مطالعهٔ کتب تاریخ آن عهد چنین معلوم می شود ۔ که محمد صالح الکاتب یا میر محمد صالح خوشنویس پسر میر عبدالله مشکین رقم است ۔ زیرا که در سنه هزار و پنجاه و شش هجری خدمت داروغگی کتابخانهٔ معلی از تغییر رشیدای خوشنویس باو مفوض شده بود۔

[بقیه حاشیه صفحه ۳]

وگوید که لغتشان به سنسکرت و ایرانی آموزش داشت۔ موسیو فوچر بنا برروایات ملکه نیپال تبت را کمبوج دیس می پندارد ۔ و رایش بسیار تفاوت ندارد ۔ اما وراهمیہرا هر برہت سمہتا (بلب چهاردهم۔ آیت ۱۷) کامبوج دیس را در ممالک جنوب مغرب شمار می کند۔ غالباً بنای قولش این است که کمبوج در دهرم شاستر منووهری ونسا و منادات اشوکا (شماره ۱۳ - ۲۵۹ سال قبل از مسیح) به قومی دیگر که جوانا نام دارد مسطور شده وچون سوخرالذکر باشندگان غرب و جنوب غرب بودند ۔ وراهمیہرا طایفهٔ کمبوج را نیز متوطن ممالک جنوب مغرب شمرد *

تفصیل جلد اول مردم شماری

(کنبو) کل تعداد = ۱۸۳۵۷۳

تقسیم بلحاظ مذهب

هنود	=	۶۳۱۲۸
سیکهه	=	۴۳۸۸۹
مسلمان	=	۷۶۵۵۶
		۱۸۳۵۷۳

تقسیم بلحاظ صوبجات

پنجاب	=	۱۷۴۰۹۸
بلوچستان	=	۳۶
کشمیر	=	۲
صوبجات متحده	=	۹۴۳۲
جزائر اندمان	=	۵
		۱۸۳۵۷۳

[ملاحظه کنید مردم شماری هند سنه ۱۹۰۱ میلادی - حصه دوم (جلد اول) مؤلفه ایچ - ایچ - رزلی - و ای - اے - گیت] *

و یمکن که باین حیثیت نقل کتب هم برای کتابخانهٔ شاهی می کرد - یا میر محمد صالح(۱) برادر روشن قلم است - که پس از وفات برادر موصوفش بجای او بخدمت فرمان نویسی سرافراز گشت - و این نسخه را حسب ایمای حضرت صاحبقران ثانی نوشته باشد *

مورخین زمانهٔ حال شیخ عنایت‌الله را علی‌الحسب اختلاف الروایات هم زلف و برادر حقیقی مصنف می خوانند - لیکن از مطالعه عمل صالح معلوم می شود که قول آن جماعت که شیخ موصوف را برادر حقیقی محمد صالح می گویند درست نیست - زیرا که مصنف اسمش را در هرجا ملقب آل محمد زینت می دهد - که فقط سادات را نوشتن جایز است - و عنایت‌الله را میر مقام شیخ عنایت الله نوشته است - مورخین را این غلط فهمی غالب از لفظ برادر کلان واقع شده که مصنف بآن شیخ موصوف را در هر جا خطاب می کند - لیکن در محاورهٔ فارسی خطاب برادر عام است - و اطلاقش بر برادر حقیقی و عمزاده و هم زلف یکسان می باشد *

میگویند که محمد صالح در دفتر معلی شاهی سلسلهٔ ملازمت داشت - و علاوه از عمل صالح کتابی دیگر موسوم به بهار سخن(۲) هم نتیجهٔ طبع وقاد اوست - این کتاب بر چهار چمن مشتمل است - چمن اول - در مکاتیب بادشاهان و امرا - چمن دوم - در رقعات - چمن سوم - در توصیف عمارات آگره و شاهجهان آباد و لاهور - چمن چهارم - در تقریظات کتب -

---

(۱) میر محمد صالح فرمان نویس و میر محمد صالح خوشنویس داروغهٔ کتابخانهٔ معلی هردو جداگانه کس بودند - و مناصب ایشان در عمل صالح جداگانه درج است - چنانچه میر محمد صالح فرمان نویس بمنصب پانصدی بیست سوار سرافراز بود - و میرصالح داروغهٔ کتابخانه بمنصب نهصدی صد سوار - میر محمد صالح فرمان نویس و محمد صالح کنبو را هم یک کس قیاس کردن درست نیست زیرا که اگرچنین بودی ذکر روشن قلم مثل ذکر شیخ عنایت‌الله که هیچ خطاب نداشت و بازدو بار به بسیار شرح و بسط رقم شده است بالضرور در عمل صالح نگارش یافتی - علاوه ازین ذکر تفویض خدمت فرمان نویسی که بپادشاهنامهٔ عبدالحمید درج است در عمل صالح نیز رقم شدی - والله اعلم بالصواب *

(۲) این کتاب هنوز چاپ نشده است - نسخهٔ قلمیش که بنظرم رسیده ملک مولوی محمد شعیب نائب مباشر آثار قدیمهٔ اسلامیهٔ پنجاب و صوبجات متحده است - تقریباً چهار پنج صد صفحه ضخامت دارد *

از دیباچه معلوم می شود که مولانا ابوالبرکات منیر مسودات این کتاب را که در اوراق منتشره صورت پراگندگی داشت خواست که در یک شیرازه جمع آورد - اما اجل مهلت نداد - و آخر الامر محمد صالح خود آن اوراق پریشان را در سنه هزار و هفتاد و سه هجري ترتیب داده به بهار سخن موسوم کرد - درین گلدسته مصنف داد رنگینی کلامي و سخن آرائی داده است - و جواهر زواهر مضامین گوناگون بر صفحات قرطاس ریخته *

تاریخ ولادت مصنف بتحقیق نه پیوست - و در باب وفاتش نیز اقوال مختلف است - چنانچه سید محمد لطیف در تاریخ لاهور صفحه ۲۰۹ مي نویسد - که محمد صالح در سنه هزار و هشتاد و پنج رحلت نمود - صاحب تحقیقات چشتي[1] وفات مصنف را ده سال قبل از آن بیان مي کند - و گوید که محمد صالح در سنه هزار و هفتاد و پنج وفات یافت لیکن قولش درست نیست - چرا که مصنف در عمل صالح ذکر وفات شیخ عنایت الله که در سنه هزار و هشتاد هجري واقع شده نموده است - درین صورت رحلت کردن او در سنه هزار و هفتاد و پنج خلاف از عقل است علاوه ازین اقوال از عبارتیکه در اختتام نسخهٔ پبلک لائبریری لاهور درج است - و اینجا بجنسه نقل مي شود بظهور مي رسد - که رشتهٔ حیات مصنف تا سنه یازده صد و بیست هجري منقطع نه گردیده بود *

نقل عبارت

ختم شد نسخهٔ عمل صالح من تصنیف جامع الکمالات صوري و معنوي میان محمد صالح سلمه الله روز یکشنبه بتاریخ بیست و هفتم صفر سنه ۳ جلوس والا مطابق سنه ۱۱۲۰ هجری *

درین عبارت جملهٔ سلمه الله برین معنی دال است - که مصنف تا زمان تحریر این نسخه زنده بود - اکنون درین صورت که از عبارت تاریخ لاهور این امر منکشف نمي گردد - که آیا مصنف تاریخ وفات بنابر روایات مقامي نوشته است - یا از دیگر کتب تاریخ نقل کرده - من بنده را در قرار دادن این امر که قول محمد لطیف "حدیث صحیح" است - و عبارت نسخهٔ پبلک لائبریري لاهور هرزه و هذیان - قدری تامل است -

(۱) ملاحظه کنید - تحقیقات چشتی - صفحه ۵۹۲ - طبع لاهور (وطن) *

زیرا که اگر مصنف تاریخ لاهور تاریخ وفات محمد صالح را فقط بر بنای روایات مقامی نوشته است - قولش در مقابلهٔ عبارت نسخهٔ پبلک لائبریری لاهور وقعتی ندارد و اگر او از دیگر کتب معتبرهٔ تاریخ نقل کرده است - نگارش عبادت نسخهٔ لاهور بر سهو کاتب محمول می توان شد *

در لاهور مسجدی خورد بغایت دلپسند اساس بنا کردهٔ مصنف هنوز موجود است - این عبادتگاه اندرون موچی دروازه بر لب سه راها واقع است و کار چینی بسیار خوب دارد - گویند که مکان سکنئی محمد صالح محاذئ این مسجد بود - بر در مسجد این کتبه نوشته است *

* کتبه *

بانئ این مسجد زیبا بنده آل محمد صالح است
سنه یک هزار و هفتاد هجری

بر محاریب مسجد بسیار کتبها از نظم و نثر و آیه‌های قرانی بکار چینی نگاشته است - مقصود ازینها حمد و سپاس خدا و نعت مصطفی و تعریف مسجد زیبا است - از کتبهٔ نثر چنان هویدا می شود - که تعمیر مسجد در سنه هزار و هفتاد و نه به تکمیل رسید *

نقل کتبهٔ نثر

بحسن سعئ فدوی آل محمد صالح در سال هزار و هفتاد و نه هجری صورت اتمام یافت *

محمد صالح در مقبرهٔ که از سنگ سرخ بنا یافته است دفن شد - این مقبره تا حال بیرون موچی دروازه لاهور موجود است - و به اسم کنبو والا مقبره شهرت دارد *

تاریخ نگارش کتاب

اگرچه مصنف در دیباچه می گوید - "در سال هزار و هفتاد هجری از چمن آرائئ این گلشن نفس فراغ کلی یافته سر رفعت باوج سپهر مینا بر افراختم" - لیکن این قول درست نیست - چراکه اولا در کتاب واقعات عهد حضرت شاهجهان بادشاه تا سنه هزار و هفتاد و شش هجری مسلسل درج است - علاوه ازین مصنف در احوال برادرش شیخ عنایت الله می نویسد *

"آن مجمع کمالات انسانی که مربی و ولی نعمت صوری و معنوی این بنده بود - و در سخن سرائی و معنی آرائی یدبیضا می نمود - و از عهد طفولیت تا الیوم توجه والا بتربیت این ذرهٔ بی مقدار مصروف داشته همه وقت چهرهٔ شاهد کلامم را بغازهٔ اصلاح می آراست - و صورت معنی از آئینهٔ سخنم باحسن وجهی نمودار می ساخت - نصیب و تقدیر پیش از آنکه این کتاب مستطاب بنظر اصلاحش رسد - و از پرتو نظر فیض اثرش عبارت را رتبه و معنی را کمال حاصل آید - روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی که تاریخ تولد مبارکش نیز همین بود - در سن شصت و پنج سال قمری و هزار و هشتاد هجری رحلت بر اقامت گزیده متوجه خلد برین گشت" *

ازین عبارت واضح است که کتاب تا سنه هزار و هشتاد هجری ختم نشده بود - درین صورت معلوم می شود که اول محمد صالح ایام دولت حضرت شاهجهان بادشاه تا سنه هزار و هفتاد هجری قلم بند کرده بود - و کتاب را در آن سنه ختم نموده لطیفهٔ فیض الهی تاریخ

۱۰۷۰ ھ

اتمامش یافته - لیکن چون آن پادشاه عالی جاه رحلت گرای عالم بالا شد - مصنف احوال سنین ما بعد را اضافه نموده این نامهٔ گرامی را صورت تکمیل داد - و دیباچه چنانکه در اول بود بهمان طور برقرار ماند *

ماخذ کتاب

سلاطین مغلیه را همیشه شوق علم تاریخ بوده - چنانچه اکثر تاجداران این سلسلهٔ نامدار خود وقایع عهد سلطنت نوشته اند - و بعض این خدمت را به منشیان بلاغت شعار سپرده حضرت شاهجهان بادشاه را هم این خیال پیدا شد که تاریخ عهدش بطرز تاریخ جد بزرگوارش حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه که نتیجهٔ قلم اعجاز رقم شیخ ابوالفضل است تدوین یابد - بنابرین اول خدمت نگارش بادشاهنامه به میرزا امینا قزوینی که در فن انشا ید طولی داشت تفویض یافت - و آن منشی معنی پرداز احوال ده سال اول عهد حضرت صاحبقران ثانی را مع دیباچهٔ که بر احوال ایام شاهزادگی از یوم ولادت سعید تا تخت نشینی مبارک مشتمل است - و تتمهٔ که در آن ذکر مشاهیر آن زمان از سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و اطبا درج است - ترتیب داده در سنه بیست جلوس والا از

نظر اشرف گذرانید - عمل صالح احوال شاهزادگی حضرت شاهجهان بادشاه ازین کتاب اخذ کرده است(۱) - و در نگاشتن وقایع ده سال اول هم از آن مستفید شده *

چون میرزا امینا تاریخ شاهجهانی ده ساله بنظر اقدس حضرت بادشاه گذرانیده بود حاضران موقف اعلی بعرض رسانیدند - که منشي بی بدل ملا عبدالحمید نام که روش سخن سرائی از کلام شیخ ابوالفضل فرا گرفته و ازفیض صحبت آن قدوهٔ اهل سخن بهرهٔ تمام اندوخته - اکنون دل امیده را از اختلاط این و آن و خاطر شورنده را از ارتباط فلان و بهمان را پرداختند در معمورهٔ پتنه بزاویهٔ تنهائي و بیغولهٔ بی نوائی در ساخته است اگر خدمت نگارش معالی و مکارم این دولت والا بدو باز گذاشته آید - هر آئینه این تالیف منیف و تصنیف شریف به نهجی که در خاطر دوربین صواب گزین پرتو انداز است نگاشته شود(۲) - بادشاهٔ علم دوست بمجرد استماع این امر فرمانی در طلب ملا عبدالحمید بناظم پتنه فرستاد - و چون او بدرگاه والا آمده بسعادت زمین بوس رسید - خدمت نگارش بادشاهنامه از میرزا امینا منتقل شده به ملا عبدالحمید سپرده شد - و میرزای مذکور بخدمت جمع وقایع سر افرازي یافت *

ملا عبدالحمید انتظام اکبر نامه را پیش نظر نهاده احوال بیست سال عهد حضرت شاهجهان بادشاه در دو مجلد ترتیب داده است - و طرز استاد فاضلش را به تبع آن در جمیع امور طرازي بخشیده - چنانچه باوجود عذوبت الفاظ و رنگینئی بیان هیچ جا پا از جادهٔ متانت بیرون نگذاشته - و در آرایش عبارات و پیرایش استعارات سر رشتهٔ معنی را از دست نداده - این نامهٔ گرامی جامع ترین و معتبر ترین تاریخ اول بیست سال عهد حضرت صاحبقران ثاني است - و همه تاریخ نویسان

---

(۱) سوانح این ایام در کتابی دیگر که به اسم "احوال شاهزادگی حضرت شاهجهان بادشاه" مشهور است - و نزد بعض به معتمد خان مصنف اقبالنامهٔ جهانگیری نسبت دارد - بکمال شرح و تفصیل نگارش یافته - از سیاق عبارت عمل صالح چنان معلوم می‌شود که مصنف ازین کتاب هم استفاده کرده است *

(۲) ملاحظه کنید - بادشاهنامهٔ عبدالحمید لاهوری جلد اول - حصه اول - صفحه ۱۰ *

آن عهد ازین استفاده کرده اند - و محمد صالح هم ازین کتاب مستطاب زله ربائی نموده*

در سنه هزار و شصت و پنج هجري چون ملا عبدالحمید بوجه کبر سن ازین جهان رحلت نمود - خدمت نگارش بادشاهنامه به محمد وارث که از فیضان تعلیم ملا بهرهٔ کامل گرفته بود تفویض یافت - محمد وارث احوال ده سال آخر عهد حضرت شاهجهان بادشاه را بطرز و روش بادشاهنامهٔ عبدالحمید نوشته است - و باین طور کتاب استادش را مکمل نموده - چون این تاریخ بیشتر از عمل صالح بتدوین آمد ممکن که مصنف علاوه از معلومات خود ازین کتاب هم مستفید شده باشد *

چون درین تاریخ نامها بواسطهٔ مبالغه در استعارات و تشبیهات و اطناب و اطالت در الفاظ و عبارات خاطر خواننده از فهمیدن مقاصد و ادراک مطالب بار مي ماند - محمد طاهر را که بخطاب عنایت خاني سر افراز بود این خیال پیدا شد - که سوانح عهد حضرت صاحقران ثاني را کسوت نو پوشانیده بمناظر عبارت سهل و اصطلاحات روشن جلوه دهد - چنانچه مصنف آن همه واقعات را که در سه جلد بادشاهنامه مسطور شده است اختصار نموده در یک جلد جا داده است و کتابش را ملخص نام نهاده - چون این تاریخ نامه در همان زمان بنگارش آمد که محمد صالح کتابش را مي نوشت - بنابر آن بوثوق نمي توانیم گفت که مصنف عمل صالح ازین کتاب بچه حد بهره اندوز شده*

علاوه ازین کتب که ذکر آنها بالا گذشت - چند کتاب دیگر هم در زمان حضرت شاهجهان بادشاه نوشته شد که بر احوال آن بادشاه مشتمل است - چنانچه یکی از آن تاریخ دلکش است از تصنیف شیخ عنایت الله لاهوري که در آن احوال آبا و اجداد حضرت صاحبقران ثاني از زمان آدم تا انتهای عهد آن سلطان درج است - چونکه عمل صالح بعد ازین همه کتب بنگارش آمد - لهٰذا مصنف از آنها تا حدی استفاده کرده است *

طرز انشای کتاب

در باب انشاء این کتاب همین گفتن کفایت کند که مثل دیگر تاریخ نامهای آن زمان نوشته شد - چنانچه در ابتدای هر بیان تمهیدی طویل

الذیل می آید ـ که بالفاظ مشکله و عبارات غریبه آراستگی دا د ـ کثرت الفاظ که آنرا قدردانان این طرز آمد طمعت می گفتند در مطالب مبالغه پیدا می کند ـ و وفور استعارات ، تشبیهات که معنی آفرینی نام داشت مقاصد را در حجاب می گیرد ـ در هندوستان مخترع این روش شیخ ابوالفضل است ـ لیکن او منشی قادر الکلام بوده و در کلامش سنگینی به رنگینی عنان بعنان می رود ـ و هیچ جا شوخی بر متانت غالب نیامده ـ تاهم چون باستان نامهای فارس بنظر شیخ موصوف رسید ـ سادگی عبارت و لطف محاورهٔ آنها دلش را ازین تصنع کاری و عبارت آرائی متنفر ساخت ـ چنانچه در آئین اکبری که جلد آخر اکبرنامه است ـ شیخ آن روش را ترک کرده بطرز قدمای فارس نوشته است ـ و الحق کتابیست که در آن تمیع علوم بحث کرده و ساده نویسی را از دست نداده ـ بلاغت عبارتش به حشمت معنی و خوبی لفظ دست بگریبان است ـ و فقرهای مختصر به حسپانی ربط و پیوستگی ترکیب در کلام متانت و شوکت پیدا کرده ـ چنانچه خود میفرماید *

* بیت *

بس کارنامهٔ ایست که آمد بروی کار
حیران شوند اگر دو سه حرفی رقم زنند

محمد صالح بکنار ابو البرکات منیر و شیخ عنایت الله پرورش یافته بود ـ و رنگین کلامی و عبارت آرائی اورا بمیراث رسیده ـ و چون درین زمان آفتاب انشاء پردازی عبدالحمید از بادشاه وقت فروغ قدردانی حاصل کرده به نصف النهار شهرت می درخشید ـ محمد صالح در کتابش اسلوب بادشاهنامه را پیش نظر نهاده است ـ و عبارت را بهمان طرز زینت می دهد ـ و اگرچه کلامش را آن درجه بلند پایگی و شوکت حاصل نشده که عبارات بادشاهنامه را حاصل است تا هم در بیانش زبان بمحاوره شیر و شکر است ـ و هیچ جا عبارتش از دائرهٔ فصاحت خارج نشده *

نسخ قلمئ کتاب

در اروپ چندین نسخ این کتاب موجود است - چنانچه سه نسخه در متحف برطانیه[۱] است و چهار در کتاب خانهٔ انڈیا آفس (۱) - و به همین طور در دیگر کتب خانهای بر اعظم نیز یافته می شود - و چون احوال آنها در فهرستهای آن کتب خانها بشرح و بسط درج است اینجا احتیاج اعاده معلوم نمی شود *

در هندوستان هم این کتاب نادر نیست و نسخ آن در اکثر ریاستهای ملک بنظر می آید - و در کتابخانهای بعض خانوادهای قدیم نیز یافته می شود - من بنده برای مطابقه و مقابله پنج نسخه بدست رسانیدم - سه از آن ملکیت ایشیاتک سوسائیٹی بنگاله است - و یک ملکیت پبلک لائبریری لاهور - و دیگر یک ملکیت منشی عبدالرحیم ساکن محله نئی بستی آگره - احوال هر یک از آن پنج در ذیل درج می شود *

(۲) [نسخهٔ ایشیاتک سوسائٹی بنگاله شماره دي ۲۵۲] این نسخه را شخصی شیخ درویش احمد نام که ساکن گجرات شاه دولا بود برای نواب سید شهامت خان نوشته - بر پشت ورق اول مهر سید علی رضا ثبت است که اغلب از متعلقان نواب موصوف باشد - تاریخ نگارش نسخه درج نیست - لیکن از صورت آن معلوم می شود - که اقلاً دویست سال قدامت دارد - اسلوب خط پسندیده است و اغلاط بندرت یافته می شود - تقطیع کتاب یازده انچه به هفت انچه است و ۹۵۴ ورق ضخامت دارد - این نسخه کامل است و در حاشیه ذکر آن سوانح که در بادشاهنامهٔ عبدالحمید لاهوری درج است و در عمل صالح رقم نیافته می دارد - علاوه ازین کاتب در اختتام نقل آن فرامین نیز نموده است - که در دیگر تاریخ نامهای آن عهد موجود است و محمد صالح آنها را ترک کرده -

---

(۱) ملاحظه کنید فهرست کتب قلمیهٔ فارسیهٔ متحف برطانیه مولفه چارلس ریو جلد اول - صفحه ۲۶۳,۲۶۴ - شماره ۲۰۷۳۵,۲۶۲۲۱ و جلد سوم - صفحه ۱۰۶۹ - شماره ۲۱۵۷ *

(۲) ملاحظه کنید فهرست کتب قلمیهٔ فارسیهٔ انڈیا آفس مولفه هارمن ایتهی صفحه ۱۲۸ - شماره ۳۳۲,۳۳۳,۳۳۴,۳۳۵ *

من بنده در تصحیح عبارت این نسخه را اصل متن قرار داده ام و اختلافات دیگر نسخ را در حواشی پائین درج نموده ۔

(۲) [نسخهٔ ایشیاتک سوسائیتی بنگاله شمارہ دی/۳۵۳] این نسخه کامل نیست و از ذکر سال یازدهم جلوس حضرت شاهجهان بادشاه شروع می‌شود ۔ لیکن در آخر نقصی ندارد و مثل دیگر نسخ بعد از ذکر اسامی منصبداران ختم می شود ۔ روش خط پخته نیست و اکثر جا سهو و فرو گذاشت بنظر می‌آید ۔ در تاریخ پنجم جولائی سنه هزار و هشت صد و چهل و دو عیسوی مطابق بیست و ششم جمادی الثانی سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری شخصی گنگا پرشاد نام این نسخه را برای بابو صاحبان رام رتن سنگهه و رام پرسن سنگهه نوشته بود ۔ تقطیع کتاب ده انچه به شش انچه است و ۴۷۴ ورق ضخامت دارد *

(۳) [نسخهٔ ایشیاتک سوسائیتی بنگاله شمارہ دی/۲۵۱] این نسخه هم ناقص است و احوال ده سالهٔ عهد حضرت شاهجهان بادشاه از ابتدای سال بیست و یکم می‌دارد ۔ در خاتمه احوال مشاهیر و فهرست منصبداران ترک کرده شده است ۔ روش خط یکمزه و با قاعده است و اغلاط و سهو کمتر یافته می‌شود ۔ این نسخه را هیه سکهه رام که در عهد خلافت عالمگیر ثانی بخدمت محاسبی سر افراز بود ۔ در سنه یکهزار و صد و شصت و هشت هجری از کتب رای بجي مل ولد رای سهو کنی مل کاتب دیوان اسد خان نقل نموده ۔ تقطیع کتاب دوازده انچه به هشت انچه است و ۱۲۱ ورق ضخامت دارد *

(۴) [نسخهٔ پبلک لائبریری لاهور ج/۲۳][1] این نسخه قدیم ترین و بهترین نسخهٔ عمل صالح است که بنظرم رسیده ۔ در سنه یکهزار و صد و بیست هجری بنگارش آمد ۔ طرز خط پخته است و از سهو و خطا پاک است ۔ تقطیع کتاب یازده انچه به شش انچه است و ۴۶۶ ورق ضخامت دارد ۔ ورق اول ضایع شده است و عبارت ازین الفاظ شروع

---

(۱) در پبلک لائبریری لاهور نسخهٔ دیگر هم موجود است ۔ لیکن قدامتی ندارد و از خطا و سهو آگنده است *

می شود - "آئین باز گذاشت - و به ترک پیروی طریقت آنصاحب شریعت" الخ *

(۵) [نسخهٔ منشی عبدالرحیم ساکن نئی بستی آگره] این نسخه هم بسیار صحیح است و تقریباً دو صد سال قدامت دارد - اسلوب خط خوش است و دوازده انچه به همت انچه تقطیع دارد *

در محلهٔ چوڑي والان بدارالسلطنت دهلی

در هژدهم ماه جون سنه هزار و نهصد و یازده میلادي باعلام یزدانی بنگارش آمد

علامات و مخففات

ع	عوض
ز	زاید
ن	ناقص
غ	غلط

ش (۱)	نسخهٔ ایشیاتک سوسائیتی شماره دی ۲۵۱		
ش (۲)	ایضاً	ایضاً	شماره ڈی ۲۵۲
ش (۳)	ایضاً	ایضاً	شماره ڈی ۲۵۳
ل	نسخهٔ پبلک لائبریری لاهور		ج ۲۳
الف	نسخهٔ منشی عبدالرحیم ساکن نئي بستی آگره		

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شگفته روئی چمن بیان و خنده ریزئی گلبن سخن از حمد بهار پیرای گلشن کاف و نون و جریده کشای سپهر بوقلمون است که مصور حکمت والایش به کلک تقدیر و ید قدرت بدیع نقشی چون سرور اصفیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم بر لوحهٔ ایجاد و تکوین کشیده از فروغ صورت تمام معنی او که سپیدهٔ صبح آفرینش و مطلع انوار دانش و بینش است شبستان گیتی را چون روز روشن و خارستان دنیا را مانند ارم گلشن جاوید بهار ساخت - و بیاض دیدهٔ روزگار را بنور لقای ازهر آن مظهر موعود آرایش تازه و نگار خانهٔ صنع را از پرتو ظهور باسط النور آن آفتاب ذرات کون و مکان زینت بی اندازه داده غلغلهٔ کبریائی جلال و جمالش در ملک و ملکوت انداخت - و مزیت آنحضرت در جمیع مراتب بر سائر انبیا و اذکیا و کمال نمایش کلام آن مظهر اتم قدرت بتائید اعجاز و بدایع بیان بر کافهٔ انس و جان آشکار نموده صیت رفعت قدر دین متینش بلند گرای گردانید - و حسن الفاظ غریبه و معانی بدیعهٔ آیات قرآنی و مشکلات احکام آسمانی به تنویر هدایت و توضیح درایت آن مهر سپهر اصطفا در نظرها جلوه‌گر ساخته عالمی را از تیه ضلالت بسر منزل اهتدا رسانیده - و بر طبق ارادهٔ ازلی و وفق خواهش لم یزلی بجهت قوام نظام عالم امکان و قیام قوایم طبایع و ارکان سر رشتهٔ آراستگی ملک و ملل و زمام سر انجام سواد دین و دول در قبضهٔ سلاطین معدلت آئین باز گذاشت - و به برکت پیروی طریقت آن صاحب شریعت شمشیر کفر فرسای این گروه والا شکوه را مصباح معابد اسلام و مفتاح مغالق هفت اقلیم نموده میزان استقامت کردار و گفتار که وسیلهٔ اعتدال مزاج روزگار است به کف کفایت شان ارزانی داشت - و از جمله این والا منزلتان خلافت مرتبت ذات قدسی صفات دارای جهان آرای گیتی [1] [خدیو گیهان] ع خدای

(۱) ع [پیرای] ل

سریر افروز انجمن فیض طرازی ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد شاهجهان
بادشاه غازي را مصدر اکمل کمالات بشري آفریده بالغ نصاب کامل نصیب
خرد در پرده کشائی اسرار سواد و بیاض ساخت ـ و آن گرانمایه گوهر
اصداف جواهر علویه را که ادب پرورد تعلیم‌کدهٔ آداب الٰهی است سزاوار
تملک رقاب انسي و جاني نموده در جمع فضایل و کمالات نفساني
و ملکات ملکی و انسانی بر سائر سلاطین ماضی و حال رتبه مزیت داد *
چون مقرر است که در هر صد سال ازین دست مجددی را پیشکاران قدرت
ربانی بر سرکار تمهید مبانی ملک و ملت می آرند ـ همین که از جلوس
اقدس آن دست نشان اقتدار ید اللٰهی نقش مراد زمین و زمان بروجهٔ
احسن درست نشسته خارستان گیتي از گل مراد کل گلستان گشت ـ
و بر مقتضیات ارادهٔ کامله فعال لما یرید بر وفق خواهش از قوه به فعل
آمده عجوز سالخورد دهر جمال جواني از سر گرفت ـ نخست امری که
ازان سرور ادب پرور سر بر زد ترویج فرایض دین حضرت سیدالمرسلین است
که عموم اهل تکلیف بدان مخاطب و بفعل و ترک آن مثاب و معاقب
اند ـ و تکمیل آن بسنن خاتم‌النبیین و تحصیل ملکهٔ اخلاق و آداب الٰهی
که از آن امر خطیر بباطن شریعت تعبیر می کنند ـ چنانچه ظاهر ازهر را
با حلیهٔ متابعت شریعت غرا و ملت بیضا آراسته بود ـ هم بدان آئین
باطن انور را بحسن فضایل نفساني و خصایل ملکی و انسانی پیراست ـ
و در تربیت مردم ستوده سیر نیکو محضر و صاحب تقوی و ورع و امانت
و دیانت و ارباب استعداد و والا گوهران نیک نهاد کوشیده باصابت رای
و حدت فهم و دقت طبع و کثرت فراست و حدس صائب و تمیز تام
و قوت طبیعت دقیقه یاب باریک بین اختراع امور عجیبه و ابداع اشیاء
غریبه نموده ـ و در جمع اسباب تعیش و مواد تنعم مثل‌الوان اطعمه واشربهٔ
لذیذه و البسهٔ فاخره و فرشها و بساط‌های نادره و اقسام طیب و عطر
تصرفات غریب فرموده باقصای غایت تزئین و تکلف رسانید ـ و برین
قیاس عمارات عالیه و ابنیه رفیعه و بساتین دلپسند نظر فریب بر روی کار
آورده جهانگیری و جهانداری را رسوم نو و قوانین تازه وضع فرموده ـ چنانچه
ذکر نموداری از بدایع آثار و مآثر آن شهنشاه خورشید اشتهار زیب جریدهٔ
جهان و صفحهٔ روزگار شده ـ و شرح سر جمله ازغرائب اطوار و اوضاع آن
بادشاه فلک جاه بر فرد سیاهه و روز نامچهٔ لیل و نهار رقم ثبت پذیرفته ـ

تا بنای این دیرینه دیر بجا است آثار خیر آن بهین رقم خامهٔ قدرت کتابهٔ پیش طاق [1][...]ن بلند رواق مینا است - و تا بنای این دهر فنا را بقا باشد ذکر باقیات صالحات و شکر خیرات جاریات آن محیط جود و احسان ورد زبان پیر و جوان خواهد بود - درین صورت نگارش بدایع و غرائب احوال آن مجدد معالم دین و دول که بادی مبادی نعم و ایادی و بانی مبانی جهان بخشی و جهان بانی است تا بقای دار دنیا دستور العمل سلاطین دیندار خواهد بود چگونه تن بشرح و بیان در می دهد - و فضایل و خصایل آن حضرت که از توصیف و تعریف سخن سازان بی‌نیاز است کی سر به‌تقریر لسان و تحریر خامهٔ دو زبان فرود می آرد - لیکن بنابر آنکه برخی از سخن پردازان از آنجا که بلند پردازیهای همت رسای ایشان و بالا دویهای فطرت ایشان است در صدد مجملی ازان شده از غرایب آثار هرچه بقول اهل روزگار نزدیک و از استبعاد ایشان دور بود انتخاب نموده از روز نامهٔ احوال آن حضرت ثبت نموده اند - چه ظاهر بینان حوصلهٔ دریافت کنهٔ امور مشکل نما که از تائید پروردهای حضرت پروردگار سرمی زند ندارند - باوجود دانش سکائی آن خردوران بالغ نظر از چون منی بی استعداد اعنی کمترین داعیان دولت ابد پیوند فدوی آل محمد صالح که بکمال هیچمدانی زبان زد اهل روزگار است اندیشهٔ این امر دشوار و آرزوی جمع و ترتیب سوانح ایام دولت آن فلک اقتدار بطریق اجمال چه جای تفصیل و توضیح بعینه از باب ارادهٔ طیران صعوهٔ بی مقدار با بال افشانان عالم قدسي در نشیمن عرش و کرسی داند و از پرواز مور ضعیف به نیروی بال و پر شاهین طور بود - لاجرم درین مقام که سخن از سراسیمگی تا لب [2][صدره]ع بسر در می آید - و قلم باوجود تازه نگاری از ترس سر زبان میگزد - گاه از تعهد ستی لفظ و مضمون سامان این کار بزرگ از اندازهٔ قدرت [3][...]ن بیرون دانسته دلیر در پی پیش رفت این مطلب نمي گشتم - وگاه قلم شکسته رقم را به فرجام آوردن این امر دشوار متکفل اندیشیده گام تاخیر بازپس نمی گذاشتم - که ناگاه هاتف سعادت مژدهٔ این عنایت بگوش هوشم در داد - که هان ای فلان تاکی

---

(۱) ن [این] ل (۲) ع [سدره] ل (۳) ن [خود] ل

ازین خود رائی و هرزه درائی * *بیت*
میتوان کرد فکر تازه بسی   که در فیض را نه بسته کسی

آنجا که فضل الٰهی است بی منت نسیم بهار چمن چمن گل مراد در بوستان امید می خندد - و بی مدد آمد آرایش مشاطهٔ فکر [1][شاهد]ع معنی در حجلهٔ سخن چهرهٔ دلبری می افروزد - چه مانند فرومایگان سواد سخندانی و پست پایگان درجهٔ نکته دانی فرو در ورطهٔ تحیر و لجهٔ حیرانی گشته وز تصور این معنی خود را در باخته - یکی سلسله جنبانئی اقبال و باندیس و تحریک بخت نیک خواه حلقه ر در دولت سرای سعادت زن - و به کار فرمائی همت پایه طلب و مددکارئی توفیق کار ساز نگارش صور آثار بدیعهٔ آنحضرت که دیباچهٔ کارنامه های احوال سلاطین ماضی و حال و دستورالعمل بادشاهان زمان ماضی و استقبال است به پرداز- چون ازین اشارت سراپا بشارت موافقت بخت و دستیارئی سعادت از گران پایگی بمیان آورد - و برآمد کار از گرد تاخیر وقت برآمده زمان جلوه نمائی شاهد مراد به عرصهٔ شهود و ساحت نمود درآمد - لاجرم بخواست ایزدی آن عزم صائب را بزیور جرم آراسته بیاورئی طالع کارگزار و نیرو و دستیارئی فکر نیر نگ پرداز بیان مصارف اوقات سعیده سمات عمر شریف آن حضرت والا رتبت و شمهٔ از سوانح ایام دولت آن متعالی مرتبت را در لباس ایجاز و اختصار رقم زدهٔ خامهٔ وقایع نگار ساختم - و حای بشکرانهٔ دریافت قسمت این سعادت و نصیب نیک بختی که دیدهٔ خرد از کحل الجواهر تائید نوری تازه پذیرفته صورت مراد در آئینهٔ معائنه جلوه‌گر گردید - و یکایک از پرتو فیض عنایت الٰهی ابواب لطف سخن و سلاست کلام بر روی خود مفتوح یافته ترکیب سخن را بدرستی مومیائی یعنی استخوان بندی بدست اوفتاد - روی صدق بر زمین منت و سر ارادت بسجدهٔ نیاز نهاده آیهٔ کریمه الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن بر زبان راندم - و در سال هزار و هفتاد هجری از چمن آرائی این گلشن فیض فراغ کلی یافته سر رفعت باوج سپهر مینائی بر افرا ختم - باعلام الهام عالم بالا این خجسته نامه را که همایون آغاز و فرخنده انجام باد - بعمل صالح موسوم

---

(۱) ع[شواهد] ل

..حه صحیفهٔ فیض الٰہی که عدد حروفش با سال مذکور موافق است تاریخ اتمامش یافتم - امید آن دارم که یاران حرف گیر و عزیزان نکته چین از سر طعن و طنز در گذشته برطب و یابس کلام نه پیچیده تا چون منی مسکین که از غایت پست پایگي پلهٔ حرف شناسي را عرش المعرفت دانش می داند - و از غایت ناقص نهادي مانند کودکان ابجد شمار صف نعلین دبستان را مدرج المنتهی کمال مي شمارد - از راه چون و چرا نیامده هر جا سهوی و خطای بنظر در آید بذیل عفو بپوشند *

[1][طلوع نیر اعظم وجود مسعود این مظهر موعود یعني والا حضرت جهانباني کشورستاني از مشرق ولادت سراسر سعادت و آرایش یافتن صفحهٔ روی زمین و زمان از زیور نور ظهور آن حضرت]ع

چون سر انجام نظام مصالح کارخانهٔ عالم و انتظام مهام دار الخلافهٔ آدم بی اهتمام کارگزاران اعمال سلطنت کبریٰ که بر طبق فحوای الملک و الدین توامان ثاني درجهٔ عالي رسالت بل همسر پایهٔ والای نبوت است میسر نمي شود- و تنظیم سلسلهٔ امور جمهور برایا و حل و عقد مشکلات قضایا بی تعهد متکفلان نظام احوال عامیان دست نمی دهد - لاجرم حکیم علی الاطلاق جل برهانه بحکم حکمت کامله جهت رعایت مصلحت عباد و اصلاح مفاسد عالم کون و فساد در هر قرني از قرون ظهور نیر اعظم جاه و جلال صاحب دولت آن عهد مایل بزوال نگشته سعد اکبر وجود مفیض الجود اقبالمندی دیگر را از مطلع ایجاد طالع گردانیده به پرتو نظر عنایت و یمن سایهٔ تربیت آن فرمانروای وقت سزاوار مرتبهٔ ظل الٰهي می سازد - و شایستهٔ منصب خلافت کبریٰ و قابل مرتبهٔ شاهنشاهي والا نموده قوانین سروري و قواعد رعیت پروری به قبض قدرت خود

---

(۱) ع [انعراس نهان سخن دربیان ولادت با اقبال شهاب الدین محمد شاهجهان بادشاه غازی و موسوم شدن بسلطان خرم و سرسبزی شاخسار امانی و آمال جهانیان بقدوم آن دوحهٔ چمن خلافت عظمیٰ] الف

می آموزد - تا چون نوبت فرمانروائي بدان دست پرورد و عنایت خدائي رسد بی استعمال فنون تدبر و تفکر و استحصال انواع تجربه و امتحان در تنفیذ اوامر و نواهي و رعایت احوال رعیت و سپاهي بر بصیرت کلي مدخل تواند نمود - و سائر آداب جهانگیري و جهانبانی مثل تعمیر و توفیر ممالک و خزائن و تدبیر منازل و مدائن وغیر اینها از روی آگاهی و دانستگي تمام بصرف تواند نمود مصداق این مراد داد حکمت نیاد طلوع نیر اعظم اوج خلافت و بادشاهي از مشرق عظمت ظل الٰهی یعنی ولادت با سعادت سلطان سلاطین روی زمین ثاني صاحب قرآن سعادت قرین شهاب الدین محمد شاهجهان بادشاه غازی بعد از انقضای دوازده گهري و پنجاه پل که عبارت است از پنج ساعت و ده دقیقه از شب پنجشنبه سلخ ربیع الاول از روی رویت و غرهٔ ربیع الثاني بحسب دستور العمل اهل تنجیم از شهور سنه هزار هجری موافق بست و پنجم دیماه الهي سال سی و سنی اکبري در دار السلطنت لاهور وقوع یافت - و آن فرخنده شب از پرتو ظهور آن آفتاب فلک نیک اختری سرشار نور و سرور و لبریز از ضیا و نور افتاد - وکوکب آمال و اماني جهان به بیت الشرف اقبال انتقال نمود - و عالم پیر از استقامت عهد میلادش عصا بدست آورد - از پرتو جلوهٔ پري رویان بارگاه سلیماني روکش نگار خانهٔ چین و رشک بهشت برین گردید - و از شگفته روئی آن گل زمین نور آگین ابواب نشاط بر روی جهانیان مفتوح گشته عالمی بکام دل رسید - و پیرایهٔ طرب و سرور سرمایهٔ آرایش هنگامهٔ جشن آمده کثرت صلات و انعامات بسرحد کمال کشید - و از رسائی مواد احسان و موائد انعام سلسلهٔ آرزو و رشتهٔ امل دراز ارباب آز و نیاز بکوتاهي گرائید - اعیان شعرا در باب تهنیت درر غرر اشعار آبدار آویزهٔ گوش و گردن روزگار ساختند - و تواریخ بدیعه در سلک نظم کشیده بصلات گرامند خورسند گشتند - از جمله آن یافته تاریخ کلیم * نظم *

لله الحمد که از پرتو خورشید کرم
سایهٔ مرحمتی بر سر عالم آمد
نیری از فلک بادشهی کرد طلوع
که بخورشید درین دور مقدم آمد
بر زبان قلم از غیب پئی تاریخش
شاه شاهان جهان قبلهٔ عالم آمد

و سخنوری دیگر باین مادهٔ تاریخ بدو معني بر خورد - شاه روی زمین و شاهجهان - لمعهٔ آفتاب عالمگیر - و هم درین روز همایون حضرت عرش آشیاني برسم ادای مراسم مبارکباد منزل سعادت بنیاد حضرت جهانگیر بادشاه را به میامن مقدم فرخنده قدم رشک وادئ ایمن ساختند - و دیدهٔ امید را از لوامع اشعهٔ رخسار مهر آثار آن والا گهر روکش دریچهٔ مشرق خورشید نمودند - و از صفحهٔ پیشانئ نوراني اش آیات لیاقت خلافت و آثارات استحقاق سلطنت دریافته بی اختیار آن شایان رتبهٔ بلند پایگي را به فرزندي بر گزیدند - ملکهٔ عصر بانوی بانوان دهر رقیه بیگم سلطان صبیهٔ رضیهٔ هندال مرزا عم نامدار جلال‌الدین اکبر بادشاه که انسیهٔ حور صفات و عاشرهٔ ارواج طاهرات بوده ازان حضرت فرزندی نداشتند - پرورش صوري و تربیت [۱] [.] این دست پرورد عنایت ایزدی را که آبای علوی و امهات سفلی در پروردن آن حضرت بر یکدیگر پیشي مي جستند ازان حضرت استدعا نمودند - و مدعای ایشان بحلیهٔ قبول آرایش پذیرفته راست گفتارئ بعضی از اختر شماران کیف ما اتفق درین ماده ظهور یافت - و حقیقت این معني این است که گویند منجمي که در صناعت تنجیم صاحب قدرت بود و مهارت کلي داشت - و در دقایق ابواب و حقایق این فن ذو فنون درجهٔ علیا و ید طولیٰ داشته - و اصابت سهم الغیب طالعش در هر باب بهدف صواب سهمت تمام گرفته - چندی قبل از ولادت با سعادت آن حضرت بعرض آن حجاب گزین قباب عصمت رسانیده بود که عنقریب در مطلع جاه و جلال یعنی شبستان اقبال مهین شاهزادهٔ والا گهر از صبیهٔ رضیهٔ راجه اودی سنگه معروف به موته راجه فرخنده اختری سعادت اثر طالع خواهد شد که پایهٔ سریر خلافت مصیر از فر جلوس همایون اش باوج گردون سر افرازد - وگوهر افسر سلطنت را فروغ فرید سای و ترک مبارک جهان پیرایش را عالم آرای سازد - مژده باد که عنقریب آغوش عاطفت [۲] [خود] را از پرتو تربیت و برکت پرورش آن شاهزادهٔ نامدار عالي مقدار چون گریبان مشرق خورشید مطلع انوار سعادت جاوید خواهید دید - و از مکرمت این میامن والا انواع برکات دوجهاني روزي روزگار سعادت آثار

---

(۱) ن [ظاهری] ل   (۲) ع [خویشتن] ل

سما خواهد گردید - بنابر آن که از فرط انبساط آن عید سعید جهانیان را سرمایهٔ نشاط جاوید بدست افتاد و در آن نو روز امید برگ شادمانی و خرمي و جاوداني سار شد - لاجرم حضرت عرش آشیانی آن باعث بهجت و سرور عالم را بسلطان خورم موسوم فرمودند - امید که این خاندان رفیع الشان به برکت تاثیر آن اسم اعظم تا قیام قیامت از آفات روزگار در امن و امان باشد - و بهارستان گیتي تا خزان فنای دهر از آثار عهد جاوید ربیعش سرسبز و خورم بود *

بیان سلسلهٔ نسب همایون حضرت صاحبقران ثاني و مجملی از احوال سعادت مآل آن دودمان جاه و جلال

چون خامهٔ آداب نگار درین خرد نامهٔ ادب آئین هرجا که هنگام اظهار اسامئ سامئ خواقین این دولت کدهٔ ابد قرین باشد بر وفق دستوریکه این حضرات والا درجات آبای عظام را از روی احترام [۱] [ن .] نام مي برند در سیاق سخن تعبیر مي کند - لاجرم بجهت رفع ایهام تبیین مقصود و تعیین مراد از آن والا القاب مستطاب درین مقام برین موجب مي نماید - فردوس مکانی بابر بادشاه انار الله برهانه - جنت آشیاني همایون بادشاه ابقا الله رضوانه - عرش آشیاني اکبر بادشاه طاب ثراه - جنت مکاني جهانگیر بادشاه طیب مثواه - همه جا در مقام ذکر حضرت شاهجهان بادشاه در احوال ایام شاهزادگي شاه بلند اقبال و از مبداء جلوس همایون بلقب والای آن حضرت یعني صاحبقران ثاني عبارت آرای مي گردد - بنابر آنکه والا خداوندان این سلسله بیگمان و بانوان حرم سرای خلافت را بخطاب های خاص اختصاص مي بخشند تا اصل نام ایشان زبان زد خاص و عام نشود - هرجا ذکر اسماء سامیهٔ ایشان درین کتاب مستطاب درکار شود ناگزیر به همان وتیره تعبیر خواهد نمود - برین موجب مریم مکاني والدهٔ اکبر بادشاه - خدیجه الزماني رقیه سلطان بیگم - مریم الزماني والدهٔ جهانگیر بادشاه - بلقیس مکاني والدهٔ

---

(۱) ن [و اعزاز] ل

شاهجهان بادشاه - ممتاز الزمانی و ممتاز محل حرم محترم شاهجهان بیگم صحاب صبیهٔ رضیهٔ آنحضرت *

هر چند مفاخر آبای عظام و مآثر اجداد کرام این بادشاه عالی جاه که بهین نتائج آبای علوی و امهات سفلی اند در حوصلهٔ برداشت کون و مکان نگنجد و شرح آن از دست قدرت بیان و نهان ابناء زمان بر نمی آید - و لیکن - ابر آنکه برخی از سخن پردازان در صدد محملی از آن شده بقدم مراتب مبادئی این وادئی بی پایان پیموده اند - لاجرم بنابر اندوختن تبرک و تیمن و عمل به سنت سنیهٔ ایمهٔ سخن خامهٔ ارادت رقم اکتفا بنموداری از آثار این مظاهر قدرت آفرید گار نموده تفصیل احوال را حوالت بتحریر دلپذیر مقدمهٔ ظفر نامه و سخن گذارئی مواتح اکبر نامه نمود - و از جمله آن عزیز کردهای حضرت به - کر چند بر گزیده که همگی از روی اعداد برابر نه جوهر مجرد اند به بیان اجمال اکتفا نموده عنوان این کار نامهٔ بدایع نگار را تزئین داده *

اول جنت مکانی نورالدین محمد جهانگیر بادشاه

دارالسرور فتح پور از ولادت - راسر سعادت آن مطلع انوار ظهور بعد از انقضای هفت گهری و [۱] [سه] پل روز چهار شنبه هفدهم ربیع الاول سال نه صد و هفتاد و هفت هجری موافق [۲] هفدهم شهر یور سنه چهارده اکبری لبریز نور گردید - و مدت سی و هفت سال و سه ماه و سه روز قمری و سی و شش سال و یکماه و بست و سه روز شمسی در سایهٔ تربیت آن سعد اکبر برج سروری کسب انوار سعادت دارین نموده چهرهٔ بختیاری بر افروخت - چون دست برد قضا و دست اندازی قدر سایهٔ شاهبال فرخنده فال آنحضرت از تارک [۳] [مبارک]ع والا باز گرفت یک ساعت نجومی از روز پنجشنبه بستم جمادی الثانیه سال هزار و چهارده هجری

---

(۱) ع [سی] ل
(۲) در بادشاه نام هژدهم شهریور نوشته شده [بادشاه نامه جلد اول - حصه اول - صفحه ۶۹]
ع(۳) [مباهات] الف و ل

سپهر شده زینت بخش افسر سلطنت [۱] [شدند ع] - وخطاب خلیفه الٰهي یافته خویشتن را به فرخنده لقب جهانگیر ملقب ساختند - و سلطان سلیم که در ایام پادشاهزادگي نام نامئی آنحضرت بود از لوح زبانها سترده شد - بست و دو سال و هشت ماه و هشت روز قمري و بست و دو سال و چهار روز شمسي در عهد خلافت عمرگرامي به عیش و شادکامي گذرانیده روزگار فرخنده آثار در صید نشاط و نشاط صید بسر بردند - خصوص اواخر عهد که اکثر سنین زمستان لاهور از قدوم عشرت لزوم بزمستان روی زمین مي بود - و بهار و تابستان در نزهت کدۀ کشمیر مینو نظیر بماندوختن انبساط سیر و شکار از روزگار دادستان بوده درین لباس کام بخش خاطر مي شدند - و در سال هزار و سي و سش که آن گلزار جاوید بهار بدستور معهود مهبط نور حضور شد دیگر باره عارضهٔ ضیق النفس که از هفت سال باز ملایم مزاج اقدس آن حضرت بود طاري گردید - و دمبدم روی در تزاید داشته نفس نفس اثر شدت آن بیشتر از پیشتر ظهور مي نمود - از آنجا که کوشش تدبیر با دست برد تقدیر بر نیاید و مقتضای قضا چاره نپذیرد معالجات اطبای مسیحا دم سود مند نیفتاد و به امتداد ایام مرض طول کشید - لاجرم نظر بمقتضای خیر خواهئی عالم صلاح در توقف ندیده موکب منصور را بتوجه صوب لاهور امر فرمودند - بحسب تقدیر درمنزل راجور آن عارضهٔ نا ملایم اشتداد تمام یافته در منزل چنگ ترهتی [۲] تغیرے فاحش در احوال مزاج مبارک ظاهر گردید - چنانچه از تنگئی نفس کار بر آنحضرت تنگ شده دوازده گهري از روز یکشنبه بست و هشتم صفر سنه هزار و سي و هفت هجري گذشته از توطن این عاریت کدهٔ فاني در گذشتند - و بشوق ادراک سعادت اقامت در جوار رحمت ایزدي سفر دار البقای ابدي اختیار نمودند - و گزیده مصراع *

جهانگیر از جهان عزم سفر کرد

موافق ارتحال آنحضرت آمد - و در حال ترحال عمر شریف آنحضرت پنجاه و نه سال و یازده ماه و یازده روز قمري و پنجاه و هشت سال و یکماه

---

(۱) ع [گشتند] ل

(۲) در بادشاهنامه این منزل باسم جیکس‌متي و جنکس‌متي ذکر کرده‌شده است - [بادشاه نامه - جلد اول - حصه دوم - صفحه ۱۶ و ۱۸]

و بست و هفت روز شمسي رسيد بود - چون اين واقعهٔ ناگزير در تنگناي راه كريوهٔ كشمير بوقوع پيوست و در آن سرزمين ساحتي فراخور آرامگاه آن سزاوار فسحت كدهٔ رحمت الٰهي نبود نعش پر نور را بدار السلطنت لاهور نقل نمودند - و در يكي از باغات آن روي آب [1] بقعهٔ فردوس صفات روضهٔ مقدسه قرار يافت - و چون آنحضرت بنا بر متابعت سنت سنيهٔ حضرت فردوس مكاني بابر بادشاه وصيت فرموده بودند كه مرقد ايشان از حليهٔ عمارت خالي باشد و در موضعي سر كشاده بلطف ايزدي سپارند تا پيوسته از سحاب رحمت بي حساب الٰهي بواسطهٔ سحاب كامياب باشد - لاجرم حضرت خلافت مرتبت وصيت آنحضرت را كار بسته تخت گاهي عالي بساحت صد در صد دراع از سنگ سرخ تراشيده بدور مرقد ترتيب داده بر فراز آن چبوترهٔ بست در بست از سنگ مرمر مصنوع بصنعت پرچين كاري كه دقيق تر از خاتم بنديست مرتب شده در وسط حقيقي صورت مرقد آن بادشاه جنت آرامگاه نمودار گشت - و باوجود كمتر تكلف بصرف ده لك روپيه در مدت ده سال صورت اتمام يافت *

دوم بادشاه حضرت عرش آشياني جلال الدين محمد اكبر بادشاه غازي

چون صفحات صحيفهٔ ليل و نهار وفا بتذكر دقيقهٔ از دقايق احوال آن ملك الملوك نمي كند لاجرم خصوصيات مآثر مكارم خصوص كارنامهاي پركار آن خداوند والا مقدار كه علامي[2] [..] ابوالفضل متعهد بيان و متكفل اتيان نموداري از آن شده بشرح و بسط اكبرنامه حوالت مي‌رود - آن مظهر قدرت ذوالجلال كه وديعت عالم لاهوت بود در امركوت از مضافات تته شب يكشنبه رجب المرجب سال نهصد و چهل و نه هجري قدم بعالم ناسوت گذاشت - سخن سنجان زمان تواريخ بديعه درين معني يافته بسلك نظم كشيدند - ازانجمله گزيده تاريخ كه مثبت غرايب اتفاقات است ثبت افتاده * * ابيات *

لله الحمد كه آمد بوجود
آنكه از كون و مكان منتخب است

---

(۱) از آب آب راوي مراد است * (۲) ن [شيخ] ل

بادشاهی که ز شاهان جهان
اکبرش نام و جلالش لقب است
شب و روز و مه و سال میلاد
شب یکشنبه پنج رجب است

چون در سال نهصد و شصت و سه که سن شریف آنحضرت سیزده سال
و هشت ماه و هفت روز قمری و سیزده سال و چهار ماه و هشت روز
شمسی رسیده همای همایون بال روح اقدس بادشاه فردوس آرامگاه
همایون بادشاه از دام گاه این عالم فانی رمیده با طائران قدسی در شاخسار
سدره و نشیمن عرش و کرسی آرمید روز جمعه دوم ربیع الثانی سال مذکور
در ظاهر قصبهٔ کلانور از اعمال دار السلطنت لاهور آن والا گوهر افسر سروری
بر سر نهاده بسریر سروري بر آمدند و مدت چهل و نه سال و هفت ماه
و بیست و دو روز شمسي و پنجاه و یک سال و دو ماه و دو روز قمري آن
نیر اعظم اوج دادگری سایهٔ دولت بر سر اکلیل سروری و اورنگ معدلت
گستری افکندند پرتو نظر حمایت و عنایت در کار رعایت احوال رعیت
و لشکری کردند در آن حال که ارتحال حضرت همایون بادشاه به دارالبقا
رو نمود همین قندهار و کابل و صوبه پنجاب تا دارالملک دهلي ملمرو
دیوانیان آن پادشاه والا جاه بود ـ و باقی که بهمه حساب از هفت کشور
فاصل و بهمه جهت از سائر جهات ـه زاید ـت نمرید معنی آن سرور
اضافهٔ مضافات ممالک محروسه شد و در سر تا سر این دستور پهناور هیچ جا
متمردی و سرکشي نماند که از گوشمال اولیای دولت بگوشهٔ فرو نخزید
و دست تطاول در آستین ندزدید ـ و سر بگریبان برده پای بدامان نکشید ـ
چون سن آن والا جاه بشصت و چار سال و یازده ماه و هفت روز قمري
و شصت و سه سال شمسي رسید از شب چهار شنبه جمادي الثانیه سنه
هزار و چارده هجري مطابق دوم آبان ماه سال خمسین اکبر شاهي یک پهر
و هفت گهري سپري گشته ازین وحشت سرای بسیر سرابستان ریاض
قدس و نزهت کدهٔ عالم انس آهنگ فرمودند ـ میر حیدر طبا طبا معروف
به معمائی فوت اکبر شاه مادهٔ تاریخ یافته بدینگونه * مصرع *

الف کشیده ملایک ز فوت اکبر شاه

در سلک نظم کشیده ـ و بر سبیل سلوک طریقه تعمیهٔ بدیع ترین روشی

اسقاط الف زاید نموده - سخنوری دیگر بدین تاریخ بر خورده * مصرع *
بادشاه عالم جاوید اکبر بادشاه

مرقد منور آن سرور در سر زمین موضع سکندره در ده کروهی دار الخلافه مقرر شده ازین رو به بهشت آباد موسوم گشت - و در آن روضه حسب الامر جهانگیر بادشاه باغی دلنشین فردوس نشان طرح افتاده عمارتی عالی در مدت بست سال بصرف بست لک روپیه صورت اتمام یافت *

سوم عالي حضرت جنت آشیاني نصیر الدین محمد همایون بادشاه طاب ثراه

ولادت با سعادت آن سرور اسلام پرور دار الامان کابل را در شب سه شنبه چهارم [۱] ذی قعده سال نهصد و سیزده هجری مهبط آثار برکت و مطلع انوار میمنت گردانید - ملا مشهدی تاریخ ولادت آنصاحب کرامت اول آورد سلطان همایون خان یافته - و شاه فیروز قدر و بادشاه صف شکن نیز سال تاریخ همایون است - خواجه کلان سامانی این دو بیت در تاریخ میلاد آن عزیز کرده جناب عزت در سلک نظم انتظام داده *ابیات*

سال تاریخ همایونش هست ... زاده الله تعالی قدرش
می برم یک الف از تاریخش ... تا کشم میل دو چشم بدش

والدهٔ آنجناب ماهم بیگم از اولاد اعیان خراسان و سلسلهٔ سلطان حسین میرزا منسوب است - بعد ارارتحال حضرت بابر بادشاه بدار النعیم خودانی آن شایستهٔ افسر جهانبانی نهم جمادی الاول نهصد و سی و هفت هجري در دار الخلافهٔ اکبر آباد سریر آرای تخت خلافت شد و خیر الملوک تاریخ جلوس همایون آمد - در این ایام از سن شریف بست و دو سال و نه ماه و بست و یکروز شمسي و بست و سه سال و شش ماه و پنج روز قمری سپری گشته بود - و مدت بست و پنج سال و دو ماه و پنج روز قمري زینت بخش اکلیل دولت و اقبال بوده چهل و نه سال و چهار ماه و ده روز قمری و چهل و هفت سال و دو ماه و پنج روز شمسي عمر گرانمایه در

---

(۱) در بادشاه نامه چهار دهم ثبت است [بادشاه نامه - جلد اول - حصه اول - صفحه ۶۳]

رضا جوئی آلهی و احیای مراسم بادشاهی گذرانیدند - از آنجمله [۱][یازده] سال در هندوستان و چهارده سال در یساق کابل و بدخشان و سفر ایران سرتبهٔ دوم بعد از فتح هندوستان - روز جمعه یازدهم ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه از آنجا که مقتضای نزول قضا است خود بنفس نفیس توجه بر اهتمام عمارت کتابخانهٔ خاصه که در آنولا اساس یافته بود مبذول داشته بالای بام بر آمدند - و لحظهٔ بمعرج پرداخته شامگاه بهنگام نزول از پایهای آن نردبان بحکم اقتضای قضا آن بلند اختر را لغزش پا دست داده هبوطی واقع شد چنانچه تا زینهٔ آخرین هیچ جا قرار و استقرار اتفاق نیفتاده و بعد از وقوع این واقعهٔ هایله ازین رهگذر که کوفتی عظیم بدوش و سر رسیده بود لمحهٔ عارضهٔ بیهوشی بذات همایون آسرور که معر و دماغ هوش و خرد بود طاری شده - چون به هوش آمدند بنابر رعایت مراسم حزم بی توقف منشوری نور آگین از موقف خلافت بجهت تسلّی خاطر انور بادشاهزادهٔ والا قدر محمد اکبر که در آن آوان در حضور پرنور نبودند مصحوب شیخ نظر و حولیخان صورت ارسال یافت - و روز یکشنبه سیزدهم ماه مذکور حال بر آنحضرت متغیر گشته آثار انتقال ظاهر گردید - و شاهباز روح پر فتوح آنحضرت پرواز نموده بآشیان عالم بالا و نشیمن قرب ایزد تعالیٰ باز شتافت - و گزیده مصراع

واصل حق شد همایون بادشاه

که تاریخ ارتحال آن حضرت است شاهد حال آمد - اگرچه مصراع مشهور *

همـــایون بادشـــه از بام افتـــاد

بعضی آنرا بمولانا قاسم کاتبی منسوب می سازند و میر عبدالاول سمرقندی در تذکرة الشعرا بخود نسبت میکند - و لیکن بنابر آنکه سخن سنجان تجویز این معنی نموده اند از جمله غرائب تاریخ بدیعه است درین کارنامهٔ بدایع آئین ثبت افتاد - بالجمله بعد از ادای مراسم تعزیت جسد قدسی سرشت آنحضرت را در خطهٔ پاک دهلی در وسط باغ بهشت آئین مشرف بر آب جون برحمت ایزدی سپردند - و قبهٔ عرش تمکین بر مرقد آنحضرت اساس نهاده مطاف اهل زمین و روکش چرخ برین ساختند *

---

(۱) ع [ده] ل

چهارم حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی

آن عالی جناب در ششم محرم سال هشتصد و هشتاد و هشت از بطن قتلق نگار بیگم صبیهٔ رضیهٔ یونس خان بن ویس خان عالی مغولستان که بسیزده واسطه به چنگیز خان می رسد بوجود آمده عالم شهود رامشرق جلوهٔ نور و مطلع خورشید ظهورگردانید - خواجه بزرگوار خواجه ناصرالدین [۱][...] عبید الله احرار آن برگزیدهٔ تاج و نگین را به ظهیر الدین ملقب فرمودند - و چون تکلم باین اسم بر ترکان دشوار بود بترکی آنحضرت را بابر میرزا نامیدند - و این بیت که تاریخ ولادت با سعادت آن حضرت از نتائج طبع گوهر زای مولانا حسامی قراکولی است که از آن سه تاریخ بدیع بی ارتکاب تکلف استنباط میتوان کرد * بیت *

چون در شش محرم زاد آن شه مکرم

تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

چه شش محرم شش حرف است و لفظ شش حرف دز تاریخ است و چون عدد شش را ارباب فن اعداد باعتبار آنکه آثار جمیله بر آن مترتب است عدد خیر می دانند - لفظ عدد خیر نیز که از روی شمار هشتصد و هشتاد و هشت است باین تاریخ موافق می آید - بالجمله چون سن مذکور آن فلک جاه بیازده سال و هشت ماه قمری و یازده سال و سه ماه و بیست روز شمسی رسید عنایت حضرت ایزدی در روز سه شنبه پنجم شهر برکت بهر رمضان سنه هشتصدونود ونه در قطعهٔ اندجان که دارالملک فرغانه است جلوس فرخندهٔ آن خدیو زمانه روی داد - از آنجا که بزرگ کردهای ایزدی و دست پروردگان فیض سرمدی در مدیم کدهٔ تائید آلهی و دبستان فضل نامتناهی آداب سلطنت و بادشاهی فرا میگیرند بآنکه در آن هنگام در صغر سن بودند مانند سلاطین کار دیده مراسم جهانگیری و قواعد جهانبانی را پاس می داشتند - چنانچه یازده سال با خانه زادگان اوزبک و سلاطین چغتائی در ماوراء النهر داد مقاتله و مجادله داده تخت

---

(۱) ن [ن] ل

بدخشان را بزور بازو و نیروی تدبیر درست از دست تصرف خسرو شاه نامی بر آورده در سنه نهصد و ده هجری دست تطاول محمد مقیم ارغون از استیلای ولایت کابل کوتاه ساختند - و در نهصد و دوازده از عون یگانه دادار بر شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون غلبه نموده قندهار را باتوابع ولواحق مستخلص و مسخر فرموده بست و دو سال باکمال استقلال درین ملک سالک سبیل فرمانروائی بودند - و در عرض این مدت پنج نوبت پرتو توجه اقلیم گیر بر ساحت تسخیر عرصهٔ پهناور هندوستان افگنده - بنابر آنکه برآمد هر کاری در رهن در آمد روزگار است تا آنوقت در نیاید آن کار بر نیاید چهار نوبت بسبب ظهور بعضی امور عنان مراجعت بر تافتند - و در یورش پنجم که موافقت توفیقات آسمانی و تائیدات [۱][ایزدی]ع مددگار شد تدبیر موافق تقدیر آمده به کارکشائی اقبال ظفر و فیروزی نصیب اولیای دولت نصرت روزی شد - و بعد از وقوع چندین محاربه که به غنیم روی داد سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن بهلول فرمانروای دار الملک دهلی خود با موکب منصور همراه یک لک سوار و هزار فیل جنگی صف مصاف و بسال قتال آراست - وآنسرور با [۲][دوازده]ع هزار تن که اکثر حواشی و خدم و برخی دیگر بعما کار و سوداگر بودند جنگ صف فرموده پس از کار زار عظیم ظفر یافتند و سلطان ابراهیم به قتل رسید - و این فتح عظیم که در معنی کار نامهٔ لطف عمیم حضرت پروردگار است در سنه نهصد و سی و دو روی داد - و عدد حروف مصراع آخرین این دو بیت که تعین وقت و روز و ماه و سال نیز ازآن ظهور می یابد بحسب حساب ابجد بآن تاریخ موافق آمد *

* ابیات *

کشـت در پانی پت ابراهیـم را
شـاه غـازی بابر عالی نسب
وقت و روز و مـاه و سال این ظفـر
صبح بود و جمعـه و هشـت رجب

و همدرین نزدیکی بنابر دستیاری تائید و مددگاری توفیق بر رانا که همراه سپاه نا معدود که چون خیل مور و ملخ در و دشت وهامون و شخ را مرو

---

(۱) ع [یزدانی] ل   (۲) [دو] ل ع

گرفته بود و لشکر مخصوص خودش یک لک سواری کشید -
و زمینداران دیگر کومکی یک لک و یک هزار صف آرای شدند - در
دامن کوه سیکری در ماه جمادی الاول[1] از سال نهصد و سی و سه مقابلهٔ
جمل ادبار با موکب اقبال و تلاقی عسکر ظلمت با لشکر نور اتفاق افتاده
به کشش و کوشش تمام غلبهٔ اسلام بر کفر رو داده حق بر باطل فایق آمد
و آن مخذول با اعوان و انصار مغلوب و منکوب گشته و خلقی کثیر بقتل
و اسیری داده روی ادبار بوادی هزیمت و راه فرار نهاد - شیخ زین خوافی
صدر فتح پادشاه اسلام تاریخ این فتح عظیم یافته تحسین و مستحسن افتاد
بعد از شکست رانا مهجور از سر نو نعمه و تجهیز عسکر منصور فرموده
هم عنان نصرت و ظفر پا در رکاب سعادت نهاده به رکینی بر سر جهانگیری
و جهانداری آمده رفته رفته صوبهٔ ملتان و دارالسلطنت لاهور و سائر پنجاب
و دهلی و آگره و اله اباد و اوده و جونپور و بهار و مالوه بدست آوردند -
ومدت پنج سال با کمال استقلال به دامن و نهی در عرصهٔ فتح هندوستان
مراسم ملک رانی و پادشاهی بجا آوردند - مجموع روزگار شده - آن
مجموعهٔ عرایب مآثر که مجامع بسی محامد و مفاخر بود به سی
و هفت سال و هشت ماه و یک روز قمری و سی و شش سال و سه ماه
و سیزده روز شمسی کشیده - چون سن شریف آنحضرت چهل و نه سال
و چهار ماه ویک روز قمری و چهل و هفت سال و دو ماه و یازده روز
شمسی رسید در دارالخلافهٔ آگره از قصر عمارت چار باغ که بر آن سوی
آب جون واقع است و سابقا بهشت بهشت موسوم بود به گلگشت
حدایق ثمانیهٔ ریاض رضوان خرامیدند و سریر ملک و ملت را وداع نموده
در حظیرهٔ عالم ملکوت آرمیدند - و حسب الوصیت نعش [2] [ن]
آنحضرت را بدارالامان کابل نقل کرده در نزهت کدهٔ [3] [ن] که مهبط
انوار فیض الله است بغفران و رضوان ایزدی سپردند - و مرقد مطهر آن
سرور را سر کشاده بدون بنای عمارت و تکلفات بر گذاشتند - و ازین حال آن
برگزیدهٔ رحمت در روز دو شنبه ششم جمادی الاول نهصد و سی و هفت
روی داد - این تاریخ تا زمان آن واقعهٔ هائله موافق افتاد * *[illegible] یافت *

---

(۱) در بادشاه نامه بحوالهٔ واقعات بابری جمادی الثانیه رقم شده
[بادشاه نامه جلد اول حصه اول - صفحه ۵۱]

(۲) ن [اطهر] ل (۳) ن [کده گاه] ل

بادشاهی که شهریارانش | گشته بودند خادم و منقاد
چون وفای ندید از عالم | رفت از عالم خراب آباد
خرد از سال فوت او پرسید | گفتم او را بهشت روزي باد

حقیقت این قضیه برین منوال است که چون شاهزاده همایون وظایف خدمتگاری و پرستاریِ آنحضرت را از سرحد امکان گذرانیدند - مراتب عنایت و مهربانیِ آنحضرت دربارهٔ آن برگزیدهٔ حضرت باری بمرتبهٔ رسید که جان گرامیِ خود را فدای آن فرزند سعادتمند نمودند - در هنگام تشریف آن والا گهر در سنبهل که ازجملهٔ اقطاعات آنحضرت بود عارضهٔ نا ملایم عارض مزاج همایون شد - و چون خبر شدت و طول مدت آن بعرض مقدس رسید حسب‌الحکم از راه آب با سرعت باد و سحاب کشتي سوار باکبرآباد رسیدند - هر چند اطبای حاذق در چاره گريِ آن پرداختند مطلقاً اثری بر آن مراتب مترتب نشده بهبودی ظاهر نگشت - بلکه شدت گرانی و کثرت ضعف و ناتوانی روز بروز ظهور و برور دیگر نمود - روزی، در عین اضطراب و اضطرار آنروی آب که محفل والا از دانشوران هرفن آراستگي داشت و در باب انحراف [1][. .] آنوالا جناب از هر در سخن در گرفت - میر ابو البقا که از اعیان افاضل زمان بود بعرض رسانیده که اکنون علاج این امر دشوار منحصر است در همین تدبیر که بدستاویز اقسام تصدقات شما از خانهٔ حکیم علی الاطلاق باید خواست - و بر وفق مدلول کریمه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون گرانمایه ترین نفایس را بر و انفاق و ایثار باید نمود - آنحضرت فرمودند که چون [2][بعد] از محمد همایون هیچ چیز را از سر خود عزیز نمي دانم جان ارجمند را فدای آن سعادتمند مي سازم - و امید وارم که در آن [3][کارگاه] این فدیهٔ مختصر و هدیهٔ محقر از من بعوض آن گرامي گوهر در پذیرند - آنگاه بی‌توقف قدم بموقف دعا و خلوتخانهٔ صفوت و صفا نهاده از راه صدق روبه قبلهٔ حاجات آوردند و زبان مناجات کشوده از روی خلوص نیت و عدم ریا این مدعا را استدعا نمودند - و بعد از فراغ مراسم آدابی که وظیفهٔ این مقام است بطریقی که از طریقهٔ حضرت خواجگان کبار تلقین یافته بودند سه مرتبه گرداگرد آن حضرت بر آمده فرمودند که برداشتم برداشتم - چون آن دعا

---

(۱) ن [مزاج] ل (۲) ع [بغیر] ل (۳) ع [درگاه] ل

از شائبهٔ ریا مبرّا بود همـــان لحظه قرین اجابت گردید - چنانچه آثار
گرانی در پیکر روحانی نمودارگشته جهت نهان در عارضهٔ همایون بادشاه
ظاهر شده رفته رفته بصحت کلی کشید - و شدت تمام در ناتوانی حضرت
فردوس مکانی روی نمود - چون علامات ارتحال در احوال آنحضرت آشکارا
گشت باحضار ارباب حل و عقد فرمان داده خود درپای تخت والا تکیه
بر مسند فرمودند - و همایون را بر سریر جهانبانی جلوس داده افسر
سروری را از تارک مبارک همایونی فرخنده فرساختند - و از امرا و اعیان
دولت بیعت گرفتـــه بنگاهداشت سررشتهٔ اخلاص و ارادت و برداشت
بار انقیاد و اطاعت وصیت فرمودند - و بعد از پرداخت لوازم این شغل
جلوس فرموده بخدای خود پرداختند - و پس از لمحهٔ قطع سفر از اقامت
این مرحلهٔ زوال و فنا نموده بذوق توطن در جوار پر انوار رحمت حضرت
ارحم الراحمین آهنگ رحلت دار البقا نمودند *

آن دست پرور فیض سرمدی و ادب آموز تعلیم ایزدی در مدارج قابلیت و
استعداد که زینت دیباچهٔ احوال ارباب دولت و اصحاب سنت و جلالت
است ید طولی داشته اند - و در نظم اقسام شعر ترکی و فارسی نیز ید بیضا
نموده اند - و بزبان ترکی رسایل بدیعه در فن عروض تالیف فرموده اند -
و روش مسایل فروعی و کلیات مطالب کلامی را موافق طریقهٔ حضرت
امام اعظم و روش اصول شیخ اشعری بزیور نظم آرایش داده مبین سری
نام نهاده - و نسخهٔ ازان کتاب مبین و واقعات بابری که آنحضرت بعبارت
ترکی انشا فرموده اند بخط مبارک که در تاریخ نهصد و سی و پنج رقمزدهٔ
کلک اعجاز نگارگشته مخزون کتابخانهٔ خاصهٔ شریفه است - درینولا حسب
الامر عالی حضرت صاحبقران بفارسی مترجم شده - و از جمله تصرفات طبع
وقاد آن سر لوح کلیات وجود درین مجموعه اختراع خط غریب است که
بخط بابری موسوم شده *

پنجم شاهزادهٔ بلند اختر عمر شیخ میرزا

بتاریخ سنه هشتصد و شصت از میامن تولد آن اقبالمند سر زمین
خطهٔ دلپذیر و دل پسند سمرقند علو مکان یافته مکانت آسمان گرفت -
و در سال هشتصد و هفتاد و سه بعد از شهادت بادشاه سعید در شهر اندجان
که پای تخت فرغانه است جلوس مقدس آن سزاوار سروری ابنای زمانه
روی داد - و روز دو شنبه چهارم رمضان المبارک سنه هشتصد و نود و نه

که سن شریف بسي و نه سال رسیده بود شاهین روح پر فتوح آن شاه عالي مقدار از بام کبوتر خانه اوج عالم علوي گرفته با مرغان اولی اجنحه شاخسار قدس هم آشیان گشت ـ و سبب این حرکت ناهنجار چرخ کج روش آنکه چون شهر اخسیکت پای تخت آن عالی جناب شد بنابر آنکه آن شهر بر کنار آبکندی بغایت عمیق و هولناک اساس یافتد کبوتر خانه سرکار خاصه بر لب جری وقوع داشت ـ قضا را در وقتیکه آن سرور برآمده سرگرم تماشای طیران کبوتران بودند بدآن راه یافته از آسیب صدمه آن بجوار رحمت ایزدي شتافتند*

ششم بادشاه سعید شهید سلطان ابو سعید میرزا

از قدوم سعادت لزوم آن بادشاه جم جاه که در سن هشتصد و سي در عالم شهود رو نمود آب و رنگی دیگر بر روی روزگار باز آمد ـ و در سن هشتصد و پنجاه و پنج از میامن جلوس اقدس آن حضرت پای تخت خلافت بلند پایه و گوهر افسر سلطنت گرانمایه گشت ـ و مدت هژده سال در سراسر ولایت ماوراءالنهر و ترکستان و بدخشانات و کابل و غزنین و قندهار تا حدود [1][..]ن چهرهٔ زر از سکه نام انور آن سرور دین پرور تازه رو و پایه منبر از خطبه القاب کامل نصاب آن بلند اختر پله سرافرازي داشت ـ و در امر بسلسله جنباني ارث و استحقاق هوای تسخیر خراسان و عراق در دماغ همت والا جای داده آهنگ انتزاع آن دو کشور نمودند ـ و بمجرد ارتفاع ماهچه رایت فتح آیت سرسر هر دو ولایت مسخر شده پرتو استیلای رفعت شان آن والا مکان باطراف و اکناف این ولایت نیز افتاد ـ و چون سن شریف آن بادشاه سعید بچهل و سه سال رسید در بیست و دوم شهر رجب سنه هشتصد و هفتاد و سه که با اوزن حسن ترکمان اتفاق مصاف افتاده بود در نواحئي اردبیل از ادراک مرتبه شهادت ارتفاع درجات سعادت یافتند ـ و علامه دوراني تاریخ این واقعه غریب بدینگونه در سلک نظم کشید* *ارباب*

سلطان ابو سعید که از فر خسروي
چشم سپهر پیر و جوانی چو او ندید
الحق چگونه کشته نگشتی نگشته بود
تاریخ فوت مقتل سلطان ابو سعید

---

(۱) ن[هندوستان] ل

هفتم شاهزادهٔ عالیمقدار سلطان محمد میرزا

آن والا گوهر بلند اختر با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند بسر می برد - چون میرزا خلیل را توجه سمت عراق افتاد و میرزا الغ بیگ تشریف بسمرقند آورد در جمیع ابواب برادرانه آن عالیجناب سلوک نموده همه وقت در پی پاس خاطر عاطر ایشان بود - بالجمله دو فرزند سعادتمند ازان عالیجناب بوجود آمده - یکی منوچهر میرزا و [۱ ..]ن ابو سعید میرزا - چون وقت آن آمد که این جهان گذرانرا واگذارند میرزا الغ بیگ که در آنوقت بر بالین مبارک حاضر بودند میبردند-آنوالا گهر در لباس رضا جوئی خدمتگاری آنحضرت بجای رسانیدند که روزی یکی از نزدیکان باین عبارت معروض گردانید - که این عم زادهٔ شما عجب خدمت بحد میکنند - میرزا از روی جد و صانس مقصد آن صاحب عرض را در یافته فرمودند - که او خدمت ما نمیکند از صحبت ما کسب آداب جهانگیری می نماید*

هشتم شاهزادهٔ عالیجاه میرزا میران شاه

آن حضرت سیومین فرزند حضرت صاحبقران اعظم است - نخست پس از جهانگیر میرزا و عمر شیخ میرزا خرد تر و از صاحبقران [۲ .]ن کلانتر - در سنه هفصد و شصت و نه عالم وجود از ورود آن منظور نظر الٰهی فیض آمود شد - حضرت صاحبقران سلطنت عراق عرب و آذربائجان که تختگاه هلاکو خان بود برو مسلم داشتند - و در بیست و چهارم ذی قعده سنه هشتصد و ده که سن شریفش بچهل و یک رسیده بود در جنگ قرا یوسف ترکمان در سرحد تبریز از گلگونهٔ خون - چهرهٔ سرخروئی سعادت دارین اندوخت *

نهم مظهر کمال اقتدار آلٰهی مهبط انوار فیض نامتناهی قطب الدنیا والدین صاحبقران اعظم امیر تیمور گورگان

چون امتداد طومار روزگار را گنجای شرح هزار یک آثار حمیده اطوار آن برگزیدهٔ حضرت پروردگار نیست لا جرم بذکر سر جمله از خصوصیات

---

(۱) ن [دیگر] الف (۲) ن[میرزا] ل

آن حضرت پرداخته تفصیل مآثر و مکارم خصوص کارنامهای پرکار آنخدیو والا قدر را بشرح و بسط ظفر نامه حوالت می نماید - در شب سه شنبه بست و پنجم شهر شعبان سنه هفصد و سی و شش از فیض ولادت سراسر سعادت آنحضرت کش رو کش محیط افلاک گشت - نیسان اصل وجود و سحاب فطرت آن یگانه گوهر شاهوار محیط احسان [۱] [...]ن آن دره التاج آبای علوی مهد علیا نگینه خاتون - چون سن مبارک [۲] [...]ن هفصد و هفتاد و یک هجری در قبه الاسلام بلخ بارگاه عقد بیعت قبهٔ رفعت باوج طارم چارم رسانید - و در مدت سی و پنج سال و یازده ماه و شش روز قمري و سی و چار سال و دو ماه و دوازده روز شمسي اکثر ممالک روی زمین بحوزهٔ تصرف و حیطهٔ تسخیر آن شهنشاه آفاق گیر در آمد - و سایر ساکنان ربع مسکون ار اقلیم زنگ تا روس از رئس گرفته تا مرؤس تن به ریاست آنسرور داده گردن به تیغ سیاست آن مالک رقاب سرکشان هفت کشور نهادند - و سر تا سر ولایت ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربائجان و چاجی ترخان و جمیع بلاد روس و سقلاب و برطاس و سایر اصناف خزر و لکزان و گرجستان و ارمنه و آلان و بروع و اران و شروان و باب الابواب و طبرستان و سایر دارمرز فارس و کرمان و بصره و حوزستان و دیار بکر و ربیعه و بلاد جزیره و موصل وشام و روم و دارالملک هندوستان بل معظم روی زمین کوتاهی سخن از حد زمین فرنگ تا مرزبوم اجمیر هند و ازین سوی نهر فرات تا آنسوی قاراب که مابین رود نیل وشط سیحون واقع است ار زور [۳] [...]ن و ضرب شمشیر مانند خورشید عالم گیر زیر تیغ و نگین آوردند - و برتختگاه چندین صاحب تخت و تاج مستولی شده خداوندان آنرا مستاصل یا باج ده و خراج گزار ساختند - و در سنه هشتصد و یک فتح هندوستان نمودند - بعد از دو سال بعزم تسخیر حلب متوجه شده سر تا سر ولایت شام بدست آوردند - سال دیگر با یلدرم بازید جنگ صف انداختند و پس از کارزارهای نمایان خوندکار را اسیر و دستگیر نموده تمام مملکت روم را مسخر ساختند - و در سنه هشتصد و هفت سر سواری دارالمرز و جبال فیروزه کوه مفتوح ساخته و از راه نیشاپور

---

(۱) ن [و جود امیر طراغائی بلند اختر است - و صدف تربیت] الف

(۲) ن[آنحضرت به سی و پنج سال و شانزده روز رسید دوازدهم رمضان المبارک سنه]ل (۳)]ن [تدبیر]ل

بماوراءالنهر تشریف ارزانی فرموده عزم جهاد بلاد ختا را بحیلهٔ حزم آراستند۔ چون سر زمین خطهٔ فاراب که بالفعل باترار معروف است از اعتبار سر افرازیِ نزول همایون پایهٔ ارتفاع درجات از چرخ دوار گذرانید ۔ در عرض آن حال عارضهٔ نالایم عارض ذات مقدس آن مرکز منطقهٔ جاه و جلال و محیط دایرهٔ دولت و اقبال شد ۔ و مزاج مبارک آنحضرت که باعث تعدیل امزجه و تقویم طباع عالمی بود از نهج اعتدال انحراف یافت و امتداد مدت بیک هفته کشیده ۔ اطبا عجز خود را معاینه دیده ناگزیر از دستبرد قضا که بالای همه دستها ست بر نیامده دست از معالجه کشیدند ۔ بالجمله در روز چهار شنبه هفدهم شعبان المعظم سال هشتصد و هفت آنصاحب نفس ملکی و ذات قدسی از سروش غیبی ندای یا ایتها النفس المطمئنه امر بطاع ارجعی بگوش هوش نیوشیدند ۔ و از فحوای من یخرج من بیته مهاجراً الی الله بشارت وافی اشارت و نوید سراپا امید فقد وقع اجره علی الله دریافتند ۔ و بشوق استیفاء اجرای آن وعد موفی از این دار البلا هجرت فرموده تا جوار رحمت حق تعالیٰ و اجزای عالم جانهٔ بالا شتافتند ۔ در آنوقت سن شریف آنحضرت هفتاد سال و یازده ماه و بیست و دو روز قمری و شصت و هشت سال و دو ماه و دوازده روز شمسی رسیده بود که این واقعهٔ جانکه بناگاه وقوع یافت ۔ نعش مبارک آنحضرت را که همدوش رضوان و همعرش حضرت عزت بود از انزار تا سمرقند که مسافت آن هفتاد و شش فرسنگ است سایر ارکان دولت و اعیان حضرت دوش بدوش رسانیدند ۔ یکی از سخنوران در تاریخ ولادت و جلوس آنحضرت این رباعی در سلک انتظام آورده*

* رباعی *

سلطان تمر آنکه مثل شاه نبود
در هفصد و سی و شش آمد بوجود
در هفصد و هفتاد یکی کرد جلوس
در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

بموجب وصیت آنحضرت روبروی گنبد سید بر که دفن نموده گنبدی عالی بنایان اساس نهادند ۔

نور آگین شدن مکتب تعلیم ظاهري از فروغ جلوس همایون این چهره کشای اسرار عالم قدسي و دانای رموز آفاقي و انفسي

هر چند از آنجا که بر گزیدهای لطف ازلي با کمال استعداد ذاتی و قابلیت اصلی از دبستان تعلیم الٰهي ادب آموزی نموده دیگر کار بآموزگار ندارند - و نظر یافتگان عنایت سرمدي از دانشکدهٔ فضل نامتناهي حکمت اندوزی کرده از ناز تعلیم ادیبان سخن پرداز بی نیاز مي باشند - درین صورت این منتخب مجموعهٔ ایجاد را باوجود رتبهٔ کمالات و نهایت معرفت باسرار مبدأ و معاد مکتب نشین علوم رسمی نتوان گفت - و این رازدار مبداء فیض را دبستان گزین استفادهٔ فنون دانش ظاهری - فکیف آموختن خط و سواد - نتوان نوشت - چه تهمت سواد خوانی بر مردم دیدهٔ دانش و بینش بچه روی توان بست - و ادب آموز عقل مجرد را ابجد خوان چگونه توان نوشت - لیکن بنابر آنکه حفظ ظاهر در کار است و ملاحظهٔ عالم صورت ضرور و ناچار - نظر بدین معنی کلک وقایع نگار زبان گزیده میگوید - که چون سن شریف آن چراغ دودمان صاحب قران که با بقای ابد قرین شود بچهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید تختهٔ تعلیم قرآن کریم درکنار و بر آن گزیده سواد خوان رقم لوح وقلم همسر لوح محفوظ گشته مدر مکتب از حضور پر نورش روکش دارلحکمت یونانیان گردید - و چون لوحهٔ تعلیم درکنار و بر آن نور دیدهٔ امید اب و جد که بالغ نصیب کامل نصاب خرد است قرارگرفته ترکیب ابجد از آن فرد کامل انواع عالم ایجاد کمال پذیرفت - سپس بر نیامد که بتفصیل تحصیل فصول ابواب دانش نموده در جمیع فنون فضایل دقایق نکته فهمي را باعلیٰ درجات کمال رساند - و در عرض اندک مایه مدتي بی آنکه کار بطول کشد هیولای خط نیز صورت درست پذیر فته تختهٔ مشق از ریختهٔ قلم مشکین رقمش چون صفحهٔ رخسار نو خطان بحسن خط زینت گرفت - جامع فضایل کسبي و وهبي قاسم بیگ تبریزي سر آمد شاگردان مولانا میرزا جان و منتخب نسخهٔ قانون حکمت یونان حکیم دوائي گیلانی بمنصب تعلیم آنحضرت پایهٔ سرفرازی یافته - وهمچنین صاحب فضایل صوری و معنوی شیخ ابوالخیر برادر علامي ابوالفضل و قدوهٔ ارباب حال و قال شیخ صوفي از شاگردان

جامع‌العقول و المنقول میان وجیه‌الدین گجراتی بدین سعادت اختصاص پذیرفتند - و از جمله اینها درین باب حسن سعی و مساعی حمیله حکیم مذکور بنوعی درجهٔ قبول یافت که مکرر بر زبان حقایق بیان می آوردند که فی الحقیقت حکیم دوائی آموزگار ما است و حق تعلیم او برما از اوستادان دیگر بیش است - و چون حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه آن مخصوص عنایات ربانی را از هرگونه کمالی و مزیتی بی بهره نمی خواستند بنابر آن مقرر فرمودند - که بعد از فراغ تکرار درس نسخه بآموختن هنرهای صرفی که تعلیم آن سبب بعموم عالمیان خاصه سلاطین عظام در انتظام سلسلهٔ نظام دخل کلی دارد اوقات صرف نمایند - بنابرین میر مراد دکنی از سادات عالی نسب که در فن کمانداری انگشت نما بود درین فن دست از صاحب منصبهای وقت برده از دست قضا در قدر اندازی ید بیضا می نمود - و خلف صدق او قاسم خان که در ایام خلافت آنحضرت بمنصب پنج هزاری ذات و سوار و صوبه داری بنگاله فرق عزت بر افراخت - و راجه سالباهن که در برق اندازی بر ابر سبقت می گرفت و در تیزدستیها برق بدو نمی رسید - و تاتارخان که در دانستن لغت ترکی کمال تفرد اندوخته بود بخدمت تعلیم آنحضرت [۱] [..] را وسیلهٔ رضامندی جناب الهی دانسته بحوی شیفتهٔ ملازمت بودند که تا دو پهر شب در حضور اقدس می گذرانیدند - و نیم نفس از ملازمت دوری نگزیده در اساس اکتساب سعادت دوجهانی از خدمت آنحضرت آداب جهانبانی حاصل می نمودند*

بیان ارتحال حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه از عاریت سرای این جهانی و اقامت در منزل روح و راحت جاودانی - و ذکر بعضی سوانح که در عرض آن ایام و بعد ازآن رو داد

از آنجا که آشوبکدهٔ جهان جای امن و امان نیست - و رحلت خانهٔ

(۱) ن [تارک مباهات بر افراشتند - ملخص سخن عنایت آنحضرت درباره تربیت شاه بلند اقبال بدرجهٔ رسید که در انجمن همدم و دمساز و درخلوت محرم و همراز خاص آن حضرت گشته از سعادت منشی و ارادت اندیشی خورسندی آن حضرت [ل*

گیتی مقام اقامت و استدامت نه - دریا دلان درین گذرگاه که همانا نقشی است بر آب حباب آسا خیمه و خرگاه بر سر پا نکنند - و ازین رو خورشید سوادان درین فضاء تنگ میدان که فی الحقیقت جولانگاه هواست ذره‌وار منزل پایدار نگزینند - ازین است که مقربان حضرت و نزدیکان بارگاه عزت خاصه سلاطین دادگر و خواقین رعیت پرور که درین عالم فانی کار دوام سلطنت آنجهانی ساخته اند پیوسته منتظر دعوت داعیٔ حق می باشند - تا هر گاه بحکم حکمت وقت آن در رسد از شدت شوق دریافت آن درجات و مراتب والا بی توقف باجابت شتابند و نعمتی که در عهدالست برای ایشان مهیا شده دریابند - غرض از تصویر این معانی بیان کیفیت انتقال حضرت عرش آشیانی است - مجملی از تفصیل این واقعهٔ غم اندوز آنکه در عرض سال پنجاهم تاریخ اکبری موافق سنه هزار و چهار ده هجری مزاج وهاج آنوالا مرتبت از مرکز اعتدال انحراف یافته باوجود چندین طبیب حاذق که سر آمد ایشان حکیم علي گیلاني بود دوا و مداوا سودمند نیفتاده معالجه و تدبیر فایده نداد - درین وقت خان اعظم و راجه مانسنگه بملاحظهٔ وفاداري و حق گذاري بران سر آمدند که خسرو مهین پسر حضرت جهانگیر بادشاه را که خواهرزادهٔ راجه و داماد خان اعظم بود از روی مراعات بادشاهی بردارند-چون خواست الهی بامر دیگر و مقتضای تقدیربرین حمله‌پذیر گشته بود که اهل روی زمین وزمان از پرتو عدل‌واحسان شاه بلند اقبال سایه نشین کنف امن و امان باشند- لاجرم حضرت جهانگیر بادشاه آگهي یافته از خود باخبر و از معاندان پر حذر می بودند - و شاه بلند اقبال باعتماد نگهبانئي الهي از عذر دشمنان نیندیشیده همه وقت در بیمار داري و خدمتگذارئي جد بزرگوار جد و جهد بجای رسانیده بودند که آنحضرت درباب خورسندی ازان سعادتمند و تا رضامندی از خسرو فصل طویل الذیل بر زبان داشتند - بعضی از ارکان دولت و اعیان مملکت آنان را که سعادت رهنما و بخت کار فرما شد خصوص مرتضی خان بخاري که درآنولا بخشی باستقلال موکب والا بود - از روی حقیقت دانی بر همگنان تقدم جسته با جمیع خویشان و منتسبان خویش بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد - و سایر امرا بدو اقتدا نموده سعادت ملازمت دریافتند - آنگاه باقي سپاه و کل سرداران خبیر گروه گروه بخدمت شتافتند *

چون درآنولا مخالفان برقلعهٔ اکبر آباد استیلاء تمام‌اندوخته بکشاد و بست مداخل‌ومخارج آن دست یافته‌بودند-ناچار بادشاه جهانگیر بسایر ایشان

پیغامی مشتمل بر وعده و وعید و بیم و امید بهم داده از بدئی نفاق همگنانرا ترسانیدند-و پیغام دادند که چون مرتبهٔ ظل الٰهی و پایهٔ والای پادشاهی نواب همایون ما تعلق گرفته و تاج و تخت خلافت از پرتو وجود ما زینت پذیرفته - انسب آنست که مقتضای دستور العمل خرد صلاح اندیش را کار بسته از بیعت و اتفاق حل و عقد تخلف نورزند - دوم نقد دست از کشاد و بست ابواب حصار بازداشته قلعه وما فیهارا باولیای دولت سپارند- و بصوب بنگاله که بنابر تفویض حضرت جنت آشیانی براجه تعلق داشت ما نیز بر طبق دستور مقرر بدو ارزانی داشته ایم روانه شوند - وچون پیغام با معاندان کوته اندیش رسید با خود اندیشه کرده دانستند که پیش ازین تمرد و طغیان حاصلی ندارد و بی وجود مردم کار آمدنی این اراده پیش نیست - چه خان اعظم درین مدت نظر بر نسبت خود نموده جمعیتی که در خور مرتبهٔ او بود نگاه نمی داشت و از راجپوتان کوتاه سلاح راجه معلوم که چه می کشاید - خصوص باوجود کثرت مغول و قلت ایشان بملک گیری آمدنی کشور خود را هم از روز اول از دست نمی دادند - و خسرو بنابر آنکه در آن ولا روزی هزار روپیه می یافت ظاهر است که این قدر زر چه مایه لشکر بهم تواند رسانید - اگرچه خزانه بدست ایشان بود و لیکن چون وسعت دستگاه در تنگی کار بکار نیاید و وجود و عدمش درآن حال برابر بود - بنابر مقتضای این معانی نا چار قلعه بتصرف اولیای دولت دادند و خود بیرون شهر در ظاهر خانهٔ راجه مانسنگه رو بجانب بنگاله فرود آمدند *

چون احوال اکبر بادشاه تغیر تمام پذیرفته از بهبود ناامیدی حاصل شد و نزدیک رسید که از جهان گذران در گذرند - ازین رو که بادشاه جهانگیر از غبار انگیزئی فتنه پرستان درین مدت از ملاحظه بادراک سعادت عیادت حضرت والد والا قدر استسعاد نیافته ازین معنی حرمان نصیب بودند - اکنون که کار از ملاحظه درگذشته بود بنابر اندیشهٔ محرومئی دیدار واپسین آنحضرت با کمال احتیاط داخل قلعه شده قریب بوقت احتضار بر بالین مبارک حاضر آمدند - و مراسم عیادت و پرسش بجا آورده از فیض نظر آنحضرت ذخیرهٔ ایام مهجوری برداشتند - و بمقتضای وقت ارادهٔ مراجعت نموده شاهزاده محمد خرم را همراهٔ خود بیرون آوردند و بر دروازهای قلعه از جانب خود مردم بنگاهبانی نصب نمودند درین اثنا چون قضیهٔ قضا بعد از انقضای یک پهر و هفت گهری شب چهارشنبه دوازدهم جمادی

الثاني سنه هزار و چهارده وقوع یافته فردای آن بادشاه جهانگیر باقامت مراسم عزا داری و سوگواري پرداخته ـ و خود با تمام امرا و اعیان و اکابر سیه پوش گشته نعش آنحضرت را با سایر گردنکشان گیتي و سران عهد تا اسکندره که بفاصله دو کروه از قلعهٔ آگره واقع است دوش بدوش رسانیده اکثر جای خود نیز بدست آویز دریافت این سعادت سرافرازئی دارین اندوختند ـ و بعد از مدفون ساختن و سایر لوازم این کار بجا آوردن معاودت بدولت خانه نمودند *

روز پنجشنبه بیستم جمادی الثانیه سال مذکور موافق دهم آبان ماه الهي با ساعتی که سعد اکبر یعنی مشتري کسب انواع نیک اختری ازآن میکرد ـ و نظرات سعود آسمانی دریوزهٔ نظر سعادات جاوداني ازآن مي نمود ـ آن سرور افسر سروري را از تارک مبارک دزئین داده اورنگ سلطنت را از جلوس اقدس نو آئین و انجمن عقد بیعت را نور آگین ساختند ـ و قبهٔ بارگاه خلافت روی زمین را بوکتی مهر و ماه نموده قوایم آنرا باوج این والا خرگاه بر افراختند ـ صفحات زر از پهلوی کثنا ه روی سکهٔ نام انورش دیگر روی تا روائی لدید ـ و درجات منبر از القاب نام والایش چه پایهٔ پایها که بر خود نچید ـ خرد و بزرگ اوامر و نواهئي این دولت سترگ را گردن نهادند ـ و از دور و نزدیک سر کشان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند ـ چنانچه از رایان خود رای هند بجز رانا دیگر را نافرماني بخاطر نماند ـ درینصورت تصویر این معنی در آئینهٔ رای گیتي آرای بادشاه جهانگیر رو نمود که مهم آن نابکار را بر دیگر کارهای سلطنت مقدم داشته سزای عصیان او را درکنار روزگار او گزارند ـ بنابرین سلطان پرویز را باتالیقئ آصفخان جعفر نامرد این مهم فرموده بالشکر گران سنگ باهنگ استیصال آمخذول دستوری دادند ـ چون از روز نخست سر انجام هرکاری نامزد کار گذاری کامگار شده لاجرم گره کشائي این عقدهٔ دشوار کشاده نیز بناخن تدبیر این شاه آفاق گیر حوالت گشته بود ـ چنانچه اکبر بادشاه را در ایام شاهزادگي برای سرکردن این کار تعین فرموده بودند و بنابر وجه مذکور این مهم را نسقي شایسته صورت نه بسته بود ـ ناچار ایشان نیز درین نوبت کاری نساخته معاودت نمودند ـ در آخر امر بمحض توجه این والا مرتبت سر انجام بسزا یافت ـ چنانچه در مقام خود انشاء الله تعالیٰ به تفصیل مذکور خواهد شد *

روگردان شدن خسرو از سعادت خدمت حضرت خلافت منزلت و ذکر بعضی از وقایع

بر صاحبدلان صاحب نظر که ابصار بصایر شان از کحل الجواهر تائید و توفیق جلا پذیرفته پیوسته بنظر عبرت نگر تماشای رنگ آمیزیهای قضا و قدر میکنند پوشیده نیست - که چون عنایت حضرت ایزدي هرگاه خواهد که عالمی بکرشمه بیاراید و جهانی بگوشهٔ چشمی گلستان نماید - [۱] [۰]ن چمن پیرایان چار باغ ابداع خار موانع از سر راه پیشرفت کار بردارند آنگاه سایر مواد در آمد آن امر رفته رفته از قوه بفعل آرند - تا شاهد حصول آنمراد بر وفق اراده از خلوتکدهٔ غیب به پیشگاه [۲][حضور]ع جلوه نماید - محصل این سیاق صدق انتظام بر تمهید مقدمات دولت و تشیید مباني شوکت و حشمت این والا گوهر در مبادئ احوال انطباق تمام دارد - چه بنابر آنکه در روز ازل منصب جهانباني بدآ حضرت تفویض یافته بود - و لاجرم از آغاز وجود این مظهر موعود تا هنگام جلوس مسعود که الحمد لله کار عالمی شده و مقاصد خاص و عام حسب المرام برآمده - هرنحو عائقی که حجاب فتح الباب مدعا آمده بد آسان دفع شد که همانا هرگز نبوده - و شاهد صدق این معني و گواه راستین این دعوی انجام احوال سلطان خسرو شاهزادهٔ تلان است - چون او از رزق خرد و نصیب بصیرت بهرهٔ نداشت و از پیش عواقب امور بعاقبت دور بود همواره در خاطر راه خیال محال دادي - بعهدا برخی از فرومایگان ناقص فطرت چه بمقتضای بی بصری و بدگوهري و چه بقصد شورش انگیزی و فتنه گیری بر آن سر بودند که او را خمیر مایهٔ آشوب و فساد نموده بدین بهانه دست آویز تطاول و دراز دستی فرا چنگ آورند - و همچنین جمعی پریشان حال پراگنده مغز از ملازمان هوا خواه او رفته رفته آن اقبال دشمن را فریفته بر آن داشتند - که بدست ادبار سلسلهٔ اقبال تا ممکن بجنبش آورده بپای بی سعادتي هنجار عصیان خدای مجاري بپیماید - لاجرم پیوسته در پی آن بود که اگر از همراهئي وقت فرصتی یابد و از مساعدت روزگار رخصتی - بیدرنگ آهنگ راه گریز نموده بطرفی شتابد - غافل از آنکه تا داده نتوان گرفت و نانهاده نتوان برداشت - و آهنگ فیروزي بر

---

(۱) ن[نخست]ل (۲) ع[ظهور]ل

روزئي تا مقدور با قدر برابر شدن و با خدا مبارزت کردنست - و بالجمله باوجود این مراتب بر وفق مقتضـای قصیه الخاین خایف و الغادر حاذر دستیز بخت و لجاج دولت بر خاسته ساز راه گریز نمود- و بی مقصدی معلوم با محمولی چند در شب یکشنبه هشتم ذي حجه سال مذکور از اکبر آباد بر آمده راهئي طریق بی راهي گشت - و چون هیچ وجه راه دري نداشت ناچار روانه رو به پنجاب گردید - بادشاه جهانگیر از فرار او خبردار شده همان شب مرتضی خان میر بخشي را بسبیل منقلا تعین فرموده دستوری تعاقب دادند - و این شاهزادهٔ والا گوهر را به [۱][حمایت]ع خود درآ گره گذاشتند- و اسلام خان شیخ زاده و اعتماد الدوله و خواجه جهان و رای سنگه بهوریه را همراه داده خود بنفس نفیس قبل از طلوع طلیعهٔ بامداد باستعداد لشکر مطلقا مقید نگشته بر سبیل ایلغار بتعاقب او راهي گردیدند - چون خسرو بنواحئي متهرا رسید حسن بیگ شیخ عمري که درینولا از حکومت کابل معزول گشته روانهٔ درگاه بود بآن نا برخوردار بر خورد - و از کمال سلامت صدر و ساده دلي بل از غایت گول منشي و بی ما حصلی بدمدمهٔ افسونش از راه رفته بدو معاً از راه بر گشت - سلطان باستظهار او قوي دل شده بسرعت تمام خود را به لاهور رسانید - و ازین جهت که اولیای دولت قاهره قبل از وصول او برین معنی آگاهی یافته با خود قرار تحصن داده بودند - و در استحکام دره و استعداد اسباب قلعداري کوشیده و مداخل و مخارج را مسدود ساخته مستعد مدافعه و مقابله و آمادهٔ پیکار و کارزار شده بودند - بی دست و پا آغاز دست و پا زدن نموده بنابر مقتضای وقت بمقام استمالت و دلاسای متحصنان درآمد - و چندی از چاپلوسان چرب زبان و طرز دانان جادو بیان را نزد همگنان فرستاده ابلاغ پیغامهای رغبت افزا رقت آمیز نمود - و مواعید دلاویز خاطر فریب را بلباس ترغیب و ترهیب جلوهٔ پذیرش داده در ضمن این مایه تلبیسات کودکانه وثیقهٔ عهد و پیمان درمیان آورد - آن سعادت منشان پاس حقوق ولي نعمت حقیقي داشته بمقام نا سپاسي در نیامدند - و همچنان بر جادهٔ [۲][هوا داري]ع ثبات قدم ورزیده شیوهٔ حق گذاری گزیدند - و بر سر ابا و امتناع پا محکم کرده قطعاً بهمراهئي او اقدام ننمودند - مجملا هرچند خواست که بلطایف الحیل ایشانرا فریفته شهر را بدست آرد سعئي

---

(۱) ع[نیابت] ل (۲) [فاداري]ل ع

بیحاصل سود نداده اثری بر آن مترتب نشد - ناچار تهیهٔ اسباب محاصره و فراهم آوردن مردم بی روزگار واقعه طلب پرداخت - و باندک فرصت همدر آن نزدیکي قریب ده هزار تن از حدود سران بی سر و پا بنابر امیدهای دور از کار بدو پیوستند - و چون اتفاق این مشتی فتنه جوی آشوب پرست که از دستان او پا خورده بودند دست بهم داده - سلطان دل بر پیوند اجتماع آن جمع هرجائی بسته بریں سر هوای مقابلهٔ خیل اقبال دردماغ جای داد - و از وصول خبر مرتضیٰ خان که با چهار هزار فدوي دلیرانه مي آمد صلاح در آن دید که پیشتر رفته راه بر خدمهٔ لشکر سیلاب اثر بندد - چون باین اندیشهٔ کوتاه رو براه نهاده در کنار رودبار بیاه بآن سعادت یار دولتخواه بر خورد - بمجرد رسیدن بی ایستادگي و تدبیر چون مشتی خساک که خود را روکش افواج بحر امواج کند بر دریای لشکر طوفان اثر زد - و باندک رد و خوردي سکست درست خورده رو گردان سد - چنانچه آن بیراهه رو را تا لاهور هیچ جا دست از کار رفته لگام وار پای در رکاب ثابت گیر نگشته بیدست و پا بپای مرکب بادپا راه و بیراه مي نوشت - و لهذا در عرض آن مسافت جای عنان بازهٔ ادبار نتافته یکسر بشهر بشتافت - و در آنجا نیز ثبات قدم نورزیده راه هزیمت پیش گرفت - و رفته رفته دریای چناب چون خس در گرداب راه بیرون شدن نیافته دستگیر پاداش کردار خود گردید*

چون خبر فتح مرتضیٰ خان و گرفتاري خسرو و حسن بیگ از اخبار شمس تولکچي که بر سبیل یام شتافته در سر پل گوبند وال خود را رسانیده بود به جهانگیر بادشاه رسید - آنحضرت از استماع خبر نمایان خوشحال شده او را خوشخبر خان خطاب دادند - و از آن مقام با سرعت تمام متوجه شده کوچ به کوچ به دارالسلطنت لاهور شتافتند - و کنار دریای راوی سر منزل افواج محیط امواج شده خود به نفس نفیس در باغ میرزا کامران ورود اقبال و نزول اجلال فرمودند - و حکم اشرف شرف صدور یافت که محمد شریف ولد خواجه عبد الصمد شیرین قلم که در آنولا از خطاب امیر الامرائي و پایهٔ والای وکالت سر افراز بود سلطان خسرو و حسن بیگ را بحضور پر نور آورد - چون فرموده بنفاذ پیوست آن محرک سلسلهٔ عدم عقل را رنجیر فرموده زنداني ساختند - و حسن بیگ به بدترین وجهی جزای قبیح اعمال خویشتن یافته باعث عبرت دیده وران و عبرت دیگران شد - و سایر گرفتارانرا که در حقیقت پاداش آشوب انگیزي و فتنه گري

بود چون خاک شان بخود نمی گرفت و آب بر نمی داشت بجزای کردار ناپکار بردار کردند. و آن مشتی ذلیل ازل و ابد را که خار راه آرامش روزگار شده بودند گل عار سر دار ساختند - چون اولیای دولت ابد پیوند از پرداخت این مهم اهم بالکلیه باز پرداختند. و از هیچ ره در خاطر اشرف نگرانی جز الم دوری صوری این والا گهر نماند - هوای گلگشت فضای روح افزای خطهٔ کابل که از دیر باز مکنون ضمیر انور بود تازگی باعث انبعاث شوق نهفته گردید - بنابر اینکه سیر منتزهات آن گل زمین بهشت آئین بی فیض حضور و بهار ریاض اقبال و تازه گل گلشن جاه و جلال مرضیٔ خاطر عاطر نبود - لاجرم بی توقف منشور عنایت آمیز دربارهٔ طلب این شاه بلند اقبال و سایر مخدرات و خزاین از موقف جاه و جلال صدور یافت - آن عالی فطرت بمجرد وصول فرمان عالیشان با جمیع بیگمها، و مجموع کارخانجات بیوتات دوازدهم ربیع الآخر سال هزار و پانزده هجری آمده ادراک سعادت حضور نمودند *

آغاز ابتسام غنچهٔ بهارستان جاه و جلال شاه بلند اقبال سلطان خرم از مطلـع عظمت و اجلال و ظهور انواع عنایات حضرت خلافت مرتبت جهانگیـر بادشاه در حق آنحضـرت و خواستگاری نواب ممتاز الزمانی بنت یمین الدوله آصف خان

بحکم آنکه برگزیدهای عنایت الهی از عموم عالمیان بکرامتهای خاص اختصاص یافته اند - و تربیت دیدهای فضل نامتناهی خاصه متکفلان عهدهٔ امر خلافت و متحملان بار امانت از عامه برایا و کافه رعایا بمزید فضایل و مزایا امتیاز دارند - لاجرم آن نظر یافتگان تائید حق تعالی را نظر به سایر مردم دقایق پیش بینی و ژرف نگاهی در درجهٔ اعلی می باشد - و مصداق این حال صدق فراست و دریافت های نهانی حضرت جهانگیر بادشاه است - چون آنحضرت به پرتو اعلام الهام ربانی و اخبار تلقین آسمانی دریافتند - که این سایه پرورد آفتاب عنایت ایزدی

تا بامداد روز نشور شمع انجمن امروز دودمان دولت حضرت صاحبقران اعظم خواهد بود - بنا بر آن بمقام ترقی احوال آن برگزیدهٔ عنایت ربانی که حضرت عرش آشیانی اکبر پادشاه نیز آن سرور را از سایر شاهزادها برگزیده بودند در آمده بالفعل آن شایستهٔ ارتقای اعلی مراقب متعالیه و مدارج علیه را از تفویض منصب هشت هزاری [۱] [...] سوار به ضابطهٔ دو اسپه سه اسپه مزید اعتبار بخشیده بعنایت [۲] [..] تومان و طوغ سر افراز و بنوازش نقاره بلند آوازه گردانیدند - و از مرحمت آفتاب گیر فرق عزت بر افراخته بعاطفت بارگاه سرخ که خاصهٔ دولت خانهٔ والا یا مخصوص ولی عهد می باشد اختصاص دادند - و نیز تنفید احکام مناشیر برسالت آن حضرت تفویض رفته مهر اشرف اورک که مدار اعتبار فرامین بر آنست - و سررشتهٔ انتظام رتق و فتق و بست و کشاد مهام این دولت جاوید بنیاد بآن وابسته بنام بلند اقبال سپردند - اگرچه از روی ظاهر نسبت امور سلطنت برای رزین این والا گهر حوالت نمودند - و لیکن باطناً در لباس عطای این خاتم سلیمانی خلافت روی زمین برین یگین آن ریبت بخشی داج و نگین درآمد - و سرکار حصار فیروزه نیز بجاگیر عالی مقرر شد - و بر زبان الهام بیان گذشت که بسنت سنیهٔ آبای عظام عمل نموده این سرکار را که پیوسته به ولیعهد مقرر می باشد از روی شگون و به کت بر آن گرامی فرزند اقبالمند عنایت فرمودیم *

از آنجا که طبع فیض رسان بادشاه والا جاه بانواع مهربانی و فیض رسانی مجبول بود پیوسته بر آن بودند که بقدر امکان آثار عدل و برکات احسان این والا مرتبت تا بقای جهان شامل حال آیندگان نیز بوده باشد - و اهل زمان مستقبل هم بمیامن سعی جمیل آنحضرت مرفه الحال بوده از فیض الطاف عام بی نصیب نمانند-بنابرین معانی همواره هوای این معنی از فضای خاطر فیاض سر بر میزد - که آن برومند نخل ریاض خلافت را با نو نهالی از سرا بوستان نجابت پیوند بخشند - تا ببرکات نتایج اقبال و مآثر کرامت ذات و صفات آن نور حدقه دولت عظمی از سر نو بپایندگی در آید-و از نوبر احسان و ثمرهٔ لطف کام جهان و جهانیان بر آید-لاجرم روز پنجشنبه شانزدهم فروردی ماه دویم سال جلوس جهانگیری مطابق هفتم

---

(۱) ن] پنج هزار] ن (۲) ن] عنم و]ل

ذیحجه سنه هزار و پانزده هجري در ساعتی مختار که نظر سعدت سعود آسماني متوجه ادراک انواع استسعاد بود و اوضاع افلاک وانظار انجم بروفق مراد شهنشاه والا جاه - نواب قدسي القاب ممتاز الزماني که از عالم بالا برین مکرمت والا سرافراز گشته بود بحسن تقدیر ایزدی ازین سعادت [۱][ن] ممتاز شده بجهت مقارنت آن فرخنده اختر امتیاز یافته مختار رای انور شد - و بنابر رسم نامزد چنانچه روش معهود و آئین مقرر اهل روزگار است بدست مبارک انگشتر سعادت نگین در انگشت کهین آن مهین بانوی زمان و رابعهٔ بنات آسمان جای دادند - درین ایام که هلال حلقهٔ خاتم در دست آن بدر فلک عفت و سپهر آسمان عصمت روکش بدر اعظم گردید - سن شریف آن مشتري طلعت زهره جبین بچهارده سال و چهار ماه و بیست روز هلالي رسیده بود - بالجمله آن عقیلهٔ قبیلهٔ مکارم و مفاخر و کریمهٔ دودمان فضایل اوایل و اواخر صبیهٔ رضیهٔ خان والا مکان میرزا ابو الحسن مخاطب به آصف خان است خلف صدق دستور اعظم میرزا غیاث بیگ مخاطب باعتماد الدوله ولد خواجه محمد شریف رازي که از دودمان اعیان آن ولایت است - و والدهٔ ماجدهٔ نواب ممتاز الزماني دختر والا اختر میرزا غیاث الدین علي قزویني مخاطب بآصف خان که در زمان جلال الدین محمد اکبر بادشاه میر بخشي باستقلال بود - و جعفر خان که برادر زادهٔ او بود ببال او پرواز نموده در ملازمت عرش آشیانی باعلی درجات دولت رسید *

چون خاطر اقدس را از همه جهت فراغ کلی روی نمود - و هوای گلگشت نزهت آباد کابل دامن دل آن مالک رقاب صاحبدلان را بجانب خویشتن کشیده ازین راه خاطر عاطر را بدان سو کشش تمام رو نمود - لاجرم قرین دولت و سعادت از دارالسلطنت لاهور این والا گهر را دولت آسا همعنان وهمرکاب نموده بدآن مهبط انوار فیض توجه فرمودند - و در فرخنده روز پنجشنبه هژدهم صفر سنه هزار و شانزده هجري ظاهر آن خطهٔ فیض مظاهر سرمنزل موکب جاه و جلال گردید - و صفا و روح باغ سپهر آرا که سر سبز کردهٔ حضرت فردوس مکاني بابر بادشاه است - و تا هنگام نه پرتو این نسبت باعث آرایش شهر بود - درینولا از فیض نزول آنحضرت سرمایهٔ آرائش دهر شد - و عرصهٔ دلکشای اورته باغ که حسب الامر شهنشاه

---

(۱) ن] ابهی [ل

والا دستگاه حضرت سرادق عزت و رفعت و مرکز اعلام دولت وسعادت این والا جاه شده بود - چون نشیمنی در خور نداشت بنابر آن حسب الامر عالی عمارتی رفیع بغایت دل پسند اساس داغ دل ارم و غیرت معمور حدایق رضوان و حور گردید *

درین ایام سعادت فرجام که عبارت است از هفتم ربیع الثانی سال حال جشن وزن مبارک قمری سال سانردهم از عمر ابد پیوند این بلند اقبال در دولت سرای آنحضرت آرائش پذیرفته ابواب سعادت و سکت احتری بر روی روزگار جهانیان کشوده شد - و کنار ها بر آرزومندان زر و جیب و دامن مفلسان در حیز گردید - اگرچه درین دولت خانهٔ والا تا غایت وزن قمری جهت شاهزادهای کامگار معهود نبود - لیکن چون درین نزدیکی از رهگذر اختلاف هوا فی الجمله انحرافی بمزاج وهاج این باعث استقامت و سرمایهٔ اعتدال این نه بهار راه یافته بود - در آن روز حضرت خلافت مرتبت بنابر رسم عیادت تشریف اشرف بمنزل شریف این بلند اقبال ارزانی داشته بودید - و حسب اتفاق آن روز مبداء سال سانردهم از عمر ابد قرین آن سرمایهٔ بقای دولت دودمان حضرت صاحبقران بود - لاجرم بجهت بجهت اندوزئی خاطر آن گرامی منزلت را بدین عنایت خاص اختصاص بخشیدند *

روز جمعه هفتم جمادی الثانیه سال مذکور موکب منصور از سیر بهشت کدهٔ کابل چون طلیعهٔ افواج بهار بوجه سرسبز بوستان جاوید ربیع هندوستان گردید - و بعد از ورود اقبال جاوید در دارالسلطنت لاهور اتفاق اقامت افتاده ازآن [1] [مقر] عزت رایات سعادت آیات بصوب دار الخلافهٔ اکبره ارتفاع یافت - و در نواح آن موطن اقبال موکب فیروزی بخت آمده آذین جشن نوروزی سرمایهٔ آرائش روزگار و پیرایهٔ برئش لیل و نهار شد - و دوم روز فروردین ماه سال سوم جلوس موافق چهاردهم ذیحجه سنه مذکوره دولتخانهٔ مبارک از نور قدوم اقدس رشک فرمای این هفت طارم مقرنس و غیرت افزای نهم رواق فلک اطلس شد - و بعد از دو روز دیگر بجهت تفرج عمارت این بلند اقبال که در جوار دولتخانهٔ والا واقع است - و درین ولا عمارات قدیم آنرا که بنا نهادهٔ محمد مقیم وزیر خان بود از بنیاد

---

(۱) ع [مصر] ل

انداخته نشیمن های بادشاهانه بنابر امر عالی بجاے آن اساس گذاسته بودند - فیض ورود بدآن منزل بهشت آئین مبذول داشته پرتو قدوم انور ساحت آنرا نور آگین ساخت *

بیان خواستگاری نمودن حضرت خلافت منزلت صبیهٔ صفیهٔ مظفر حسین میرزا صفوی بجهت شاه بلند اقبال خرم

چون اصالت امهات عمده ترین اسباب کرامت و جلالت اولاد ونجابت والدات شریف ترین باعث شرافت و سعادت ابنای سعادت نهاد است - چنانچه تجربه نیز بر طبق حقیقت این معنی ادای شهادت مینماید - بنابرین بخاطر حضرت خلافت مرتبت رسیده بود - که کریمهٔ دودمان نجابت و اصالت و اختر برج شرف و جلالت اعنی صبیهٔ رضیهٔ مظفر حسین میرزا صفوی را نامزد این والا حضرت نمایند - و چندی بنابر تاثیر عوایق روزگار آن کار خیر حیز افتاده در عقدهٔ تعویق وقت مانده بود - تا در اثنای سال چهارم از جلوس اقدس بمقتضای ارادهٔ خاطر مقدس بر وفق مراد بظهور آمده مراسم خواستگاری سمت وقوع یافت - و در ماه رجب المرجب سنه هزار و نوزده هجری مطابق هفدهم آبان ماه سنه پنج جلوس جهانگیری که سن مبارک این بلند اقبال بعقد عشرین عشرت آئین رسیده بود - مجلس بهشت آئین طوی زفاف در منزل سعادت محمل علیا حضرت مریم مکانی والدهٔ ماجدهٔ حضرت جهانگیر که بدولتخانهٔ برکت پیوند پیوسته بود انعقاد پذیرفت - و در اسعد ساعات مقارنهٔ ماه با خورشید و مقارنهٔ برجیس باناهید وقوع یافت - چون ازین فرخنده منزل بشرف محل آن بلند اقبال که متصل دولتخانهٔ اشرف واقع است - و دریولا بنابر فرمودهٔ آن عالی مرتبت درین گل زمین عمارت سپهر مرتبه اساس یافته بود انتقال شریف روی داد - ازین رو بتازگی رشک شرف خانهٔ مهر انور گشته منزلت منازل ماه منیر پذیرفت - حضرت خلافت مرتبت بدین محفل نشاط تشریف قدوم ارزانی داشته یک ساعت روز از پر تو حضور فیض النور باعث آرایش بزم عشرت و موجب ازدیاد مواد سرور و بهجت گشتند - و حضرت شاه بلند اقبال نفایس امتعهٔ روزگار بر سبیل پیشکش گذرانیده از وفور درم و دینار که برسم نثار پاشیده بودند خورشید

آسمانیام و در روزگار را درافشان زر گرفتند ـ و هنگام توجه آنحضرت از دولت سرای سعادت تا درگاه دربار گردون اعتبار اقمشهٔ هر دیار که رشک فرمای پرند زربفت و غیرت افزای مصعب سیمکش ماه بود ـ حسب الامر اقدس بطریق پا انداز گسترده روی زمین فلک اطلس گردانیدند ـ

اکنون درین مقام بنابر تقریب ذکر مظفر حسین میرزا به بیان حسب و نسب میرزا و بیان سبب استسعاد بدین دولت عظمی می پردازد ـ آن والا نژاد خلف سلطان حسین میرزا ابن بهرام بن شاه اسمعیل است ـ و چون ولایت قندهار را در سال سیوم جلوس اکبری محمد خان قلاتی حسب الامر بشاه طهماسپ داد ـ شاه سلطان حسین میرزا [1][برادر زادهٔ] خود تفویض نمود ـ و روزگار میرزا در سال بیست و یکم اکبری سپری شده ازو چهار پسر ماند ـ مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و ابو سعید میرزا و سنجر میرزا ـ از آنجا که وفاق میانهٔ اخوان باوجود عدم توافق آرا و تخالف آهوا کمتر اتفاق افتد چه جای آنکه پای ملکی و ولایتی درمیان باشد ـ لاجرم هنگامهٔ نفاق گرمی پذیرفته رفته رفته بتقریب و افساد تا دولتخواهان التهاب شعلهٔ فساد اشتداد یافت ـ و سرانجام کار چون انصرام معامله و فصل امر جز بقطع و فصل شمشیر بران دست نمی داد ـ لاجرم تیغ بر روی هم کشیده محرور بر یکدیگر زدند ـ و بهم در آویخته از طرفین خونها ریختند ـ و درین رد و خورد نخست رستم میرزا بنابر کار فرمائی سعادت و راهنمائی بخت ره بوادی به اندیشی برده در ماه مهر سال سی و هشتم جلوس اکبری با برادر خود سنجر میرزا و چهار پسر خود مراد میرزا و شاهرخ میرزا و حسن و ابراهیم و چهار صد سپاهی قزلباش بموطن دولت نامتناهی رسید ـ اکبر بادشاه نهایت تعظیم و تکریم دربارهٔ او بظهور آورده بتفویض حکومت صوبهٔ ملتان و برخی از محال بلوچستان به منصب پنجهزاری پنج هزار سوار مقرر ساختند ـ و متعاقب او ابو سعید میرزای مذکور نیز در اسفندار همین سال بدربار سپهر مدار رسیده نهایت رعایت یافت ـ چون خبر این مراحم بی پایان به مظفر حسین میرزا رسید ـ و از قرب و جوار میرزا رستم که در مقام انتقام بود استخلاص قندهار راکه باستظهار عساکر ظفرآثار دور از

---

(1) ع[برادر]ل

راه نمود نزدیک نکار یافت ـ لاجرم بنابر آموزگاری سعادت و ترغیب و ترهیب امید و بیم که هریک علت ارتکاب امور عظیمه اند ـ بمقام خیر اندیشی خویش آمده بحسب والدهٔ خود و بهرام میرزا پسر کلان خود را بخدمت فرستاده اظهار ارادهٔ آمدن نمود ـ چون فرستادگان رسیده مقصد را بعرض اعلی رسانیدند ـ آنحضرت میرزا سگ قدیمی را با منشور عاطفت آمیز رعب آموز ارسال داشتند ـ میرزا از در تعظیم و تکریم در آمده باستقبال آن بار نامهٔ مباهات بر آمد و از راه اظهار کمال ارادت و عقیدت روی زر و سر منبر آن خطه را از سکهٔ نام و خطبهٔ القاب سامی آنحضرت نور اندود و سعادت آمود نمود ـ و شاه بیگخان که از جانب آنحضرت نامزد حکومت آن حدود شده بود ـ قلعه را تسلیم نموده خود با سه پسر دیگر حیدر و القاس [۱] و طهماسپ و ده هزار خانه زاد قزلباش رو بدربار گیتی مدار آورده پنجم شهر نور سال مذکور بانجمن حضور پرنور رسید ـ و صد اسپ عراقی و دیگر تحف و نوادر برسم ره آورد از نظرانور گذرانید ـ از انجمله مار مهرهٔ بود که چون آنرا بر موضع گزش مار بپسندی بحرکت در آمده همگی زهر را از بدن مارگزیده کشیدی ـ و ازین راه دفع غایلهٔ سم نموده علت شفا گشتی ـ مجملا با سائر فرزندان و همرهان مورد مراحم بی منتها گشته به منصب پنج هزاری و جاگیر سهول عاطفت پذیر شد *

ذکر نهضت جهانگیر بادشاه بانداز نشاط اندوزی به صید گاه باری و ظهور سبکدستی از بادشاهزاده خرم در انداختن شمشیر بر شیر

چون تاریخ آذر ماه سنه پنج جلوس جهانگیری آنحضرت متوجه صیدگاه باری گشتند ـ بحسب اتفاق روزی در اثنای شکار یوز که با آهوان روز کشیده بود جمعی از قراولان معروض رای اشرف گردانیدند ـ که درین نزدیکی تنومند شیری موی هیکل خفته که همین ساعت سر پنجهٔ صولت نگوزن افگنی برکشوده نیمی از آن شکار نکار برده ـ چنانچه از غایت سیری سست آهنگ و گران خیز است ـ درین صورت صید آن

---

(۱) این اسم شاید که الیاس باشد ـ لاکن بهر سه نسخه القاس نوشته شدم *

بی غائله آسیب قراولان و گزند پیادگان دست می تواند داد - و از آنجا
که شغف جهانگیر پادشاه و شاه شیر شکار بشکار شیر بود - بی تهیهٔ ما یحتاج
این نوع صید که عبارت از حلقهٔ فیلان و اجتماع اهل جرگه است عنان شتاب
سپرده بشاه بلند اقبال رکاب برکاب متوجهٔ آن سمت شدند - چون در
شکارگاها هیچکس را اندازهٔ آن نیست که بی رخصت حاضر شود - بنابر
قرار داد معهود بجز راجه رامداس و انوپ رای خواص و اعتماد رای
و حیات خان و معدودی چند از خدمتگاران و شیر شکاران دیگری از
همراهی رکاب سعادت کامیاب نبود - چون پلهٔ بندوق نزدیک رسید شیر
نمودار شد - اسپ بحکم غلبهٔ هراس طبعی از مهابت شیر فرار پذیر
نیست - ناچار خورشید وار از مشرق زین زرین پرتو سعادت بر زمین گستردند
و پیاده پا بدفع آن شرارت نهاد : پیاده در سر پله ایستاده شدند - آنگاه با هنگ
شیر افگنی در مقام تفنگ اندازی شده بندوق قدر انداز را قضا نفاذ
فرمودند - و آن اژدهای دهن شعله فشان بی درنگ نفس سه مرتبه
از دمدمهٔ فتیلهٔ آتش افروز بافسون طرازی پرداخته دل از ذخیرهٔ خاطر
انتقام کش کین توز خالی ساخت - چون مقتضای قضا و قدر اجل
جانور در آن وقت مقدر نبود دمی چند در تتمهٔ عمدهٔ تاخیر شد - لاجرم
بالفعل صید آن جانور نگشته در هر سه مرتبه تاثیر انداز تیر که مانند سهام
صائبهٔ تقدیر خطا پذیر نبود ظهور نیافت - چنانچه تیر اول نرسید و ثانی
کارگر نیامد - و درین مراتب آن اهرمن سرشت مطلقاً وهم و هراس بخود
راه نداده از جا در نیامد - مگر در انداز سومین که ازین مرتبه از صدمهٔ
تفنگ خشمگین گشته حمله آور شد - و با هیبت و سطوت تمام آهنگ
دید شکاری شاهین در دست نموده چون اجل بر آن شد و در خود را
با و رسانید - و آن اجل رسیده را از صدمهٔ سرپنجهٔ صولت بر خاک هلاک
افکنده باز بجای خود رفت - درین حال حضرت خلافت مرتبت باوجود
تنگی وقت از غایت اهتمامی که دربارهٔ شکار شیر داشتند بی نیل مقصود
تجویز مراجعت ننموده چند گام پیشتر رفتند - و شاه بلند اقبال در دست
چپ آن حضرت با دلی قوی ایستاده شدند - و راجه رامداس نزدیک
ایشان و حیات خان و اعتماد رای بجانب دست راست قرار گرفتند -
و کمال قراول در عقب ایستاده بندوق پر میکرد - چون در اثناء رسانیدن
ماشه آن دیو نژاد بقصد حضرت خلافت مرتبت از جا در آمد و تیر کاری
نیفتاده از پیش روی او در گذشت - از آنجا که نگهبان حقیقی برگزیدهٔ

نظرعنایت خود را در هرحال از آسیب عین الکمال نگه می‌دارد- آن اهرمن نهاد در کمال خشمگینی و قهرناکی متوجه آنحضرت نشده سوی انوپ‌رای خواص که پایهٔ بندوق در دست داشت روی آورد - آن موی دل قطعاً تزلزل بخاطر راه نداده سر راه برو گرفت - چون حسب الامر اقدس مقرر است که سپاهیان در شکار شیر حربهٔ بکار نبرند - چنانچه هیچکس یارای آن ندارد که جمدهر و خنجر نیز بر کمر داشته باشد- ناچار چوبی که در دست داشت برو انداخت - و آن دد در غایت خشمناکی با سرعت صرصر و صولت اژدر با درآمده بگرمئی آذر و تندئی تندر برو حمله آور شد - انوپ رای از صدمهٔ آن انداز به قفا باز افتاد و شیر اورا در زیر گرفت- چون او دست های خودرا حمایت سائر اعضا سپر بلا ساخته بود - نخست هردو ساعد و سر پنجهٔ رای مذکور درست در یکدیگر شکسته از کار انداخت - چنانچه نزدیک بود که یکباره کار اورا تمام کند - درین حالت شاه پلنگ افگن شیر صولت که شانهٔ شیر را بنظر انور درآورده انداز شمشیر انداختن داشتند- چون تیغ شعله آمیغ را حواله نمودند ناگاه در عین فرود آوردن نظر باریک بین دقت نگر بر انوپ رای افتاد که از هول جان یکدست خود را که جراحت تمام بدان رسیده بود از کام شیر بر آورده بر شانهٔ او حمایل کرده- درآن قسم‌وقت نازک دست مبارک را از نظر گاه نخستین نگاه داشته در همان گرمی به نیروی شکدستی انداز کمر شیر نموده تیغ صاعقه تاثیررا فرود آوردند- و باوجود آنکه در آنحالت خویشتن داري بظهور رسانده حفظ خود نموده بودند - و ازین رو ضربه را آن مرتبه نیرو که اول داشت نماند از کمال تاثیر ضرب دست و زور بازو رحم منکر بدآن اهرمن شکر رسید - و راحه رامداس نیز ضربی زد - و از آسیب جراحت های منکر سراسیمه گشته تم گسسته رو گردان شد- و قضا را در باز گشتن بمصالح نام جراغچی برگشته بخت که روزش به سبب انجامیده در آن حال شمعی افروخته بحضور پرنور می آورد بر خورد- بمجرد رسیدن باد صدمهٔ پنجهٔ آن بلای ناگهان بدین اجل رسیده چراغ عمرش چنان فرو مرد که همانا از حیات هرگز بر نخورده بود - درین وقت بادشاهزادهٔ بلند اقبال از کمال نگرانی باحوال حضرت خلافت مرتبت متوجه خبر گیري شدند که مبادا از چشم زخم حوادث روزگار اسیبی بدشمنان آنحضرت رسیده باشد - اتفاقاً بندگان حضرت نیز ملاحظهٔ سامی از رهگذر آن بلند اختر اوج اقبال داشته در مقام تجسس احوال بودند - که درین حال آن سرور بخدمت رسیده خاطر مبارک آن

دو سپهر دولت از جانب همدیگر جمعیت کامی گرائید - مجملا چون آن دو نظر یافتهٔ حفظ و حراست نگهبان حقیقی از ملاقات یکدیگر - بشکرانه بدرگاه یگانه ایزد دادار نمودند - حضرت شاهنشاهی پای سپهر آسای در رکاب تکاور کامرانی آورده برون - برخانهٔ حشمت رکاب زرنگار را سرگی رو کش چشم خانهٔ ارباب بصایر و ابصار نمودند - و بمبارکی باکامی سوار شده آن ... گشته را به صرف صندوق تمام ساختند - آنگاه درین دولت و ... ... نموده متوجه مخیم اقبال شدند - و درین حال حساب دان و راقمه ... که از کماهی حقیقت آگاهی داشتند کیفیت احوال از قرار واقع بمسامع جاه و جلال رسانیدند - حضرت خلافت مرتبت بر چونات و خلادت و سبکدستی و دقت نظر آن والا فطرت در تاریکی آفرین خوان گشته بعد از ادای سپاس گذاری حضرت باری بدعای روز افزون جاه و جلال شاه بلند اقبال رطب اللسان شدند*

درین آوان که عبادت است از روز پنجشنبه نوردهم مرداد ششم سال تاریخ جلوس جهانگیری مطابق دوازدهم جمادي الثاني سنه هزار و بیست هجري که شبستان انور شاه والا قدر بنابر فروغ قدوم نور ظهور نیک اختر صبیهٔ کریمهٔ ستوده سیر مظفر حسین میرزا صفوی مشرقستان انوار عنایت ایزدی شده بود - حضرت خلافت پناهی بر سبیل مبارکباد طلوع ثمرهٔ پیش رس این نونهال دولت بی زوال بمنزل اقدس قدوم برکت لزوم ارزاني داشتند - و سایر پردگیان سرادق عفت را نیز طلب نموده به بسط انبساط پرداختند - و آن کریمهٔ نامور را [جوزا][1] پیکر را به پرهنر بانو ... مسمی ساخته حسب الاستدعای والدهٔ ماجده بحضرت آن مولود مسعود را به فرزندي ایشان دادند*

درین ایام خجسته انجام جشن نوروزی بآئین هرساله آذین پذیرفته - مربي عالم یعني نیر اعظم در تاریخ روز دو شنبه پنجم ماه محرم الحرام سنه هزار و بیست و یک هجری بشرف خانهٔ حمل انتقال نموده سال ششم از جلوس جهانگیری بمبارکی و فرخندگي آغاز شد - درین تاریخ دو هزاري ذات بر منصب آنحضرت افزوده بمنصب ده هزاری ذات و پنج هزار سوار فرمودند - و در نوروز آینده سال هفتم جلوس بار دو هزاری ذات بر درجهٔ منصب آنحضرت افزوده از اصل و اضافه دوازده هزاري پنج هزار سوار مقرر نمودند*

(۱) ع [جوزا] ل

بیان انعقاد فرخنده محفل عقد همایون فال و ترتیب انجمن جشن قران السعدین جاه و جلال یعنی زفاف حضرت شاه بلند اقبال بستر عصمت و خدر عفاف نواب قدسي نقاب ممتاز الزماني صبیهٔ رضیهٔ نواب آصف خان

از آنجا که همواره کار پردازن کارخانهٔ قضا در عالم بالا مصالح نظم و نسق امور جهان بر وفق اراده سهما و آماده می سازند - و پیوسته دستیاران والا کارگاه قدر در عالم دیگر اسباب مایحتاج معاش و مواد ضروریات معاد جهانیان ساخته و پرداخته مي دارند - بنابر آن این فرخنده پیوند همایون ارجمند که در روز ازل حسن انتظام یافته بود - در تاریخ روز جمعه نهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و یک هجری مطابق بست و دو اردي بهشت ماه سال هفتم از جلوس اقدس نظهور پیوست - و بدین وسیله راس المال امانی و آمال و سرمایهٔ رفاهیت احوال و فراغ بال عالمیان دست بهم داد - چنانچه امروز دلیل آن از وجود مفیض الجود چهار شاهزادهٔ بلند اختر کامگار والا که هریک زینت صفحهٔ روزگار و قرةالعین ابنای همه دیار و موجب انتظام نظام چهار رکن جهان و سبب امن و امان شش جهت زمین وزمان اند - مانند روز پیدا و چون آفتاب عالمتاب روشن و هویدا است - به نحوی که برکات آثار آن تا روز قیامت بروزگار و ابنای روزگارخواهد رسید- و میامن نتایج آن تا یوم القیام باعث رونق کار بازار عالم و موجب قوام معاملات دار السلطنه آدم خواهد گردید - و در آن فرخنده ساعت که مجلس این عقد ازدواج مقدس مابین سعد اکبر فلک خلافت کبری و زهرهٔ زهرای آسمان عفت در دار الخلافت عظمی شریعت غرا منعقد مي شد - سن مبارک شاه جهان بخش جوان بخت که انشاء الله تعالی استداد بقای آنحضرت تا انتهای مدت روزگار برسد - بر بست سال و یکماه و هشت روز شمسی و بیست سال و یازده ماه و بیست و یک روز قمری رسیده - و از عمر شریف آن مالکهٔ دهر و مهین بانوی عصرنوزده سال

و بیست و یک روز شمسی و نوزده سال و هفت ماه و بیست و پنج روز
عمری منقضی شده - و از زمان جوانبختی تا این زمان پنج سال
و یکماه و پنج روز شمسی سپری گشته بود - بالجمله در آن روز سعادت افروز
همایون بزم طوی مبارکی و جشن کتخدائی در منزل شریف عمدة الخلافت
العظمی مختار الملک و مؤتمن الدوله آصف جاه که داماد آن نواب نجابت
اعتقاد خان مخاطب بود قرار یافت و بدستوری آن دستور اعظم دیوان روزگار
کار پردازان نیکوکار تهیهٔ جشن و بر انجام آن بر وفق دلخواه هواخواهان
کردند - و بساط شادکامی و خرمی بکام خاطرهای هواخواهان گستردند - در آن
هنگام عیش افزا که بادهٔ نغمه و هوای خرمی نشه بخش دماغ عالمی
شده بود - و ساحت آن محفل عشرت از گلگشت پری رویان رشک فزای
صحن گلستان ارم و غیرت افزای عرصهٔ فردوس اعظم گشته - سلیمان روزگار
یعنی بادشاه فلک اقتدار بنابر افزایش درجهٔ سرافرازی آن آصف صفات
بدین انجمن شادمانی تشریف ارزانی فرموده از نور قدوم انور زینتی دیگر
بر آذین آن جشن بهشت آئین بستند - و بگاه دل بر مسند عیش
و کامرانی نشسته برسم نیکو و بنا شادی ابواب نشاط و شادی بر روی
خاص و عام گشودند - چنانچه فراغ خاطرها از فروغ شگفتگی جهانی را
در پیرایهٔ نور و سرور گرفت - و صفحهٔ زمین چون روی صاحب دلان گشاده
پیشانی گردید - رامشگران بمقتضای عام سازها راست کردند و سرود
گویان و پای کوبان راه خردمندان زدن گرفتند - از پهلوی لطافت
حمایل‌های یاسمین بر دوش خوبرویان خرمن گل گشته رونق صحن
گلشن و فضای چمن شد - و از بالای طراوت گلدستهای چمپا و سوتی
شوریده بلبل شیدا از عشق گل سوری وا سوخته بدوری گلستان ساخت -
درین هنگام که هنگامهٔ داد و دهش گرمی داشت و روزگار ادای حق
مقام می نمود - اهل زمانه را بهانهٔ خویشتن کامی و خودرائی بدست افتاده
داد کامرانی دادند - و از گردون گردان گرو عمر رفته و آینده گرفتند - چون
از مراسم این ایام سعادت فرجام فراغ کلی حاصل شده و روزی چند ازین روز
نیک اختری و بهروزی منقضی گشت - حضرت شاهنشاهی با سایر حجاب
گزینان حجلهٔ عصمت و جمله پرده نشینان سرادق عفت پرتو انوار قدوم
بهجت لزوم بر منزل سعادت محمل شاه بلند اقبال گستردند - و حسب
الحکم آنحضرت سامان طرازان کارخانهٔ سلطنت بتازگی جشنی جهان آرا
آرایش پذیر ساختند و قبهٔ بارگاه رفعت باوج طارم مهر و ماه بر افراشتند -

و حضرت خلافت مرتبت درآن محفل عیش و کامرانی یک شبان روز همت والا نهمت بر بسط بساط انبساط و گستردن مسند عیش و نشاط گماشتند *

بالجمله محامد ذات و صفات آن کریمهٔ دودمان مکارم اخلاق و کرایم اعراق اعنی نواب قدسی نقاب در نظر انور قرة العین سلیمان زمان بمثابهٔ جلوهٔ ظهور نمود - وبحدی دقیق آداب شناسی و مزاجدانی و مراتب خدمت گذاری و پرستاری آن ملکهٔ ملک شیم باعلی درجات استحسان رسید - که آن ممتاز طبقهٔ نسوان جهان و سرفراز حوران جنان را از سایر مخدرات شبستان دولت برگزیدند - و بنابر شیوهٔ ستودهٔ والا خداوندان این دولت کدهٔ عظمیٰ که مهین بانوان حرم سرای خلافت کبریٰ را بخطابی والا و لقبی شایسته اختصاص می بخشند - تا نام نامئی ایشان زبان زد خاص و عام نشود - آن علیا جناب را باین اعتبار ممتاز محل بیگم خطاب دادند - و درین کارنامهٔ گرامی هرجا زبان خامهٔ وقایع نگار ناچار بایراد اسم سامئی آن انسیهٔ حورا نژاد حرأت نماید بعنوان نواب ممتاز الزمانی ممتاز محل بیگم تعبیر خواهد نمود *

در سال هشتم جلوس جهانگیری مطابق سنه هزار و بیست و دو هجری که آغاز ابتسام غنچهٔ گلبن جاه و جلال حضرت شاه بلند اقبال بود - از سرابستان دولت آنحضرت و حرم سرای سعادت نواب ممتاز الزمانی نو گلی در چار چمن وجود بشگفته جبینی غنچهٔ امید و خندهٔ روئی سپیده دم عید روی نمود - چون این فرخنده ولادت سراسر سعادت از سر نو جهانی را بشگفتگی آورده به تازگی عالمی را طرب و نشاط و بهجت و انبساط آموخت - حضرت خلافت مرتبت با سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت بنابر رسم تهنیت ظهور این نوباوهٔ مقدس و میوهٔ پیش رس که ثمرهٔ پیوند تازه نخل سرابستان دولت و اقبال یا نونهال ریاض جاه و جلال بود - بمنزل همایون آنحضرت تشریف قدوم اشرف ارزانی داشتند - و آن حضرت محفلی عالی و بزمی دلکش مرتب ساخته مراسم پا انداز و لوازم نثار و پیشکش پرداختند - و کنار و بر نثار چینان را چون جیب غنچه و مشت صدف سرشار زرو لبریز گوهر گردانیدند - و مبلغی گرانمند بصیغهٔ نذر از نظر گذرانیده التماس نام نمودند - حضرت خلافت مرتبت آن فرخنده اختر برج اقبال را بحور النسا بیگم

نامور فرموده بعنایت خاص فرزند خواندگی خویشتن که اقصی مراتب دولت جاودانی است اختصاص بخشا ند *

بیان موجبات نهضت موکب جاه و جلال جهانگیری بهمعنانی شاه بلند اقبال بصوب دار البرکت اجمیر

چون بعد از سانحهٔ ناگزیر حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه که کم فرصتی خسرو آشفته رای حضرت سلیمان مرتبت را بردن و فتق و کساد و بست معاملات ممالک محروسه چه بند رخنهٔ ولایات دور دست مجال نداده بفرونشاندن شعلهٔ آتش فتنهٔ که برانگیخته و افروخته بود اشتغال داشتند - در خلال این حال خللی در ممالک جنوبی پیدا شد - تفصیل اجمال مذکور آنکه در عین این حال دنیاداران دکن از فرط کوتاه نظری بل بنابر کمال بی بصری که لازمهٔ کهن دار دنیا و فساد انگیزی و فتنه گری که خاصیت دیرینه گیتی است - جمیع ربقهٔ اطاعت از رقبهٔ انقیاد نموده سر به تمرد و عصیان بر آوردند - بلکه برین معنی بسند نموده خلیع العذار و مطلق العنان به سرکتار در آمدند - خصوصه عنبر حبشی سیاه بخت تیره رای فرصت غنیمت شمرده از شاه اندیشی و کم فرصتی که ناشی از طغیان منشی و نقص نظری او بود - دست تصرف به اکثر محال بالا گهات که با اولیای دولت ابد پیوند تعلق داشت دراز کرد - و عبدالرحیم خانخانان سپه سالار دکن و خاندیس و برار ازآنجاکه همواره ابدار گرائی هنگامهٔ سپاهگری داشت - و ازین رو به صفت پرستی و شورش انگیزی متهم زدهٔ خاص و عام بود - همانا آران راه عنان بالا دویدن عنبر نگرفت - و درهیچ مرتبه لگام تیز جلوئی و فراخ روی های آن زیاده سری نبرد - لاجرم فتنهٔ او آهسته آهسته چنان بالا گرفت و رفته رفته کارش بجای کشید که خانخانان به عجز گرائیده از چاره‌گری فروماند - و ناچار بوسیلهٔ عرضداشت های پی درپی درخواست مددگاری نمود *

چون دقایق حقیقت این معامله بر رای جهانکشای هواخواهان دولت روز افزون بدرجهٔ وضوح پیوست - بی توقف از موقف خلافت کبری فرمان قضا جریان در باب تهیهٔ عسکر ظفر اثر بحلیهٔ نفاذ آراستگی یافت - و لشکر گران سنگ که سرداری آن نامرد سلطان پرویز و اتالیقی وکارگذاری

یساق بر جعفر بیگ آصف خان مقرر شده بود بآهنگ تسخیر دکن و تادیب دکنیان تجهیز یافت - و راجه مان سنگه و امیر الامرا (۱) با سی از سرداران نامدار به کومک نعین پذیرفتند - و خزانهٔ گرامند با فیلان کوه پیکر نبرد آزموده کار زار دیده سرمایهٔ استظهار سپاه نصرت آثار شد - و در همان روز رایت فیروزی آیت بدآن سمت ارتفاع گرفت - چون آن عزیز مصر بی جوهری که کنعانئی قحط وقوف و معامله فهمی و زندانئ قید اوامر و نواهئ نفس اماره و طبع زیان کار شده خود را گرفتار مستلذات نفسانی و ملایمات قوای حیوانی داشت - چنانچه مطلقا مالک نفس خویشتن نبوده در باب تناول مغیرات و تجرع مسکرات خصوص مداومت شراب مدام و ملازمت بساط و ندام بود - و این معنی که درحقیقت علت ضعف دماغ و باعث بی پروائی است به نحوی برو غلبه داشت که از فرط عدم ملالت اکثر اوقات مست و خراب گران خواب بی خبری و سبکسری بود - لاجرم درین مرتبه نیز اثری بر مراتب تهیهٔ جنود و تجهیز عساکرنامعدود مترتب نه شد - و بیهوده همگنان نقد وقت بزیان برده غنیمت فرصت از دست دادند - و نه تنها از این معنی کاری پیش نرفت بلکه سرمایهٔ خیره دستئ خصم ازان افزوده مادهٔ خیره چشمئ غنیم آماده گشت - چون از کماهي احوال بدربار اعلیٰ آگاهي رسید خان اعظم و خان جهان و شهاب خان و عبدالله خان از ارکان دولت عظمیٰ که هر یک براسه کار اقلیمی سر سرانجام توانستند نمود - و فی نفسه قدرت بر کار فرمائی لشکري و کارگذارئی کشوری داشتند باستعداد تمام متعاقب یکدیگر بامداد ایشان تعین یافتند - مجملا بآنکه درین نوبت ازین عالم لشکری دست بهم داده بود که تسخیر عالم را کفایت میکرد - چون سرگروه از کار فرو بودن سپاه عاجز آمده ایشان نیز ازو حسابی بر نمی داشتند - و درین میانه هنگامهٔ نفاق امرا بایکدیگر نیز گرمی داشت - ناچار درین نوبت هم کاری از پیش نه رفت تا آنکه

---

(۱) اینجا از امیرالامرا شریف خان مراد است که در زمان جهانگیر بادشاه بعهدهٔ وزارت سرفراز بود - اقبالنامه جهانگیری - صفحه ۳۰ طبع ایشیا تک سوسائیتی بنگاله *

چندگرت لشکر ببالاگهات بردند - در جمیع کرات بی نیل مقصود یا بدترین وضعی مراجعت نمودند - و در هر مرتبه باوجود کثرت عدد و عدت اولیا و قلت اعدا و با عدم سپاهگری اعدا علت مزید علت شده باعث افزونئي نیروی غنیم گشتند - چنانچه از این حرکات ناقص مادهٔ سودای زیاده سرئي دکنیان به نحوی ازدیاد پذیرفت - که دربن یورش بیشتر از پیشتر سرگرم پیش رفت کار بغی و عناد شدند - و از سر نو طریق فتنه و فساد فرا پیش گرفتند - و در عرض این آمد و رفت که مکرر وقوع یافت جرات و جسارت دیگر اندوخته رفته رفته پیشتر آمدند - و پای از حد گلیم کوتاه خود دراز کرده همگی بالاگهات را به تحت تصرف در آوردند - چون درین نوبت سامان و سرانجام این مهم کماینبغي شده بود و پرداخت احوال لشکر بواجبي نموده - معهذا چنانچه بتکرار سبق ذکر یافت از بی نفسي سردار و ناسپاسي سپاه و حق ناشناسي امرا کاری ساخته نه شد - و این معنی بر خاطر مبارک حضرت خلافت پناهي بغایت گراني نمود - و پیش نرفتن این مایهٔ زیادتي ازآن گروه فرومایه کم پایه بر همت عالي نهمت آنحضرت زیاده از حد حصر و عدد و بیش از مقدار قیاس و شمار دشوار آمد - لاجرم در خاطر مبارک قرار دادند که خود بنفس نفیس بر سبیل زیارت روضهٔ منوره و حظیرهٔ مقدسهٔ حضرت خواجه معین الحق والملت والدین به سوی دار البرکت اجمیر نهضت نموده چندے درآن خطهٔ پاک توقف فرمایند - شاید که نظر به نزدیکئي آن حضرت امرا شرم حضوری منظور دارند - و از کار خود نیز شماری گرفته حسابی از کار فرمائئي خود بر دارند - و سلوک طریقهٔ حق شناسی فرا پیش خویش داشته همت بر سر انجام در وای نعمت خود گمارند - و مهم رانا که از عهد حضرت عرش آشیاني اکبر پادشاه باز باوجود امداد مدت جهانگیری و جهانباني آن پادشاه کشورکشا گیتي ستان که بتائید آسماني مؤید و بتوفیق و تسدید رباني موفق و مسدد بودند پرداختی بواجبی نیافته بود همواره سرانجام آن پیش نهاد خاطر ملکوت ناظر بود - و آن نیز محرک این عزیمت صائب آمده بزبان مبارک آوردند که نخست مهم رانا از هر راه که رو دهد صورت داده آنگاه بفراغ بال و درستئي تدبیر با لشکر گران سنگ از آنجا یکسر متوجهٔ تسخیر کشور دکن و تنبیه آن گروه آشفته مغز سبک سر شوند -

بالجمله چون این دو مطلب عمده پیش نهاد همت خدا داد بود عزم نهضت اجمیر را بحلیهٔ جزم آراستند - و در تاریخ دوم ماه شعبان سنه

هزار و بیست و دو هجري مطابق بیست و چهارم شهریور سال هشتم
از جلوس اقدس همایون کوکب مسعود با فرخندگي تمام متوجهٔ آن
سمت شد۔ چون نظارهٔ آن بلده رسید گرد قدوم انور توتیای دیدهٔ اولي الابصار
آن دیار گردید ۔ از موضعي که قبهٔ روضهٔ مقدسهٔ حضرت خواجه بنظر اقدس
در آمد ۔ بنابر پیروئی طریقت حضرت عرش آشیاني و نظر بملاحظهٔ مراسم
آداب زیارت مشاهد متبرکه تجویز سواري نه فرموده فرود آمدند ۔ و از نقش
پای مبارک سرمایهٔ مباهات آن سر زمین بل روی زمین آماده ساختند ۔
و باین روش فیضیات نور زیارت مزار مفیض الانوار آن قبلهٔ احرار گشته
اکتساب انواع فیوضات آسماني و اقسام برکات جاوداني نمودند۔ و باعطای
صلات و صدقات و وظایف و نذر که وظیفهٔ زیارت این بقاع خیر است
ادای حق مقام فرمودند ۔ و چون اسم مبارک آن تاج مبارک اولیای
کبار اعني خواجه بزرگوار بطریق تقریب ذکر یافت ۔ لازم مجمل نسب
و نسبت و نمودار اخبار و آثار آنحضرت را از مبادئ سلوک طریقت تا
منتهای وصول به حقیقت بنابر حصول تبرک و یمن ، سیرداني ریاض
سخن بر طبق پیمایش طریق ایجاز بزبان صدق بیان کلک وقایع نگار
و خامهٔ بدایع طرازمي دهد ۔ مولد انور آن سرور در دار الملک سجستان
است که معرب سیستان باشد ۔ و منسوب بدآن کرده سجزی برسم تازی
نیز گویند ۔ و آن حضرت بنابرین اعتبار بسجزی معروف اند ۔ اسم والد
بزرگوار آن مرشد ابنای روزگار خواجه غیاث الدین حسن است و مسقط
آن والا جناب خاک پاک خراسان ۔ در اوائل طفلي و بدو نشو صحبت
شیخ ابراهیم قندوزي که در آنوقت پیشوای مجذوبان عهد بود مشاهده
کشش این کمند در دادند ۔ و بنابر پروانگئ آن شمع جمع انجمن
انجمن بار یافته باعتبار عقد بیعت بآن واسطهٔ العقد اولیای عظام
در سلک سلسله الذهب اهل سلوک و وصول احتیار پذیرفتند ۔ اگاه بارشاد
شیخ مذکور بعد از سلوک طریق تجرید پیروئي روش ارباب تفرید نموده
مردانه قدم در وادئي [۱][سیاحت ساحت]ع ربع مسکون نهادند ۔
و چندی در بخارا بحفظ قرآن کریم و تعلم تعلیم علوم ظاهري نیز اشتغال
داشتند ۔ از آنجا خطهٔ نیشاپور را وجه توجه ساختند ۔ و در قصبهٔ هاروینه
از مضافات آن ولایت بخدمت شیخ عثمان هاروني که از مشاهیر اولیا است

---

(۱) ع[سیاحت و مساحت]ل

رسیدند - و مدت دو سال و نیم در آن بقعه اقامت نموده از آن مرشد سالکان حقیقت اکتساب آداب طریقت فرمودند - و درآن مقام بنابر پایمردی ثبات قدم بمقامات عالیه رسیده از دستیاری توسل بذیل ارادت جناب عرفان مآب ابواب فتوحات بر روی روزگار خویش کشودند - چون از راهنمونی ارشاد شیخ مذکور دقایق سلوک این طریقهٔ والا را بدرجهٔ اعلیٰ رسانیدند - حضرت شیخ خرقهٔ اجازت که از جملهٔ اسرار این طبقه علیه است بایشان حوالت نموده اشارت اختیار سفر عراق عرب فرمودند - و آن عالی جناب پای ادب براه طلب نهاده در طی راه بخدمت شیخ الطایفه و دلیل الطریقه شیخ نجم الدین کبری رسیدند - و قریب دو نیم ماه از فیض صحبت آن بدر سماء ولایت و نجم فلک هدایت ره بوادی عرفان برده انوار ایمان از پرتو مهر رای انور شیخ اقتباس نمودند - و آنگاه بموضع جیل که در اسفل مدینه السلام بغداد واقع است شتافته مدت پنج ماه و هفت روز توقف نموده از فروغ صحبت شریف عالی حضرت سید السادات و منبع السعادات سلطان العارفین و تاج الواصلین هادی طریق هدی سالک شاه راه شارع رحیق تحقیق پیشوای هر فریق قطب الخافقین غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی بنور سعادت در جهانی رسیدند - و چون بندگان شیخ از برکت لقای مبارک آنحضرت بطریق طریقت نه همان هم خاصیت آب بقا است فیض حیات جاوید اندوخته در نهایت مراتب کمال پیوستند - و از آنجا به بغداد شتافته سعادت ملاقات شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سهروردی دریافتند - و بعد از مراجعت این سفر به همدان رفته با شیخ یوسف همدانی رسیدند - و از آنجا به صفاهان افتاده با شیخ محمود صفاهانی صحبت داشتند - و از آنجا به تبریز رفته بشرف ملاقات شیخ ابو سعید تبریزی که از اعیان اولیا بود مستسعد شدند - و از تبریز به سمت میهنه و خرقان شتافتند - و از آن راه سفر استرآباد اختیار نموده بنور صحبت فیض بخش شیخ ناصر الدین استرآبادی که از اعاظم اولیا و مشایخ طریقت بود رسیدند - و از آنجا به هرات یا سبزوار که بنابر طریق تعریف شهرت باستقرار دارد شتافته چندی اقامت نمودند - و ازآنجا به حصار شادمان و از آنجا ببلخ رفته مدتی مدید در آن مقام بر سر خاک پاک شیخ احمد خضرویه مجاورت گزیدند - آنگاه از بلخ به غزنین عبور فرموده در آن بقعه به لقای [1] [شمس العارفین] شیخ عبدالواحد

---

(۱) ع [شمس الدین] ل

فائز شدند - و از آنجا آهنگ وسعت آباد هندوستان نموده در تاریخی فیض قدوم بدارالملک لاهور رسانیدند که ملک معزالدین شاه غوری فتح خطهٔ پاک دهلی نموده و قطب الدین ایبک را از غلامان خاص خود آنجا بجانشینی خویشتن نصب نموده بار بسمت تختگاه غزنین لوای مراجعت بر افراخته درطی راه باجل طبیعی سفر آخرت گزیده بود - بالجمله در لاهور به صحبت شیخ حسین زنجانی رسیده و از آنجا توجه جانب دهلی اختیار فرموده چند گاه درآنجا بسر برده - چون عموم اهل آن سر زمین بدینسان پی بردند از فرط آمد و رفت باعث تشویش خاطر و علت تکدیر صفای وقت آنحضرت شدند - لاجرم از کمال دوستی خمول و دشمنی شهرت رخت اقبال بکوشهٔ دار الامرت اجمیر کشیدند - اگرچه چندی پیش از آن سکنهٔ شهر اجمیر سعادت اسلام دریافته بودند لیکن اهل اطراف و نواحی آن ولایت همچنان در کفر باقی بودند - دزین اثنا میر حسین بادی از سادات مشهد مقدس معروف به خنگ سوار از طرف قطب الدین ایبک که بعد از ارتحال ملک معزالدین در هندوستان لوای استقلال بر افراشته بود - با لشکری گران سنگ بحکومت اجمیر و ملازمت حضرت خواجه نامزد شد - و او رفته رفته از پرتو امداد باطن انور حضرت خواجه معالم اسلام و شعایر مسلمانان را در آن خطهٔ پاک کماینبغی ظاهر ساخت - و آثار عرصهٔ آن سرزمین دلنشین را از غبار کفر و لوث شرک و انکار پرداخته اعلام اسلام در سایر مضافات و اعمال آن ولایت بر افراخت و حضرت خواجه را توطن در آن ملک خوش افتاده رحل اقامت افگندند - و در سن نود سالگی سالک طریقت صاحب شریعت شده تاهل اختیار فرمودند - و هفت سال دیگر شعار حیات مستعار داشته همت والا بر اکمال سالکان و تکمیل مستکملان آن ولایت گماشتند - و درین مدت خطهٔ اجمیر از فیض وجود شریف ایشان سعادت پذیر گشته منبع برکات بود - در روز ششم رجب سنه ست صد و سی هجری مجاورت صوامع عالم بالا و اقامت سر منزل قرب ایزد تعالی اختیار فرمودند - و از فیض ارادت و متابعت طریقهٔ آن مرشد کامل سالکان اطوار بسی از اولیای کبار بدرجات عالیه فایز گشتند - چنانچه مشهور است که شیخ شهاب الدین سهروردی نیز برکات صحبت ایشان در یافته اند - و بروایتی ضیاء الحق حسام الدین چلپی و شیخ اوحد الدین کرمانی در مبادی سلوک ایشان را در بغداد دریافته و چندی پیروی طریقت حضرت خواجه کرده خرقهٔ خلافت از ایشان

دارند - و تاج العرفاء الکبار خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی که صفای روضهٔ ایشان دهلی کهنه را تا ابد تازه رو دارد از اعظم خلفای حضرت خواجه اند - و شیخ فرید الدین معروف به شکر گنج که خلیفهٔ خواجه قطب الدین اند - بیک واسطهٔ دریوزهٔ فیض ایشان گنجور خزاین حقایق و معارف شده اند - و شیخ نظام الدین مشهور باولیا در خلفای شیخ فریدالدین و حضرت شیخ نصیر الدین که به چراغ دهلی اشتهار دارند - و همچنین شیخ برهان الدین ملقب به غریب که مرقد منور ایشان در دولت آباد دکن است - و سرور کشور حال و قال ملک الکلام حضرت امیر خسرو دهلوی مشهور از مریدان سلطان المشایخ مذکور بوساطت ارشاد ایشان فیض اتقان از سرچشمهٔ عرفان یافته اند - و از پرتو انوار هدایت و دولت متابعت طریقت آن رهنمای طریق هدایت بسر منزل وجدان پی برده به سلطنت ولایت عرفان رسید اند *

نهضت موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال سلطان خرم حسب الامر حضرت جهانگیر بادشاه به تسخیر ولایت رانا امرسنگه و روزی شدن فتح و فیروزی یافتن به نیروی توجه کشور کشای آن ولایت

چون کاردانی حکمت کاملهٔ حضرت پروردگار جل برهانه آن وقت که صفحهٔ هستی رانقش درستی نه نشسته بود و حقیقت معنی عالم صورت صورتی نه بسته - بحکم صوابدید مصلحت و نظم امور دار الخلافهٔ آدم برآمد هر امری دشوار و سر انجام هر کاری دور از کار بدرآمد روزگاری بازگذاشته - و حل هر عقدهٔ سربسته را برای صائب رای در گرو گره تاخیر نگاهداشته - لامحاله چون وقت آن کار در آید جمال آن امر بسر خود نقاب کشاید - چنانچه درینولا صورت فتح رانا که در آئینهٔ خیال هیچ یک از سلاطین عظیم الشان هندوستان نقش نه بسته بود بچهره کشائی دولت بی زوال حضرت شاه بلند اقبال بر وجه احسن روی نمود - و بالجمله

جمال شاهد احمال این مقدمه در آئینهٔ بدن نمای تفصیل بدینگونه جلوهٔ انکشاف تام می نماید - که چون رانا که از رایان هندوستان در اصالت نژاد و قدم خانواده و فسحت ولایت و کثرت خیل و حشم امتیاز تمام دارد - در ایام جلوس همایون حضرت جهانگیر بادشاه نیز بدستور مقرر در مقام اطاعت نشد - و برطبق سلوک طریق عهد قدیم در جادهٔ کفران و طغیان مستقیم بوده ثبات قدم ورزید - و بتقدیم لوازم بندگی اقدام ننموده هم چنان بر اظهار نافرمانی و اعلان عصیان استقرار داشت - وبنابر قرار داد دیرینهٔ آن سلسله که بزعم باطل خود از اولاد نوشیروان دانند و دولت طبقهٔ خود هزار ساله می شمارند - باوجود تمادی مدت تطاول و تغلب ایشان برین سرزمین هرگز دریافت شرف حضور بادشاهان عظیم الشان این کشور اکبر ننموده - بلکه پسر صاحب تیکهٔ یعنی ولی عهد خود را نیز بخدمت نه فرستاده اند - چه عمده مزایای ایشان بر راجهای دیگر این اقلیم اعظم این است - که هر کدام بپایهٔ رانائی رسند لازم است که از روی عجز و فروتنی پیش ارباب اقتدار سر فرو نیاورده باشند - چنانچه رانا پرتاپ که در زمان حضرت اکبر بادشاه باوجود امتداد مدت جهانگیری و جهانداری آنحضرت به پنجاه سال کشید - بامر لوازم طاعت گذاری و وظایف فرما برداری نداست - با اینکه مکرراً آنحضرت لشکر ظفر اثر بر سر اوتعین فرمودند - وبحدی درین مهم ... و جهد داشتند که حضرت جهانگیر بادشارا با راجه مانسنگه و چندی از اعاظم امرا به تسخیر آن ولایت فرستادند - و هر بار که از انبوهی لشکر کوهشکوه و سحب کوشی سپاه نصرت آثار عرصه بروتنگ وکار برو دشوار می شد - پناه بشعاب جبال و تنگناهای کوهسار برده در عقبات سخت گذار و گریوه های دشوار گذار روزگار می گذرانید - و بوسیلهٔ اظهار اطاعت و انقیاد نقد فرصت بریان داده بهمین طریق جان از ورطهٔ هلاکت بیرون می برد - و سرداران موکب اقبال نیز از صعوبت مهم بدین معنی قناعت می نمودند - ولهذا درین مدت آن معامله پرداختی سزا نیافت و مقصود بروفق مدعا رو ننمود - در آخر امر که کار بطول کشید و آنحضرت بر سر این معنی کمال ایستادگی داشتند - بنابر میانجی صوانگویان پسر خود همین رانا امرسنگه را بملازمت آنحضرت فرستاد - چون حضرت جهانگیر خود بنفس نفیس متوجه پیش رفت این مهم شده بودند - معهذا صورت درستی بر نه کرده بود - لاجرم نهایت مرتبه اهتمام در سر انجام این امر داشتند - چنانچه اول مهمی که بعد از جلوس اقدس پیش گرفته بانصرام آن برخاستند همین

یساق بود - و چندین مرتبه عساکر نصرت مآثر به تسخیر آن ولایت تجهیز فرمودند - از جمله دوست ولی سلطان پرویز را باموج بحر امواج باستیصال آن مخذول ارسال داشتند بحوی که سابقاً سمت نگارش پذیرفت - چون سرکرد آن کار دشوار زیاده از حوصلهٔ قدرت و اقتدار او بود در متنهٔ سلطان خسرو بمعاودت مامور شد - و بعد از فراغ آن معامله نه بنی دیگ مهابت خان را با لشکر گران سبک باهنگ انتزاع آن ولایت فرستادند - و مدتی عبدالله خان اوزبک فیروز جنگ در آن ملک برکتاری نمود - و چندی راجه باسو هم در آن سر زمین بهر سو نرددی بکرد - و بنابر مقتضای عموم مقدمهٔ مذکور چون تسخیر آن ولایت در بند یا حین وقت بود - و در حوالتگاه روز ازل گشایش این عقدهٔ دشوار به گیتی گشائی رای گیتی آرای شاه بلند اقبال تفویض یافته - لاجرم هیچ یک کاری نساخته به عنصت مراجعت ساختند - و درین وقت که وقت بر آمد این مطلب در آمده بود و حصول آن مرام از رهن تعویق روزگار برآمده - باو جود آنکه پیشتر بقصد تسخیر دکن بدار البرکت اجمیر تشریف آورده بودند بحسب سرانجام این مهم را پیش نهاد همت والا نمودند - لاجرم بتاریخ ششم دي ماه الهی هشتمین سال جلوس جهانگیري مطابق چهاردهم ذی قعده سنه هزار و بیست و دو هجری در ساعتی سعید که نظر یافتهٔ سعود آسمانی و اختیار کردهٔ مانند ربانی بود - شاه بلند اقبال را بتسخیر ولایت رانا رخصت دادند - و هزار سوار بر منصب آنحضرت افزوده دوازده هزاری شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه از اصل و اضافه مقرر ساختند - و تشریف چارقب زردوزی که گلهای مرصع نیز بر آن دوخته بودند و بر اطراف گلها مروارید های آبدار نصب نموده با جیغهٔ طلا دوری رشته و فوطهٔ زربفت و علاقهٔ مروارید و شمشیر مرصع و کهپوه[۱] با پهولکتارهٔ مرصع مرحمت فرمودند - و دو سر اسپ خاصگی یکی عراقی نامور باکوه پاره دیگر راهوار با ساخت مرصع و فتح گج نام فیل با ماده فیلی دیگر مزید عنایات ساختند - و بموجب تفصیل ذیل امرای نامدار در رکاب آن شاه نصرت شعار نامزد این مهم شدند - راجه سورج سنگه - سیف خان بارهه - تربیت خان - نوازش خان - کشن سنگه - راو رتن هاده - رانا سکهراو - ابوالفتح دکنی - ملابت خان بارهه - سورج مل ولد راجه باسو - میرزا بدیع الزمان ولد شاهرخ - راجه بکرماجیت بهدوریه - میر حسام الدین انجو-

---

(۱) یکی از آلات دکن است - خافی خان*

سلیمان بیگ مخاطب به فدائی خان بخشی اشکر - خسرو بی - سید حاجی - رراو بی - دوست بیگ - خواجه محسن - عرب خان خوافی - سید شهاب بارهه - خان اعظم صوبه دار مالوه - فریدون خان برلاس - سردار خان برادر عبدالله خان صوبه دار گجرات با سراوار خان برادر خورد - دلاور خان کاکر - خان یار بیگ - زاهد بیگ - و جمعی دیگر از امرا و منصب داران کومکئی دکن از جمله - راجه بسنگه دیو بندیله - یعقوب خان بدخشی - محمد خان نیازی - حاجی بیگ اوزبک - غزنین خان جالوری - ناهر خان نونور - علی ملی خان - همت خان - شرزه خان - میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوی - مجملا درین یورش قریب بیست هزار سوار کار آزموده جرار از همه جهت در رکاب ظفر نصیب نصرت نصاب شاه بلند اقبال سعادت تعین پزیرفتند - و در اسعد اوقات که اوضاع افلاک بر وفق مراد رو داده و انظار انجم متوجه انواع استسعاد افتاده بود - ماهچهٔ اعلام ظفر فرجام بنام نامئی حضرت شاه بلند اقبال که در معنی بسملهٔ سورهٔ فتح و فیروزی است ارتفاع یافت - و لشکر ظفر اثر با قلاوزئی تائید ایزدی در رکاب نصرت انتساب آنحضرت بصوب ولایت رانا شتافت - و بعد از قطع مسافت مراحل چون دامن کوه آن سر زمین از پرتو قدوم انور و انوار مقدم سعادت‌گستر آن قایم مقام نیر اعظم مانند گریبان مشرق خورشید مطلع نور ظهور گردید - درین حال جمعی از قراولان که بخبر گیرئی فوج غنیم رفته بودند بنومند شیری چند اهرمن منظر درآن بیشه دیده حقیقت را معروض داشتند - چون شغف خاطر اقدس بشکار شیر بسیار بود - بی توقف جهت بفال روزی شدن فتح و فیروزی همت والا نهمت بر صید آنها گماشته متوجه آن سمت گشتند - و بمجرد وصول مقصد در اندک فرصت پنج قلادهٔ شیر شکار شد - و آن روز ظاهر قصبهٔ ماندل مضرب خیام بارگاه سپهر عتبه سدره مرتبه آمده نظاره تالاب محیط فسحت بسیط آب که در آن سر زمین سمت وقوع دارد - باعث انبساط طبع مقدس و نشاط خاطر اقدس گشت - و سیر اطراف آن کوثر آئین تال آئینه مثال موجب افراط اعجاب و اطراب آن فلک جناب شده تمثال فیض مصور و عکس مجسم در مرآت الصفاء آب سحاب سیمایش [1][جهان] نما گردید - چون ازین قصبه سرحد ولایت رانا است و سلطان پرویز و مهابت خان

---

(۱) ع [چهره]ل

و افواج قاهره که مکرر به تسخیر ولایت آن مقهور نامزد شده هیچ یک
از آنجا نگذشته بود قرین دولت و سعادت گذشتند - و منزل سوهی
که در دوازده کروهی اودی پور واقع است مخیم سرادقات اقبال شد -
و ازین منزل پنج هزار سوار بسرکردگی محمد تقی بخشی که در آخر
آن بخطاب شاه قلی خان سر افرازي یافت نامزد شدند - که پیشتر
بکوهستان آن ولایت در آمده تاخت و تاراج و اسر و قتل اهل آنجا
پیش نهاد نمایند - و خود بنفس نفیس اراده فرمودند که با سایر اردوی
جهان پوی از عقب متوجه شده بمیان آنولایت در آیند - چون این معنی
موافق صوابدید رای دولت خواهان نیامد - لاجرم بنابر استصواب راجه
سورج سنگه خان والای حضرت شاه بلند اقبال که از ماهیت آن ملک
و حقایق احوال اهل آنجا کماهی آگاهی داشت - و او بر صلاح دولت
کنکاش نه دیده بود بعرض مقدس رسانیدند - که مصلحت درین است
که جمیع عساکر نصرت مآثر یکبار بدرون این کوهسار نیایند چه درین حال بیم
آنست که غنیم این معنی را غنیمت انگارد و از همه طرف در آمده
سر راها و گریوها را نگاه دارد - و درین صورت آمد و شد اهل اردو بازار وبار
ماندگان لشکر در رسانیدن رسد و آذوقه دشوار شود - الحال مناسب وقت
آنست که موکب جاه و جلال به سعادت واقبال درین سر زمین توقف نماید
و ازین جا افواج قاهره بدفع آن مقهور نامزد شوند - آنحضرت که بتائیدات
آسمانی مؤید و بتوفیقات ربانی موفق و مسدد بودند - مطلقاً درین باب
بکنکاش صواب اندیشان عمل نه کرده بر عون و صون ایزدی توکل فرمودند -
و اصلا مصلحت دید اولیای دولت ابد پیوند را کار نه بسته مدار بست
و کشاد معاملات بر اندیشیدهٔ ضمیر الهام پذیر نهادند - و در جمیع مواد
بر کارسازی بخت ازل آورد اعتماد نموده سرانجام مهمات این یورش را
بنا بر رای جهان کشای صواب آرای گذاشتند و از آنجا که بمحض عنایت
الهي و فیض فضل نامتناهی بتدبیرات تائید پروردهای توفیق بر وفق
تدبیر مي باشد - همه جا مقاصد بکام هواخواهان بر آمده نقش مراد اولیای
دولت ابد بنیاد درست نشین افتاد - و بالجمله اگرچه بحسب ظاهر
این معني مطابق مقتضای احتیاط و حزم نبود - لیکن آن مظهر اقتدار
ید قدرت که تائید پرورد عنایت [1][ازلی]ع و برآوردهٔ عاطفت حضرت

---

(۱) ع [ایزدی] ل

پروردگار اند مطلقاً مقید بصلاح دید دولت خواهان نه شدند - و تکیه بر سد روئین توکل نموده به عروهٔ و ثقیٰ توسل اعتصام جسته با ملتزمان رکاب سعادت قرین دولت و اقبال بدآن کوهستان که هرگز لشکر بیگانه بر سبیل راه گذار آشنای آن سر زمین نگشته و سم ستور اجنبی برسم عبور تا پای کوتلش طرح آشنائی نمکنده بود داخل شدند - چون پس از طی مراحل ظاهر اودی پور بی سپر نعال مراکب مرکب اقبال شد - میدان چوگان که فضای است در کمال فسحت ساحت مضرب سرادق اقبال آمد - قصبهٔ مذکوره که نشیمن جای رانا است احداث کردهٔ رانا اودی سنگه پسر رانا سانگا است - که باستظهار یک لک سوار با حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه در نواحئی جانده رو برو شده شکست یافت - و جد این رانا امر سنگه که حضرت شاه بلند اقبال به قصد استیصال او توجه فرموده بودند - چه پدر او که رانا پرتاب نام داشت پسر همین رانا اودی سنگه بوده - و منزل که درین موضع اساس نهادهٔ اودی سنگه مذکور است نعمتی بر فراز کوهچهٔ بنایافته که در سمت شرقئی آن واقع است - دیگر نشیمنها درمیان کولابی بنیاد پذیرفته که بر سمت شمال این کوه سمت وقوع دارد و بتالاب بجوله مشهور است - الحق بدیع انگیزی است بسیار دلپذیر و عدیم النظیر در کمال پهناوري و کشادگی و نزهت منظر و خوشئي جا - و بر جانب جنوب آن میدان گاهی در غایت فسحت بجهت چوگان بازی ساخته بر گردا گرد آن دیواری سنگین کشیده - و در سه کروهئی اودی پور تالابی دیگر اودی ساگر نام که از روی انتساب باسم بانئي آن واقع است - که سه سوی آن را کوها درمیان گرفته و در یک جانب آن رانا اودی سنگه سدی در کمال متانت و رفعت و نهایت طول و عرض بسنه و کوه لختی را بریده راه بیرون شد آب از آنجا مقرر نموده - و در محل انصباب و ریزش آب که کمال پستی دارد آبشارهای غریب نظاره فریب اتفاق افتاده که جای دهشت و حیرت اولی الابصار است - و در پیش روی آن جلگاهی در نهایت و نضارت و نزاهت واقع است که در خوش آیندگی و دلکشائی روکش روضهٔ رضوان است - و چون عمارت اودی پور که بر فراز کوه و میانهٔ تال واقع شده همگی بروش هندوان و هندسهٔ معماران آن ملک اساس یافته بود پسند خاطر اقدس نامد - با این معنی از ترکتاز لشکر عبدالله خان که سابقاً بدین موضع رسیده بود اکثر آن عمارت خراب شده بود - ناچار علی العجاله از سر نو بنای عمارت بر

اساس اندراس یافتهٔ آن منزل نهاده باتمام رسانیدند - و در ساحت فراز کوه نیز بفرمودهٔ آنحضرت معماران چابک دست نشیمن های خاطر فریب دلکشا مشرف بر تال بنیاد نهادند - و امرای عظام و بندهای معتبر که راه قرب در خدمت داشتند - هر کدام بقدر نسبت قرب در نواحی دولت خانهٔ والا طرح عمارات عالیه ساخته منزل گزیدند - چون اردوی جهان پوی در اودی پور بدولت و سعادت فراز گردید - مقتضای رای عالم آرا بر آن جمله مقرر شد که از آن موضع تا سرحد ملک جا بجا تهانه داران جای گیرند - تا رسد غله بی مزاحمت برسد و آمد و شد در بیشتر مردم آینده و رونده بآسانی میسر شود - بنابرین جمال خان ترکی را در سادل و دوست بیک و خواجه محسن را در ... و سید حاجی را در اتوله و عزت خان را در منهار و میر حسام الدین انجو را در دهوک و سید ... را در کومل و هماری مقرر نموده شد *

کوتاهی سخن چون محمد تقی که از مساعدت وهی با پنج هزار سوار جرار کار طلب بآهنگ تادیب راجپوتان و تخریب منازل و معابد ایشان رخصت یافته بود در موضع چین منزل گزید - و آن ولایتی است مشتمل پنجاه و شش محال و موازی پنجاه و شش قریه در تحت هر یک ازین محال واقع است - و بایین اعتبار که جمعی بهندی زبان پنجاه و شش را گویند بدین نام اشتهار دارد - و بمجرد رسیدن جرای بنیاد کرده آغاز ترکتاز نمود - و همگنان را دستوری دست انداز داده مقرر کرد که تهانه بقدر مقدرت و دسترس اقتدار و قدرت خویشتن را بکار فرموده هر که و هر چه بدست آید دست ازآن بر ندارد - و آنچه از دست بر آید در هر باب بعمل آید - بنابر آن بهادران بارو بقتل و اسر برکشودند - و تخریب بتخانهای عظیم البنیان دیرین اساس که در آن سر زمین واقع است شروع نمودند - یغمائیان دست بغارت و تاراج بر آورده آتش یغما در خانمان اهالی آن موضع و نواحی و حوالی ایشان زدند - و جمعی بیشمار از راجپوتان و برهمنان در بتکدها داد مردانگی وجلادت داده بنابر رسم وعادت معهود هنود که جان باختن در امثال این مواضع را بلا تسمیه در درجهٔ شهادت مشاهدهٔ مقدسه و اماکن متبرکه می دانند بالفعل درکات جهنم پیوستند - درین اثنا بهیم پسر مردانهٔ رانا که در تنومندی و دلاوری از زمرهٔ راجپوتان امتیاز تمام داشته باندازِ شبخون آوردن بر فوج محمد تقی از رانا دستوری یافته بود

باولیای دولت قدر صولت روبرو شد - و محمد تقی باوجود هجوم مخالفان
توکل برعنایت الهی و حمایت اقبال بی زوال پادشاهی نموده تزلزل را
اصلا بخود راه نداده - و بدستیاری ثابت قدمی بازوی نیرو و پامردی استقرار
قلب پابرجا بکمال مردی و مردانگی بجا آورده دلیرانه ثبات قدم ورزیده
و به حملهای متواتر گام مهر و طرد حملهٔ غنیم مقهور گرفته چنانچه حق مقام
بود داد استادگی داده - و بپاسبانی لطف ایزدی و نگهبانی دولت ابدی
محروس و محفوظ مانده آسیب عین الکمال روزگار بدو نرسید *

درین ایام عبد الله خان فیروز جنگ که حسب الامر عالی بکومک
اولیای دولت تعین یافته همه راه بر سبیل ایلغار شتافته بود - با دلاور
خان کاکر و سایر تعیناتیان صوبهٔ گجرات بخدمت رسیده سجده گاه
والا را بفروغ بخت ناصیهٔ اخلاص ساخت - و انواع نفایس و نوادر
آن دیار برسم پیشکش از نظر کیمیا اثر گذرانیده بمراحم بادشاهانه سرافرازی
یافت - و درین اثنا حکیم خوشحال ولد حکیم همام گیلانی که بر سبیل
سزاولی خان اعظم میرزا عزیز کوکه حسب الامر عالی بصوبهٔ مالوه شتافته
بود - بعد از گرانجانی های بیش از قیاس و بحث های بیشمار
که بنابر فرط سبکسری و کوتاه نظری ازآن معامله نافهم پاس مراتب [illegible]
بظهور آمده بود - با هزاران جر ثقیل لطائف و حیل آن [illegible] مرد را
جریده تا درگاه والا رسانید - و در وقت ادراک [illegible] آداب معهوده که
از لوازم بندگی و مراسم این مقام باشد کماینبغی بجا نیاورده با این معانی
بی وجه انواع بدسلوکی ها و ترش روئیها که از طور عقل بیرون بود
و اصلا موافقت با روش و دستور العمل خرد ذوفنون نداشت ازآن مرد
سرزد - چون حلم عذر پذیر آنحضرت گناه آمرزی معذرت نیوش …
مطلقا بعمد بدین مراتب نه گشته و در مقام انتقام نه شدند - آن
خان ناقدردان بدین معانی اکتفا نه کرده شروع در نفاق و غدر [illegible]
بآن متهم بود نمود - و بنابر دولت خواهئی خسرو تنها بخدمت شتافت …
باوجود آنمایه منصب کلان که در عهد حضرت عرش آشیانی منصب هیچ
یک از امرای عظام بر او زیادتی نداشت - درین مهم که جهاد بعد
دین بود بدستور معهود که همواره بسپاهی دل بی سپاهی بود [illegible]
آمده - وباین معنی در وقت ملازمت آن اداهای ناخوش نیز ازو
بوقوع پیوست - لاجرم بنابر مقتضای وجوب مجازات از موقف …
بی توقف امر عالی به پروانگی قهرمان قهر قرین امضاء نفاذ گشت - که

بیرم بیگ میر بخشی خیل اقبال آنحضرت یک چند اورا نظر بند
نگاه دارد - آنگاه صورت واقعه را از قرار واقع عرضداشت دربار والا نموده
ارسال داشتند - و چون حقیقت حال بر پیشگاه خاطر آگاه از متکای درگاه
گیتی پناه جلوه گر آمد - فی‌الحال حقارت شده و تادیب او در آمده
تصمیم این عزیمت صادر نموده - چون حضرت خلافت مرتبت نیز
او دلیری دانستند لاجرم امر جهان مطاع بدین باب صادر گشت - که
مهابت خان بی توقف [illegible]
گسسته آن خان نامعامله فهم را در موقف خلافت حاضر سازد - چون فرموده
بنفاذ پیوست و او بحضور رسید - حسب الحکم اشرف به یمین الدوله
آصف خان که در آن ولا حفاظت استان حضرت داشت حواله شد - که در
قلعهٔ گوالیار نگاه دارد و بموجب حسب آن عقده کشای امور دین و دولت
بود محبوس گردانند *

بالجمله دران حال سپه بلند قدر بصوابدید رای صواب آرا
و بحث کار فرما مردم کار طلب افواج قاهره را بر جمهور بخش تقسیم نموده
پاندار برکنار آن سرزمین بدست آوردن رای [illegible] این دستور دستور
ساختند - فوجی بسرداری عبدالله خان بهادر فیروز جنگ - وجمعی
همراه [1][آصف خان] درهه و بیرم بیگ میر بخشی - و طایفه سرکردگی
دلاور خان کاکر و کشن سنگه - و برخی بپیشقدمی محمد تقی - و هریک
فراخور مرتبه بعنایت [2][خلعت های] گرامایه و کمر شمشیر مرصع
و اسپان تویچاق عربی نژاد و فیلان صف شکن کوه توان - امتیازی یافتند -
چون رانای مقهور در تعیین ناوک افواج قاهره آگاهی یافت - هوش از سر
و توان از تن او رمیده دست از خویشتن داری برداشت و ثبات قدم را
وداع نموده نشیمن را خیرباد گفت و سراسیمه و مضطرب گشته چون باد
سبکسر هرزه گرد هر روز در دره و بیغوله و کوهساری سرگرم سیر و دور بود -
و هر شب در غاری بروز آورده در جنگل بسر می برد - و در عرض این ایام
بر سایر سرداران آن سرزمین مراسم ترکتازی بجا آورده هر جا از مردم رانا
نشان می یافتند بر سر ایشان تاخت می بردند - و از اسر و قتل و نهب
و غارت و تخریب قرا و مزارع آن محال دقیقه باقی نمی گذاشتند -

---

(۱) ع [سیف خان] ل　　(۲) ع [بخششهای] ل

چنانچه در ضمن اندک مدتی هرجا که پی سپر نعال مراکب مواکب اقبال شد از آبادانی نشان و از عمارت آثاری بجا نماند - و دراثنای این احوال چون جاسوسان خبر به عبدالله خان رسانیدند - که بنومند فیلی اهرمن پیکر عالم کمان نام که سرمایهٔ استظهار و باعث پشت گرمی رانا است - با پنج زنجیر فیل نامی دیگر در درهٔ کهساری دشوار گذار نگاه می دارند - آن خان مامور بمجرد استماع این خبر از جا در آمده بشتاب باد و سحاب شتافت - وپیش از آنکه مردم رانا خبردار شده آنها را بدر برند بر سبیل ایلغار تا آن موضع طی مسافت نموده مجموع فیلان مذکوره را متصرف شد - و دلاور خان کاکر نیز صد زنجیر فیل کوه پیکر از جای دیگر بدست آورد - مجملا عبدالله خان با سایر سران سپاه و اولیای دولت که بتعاقب رانا تعین یافته بودند دوستکام و مقضی المرام امیر و اولجهٔ بسیار و غنایم بیشمار گرفته آهنگ مراجعت نمود *

آغاز سال نهم از سنین جلوس جهانگیری و آذین یافتن انجمن نو روزئی شاه بلند اقبال سلطـان خرم در ولایت رانـا

سر خیل سایر سیارگان یعنی سرگروه جمع ستارگان دوپهر و یک گهری از شب جمعه نهم ماه صفر سال هزار و بیست و سه هجری سپری گشته تحویل اشرف بایوان دار الامارت حمل نمود - جشن نوروزی سال نهم از جلوس اقدس جهانگیری بفرمودهٔ اشرف شاه بلند اقبال آراستگی نگارستان چین یافته روکش بهشت برین گردید - و روزگار هنگامه ساز تماشه گر بساط انجمن عیش و نشاط پیراسته - محفل آرایان بارگاه عظمت آن سرور دکانها آراسته خویشتن نمائی و بازار گرمی خو فروش انجم یعنی مهر انور را بر روی یکدیگر کشیدند - شاه عالیقدر بلند اقبال درین محفل والا همت اعلی بربسط بساط انبساط و کسب سرمایهٔ نشاط گماشته کامرانی در لباس کام بخشی بجا آوردند - و مجموع غنایم راکه مشتمل بر فیل عالم کمان مذکور و هفده زنجیر فیل دیگر بود با فتح نامه مصحوب جادون رای بدرگاه والا ارسال داشتند - حضرت خلافت مرتبت را از استماع نوید این فتح آسمانی که تازه روی داد و مقدمهٔ دیگر فتوحات بی اندازه بود گلبن امید از سر نو بشگفتگی در آمد - و موازی سه کرور دام از محال انقد صوبهٔ مالوه

از تغیر خان اعظم بصفهٔ انعام شاه بلند اقبال مقرر فرموده رتق وفتق صوبهٔ مذکور نیز بگماشتهای آنحضرت مرجوع نمودند - و از روی عیب حکمت طراز دانش پردار میرزا سکرالله شیرازی را که در انواع فنون عقلي و نقلي از اقران خویشتن مستثنی و ممتاز بود - بخدمت دیواني شاه بلند اقبال از تغیر میر معصوم هروي سر افراز نمودند *

میلاد فرخنده بادشاهزادهٔ حورا سرشت قدسي نژاد جهان آرا بیگم مخاطب بیگم صاحب

هزاران شکر که بمحض هبوب صبای عاطفت از مهب مواهب مبداء فیاض بنابر سکفتن نوگلی که در سرابستان وجود بگساده روئي گل آفتاب چهره نمود گلشن امید تازه سادابي و حرمتي بي اندازه پذیرفت - و بمجرد نسیم نسیم عنایت عالم بالا از دمیدن دره مسچه که بر گلبن سهود با حیات بخشي انفاس عیسوي لب بتبسم کشود بچمن مرام دیگر باره گل شگفت - یعنی فرخنده قدوم مریم قدسي نفس عیسوی دم درین بیت المقدس جاه و جلال ظهور نمود - و به برکت قدوم و یمن مقدم دولتخواهان را نوید حصول امید و بشارت حلود جاوید داد - چهره کسائي ساعد بسط آمال از برمع اجمال این مقدمهٔ حقیقت استمال ولادت با سعادت نواب قدسي نقاب بادساه عالم و عالمیان بیگم صاحب است - که در مبادئي این سال فرخنده فال یعني سنه هزار و بیست و سه هجري مطابق سال نهمین از جلوس اشرف جهانگیری روز چهارسنبه بیست و یک ماه صفر موافق روز نیر فروردیماه الهي در حرم سرای دولت ساه بلند اقبال از نواب مهد علیا ممتاز الزماني این خجسته لقا مولود حور آئین ورود مسعود بعرصهٔ وجود نموده از فروغ جمال جهان آرا در و دیوار روزگار را به پرنیان نور پرنو آذین بست - و از نور ظهور والا سر تا سر روی زمین را رسک فردوس اعلی ساخته با علاء اعلام برکت و سعادت پرداخت - بنابر ین آن زیور روی زمین و پیرایهٔ آرایش جهان از تسمیهٔ حضرت خلافت بجهان آرا بیگم موسوم سد *

تنگ شدن ساحت کار و عرصهٔ پیکار بر رانای خذلان مآل بمساعئی جمیلهٔ دلاوران خیل اقبال بادشـــاهزاده خرم

بر ارباب دانش دوربین سر این معنی هویداست - که هر که با طایفهٔ بلند اقبال سلاطین معدلت آئین که نیرومندان تائید عالم بالا اند پنجه در پنجه کند - هر آئینه بزور خود شکست در بازوی خود افکند - و از مقابل کوبی ایشان بیهوده پهلو بر زخم و دست بر شمشیر زده گردن بزیر شمشیر نهد، و مؤید این مقال حقیقت استمال حال رانای خذلان مآل است با اولیای دولت قوی صولت شاه بلند اقبال - و شرح این ابهام آنکه چون رانا از زیاده سری سر به اطاعت فرود نیاورد و تن به انقیاد در نداد بنا بر آن از همه سو حسب اقدس بر سر او تعین پذیرفت - و بدستوریکه آنحضرت تلقین نموده بودند اطراف ملک او را فرو گرفته سر بدنبال نهادند - چنانچه در هیچ مقام دمی آرام نگرفته از هیچ جا سر بر نمی توانست آورد- تا رفته رفته از پا افتادن با اقبال بلند آنحضرت کارش بجای کشید - که اگر عاقبت از در اطاعت در نیامدی- خان و مان سلسلهٔ دیرینه سالش استیصال پذیرفته از بنیاد در افتادی - بنحوی که در عنوان دیگر گذارش خواهد یافت - اکنون خصوصیات احوال او در مضیق تنگ گیریهای بهادران در باب تعاقب او بدین عنوان مذکور میگردد- که چون آن مقهور از بیم افواج عساکر قاهره که بتعاقب و استیصال او تعین یافته بودند نیم لمحه در یک مقام آرام نداشت و یک نفس در جای باخود قرار درنگ و استقرار نمی توانست داد حسبما مذکور شد هر ساعت در بیغوله و هر لحظه در غاری و جنگلی بسر می برد - و اهل و عیال خود را بر اسپان کوه بر هامون نورد با سورج مل نام پسری که برو اعتماد تمام داشت در شعاب جبال می گرداند - و خود با معدودی چند سرگردان بردیده انتظار درآمد برشگال داشت - که چون راهها و گذرها از آب بگیرد شاید که از شعلهٔ جانسوز شمشیر صاعقه تاثیر غازیان عدو بند آفاق گیر ازین راه رهائی بیابد - و ازین رو جان مفتی از میان آب و آتش بیرون ببرد - چون مقصد آن غنوده خرد بوضوح پیوست و قرار داد خاطر آن بد نهاد معلوم شد- لاجرم حسب الامر شاه بلند اقبال مقرر شد که در

کوهستان همه جا نهانه نشانده راه فرار آن مردود را مسدود سازند و هرجا رو خبری سانند ازین سهانجاب فوجی بفرستند باهنگ دستگیر نمودن او رو براه نمایند - بنابرین لشکر شاهزاده محمد معظم ولد شاهزاده میرزا را در کوبیهلمیر که در فراز کوه البرز بکوه واقع است بتهانه داری مقرر فرمودند - و سید شیخ خان بارهه در خاروک و رانا سکهراج پسر رانا اودی سنگه در کوکنده و دلاور خان دکنی در انبه و فریدون خان برلاس با راو رتن هاده در اوگنه و محمد تقی در چاوند و در محل پور بیرام بیگ میر بخشی شاه عالم اقبال و در جاور که معدن مس است ابراهیم خان سپهبد از بندهای بادشاهی و در هادری میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوی و در پانوره سردار خان برادر عبد الله خان و در نموره زاهد خان ولد سقیم خان بجهت ضبط این محال و بتعاقب این حضرت مال فرار یافتند و محمد شاه از بندگان کامل اخلاص و تربیت کردهای خاص آنحضرت با فوجی ببرد آزموده کار طلب باهنگ تخریب بتخانه کهلت و تادیب راجپوتان آنصوب رخصت یافت - و او بیلغار روانه شده بر سر راه آن گروه نابکار که پیوسته مستعد پیکار بودند بر کنار آورده آتش بغما ... مرزبوم زده افروخته آن خاکساران را بباد تاراج بر داد - و خلقی بی محصور را بقتل رسانیده بندی بی شمار گرفت - و هم چنین ... آورده تربیت و پروردهٔ عنایت آنحضرت رای سندر داس میر سامان با فوجی از هندوان بسمت سر گروهی که عیال رانا با ... از آنجا نشان می دادند سعادت تعیین پذیرفت - چون پیش از رسیدن رای خبر آن شاه رایان شعار روی رسید اهل و عیال رانا را بجای دیگر برده بودند - ناچار بهادران در آن سرزمین از قتل و غارت و اسیر گرفتن و خراب کردن منازل هنود چیزی باقی نگذاشتند - چون از جمعی دلیران راجپوت بنابر مقدمهٔ مذکورهٔ سابق که رسم معهود هنود است بیشتری زنان خود را کشته و مردانه باهنگ مقابله و مجادله در بتکدها اجتماع نموده مستعد کارزار شده بودند - غازیان خان سپار بر سر آن مقهوران برگشته بخت تیره روزگار تاختند و ایشان نیز دلیرانه پیش آمدند - و پس از مدافعه و مقابلهٔ بسیار و کشش و کوشش بیشمار به دار البوار پیوستند - و رای مذکور دولت خواهی خداوند خود پیش نظر آورده چشم از مقتضای کیش و آئین خویش پوشید - و حقوق و تربیت و عنایت آنحضرت منظور داشته چنانچه حق مقام بود در سر انجام کار ولی نعمت حقیقی

خود کوشید - و بتانرا سوخته بتخانها را ویران ساخت * * بیت *
بدنها جان مهر او خانه ساخت * که هندو بتخریب بتخانه تاخت
چون درین یساق ساق از رای مذکور و هم چنین از میرزا شکر الله دیوان
خدمات نمایان و مردانگی بظهور پیوسته مساعئی جمیلهٔ ایشان مشکور
افتاد - لاجرم بزرگئی منظور نظر انور آمدند - و بتوجه عالی دقایق رتبهٔ
ایشان درجهٔ اعلی پذیرفته حضرت شاه والا جاه میرزا شکرالله را بخطاب
افضل خانی چهرهٔ کامگاری برافروخت - و رای سندر داس به خطاب رای
رایان سربلندی یافته رفته رفته از حسن خدمت و کمال جانفشانی
بخطاب راجه بکرماجیت که والا ترین خطاب راجهای این کشور است
تارک مباهات بر فلک عرت بر افراخت - بالجمله سایر افواج منصور که در
تهانجات مذکوره به تعاقب آن بدعاقبت تعین شده بودند هر جا خبر رانا
می یافتند - بی توقف تاخت بر سر او آوردند آنچه لازمهٔ مردانگی
و دلیری بود از تخریب ملک او اسیر گیری بجا می آوردند - و چندی
بتکدهای نامی و مشهور را ویران ساخته بجای آن معابد و مساجد بنا
نموده بنیاد مسلمانی درین لباس قوی اساس گردانیدند *

توسل جستن رانا به حبل متین عفو حضرت شاه بلند اقبال و ادراک نجات بوسیلهٔ دریافت ملازمت آنحضرت و ذکر بعضی از مناسبات این مطلب

چون رانا از معامله فهمی و کاردانی و ملاحظهٔ عواقب امور و دوربینی
بی نصیب مطلق نبود - و از نه اندیشی کار و بهبود روزگار فی الجمله بهرهٔ
داشت - درینولا بنظر امعان در معاملهٔ خود غور نموده مشاهده کرد - که
کار او از عصیان بکجا کشیده و از ناهموار ی جز خسران جاوید سودی ندیده
خاصه درین وقت که عرصهٔ راحت برو از ساحت حوصله تنگ تر
شده بود - وقطع نظر از آنچه گذشت او ملاحظه نمود که مال و منال عرضهٔ
تلف گشته و جان و ملک مسرف بر فنا و زوال شده - و عرض و ناموس
بمعرض اباحت در آمده متعهدا راحت و آرام برو حرام گردید - لاجرم
این معانی خصوص بیاد رفتن ننگ و نام را بغایت مکروه می داشت -
لاجرم نسبت اصحاب اضطرار و اضطراب امان طلبی را بر خود واجب

دانسته قطع از قرار داد هزار ساله نمود - و دست از پاس مرتبه که اباً عن جدٍ در نگاهداشت آن جد تمام داشت باز داشت - چه سرمایهٔ مباهات و دست بیچ افتخار و امتیاز سلسلهٔ ایشان بر سر خانوادهای راجگان هنود همین بود - که درین مدت متمادی هرگز سر اطاعت پیش هیچ یک از سلاطین نافذ فرمان هندوستان فرود نیاورده اند - بلکه ولی عهد خود را نیز که در عرف این طایفه پسر شاه - تیکه می گویند نزد هیچ یک از پادشاهان عظیم الشان نه فرستاده - چنانچه سابقاً اشارتی بدین معنی رفت - مجملاً بنابر آنکه درین ولا ولایت آبادان او ویران شده بود و خزانهٔ معمور خالي و خرابه مانده و سپاهي کشته و اسیر گشته و خویشان و منتسبان سر خویش گرفته - و سایر متعلقان و ذریه نوکران پیوند تعلق دهرساله از علاقهٔ ثبات قدم و پایداری گسسته - و عقد پریشاني جمعیت و اتفاق و عدم وفا و وفاق با تمرد اند و بیوفائي سر بند بسته - و رعیت نیز پراکنده و متفرق شده و آن ابرو و استقلال که سابقاً داشت نمانده - و باین معاني از نیروی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال هجوم خیل که از اعاظم جنود آسماني است عرصهٔ حوصلهٔ تنگ او را فرو گرفته بود - درین حال بحسب مصلحت دید خرد که در امثال این وقت های نازک پیوسته از پا افتادگان را دستگیری می نماید - چون صلاح کار و بهبود معاملهٔ او در طلب امان بود - ناچار دست استمسان بدامان استشفاع زده ندامت و خجالت را عذر جنایت و لجاج و تقصیر نموده - و مکتوبی باسلوب اصحاب طلب زینهار از روی کمال عجز و فروتني برای رایان نوشته بوساطت او امان طلبید - و سایر اوامر و نواهي پادشاهي و شاهي را بر وفق فرمان پذیرفته از روی طوع گردن بطوق عبودیت نهاده - وقبول کرد که کرن پسر جانشین خود را در رکاب ظفر نصاب شاه بلند اقبال بدرگاه والا فرستد - چون راجه مطلب آن زینهاري عفو طلب را که از در تضرع و زاري درآمده بود بعرض عالي رسانید - بنابر آنکه این یساق اول مهمی بود که آنحضرت بر سرانجام آن اهتمام مبذول داشته همت گماشته بودند - باوجود کار فرمائي عفو جبلي که بتکلیف تمام آن مهر منزلت سپهر جناب را بر ارتکاب لوازم بخشایش میداشت - و اغماض عیني که شیمهٔ کریمهٔ آن اعیان آفرینش است چشمک به تحریک بخشش مي زد - لاجرم خواهش خاطر مبارک بدین معنی کشش نمود که مهم رانا را ناتمام نگذاشته اورا مستاصل بر اصل سازند - و بنیاد کفر و کفران را یکبارگي ازان ضلالت آباد که

هرگز صیت معالم اسلام بگوش اهالي حوالي آن نمر نرسیده بر انداخته - نا چار فرستادهٔ اورا بی نیل مطلب باز گردانیدند - چون رانا را ناامیدی مطلق ازین راه روی داد دست توسل بذیل میانجی ایستادگان پایهٔ تخت همایون بخت زده از در استشفاع در آمد - و نامهٔ ضراعت آمیز رقت آمیز به مهابت خان نوشته توقع پایمردي درین باب نمود - و چون خان مذکور حقیقت مدعا را در ضمن التماس و مدعا بعرض اعلیٰ رسانیده دقایق اضطرار و بیچارگی او بوضوح رسید - حضرت خلافت مرتبت بر حال او ترحم نموده باظهار انقیاد و ارسال اکبر اولاد بملازمت والا اکتفا نموده بدستخط خاص نوشتند - که آن گرامي فرزند سعادت یار رضاجو اقبالمند را باید که خرسندی و خشنودیی خاطر ارجمند ما را در ضمن قبول این معنی شمرده دیده و دانسته از استیصال رانا در گذرد - و یکباره در صدد خرابي او نه شده دقایق ملتمسات او را بدرجهٔ اجابت رساند - چنانچه بمجرد رسیدن فرمان قضا نفاذ جان بخشي او نموده ولایتش را بدستور معهود برقرار دارد - و پسر صاحب تیکهٔ اورا در رکاب ظفر انتساب گرفته متوجه درگاه والا شود - درین مرتبه شاه بلند اقبال بر طبق امر عالي والد والا قدر ملتمس رانا را مبذول داشته دیده و دانسته به فرمان جهان گیري از گناه او در گذشتند - رانا بعد از اطلاع این معنی در حال سبهه(۱) کرن خال خود را با هرداس جهاله که از راجپوتان نامور و مردم معتبر او بود بدرگاه والا فرستاد - و فرستادگان بدرگاه گیتی پناه شاهی رسیده همراه رای رایان ادراک آستان بوسي نمودند - و بزبان اظهار به فزع و جزع و عجز و نیاز افتادگي و بیچارگی رانا وسیلهٔ درخواست بخشایش ساختند - و حضرت شاه بلند اقبال جان بخشي اورا بشروط بملازمت نمودن او ساخته باین شرط زینهار دادند که خود به سعادت ملازمت استسعاد یافته کرن جانشین خود را در رکاب نصرت انتساب بدرگاه والا فرستد - و آنگاه که کرن رخصت انصراف یافته بموطن خویش رسد - پسر کلان او که نبیرهٔ رانا باشد همواره بهمراهي هزار سوار ملازمت موکب والا اختیار نموده همه جا یساق کشي کند - چون همگنان بعد از استماع این معنی راه سخن و روي جرأت عرض مطالب یافتند باین دست آویز بوسیلهٔ رای رایان معروض داشتند -

---

(۱) در اقبالنامهٔ جهانگیری سوبهه کرن نوشته شده - ببینید صفحهٔ ۷۷ - طبع ایشیاتک سوسائیتی بنگاله •

که اگر درین صورت یکی از ارکان دولت بهمان جان بخشی رانا در آمده وثیقهٔ عهد و پیمان در آورد - چنانچه خاطر رمیدهٔ او آرمیده گردد - هرآئینه بیدرنگ آهنگ ادراک دولت ملازمت نماید - و لهذا بنابر التماس رانا

علامی فهامی افضل خان را بدین مصحف فرستادند که اورا امیدوار انواع عواطف و مراحم شاهانه نموده بملازمت آرد - تا از راه مزید اطمینان خاطر او رای رایان را نیز همراه دادند - و خود رانا از وصول ایشان سلامت قبول جان بخشی تازه یافت آرمیده دل و مطمئن خاطر گشت -
و بی توقف روی آمد بدریافت سعادت آستان بوس نهاده چون به نزدیکی معسکر سعادت رسید - والا حضرت بنا اقبال از روی عنایت جمعی از اعیان دولت مثل عبد الله خان راجه سورج سنگه و راجه نرسنگه دیو و سید سیف خان بارهه را باستقبال فرستاده ازین راه در تحت و اقبال بر روی روزگار او گشادند - و امر عالی جز صدور یافت که از روز یکشنبه بیست و ششم بهمن ماه نهم جلوس جهانگیری افضل خان و رای رایان بآئین معهود و رسم مقرر را از نظر انور بگذرانند - و در آن روز که نوروز دولت و بهروزی رانا بود شاه بلند اقبال چون آفتاب جهانتاب بدستور هر روزه از مشرق جهروکهٔ والا بر آمده پرتو نظر بر خاص و عام افگندند - و بآئین صاحبقرانی بر مسند جاه و جلال نشسته حجاب بارگاه فلک اشتباه را اشارهٔ بار او دادند - همین که رانا ببارگاه گیتی پناه در آمده امیدش از پرتو انوار جمال جهان آرا روشنی مطلع خورشید گشت - از همانجا سجود آستان سپهر نشان را صندل جبههٔ اخلاص گردانیده تارک افتخار باعتبار سرافرازی بساط بوسی بر اوج طارم آبنوسی سود - و هر چند به والا بساط قرب نزدیکتر می شد از ادای تسلیمات بندگی و آداب سرافگندگی سرمایهٔ بلند پایگی جاوید و مادهٔ مزید امید آماده می ساخت -
و در وقتی که بدستیاری طالع ارجمند و مددگاری اقبال بلند از ادراک شرف رخصت به تقبیل پایهٔ سریر آسمان نظیر سعادت پذیر گشت -
و بدریافت این مکرمت والا فرق رفعت از دروهٔ فلک اعلی در گذرانید - حضرت شاه بلند اقبال بدست مبارک سر اورا برداشتند و ازین رو سربلندی جاویدش بخشیدند - چون سنت حضرت خاتم النبیین است که در امثال این مقام اعزاز و اکرام عزیز هر قوم بجا آرند - و لهذا آنحضرت ردای مبارک به جهت جلوس زادهٔ حاتم بر زمین گستردند - چنانچه در کتب معتبرهٔ سیر مروی و مذکور است - و نزد سایر آحاد الناس نیز بر سبیل

تواتر منقول و مشهور- لاجرم بحکم آن مقدمه در صدد این معنی شدندکه اورا بعنایت خاص اختصاص داده کماینبغی در تسلیهٔ خاطر و تالیف قلوب او بکوشند ـ بنابر آن نخست عبدالله خان و راجه سورج سنگه را بجانب دست راست حکم جلوس فرمودند ـ آنگاه بطرف دست چپ اورا رخصت نشستن داده نقش مرادي چنین که فیروزی بر آن روزي هیچ یک از اسلاف او نه شده درست نشبن ساختند ـ آری چه عجب کهتر نوازي وطیفهٔ بزرگي و مهتري است و احسان و بنده پروري لازمهٔ دادگري و پیروزي ـ از اینجاست که آفتاب جهانتاب بنابر ذره پروري از سایرکواکب بر سر آمده- و انسان عین از راه کمال مردمی در عین انسان کامل جا گرفته ـ بالجمله رانا بنابر شکرگذاري این نعمت بزرگ بعد از تقدیم مراسم زمین بوس و تسلیم یک قطعه لعل گرانمایه بوزن هشت و نیم مثقال جوهري بانواع جواهر و مرصع آلات و ده زنجیر فیل از نظر اقدس در گذرانید ـ و هم درین مجلس سه پسر او سورج مل و بهیم و باکهه و دو برادرش سنهیه و کیان و چندی دیگر از خویشان و مردم معتبر او در ضمن استسعاد ملازمت کامیاب مراد گشته بانواع عنایات امتیاز یافتند ـ و در مجلس اول خلعت و خره پارچه‌سر و کمر خنجر مرصع و اسپ عراقی با زین و ساخت مرصع و فیل خاصه با یراق نقره به رانا مرحمت نموده به پسران و برادران و پنج تن از راجپوتان معتبر او اسپ و خلعت و کمر خنجر مرصع عنایت فرمودند ـ و به چهل نفر اسپ و خلعت و پنجاه نفر سروپا تنها ـ چون رانا خاطر از همه رهگذر جمع نموده بانواع الطاف گوناگون مخصوص شد و سرمایهٔ مباهات بدست آورده از سر نو مالک برو مسلم گشت ـ لا جرم با دلی پر امید و خاطر سراسر اخلاص کامیاب مطلب مرخص شده قدم در راه مراجعت نهاد ـ آخر همان روز کنور کرن پسر جانشین او بوسیلهٔ افضل خان و رای رایان آمده ملازمت نمود ـ و بنابر مقتضای عنایات تمام آنحضرت باقسام انعام و اکرام کامیاب مقصد و مرام گشته از خلعت خاص خنجر و شمشیر مرصع و اسپ عراقي با زین طلا و فیل خاصگي پایهٔ قدرش افزود ـ و مبلغ پنجاه هزار روپیه نقد به صیغهٔ انعام عطا یافت که سرانجام سفر و سار راه مهیا نموده در رکاب سعادت روانهٔ درگاه والا گردد *

بیان معاودت شاه بلند اقبال قرین فتح و نصرت از مهم رانا بصوب دار البرکته اجمیر و دریافت سعادت ملازمت حضرت خلافت مرتبت

چون بدستیاری تائیدات آسمانی فتح ابواب بخت و نصرت بر روی اولیای دولت شاه بلند اقبال کشود - و بنقاب کشائی توفیقات ربانی شاهد اقبال بر وفق مقصود از حجاب غیب روی نمود - لاجرم معنی ظفر و فیروزي در آئینهٔ معاینه باحسن وجوه صورت بسته نقش مراد دولتخواهان در صفحهٔ آرزوی همگنان بر طبق دلخواه درست نشست - و درین حال حالت منتظره نمانده امر دیگر متوقع الوقوع نبود و دقایق خواهش ملازمت والد والا قدر در حضرت اعلی باعث آن حاذبه بسوی دار البرکت اجمیر کشش تمام می نمود - بنابر آن حضرت شاه بلند اقبال پیکر لوای والا از آیات نصرت ساخته و بسورهٔ فتح طراز رایت ظفر آیت پرداخته عنان انصراف را انعطاف دادند - و در تاریخ دهم اسفندار سال نهم از جلوس جهانگیري چون موکب سعادت قرین موید دولت مصحوب عزت مظفر و منصور به نزدیکی بلدهٔ اجمیر رسیده ظاهر آن مصر عزت مضرب خیام نصرت شد - و سائر ارکان دولت و اعیان حضرت حسب الامر اعلی استقبال موکب اقبال نموده بدولت بساط بوس فایز گشتند - روز یکشنبه بیستم محرم الحرام سنه هزار و بیست و چهار قرین سعادت داخل آن مدینهٔ دولت شده باهنگ ادراک شرف ملازمت اشرف خدمت شتافتند - و از پرتو نظر عنایت والای والد والا قدر بتازگي فیوضات بی اندازه اندوخته انواع سعادت دو جهانی دریافتند - حضرت خلافت مرتبت از کمال شوق و نهایت ذوق بنحوی از جا در آمدند که نیم خیز شده آن جان جهان را چون روح و روان سنگ در بر آوردند - و زمانی دراز در آغوش عطوفت داشته رایحهٔ حیات جاوید به مشام امید رسانیدند - شاه بلند اقبال بنابر ادای حق سپاس عواطف و مراحم بی قیاس خاصه این مایه عنایات نمایان مراسم تسلیمات و سجدات شکرانه که از لوازم آئین خدوم است بجا آوردند - و بعد از فراغ آداب تعظیم مراعات اقامت رسوم معهوده نموده

هزار مهر و هزار روپیه به صیغهٔ نذر و سواری این مبلغ به عنوان تصدق و صندوقچهٔ بلورین مالا مال از جواهر گرانمایه گذرانیدند - از آنجمله لعل گرانمایهٔ رانا بود که حسب التقویم ارباب بصرت این فن بهای آن شصت هزار روپیه مقرر شد - هم درین مجلس حضرت خلافت مرتبت آنحضرت را به تشریف خلعت و چارقب مرصع مطرز ساخته کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دو اسپ عراقی با زین و لگام مرصع و بجی گج نام فیل خاصگی و ماده فیل دیگر با براق نقره ضمیمهٔ این مایه مرحمت عمیمه نموده سه هزاری ذات و دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه در منصب آن سپهر مرتبه افزودند - و جاگیر آنحضرت موافق منصب پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه از انقد محال بنحواه شد - آنگاه بوساطت بخشیان عظام پسر جانشین رانا از ملازمت اسعد استسعاد یافت - و بانواع مراحم بادشاهانه مخصوص گشته از اعطای خلعت گرانمایه و شمشیر مرصع امتیاز پذیرفت - و بمرحمت خنجر و سپیح مروارید گران بها واسپ و فیل خاصگی سزاواری یافته بانعام پنجاه هزار روپیه نقد و منصب پنج هزاری ذات و سوار محسود امثال و اقران گشت - و جاگیر نصف طلب منصب او محال کوهستان رانا و نصف دیگر از پرگنات دامن کوه آن سر زمین قرار یافت - آنگاه سائر امرا و بندهای بادشاهی که در رکاب ظفر انتساب بودند بعنایات بادشاهانه سرافرازی اندوختند - و هشتم تیر سنه ده جهانگیری بعد از چهار ماه کنور کرن پسر رانا بوطن مالوف خود رخصت مراجعت یافته فرمان عالی برین جمله صدور شد که جگت سنگه پسر او با هزار سوار همواره در رکاب شاه بلند اقبال کامگار در یساق دکن حاضر باشد -

نور آمود شدن عالم شهود از پرتو وجود مسعود بادشاهزادهٔ سعادت پژوه محمد دارا شکوه

چون حضرت واجب العطایا بحکم اهتمام در سرانجام مصالح این کارخانه و صوابدید مصلحت زمانه شاه بلند اقبال را از سیر متکفلان امور عامه رعایا و کافه برایا بخواص و مزایای خاص اختصاص بخشیده - بنحوی که از روی عاطفت تمام تمام مقصد و مرام آن سرور را موافق دلخواه هواخواهان درکنار و برآرزوی ایشان نهاده - و همچنین آن حضرت را درین مطلب اعلیٰ و مقصد اقصیٰ نیز که سر همه آرزوها است نصاب کامل

و نصیب شامل رسانیده ـ و آن برگزیدهٔ اعیان کون و مکان را درین امر عظیم الشان که قوام دین و دولت و قیام ملک و ملت بدان است از سایر سلاطین روی زمین برگزیده ـ چنانچه ارکان سریر سلطنت ، قوایم اورنگ خلافت آن خورشید مکانت آسمان مکان را از استقامت وجود معیض الجود چهار شاهزادهٔ کامگار نامدار اقبالمند مصدوقهٔ هر چار چهار رکن تمکین مثل چار حدود کعبهٔ دین بر ایشان صادق می آید تا قیام قیامت استحکام داده ـ و افسر سروری آن نیر اعظم سپهر عدل گستری را از فرخندگی این چار بادشاهزادهٔ خجسته طالع مسرور بخت که هر یک دره تاج تارک مبارک اقبال اند ـ فروغ نیک اختری مهر و سعادت سمیری بخشند ـ ، خاصه شاهزادهٔ بخت بلند سعادت مند دانش پژوه سلطان دارا شکوه که از جمله برادران والا گوهر بمزیت کبر سن و مزید قدر و شان سر افراز است ـ ولادت سراسر سعادت آن شاهزادهٔ والا قدر که بیان آن مقصد نتیجهٔ ترتیب این مقدمات است بعد از انقضای دوازده گهری و چهل و دو پل که عبارت است از پنج ساعت و چهارده دقیقه نجومی از شب دوشنبه بیست و نهم صفر سنه هزار و بیست ، چهار هجري مطابق شب نهم فروردینماه الهی دهم سال جلوس جهانگیری رو نمود ـ و ازین رو مهد عفاف ملکهٔ عظمیٰ و مهین بانوی کبریٰ نواب اقدس القاب ممتاز الزمانی مهبط انوار آسمانی شد ـ و از قدوم خجستهٔ این فرخنده نقاوهٔ سر تا سر ربع مسکون را به پیرایهٔ یمن قدم پیراسته زینت افزای شبستان خلافت گشت ـ درین روز فروغ آمیز فراغ آمور که وقت حوزمی و روز بی غمی و هنگام گرمیٔ هنگامهٔ نشاط و ایام بسط و انبساط در آمده بود ـ ارم آئین محفلی در منزل سعادت حامل برتب محمل صورت برش یافته بنحوی خوش و دلکش بر آمد که تماشای آن حرم بهشت عالم حیرت افزای نظارگیان عالم گشت ـ و آن نگارین انجمن که نسخهٔ اصل فردوس اعظم بود بعنوانی پیرایهٔ آراستگی گرفت ـ که زیب و زینتش رشک فرمای زینت پیشطاق این بلند رواق شد ـ بالجمله چون خجسته مقدم نورو گیتي افروز چند روز قبل از عید قدوم سعادت لزوم شاهزادهٔ فرخنده قدم بعالم ظهور نور گسترگردیده مژدهٔ ورود آن خجسته مولود مسعود بعالم شهود آورده بود ـ بادشاه عالم بنا بر ادای رسم آن دو عید سعادت منزل سعادت نزول شاه بلند اقبال فیض ورود مسعود مبدول داشته از نور حضور انور فرخنده جشن مذکور را که در کنار تالاب درا البرکت اجمیر انعقاد یافته بود مزین و منور ساختند ـ شاه والا تبار

بمراسم نثار و پا انداز پرداخته باقامت رسم کشیدن پیشکش قیام نمودند - و هزار مهر بصیغهٔ نذر گذرانیده درخواست نام نمودند - حضرت سلیمان منزلت آن شاهزادهٔ نامدار را که فر فریدون و شکوه دارائی از صفحهٔ روی دل آرایش فروغ ظهور داشت به سلطان دارا شکوه موسوم ساختند - و سایر ثنا سنجان پای تخت که سر آمد سخنوران روی زمین و زینت صفحهٔ روزگار اند - مانند ارباب تهنیت ازین فرخنده ولادت عارض صفحات رسایل را بزیور محسنات بدیعه آراستند - از جمله ابوطالب کلیم تاریخ ولادت چنین یافته * مصراع *

گل اولیـن گلستـان شاهـی

از سوانح این ایام نشاط فرجام آذین جشن وزن مبارک شمسی سال بیست و چهارم است از سن اقدس شاه بلند اقبال که در روز بیست و پنجم ماه انعقاد یافته تزئین آن بانواع زیب و زینت و روش بدیع و طرز غریب هوش ربا و [۱] نظر] ع فریب آمد - و آن عقل مجرد و روح مجسم جهت مزید عظمت و شان نیر اعظم سر به برابری او فرود آورده در کفهٔ میزان هم پلهٔ انور گردید - وآن گرامی جان جهان جهت کامروائی محتاجان تن بهم سنگی ذخایر معدن در آورده خویشتن را بانواع نقود و اجناس سنجید - و مجموع آنها بدستور مقرر در اهل استحقاق مقسم شد - درین انجمن نشاط و محفل انبساط بادشاه جهانگیر آرزوی جرعه‌کشی شاه بلند اقبال نموده از روی مبالغهٔ تمام تکلیف شرب مدام بدآن حضرت فرمودند - چون این عزیز کردهٔ جناب عزت و برگزیدهٔ آنحضرت تا غایت به تناول هیچ یک از مغرات خاصه بنوشیدن بادهٔ خرد دشمن هوش‌ربا التفات ننموده بودند - بنابرآنکه به فتوای غرای شرع ملت راهره ممنوع و بحکم عقل والا و خرد ارجمند نکوهیده و ناپسندیده است - تا آن دم دامن پاک لب اطهر که چون ذیل مطهر ارباب عصمت از وصمت آلائش شبهت شراب داشت بدین آب آتش آمود تر نساخته بودند - لا جرم نخست در قبول ایستادگی کلی نمودند - چون تکلیف این معنی از حد امکان امتناع تجاوز نمود و بیش ازین اقامت در مقام ممانعت جا نداشت - درین صورت به تجویز

---

(۱) ع [نظاره] ل

ادب و تحصیل رضامندي خاطر آنحضرت به پدر بزرگوار مطلب ارتکاب شرب قلیلی از آن مجوز شمردند - و از آن روز تا سی سالگی که بتوفیق الهی تائب شدند هرگز از روی رغبت خاطر عاطر بخواهش طبع نفسی متنفس توجه به پیمانه نشی نه فرمودند چنانچه بجای خود انشاء الله تعالی رقم زدهٔ کلک بدایع نگار و نگاشتهٔ خامهٔ وقایع گذار خواهد شد *

چون در آمد ورود سپاه افروز سال یازدهم جلوس جهانگیری به فرخی و فیروزي نشاط پیرا آمد - والا حضرت شاه بلند اقبال روز شرف آفتاب پیشکش شایان از نظر اشرف گذرانیدند - و از جمله نوادر جواهر قطعه لعل تابناک درخشان نهال بدخشان نژاد بود که بوزن نه تنگ شش تنک و در آب و رنگ حتی داشت بود - و قیمت آن هشتاد هزار روپیه قرار پذیر گردید *

در همین ایام که دارالملک اجمیر مستقر سریر خلافت مصیر بود - بیست و چهارم ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج در عین شادمانی وخرمي واقعهٔ بیموقع غم اندوز کوکب عالم افروز برج مراد یعنی حورالنسا بیگم که سه سال و یکماه سنسی از عمر زیبایش منقضي شده بود به تازگی ملال آمود گردیده خاطر اقدس را بغایت مکدر و متالم ساخت - چون حضرت سلیمان زمان آن فرخنده اختر برج صاحبقراني را به فرزندي خویشتن ارجمندي داده ازین رو کمال علاقهٔ باطنی و پیوند روحانی بدو داشتند - و از رهگذر وقوع این واقعهٔ جانکاه کوه کوه غبار بدر سرنای خاطر مبارک آنحضرت فرو گرفت - همان وقت با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت بمنزل آن والا جناب تشریف آورده مراسم تعزیت بتقدیم رسانیدند - و آن نوگل گلشن عصمت را در جوار مرقد منور خواجهٔ بزرگوار خواجه معین الحق والدین آرامگاه مقرر شد - و آن روز غم اندوز را کم شنبه خواندند - چنانچه تا حال در افواه خاص و عام بهمین نام مذکور میگردد *

بیان طلوع اختر سعادت از مطلع جاه وجلال شاه بلند اقبال که عبارت است از ولادت بادشاهزادهٔ والا گهر محمد شاه شجاع

از آنجا که ملال خاطر عاطر این طبقهٔ ارجمند که قیام و قوام احوال کون و مکان و نظام انتظام سلسلهٔ نظم و نسق امور کارخانهٔ زمین و زمان

باستقامت مزاج وهاج ایشان وابسته و جمعیت ظاهر و باطن خلایق بخوشوقتي و شادکامئی این برگزیدگان نشاء ایجاد و تکوین باز پیوسته ایزد تعالیٰ بیش از نفس چند روا ندارد - و همانندم به مومیائی الطاف حلمه جبر کسر مذکور که هزار گونه فتح بآن ضم است بجا آرد - چنانچه در همان ایام که رضیهٔ مرضیه به گلگشت ریاض رضوان خرامیده با حوران بهشت بر مسند روح و راحت آرمیده بود - شاهد تلافئی آن باحسن وجوه در عالم شهود جلوه نموده به اجمال صور جبر آن خدشه و تلافئی مافات کرد - یعني شب نکشنبه یازدهم شهر ماه آلهی سال یازدهم جهانگیري موافق هزدهم(۱) جمادی الثانی سنه هزار و بیست و پنج حجسته اختر سعادت اثر در حرم سرای شاه بلند اقبال از نواده قدسی القاب مریم ثانی ممتاز الزماني ظهور باسط النور نموده فیض مقدم مژدهٔ آن مسیحا دم خجسته قدم از بساط خاک تا بسیط افلاک همگی را در پیرایهٔ انبساط گرفت - ولادت با سعادت آن نور دیدهٔ اعیان خلافت جاوید بوقوع انجامیده مرهم راحت بر جراحت اولیای دولت گذاشت - کارفرمای زمانه بنابر رسم ادای مراسم تهنیت بمنزل مقدس آنحضرت تشریف ارزاني فرموده ابواب بهجت و شادماني بر روی روزگار جهاني کشودند - و آنحضرت برعایت لوازم پا انداز و پیشکش پرداخته هزار مهر بعنوان نذر گذارنیده درخواست نام نمودند - حضرت والا رتبت آن شاهزادهٔ نامدار را به شاه شجاع موسوم ساخته بانواع مهرباني گرانئي خاطر آن گرامي نیر اوج جهانباني فرمودند - شاعر سحر بیان نیرنگ کلام طالبای کلیم از جمله ثنا طرازان درگاه والا است تاریخ ولادت آن والا گهر چنین یافته* *مصراع*

دومین نیــر بادا فلک شاهي را

بی بدل خان گیلاني که در فنون استعداد بی بدل عهد است و عدیم النظیر وقت باین مصراع بر خورده* *مصراع*

شده پیدا وجود شاه شجاع

---

(۱) در اقبالنامهٔ جهانگیری چهار دهم جمادی الاول نوشته شده - ببینید صفحه ۸۸ - طبع ایشیاتک سوسائیتي بنگاله*

توجه نیر دولت و اجلال شاه بلند اقبال بجهت تسخیر دکن و یافتن خطاب شاهی

حضرت عز شانه برای اعلای اعلام جاه و جلال و اظهار شان جلال این
بزرگ کردهٔ عنایت خود در مقام اعلام جهانیان شده نخست بی رسیدگی
اخوان حسد پیشهٔ این عزیز مصر اقبال را [illegible] رفته بر عالمیان ظاهر
ساخت - چنانچه خسرو جوان اختر راجع به معنی خویش ، اوج شرف
تحصیل وبال افتاد - و هم چنین مکرر حیف بی حاصلی و بی حمیتی
پرویز ضعیف عمر در هر صورت خواه در پیشرو رانا و خواه یورش دکن
بهمه معنی بر همگنان ظهور یافت - آنکه عظمت قدر و مجد این برآوردهٔ
عنایت و اقتدار و پروردهٔ ید قدرت خود را در امر جهانداری و جهانبانی
بمحض تائید و توفیق و مجرد اندک کوشش جمیل از آنحضرت در حد
ماده بصورت شهود جلوه گری داده سمت وجود بخشند - با تدریج جوهر
دانی و اصابت تدبیر و علو همت و بلندی قدر این برگزیدهٔ حضرت
ذو الجلال روز بروز ظهور دیگر یافته آخر کار بر آحاد مردم نیز آشکار گشت -
چنانچه در وهلهٔ اول گیتی ستانی مهم رانا را با شایستگی تمام بنحویکه
از سلاطین کار آزموده و ملوک روزگار دیده آید سر کردند - و در پیولا به نیروی
کار سازی بخت والا و مددگاری دولت قاهره عسکر منصور کار فرموده شاهد
فتح دکن و قهر دنیاداران مقهوران کشور پیما و روزا بعرصهٔ ظهور جلوه گر نمودند -
و نیز بعد ازین فتح عظیم باهتمام آن حضرت مهم جام و بهاره یکباره سرانجام
شایسته یافت - هم در آن نزدیکی طلسم دیوبند یعنی قلعه دیرین بنیاد
کانگره که بافسون تدبیر و نیرنگ سعی هیچ یک از سلاطین عظیم الشان
فتح نشده بود - از نیروی تاثیر اسم اعظم اقبال این شایستهٔ خلف سلیمان
روزگار بگشایش گرائید - به نحوی که تفصیل این دو فتح نمایان انشاء الله
تعالی در مقام خود نگاشتهٔ کلک وقایع طراز خواهد شد - و اکنون که خامهٔ
سحر پرداز در معرض بیان کیفیت فتح مبین سرزمین دکن است - از سر
شادابی این مطلب که طول و عرض طومار امتداد روزگار وفا بشرح اندکی
از بسیار آن نمی کند در گذشت - و ناچار با کوتاهی سلسلهٔ سخن ساخته
دیگر باره سر رشتهٔ مقصود باین تقریب مرا دست آورد - که چون از پی

جوهریهای سردار(۱) و حیله وریهای صاحب صوبه صورت یافتن نظام و نسق آن
ولایت از هیچ راه روی در نکرده قطعاً بشرف آن مهم صورت نه بست
چنانچه مکرر مذکور شد - از سوء تدبیر آن سلیم الصدر ساده دل و افراط
تسلط آن حریف دغا پیشه بر وفق آرزو نقش مراد اولیای دولت به هیچ
وجه در دکن درست نه نشست - تا آنحد که از بی تدبیریها و بی پروایهای
بیشمار سردار الیه و بازدگی‌ها و معموره بینیهای دور از کار صاحب
صوبهٔ مذکور که باعث کسر شان هوا خواهان و فتح ابواب مقصود
بداندیشان شده خیره چشمی و چیره دستی ایشان بجای رسید - که تمام
ولایت بالا گهات خصوص احمد نگر که شاه نشین آن رقعه و دارالملک آن
بعد است - و با صد هزار جر ثقیل و صد صد منصوبهٔ حیل و تدبیر
با نصر آسمانی و ضرب شمشیر بدست اولیای عدو بند قلعه گیر در آمده
بود - رفته رفته بنا بر کار برآمد قرار داد خاطر ادبار اثار به تحت تصرف
در آوردند - و اکثر سپاهیان که در آن قلعه بودند بطریقی بی پا و بجا
گشتند - که پیاده رخ بپای تخت نهاده بدین دستور از آن ملک برآمدند -
و خانخانان که در پیش بینی های بازی دغا لجاج شطرنجی روزگار را
اسپ و فیل طرح می داد - عاقبت به کردهٔ خود درمانده در شش در
دهشت تخته بند حیرت گشت - و آخر کار ناچار صورت واقعه را از قرار واقع
بدرگاه والا عرضداشت نموده در صدد مدد طلبی شد - چون حضرت خلافت
مرتبت بر حقیقت این معنی کماهی آگاهی یافتند - و بحکم دریافت
مقدمهٔ معهوده که سابقا رقم زدهٔ کلک وقایع نگار گشته میدانستند که
پیشرفت این کار از دست رفته از دست دیگری بر نمی آید - لاجرم
بخاطر عاطر آوردند که سر کردن این مهم اهم را نیز بدان حضرت تفویض
فرمایند - بنابر اینکه افواج سپاه مخالف خاصه خیل حبشیان که سرکردگی
ایشان به عنبر تعلق داشت - سر تا سر عرصهٔ دکن را مانند بخت تیرهٔ آن
مدبر فرو گرفته بودند و درین مرتبه همگنان نهایت زور طلب بودند -
لهذا باستصواب دولتخواهان این تدبیر صایب اندیشیدند که موکب
نصرت از اجمیر بصوب ممالک جنوبی قرین خیریت و خوبی نهضت
فرمایند - بادشاه خود به نفس نفیس در مندو توقف نمایند - و شاه
بلند اقبال را به تسخیر دکن و تنبیه و تادیب دکنیان نامزد فرمایند -

---

(۱) این جا از سردار سلطان پرویز مراد است

بالجمله بر وفق این عزیمت صایب در ساعتی سعادت اثر که چون کوکب بخت خدا داد آن نیک اختر در عین استسعاد بود - و اوضاع انجم و افلاک مانند تدبیرات رای صواب آرای آن صاحب از روی صواب آرائی بر وفق مراد این سرور را به تسخیر آن کشور دستوری دادند - و در وقت رخصت آن شایستهٔ مرتبه ظل الٰهي و سزاوار افسر اورنگ جهان پناهي را خطاب مستطاب والای شاهي اختصاص بخشیده بآنکه درین مدت هیچ بادشاهی فرزند اقبالمند خود را شاه نخوانده آن سایان بادشاهی عالم و انسان العین اعیان بني آدم را شاه خرم نامیدند - و منصب آنحضرت را از اصل و اضافه بیست هزاري ذات و ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر نموده خلعت با چارقب مرصع مروارید دوز با کمر خنجر و شمشیر مرصع و پردلهٔ مرصع از جمله عنایم احمد نگر که حضرت عرش آشیاني اکبر بادشاه به آ حضرت مرحمت فرموده بودند و یک لک روپیه قیمت داشت به آن اقبالمند عنایت نمودند - و دو سر اسپ با ساخت مرصع و دو فیل نر و ماده با سار طلا ضمیمهٔ مراحم بادشاهانه ساختند - و در تسبیح گرانمایه که عرش آشیاني اکثر اوقات یکی را بر فرق فرقدسای بسته دیگری را حمایل آسا بگردن می انداختند - و عقدی دیگر گرانمایه که اکثر اوقات در ایام حسن مرسلهٔ گردن مبارک می شد و یک لک روپیه قیمت داشت - بآن ضم نموده باین گرامي گوهر درج اقبال مرحمت فرمودند - آنگاه هریک از امرای عظام بادشاهي که بهم رکاني رکاب نصرت انتساب آن حضرت تعین یافته بودند و جمعی از بندهای روشناس شاهی فراخور تفاوت مراتب والا سرافرازي یافته مرحمت اسپ و سروپا ضمیمهٔ عنایت عمیمه شده - و امر عالی بزین جمله زیور نفاذ یافت که مهابت خان از جمله تعین یافتگان مهم دکن بی مداهنه سراولي و محصلي نموده سلطان پرویز را در روز روانه الهآباد سازد*

مجملا شاه بلند اقبال روز جمعه سلخ شوال سال هزار و بیست و پنج هجري مطابق بیستم آبان ماه الٰهي آفتاب وار بدولتخانهٔ زین رزین بر آمده متوجه مقصد شدند - و هم درین آن بمحض [1][افاضت]ع اقبال بی زوال قبل از وصول صیت نهضت و نهیب آوازهٔ صولت و سطوت آنحضرت بوم و بر آن کشور زلزله خیز گردید - چنانچه از صدمهٔ تلاطم

---

(۱) ع [حاصیت] ل

سیلاب افواج بحر امواج بدآن صوب شش جهت سرزمین مذکور را از سرحد برهان پور گرفته تا ساحل دریاری شور چارموجهٔ طوفان حادثه و شورش فرو گرفت - بلکه سر تا سر کشور جانب جنوب لگد کوب هجوم خیل فتنه و آشوب گشت - ملخص سخن موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال از راه حضور مسرور متوجه صوبه دکن شده چون اردوی جهانپوی بحوالی رانا امر سنگه که سر راه بود وصول یافت - آن اخلاص کیش بی توقف برسم استقبال شتافته در اولهٔ سعادت بساط بوس مستسعد گشت - و بعد از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم و اداى لوازم عبودیت پنج زنجیر فیل و هفت اسپ عراقي و خوانی پر از انواع مرصع آلات برسم پیشکش گذرانیده به عطای شمشیر مرصع و دو اسب عراقي با زین زرین و دو فیل نر و ماده با ساز نقره کامروائي ابد آماده ساخته مولف القلب و مطمئن خاطر بوطن مالوف رخصت یافت - و جگت سنگه نبیرهٔ خود را با هزار سوار در رکاب ظفر انتساب فرستاد *

چون شاه بلند اقبال از سرحد رانا موکب منصور را نهضت داده رایات ظفر آیات را به صوب برهانپور ارتفاع بخشیدند - و در طی راه وکلای عادل خان را که سابقا بدرگاه گیتی پناه فرستاده بود رخصت مراجعت دادند - بخاطر مبارک آوردند که از راه اتمام حجت علامي افضل خان و رای رایان در بیجاپور و میر مکي مخاطب به معتمد خان و رای جادو داس را به حیدر آباد بفرستند تا عادل خان و قطب الملک را به تنبیه نصایح هوش افزا از حقیقت کار آگاه سازند - و از شاد حواب غفلت در آورده به شاهراه اطاعت ارشاد نمایند - چون کنار آب نربده مخیم سرادق اقبال گردید امرای عظام و سایر منصب داران تعینات صوبهٔ دکن مثل خان خانان و مهابت خان و شاه نواز خان خلف خانخانان و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و راجه سورج سنگه و راجه بهاو سنگه و ارادت خان و راجه نرسنگدیو بندیله وغیر آنها به سعادت استقبال شتافته از سجود آستان قدسي مکان در بخت و اقبال بر روی احوال خود کشودند - روز دو شنبه پنجم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجري بیست و سوم اسفندار سنه یازده جلوس جهانگیري بر تو ماهچهٔ رایات ظفر آیات خورشید وار سایهٔ انوار حضور بر سکنهٔ برهانپور

اندلخته افق آن خطهٔ پاک ازین رو مطلع نور ۱ [ظهور] و نمودار فضای طور شد و هم درین روز مردم دانشین مدد و از پرتو ورود شوکت مسعود جهانگیری طرب آمود شد *

آغاز سال دوازدهم جهانگیری و ذین جشن نو روزی و خواستگاری صبیهٔ رضیه شاهنواز خان خلف‌الصدق عبدالرحیم خانخانان و چهره کشائی شاهد فتح و رسیدن پیشکش دنیاداران دکن

بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری مسند گزین طارم چارم تشریف تحویل شریف بر نشاط کدهٔ معهود خود ارزانی داشته سریر نشین اورنگ چهارپایهٔ خویش گردید ـ حسب الامر شاه بلند اقبال کار پردازان امور سلطنت فضای دولت خانهٔ برهانپور را بانواع مزئین زیب و زینت دادند ـ و بآذین جشن نوروزی کیانی عرصهٔ خاص و عام را در دیبای خسروانی مفروش نمودند ـ ۰ در رمضان این سال مبارک فال صبیهٔ قدسیهٔ شاهنواز خان خلف عبدالرحیم خانخانان را بجهت مزید اعتبار و حصول سرمایهٔ مباهات و افتخار سلسلهٔ ذی شان ایشان در عقد ازدواج در آورند ـ و بنابر قدر افزائی و سر افرائی خانخانان بمنزل او تشریف شریف ارزانی داشتند ـ و طوی عظیم و جشنی عالی ترتیب یافته روزگار روز بازار نشاط عالمیان رواج و رونق و هنگامهٔ طرب جهانیان انتظام و گرمی داشت *

از سوانح این ایام دولت آغاز و سعادت انجام اطاعت دنیاداران دکن است و تسلیم ولایت متعلقهٔ بادشاهی و ارسال پیشکش و پذیرفتن سایر احکام مطاعه ـ و تفصیل این اجمال حقیقت اشتمال آنست که چون آوازهٔ صولت شاه بلند اقبال که قاف تا قاف آفاق را فرو گرفته

---

(۱) ع [حضور] ل *

پیش از وصول رایات اقبال آویزهٔ گوش دکنیان شده بود - درینولا خبر آمدن موکب جاه و جلال آنحضرت نیز هوش ربای ایشان آمد - بنابر آنکه در خود تاب مقاومت باحکام آسمانی و تائید ربانی ندیدهٔ میدانستند که با اقبال مقابل و با قضا و قدر روبرو نمیتوان شد - ناچار دیده دانسته قرار اینمعنی دادند که گردن اطاعت بطوق اخلاص و ارادت سپرده دوش فروتنی و سرافکندگی در آورند - و دست تصرف از اعمال متعلقهٔ بادشاهی کوتاه داشته عهدهٔ خراج سپاری و مالگذاری بر ذمهٔ انقیاد و فرمان برداری گیرند - و چون در عین این قرار داد افضل خان و رای‌رایان به بیجاپور رسیدند - عادل خان تا پنج کروهی شهر باستقبال شتافته مانند سایر بندگان درگاه گیتی پناه بامر معهود غایبانه آداب تسلیم و زمین بوس به تقدیم رسانید - و نشان قدر مثال و فرمان قضا نشان مبارک را زینت فرق و زیور تارک ساخته باین اعتبار سر مباهات سرمد باوج طارم فرقد بر افراخت - و بحکم امتثال امر جهان مطاع و اطاعت مضمون حکم آفتاب شعاع ذره مثال در مقام بندگی آمده تعهد نمود - که سایر ولایات پادشاهی را با کلید قلعها خاصه حصار احمدنگر تسلیم اولیای دولت ابد پیوند نماید - و پیشکشهای گرانمند از خود و سایر دنیاداران دکن سرانجام نموده بدرگاه والا ارسال دارد - و پس ازین همه وقت بقدم اطاعت پیش آمده بیشتر از بیشتر در مقام جانسپاری و خراج گذاری باشد - چون از عرایض افضل خان و رای رایان بمسامع علیهٔ باریافتگان انجمن حضور شاه بلند اقبال رسید - در حال سید عبدالله بارهه را که از جمله پروردهای عنایت آنحضرت بود با عرضداشت متضمن مضمون مذکور بدرگاه گیتی پناه فرستادند - و چون حضرت خلافت مرتبت از مضامین عریضه آگاهی یافتند - بحسب اتفاق وصول فتح نامه روز پنجشنبه پانزدهم شعبان سال مذکور سمت وقوع پذیرفت - و بیشتر به سبب تعظیم شب برات که بحسب عظمت و میمنت بل بهمه جهت بر باقی لیال سال فاضل می آید جشن نشاط و طرب تزئین یافته بود - و از پر تو ورود مسعود خبر فتح و ظفر از سر نو آراسنگی یافته یمن و برکت دیگر اندوخت - حضرت خلافت مرتبت آن روز عشرت اندوز را مبارک شنبه لقب دادند - تا انجام روزگار سعادت فرجام آنحضرت در افواه خاص و عام و دفاتر و تقاویم بهمین نام مذکور می شد - و سید عبدالله بمژدگانی رسانیدن خبر این فتح آسمانی خطاب سیف خانی یافته بعنایت خلعت فاخره و اسپ و فیل و خنجر

مرصع و شمشیر و پردلهٔ مرصع سر مفاخرت افراخت - و بعنوان فرخندگی فال همایون قطعهٔ لعلی خورشید فروغ بدخشان نژاد که همانا بروشنی جگر پارهٔ آفتاب رخشان بود و مدتها از پرتو فروغ فرقد سای کسب لمعان نموده، مصحوب سیف خان بجهت آن یکتا گوهر محیط خلافت فرستادند *

بالجمله عادل خان افضل خان و رای رایان را دوست‌کام ومقضی‌المرام باز فرستاده دو لک روپیه بافضل خان و دو لک روپیه برای رایان تکلف نمود - و سوای آنچه در مقام اقامت رسوم پیشتر در سبیل نزول و اقامت و طریق ضیافت فرستاده بود - دیگر تکلفات از جنس و نقود و سایر اجناس مثل جواهر و فیل و اسپ بظهور آورده پانزده لک روپیه از نقد و جنس بصیغهٔ پیشکش برین تفصیل بدرگاه والا ارسال داشت - نقد سی لک روپیه و پنجاه زنجیر فیل بقیمت سی لک روپیه و پنجاه اسپ عراقی بقیمت شصت هزار روپیه و باقی جواهر مرصع آلات بقیمت دو لک و چهل هزار روپیه - و بعد از گرفتن پیشکش نجست رای ایلچ خود را باحمدنگر رسانیده داخل قلعه شد - و سایر محال بالا گهات را در تحت و تصرف خود آورده حقیقت را عرضداشت نمود - آنحضرت بی‌توقف خنجر خان را که اکنون بخطاب سپه دار خانی اختصاص دارد بضبط تهانهٔ چالنا پور و مضافات آن فرستادند - و جهانگیر بیگ را که در آخر بخطاب جانسپار خان سر افرازی یافت منظور نظر مرحمت نموده مامور نگاهبانی قلعه احمد نگر فرمودند - و بیرام بیگ میر بخشی افواج خاصهٔ خود را مامور ساختند که با سایر تهانه داران و فوجداران که بحراست محال متعلقهٔ اولیای دولت سرافرازی یافته اند تا بالا گهات همراهی گزینند - و همگنان را جابجا گذاشته خود مراجعت نماید - بالجمله رای رایان امتثال فرمودهٔ آنحضرت نموده قلعه را بجانسپار خان سپرد - و خود بر سبیل ایلغار مراحل بریده بافضل خان پیوست - و با یکدیگر پیشکش عادل خان را بدرگاه والا رسانیده از نظر اشرف گذرانیدند - و دقایق خدمت گذاری ایشان باعلی درجات استحسان رسیده از مراحم شاهی سرافرازی یافته مفاخر و مباهی شدند - و رای رایان پیشکش شایان از جانب خود ترتیب داده بنظر انور در اورد - و از آنجمله قطعهٔ لعلی بود گرانمایه که در آب و تاب و سنگ و رنگ و صافی و صفائی نظیر آن کمتر بنظر جوهریان در آمده - بوزن هفده مثقال او پنج و نیم سرخ

بدو لک روپیه ابتیاع شده - آنرا با لعلی دیگر که شصت هزار روپیه قیمت داشت گذرانید - و علامي افضل خان نیز پیشکشی گرانمند بر نفایس و نوادر کشید - همگي پسند خاطر مشکل پسند افتاده مرتبهٔ قبول یافت *

چون میر مکي و جادو رای که رخصت حیدر آباد گذکنده یافته بودند نزدیکیٔ آنولایت رسیدند - قطب الملک بنابر آنکه از آگاه دلی و هشیار مغزي بهرهٔ وافر داشت - و لهذا درین مدت قطعاً بعصیان و طغیان راضی نبود - بحسب ظاهر نادر با عادل خان و عنبر از روی مدارا موافقتی آشکارا می نمود - لازم بی توقف باوف طریقهٔ آداب گزاري پیش گرفته روز یکشنبه پنجم رجب سنه هزار و بیست و سش هجري که فرستادگان در پنج کروهي شهر منزل گزیده بودند از دریافت پایهٔ شرف اند در آمده باستقبال بر آمد - و ازین راه ابواب سعادت جاوید بر روی خود کشوده نشان عالیشان را بادب تمام گرفته بر سر بست - و از روی ادای سکرانهٔ عنایات شاهانه خاصه ادراک مرتبهٔ والا یعنی اختصاص یافتن بمرحمت گهپوهٔ مرصع با پهولکتاره که ضمیمهٔ مراحم عمیمه شده بود - بجانب درگاه گیتي پناه نهاده زمین بوس سپاس و تسلیم بندگي بتقدیم رسانیده برین سر بارگ رفعت از اوج این والا طارم آنوسي در گذرانید - و ایشان را همان روز بنابر مبالغه بشهر در آورده در مقام سر انجام پیشکش پذیرفته شده - و پس از چند روز پیشکش شایان از جواهر و مرصع آلات و فیلان نامور تنومند و اسپان عراقي و عربي که قیمت مجموع پانزده لک روپیه بود آماده نمود - مصحوب آن رسول نامي بقبلهٔ ارباب قبول یعنی درگاه عالي مرسول داشت - مجملا میر مکی و رای جادو داس همدرآن نزدیکي بسرعت تمام طی راه نموده پیشکشها رسانیدند - و بعز ملازمت فائز گشته سعادت بساط بوس انجمن حضور پر نور و استحسان تقدیم خدمت مذکور دریافتند *

و از بهین سوانح این ایام خیر انجام که عبارت است از روز یکشنبه یازدهم شهریور سنه دوازده جهانگیري مطابق دوم شهر رمضان المبارک سال هزار و بیست و سش هجري بعد از گذشت بیست و شش گهرّي و چهل پل که ده ساعت و چهلی دقیقهٔ نجومي باشد - در خطهٔ برهانپور شبستان اقبال شاهی بفروغ تولد نیک اختر فرزندی سعادتمند

از نواب قدسي القاب سهد علما ممتاز الزمانی نو آئین و نور آگین گشت - و آن مولود مسعود زهره جبین را روشن آرا حکم نامیدند *

انعطاف یافتن عنان انصراف موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال به فتح و نصرت کرت اول از دکن و ادراک ملازمت حضرت خلافت مرتبت و سرافرازي یافتن بانواع مهرباني خصوص خطاب عظیم‌الشان شاهجهاني و نصب کرسئي طلا بجنب سریروالا برای جلوس آن بلند اقبال

چون دنیاداران دکن ولایات متعلقهٔ بادشاهي را باولیای دولت ابد پیوند تسلیم نموده بدین دست آویز متین عروهٔ وثقیٔ امن و امان فراچنگ آوردند - و عاقبت ازین راه در دارالامان سلامت و عافیت بر روی روزگار خویش کشوده همگنان در مقام بندگی درگاه آسمان جاه شدند - لاجرم خاطر اقدس شاه بلند اقبال از همه رهگذر بجمعیت گرائید - و نوعی ازین مهم فراغ یافت که بی اختیار لوای والای مراجعت را ارتفاع بخشیدند - و بر طبق دستور سابق عبد الرحیم خانخانان را بصاحب صوبگی خاندیس و برار و دکن سرافرازي داده سی هزار سوار و هفت هزار پیاده برقنداز و کماندار بکومک او تعین فرمودند - از آنجمله دوازده هزار سوار بسرکردگی خسف صدق او شاهنواز خان مقرر داشته بضبط محال دکن فرستادند - و حفظ و حراست هر یک از سرکار و تهانجات و پرگنات بالا گهات را بعهدهٔ کارگزاری یکی از امرای عظیم‌الشان و ارباب مناصب والا تفویض فرمودند - مثل احمد نگر و جالنادور و مونگی پتن و سرکار باسم و پاتهری و مهکر و ماهور و [1][گهیرله]ع وکلم و پرگنهٔ بالادور و انبیر و پرگنهٔ بیرگه بمرلهٔ سرکار

---

(۱) ع [گهیرله] ل

است - و ده کرور دام که بیست و پنج لک روپیه حاصل آن باشد در امد دارد - و مثل آن پرگنه در تمام دکن بلکه بهمه این کشور یافته نمی شود*

درینولا بیرام بیگ بخشی که با فوجی از بندهای بادشاهی بقصد تنبیه و تادیب بهرجی زمیندار بکلانه تعین یافته بود او را با پیشکش گرانمند بملازمت آورد - و حسن خدمت و نیکو بندگی آن اخلاص سرشت تازگی چهرهٔ ظهور نموده بعنایت مستحسن افتاد - و در اثناء توجه شاه بلند اقبال بدرگاه گیتی پناه افواج ظاهره که حسب الامر اعلیٰ آهنگ استیصال مقهوران گوندوانه نموده از برهانپور مرخص شده بودند در طی راه بسعادت ملازمت رسیدند - و حقیقت وقایع و کیفیت خدمات شایسته که در آن ولایت بتقدیم رسانیده بودند - از تخریب ملک و تادیب اهل آن که باعث اظهار اطاعت و انقیاد و طلب امان راجها و بذیرفتن باج و خراج هر ساله شده بود از قرار واقع بعرض اعلیٰ رسانیدند - و سواری شصت زنجیر فیل کوه پیکر و مبلغ دو لک روپیه نقد از چانده و [1][سه] زنجیر و یک لک روپیه از جاتیه[2] بر سبیل پیشکش گرفته بودند بنظر اقدس در آوردند*

چون موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال بدولت و سعادت در ظاهر مندو نزول نمود - یگانه گوهر محیط خلافت سلطان دارا شکوه که در آن ایام از خدمت والا قدر باز مانده در ملازمت جد امجد کامیاب انواع سعادت درجهانبی بودند - حسب الامر حضرت خلافت مرتبت با جمع امرای نامور دستوری یافته باستقبال آن سرور شتافتند - و چون شاهزادهٔ والاگهر بلند اختر با امرای عظام از سعادت ملازمت شرف پذیر گشته رخصت مراجعت یافتند - شاه بلند اقبال احتیاز ساعت مسعود نموده هستم آبان ماه آلهي سنه دوازده جهانگیري موافق یازدهم شوال سنه هزار و بیست و شش هجري برسم و آئین شایان و تورک و تورهٔ نمایان چهرهٔ دولت و اقبال افروخته و رایت جاه و جلال افراخته متوجه دریافت ملازمت شدند - و چون بملازمت استسعاد یافته مراسم معهوده بجا آوردند حضرت خلافت مرتبت از فرط غلبهٔ

---

(۱) ع [سی] اقبالنامه جهانگیری - صفحه ۱۹۵ طبع ایشیاٹک سوسائیتی بنگاله*

(۲) در اقبالنامهٔ جهانگیری [در این] مقام [باسم] جانتا مذکور شده - ملاحظه کنید صفحه ۱۰۵ *

شوق نخست آن بر افراختهٔ رفعت ایزدي را بالای جهروکهٔ والا طلب نمودند - آنگاه بیخویشتن از جا در آمده قدمی چند فرا پیش نهادند - و آن جان جهان را چون روح روان تنگ در آغوش کشیده مدتی مدید همچنان در بر داشتند - و آنحضرت از سعادت منشیها و ادب اندیشیها هر چند بیشتر رعایت ادب می نمودند - حضرت خلافت مرتبت بحکم سلطنت محبت که حال سورت نشهٔ بادهٔ هوس ربا داشت - پاس مرتبهٔ خویشتن داري نداشته مرتبه مرتبه مراتب الطاف بی پایان می نمودند - و آنحضرت بعد از ادای شکر و سپاس این عنایت خاص هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر و موازی این مبلغ بر سبیل تصدق گذرانیدند و حضرت خلافت مرتبت خلعت خاصه با چار قب زردوز مروارید کشیده و شمشیر با پردلهٔ مرصع و کمربند و خنجر بدآن حضرت مرحمت نموده بمنصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار در اسپه سه اسپه از اصل و اضافه سر بلند فرمودند - و بخطاب مستطاب شاهجهانی امتیاز بخشیده مقرر کردند که صندلی جهت جلوس همایون آن برگزیدهٔ رفعت ازلی فرودست تخت میگذاشته باشند - چنانچه خود در جهانگیرنامهٔ نامی این عبارت بدستخط خاص نوشته اند - که این عنایتی است نمایان و لطفی است بی پایان که نسبت بآن فرزند سعادتمند سمت ظهور یافت - چه از زمان حضرت صاحبقراني تا حال هیچ پادشاهی درین سلسلهٔ علیه اینگونه عنایتی سرشار به فرزند شایستهٔ خود ننموده - آنگاه از راه عنایت از جهروکهٔ والا فرود آمده خوانی مالا مال الوان جواهر گرانمایه بدست اقدس بر تارک مبارک آن زینت بخش افسر اورنگ خلافت نثار فرمودند - بعد ازان امرای عظام مثل خانجهان و عبدالله خان و مهابت خان و راجه سورج سنگه و راجه بهاو سنگه وغیر اینها همگی بترتیب مناصب و تفاوت مراتب از شرف بساط بوس درگاه والا استسعاد پذیرفتند - و نذور گرانمند و نمایان لایق و شایان حال خویش گذرانیده بعنایات خاص اختصاص یافتند - و بنابر آنکه آن روز از تنگئی وقت وفا نگذشتن اقسام پیشکش حمی نمود اکتفا بصندوقچهٔ مملو از انواع نوادر جواهر نمودند - و فیل[1] [سرناک] نام که سر حلقهٔ فیلان پیشکش عادل خان بود نیز از نظر اشرف گذشت - و چون آن فیل از افراد نوع خود بکمال حسن صورت و قبول تعلیم و فرمانبري

---

(۱) ع [بیرناک] اقبالنامهٔ جهانگیری - صفحه ۱۰۳ طبع ایشیاتک سوسائیتي بنگاله*

و عدم عربدهٔ بدمستي بي عديل و عديم النظير بود منظور نظر استحسان شده بي نهايت خاطر پسند افتاد - چنانچه بنفس نفيس بر آن سوار شده تا درون غسل خانه تشريف بردند - و برسم معهود آنحضرت که هميشه هنگام سواري فيل مست بر سبيل تصدق سحاب دست گوهر افشان را باينطريق دفع عين الكمال مي نمودند - درينوقت نيز از هر دو سو کف مبارک را دينار پاش و روي زمين را درم ريز فرمودند و ازآن روز باز سرناک مذکور سمت اختصاص يافته بجهت سواري خاصه مقرر شده و سائرين سمت نور تخت موسوم گشته از سمت سرحلقگي جميع فيلان خاصگي امتياز پذيرفت - و امر فرمودند که آنرا پيوسته در درون صحن غسلخانه والا بسته باشند - و بعد از چند روز تمام پيشکش تا ده صد زنجير فيل نامور از نظر اشرف گذشت که از آنها سه زنجير بجاي به دراي طلا و نه زنجير بساز نقره مزين بود - و قيمت سرناک که بنور تخت موسوم است يک لک روپيه مقرر شد - و از آن گذشته دو زنجير ديگر که فيلان بنومند کوه شکوه بودند - يکي موسوم به هنومنت و دويمين به بخت بلند - بهاي هريک موافق نور تخت قرار يافت - چه آن دو کوه پيکر اهرمن منظر هر چند در حسن صورت و سيرت و قبول تعليم و مزيد قدس و هوش بنور تخت نمي رسيدند - اما در عظم جثه و کلانئي بنيه برو فايق مي آمدند - درين ضمن پيشکش هژده خوان مملو از جواهر و مرصع آلات و دو قطعه لعل بابت راي رايان و تسليمي آنقدار بوزن سي تانک و انگشتر نگين الماسي از جانب خود و صد راس اسپ صر صر تک بادرفتار عربي نژاد و عراقي نسل از نظر انور گذرانندند - که از آنجمله سه راس کمال امتياز داشته مزين بساخت مرصع بود - مجملا قيمت مجموع پيشکش مذکور بست لک روپيه قرار پذيرفت - و سواي آن دو لک روپيه بجهت نور جهان بيگم و شصت هزار روپيه مخصوص ساير بيگمان نموده بر سبيل سوغات ارسال يافت - و بهمه جهت کل پيشکش و ارمغان به بيست و دو لک و شصت هزار روپيه کشيد *

بيان توجه موکب جهانگيري بصوب گجرات با شاه بلند اقبال شاه جهان بعد از فتح دکن و سوانحي که درآن ايام روي داد

چون بچهره کشائي تائيد حضرت شاه بلند اقبال سرانجام معاملهٔ

دکن که از دیر باز صورت نیافته بود بر وجه احسن رو نموده ارین راه سرمایهٔ رفع تفرقهٔ روزگار یعني جمعیت خاطر اقدس محصول انجامید - درینمحل هوای سیر گجرات که از دیر باز مکنون خاطر بود - خاصه تماشای شورش و طغیان دریای شور بزرگي سلسله جنبان شوق تفرج آن نزهت آباد آمد - لاجرم بنابرین عزیمت صائب رایات جاه و جلال بدآنجانب ارتفاع پذیرفته در طی راه همه جا شاه بلند اقبال سعادت همعناني اختصاص یافته نشاط صید افکني و تماشای آن سرزمین دلنشین و منزلهای بهشت نشان باعث مزید انبساط طبع آن زبدهٔ طبایع و ارکان شد - و روز بروز انواع عواطف و اقسام مراحم پادشاهانه دربارهٔ آنحضرت ظهور و بروز تمام میمود - چنانچه هر تحفه که در سرکار خاصه بندرتي و نفاستي دلبست قطع نظر از گران مایگي آن نزده بسایر سراوتي که باعتبار بزرگي و خجستگي آن بود بآن حضرت مرحمت مي فرمودند - از آنجمله قطعه لعل گرانمایه بدخشاني بود که در برابر رنگیني و درخشاني آن آب و رنگ آفتاب بی تاب بود - و بی تکلف سخن سازي کمیاب جوهري بود بی بها - از غیرت صفای لون و رشک طراوت آبش اشک قرةالعین عدن و جگر گوشهٔ یمن جگري گردیده - و از حسرت جلا و شاداني آبشي رودبار خون از دل یاقوت رماني رواني پذیرفته - و سیلاب سرشک لاله گون از دیدهٔ گوهر تا هوار عماني سیلان در آمده - و آنرا حضرت مریم مکاني والدهٔ ماجدهٔ حضرت عرش آشیاني هنگام ولادت حضرت جهانگیر گیتي کشا برسم رو نما عنایت نموده بودند - با [۱] [دو] دانهٔ مروارید یکتا بسیار قیمت کمیاب بدانجناب لطف فرمودند *

روز جمعه هشتم دیماه الهي کنار دریای شور سر منزل ورود عسکر منصور شد - و چون خاطر اشرف از سواري غراب و تماشای عموم غرایب دریا خصوص تلاطم امواج بحر مواج که یادی از جوش و خروش افواج لشکر طوفان اثر میداد باز پرداخت - از بندر کهنبایت رایت ظفر رایت را طراز ارتفاع داده موکب مسعود بقصد ورود دار الملک آن خطهٔ طرب اساس یعني بقعهٔ نشاط بنیاد احمد آباد نهضت نمود - و روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور ماهچهٔ اعلام نصرت پیکر پرتو انوار سعادت

---

(۱) ع [ده] ل

و برکت سایهٔ دولت بر ساحت آن منبع دولت امن و راحت گسترد -
و سر تا سر آن گلزمین دلنشین را مانند فسحت آباد فراغ خاطر شاد
مطلع نور بهجت و سرور ساخت - و در همین روز جشن وزن مبارک سال
بیست و هفتم شمسي از عمر ابد قرین شاه بلند اقبال مانند نشاط آموز
نوروز طرب افروز گشت - و خاطر آرزومندان گیتی به مراد [۱] [دیرینهٔ]
فیروزی یافته بانواع نیک اختري و بهروزي فایز گردند - و چون اقامت
آن نزهت آباد از صفوت خانهٔ ضمیر منیر حضرت خلافت مرتبت رفع
کدورت سفر نموده تماشای آن عشرتکده زنگ کلفت از آئینهٔ خاطر انور
زدود - و چندی در آن مصر جامع دولت و سعادت منزل گزیده در عرض
امتداد مدت توقف از سیر و تفرج سایر متنزهات آ نمقام دلکشا کام دل
برگرفتند - ارادهٔ مراجعت ملایم مقتضای رای جهان آرای آمده هوای
نهضت دار الخلافهٔ عظمی موافق طبع خواهش اقدس افتاد *

درین ایام بنابر آنکه در مدت جلوس همایون آنحضرت امور ملکي
و مالي آنصوبه سر انجام بسزا نیافته بود - و از بی روائي و غرض پرستي
صوبه‌داران مهمات آنولایت که نظر به بعضي از وجوه عمده ترین صوبهای
هندوستان است - و باعتبار صفا و نزهت و فسحت ساحت و فضا
و غرایب وضع بنا و کثرت ارباب بدایع صنایع و وفور هنرمندان و پیشه وران
نیرنگ نما نظیراعاظم بلادایران از نظم و نسق افتاده بود - و در نظام معاملات
چنان صوبه که والیان آن پیوسته پنجاه هزار سوار موجود و همیشه
عاصر علوفه خوار داشته اند - و رانا و سایر دنیا داران دکن و مالوه
و خاندیس و برار پیوسته مطیع و منقاد ایشان بوده در عظایم امور بدیشان
ملتجي مي شده اند خلل کلي راه یافته - لاجرم حضرت خلافت مرتبت
بمقتضای مصلحت جهانباني و حکم متابعت سنت عرش آشیاني
در تفویض اهتمام امور آن صوبه بدآن حضرت صلاح دید وقت بر وفق این
معني دیدند - مجملا بنابر مقتضای این عزیمت صایب سایر پرگنات
آنصوبهٔ عظیم بجاگیر آنحضرت قرار یافت - و ضبط و ربط مهمات کلي
و جزوي و تنبیه و تادیب متمردان فساد آئین آن سر زمین بتدبیر صواب
قرین آن حضرت حواله شد *

---

(۱) ع [مرتبهٔ] ل

غره اسفندار سال دوازدهم جهانگیري که لوای نصرت پیرای نصیفر اورنگ خلافت ارتفاع پذیرفت - شاه بلند اقبال بجهت نگاهباني صوبهٔ گجرات و دفع سرکشان آن سرزمین چندی از بندهای کاردان آزموده کار را تعین فرموده بهمه جهت خاطر از پرداخت امور ملکي و مالي آن صوبه جمع ساخته بهم رکابي حضرت خلافت مرتبت عنان مراجعت را انعطاف دادند - و چون پرگنهٔ دوحد که باعتبار وقوع آن در سرحد مالوه و گجرات بدین نام موسوم شده در افواه عوام و خواص ابنای روزگار بدهود اشتهار دارد مخیم سرادقات اقبال آمد - روزی چند در آن مقام سر منزل اقامت موکب سعادت شده بقصد شکار فیل رحل توقف انداختند - چون در عرض مدت اقامت این فرخنده مکان شهنشاه سیارگان و پیشوای خیل ستارگان سایر پیروي موکب اقبال ارادهٔ ورود مسعود دارالخلافهٔ حمل نموده بتاریخ شب چهارشنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجري در آن شرف خانه نزول نموده سال سیزدهم جلوس جهانگیری آغاز شد - جشن نوروزي بفرخندگي و فیروزي در همین سر منزل زینت پذیر آمده جهانی بدلخواه از دم بخشي آنحضرت بر وفق مراد خاطر کامران گشتند - تا آن هنگام که خاطر اقدس از شست اندوزي این صید بار پرداخته ارادهٔ توجه دارالخلافه فرمودند مدت قامت امتداد یافته گرمي هوا باشتداد رسید - و نیز از عرایض واقعه نویسان دارالخلافه پی درپی خبر رسید که در آن حدود عفن وبا و بلای طاعون عموم کلي پذیرفته - ناچار حسب المقتضای مصلحت وقت صلاح دید جمعي دولت خواهان برین قرار گرفت - که باحمد آباد مراجعت نموده در آن خطه پاک موسم تابستان و برشگال را بسر برده در اوایل زمستان متوجه دارالخلافه شوند - و بدین عزیمت صائب از موضع دهود بکنهٔ ستوده العود احمد طراز رایت معاودت گشته بدارالملک احمد آباد بازگشت اتفاق افتاد - شاه بلند اقبال بمجرد رسیدن سه فوج نمایان از جمله اولیای دولت قاهره برین موجب ترتیب داده باهنگ تادیب و تنبیه مقهوران آن نواحي تعین فرمودند - چنانچه فوجی بسرداري رای رایان بر سر مفسدان جام و بهاره (۱) رخصت یافت - و راجه بهیم ولد رانا امر سنگه بگوشمال سر دستان کاتهه مثل

---

(۱) در اقبالنامه جهانگیری این ولایت را بهاره نوشته - صفحه ۱۱۶ - طبع ایشیا تک سوسائیتی بنگالهٔ *

نامزد شد - و سید سیف خان بدفع فتنه جویان کنار رودبار سانبهرمتی با شتاب سیلاب روانه گردید - و درانداک فرصتی او و راجه بهیم بکار سازی اقبال بی زوال سزای آن خود سران را در کنار روزگار ایشان گذاشته مراجعت نمودند - و رای رایان بعد از رسیدن بزمین جام و بهاره بیدرنگ در پیش برد کار شده آنچه لازمهٔ این مقام و حق پیشرفت مهام آن یساق شاق بود از جد و جهد در کوشش و کوشش ادا نموده فنون حسن تدبیر بکار برده - چنانچه سر تا سر اهل طغیان و تمرد بسر خود جادهٔ انقیاد بقدم اطاعت سر کرده بطوع و رغبت رقبه بطوق تعهد در آوردند - و بنابر امید نجات رو بدرگاه والا اورده از وسیلهٔ آستان بوسی استسعاد یافتند - و هر کدام صد اسپ کچهی بر سبیل پیشکش گذرانیده بمراحم بادشاهانه سرافراز گشتند - و چون خامهٔ بدایع نگار از دکر سوانح این ایام باز پرداخت لاجرم بطریق تقریب راه ذکر مجملی از احوال جام و بهاره گشاده درین مقام ابواب سخن را سیراب تر می سازد - ولایت جام از یک طرف بملک سورتهه پیوسته و از سمت دیگر بدریای شور - و سرزمین بهاره نیز بر ساحل دریا بجانب ته واقع است - و این دو زمیندار در فسحت ولایت و سامان جمعیت نزدیک بهم اند - و هر کدام قریب پنج شش هزار سوار همیشه موجود دارند - و هرگاه کار رو نماید تا ده دوازده هزار سوار سر انجام می توانند نمود - و جام و بهاره لقب ایشان است - و اسپان جلد تاری نژاد در آن ملک بهم میرسد - چنانچه فرد اعلی تا ده هزار محمودی خرید می شود *

کشایش عقدهٔ پیوند از طلسم دیر بنیاد قلعهٔ کانگـــره بناخن تدبیـــر و کلید تائید شاه بلند اقبال و صورت نمائی شاهد فتح

چون درین ولا گوش زد سرافرازان خدمت پایهٔ سریر والا و خاطر نشان ایستادگان انجمن حضور اعلی گردید - که سورجمل ولد راجه باسو از بیخردی کار عصیان یکرو کرده بسبب زیاده سری یکباره سر از خط فرمان بری کشیده یکسر مو طریقهٔ بیراهه روی از دست نمی دهد - چنانچه جمعی از زمینداران کوهستان پنجاب را فریب داده دست تغلب و تعدی بسرحد پرگنات پنجاب دراز کرده - لاجرم حضرت خلافت مرتبت تادیب

آن کافر نعمت را که از تجویز این سرور بر بساط زمینداری جانشین پدر شده بود بتدبیر آنحضرت تفویض فرمودند - و چون تسخیر گدکره نیز از دیرباز مکنون خاطر انور بود و در عهد حضرت عرش آشیانی باوجود نهایت جد و جهد در امور کشورستانی و تجهیز عساکر ظفر اثر مکرر باستخلاص آن شاهد مقصود در آئینهٔ وجود صورت شهود نه بسته - لهٰذا همواره این معنی در خاطر جلش داشت - تقدیم این امر نیز باهتمام تمام آن سرور مرجوع فرمودند - و شاه بلند اقبال که پیوسته همت بلند نهمت بر تخریب بنیان شرک وطغیان و اطفای نائرهٔ کفر و کفران داشتند این معنی را از خدا خواسته بی توقف در باب قبول این معنی مبادرت نمودند - و رای رایان را که مکرر مصدر افعال نمایان شده بود - چندانکه در پایان امر از آنحضرت راجه بکرماجیت خطاب یافته - و بعد ازین همه جا باین خطاب مذکور خواهد شد بتقدیم این خدمت خاص اختصاص پذیرفت - بیست و یکم شهریور سنه ثالثه از عشر ثانی جلوس شهر برکت بهر رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجری با فوجی جرار از بهادران موکب مسعود بادشاهی و دلاوران خیل اقبال شاهی از دارالملک گجرات بدآن صوب مرخص شد - وبیست و پنجم شهر مذکور رایات نصرت آیت نیز بجانب قرارگاه سریر خلافت مصیر ارتفاع یافت - و در طی راه همه جا شاه بلند اقبال همرکاب و همعنان بوده همه راه شکار کنان و صید افکنان مراحل بکام مرکب و رواحل پیمایش یافته مواد نشاط و انبساط بکام خاطر افزایش می پذیرفت - و چون تمر بیگ برادر بیرم بیگ میر بخشی و اله وردی بیگ که بالفعل بخطاب خانی امتیاز دارد - حسب الاشارهٔ شاه بلند اقبال از برهانپور بشکار فیل جنگلی سلطانپور که فیل آن حدود از پرورش آب و هوای ساحل رودبار نربده بر جمیع فیلان بیگانه و هردوار و همه جا مزیت تمام دارد شتافته بودند - دریبولا معاودت نموده با هفتاد زنجیر فیل که تن بقید صید در داده بودند بموکب اقبال پیوستند *

لجمله راجه به همراهئ اقبال نامتناهی در کمال سرعت بسمت مقصد راهی شده در طی راه شنید - که سورج مل بمجرد استماع خبر توجه دلاوران ازجا رفته و بقلعهٔ مو که درمیان کوهسار رفعت آثار و جنگل دشوار گذار واقع است شتافته - و ناچار در آن بارهٔ استوار که همواره مفر و مقر زمینداران آن حدود بوده قرار تحصن با خود داده - لاجرم بمحض شنیدن این خبر بشتاب تمام مراحل عجلت طی نموده خود

را بپای انحصار رسانید - و در اندک فرصتی به نیروی شکوه کوکبهٔ موکب سعادت و همراهی کوکب بخت شاه والا جاه عمدهٔ آن حصن حصین بکشایش گرائید - و درین واقعه از خیل آن اجل رسیده زیاده بر هفت صد تن بی سر شده جمعی کثیر اسیر و دستگیر شدند - سورج مل با چون گرفتهٔ چند جان بیرون برده در قلعهٔ اسرال که در جبال سرحد راجه جیپال واقع است متحصن شد - راجه بنابر مراعات مقتضای حزم و ملاحظهٔ تنگی مجال تسخیر نور پور را بوقتی دیگر افکنده چون بظاهر حصار مذکور رسید - اطراف آنرا از احاطهٔ شیران بیشهٔ مصاف مانند باطن آن تیره درونان به هجوم خیل رعب که از جنود آسمانی مدد فرو گرفت - و دو روز در ضمن کارسازی اسباب محاصره گذرانیده سوم روز یورش نمود - بعد از کشش و کوشش بسیار دستیاری تائید ربانی یاور افتاده و مددگاری اقبال گیتی ستانی پای بمیان نهاده بر فتح قلعه دست یافت - و درین روز زیاده از هزار نابکار سر نهاد حلقی بیشمار تن بگرفتاری دادند - و چندی از بهادران تیر زخمدار شده آیت جراحت نمایان که طغرای منشور مردانگی است بر لوح دیباچهٔ رخسار نمایان ساختند - و سورج مل بر وفق طریق معهوده راه فرار پیش گرفته بوادی هزیمت شتافت - و از راهنمائی غراب بخت سیاه بقلعهٔ که تنگاه خیلخانهٔ راجه جمبا بود پناه برده بحیل او گردید - راجه عسکر منصور را دو فوج قرار داده فوجی بسرداری ابراهیم خان مهمند تعین نمود که از راه بلادر به چمروهی درآید - و فوجی همراه خود گرفته با دلیری تمام رو بقلعه گیری نهاد - و ابتدا از نور پور نموده در کمتر مدتی نور پور را با پنج قلعهٔ دیگر مفتوح ساخته عزم تسخیر قلعهٔ کوتله که از سه طرف آب بی پایاب دارد - و مادهو سنگه برادر سورج سنگه باستظهار آن قوی دل گسسته هوای طغیان در دماغ عصیان راه داده نمود - و در اندک وقتی یورش همت راهنما و عزیمت کار فرما را کار فرموده بر فتح کوتله دست یافت - و از سر نو تهیهٔ فتح قلعهٔ چنبه نموده همین که متوجه شده مژدهٔ مرگ سورج مل تیره سرانجام رسید - و چون این حجاب از پیش چهرهٔ شاهد ظفر برخاست در همان گرمی بازخواست جمیع جهات و اموال آن بد مآل بهمه جهت از راجه چنبه نموده او را بوعده و وعید بیمناک و امیدوار ساخت - بنا به عاقبت همگی مال و خواسته را از نقود و اجناس و فیلان و اسپان بجنس با پسر و برادر خود و مادهو سنگه برادر سورج مل و تمام

متعلقان و منسوبان او نزد راجه بکرماجیت فرستاد - و راجه مجموع آنرا گردآوري نموده با فتحنامه بدرگاه والا ارسال داشت - و موسم برشکال را در نور پور گذرانیده از راه حوالي متوجه تسخیر کانگره شد - و در گهاتي بهوتي کل بهانه نشانید - و غرهٔ مهر سنه چهارده جلوس جهانگیری به کانگره وارد گشته بي توقف و تامل خود را با جمیع سرداران بپای حصار رسانید - و شعله افروز آتش کین سده محاصره را گرم ساخت - و همگي همراه از راجپوتان و مغول را بمراحم گوناگون خصوص نوید افزایش مناصب و مژدهٔ رفع مراتب گرمي دل و نیروی بازو داده سر گرم کار ساخت - و پس از چند روز که روزگار بمهیهٔ پیشرفت کار گذاشت - و ملچارها قرار یافت و پیچ و خم کوچهای ملامت راست شد - وقت سر کوب وحوالیها درآمد و سبها و سیبها پیشرفت - نخست از نقب ملچار جانب جنوب آتش داده برجي را که سنگو نام دارد پرانیدند - و آنرا با خاک برابر ساخته بعد ازان آتش در نقب طرف دریچه زدند - اتفاقاً آتش بي زینهار که همانا با زینهاریان قلعه زبان یکي کرده بود از راه نفاق در آمده برگشت - و شعلهٔ فنا در خرمن حیات بهادران جانفشان افگنده جمعي انبوه را بدرجهٔ شهادت رسانید - و از راه دیگر چشم زخمي عظیم بجمعي از سپاهیان و نقب زنان رسید - و صورت اینمعني برین نهج بود که جمعي از بهادران که درمیان دروازه و ملچار برسون بهادر سینه پیش برده بودند - و سر نقب بپای حصار رسانیده در آتش زدن انتظار راجه داشتند - اتفاقاً درونیان که پیوسته در سر خبر گیري و تفتیش و تفحص این معني بودند پي بدآن بردند - و چندی شب هنگام بدست آویز طنابها خود را از برج بخاک ریز بیخبر بر سر اهل این سیبه ریختند - و جمعي کثیر را به تیغ بیدریغ گذرانیده نقب را شکستند - و چوکي دار از جانب خود نشانده این راه را بستند - و چون راجه از وقوع این حادثهٔ ناگهاني و نزول آسماني آگاهي یافت خود متوجه شده بکارزار در آمد - و چوکیداران غنیم را به قتل رسانیده یکتن را فرصت سر بیرون بردن و خبر بدرونیان بر رسانیدن نداد - و در سر انجام مهم مردم کار آمدني قرار داده سپاهیان معتمد کار طلب جابجا مقرر ساخت - و همت بر پر کردن خندق روبروی دروازه که بست گز عرضداشت گماشت - و در عرض اندک روزگاری آنرا بخاک و خشت انباشته زرمیخان حواله از چوب ساخته بر فراز آن بر افراخت - و برقندازان

و توپچیان بالای آن بر آمده ازین رو بعدو سوزی که عین کارسازی فتح و فیروزی بود در آمدند - و درونیان را بباد توپ و تفنگ گرفته ازین راه دروازهٔ ملک عدم بر روی ایشان کشودند - و هر روز آتش فنا در خرمن حیات آن خاکساران زده راه نبرد بر ایشان بستند - چنانچه از رهگذر عسرت و کمیِ خوراک عرصهٔ فرار و آرام بر آن نابکاری چند بغایت تنگ میدان گشت - ناچار از راه عجز و فروتنی در آمده ابواب تملق و لابه گری کشودند - و از روی بیچارگی حقیقت احوال خود بدرگاه والا ارسال داشته امان طلبیدند - چون مضمون عرضداشت بعرض مقدس رسید عفو بادشاهی رقم نجات بر صفحهٔ عصیان کشیده امر قضا جریان بجان بخشیِ همگنان صدور یافت - و بمجرد ورود فرمان جهان مطاع هریسنگه ولد تلوک چند قلعدار که درآنولا دوازده سال عمر داشت همراه سکندر که خویش و کارگذار او بود با سائر راجپوتان قلعه را خالی کرده برآمدند - و هری سنگه خواهر خود را بحبالهٔ ازدواج راجه در آورده کلید حصار را تسلیم راجه نمود - راجه با سایر اولیای دولت ابد پیوند داخل قلعه شده فتحنامه بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و جمعی از نگاهبانان را بحراست اموال بر ایشان گماشته از یغمائیان لشکر نگاهداشت - این والا حصار در صوب شمالیِ صوبهٔ پنجاب بر فراز کوهسار البرز آثار بنیاد یافته در رفعت پایهٔ ایوان کیوان برابر افتاده - کهنگیِ بنیاد این دیرین بنا بمرتبه ایست که براهمهٔ هند از نام بانیِ آن آگاهی نداشته بر قدم زمانیِ آن گواهی میدهند - و در پیش طایفهٔ مذکوره بصحت پیوسته که از مبداء بنیاد تا اکنون سر پنجهٔ تسخیر هیچ زبر دستی دست تغلب صاحب این یک کف زمین نتافته - و بهیچ وجه دست تصرف بر آن نیافته - آنچه در ظفر نامهای سلاطین دهلی بقلم مورخین اسلام صورت اثبات پذیرفته مؤید اینمعنی است - که در سنه هفت صد و بیست و پنج هجری که از مبداء ظهور سلطان تغلق است - تا سنه هزار و بیست و هفت هجری که از آغاز جلوه گریِ شاهد این فتح است - پنجاه و دو مرتبه ظاهر این دیرین حصار مرکز رایات محاصرهٔ ملوک ذی الاقتدار و امرای والاقتدار گشته و هیچکدام بر آن ظفر نیافته - چنانچه از جمله فرمانروایان دهلی سلطان فیروز مدتی متمادی درین وادی داد کوشش داده - چون چارهٔ تدبیر با دستبرد مصلحت تا خیر تقدیر بر نیامد - ناچار ملاقات راجهٔ آن سر زمین را بحساب فیروزی قلعه را گرفته انگاشت - و از سر فتح آن درگذشته بدین وقت باز گشت *

ورود مژدهٔ خلود خلافت جاوید مقارن طلوع والا اختر سعید در بامداد عید میلاد شاهزادهٔ بلند اقبال اعنی زیور افسر سروری و زیب اورنگ دادگری سلطان اورنگ زیب بهادر دام جلاله وزید اقباله

جون حمد طراز کائنات بقای آنحضرت را ببقای گیتی پیوسته - بلکه سر رشتهٔ ثبات و قرار زمین و زمان و دوام کون و مکان را بوجود مفیض الجود آن حضرت وابسته - جنانچه بتکرار سنین دیگر بیاد که قواعد اورنگ خلافت و سریر دولت آن خداوند دولتکدهٔ سرمدی را به نیروی اعطای جهارشاهزادهٔ بلند اقبال نامدار که با قیام قیامت وجود مسعود ایشان باعث متانت و تمکین اساس این عالم خواهد بود استقامت و تمکین بخشید - خاصه

درینولا که بتاریخ شب یکشنبه یازدهم آبان ماه آلهی موافق پانزدهم ذیقعده سنه هزار و بیست و هفت هجری شبستان دولت و حرم سرای خلافت از پرتو طلوع اختر اقبالمند شاهزادهٔ والا نژاد فروغ انوار ظهور و ضیای تجلی طور یافت این ولادت همایون بعد از انقضای بیست و هفت گهری و سی و هشت پل از شب مذکور در برگنهٔ دهود اعنی افتاده قامت روزگار ازین نسبت گرامی استقامت تمام گرفت - و بمیامن قدوم میمنت لزوم که مفتاح کشایش کارهاست برکات بسیار و سعادات بیشمار فتوح روزگار اولیای دولت ابد پیوند پایدار آمد چنانچه مدبران دارالسلطنت قضا فتح قلعهٔ کانگره را در مصالح تدبیر در پردهٔ غیب نگاهداشته بودند بنحوی که عنقریب روی خواهد نمود - از عالم بالا بر سبیل استعجال نامزد رو نمائی این قرهٔ باصرهٔ خلافت نمودند - شاه بلند اقبال بنابر رسم معهود و آئین مقرر هزار اشرفی بصیغهٔ نذر از نظر اشرف گذرانده التماس نام آن شاهزادهٔ والا گوهر نامور نمودند - آنحضرت خلافت مرتبت آن غرهٔ جبین روی زمین را که زینت افسر خلافت و زیب اورنگ سلطنت است بسلطان اورنگ زیب موسوم ساختند - و چون در موضع دهود گلزمینی که لیاقت جشن ولادت آن نو گل بوستان سرای سعادت داشته باشد یافته

نشد - ازین رو انعقاد محفل طوی بولایت مالوه که درینولا به تیول آنحضرت مقرر بود قرار یافت - و در باب تاریخ میلاد این قدسی نژاد شاعر جاده کلام طالبای کلیم داد سخن داده و حق سخنوری ادا نموده - چنانچه الفی ازآن بر وجه معمه بالطف وجوه اسقاط کرده * *ابیات*

داد ایزد بپادشاه جهان خلفی همچو مهر عالمتاب
تاج صاحبقران ثانی یافت گوهر بحر ازو گرفته حساب
نامس اورنگ زیب کرد فلک تخت ازین پایه گشته عرش جناب
چون بایز مرده آفتاب انداخت افسر خویش بر هوا چو حباب
خامه از بهر سال تاریخش زد رقم آفتاب عالمتاب

و سخن پروری دیگر این تاریخ یافته - * مصرع *

گوهر تاج ملوک اورنگ زیب

چون ازین مقام کوچ فرموده صوبهٔ مالوه مرکز اعلام دولت و اقبال و مضرب خیام جاه و جلال شد - جشنی بهشت آئین در بلوهٔ اوجین حسب الحکم آنحضرت به تزئین بادشاهانه آذین یافت - و حضرت جنت مکانی بناهر رسم ادای لوازم شادی و مراسم مبارکبادی بد آن انجمن عشرت و شادمانی تشریف سعادت ارزانی داشتند - و حضرت شاه بلند اقبال به تقدیم وظایف پاانداز و نثار برداخته پیشکس لایق از نوادر جواهر بحری و کانی با پنجاه زنجیر فیل نامند از نظر اشرف گذرانیدند *

وصول موکب سعادت مظفر و منصور بدار السلطنت فتحپور و انعقاد انجمن وزن مبارک شمسي از سال بیست و هشتم شاه بلند اقبال و آذین جشن سال چهاردهم جلوس جهانگیري

ماهچهٔ رایت فتح آیت موکب مسعود آن پادشاه عاقبت محمود بیست و هشتم دیماه موافق غره صفر سنه هزار و بیست و هشت هجری پرتو ورود همایون بر کوه و هامون دار السرور فتحپور افکنده دشت و در

و بوم و بر آن معدن فتح و ظفر را خیمه و خرگاه خیال اقبال فرو گرفت - و در همین روز سعادت اندوز یعني مبداء سال بیست و هشتم از عمر ابد قرین حضرت شاه بلند اقبال جشن وزن مبارک شمسي آرایش پذیرفت - و چون از اداى مراسم این ایام خجسته آغاز فرخنده انجام بار پرداختند در آن مقام متبرک تا سر آمدن ایام طاعون که در آنولا در دارالخلافهٔ کبری شیوع تمام داشت رحل اقامت انداختند - و همدران آوان میمنت نشان بهنگام بامداد روز مبارک شنبه چهارم ربیع الاول سال هزار و بیست و هشت هجري فروغ بخش عالم یعني نیر اعظم پرتو تحویل شریف بر عرصهٔ شرف خانه انداخته در سراسر ساحت گیتي بساط نور گسترد - حسب الحکم اشرف بادشاهي صحن خاص و عام دولت خانهٔ مع نور بآئین هر ساله آذین یافت - و در همین ایام عشرت انجام بعد از اتمام سواد عشر چهارم جمادي الاول از شهور سال مذکور دار الخلافهٔ اکبرآباد را مرکز رایت اقبال فرموده از گرد موکب گیتي کشا مادهٔ توتیا و مصالح کحل الجواهر ابصار و بصایر صاحب نظران آماده نمودند - و سایر مسطران آن مصر عزت راکه چون چشم براه کنعان از دیربار گوش بر آواز وصول بشارت برید سعادت نوید بودند سرمایهٔ بصارت اندوختند - و این موهبت آسماني نسبت بدان زیور روی زمین در تاریخ غرهٔ اردي بهشت سال چهاردهم جلوس جهانگیري مطابق جمادي الاولی از شهور سال هزار و بیست و هشت هجري دست داد *

بیان ارتحال علیا جناب بلقیس مکاني والدهٔ ماجدهٔ شاه بلند اقبال ازین عالم فاني بدارالنعیم ابدي و جوار رحمت ایزدي

بحکم قرار داد مقدمهٔ حقیقت بنیاد که هر شادي را پیوسته غمی درپی است - و هر لذتي را عاقبت المي در عقب - لاجرم در عرض این ایام که روزگار بکام و مقاصد حسب المرام هواخواهان شده بود - و گردش ادوار چرخ دوار بر طبق آرزوی خاطر و وفق مدعای دل موافقان گشته - و شاهد فتح و فیروزي چنانچه دلخواه اخلاص پرستان بود روی نموده - بحسب اتفاق دشمنان شاه بلند اقبال را بعلت رحلت والدهٔ ماجده کوه

کوه الم و اندوه پیش آمد - و غبار محنت و کلفت و گرد وحشت و کدورت از رهگذر انس و الفتی که بدان علیا حضرت داشتند در آئینه خانه خاطر آنحضرت که نورستان قدس و صفوت کدهٔ انس بود راه یافت - و کیفیت این معنی غم اندور این صورت داشت که در ایام مقام فتحپور که آن کریمهٔ والا حسب در ظاهر اکبر آباد در باغ مظفر خان نزول برکت داشتند عارضهٔ مخوف عارض طبیعت قدسیهٔ ایشان گشت - و چون هنگام وقوع واقعهٔ معهود که ناگزیر مقتضای طبیعت بشری است در رسیده بود باجابت چاره‌گری سود مند نیفتاد - لاجرم آن رضیهٔ مرضیه دعوت داعئی ارجعی را بگوش تسلیم و رضا نیوشیدند - و در تاریخ سیوم جمادی الاولی سنه هزار و بیست و هشت هجری ازین دار ابتلا هجرت نموده در روضهٔ دار السلام با مقصورات فی الخیام بخرام در آمده در قصور جنات با حور عین آرام گزیدند - و بنابر وصیت آن خالص نیت مرقد منور در سرزمین بهشت آئین سواحی نور منزل که بباغ دهره اشتهار دارد قرار یافت - حضرت جنت مکانی در همان روز بمنزل شریف شاه بلند اقبال تشریف قدوم ارزانی داشته بانواع عنایت و مهربانی پرسش و دلجوئی نمودند - و باقسام عواطف و مهربانی دلدهی و نوازش فرموده سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت را نیز طلب داشته مراسم این مهم را پاس داشتند - و بعد از فراغ وظایف تعزیه و تسلیه که لازمهٔ این ایام است آنحضرت را همراه گرفته بدولت سرای بردند - و همان لحظه سروپای خاصه بدست مبارک بر آنحضرت پوشانیدند - آن کریمهٔ کریم النسب صبیهٔ رضیهٔ راجه اودی سنگه ولد راو مالدیو که از اعاظم راجهای معتبر این دیار است چنانچه عدد سواران او در وقت ضرورت به پنجاه هزار سوار می کشیده بودند *

روز سه شنبه چهارم تیر ماه الهی مطابق دوازدهم رجب سنه هزار و بیست و هشت هجری گرامی گوهری از درج خلافت و فرخنده اختری از برج دولت شاه بلند اقبال در حرم سرای سعادت صبیهٔ رضیهٔ شاهنواز خان خلف الصدق عبدالرحیم خان خانان روی نمود - آنحضرت پانصد مهر برسم نذر بنظر انور در آورده درخواست نام نمودند - حضرت خلافت مرتبت آن ثمرهٔ نورس سرابستان دولت را بسلطـــان جهان افروز نامور فرمودند - چون میلاد این قدسی نژاد در ساعتی مسعود اتفاق نیفتاده بود

لاجرم آن عین اعیان وجود نظر بملاحظه عدم یمن قدم این نو رسیدهٔ عالم شهود را بشبستان سلطنت نگاه نداشته بجانان بیگم کریمهٔ خان خانان حرم مکرم شاهزاده دانیال مرحوم داده نزد آن خان والا مکان ارسال داشتند - که اتالیقی نموده مراسم تربیت بجا آرد - قضا را بعد از انقضای یکسال و نه ماه و کسری از عمر شریف آن هلال اوج اجلال بمرتبهٔ بدر نرسیده محاق فنا و احتراق اجتنس دریافت*

بیان توجه حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه بسیر و شکار گلـــزار جاوید بهـــار کشمیر بهمعنانئی شاه بلند اقبال و ولادت شاهزاده امید بخش و وقایع دیگر

چون همـــواره ضمیر خاطر فیض مآثر حضرت خلافت پناهی مشاهدهٔ جلوه رعنائی و زیبائی شاهد شور انگیز شیرین شمایل کشمیر بی نظیر در مبادی موسم بهار بود - و شوق تفرج شکوفه و گل و تماشای لاله و سنبل در عنفوان سن شباب روزگار دمبـــدم بر مراتب خواهش می افزود - درینولا که خاطر عاطر از همه جانب بجمعیت تمام گرائید و بهیچ سو از هیچ وجه نگرانی نمانده بود - لاجرم پنجم شوال سنه هزار و بیست و هشت هجری رایات جاه و جلال بدان سمت ارتفاع یافته - چون سهرند مخیم سرادقات جاه و جلال شد مهد سعادت نواب ممتاز الزمانی از قدوم خجسته مولود مهبط انوار برکت و میمنت آمد - حضرت خلافت پناهی جهت ادای تهنیت بمنزل شریف آنحضرت تشریف ارزانی فرموده آن شاهزادهٔ نامدار را بسلطان امید بخش موسوم ساختند - و پس از کوچ از آن منزل بنابر رغبتی که بسیر کشمیر داشتند لاهور را دست چپ گذاشته از راه پکلی و دستور که دور ترین مسالک است چون برف نداشت متوجه مقصد شدند - وقتی که ساحل دریای لس گنگ سر منزل کوکبهٔ دولت و مضرب سرادق خلافت گردید - پانزدهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و نه هجری سلطان سیارگان بنابر مواصلت موکب مسعود اختیار سفر خیر اثر نموده از سرادقات برج حوت در گذشت - و بیک کوچ در سر منزل دلکشای بهجت افزای یعنی بیت الشرف حمل مقام گزیده شب

آغاز سال مبارک فال پانزدهم جلوس جهانگیري جشن نوروزی درین مقام بزیب و زینت تمام بر فراز پشتهٔ مشرف بر رودبار مذکور که از فرط سرسبزي سبزهای شاداب نو خیز و جوش سمن زار تازه رسته عبیر بیز همانا روی بهار و روکش گلزار بود آرایش پذیر آمد - آنحضرت که علی الدوام کامراني در صورت کام بخشي بظهور می آوردند - درین مقام نیز بر وفق دستور صورت معهود کار خود کرده - و یازدهم فروردي ماه مذکور خطهٔ کشمیر را از فیض غبار موکب نصرت آثار بتازگي فرحت پذیر ساخته روکش گلزار افلاک و آبروی عالم خاک کردند - چنانچه در مدت سماه و یازده روز که پرتو توقف موکب منصور در ساحت کشمیر نور گستر بود - ارسادي ایام طرب فرجام یعنی اوایل فصل بهار که هنگام طلوع الوان گلهای سبنم آلود آبدار و وقت ظهور شاهدان انوار و شگوفه از مطالع گلشن و مناظر شاخسار است - تا انجام ایام مهرگان که آغاز رنگ آمیزي برگ ریزان خزان و عین جوش شگفتگیهای بهار فرخ بخش زعفران است - همواره اوقات فرخنده ساعات سیر و شکار آن نزهت آباد صرف شده شغلی جز اشتغال این معني نبود - حسب الحکم والا در متنزهات دلکش آن سر زمین و چشمه سارهای کوثر آثار آن جا جابجا عمارات عالي اساس بنیاد پذیرفت - از جمله در اثنای سیر و گلگشت آن نسخهٔ هشت بهشت گلزمینی دلنشین و گلشنی جدا آفرین بنظر در آمد که یکطرف آن به تال دلکشای دل پیوسته - و از جانب دیگر بدامان کوه پاک نام منتهي میشود - و از مزایای آن شاه نهری است کوثر اثر که در آن فضای عشرت افزا مانند روح روان در مجارئي عروق قدسي پیکران جاري گشته - و منبع آن رشک فرمای زلال چشمهٔ حیوان و غیرت افزای انهار جنان سر چشمه ایست سنیم نشان که بعینه مانند چشم پاک در دامان پاک افتاده - و با روی زمین از پرتو آن چشمه سار چشمي بهمسای سراپای خویشتن آب داده - و چون آن سر زمین ارم آئین که کمال قابلیت و استعداد تربیت فی نفسه با آن مکان فیض بخش بود منظور نظر اختیار آن دو قرة العین اخیار اولاد ابی البشر آمد - بنابر خواهش مفرطی که خاطر عاطر شاه بلند اقبال را باحداث باغات و بنیاد عمارات بالذات هست نقش این معني در ضمیر منیر بستند - که بمقام تربیت آن [۱] هیولای [ع] ریاض رضوان در آیند - قضا را در آن خطور این اراده بخاطر

---

(۱) ع [اولاد] ل

خطیر آن عالی حضرت حضرت جنت مکانی بلا فاصله مرمت و عمارت آن ارم کده را بدان حضرت تفویض فرمودند - و چون ارادت عالیهٔ آن سرور باشوق ضمنی یاور اتفاق محرک آن معنی گشت - درین صورت بنای آن ارادهٔ جازمه را بر اساس تصمیم عزیمت نهاده بی توقف نزهت آئین باغی با کمال فسحت در آن ساحت که موطن روح و راحت است طرح انداخته بیدرنگ رنگ ریختند - و نظر بر ملاحظهٔ حال مسمی گردیده آن منبع ترویح روح و معدن تفریح خاطر را به فرح بخش موسوم ساختند - و بر سبیل استعجال امر فرمودند که کار پرداران سرکار خاصه شاهی در وسط باغ خیابانی بعرض سی ذراع که منتهای آن بدل منتهی میشود ترتیب دهند - و آن شاه نهر را به پهنائی ده ذراع عریض ساخته از وسط حقیقی خیابان جاری نمایند - بنحوی که ریزشگاه آب آن تالاب دلکش دل باشد - و معماران سر دست جا بجا عمارتی در نهایت رفعت و متانت ترتیب و زینت و کمیت و کیفیت تمام بنیاد نهاده زود باتمام رسانند - و در پیشگاه هر عمارت حوضی بمساحت سی ذراع در سی ذراع از سنگ تراشیده مشتمل بر آبشارها و فوارها بسازند - که آب آن نهر از آبشار در آن حوض ریزد - مجملا بکمتر فرصتی شاه نهر مذکور با خوبی مرغوبی هرچه تمام تر حسب المسطور ترتیب یافت - چون درین مقام خامهٔ غرایب نگار از راه بعیت بمعرض بیان کیفیت احداث و سبب بنیاد آن فیض آباد در آمده بنابرین در توصیف و تعریف این نسخهٔ خلد درین جای ادای حق مقام نیافت - ناچار ذکر خصوصیات احوال را بوقت دیگر باز گذاشته باز بدین آئین بر سر سررشتهٔ سخن می رود - چون آنحضرت خلافت مرتبت از سیر متنزهات کشمیر خاصه گلزار فیض آثار فرح بخش معروف به [۱][شالیمار] ع کام خاطر عاطر گرفته داد نشاط و شادمانی دادند - آرزوی مراجعت هندوستان از صنوتکدهٔ ضمیر منیر آنحضرت جلوهٔ ظهور نمود - بنا برین عزیمت صواب آئین بیست و دوم مهر ماه الهی سنه پانزده جلوس جهانگیری اعلام معاودت بسمت مستقر اورنگ سعادت سمت ارتفاع پذیرفت - درین اثناء عرضداشت خانخانان بدین مضمون رسید که چون درین ایام عسکر منصور از پای تخت خلافت دور دست

---

(۱) ع [شاله مار] ل

شتافته درین صورت خوف و هراس اهل سرحدها خصوص عموم سکنۀ ولایت جنوبی کمی پذیرفته - لا جرم دکنیان ظاهر بین کوته اندیش بدستور معهود وقت یافته سر بطغیان بر آورده اند - و بر اطراف احمدنگر و اکثر مضافات آن و بعضی از سائر محال دکن را بدست در آورده - چنانچه از زیادتی کم فرصتیها که شیوۀ ناستودۀ ایشانست کار بر اولیای دولت بنحوی تنگ گرفته اند که مزیدی بر آن متصور نباشد - حضرت خلافت مرتبت بمجرد استماع این خبر از جا در آمده از خویشتن داری بر آمدند - و طریقۀ وجوب انتقام این گروه بیراه بد هنجار سپرده در مقام تلافی و تدارک این امر نا مرضی پا فشرده قرار دادند که بعد از ورود مسعود به دارالسلطنت لاهور سرانجام مهام دکن بعهدۀ شاه بلند اقبال باز گذارند *

باعث ارتفاع ماهچۀ آفتاب شعاع لوای والای شاه بلند اقبال بار دوم باهنگ تسخیر کشور پهناور دکن

چون پیوسته رسم و آئین بیخردان کوتاه بین آنست - که هرگاه از مساعدت روزگار فرصتی و از همراهئی وقت رخصتی یابند - چشم از همه سو پوشیده و شیوۀ ناستودۀ گردن کشی پیش گرفته بر سر کار خویشتن روند - و از ملاحظۀ لوازم دور بینی و عاقبت اندیشی در گذشته بی اندیشۀ و خامت عصیان پای از سرحد اندازه بیرون نهند - شاهد حال خصوصیات احوال دکنیان خسران مآل است که از دیرگاه باز خاصه از عهد حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه همواره این هنجار ناهموار می سپارند - و پیوسته عهد و پیمان شکسته این خصلت نکوهیده را مرعی می دارند - چنانچه هر بارکه باز خواست خدیو روزگار بر آن سخت رویان سست رای بدشواری میکشد - از راه روباه بازی و حیله وری در پناه زبونی و عجز و زاری در آمده جان مفتی از میانه بیرون می برند - و چون بدست آویز انکسار از صدمۀ سر پنجۀ قهر شیران بیشۀ رزم آزمائی رهائی یافته عرصه را بظاهر خالی می بینند باز سیرک شده بر سر اظهار دلیری می آیند - چنانچه بر نهجی که سابق گذارش پذیرفته بمجرد توجه شاه بلند اقبال بدانصوب از صدمۀ سطوت و نهیب نهضت موکب جاه و جلال آنحضرت زلزله در بوم و بر

دکن و تزلزل در ارکان توان و تحمل آن قوم بد عهد پیمان شکن افتاد -
و قرار قلب و ثبات قدم را وداع نموده صبر و آرام را بخیر باد یاد کردند -
ناچار بنابر رسم مقرر بیدرنگ باهنگ اظهار اطاعت و طلب شفاعت
برخاسته سلوک جادهٔ بندگی و طریق سرافکندگی اقدام نمودند - و برسم
تقدیم خدمت گذاري و جانسپاري در ضمن تسلیم ملک و مال حرف
عهد و پیمان بمیان آورده در خواهش امان زدند - لا جرم حضرت شاه
بلند اقبال در آن مرتبه دیده و دانسته از سر تقصیرات بی پایان در گذشتند-
و بشفاعت حلم عذر خواه مطلقاً ایشان را بیگناه نگاشته ابواب دارالسلام
عفو و عافیت و در امن آباد امان بر روی روزگار ایشان کشودند - چنانچه
سابقاً دقایق آن بتفصیل نگاشتهٔ کلک حقایق نگار آمد - و چون دریتولا
شاه بلند اقبال از گلگشت جاوید بهار کشمیر بسو بطیر و سیر آن گلشن
جدا آفرین بساط ابدی و صید اندازبوده بوجهت طاهر از دارالخلافه دور بودند-
باز آن جمره چشمان تیره روزگار سارگی قطع نظر از مراحم بادشاهانه نموده
در نواحی برهانپور بباحت و تاراج پرداختند - چنانچه مکرر واقعات منهیان
ممالک جنوبی مشتمل بر حقایق طغیان آن بدکیشان بدردر سپهر مدار
آمد - و خانخانان نیز در طی عرضداشت های متواتر و متوالي بر رای
عالي عرضداشت - خاصه عرضهٔ که درلاهور رسیده است که هرسه دنیادار دکن
نظام الملک و قطب الملک و عادل خان باهم اتفاق نموده لشکری حرقه اثر
که عدد جمعیت آن زیاده سران پریشان دماغ آشفته سر به پنجاه هزار تن
می رسد فراهم آوردند - نخست ولایت بالا گهات را که در دست اولیای
دولت بود در بسته تصرف نمودند - و امرا و منصب داران بادشاهي خواهي
نخواهي بنابر فرط استیلاء ایشان دست از آنها باز داشته بیکدیگر پیوستند -
و تهانهٔ مهکر را استحکام داده مدت سه ماه بمجادله و مقابله ومدافعه ومقابله
روزگار گذرانیدند-و چون غلبهٔ غنیم بحسب عدد و عدت ازیشان افزون بود- نیز
از همه سو راهها را مسدود ساخته بودند- چنانچه اصلا رسد آذوقه بهوا خواهان
نمی رسید - و مدت محاصره بامتداد و شدت عسرت بنهایت مرتبهٔ اشتداد
کشید - ناچار از کریوهٔ بوری فرود آمده در بالا پور قرار توقف دادند - و آن
بد اندیشان ببالاگهات قناعت ننموده نخست در نواحئی بالاپور ترکتازی
و دست درازی در آمدند - و راهها را بنحوی ضبط کردند که رسانیدن غله
متعذر شده کار به تنگی کشید - ناچار دولتخواهان خواه نخواه دست از
نگاهداشت بالاپور نیز باز داشته به برهانپور پیوستند - و این معني باعث

دلیری غنیم گشته فرصت مساعدت وقت را غنیمت شمردند - و بتغلب
تمام ولایت متعلقهٔ بادشاهی از دکن و خاندیس و برار که در تصرف اولیای
دولت بود نیز متصرف ساخته بمحاصرهٔ برهانپور پرداختند - و چون مکرر حقیقت
این واقعه از قرار واقع بر رای اقدس پرتو افگن گشت - و درینولا باز عرضداشت
خانخانان مشتمل بر نهایت اظهار عسرت و تنگی وقت و تشبیه احوال خود
بحال اعظم در وقت محاصرهٔ میرزایان گجرات و بذیل تصریح این معنی
که اگر بروش حضرت آشیانی عمل نموده این خانه زاد پیر را از قید احاطه
آزاد نه فرمایند - ناچار بسبب ناستودهٔ راجپوتان کارگزار بعد از جوهر نمودن
نقد جان نثار راه خداوندگار خود می کند - جوهر بهندی زبان عبارت از آن
است که این گروه وقتیکه کار به نهایت تنگی کشیده امید مددی از هیچ
جانب نمی ماند - نخست سر یا سر اهل و عیال را سر از تن برداشته آنگاه
بخاطر جمع خود دل بر هلاک نهاده کشته می شوند - چون مضمون آن
بر رای والا ظهور یافت خاطر مبارک بغایت برهم شده از سر نو عزم تلافی
و تدارک آن طایفهٔ تباه اندیش را بزیور مزید جزم آراسته در تاریخ روز جمعه
چهارم دی ماه الهی سنه پانزده جلوس جهانگیری مطابق غرّهٔ صفر
سنه هزار و سی هجری شاه بلند اقبال را باکمال اعظام و اجلال از
دارالسلطنت لاهور بدآن صوب رخصت دادند - و خلعت با چار قب
مروارید دوز و شمشیر و خنجر مرصع و فیل با ساز نقره و دو اسب با زین
زرین و ساز مرصع بر سبیل فرخندگی شگون مرحمت فرموده ده کرور دام
بصیغهٔ انعام عنایت نمودند - و چون موافق منصب سی هزاری ذات
و بیست هزار سوار دو اسپه مع انعام چهل کرور می شد اکنون مجموع
پنجاه کرور گشت - و بیست نامور از مردم معتبر آن سرور را منظور نظر
مرحمت ساخته بدین دستور بخلعت وغیره سرافراز ساختند - راجه بکرماجیت
را خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و افضلخان و هشت نامدار دیگر
را بخلعت و اسپ و ده تن دیگر را بخلعت تنها نواختند - و چندی از
امرای نامدار مثل عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و لشکر خان و سردار خان
و سید نظام و معتمد خان که بخشیگری لشکر با او بود - و فوجی بیشمار از
احدیان و برقندازان با پنجاه لک روپیه نقد همراه دادند - چون سلطان
خسرو از آن باز بحکم وجوب مکافات بی ادبی که ازو نسبت بوالد والا قدر
سرزده مانند مردم نظر بند نابینان نظربند جاوید آمده بپاداش کردار

گرفتار شده بود - و درینوقت ناسداری او بخواجه ابوالحسن تفویض داشت - و او از همراهی موکب گیهان شکوه سعادت پذیر گشت - حضرت خلافت مرتبت بجهت تحصیل جمعیت خاطر شاه بلند اقبال نگاهداشت او را بوکلای آن عالی قدر مرجوع ساختند *

وصول سیلاب افواج بحر امواج موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال بکنار رودبار چنبل و آرایش پذیرفتن جشن وزن مبارک سال قمري سیمین از عمر شریف و یافتن توفیق توبه از شراب مسکرات بصمیم قلب و سوانحی که در عرض آن ایام روی داد

چون حضرت شاه بلند اقبال در مبادي سن صبی و عنفوان آوان نشو و نما بتناول سایر مسکرات و مفترات مایل نگشته بنابر حراست تائیدات آسمانی نگاهبانی خود نموده بودند - چنانچه از سن تکلیف تا بیست و چهار سالگي بشرب خمر رغبت نفرموده مطلق مقید آن نشده بودند - حضرت خلافت منزلت بمحوی که سابقاً در مقام خود سمت گذارش یافت این حضرت را از روی حد تمام بر اقدام شرب مدام مجبور فرمودند - باوجود امر آنحضرت بنابر نهی شریعت ارتکاب این شیوهٔ نامحمود شرعی و عقلی که بر طبع مبارک بسیار گرانی میکرد بشرط عهد و پیمان بر طبق این معنی نمودند - که چون عمر شریف بسي سال رسد دیگر ایشان را بدین امر منهي مامور نفرمایند - و باین معنی گاهي در ایام طوی وجشن که هنگام عیش و عشرت است نه از روی رغبت طبع بل بتکلیف آنحضرت جرعهٔ چند معدود می نوشیدند - و پیوسته کمال ندامت داشته جویای وسیلهٔ توبه مي بودند - درینولا که بدولت و اقبال متوجه فتح دکن می شدند بر بنابر تجدید عهد بعرض والا رسانیدند - که چون افواج غنیم را این مرتبه نیروی دیگر است - چنانچه بمراتب متعدده در عدد و عدت از دیگر مراتب افزون تر اند - بدآنسان که از روی تسلط و غلبه تمام شهر بند برهانپور را احاطه

نموده - که آرزوی وصول بحدود آن در آئینه رنگ فرسودهٔ خیال ایشان صورت
نه بسته بود چه جای صورت بستن وقوع محاصره - لا جرم مکنون خاطر
آنست که حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه طاب ثراه هنگام اشتغال بجدال
رانا سانگا از ارتکاب شرب شراب تائب شدند - و بثواب انابت و اجر بازگشت
اصابت سهم السعادت دعای آنحضرت بر هدف اجابت رویداد - و فتح
و فیروزی روزی روزگار آن خدیو کامگار گشت این نیازمند درگاه الٰهی
نیز درین ایام که چنین مهمی عمده در پیش است پیروی سنت سنیهٔ
آنحضرت نموده حلقهٔ استجابت دعوت در باب طلب نصرت بر وفق ایمان
توبوا الی الله بر در دارالفتح انابت زند - و بدین دست آویز متین بل
مفتاح مطالب دنیا و دین ابواب فتح و ظفر بر روی اولیای دولت گشاید -
حضرت خلافت مرتبت درین صورت محکم مصلحت دید وقت استصواب
آن رای صواب پیرا نموده این معنی را که من جمیع الوجوه حسن مطلق بود
بهمه وجه محسن و مستحسن داشتند - و در حق آن خیر اندیش دعای
خیر کرده استدعای توفیق در باب حصول سائر مدعیات خصوصاً این مدعا
نمودند - مجملا درین ایام که بتاریخ غرهٔ ربیع الثانی سنه هزار و سی هجری
موافق بیست و ششم بهمن ماه الٰهی سنه پانزده جهانگیری جشن وزن
قمری سال سی ام از عمر ابد پیوند آنحضرت در کنار رودبار جنبل غیرت
نگار خانهٔ چین بل روکش فردوس برین گشت - و از آذین این بزم
بهشت آیین بر ساحل آن نهر کوثر آثار نمودار جنات تجری من تحتها
الانهار برای العین نمودار شد - صورت این معنی در مرآت الصفاء ضمیر
منیر پرتو افکن گشت که درین فرخنده جشن زینت ارا و سر منزل نزهت نما
که وقت و مقام مقتضی طرب و نشاط و زمین و زمان محرک عشرت
و انبساط است ترک سرمایهٔ لذت عیش نمودن بزجر نفس انسب و بمقام
توبه اقرب خواهد بود - لاجرم قرار برآن دادند که همدرین همایون محفل
بطیب خاطر و ته دل تائب گردند - باوجود آنکه درین مدت هرگز خواهش
خاطر قدسی منش متوجه باده کشی نشده همواره در صدور امر مذکور
مجبور بودند و همانا درین صورت بوده لازم نباشد - براهنمونی تائید آسمانی
توفیق سلوک طریقهٔ ابرار دست یافته حسب الامر آنحضرت شرابها را
در آب رودخانه ریختند و جمیع ظروف طلا و نقره و مرصع که زینت
انجمن عشرت و زیور بزم سرور بود در حضور آن حضرت شکسته بر ارباب

استحقاق قسمت نمودند - از آنجا موکب منصور بشتاب باد و سحاب
از آب عبور نموده و اردوی کیهان پوی که شمار قطرات باران و ریگ روان
داشت بسرعت باد صرصر و تندی شعله آذر بادیه گرد و مرحله نورد گشته
کوچ در کوچ و منزل بمنزل راه می پیمودند - چنانچه در هیچ مقامی
قطعاً مقام ننموده آسایش و آرام بر خود حرام گرفتند - چنانکه ظاهر خطه
اوجین مرکز رایات جاه و جلال بماه عید اقبال گشت - درین حال
عرضداشت محمد تقی که در آنولا باستحفاظ قلعهٔ مندو در عهدهٔ او بود
بدین مضمون رسید - که بیست و هفتم اسفندار مذ ماه پانزده جلوس مسعود
فردکی مقهور با هفت هزار سوار در کشتی نگشته آب نربده رسیده - و بمجرد
رسیدن آن خاکساران آتشی نهاد مانند باد از آب گذشته اکثر پور را پی
سپر گذاشتند - و بی محابانه پیش رفته تا نواحئی قلعه آمده جنگی
به نهب و تاراج پرداختند - اکنون [illegible] اراده دارند که فرصت
یافته داخل قلعه شوند - و هر روز بندهای درگاه سرداری و جانفشانی درآمده
باوجود دشواری محافظت قلعه از رهگذر کمال وسعت و بسیار شکست
و ریخت حصار بمدافعه مشغول اند - اگرچه این بندوئی جان سپار جانبازی
در راه ولی نعمت حقیقی که خدای مجازی ست سعادت دارین خود
می داند ازین راه اندیشه ندارد - لیکن بنابر کوته نظری چند از پست
فطرتان که سرکار دانند یافتگان عنایت پروردگار نمی رسند قلت و کثرت
لشکر را علت نصرت و عدم آن میدانند - دریصورت نظر بکثرت اعدا و قلت
اولیا و سستئی تعس همراهان و بستئی همت هوا خواهان ملاحظه آن هست
که اگر کومک دیر برسد خدا نخواسته از ضعف عقول انسان و قوت علة
بد اندیشان حسم رخنه رو نماید - و چون مضمون عرضداشت در رای
جهان آرای وضوح یافت در گهری از [illegible] جمعه بیست و نهم ماه
مذکور گذشته خواجه ابوالحسن را با چهار هزار سوار از پرگنهٔ دیپالپور
رخصت فرمودند - و هر ول لشکر بخواجه بیرام بیگ میر بخشی که همراه
سوار جرار از لشکر خاصهٔ خود همراه داده بودند تعویض یافت - و حکم شد
که ایشان بنابر رسم منقلا بسرعت تمام پیشتر روانهٔ مقصد شوند - و چون
خواجه با اولیای دولت ابد پیوند بنواحئی قلعه مندو رسید - و محمد تقی
و یوسف خان از قرب وصول ایشان اطلاع یافتند - فی الحال با سایر بهادران
از قلعه فرود آمده به نیروی اقبال بی زوال و استظهار نزدیکئی طلیعهٔ موکب
جاه و جلال همراه هزار سوار با غنیم روبرو شده جنگ صف کردند -

و مخالفان باوجود آن مایه کثرت با نصرت آسمانی و کومک جنود غیبی بر نیامده مخذول و مقهور رو براه گریز نهادند - محمد نقی و اولیای دولت برسم تعاقب از پی شتافته دنبال ایشان را نگذاشتند - و چون افواج غنیم بکنار نربده رسیده از آب گذشتند و فوجی دیگر ازآن طایفهٔ بد عاقبت که از عقب رسیده بر آنسوی آب فرود آمده بودند با ایشان اتفاق نموده دیگر باره ارادهٔ عبور نمودند - محمد نقی مردانه درین سوی دریا قدم ثبات افشرده ایشان را بشست تیر و بان و بندوق گرفت - و به نیروی جد و جهد روی آن تباه اندیشان تیره رای را نگاهداشته نگذاشت که از آب بگذرند - چون خبر شکست مخالفان بخواجه رستم با بیرام بیگ و سایر بندهای بادشاهی سنتاب تمام شباشب ایلغار نموده روز شنبه هنگام طلوع آفتاب در کنار دریا بمحمد نقي پیوست - و باتفاق از آب گذشته با ایشان روبرو شدند - و آن جهالت کیشان دمی چند ثبات قدم ورزیده به بان اندازي پرداختند - چون صدمهٔ بهادران لشکر سیلاب اثر بدیشان رسید تاب مقاومت نیاورده بی پا شده از هجوم سپاه رعب بیخویشتن از جا رفته رو براه فرار نهادند - و دلاوران لشکر شکن چون شیران صید افکن دنبال آن روباه سیرتان را از دست نداده تا چهار کروه طریق تعاقب پیمودند - و درین مرتبه نیز بسی از مخذولان مقهور را بقتل رسانده مراجعت نمودند - و آن مخذولان تا نواحی برهانپور هیچ جا عنان بارهٔ ادبار نکشیده ثبات قدم نورریدند *

چون خبر فتح بمسامع جاه و جلال حضرت شاه بلند اقبال رسید روز شنبه بیست و هفتم ربیع‌الآخر سنه هزار و سی هجری رایات موکب والا سایهٔ وصول بر قلعهٔ مندو افکنده امر باذین محفل جشن نوروزی و انجمن شادئی فتح و فیروزي نمودند - حسب الحکم اقدس صحن خاص و عام دولتخانهٔ قدس روکش فلک اطلس گردیده چندی هنگامهٔ عیش و عشرت گرمي داشت - مقارن این حال عرایض خانخانان و سایر امرا از برهانپور باین مضمون رسید که چون جمعیت تفرقه خاصیت لشکر غنیم نزدیک به شصت هزار سوار جرار آماده پیکار است - و درین مرتبه دلیری و خیره چشمی ایشان بحدی رسیده که قدم جرأت از اندازهٔ خود گذاشته شهربند برهانپور را از روی کمال جمعیت خاطر احاطه نموده اند - سایر آن باندک مایه مردم که در رکاب سعادت اند روبروی غنیم شدن از ملاحظهٔ حزم و احتیاط دور است - صلاح دولت مقتضی آنست که تا هنگام پیوستن سایر اولیای دولت ابد پیوند

از امراء و منصبداران که نامزد همراهی موکب والا گشته اند خیل اقبال
در موضعی که مصلحت رای گیتی آرا اقتضا فرماید توقف کنند - چون
مضمون عرایض بعرض اعلی رسید جمیع دولتخواهان همراه و نیز که ملازم
رکاب سعادت بودند نگاه بظاهر معامله انداخته بر طبق این مضمون باتفاق
کلمه صلاح در توقف دیدند - ازانجا که نظر یافتگان تائید الٓهی را نظر
بر کارسازی عنایت الٓهی است نه بر کثرت اعوان و انصار - لاجرم رای
دولتخواهان پسند طبع مبارک نیفتاده چندان توقف نفرمودند که بخشیان
عظام تورک افواج منصوره نموده جنبها نقش کردند - آنگاه بنفس فرمائی
اقبال سند داد عمل فرموده و اعتماد بر عون و صون الٓهی نموده شب دوشنبه
یازدهم فروردین ماه سنه یازده جهانگیری موافق دوازدهم جمادی الاول
از شهور سال مذکور با ده هزار سوار خاصه و پنج شش هزار سوار بادشاهی
لوای ظفر پیکر موکب سعادت را بصوب برهانپور ارتفاع بخشیده در کنار
آب نربده جشن شرف آفتاب عالمتاب آرایش دیگر ساختند - درین حال
عبدالله خان فیروز جنگ که حسب الحکم والا باهنگ کومک اولیای
دولت از جاگیر متوجه شده بود با دو هزار سوار باردوی ظفر قرین
پیوسته از ادراک شرف بساط بوس انواع سعادت دو جهانی اندوخت -
وآنحضرت همدرین منزل به ترتیب افواج پرداخته عبدالله خان را با
گروهی انبوه هراول لشکر ظفر اثر و راجه بکرماجیت برانغار و خواجه
ابوالحسن جرانغار قرار داده خود بانفس نفیس با دلی قوی در قلب
افواج محیط امواج باستقرار مرکز قرار گرفتند - و باین دستور افواج سپاه
منصور را دستوری عبور از آب دادند - و پس از گذشتن راه سمت مقصد
پیش گرفته بنابر نوید دریافت مقصود که اشارت سراپا بشارت بود همعنان
بخت و اقبال با سرعت تمام راهی شدند - و بیست و سوم فروردین ماه
مذکور چارحد خطهٔ برهانپور را مرکز رایت اقبال و مورد موکب جاه وجلال
ساختند - چون خانخانان از مقدم فرخنده قدم آن عیسی دم خبردار گشته
جانی تازه و مسرت بی اندازه یافت - در حال شهر را بچندی از امرای
عظام سپرده خود استقبال خیل اقبال نمود - و در همان ساعت مسعود
که سعادت ملازمت دریافت حسب الامر آنحضرت بمحافظت شهر عنان
معاودت برتافت - و بعد از سه روز دوشنبه بیست و ششم جمادی الاولی
سنه هزار و سی هجری خطهٔ برهانپور را بیمن قدوم بهجت لزوم دارالسرور

امن و امان ساختند - سائر دولتخواهان که پیوسته این دولت عظمی را از حضرت واهب العطایا استدعا می نمودند بر طبق مدعا و وفق اجابت بما شاد کام و ممضی المرام گشتند - چون افواج لشکر مخالف درین مدت که عرصه خالي دیده بی مزاحمت و ممانعت احدی با خاطر جمع بر کناري و دست درازي در آمده از هیچ سو جشم نمائي ندیده بودند بنابر کوتاه نظري و سوخ چشمي درینوقت هم تزلزل بخود راه نداده همچنان پای ثبات و قرار بر جای استمرار افشرده از جا در نیامدند - بنابرین خانخانان که صوبه دار و ماهیت دان آن ولایت بود باتفاق سائر بندهای بادشاهي بعرض مقدس رسانیدند - که چون این مرتبه کثرت غنیم را علمه دیگر است درین موسم که گرمي هوا کمال شدت دارد تردد در نهایت دشوار پست - و تا بسر مرا کب موکب اقبال از تنگي خورا ک وکمي علف بمعرض تلف در آمده اند - باوجود این معاني نزدیکي فصل برشکال نیز در پیش است - بنابر آن پیش ازین کار پس نمي رود که اولیای دولت باوجود قلت عدد بمیامن اقبال آنحضرت از روی جد و جهد تمام غنیم را برخیزانیده آنقدر پس نشانند که از آب عادل آباد بگذرانند - و خود درین طرف آب اقامت نموده بعد از برسات مخالفان را زیر کرده بالا گهات بر آیند - چون خان خالیشان این معنی را که مشعر بر نهایت دولتخواهي بود از مبدا بمنتهی رسانند - و باقي امرا مثل عبد الله خان و خواجه ابو الحسن و داراب خان نیز این کنکاش صواب انتما را که بظاهر صلاح وقت از سیمای آن چهره نما و در نفس الأمر خلاف رای دولت کار فرما بود پسندیده درین باب متفق الکلمه شدند - آنحضرت در جواب فرمودند که مقتضای دولت خواهي و موافق کنکاش و تدبیر همین بود که بعرض رسانیدند تا بحکم تقدیر بکدام صورت تعلق پذیر گردد - آنگاه بنفس نفیس در صدد سرانجام این کار و اهتمام این مهم دشوار شده بجهت تجهیز عساکر منصوره و تهیهٔ لوازم یساق تا آن غایت اهتمام بجا آوردند که اوقات فرخنده ساعات را صرف همین معني نموده غیر از ادای واجبات و ارتکاب قلیلی از مقتضیات طبیعت و ملایمات نشاء بشریت از خورد و خواب بامری دیگر نمي پرداختند- چنانچه هر روز در حضور آنحضرت کار برداران سلطنت طلب و تنخواه سایر سپاه خاصه کومکیان برهانپور که مدتها محال جاگیر ایشان در تحت تصرف دکنیان بود بر آورد نموده بی درست ساختن اسناد وجوه مطالبات را که از روی سیاهه بعرض رسیده بود متصدیان

خزانه نقد تنخواه داده ثانی الحال سند تمام میکردند - تا تعویقی در
در تهیهٔ مایحتاج بهم نشود - و در عرض اندک مدتی مبلغ چهل لک
روپیه بکومکیان آن صوبه مرحمت نموده سی هزار سوار جرار آمادهٔ کارزار
ساختند - از آنجمله هشت هزار سوار با چنین سلاح اسپهٔ تکه گزین از سرکار
خاصهٔ شاهی و باقی از بندهای پادشاهی بودند - آنگاه بترتیب افواج قاهره
توجه فرموده افواج کمکی را به پنج قسم منقسم ساختند - و به هر سرداری شش
هزار سوار تعین فرموده ترتیب صفوف را بموجب ذیل مقرر نمودند - فوجی
بسرداری داراب خان خلف خانخانان - و دو فوج دیگر باهتمام عبدالله خان
و خواجه ابوالحسن - و بالمثنی دو فوج دیگر براجه بکرماجیت و راجه
بهیم که بمزید عنایت آنحضرت اختصاص داشتند تفویض رفت - و سرداری
کل با دارابخان باز گشت باین عنوان که انجمن کنکاش در منزل او منعقد
گردد - لیکن در حقیقت رتق و فتق و حل و عقد امور کلی و جزوی
باستصواب رای صواب آئین راجه بکرماجیت منوط باشد - بالجمله شب
یکشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه هزار و سی بهر یک از امرای
عظام و منصبداران خلعت و فیل و اسپ و کمر خنجر و شمشیر مرصع
داده عسکر منصور را از برهانپور دستوری دادند - و موکب سعادت حسب
الحکم پنج روز بجهت تهیهٔ ضروریات یورش در سواد شهر درنگ نموده روز
جمعه چهارم اردی بهشت از آب تپتی که بر کنار شهر میگزرد عبور نموده
در یک کروهی منزل گزیدند - روز سه‌شنبه هنگام طلوع طلیعهٔ بامداد همین
که راهی سمت مقصود گردیده یک کروه راه قطع نمودند - یاقوت حبشی
سردار کل افواج غنیم دلیرانه از قرارگاه خویش یک کروه پیش آمده دلاوران
نبرد آزمای را استقبال نمود - بهادران موکب اقبال بمجرد مقابله بی محابا
و ابا مانند شعله که بر قلب زغال زند خود را بر صف آن سپاه تیره رای زده
تیغ آتش میغ از ایشان دریغ نداشتند - و چون آتش ستیز و آویز بلندی گرای
گشته یکی رو به کسی در آمد - و اشتعال آن سر کش که بخشک و تر
در گرفته بود در خرمن خس یعنی صفوف آن دستی ناکس افتاده دود
از نهاد آن تیره درونان بر آورد - یکبار مانند خیل شرار از هم افتاده هر یک
از کناری بدر رفتند - چون به نیروی کارگذاری اقبال در ضمن اندک
زد و خوردی هر فوجی از افواج قاهره فوج روبروی خویش را برداشته سر
بدنبال آن گروه ابتر نهاده بر اثر ایشان دست و در را پامال و تهی سپر
ساخت - چندانکه آن مقهوران از بیم شمشیر شعله دلیر بهادران که برسم

تعاقب همه گروه از دنبال ایشان تاخته بودند خود را بر آب عادل آباد زده از میان آب و آتش خان مفتي بدر بردند - و در آن دار و گیر زیاده از پانصد تن آن خون گرفتگان طعمهٔ شمشیر شده شش صد کس اسیر و دستگیر گشتند - و غنایم بیشمار از اسپ و شتر و چتری و پالکي و علم و نقاره و امثال اینها بدست غازیان افتاد - در آن چپقلش بمحض عون و صون الٰهی که لازمهٔ اقبال نامتناهي است از خیل اقبال دو تن که پیوسته از گل سجاعت ذاتي خار خار برداشت رحم پیش رو ؟ ده عازه تازه روئي مردان و گلدستهٔ دستار مردانگی است داشتند بمقصود رسیدند- یکی شیر بهادر دوم الله ویردي ولد مقصود توسه ترکمان که بالفعل از خطاب خاني سمت کامرانی دارد - و لشکر ظفر اثر روز دیگر همعنان فتح و ظفر از موضع عادل آباد کوچ کرده متوجه ملکاپور شد - و چون افواج غنیم مالشي بسزا یافته بودند در عرض راه اصلا نمودار نشده در منزل بوتی که دارابخان و راجه بکر ماجیت باندک مایه مردمی که عدد ایشان بسیصد تن مي کشید از راه رسیده بودند - و چنانچه راه سرداري است گردا گرد معسکر اقبال برآمده افواج را جا بجا قرار نزول مي دادند - آتش خان و دلاور خان از جمله مخالفان کم فرصت وقت یافته با [1][چهارده] ع هزار سوار از یک جانب بر آمدند - و سه هزار سوار گزیده رزم دیده را از خود جدا کرده پیشتر فرستادند که با رسیدن ایشان خود را رسانیده بدستبازي در آیند - و چون آن بداندیشان که بآن انداز دور از کار اختیار کارزار دلیران نموده بودند نزدیک رسیده گرم بان اندازي شدند - راجه خواست که بآهنگ مدافعهٔ ایشان از جادر آید - دارابخان بمقام ممانعت در آمده تا هنگام رسیدن دلاوران صلاح وقت در تیر جلوئی ندید - این توقف سرداران سرمایهٔ دلیري غنیم شده یکبار بارگیها انگیخته بخیره چشمي و خیره دستي در آمدند - درین حالت راجه چشم از مقتضای حال و مصلحت وقت پوشیده بی ملاحظهٔ دوربیني ها بر ایشان تاخت - و راجه بهیم نیز که درینوقت نازک خود را تیز و تند رسانیده بود حلو ریز بحمله در آمده براجه موافقت نمود - و باتفاق یکدیگر ایشان را از پیش برداشته بر فوج عقب که [2][مشت]ع مخالفان بود زدند - و بکمتر فرصتی آن کم فرصتان زیاده سر را بی پا و بیجا

---

(۱) ع [چهار] ل (۲) ع [قلب] الف

ساختند - درینوقت که دارابخان نیز بدفع ایشان متوجه مقابله بود
بفوجی تازه زور که از عقب بهادران در آمده بودند بر خورده خود را بر
ایشان زد - و باندک رد و خوردی چون نیروی آسمانی یاور افتاده تقویت
بازوی شیران پنجه درار تائید عنایت ربانی دست بهم داد - این غنیم
پای کم آورده شکست درست خورد - و دست از ستیز و آویز باز داشته از
زیر تیغ رو بگریز نهاد - و دارابخان تا یک کروه عقب همگنان تاخته قریب
دو صد کس را به تیغ بیدریغ گذرانند - و مظفر و منصور معاودت نموده بعسکر
اقبال پیوست - و روز پنجشنبه دهم اردی بهشت ماه الٰهی مطلقا ایشان
اثری ظاهر نشد - و روز دیگر که موکب مسعود بسه کروهی روهنگیر[1] ورود
اقبال بود - درین روز مخالفان دو بخش شده جمعی از راه گهاتی روهنگیر
و گروهی از گریوهٔ کوتهلی گریزان گشته رو بملک گهوت نهادند - و اولیای
دولت روز دوشنبه دوازدهم ماه در پائین عقبهٔ کوتهلی که از گریوهٔ روهنگیر
آسان گذار تر است منزل گزیدند - و روز دیگر بالاگهات در آمده جهت
انتظار وصول تمام عسکر نصرت اثر دو روز توقف نمودند - درینوقت
محمد تقی با دو هزار سوار تعلقهٔ برار و محمد خان نیازی با فوجی
جرار بملک خاندیس رسیده محال متعلقهٔ بادشاهی را متصرف شدند -
در روز سه شنبه پانزدهم سوداران از آن مقام کوچ فرموده هشت کروه
مسافت قطع نمودند - و روز دیگر شش کروه دیگر طی نموده بمنزل
رسیدند - بموجب نوشته سوانح آمود عسر با سائر بهوران از در دهور
و تحلل در آمده بعزیمت ناصواب و عنان کشی ادبار رو بروی موکب اقبال
شدند - مصدرا هراول ایشان که بوجود بی بود جادو رای و ساهو سیاه رو
و کهیلر سطرود و دلاور خان و آتش خان که مردم کار طلب غنیم بودند
استظهار داشت بهراول فوج راجه بکرماجیت بر خوردند - و چون
این کمیبهٔ فتح و ظفر که از یمن حضور منتسبان سلسلهٔ علیهٔ علویه مثل
سید صلابت خان [2][..] و سید جعفر و سید مظفر و دیگر سادات بارهه
نیرومندی داشتند - و اوواجیرام دکنی نیز درین فوج بود - بمثابت شرار
درآمده بر ایشان حمله‌آور شدند - و راجه با مردم تازه زور خود را رسانده

---

(۱) در بادشاهنامه این مقام را روهنکهیره نوشته - ملاحظه کنید - صفحهٔ ۱۰۵ -
حصه اول - طبع ایشیاتک سوسایٹی بنگاله •
(۲) — ن [و سید علی] ل •

بکارزار در آمد - و مدتی از طرفین جنگ ترازو بود - در آخر امر بنیروی اقبال آسمانی و تقویت تائید ربانی باعث ضعف و وهن مخالفان شده زبانه تیغ شعله آمیغ موافقان آتش فنا در خرمن هستی ایشان زد - چنانچه پلنگ راو که دکنیان حمله‌گر روباه باز از اعتضاد قوت او شیرک شده بودند - و به نیروی دستبازی او با شیران مرد افکن و پلنگان صف شکن سر پنجهٔ جلادت بر گشاده - با چندی تن بی سر شده - و از حمله حول قتال سید محمد علی بارهه اظهار صحت نسب نموده آثار شجاعت و شهامت هاشمی بر روی کار آورده - وچندی از یکه تازان را در عرصهٔ پیکار بی سر ساخته بر خاک هلاک انداخت - آنگاه از نشان زخم‌های کاری که بر روی او رسیده بود مهرها بر محضر سیادت خود گذاشته بآن آبرو رو بدریافت درجهٔ شهادت نهاد - و حمید خان برادر فرهاد خان حبشی در

مندو بتازگی داغ بندگی آن حضرت را غرّهٔ ناصیهٔ بخت مندی نموده از گلگونهٔ خون شهادت سرخروئی سعادت اندوخت - و سید مظفر بارهه که اکنون بپاداش نیکو بندگی بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و بخطاب خان جهانی سرافراز است در آن روز چهار زخم نمایان خورده در معرکه افتاد - و دو برادر او سید جمال و سید بازید شهید شدند *

در طی این حال که راجه بکرماجیت بتعاقب هراول خصم اشتغال داشت یاقوت حبشی که سردار [1] [فوج] ع غنیم بود وقت یافته با آن فوج خود را باحمال و اثقال اردو رسانید - و چون آن روز از ناهمواری زمین و کثرت اهل اردو دواب و رواحل اغروق بامتداد کشید - و فوج متداول را بآسانی بآسانی میسر نیامده مضرت عظیم باهل اردو رسید - و اکثر اسپ و اسباب مردم بتاراج رفت - و چون راجه بهیم از دست انداز یاقوت خبر یافته بسبب دور دست نتوانست رسید - بیدرنگ با فوج خود بر ایشان تاخته عرصهٔ کارزار راکارستان ساخت - و در عین کوششهای مردانه که از طرفین روی نمود پیش از آنکه شاهد فتح چهرهٔ اقبال بر افروزد - چندین مرد مردانه روشناس مثل [2] [صادق بهادر] ع و عبدالکریم بیگ و گدا بیگ و خواجه طاهر و باقی بیگ و چندی دیگر از بهادران عمده در مراعات دقایق حلال نمکی

---

(۱) — ع [قول] ل * (۲) — [صادق خان بهادر] ع *

کوشیده بدریافت درجهٔ شهادت رسیدند - و درین دستبازي که آخرکار منصوبهٔ فتح اولیای دولت ابد قرین درست نشین افتاد فیروز خان حبشي با هفت صد تن از دعا پیشگان دولت در عرصهٔ جنگ نقد جان در باختند - بالجمله ازآن روزکه افواج مواکب والا در بالاگهات رایات رفعت و اقبال را رفعت بخشیدند - تا بیست و یکم اردي بهشت ماه که شش کروهی کهرکي نشیمن جای نظام الملک و عنبر مضرب سرادق نصرت شد - اکثر روزها مقابلهٔ سپاه اقبال با مخالفان دولت ابد پیوند اتفاق افتاده همه جای فتح و ظفر نصیب اولیای دولت قاهره گشت - و چون ساحهٔ لوای نصرت آیهٔ عسکر منصور در موضع جنگل نهانه که درچهار کروهی کهرکی واقع است پرتو ورود مسعود افگند افواج غنیم سیاه گلیم با روز برگشته و حال ابتر شده آهنگ مقابله باولیای دولت جاوید فیروز نموده دو رنگ باهم در آویخته در یکدیگر آمیختند - و پس از دار و گیر و آویزش بسیار که از هر دو طرف رو نمود بدستور معهود مانند بخت خودش برگشته راه فرار پیش گرفتند - و افواج خیل اقبال همه جا سر بدنبال ایشان گذاشته تا کهرکی هیچ جا عنان یکران تعاقب را مثنی نساختند - و عنبر تیره روزگار پیشتر از وصول موکب نصرت شعار بیک روز از هجوم خیل رعب که حصار آسمانست شهر را خالي کرده نظام الملک و اهل او را با خزاین بقلعهٔ دولت آباد فرستاده بود - ومعظم سپاه را در برابر لشکر ظفر اثر باز داشته خود با ده هزار سوار کارآزموده بدولت آباد شتافته در پناه آن قلعهٔ آسمان شکوه که بر فراز کوهی رفعت طراز واقع است نشسته و پشت بکوه باز داده - و غافل ازآنکه اگر مثال آب و آتش در سینهٔ خارهٔ سنگ رو پنهان کند صدمهٔ سنان آبدار و کاوش خنجر آتشبار اولیای دولت برق صولت او را خار وار از دل سنگ خارا بیرون کشیده چون شرارهٔ کم عمر زود بباد فنا بر دهند و مانند قطرهٔ سست بنیاد ریزگر بر خاک هلاک افگنند - همان روز که اولیای دولت سعادت داخل کهرکی شدند - افواج اهل خلاف از آنجا فرار نموده بدار البوار عزیمت شتافتند - و اردوی کیهان پوی سه روز در مقام کهرکی رحل اقامت افگنده سرتاسرآن معموره احداث کرده عنبر که در مدت پانزده سال صورت آبادي واتمام پذیرفته بود سوخته ویران ساختند - و روز شنبه بیست و ششم یک کروه از کهرکی گذشته منزل گزیدند - و روز دیگر ازآن موضع کوچ کرده همین که سه کروه را طی نمودند افواج غنیم بسرادرئی یاقوت خان با توزک شایسته بر فوج راجه بکرماجیت که در آن روز چنداول عسکر منصور بعهدهٔ او بود تاخت آوردند.

راجه تنها بمدافعهٔ ایشان* پرداخته - در مبادئ ظهور غلبهٔ او درابخان و راجه نرسنگدیو بندیله از جانب دست چپ و راجه بهیم از طرف راست بکومک رسیده بر لشکر غنیم حمله آوردند - و همگنان را چون اندیشهٔ ایشان پریشان و پاشان ساخته جمعی را قتیل و برخی را دستگیر نموده معاودت نمودند - بنابر آنکه آن مخذولان تباه اندیش مالشی بسزا خورده دیگر در خوب تاب مقابله با موکب اقبال ندیدند - ناچار بکنار کناره گزیده از مقاومت تقاعد ورزیدند - و عنبر و نظام الملک خود پناه بقلعهٔ دولت آباد برده بودند - و آن هنگام و مصلحت وقت اقتضای محاصرهٔ قلعه نمی کرد - لاجرم صوابدید آرای جملگی خیر اندیشان دولت برین قرار یافت که در اطراف و اکناف ولایت اعداء دولت بتاخت و تاراج در آیند - و بنابر آنکه فوجی از مخذولان مدتها بمحاصرهٔ قلعهٔ احمد نگر اشتغال داشتند جنجر خان از عمده‌های دولت که اکنون بسپهدار خان مخاطب است در آن مدت بشرایط قلعه‌داری باشایستگی تمام قیام نموده بود - و درین ایام از راه عسرت و نایابی آذوقه کار برو به تنگی کشیده - ناچار این اندیشه را بخاطر راه دادند که نخست باحمد نگر شتافته و جنجر خان و سایر بندها را از مضیق محاصره نجات بخشیده بتازگی سامان غله و تهیهٔ سایر مایحتاج قلعه داری نموده آنگاه بتاخت و غارت سر تا سر ولایت اهل خلاف خصوص سرزمین ناسک و[1] [سنگمنیر]ع که معمور ترین پرگنات آن اطراف است بپردازند - و ازین راه و طریق دیگر بهر حیلتی که رو دهد رفته رفته اسباب ضعف و وهن اشرار مهیا نموده یکباره غنیم را بیخ برکن و بر اصل مستاصل سازند - و بحکم این عزیمت صائب در روز شنبه بیست و نهم اردی بهشت متوجه سمت آن سرزمین شدند - چون جنجر خان ازین حقیقت آگاهی یافت قوی دل گشته باستظهار تمام از قلعه برآمده با جوهر حبشي داماد عنبر که احاطهٔ قلعه نموده بود آویخته قریب دویست نفر را به تیغ بیدریغ گذرانید *

چون افواج منصوره بظاهر مونگی پتن رسیده در ساحل پان گنگا منزل گزید خبر آمدن افواج غنیم از انبوه جاسوسان ظاهر شد - لا جرم به ترتیب افواج پرداخته بنابر ملاحظهٔ مقتضای حیاط و حزم که عمده ترین ارکان سرداري است از هر فوجی هزار سوار جرار جدا ساخته

---

(۱) ع [سنگمهنیر] ل

برای محافظت اردوی جهانپوری گذاشتند - روز یکشنبه سیوم خورداد بفلاوزئ اقبال خدا داد روی همت بلند بسمت بدفع اعداء دولت نهاده بعد از طی دو گروه دیدند که دکنیان قرار مقابلهٔ موکب اقبال داده افواج مقهورهٔ خود را دو بخش نموده مستعد ایستاده اند - سرداران نیز خیل سعادت را دو گروه ساخته داراب‌خان و راجه بهیم بمواجههٔ فوج یاقوت خان و مرده عادلخان که نزدیک پانزده هزار سوار بوده باشند متوجه شدند - و باقی سرداران بدفع فوج دیگر آهنگ نمودند - چون داراب خان با غنیم روبرو شد کار از مقابله کشید و از طرفین مراسم جلادت ظهور نمایان یافت - مخالفان باوجود کثرت سطوت صولت اولیای دولت خویشتن داری نموده از راه تهور در آمدند - وبا وجود قرار تمکن و استقرار داده جندی پای ثبات و قرار افشردند - بنابرین قرار داد حق تجلد و جلادت ادا نموده داد دار وگیر دادند - و آنمایه تمکن و پایداری که بنیاده‌ارمکان پایهٔ آن فرومایگان بود بجا آورده عاقبت بی پا شدند - وغنایم بیشمار از اسپ و شتر و مثال اینها بدست ارباب تاراج افتاد - چون عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و راجه بکرماجیت باهنگ گوشمال فوج دوم که فوج بی بود‌ودلاور خان و جادون رای و آتشخان زمانهٔ قوی‌دلی آن فرومایگان دون‌پایه بودند وشمار ایشان به‌بیست و پنج هزارتن می کشید شتابان گشتند هنوز دو کروه را طی ننموده بودند که جمل اعدا استماع موکب اقبال نموده از دور نمودار شد - بمحض راجه بکرماجیت بنابر مقتضای جلادت ذاتی به پنج هزار کس کار طلب برسم هراولی برغنیمان پیشی جسته پیش روی ایشان را گرفته وبا بدخواهان بسته جنگ و جدال چون تائید الهی بر ایشان ناجب و ارکان دست بسته که کارنامهٔ رستم دستان در بند او بست گرهٔ اشکال گشوده بظهور آورد - وبتعاقب آن گروه بداندیش که از پس برداشته بود همه گماشته دنبال آن مدبران را تا منزل‌گاه ایشان از دست نگذاشت - و درین فتح نمایان اکثر جاربایان بار بردار اردوی ایشان از فیل و اسپ و شتر و گاو فوج غنیمت شد - چون لوای نصرت شعار موکب ظفر آثار بقصد مراجعت افراشته شد بار فوجی تازه زور از مخالفان بنابر رسم معهود دکن از جانب نوسون خواجه ابوالحسن ظاهر شده سوخ چشمی آغار نهادند - بیرام بیگ بخشی با هزار سوار برار هراول فوج خواجه که بعهدهٔ او بود همراه جانسپار خان ترکمان و چندی دیگر از بهادران جان نثار روبری آن مدبران شدند - و سرای بداندیشان را در کنار روزگار ایشان گذاشته بکمتر

فرصتی آن کم فرصتان را از پیش برداشتند - درین حال راجه بکرماجیت جلو ریز رسیده باتفاق خواجه آن گروه مدبر را تا یک کروه تعاقب نمودند و گروهی انبوه را زخمی ساخته قریب دو هزار کس رابقتل رسانیدند. وجمعی کثیر را اسیر و دستگیر نموده باقي آن سوخته اختران بخت برگشته را سرگشتهٔ بادیهٔ ادبار ساختند *

چون بمددگاري جناب پروردگار و دستیاري بخت کارساز ارین دست نصرت‌های تازه و فتوحات بی اندازه روزي روزگار اولیای دولت پایدار شاه بلند اقبال آمد سرداران حقیقت وقایع را ارقرار واقع داخل عرایض کرده بدرگاه والا ارسال داشتند - و محمد خان نیازي و محمد تقي که با جمعی از بهادران ضبط محال پائین گهات مامور شده بودند - بعد از تصرف اعمال آن ولایت ببالاگهات برآمده سر تا سر مهمات و مدعیات حسب الامر استدعاء صورت بست - عنبر بمحض شنیدن این خبر ازجا در آمده بیدست و پا شد - و در مقام چاره گري این امر بمدبري که کار گرئي تدبیر اینجا عین بی تاثیریست یا افسرده جادون رای را با هشت هزار سوار باهنگ انتزاع محال باسم فرستاد - درینوقت حسب الحکم راجه بهیم با هزار و پانصد سوار بکومک محمد تقي رسیده جادون رای و همرهان او را گوشمال بسزا داد - و همه را آوارهٔ بادیهٔ ادبار و سرگشتهٔ دست هزیمت و فرار ساخته حقیقت را عرضداشت نمود *

وسیله انگیختن عنبر در طلب شفاعت و اظهار مراسم بندگي و اطاعت و توسل بذیل عفو گناه آمرز والا حضرت شاه بلند اقبال وپذیرفتن پیشکش کلي وتسلیم محال متعلقهٔ اولیای دولت و دیگر سوانح اقبال

خدیوی سزاوار شاهي بود * که مصداق ظل الهي بود
بباطن نگرداند از حق ورق * بظاهر بود مظهر لطف حق
بدآنسان نهد بر مدارا مدار * که تلخي عفوش بود خوشگوار

ماحصل این مقدمه مطابق احوال والا حضرت شاه بلند اقبال است که
در هیچ صورت از ملاحظهٔ این معنی غافل نیستند - و همواره در حالت
ظفر و نصرت و کمال اقتدار و قدرت این مراتب را منظور داشته عموم مجرمان را
بنظر اغماض می بینند - آری استحقاق خلافت علی الاطلاق آن سعادت یار
کامکار دارد - که چون نصرت و فیروزی روزی روزگار بر کسی آثاری کرد از
در انتقام در نیاید - و سزاوار فرمانروائی و پادشاهی آن دولتمند اقبالمند
باشد - که چون بر اعدای دولت ظفر یافته از موهبت عالم بالا به تسلط
زبردستان ظاهر گردد تسلی خاطر و تمنی قلب شکسته توری نماید -
چنانچه مکرر این معنی در مجاری احوال آنحضرت مشاهده شده که سبب
دعامه عالمیان خاصه دکنیان بعمل می آرند - از جمله درین صورت که چون
عنبر تیره رای تباه اندیش دید که بچهره نمائی سعادت روز افزون و کارکشائی
بخت همایون ساعت بساعت فتح های نمایان صورت بسته پی در پی
نصرت های بی پایان فتوح روزگار دولت پایدار گردید - و از روی کار
کج نشینی نقشها و بی پرکاری کارها صورت اعمال دنیاداران دکن را چون
ظاهر و باطن تیره جیوش و جنود دکن در آئینهٔ زنگار فرسود بخت سیاه
معاینه نمود - لاجرم از بیراههٔ کجروی و انحراف رو تافته بر سر شاهراه راست
اطاعت آمد - و باوجود این درجه بالا دویهای طغیان و اینگونه روسیاهی های
عصیان با ضم انواع جرأت و جسارت که بمراتب از دیگر مراتب پیش
در پیش بود - و با نوابر نزول عموده در عین استیلاء و استقلال و قدرت واقتدار
رو داده بود - نظر بر بخشش بی پایان آنحضرت روی طلب امان و شفاعت
یافته از در ندامت و خجالت در آمده - و بوسیلهٔ شفاعت اولیای دولت
ادای لوازم طاعت را عذر خواه تقصیرات گذشته نمود - و بنابر مقتضای
این عزیمت صائب چندی از مردم معامله فهم کاردانرا نزد راجه بکرماجیت
که هنوز با سایر دولتخواهان در پتن توقف داشت فرستاده پیغامهای عجز
آمیز رقت آموز داد - و خلاصه مطلب اینکه چون درآن مرتبه حضرت
شاه بلند اقبال بدینصوب توجه فرمودند - و از پرتو چهره کشای تائید آن
حضرت شاهد فتح رخسارهٔ نمود در عالم شهود بر افروخته مقصود بر وفق
مدعای هواخواهان رو نمود - عادلخان متعهد ادای وظایف حسن خدمت
و رعایت مراسم نیکو بندگی گشته در پی سر انجام پیشکش شد - و آن
حضرت بر عهد او اعتماد فرموده حیله پردازیها و دروغ آمیزی های اورا
راست انگاشتند - و نگاهداشت سر رشتهٔ ضمان کرده لمعهٔ پلهٔ اعتبار اورا

بر افراشتند ـ او خود پاس مرتبهٔ این پایهٔ والا نداشته از روی زیاده سریها و کم
فرصتیها وقتیکه وقت یافت بدست عصیان تحریک سلسلهٔ طغیان نمود ـ
اگر درین نوبت رقم عفو بر جراید تقصیرات این بنده کشیده آید از سر نو
ناصیهٔ بندگی این درم خریده که بصدق نیت دم از خلوص طویت می زند
بداغ عبودیت زینت پذیرد ـ چنانچه باعطاء پروانجات که عبارت
از عهدنامه باشد خط آزادی از طوق عصیان بدست این پیر غلام افتد ـ
هر آئینه وثیقهٔ عهد و پیمان را بایمان موکد می سازد که دیگر سر اطاعت
از خط طاعت نکشد ـ و بعد از تسلیم محال متعلقهٔ اولیای دولت ابد پیوند
دم نقد پیشکش گرامند ار خود با سایر دنیاداران دکن سر انجام نماید ـ
و سال بسال درخور حال و قدر شکرانهٔ امن و امان بدرگاه والا ارسال دارد ـ
راجه بعد از استماع گفت که اگر عنبر از ته دل بر راستی و درستی است
و از راه مکر و تزویر که شیمهٔ نکوهیدهٔ دکنیان است در نیامدهٔ از قرار واقع
در مقام عذرخواهی شد سایر مستدعیات او حسب الالتماس دولتخواهان
مبذول و معاذیر او بسایر شفاعت عفو جرایم تحت عصیان بحضرت شاه
کشورکشای بمقام قبول موصول خواهد شد ـ و علامت صدق قول او گاهی
ظهور می یابد که بالفعل دست از احاطهٔ احمدنگر باز دارد ـ و بحال جمعی
که درینولا بر سبیل ایصال خزانه سایان ضروریات قلعه ارسال میرود مطلقاً
مزاحمتی نرساند ـ و هرگاه معانی مذکوره صورت بندد بندهای دولتخواه
حقیقت را بدرگاه گیتی پناه معروضداشته این معنی را وسیلهٔ درخواست
سایر ملتمسات او خواهند ساخت ـ وکلای عنبر این مطلب را از خدا
خواسته بی امتناع بقول مبادرت جستند و حقیقت به عنبر نوشته فرستادند ـ
او بعد از وقوف بمقام تصدیق قول گفته و پذیرفتهٔ خویش در آمده بی
توقف مردم خود را از دور قلعه برخیزانند ـ چون ازین معنی مکنون خاطر
عنبر ظاهر شد و خاطر اولیای دولت از جانب او اطمینان یافت مبلغ یک
لک روپیه با هزار تفنگچی بجهت مدد خرج قلعه و نگاهبانی آن فرستادند ـ
چون فرستادگان خزانه را بی ممانعت رسانیده مراجعت نمودند حقیقت
این معنی و سایر ملتمسات عنبر را در طی عرضداشت بدرگاه سپهر مثال
شاه بلند اقبال عرضداشتند ـ از آنجا که ستوده شیوهٔ عفو جرایم و جنایات
و فرو گذاشت زلات و تقصیرات مقتضای ذات کامل صفات و لازمهٔ طینت
قدسی سرشت آنحضرت است ـ و نیز اعطای امان خاصه بمسلمانان شرعاً و عقلاً
واجب و حسب الحکم مروت و فتوت فرض و لازم ـ معهذا شدت گرمی هوا

و رسیدن موسم برسات که درمیان بود مرغب و محرک بنادر درخواست ایشان سریف قبول یافت - و باین معانی چون خاطر ملکوت ناظر بچگونگی احوال حضرت خلافت مرتبت نیز معلق بود - چه خبر امتداد عارضهٔ ضیق النفس که از دیر گاه باز طارئ مزاج عالی شده بود دمبدم نفس بنفس متواتر و متوالی میرسید - لا جرم این دل نگرانی که از همه بالاتر بود علاوه موجبات پذیرش ملتمسات او گشته دامان دهی و جان بخشی و قبول مصالحه و معاهده رضا دادند - و معاملهٔ صلح باین صیغه قرار یافت که الحال سایر پرگنات دکن که از عهد حضرت عرش آشیانی تا مبادئ حضرت جهانگیر در تصرف اولیای دولت جاودانی بود ثانیاً در ضمن مصالحهٔ بار نخست بر سبیل اشتراک بعمال سرکار بادشاهی تعلق پذیر گشته خود نیز در بعضی از قرئ و مواضع مدخل داشته بتصرف اولیای دولتخواهان دهد - چنانچه از جمیع محال مشترک که مواری چهارده کرور دام جمع سی و پنج‌لک روپیه حاصل دارد از وقت مصالحهٔ آن نوبت تا اکنون که در تحت تصرف او مانده بود دست باز داشته تسلیم اولیای دولت نماید دوم نقد مبلغ پنجاه لک روپیه بر سبیل پیشکش و جرمانهٔ جرأت و بی ادبی از خود و نظام الملک و عادلخان و قطب الملک سر انجام نموده بدرگاه والا ارسال دارد - بالجمله چون عنبر از حقیقت مضمون امر کماهی آگاهی یافت در قبول این معنی بجان بست دارگسته از اطاعت فرمان جهان مطاع سر نتافت - و فی الحال درین مراحم شرایط پذیرفته شده محصلی قطب الملک نیز بعهدهٔ خود گرفت - و در باب پیشکش عادل خان التماس صدور فرمان و تعین یکی از بندهای معتبر درگاه گیتی پناه بجهت تحصیلداری او نمود - و بندهای بادشاهی چون عنبر را بر وفق خواهش هوا خواهان مطیع و فرمان بر یافتند خاطر از جمیع مواد جمع ساخته همعنان فتح و ظفر با سائر عسکر بسوی تمرنی شتافتند - و چون محال بالا گهات قلعه که قابل نشستن مرزبان و بنگاه لشکر و نشاندن تهانه باشد نداشت و قلعهٔ احمدنگر خود در سرحد واقع شده از وسط ولایت دور افتاده بود-لاجرم اولیای دولت در سر زمینی پسندیده که ایطرف تمرنی واقع بود بر فراز رودخانهٔ [۱][کهرک‌پور]ع قلعهٔ سنگین اساس در کمال رفعت و حصانت بنا نهاده

---

(۱) ع[کهرکی پور] ل

در اندک فرصتی آن حصین را باستحکام تمام صورت اتمام دادند - و بنابر مقتضای وقت و مقام بظفرنگر موسوم ساخته حسب الحکم عالي امرای عظام بافواج خود در مواضع مذکورهٔ ذیل باین دستور گذارنیدند - دارابخان و راجه بکرماجیت با هشت هزار سوار در ظفرنگر - و عبد الله خان در مقام اره که شش کروه این طرف ظفرنگر واقع است - و فوج خواجه ابو الحسن در موضع پلپلي دو کروهی اره - و سردارخان برادرخان مذکور در دیولگام نزدیک بروهنیگر - و خنجر خان با سه هزار سوار در احمد نگر - و سر بلند خان باسه هزار سوار در جالناپور - وجانسپارخان با سه هزار سوار در بیر - و یعقوب خان بدخشي در مونگی پتن - و اوداجیرام وغیره دکنیان در ماهور - و از برهانپور تا دیولگام جابجا تهانه جات قرار داده راه گیران را از مزاحمت و ممانعت مخالفان فارغ ساختند *

ولادت با سعادت فرخنده اختر برج دولت ثریا بانو بیگم

درینولا که بامداد دولت روز افزون به پرتو امداد مبداء فیض در دمیدن و نسیم اقبال ابد مقرون از مهب عنایت ایزد تعالی و موهبت عالم بالا بر سر وزیدن بود - فرخنده کوکبی زهره طلعت سهیل جبین باشگفته روئي ستارهٔ صبح از آسمان جاه و جلال والا شاه بلند اقبال درخشیدن گرفته فروغ ظهور بر شبستان عصمت نواب مهدعلیا ممتاز الزماني افگند - و نهال بخت مسعود آن علیا حضرت شگوفهٔ مقصود شگفتگی در آورده حرم سرای آن خدر معلی را رشک فرمای سرابستان ارم ساخت - و این میلاد سعادت بنیاد بعد از سپری شدن بیست و پنج گهري و سیزده پل از شب بیست و یکم ماه خور داد سال شانزدهم جلوس جهانگیري مطابق بیستم رجب سنه هزار و سي اتفاق افتاد - و آن بیگم صغری را که بتارگي شمع افروز شبستان خلافت کبری بل کوکب نور افزای برج سلطنت عظمی شده ثریا بانو بیگم نامیدند - و به پرتو این تسمیه اسم مذکور از جمله اسمای سامي نامي گشت *

مجملا به نیروی دولت روز افزون شاهي محال دکن با زیادتي در تحت تصرف اولیای دولت در آمد - و تهانه جات جابجا بفراغبال و خاطر آسوده قرار پذیرفت - و جاگیرداران همگي محال معهوده را که

سابق بجاگیر ایشان مقرر بود بتصرف نمودند - و بناب التماس عنبر مقرر فرمودند که مبلغ پنجاه لک روپیه که دنیاداران دکن ادای آن بر ذمت انقیاد گرفته اند بموجب این تفصیل نقد و جنس برابر سامان نمایند - عادلخان بیست لک روپیه - نظام الملک دوازده لک روپیه - قطب الملک هژده لک روپیه - و بجهت تحصیل مبلغ مذکور حکیم عبدالله گیلانی را بر عادلخان و کنهر داس (۱) برادر راجه را پیش نظام الملک و عنبر و قاضی عبدالعزیز را بمحصلی قطب الملک نامزد فرمودند - و راجه بهیم با فوجی عظیم از بندگان تعین شد که از زمیندار گوندوانه پیشکش لایق گرفته روانهٔ درگاه والا گردد -
چون عادلخان تسلط و تطاول عنبر بر نمی تافت در ارسال پیشکش و تسلیم محال مذکور تعلل و تهاون ورزیده بدفع الوقت می گذرانید - افضلخان را که سابقاً آشنائي با عادلخان داشت مقرر فرمودند که متوجه بیجاپور شده اورا به تنبیه نصایح هوش افزا ازگران خواب بیهوشي بیدار سازد چون علامی با سرعت تمام مسافت دور و دراز در مدت کوته بریده بعادلخان پیوست - و مقدمات مذکوره را که صلاح دوجهانی در قبول آن بود حکیمانه دلنشین او ساخت - از روی فهمیدگي سر تا سر احکام فرموده را از ته دل و جان بقبول تلقي نموده در هیچ باب ایستادگي ننمود - و در اندک مدت پیشکش مقرر که عبارت از بیست لک روپیه باشد نقد و جنس از مرصع آلات و جواهر و انواع نفایس و نوادر و شصت زنجیر فیل کوه پیکر سامان نموده مصحوب افضل خان و حکیم عبد الله خان بدرگاه گیتي پناه ارسال داشت - و درین مرتبه دو لک روپیه بافضل خان تکلف نمود - و قاضي عبدالعزیز نیز مواري صد زنجیر فیل و نه لک روپیه نقد و جنس بحساب هژده لک بر سبیل پیشکش مقرر از قطب الملک گرفته متوجه آستان بوس شد - و بهمین دستور کنهر داس هم دوازده لک روپیه از نقد و جنس مشتمل بر چهل زنجیر فیل و اسپان عربي اصل و جواهر از نظام الملک و عنبر گرفته رو بدرگاه جهان پناه نهاد - و سنه بلند اقبال فتحنامهٔ کریمه مشتمل بر نوید فتوحات عظیمه که دیباچهٔ نصرتهای سلاطین ماضي و حال تواند بود - وعنوان کارنامهٔ ملوک زمان استقبال را شایان باشد-

---

(۱) در بادشاه نامه بجای کنهر داس کهتر داس نوشته شده - صفحه ۲۱۰ - جلد دوم *

مصحوب حکیم علم الدین از برست کردهای خاص آن حضرت که اکنون بخطاب وزیر خان و منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز است بخدمت حضرت خلافت مرتبت فرستادند - چون خبر این فتح مبین بدآن حضرت رسید بسیار از جا در آمده لوازم شادي و مبارکبادي بجا آوردند- و از روی مرحمت عنایت نامهٔ نامي درجواب شاه عالم پناه نوشته استحسان و تحسین بسیار و شاد باش و آفرین بیشمار در ضمن آن درج فرمودند *

از سوانح این ادام الله ویردیخان ترکمان که حسب‌الامر عالي از برهانپور بجهت شکار فیل بنواحئ سلطانپور رفته بود - هشتاد و پنج فیل از جمله یکصد و پنج زنجیر فیل صید شده که در قید حیات مانده بود بنظر انور در آورد - از سوانح غم اندوز این سال قضیهٔ ناگزیر شاهزادهٔ امید بخش است که روز سه شنبه اوایل ربیع الثاني سنه هزار و سی و یک هجري رو نموده - انتقال آن نونهال سرا بوستان جاه و جلال ملال افزای خاطر شاه بلند اقبال گشت - و باغ فیروزه که در ظاهر برهانپور واقع است مرقد منور آن والا گوهر مقرر شده گلزمین آن خطهٔ پاک باین نسبت آبروی عالم خاک گردید *

چون نزد سلاطین دیسان از وجود برادران و خویشان که عدم شان باعث بهبود عالمی است عالم بهبود را برداختن محض صواب است - و مشیران ملک و ملت در وفق مقتضای مصلحت وقت ناگزیر کار استیصال مطلق سرکای دولت خیر اندیش بهبود اهل روزگار میدانند - لاجرم بتجویز صواب گویان دین و دولت سلطان خسرو را که جهانگیربادشاه در عالم بیخبرئی سراب بشاه بلند اقبال حواله نموده بودند- شب سه شنبه بیستم ربیع الثانی سنه هزار و سي و یک هجري بعذاب خفه از مطمورهٔ زندان بمراح نای عالم خاک روانه ساختند - و بجهت رفع گفتگوی مردم روز دیگر نعش آن مرحوم را از روی کمال تعظیم و نهایت تکریم ارکان دولت و اعیان حضرت تکبیرگویان و درود خوانان از میان شهر برهانپور گذارنیده شب چهار شنبه در عالم‌گنج مدفون‌گردانیدند - از حسرت این واقعهٔ ناگزیر دلهای عالمی سوخته بربیکسي و بیچارگئي آن مظلوم زن و مرد شهر بدرد تمام گریستند - و استماع خبر این سانحهٔ غم اندوز حوصله سوز و شکیب گداز اهل نزدیک و دور آمده مدتها راحت را از ساحت فراغ خاطرها بیرون داشت - و تا آن مرحوم در شهر مذکور مدفون

بود هر شب جمعه عالمی بزیارت مرقد آن سلطان مغفور شتافته - بعد از نقل نعشش از آن مکان به الهاباد درهر منزل بدستور شهر صورت قبر نمودار ساخته سالهای دراز هر پنجشنبه مردم اطراف و جوانب فراهم آمده اکثری در آن موضع شب میگذرانیدند - خلاصهٔ مطلب از گذرانیدن سلطان خسرو آن بود که چون حضرت خلافت مرتبت در انجام کار و فرجام روزگار چه از علت اعراض امراض مزمنه و چه بسبب به ارتکاب تناول مغیرات بی پروا و بیدماغ شده مطلقاً بسر انجام مهام سلطنت نمي پرداختند-و مدار نصب وکساد مهمات ملکي و مالی این دولتکدهٔ ابد بنیاد وابسته برای نور جهان بیگم بوده حل و عقد مهمات بنحوی که خاطر خواه او بود مینمود - و او و منسوباتش قطعا ملاحظهٔ دور بینی و عاقبت اندیشي بنظر در نیاورده به نهجی راه رسوب متابی گشادند که بوسیلهٔ زر ناسزاواری چند بکار فرمائی اعمال بمنصب معقول و متصدئي خدمات بی نسبت گسسته رفته رفته بکار گزاری سرکار و صاحب صوبگئی ولایتها لوای استقلال بر افراشتند - و ازین جهت مانند عظمه بمصالح دولت رسیده خلل های کلي در خلال این احوال انتظام عالم راه یافت - و این معنی بر شاه بلند اقبال بعنایت گرانی نموده - آنوالا گهر این پایه تسلط بیگم که باعث فساد نظام عالم و شورش اوضاع و احوال دارا خلافه بود بر نتافت - و بسر هم جسمئی اخوان حسد پیشه که بمیر جویش را بجزی میگرفتند - و از خود جسابی بر گرفته خود را در حساب بر گزیدگان عنایت جناب پروردگار بی سپردند - بتخصص شهریار که همواره بیگم همت بر پیشرفت کار او مصروف داشته میخواست که بهر کیف که میسر آید نامزد مرتبهٔ خلافت گردد - و عمدهٔ ملاحظه کوفت آن حضرت که درینولا از شدت ضیق النفس وقت به تنگي کشیده اعتماد بر پایندگئی زندگئي آن حضرت نمانده بود ملاحظه بند گشته اراده نمودند - که پیش از آنکه آن حضرت بعالم بقا شتافته در منزل قدسیان مقام گزینند - بمحض صلاح وقت ناچار با خود قرار چنین دادند - که بحسب سر انجام معاملهٔ دین و دولت باختیار خود گرفته باحوال رعیت و سپاهی که ایشان در حقیقت بی سرور حکم تن بی سر و رمه بی شبان و گنج بی پاسبان دارند بواجبی پردازند - و تا اختیار عرصه از قبضهٔ اقتدار بیرون نرفته و گرد فتنهٔ برادران مرتفع نگشته خاطر از مواقفت ارباب وفاق جمع ساخته و غایلهٔ فسادی که از دورئي خیل دولت محتمل ست رفع گردانیده بعضی از ارباب نفاق

را زندانی و برخی را آنجهانی سازند - و بدین قصد که تا هنوز بنای کار پرویز و شهریار پایدار نگشته و اساس معاملهٔ آنها استحکام نیافته آن دو معدوم بالمره را بآسانی از میان برداشته به تهیهٔ مواد و سمر و سرانجام معاملات رزم پردازند - لا جرم محفل کنگاس آراسته و باجتماع لشکر پرداخته تحت سلطان خسرو را آنجهانی ساختند - بعد از آن در و دیوار دولتخانهٔ برهانپور را از سر نو به پرتو آرایش جشن نوروزي و پیرایش بزم ظفر و فیروزی بر آئین مهر گیتي افزو نور اندود و صفا آمود نموده از جلای نقره و طلا ریزش کثیره روی زمین محفل بهشت آئین را رشک فرمای انوار مهر انور و غیرت بزم رنگین چرخ اطلس گردانیدند *

در آمد فصل بهار وطلوع طلیعهٔ سپاه نو روزی و مبارکباد فتح و فیروزئی اولیای دولت نصرت روزئی شاه بلند اقبال و سانحهٔ چند که درین عرض رویداد

سریر نشین بارگاه چارم یعني نیر اعظم که سر خیل سپاه انجم است - بعد از انقضای پنج گهري شب دو شنبه هشتم جمادی الاولی از شهور هزار و سي و یک هجری از کاشانهٔ حوت بشرف خانهٔ حمل بر سبیل تحویل فیض قدوم سعادت لزوم ارزاني داشت - و از فرط شادماني نوید فتح و فیروزي که بتازگی روزي روزگار نصرت آثار اولیای دولت پایدار آمده بود- کار پردازان قواي نامیه را بآذین روی زمین و تزئین صفحهٔ زمان امر نمود - حسب الامر شاه بلند اقبال کار گذاران کارخانجات خاصه بر در و دیوار های دولتخانهٔ برهانپور از سر نو آرایش جشن نو روزی و پیرایش بزم ظفر و فیروزی برآئین مهر گیتی افروز بستند- درهمین ایام که برهانپور از پرتواقامت موکب مسعود بهمه جهت مجمع بهجت و سرور و مجمع نشاط و سور بود - وکنگاش توجه عالی بصوب دارالخلافه بجهت انصرام ارادهٔ مزبور و سرانجام تهیهٔ اسباب جنگ درمیان که درین اثناء زین العابدین خلف آصف خان جعفر از درگاه گیتي پناه آمده فرمان عالیشان باین مضمون رسانید - که شاه عباس دارای ایران درین آوان بالشکر گران سنگ باهنگ تسخیر قلعهٔ قندهار آمده چندی در بارهٔ احاطهٔ آن پای افشرده

مدتی متمادي باقامت مراسم تضییق دائره محاصره اشتغال نموده روزگاري نائرهٔ جدال وقتال از بیرون و درون اشتعال داشت - تا آنکه کار بر متحصنان بغایت تنگ شده معامله بدشواري گرائید - و بنابر آنکه مبانی یکجهتی و یگانگی و بنیاد صداقت و اتحاد از دیرباز میان این خانوادهٔ علیه و سلسلهٔ صفویه استحکام داشت - عبدالعزیز خان نقشبندي که حراست آن حصار و ضبط مضافات آن بعهدهٔ او بود تکیه برین معنی نموده - و از جانب شاه خاطر جمع کرده ازتفنگچی و آذوقه و باروت و سایر سامان قلعه داري چنانچه بایست نکرده بود - لاجرم عبدالعزیز خان از کثرت عسرت و قلت غله و نومیدي زود در رسیدن کومک از رهگذر دوري راه قلعه را ناچار سپرد - چون درین ایام بمساعی جمیلهٔ آن گرامی فرزند سعادتمند الحمد لله خاطر از دنیا داران دکن در همه ابواب حقیقت گرای گردیده دامن ناموس این دولت بر دست همت بلند بهمت آن قرة العین اعیان خلافت نیز لازم است - الحال صلاح دولت منحصر در آن است که از برهانپور بفرخی و فیروزمندي متوجه مندو یا اجمیر شده موسم شدت گرمی هوا و بارندگی را در یکی ازین دو موضع بگذارند - و بعد از طلوع سهیل که وقت سفر این کشور است رایت ظفر آیت را بمبارکی و خجستگی ارتفاع بخشیده با سایر کومکیان از همان راه روی توجه بمقصد آرند - چون حقیقت معادله از نوازشنامهٔ حضرت خلافت مرتبت بر خاطر انور پرتو افگند دست آویزی قوی بجهت روانه شدن یافته در روز شرف آفتاب که اشرف ساعت بود از برهانپور بصوب قلعهٔ ماندو نهضت فرمودند - و بیست و ششم فروردین ماه در طی راه افضل خان و حکیم عبد الله و قاضی عبدالعزیز و کنهرداس بامجموع پیشکش دنیا داران دکن و فرستادگان ایشان و هم چنین راجه بکرماجیت که بقصد تنبیه افواج عادل خان و تعین تهانجات بالاگهات دستوري یافته بود مقتضی المرام باز گشت - و راجه بهیم با چهار لک روپیه نقد و صد زنجیر فیل از بابت پیشکش زمیندار گوندوانه و یک لک و چهل هزار روپیه نقد و پنجاه زنجیر فیل از جانب آمده بسعادت بساط بوس درگاه والا کامیاب گشتند - حضرت شاه بلند اقبال بعد از رسیدن ماندو زین العابدین را با جواب فرمان عالیشان دستوري مراجعت دادند - خلاصه مضمون عرض داشت آنکه چون همگی همت این رضا جوی متوجه اطاعت فرمان جهان مطاع است - و پیوسته در حصول مراضی خاطر اقدس آن حضرت بقدر امکان کوشیده مطلقا سرانقیاد از فرمودهٔ والا نه

پیچیده - چنانچه هر خدمتی که اشاره عالي بانصرام آن وقوع یافته از سرفرمان برداري و روی جانسپاري سرانجام آن شتافته - الحال نیز حسب‌الحکم قضا سیم رور سرف که فرمان اشرف پرتو ورود افکنده متوجه مندو گست - و دوم اردي بهشت ماه الهي سال هفدهم جلوس همایون داخل قلعهٔ مذکور شد - و چون عساکر منصوره درین ایام از سرانجام سهام دکن پرداخته‌اند و در موسم برسات از زمین مالوه عبور متعسر بل متعذر است - حسب الامر صلاح وقت در اقامت مندو دیده آنجا توقف نمود -

که چون ایام بارش منقضی گردد توفیق الٰهی و همراهئی اقبال بی زوال بادشاهي راهئی آن سمت شود - چون آن مهم عمده نسبت بسفرهای این کشور نمي تواند شد - چه از ملتان تا قندهار قریب سه صد کروه است - و در مراحل آن سر زمین غله بجهت خوراک کاروانیان نمی رسد چه جای آذوقهٔ این قسم لشکر کلاني که بر مثل شاه عباس بادشاهی سپاهی منش مصاف دیده که مکرر با عساکر روم و اوزبک رو برو شده جنگ نموده به‌نیروی آن غالب توان آمد - ناچار سرانجام آذوقه باهتمام تمام چنانچه باید و شاید نمود - الحال بحکم این مصاحت انسب آنست که صوبهٔ ملتان و پنجاب و کابل که بر سمت قندهار است بجاگیر این رضا جو عنایت شود - تا سامان علات و سائر ضروریات این یورش بآسانی تواند نمود - و نیز خزانهٔ پر زر مستوفي که بسامان این قسم لشکری عظیم وفا کند سرانجام باید فرمود - و بمقتضای آنکه لشکر را از سردار دقایق بیم و امید در درجهٔ کمال می باید تا مهم بر وفق دلخواه پیش رود - اگر سررشتهٔ افزایش و کمئی مناصب و مراتب و تنخواه و تغیر جاگیر کومکیان این یساق بقبضهٔ اقتدار و اختیار این دولتخواه مربوط گردد بصلاح دولت اقرب و مقتضای وقت انسب می نماید - چون مضمون عرض داشت بر رای انور پرتو وضوح گسترد - و نور جهان بیگم از حقیقت مطالب آگاهی یافته هر یک ازین ملتمسات را در وقتی نا مناسب بعرض اشرف رسانیده تا حدی جد و مبالغه در بصورتئی این امور و تقبیح این وجوه بجا اورد که این معنی باعث شورش مزاج اقدس آن حضرت شده بسیار از جا در آمدند - و بشهریار تسلیم خدمت تسخیر قندهار فرموده جاگیر حصار درمیان دوآب و این حدود از شاه بلند اقبال تغیر نموده بتنخواه او نمودند - و بجهت آوردن لشکر دکن سزاولان تعین نموده حکم فرمودند که چون صوبهٔ مالوه و احمد آباد

و دکن بجاگیر او تنخواه شده ازینجا هرجا خواهد محل اقامت خود قرار داده ارادهٔ آمدن حضور نکند - و بندهای شاهي که در یساق دکن همراه او تعین بودند بزودي روانه حضور سازد - و بعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرموده در نگذرد *

کیفیت روانه شدن شاه بلند اقبال از برهانپور بارادهٔ ملازمت و شورش مزاج اقدس حضرت خلافت مرتبت ازین وجه و منجر شدن آخرکار بمحاربه

چون نور جهان بیگم به تصورات دور از راه بنای کار بر خواهش طبع خویش نهاده تغیر مقتضای ماضي که در عهد الست منشور نامدار بطغرای غرای منشیان دار الانشاء بفعل الله ما یشاء رسیده - و بدستخط خاص دبیر دیوان کدهٔ تقدیر از خامهٔ جف القلم بما هو کائن بتوقیع وقیع و یحکم ما یرید موشح گردیده این هنگامه را غنیمت دانسته خواست که سلطان شهریار چارمین فرزند حضرت خلافت مرتبت را نامزد سلطنت نماید - و باوجود چنین سعادتمندي که لباس رسای استحقاق خلافت علی الاطلاق بر بالای دل آرای او چسپان و چست آمده چنان ناقابلی را بر اورنگ خلافت جای دهد - و بیان حقیقت این واقعه انست که چون بیگم میدانست که عنقریب جهانگیر جهان کشای بنابر استداد عارضهٔ دیرینه اورنگ جهانباني را خیرباد وداع گفته و افسر سروری از تارک والای حضرت شاه بلند اقبال زینت پذیرفته با وجود مسعود آن حضرت این اطلاق عنان و تصرف در امور نخواهد بود - و اگر معامله با شهریار باشد چون دختری که از شیر افگن ترکمان داشت در حبالهٔ ازدواج او بود - هر آئینه بسبب این نسبت سلطنت داماد موجب مزید اعتبار و علت دوام تسلط و اقتدار او خواهد شد - لا جرم چشم از همه مراتب پوشیده بتشیید مباني دولت این حضرت راضي نبوده سعي در تمهید قواعد مکانت و مکنت و ازدیاد نیرو و قوت او مي نمود - و حقیقت مخالفت شاه بلند اقبال خاطر نشان حضرت خلافت مرتبت کرده سر کردن مهم قندهار نامزد شهریار کنانید - و خود به نشت گرمي زر کلي که از

اعتماد الدوله مانده بود متعهد سرانجام سهم‌قندهار و تجهیز لشکر نصرت آثار و متصدئ پیشرفت این کار دشوار آمده میرزا رستم صفوی را که سالها حکومت قندهار و توابع آن بعد از پدر باو و برادرش بود - و ماهیت دان آن ملک است باتالیقی مقرر ساخت - و بیغرضانه بتقریر دلپذیر خاطر نشان نموده امر بتغیر جاگیر سایر محال هندوستان که در تصرف گماشتهای شاه بلند اقبال بود کنانیده تنخواه طلب شهریار شد - و راه گفتگوی دولتخواهان درین باب مسدود ساخته کار بجای رسانید - که میر عبد السلام وکیل دربار آن حضرت که اکنون بخطاب [1] [اسلام خانی] ع و منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافرازی یافته است از آمد و رفت دربار ممنوع شده رخصت معاودت بخدمت انحضرت یافت - چون یکبار غبار کلفت و گرد وحشت بنحوی بر انگیخته شد که از هیچ رو الفت و موانست و صلاح و صفا را درمیانه راه نماند - و چندی از بندها بسزاولی طلب هر یک از امرا نامزد شده اکثر صوبه داران را نیز بحضور طلب فرمودند - استماع خبر این مقدمات وحشت آمیز باعث کدورت خاطر اور آن سرور گردیده افضلخان را فرمودند که بر سبیل ایلغار بدربار والا پیوسته دقایق حقیقت معامله را در اماسی ملایم و وقتی مناسب بعرض اقدس رساند - که این فرزند فدوئ جانسپار که همواره در صدد تحصیل خرسندئ و همه جا در مقام اقامت مراسم رضامندئ آنحضرت بوده بهیچ وجه سوء ادبی و فرو گذاشت خدمتی که برآن سر سراوار کم توجهئ آنحضرت بشد بخود گمان ندارد - و بی روسی و لغزشی که مستلزم اند ک مایه کم لطفی چه جای این همه دل گرانی و رنجش خاطر مبارک باشد بخود راه نمی برد - خاصه درینوقت که بتازگی مصدر ظهور این نوع نمایان فتحی شده تقدیم خدمات شایسته دیگر نیز در خاطر خیر اندیش دارد - متعجب است که بی صدور سائبهٔ تقصیر وجه این مایه کم توجهی و علت این مایه سر گرانی در واقع چه باشد - خصوص تعین جاگیر این رضا جو نموده بآن قسم ناحلمی دادن - چون افضل خان از شرف بساط بوس سر افرازی یافته خلاصه مطلب را بعرض رسانید - اصلا نفعی پدید نیامده تلافی و تدارک این معنی مطلقا صورت نه بست - ناچار دستوری یافته بی نیل مقصود مراجعت نمود - و حقیقت معامله بتارک بر رای حمایی پیرای شاه

---

(۱) [صلابت خانی] ل

بلند اقبال ظهور یافت و دانستند که در ارکارسازي نامه و پیغام گذشته - لاجرم قرار دادند که خود بنفس نفیس از ملازمت وانند والا قدر استعداد یافته حقیقت معامله را خاطر نشان و دلنشین آنحضرت سازند - بنابرین عزیمت را بحلیهٔ جزم آراسته با افواج منصور فوج در فوج متوجه دربار جهان مدار گشتند - حضرت خلافت مرتبت از استماع این خبر بی نهایت متغیر و متاثر شده بجمهور عساکر بقصد مقابله نمودند - و از لاهور بسرعت تمام متوجه شده چون از دارالملک دهلي گذشتند - مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدید مهابت خان مفوض نموده هراولی سپاه ظفر دستگاه بعهدهٔ عبدالله خان مقرر فرمودند - و جوانان کار طلب در دیده و سپاهیان مصاف آزموده را در فوج خان مذکور تعین نموده خدمت رسانیدن اخبار و ضبط شوارع و طرق نیز بار فرمودند - چون اینجانب او بشاه بلند اقبال همدست و همداستان خبرهای راست و دروغ بهم آورده از نظر اشرف گذرانید - و اکثری از بندهای درست اخلاص را متهم بنفاق و اخبار نویسي ساخته خواست از پا در آورد - لیکن حضرت خلافت مرتبت بفتنه سازي او از جا نرفته بکسي مضرت نرسانیدند - و با آنکه بعضی دولتخواهان در خلوت بکنایه و صریح حقیقت نفاق او بعرض رسانیدند - آن حضرت زیاده از توقع او عنایت و مهرباني مبذول داشته در هر باب بی نهایت دلجوئي مي نمودند - چون شاه بلند اقبال بنابر کثرت مردم از راه کنار دریا می مسافت مي نمودند - آن حضرت نیز براه دریا متوجه شده ترتیب افواج از هراول و جرانغار و برانغار و التمش و طرح و چنداول بدستور لایق فرمودند - و ازینطرف شاه بلند اقبال بیست و هفت هزار را سال دیده بنابر شرم حضور با خانخانان از راه راست عنان تافته جانب دست چپ متوجه شدند - و راجه بکرماجیت را با داراب خان خلف خانخانان و بسیاری از امرای بادشاهي از تعینایان دکن و احمد آباد که تفصیل آن طولی دارد - و از نوکران خود مثل راجه بهیم و رستم خان و بیرم بیگ هیچ فوج قرار داده بظاهر سرداري را بنامرد داراب خان نموده روبروی لشکر بادشاهي تعین فرمودند - روز چهار شنبه جمادی الثانیه سنه هزار و سي و دو هجري مابین بلوچپور و قبول پور افواج بادشاهي و شاهی بهم رسیده جا بجا بتوزک و ترتیب مقرر سوار ایستاده مستعد رزم گشتند - و توپخانه‌ها را از هر دو طرف دفعه دفعه آتش داده هنگامهٔ مصاف و معرکهٔ رزم را گرم ساختند - و سخت کوشان سر کش از ارباب نفوس قریهٔ هر دو خیل بنواختن کوس

و گورکه در جنگ زده شعلهٔ تیغهای سرکش مانند آتش کین علم نمودند - آن حضرت بجهت مزید تفقد خاطر و رعایت جانب عبدالله خان کوکلتاش خاصه فرستاده اظهار تردد و جانفشانی که لازمهٔ این مقام بود بمیان آوردند حال ناحق شناس قطعاً عواطف و مراحم عمیمهٔ حضرت خلافت مرتبت را بنظر حق شناس در نیاورده وبهمه جهت قطع نظر از حقوق عنایات بادشاهانه نموده در عین قابوی تاختن اسپ و انداختن یکه تازان معرکه پرداز اسپ بر انگیخته با فوج خود بهواخواهان پیوست - و این معنی باعث چیره دستي و فرط دلیري و جرات این مردم گشته سران لشکرجهانگیری خواستند که هزیمت را نوعی از غنیمت شمارند - که بیک ناگاه از آنجا که مقتضای رنگ آمیزی های اقبال بیزوال و نیرنگ پردازی های تائید آسمانی ست - عصا را تفنگی غیبي براجه نکرماجیت رسیده از پای در آورد - و دارابخان باوجود کمال وسعت وکثرت لشکر و ساز محاربه بر طبق اشارهٔ خانخانان دست از قتال و جدال مردم بادشاهي باز داشته دیده و دانسته عنان انصراف را انعطاف داد - و دیگر سرداران نیز باوجود غلبه محافظت خویشتن نموده پیوند امید بسته را گسستند - و از روی نیامد کار سرها بگریبان و دستها در آستین دزدیده و پایها را در دامن کوتاهي تردد پیچیده راست تا اردوی شاه بلند اقبال عنان باز نکشیدند - و آن والا جاه بمقتضای مصلحت وقت محافظت خویشتن واجب دانسته با خانخانان و دیگر سران متوجه برهانپور شدند - و لشکری بادشاهي بسرداري سلطان پرویز و اتالیقي مهابت خان در همان گرمي عنان تعاقب سبک و رکاب تمکن گران کرده از دنبال جلو ریز شتافتند *

چون پنجم شهر پور سنه هفده سدو مرکز رایات عالیات گشت همین روز در خدر معلی نواب قدسي القاب ممتاز الزماني شاهزادهٔ والا قدر شرف ورود بعالم شهود نمود - و قبل از آنکه میامن تسمیهٔ آن والا گهر بنامي و اسمي سامي تردد اتجهاني شد - مجملا از آنجا بعزم برهانپور ششم مه مذکور کوچ نموده بابیست هزار سوار و سیصد فیل جنگي و توپخانهٔ عظیم بعزم رزم سلطان پرویز و مهابت خان که پی ریز کرده مي آمدند متوجه شدند - و دارابخان و بهیم و بیرم بیگ و دیگرمردم کار آمدني خود را به پیش روانه ساخته از عقب خود باتفاق خانخانان رو بعرصهٔ کارزار نهادند - چون مهابتخان بتازگي از در چاره گري در آمده بفریب و فسون صید دلهای رمیده مي نمود - و بتحریر نامه و پیغام در لباس اظهار تملق و چاپلوسي

تمام بامراء این طرف اعلام میکرد ـ و آنها هم سر رشتهٔ عقد عهد و پیمان بعقد
غلاظ ایمان بوثیق تمام داده منتظر وقت و قابو بودند ـ روزی که دلیران
و مقهوران در میدان مصاف صف کشیده هنگامهٔ گیر و دار را از طرفین
گرم بازار ساختند ـ و هر کدام بمقتضای مقام در بند ننگ و ناموس افتاده
از راه تهور و تجلد در عرصهٔ مرد افکن اسپ تردد می تاختند ـ نخست
برق انداز خان که سابق بهاءالدین نام داشت و نوکر ریحان بود ـ و بعد ازان
در سلک برقنداران روبی سرکار بادشاهی انتظام داشت و بتوجه آنحضرت
بپایهٔ امارت رسیده ـ پاس مرتبهٔ عنایت گرامی و حق نمک نداشته با برق
اندازان خود را بلشکر سلطان پرویز رسانده ـ و بعد آن رستم خان از نوکران عمده
و تربیت کردهای عالی با محمد مراد بدخشی بشمول حرام خواران بی
درنگ گریزان گشته بافواج بادشاهی پیوستند ـ شه والا جاه از استماع
این خبر ازجمیع بندهای شاهی بی اعتماد شده همه را نزد خود طلبیده
از آب نربده عبور نمودند ـ دریتوقت نیز اکثری از بیوفایان جدائی گزیده
به لشکر بادشاهی پیوستند ـ شاه بلند اقبال تمام کشتی ها را بآن طرف کشیده
گذرها را بقدر امکان استحکام داده ـ و بیرم بیگ بخشی را با سپاهی
معتمد و جمعی از دکنیان و عرابهای توپخانه در آنجا گذاشتند که مجال
عبور بهیچ متنفسی ندهند ـ دران وقت محمد تقی قاصد خانخانان را
با نوشتهٔ که بدستخط او بجانب مهابتخان بود گرفته پیش شه بلند اقبال
آورد ـ در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود * بیت *

صد کس بنظر نگاه میدارندم * ورنه بپریدمی ز آرامی

آنحضرت خان مذکور را با فرزندان از خانه طلبیده این نوشته را نمودند ـ
اگرچه عذر و انکار بسیار درمیان آورده خود را باین مقدمه آشنا نمی ساخت ـ
اما جوابی که ازآن تسلی شود سامان نتوانست نمود ـ لا جرم او را با
داراب خان و دیگر فرزندان متصل دولتخانه نظر بند نگاهداشتند ـ و خانی که
برای خود فال رده بود براءالعین صورت آنحال مشاهده نمود ـ و بهمین دستور
یکی از بندها نوشتهٔ مهابت خان که در جواب مکتوب زاهد خان نوشته
و بمبالغه تحریص آمدن او نموده بود آورده گذرانید ـ از روی اعتراض خان
و مانش بتاراج داده اورا نیز با سه پسر محبوس ساختند ـ و چون نزدیک
قلعهٔ آسیر که در استحکام و متانت و ارتفاع های و سامان توپ و تفنگ وچشمه
های جاری نظیر خود بر زمین ندارد ـ و راه بر آمدنش در نهایت تنگی و

تاریکی‌چنانچه زالی سر راه بر رستم می تواند گرفت رسیدند - مصحوب شریف
نام ملازم سرکار عالی منشور والا مشتمل بر ترهیب و تخویف و امید بنام
میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو قلعه دار آنجا فرستاده
تاکید نمودند که بمجرد آمدن میر مذکور برای استقبال منشور دیگر ببالا
رفتن نگذارد - اتفاقاً میر از سعادت منشی و اخلاص درست بی مبالغه
و مضایقه قلعه را بشریف سپرده خود با زن و فرزند فرود آمده حضرت شاه
را دید - و بمنصب چهارهزاری ذات و سوار و علم و نقاره و خطاب مرتضی
خانی سرافرازی یافت - روز دیگر با خانخان و داراب‌خان و سایر اولاد او
ببالای آن حصار - تاثت آثار بر آمده عورات و اسباب زیادتی را در آنجا
گذاشته تا سه روز بخاطر جمع در سرانجام آذوقه و مصالح‌قلعه داری پرداخته
گوپال کور را بنگاهبانئی قلعه مذکور سر برافراختند - رفتن ببالای قلعه
محض برای آن بود که خانخانان را با داراب‌خان و فرزندان دیگر محبوس
سازند - چون رای برگشت با خود به برهانپور آوردند - و راو رتن هاده را
که سپاهئی قرار داده صاحب الوس است درمیان آورده برسل و بسایل
حرف صلح مذکور ساختند - مهابت خان در جواب نوشت که حرف صلح
بی خانخانان متعذر است - تا او نیاید این معامله بگفتگوی دیگران
راست نمی آید - شاه بلند اقبال خان مذکور را اندرون محل طلبیده
دلجوئي زیاده از حد نموده بمبالغه ظاهر ساختند - که چون دریبوقت جز
عنایت الٰهی و کارگری تائید فیض نامتناهی معین و مددگار دیگری نیست -
از شما توقع همراهی و معاونت زیاده از آنچه توان گفت داریم - اگر
بمقتضای جوانمردی و اصالت حفظ ناموس و عزت این دولت بر ذمهٔ
همت خود گرفته کاری بنمائید که معامله بحالت اصلی گراید - هرآئینه
سالهای دراز ممنون دولتخواهی و اخلاص درست شما خواهیم بود - بعد
این گفتگو روابط عهد و پیمان را بسوگند مصحف مجید مستحکم ساخته
بعزیمت صلح روانهٔ آب نربده ساختند - و مقرر فرمودند که اینطرف آب
توقف ننموده بنامه و پیغام تمهید مبانئی صلح و دوستی نماید - اتفاقاً
پیش از رسیدن خانخانان شبی جمعی از دلاوران لشکر بادشاهی بندهای
شاهی را غافل یافته ازگذر غیر متعارف گذشتند - و دیگر لسکریان‌نیز از تعاقب
آنها سر کرده از آب عبور نمودند - بیرم بیگ از مشاهدهٔ این حال دست
از خویشتن داري برداشته و قطع نظر از محافظت گذرها نموده روی توجه

بسوی برهانپور آورد - درین وقت خانخانان از بیرنگئ اقبال گرفتار ششدر
حیرت گشته درماندهٔ کار خود شد - و از رسیدن پی در پی نوشتهای سلطان پرویز
مشتمل بر وعده و وعید و دلاسا و استمالت و دلجوئی بسیار و بمعهد گذاران
چرب زبان بی اختیار از جا در آمده روی راست بس حم طریقت زد -
و بوسیلهٔ مهابت خان رفته سلطان پرویز را دید - آنحضرت از استماع عبور
موکب جهانگیری از آب نربده و برخاسته آمدن بیرم بیگ با مردم شاهی
و رفته دیدن خانخانان به سلطان پرویز از روی حقیقت نشناسی و معامله
نافهمی دل از وفای همگنان برداشته و از قتل و جدال باز آمده قرار دادند -
که در اطراف ممالک محروسه بولایت غنیم در آمده چندی در آنجا
بگذرانند - و بیاگر بر وقت عمل نموده بچاره گری این امر دشوار از سمت راه
یکسو شود - لاجرم بر امضای اقتضای این رای صواب آرای عزم دکن شده
دوم مهر سنه هژده جهانگیری مطابق بست و پنجم ذی قعده سنه
هزار و سی و دو هجری از آب نپتی گذشته بجانب دکن روانه شدند -
درین هرج و مرج جمعی کثیر از بندهای بادشاهی و سپاهی کام و ناکام
جدائی اختیار نموده از همراهی باز ماندند - و چون وطن جادون رای
و اودا جیرام بان طرف بود - ضرور چند منزل همراهي نموده به فاصلهٔ یک منزل
از عقب می رفتند - و اسباب و دواب که درین اضطراب در راه از مردم
بماند خاوندی مینمودند - و چون بیقین میدانستند که دیگر همراهی
نخواهند کرد - و در وقت کار دیگران را هم از راه برده حرکت ناپسندید
درمیان خواهند آورد - آنها را رخصت نموده ملازمان کرانبار را با احمال و اثقال
در قلعهٔ ماهور به اوداجیرام سپرده روانه پیش گشتند - و سلطان پرویز
و مهابت خان تا چهل کروه تعاقب نموده مراجعت به برهانپور فرمودند -
و آنحضرت از راه قلعهٔ ماهور بسرحد تلنگانه که داخل ملک نظام الملک
است در آمده متوجه سمت اودیسه شدند - نور جهان بیگم این خبر
شنیده با ابراهیم خان خالوی خود که صاحب صوبه باستقلال صوبهٔ
بنگاله بود نوشت که از هر راه که رو دهد حسب الامکان کوشش نماید
تا معامله یکسو شود - لاجرم این نا معامله فهم نیز از کار خود شماری گرفته
گردش روزگار و تقلب لیل و نهار را بحسابی بر نداشت - و گوش نصیحت
بیگم انداخته بمقام اقامت مراسم بی ادبی در آمد - و اکتفا بدین معنی
نکرده مبالغه تا جای رسانید که باحمد بیگ خان حاکم کتک برادر زادهٔ خود
نوشت - که زیاده بر مقدور مانع گذار عساکر عالی گشته بهر طریق که دست

دهد راه بر سپاه گرامی ببندد - و اگر کار بجنگ کشد خود را روکش آن آتش سرکش ننموده چون پروانه بی پروا بر آن شعلهٔ جهان سوز زند - بالجمله چون بندر مچهلی پتن مرکز رایات اقبال شد - در اثناء راه وقت کوچ میرزا محمد ولد افضل خان با والده و عیال راه فرار سر کرد - و شاه والا جاه بعد از شنیدن این خبر سید جعفر و خان قلی نوکران معتمد خود را بدنبال او فرستاده امر فرمودند - که اگر زنده بدست آید بهتر و الا سرش بیارند - همین که فرستادها بآن مصدر ابواب بی طریقی رسیده هرچند به ترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازي نمودند از جا در نیامد - و عورات را به پناه جنگل در آورده خود مردانه بجنگ استاده قصد آویزش نمود - و داد جدال و قتال داده جمعی کثیر را با خان قلي راهگرای وادئي نیستي ساخت - و سید جعفر با چندی دیگر زخمهای نمایان برداشته آخر کار بدم تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدوز خون او و همراهانش برخاک هلاک ریخته سرش بریده بحضور عالي شتافتند - چون از نزدیکئي برهانپور مصحوب افضل خان بازوبند لعل برای عادل خان و فیل و شمشیر مرصع بجهت عنبر فرستاده درخواست همراهي نموده بودند - افضل خان در بیجاپور از شنیدن این خبر بحال تباه و روزسیاه فسخ عزیمت معاودت نموده همانجا بودن خود قرار داد - و مهابت خان بر این معني مطلع گشته دو نامه در معذرت این قضیهٔ نامرضیه مشتمل بر تفقد و دلجوئي بسه اربجان مد کور نوشته از راه مرید استمالت طلب حضور نمود - او بدستاویز این مکتوب از بیجاپور روانه شده بدرگاه عالم پناه آمد - القصه در اثناء توقف شاه بلند اقبال در مچهلی پتن سلطان محمد قطب الملک از راه سعادت منشي خود را بوادئی نکو بندگی و حسن خدمت نزدیک ساخته نخست از راه تقدیم وظایف ضیافت و مهمانداري و ارسال نزل و اقامت که از مراسم امثال این مقام است در آمد - و معتمدی را با ساوری گرانمند و پیشکش لایق از نقد و جنس بملازمت فرستاده مریدانه اظهار وفا و وفاق نمود - و بگماشتهای خود نوشت که همه جا در مقام خدمتگاري و جانسپاري در آمده آنچه در حیز امکان گنجای داشته باشد بجا آرند - چون موکب سعادت از آنجا متوجه اودیسه شد اکثر جاها از راه ساحل دریای شور و جنگلهای دشوار گذار عبور نموده بعد از طی مراحل بسرحد آن ولایت در آمدند - و آخر ماه آذر ظاهر کتک که نشیمن حکام آن صوبه است مخیم سرادقات خیل دولت گردید - وقتي که از آنجا باراده توجه صوب بنگاله

نهضت فرمودند - احمد بیگ خان حاکم کنک هنگام کوچ سر راه بر عبور خیل اقبال گرفت - و بعد از ستیز و آویز شکست عظیم خورده بطریقی بی جا و بی پا گشت که تا هنگام رسیدن بنگاله هیچ جا بند نشده بحال تبه و روز سیاه بخیال خود ابراهیم خان پیوست - و ولایت بی حاکم ماند بنابر آنکه زمینداران و غیر اجنبی در آن سر زمین بسیار اند که عمرها انتظار این قسم روزی دارند - ناچار ولایت را اولیای دولت سپرده قرین فتح و ظفر بسوی مقصد راهی شدند - ابراهیم خان ازین معنی خبر یافته بی توقف بآلات پیکار و اسباب کار زار از نواره و لشکر بیشمار و فیلان مست و دیگر سازمحاربه از جهانگیر نگر معروف به ډهاکه روانه شده به اکبرنگر که سالها به راج محل اشتهار داشت رسید - و شهر را بر یکدست گذاشته از سر دخول آن در گذشت - و حصار مقبرهٔ پسرش را که در یک کروهی از اکبرنگر واقع است - بنابر آنکه بر ساحل دریا اساس یافته و اعانت مردم نواره و آذوقه بر وفق خواهش با و می رسید - بنگاه لشکر و مقر و مفر خویشتن و همراهان قرار داده نخست بپای خود به گوپسان در آمد - آنگاه احمال و اثقال سپاه را در چار دیوار حصار استوار گذاشته جندی را بنگاهبانی آن باز داشت - و خود با سایر مردم از آب گنگ گذشته در آن سوی آب چون حباب خانه خراب بباد هوا خیمه بر سر پا کرده اساس تزلزل بر آب نهاد - چون شهر اکبرنگر از قدوم سپاه نصرت دستگاه برکت اندوز گردید - و قطعهٔ آن خطه از فیض نزول خیل سعادت آبروی عالم آب و خاک آمد - ظاهر شد که ابراهیم خان بر سر پرخاش است - از روی عنایت نشانی بنام او صادر فرمودند - مضمونش آنکه درین ایام بحسب تقدیر ربانی و سر نوشت آسمانی آنچه لایق بحال این دولت خدا داد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شد - و از گردش روزگار و سیر لیل و نهار گذار بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاده - اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک از جولانگاه نگاهی بیش نیست و مطلب ازین عالی تر است - لیکن چون این سر زمین در پیش پا افتاده سرسری نمیتوان گذشت و گذاشت - اگر او ارادهٔ رفتن درگاه داشته باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته میفرمائیم که بفراغ خاطر روانهٔ درگاه شود - و اگر توقف صلاح وقت داند ازین ملک هر جا پسند افتد اختیار نموده آسوده و مرفه الحال زندگانی نماید - ابراهیم خان در جواب معروضداشت که بندگان حضرت این ملک را به پیر غلام خود سپرده اند - سر منست و این ملک - تا جان

دارم مسکوشم - خوبیهای عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجهول الکمیت چه مانده - بجز این آرزو و ارمانی در دل نیست که حقوق تربیت ادا نمایم - چون رای اشرف بعد از پاس صلاح پذیرئي آن خان نامه‌امله مهم بجنگ قرار گرفت - لاجرم گروهي از سوار و پیاده کار آزموده جرار بسردارئي دارابخان خلف خانخانان و همراهئي سید مظفر و سید جعفر و خواجه قاسم مخاطب به صفدر خان نامزد محاصرهٔ دتبره فرمودند - و سردار جلادت آثار و سایر سرداران و سپاهیان کار فرموده بعد از وصول مقصد اطراف آن دیوار بست را پی سپر پای پویه ساخته بدست تصرف احاطهٔ تامهٔ دادند - و چون استحکام آن دار دیوار استوار مرتبهٔ نداشت که بمحض یورش بی نقب و ملچار و پرانیدن برج و باره و دیوار بر آن دست توان یافت - لاجرم ملچارهای استوار قرار داده آنها را رمه رفته پیش بردند - و نقب‌ها جا بجا سرکرده همگی را مرتبه بمرتبه بپای دیوار آن حصار رسانیدند - و به بروج و باره را تهي نموده بباروت انباشتند - و آنرا آتش داده برخی از دیوار و برجي عظیم را بهوا پرانیدند - چون ازین راه جادهٔ فتح حصار حسب المدعا بر روی هواخواهان کشاده یورش نمودند - و درونیان بمقام مدافعه و ممانعه در امده بر سر رخنه دل بر سر جان و مال و عرض پا افشردند - و مدتی از طرفین کارزاری عظیم دست داده بسی سر در سر این کار شد - تا آن دیوار بند بدست در آمد - درین میانه جمعی کثیر داد دار و گیر داده نام نیک در عوض جان گرفتند - چنانچه از هواخواهان عابدخان و رحیمخان و آقا شریف و حسن بیک بدخشي و سید عبدالسلام بارهه و چندین نامدار دیگر جان نثار گشتند - و از متحصنان جمعي کثیر جریح و قتیل شدند - و از ناموران ایشان میرک جلایر بود که بقتل رسید - و گروهي انبوه از بیم سیلاب تیغ آبدار بهادران خود را بآب افگنده رخت بقا بآب فنا دادند - رای صواب پیرای آن نیز عالم آرای فروغ تصویب بر ساحت ارسال افواج بر سر ابراهیم خان انداخته تصمیم این عزیمت راسخه نمود - چنانچه فوجي آراسته و پیراسته بسردارئي عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و همراهئي راجه بهیم و خواجه صابر مخاطب به خان دوران‌بهادر و دریا خان و بهادر خان روهیله و علی خان ترین و دلاور خان بریج وکر یمداد خان و شیر بهادر و دیگر امرا و ارباب مناصب والا بتنبیه او تعین شدند - بنابر اینکه ابراهیم خان جمیع کشتی ها را بآنسوی رود برده عبور ازان بدون کشتي امکان نداشت - خان مذکور ناچار بالا رویه رودبار را گرفته

مرحل نورد ساحل دریا شد - که شاید در قرای دریا کنارهای کشتی بدست افتد - قضا را اندیشهٔ آن سردار درست نشین گشته چهار منزل کشتی تصرف در آوردند - و آن خان کار طلب بعد از ورود مطلب تحویز توقف ننموده بیدرنگ دریا خان و بهادر خان و کریمداد خان و محمد خان مهمند را با سه صد جوان کار دیده بر جمده و تادی خود از لشکر سیلاب اثر برگزیده با شحاه سر اسپ از آب گذرانید - ابن افغان سیه درینوقت ابراهیم خان ازین معنی آگاهی یافته با سرعت باد و سحاب بکنار آن آب شتافت - و با جمیع نواره سر راه را مسدود ساخته فی الحال سفینه های چارگانه را غرق کردن فرمود - چون رود عظیم تاجپور برنیه که بدریای کلان گنگ می پیوندد میان او و دریا خان حایل بود احمد بیگ خان خویش خود را بر سر خان مذکور تعین نمود - درین حال که او با دلیران بوقت اقبال مقابل شد باوجود بیادگی بهادران به تلاش رستمانه او را گوش تاب بلیغی دادند - ناچار طاقت مقاومت نیاورده رو بره فرار نهاد - ابراهیم خان از خبر فرار او دل سکسته شده فی الحال از دریای تاجپور عبور نمود - و دریا خان را محاصره نموده اطراف او را بچندین حصار دیگر مثل نواره که دریای آتش بود و همچنین بهادران پولاد حوش آهن پوش احاطه نمود - چون دریا خان و همراهان او گرفتار این گونه مخمصه شده بودند از در آمدن شمشیر بسر دست جا و بیجا در بناه طلام لحتی دل نهاد شدند - و دل بر کارگری تائید بسته نظر بر راه عقده کشائی اقبال گشادند - درین حال عبد الله خان بهادر که در مقام کومک اولیا قهر اعدا بود - بیچاره گری برخاسته در خانهٔ زین تگاوران زمین نورد نشست - و همان طریقهٔ پیشینه را پیش گرفته بجانب بالا رویهٔ آب روان شد - و روی بسمت بهاگپور که آنجا نشان کشتی چند گرفته بود نهاد - بامدادان بمقصد پیوسته و چندین کشتی کلان فرا دست آورده از صبح تا سه پهر سراسر لشکر بی پایان را با سواران و چارپایان از آب گذرانید - و بیدرنگ آهنگ کومک دریا خان نموده رو بدان جانب آورد - و دریا خان از توجه خان فیروز جنگ آگاهی یافته بی توقف بهمراهی همراهان خان را استقبال نموده بعد از الحاق با اهل وفاق باتفاق متوجه تنبیه غنیم شدند - ابراهیم خان با پنج هزار سوار آراسته و فیلان جنگی بدمست را پیش رو داده از عقب آنها رخ بسوی هواخواهان دولت شاهجهانی نهاد - و از همه پیشتر دریا خان که هراول موکب اقبال بود خود را باحمدبیگ خان سردار هراول ابراهیم خان رسانیده بزد و خورد در آمد -

و در حملهٔ وهلهٔ اول او را شکست داده بر فوج هرانغار زد - قضارا
درین اثنا از آنجا که مقتضای قدر است - کتیبهٔ از کتائب اهل صوبه بر
لشکر شاهی که بکارگزاری خواجه صابر و علی خان ترین سمت نفوبش
داشت روبرو شد - نخست محمد خان مهمند که لختی از هراول دور
دست افتاده بود با ایشان بدستیاری درآمده بعد از نمایش دستبرد نمایان
با هفتاد تن از منتسبان و خویشان خویش سر در راه ولی النعمه جاوید
داده نیکنامی ابد که نهایت منکو سرانجامی سپاهی است در رابرگرفت -
و احداد خان خلف او نیز زخمهای کاری برداشته بیهوش بر خاک کار زار
افتاد - و درین حال ولی خان فیروز جنگ از جا در آمده بر قلب
ابراهیم خان تاخت - و دلیران طرفین با یکدگر بر آمیخته بهم در آویختند -
و بی مبالات چون یکدیگر چون آب منحدر بر خاک هلاک ریختند -
و از حمله یکه تازان عسکر شاهی که داد بهادری داده کارستانی بر روی کار
آورده در عین گرمئی هنگامهٔ مصاف دلیری از تابینان عبدالله خان که
بحسب اتفاق بابراهیم خان برخورده او را بی سر ساخته بود انگشتر آن
سردار را بجهت نشان نزد خان فیروز جنگ آورد - و مقارن آن سپاهئ
دیگر سرش را پیش پای اسپ عبدالله خان انداخت - برین سر افواج
لشکر بادشاهی شکست یافته روگردان شدند - و عسکر شاهی بعد از اقامت
مراسم تعاقب و اسر و قتل بیشمار ز بقیة السیف اقناع از راه ابقا نموده
طریق معاودت بنمودند - و سر آن سردار بر دار نیزه کرده مظفر و منصور
بملازمت سرور هفت کشور شتافتند - و مبارکباد فتح بمسامع علیهٔ حضرت
اعلی رسانیده موقع تحسین و مورد استحسان گشتند *

مجملا چون ابراهیم خان بکار آمده جهان بکام هواخواهان گشت - از بیم
مبادا درعرصهٔ پهناور آن کشور که چهارسوی آن راجها و مردم مواس فرو گرفته اند
آسیبی از تغلب بیگانگان بر ممالک محروسهٔ بادشاهی بر خورد - یا خیلک
شان بر ولایات متعلقهٔ بادشاهی دست اندازی کنند - صلاح وقت در آن
دیدند که بالفعل ملک را محفوظ داشته بمحافظت آن پردازند - بنابر آن
دقیقه باین عزیمت صائب ماهچهٔ رایات آفتاب شعاع را درجهٔ کمال ارتفاع
داده از راه خشکی بدولت و سعادت مقرون فتح و نصرت متوجه دهاکه شدند -
و بعد از رسیدن آنجا و ملازمت نمودن احمد بیک خان قریب چهل لک
روپیه نقد سوای دیگر اجناس و پانصد فیل بقید ضبط در آورده داراب خان را
قسم داده بصاحب صوبگئی بنگاله سرافراز فرمودند - و زن و دختر او را با یک

پسر شاهنواز خان همراه گرفته متوجه اله آباد شدند ـ و در آخر اردي بهشت ماه داخل پتنه که درآنولا بجاگیر سلطان پرویز متعلق بود شده از آنجا بعزم بهادرنگ باهنگ جونپور و اله آباد نهضت فرمودند ـ اکثر جاگیرداران و منصبداران آنصوبه آمده ملازمت نمودند ـ و در اثناء راه بخاطر مبارک رسید که رهتاس اگر محط بنگاه و سبب نگهداشت اسباب و اثاث سلطنت و گذاشتن بعضي از خادمان محل قدسی شود بصلاح دولت اقرب است ـ از انجا که امید اقبال است شاید ... قلعه دار آنجا بر ارادهٔ خاطر اشرف مطلع گشته بطلب خاطر سعادت ملازمت شتافته قلعه را تسلیم اولیای دولت نمود ـ و خود نیز در سلک بندهای درگاه انتظام یافت ـ بالجمله آنحضرت جمیع اهل محلی را در آن حصن منیع بار داشته خود بدولت و سعادت رایات ظفر آیات را بسمت جونپور ارتفاع دادند ـ اکنون برای شادابیٔ ابواب سخن مجملاً مذکور از حصانت و رفعت و وسعت آن نموده میشود ـ قلعهٔ دیرین بناء رهتاس که از نهایت متانت اساس اساس متانت بر کوه نهاده ـ و از کمال حصانت حصار حصار حصانت بر گردا گرد کوهسار کشیده ـ در استواری بروج و سر افروزیٔ عروج از درجات همت علیا و اندیشهٔ رسا بکمال چیزی باقي ندارد ـ و در وسعت ساحت از مساحت سایر قلاع روی زمین بمرتبه حساب فاضل می آید ـ آن حصار رفعت آثار که در مغرب رویهٔ پتنه و بهار واقعست بر بلای کوهی اساس یافته گردا گردش از طرف دامان کوه ساترده کروه پادشاهی است ـ و محیط [۱] [قلعه] س قریب به دوازده کروه ـ و ارتفاعش اکثر جاها نیم کروه ـ و کوهچهٔ مذکوربکوهستان دلان ممند که به بنگاله متعلق مي شود پیوسته است ـ و چار دیواری در نهایت استحکام و متانت از سنگ و صاروج بر اطراف آن کشیده مشتمل بر چارده دروازه و نزدیک هر دروازه دهی معمور درون حصار واقع است ـ دريبولا از آنجمله چهار دروازه مفتوح است و باقي مسدود ـ و در آن قلعه سه چشمه همیشه جاري اتفاق افتاده که آب یکی از آنها قریب سه آسیا باشد ـ و سه تال چشمه خیز بهناور نیز بر فراز آن قلعه واقع است که پیوسته از آب سرشار است ـ و از آنجمله تالابی است که فسحت آن به نیم کروه مي کشد ـ و در آن حصار کشت و کار بسیار

---

(۱) ع [قُلّهٔ] ل

مي شود۔ و از زراعت آن مزارع چندان غله حاصل مي شود که در وقت محاصره و تنگي کار متحصنان را کفایت کند۔هم در اندرون حصار مرغزار و علف زار بسیاری هست ۔ که دواب ساکنان آنجا را بچراگاه بیرون احتیاج نیست ۔ و از هیچ جانب سر کوبي ندارد مگر از سمتی که بکوه کلان متصل است ۔ و موضع اتصال آنرا شیر خان افغان بریده و از عدم مساعدت روزگار فرصت بسر بردن آن دیوار نیافته ۔ راجه مان سنگهه در وقت حکومت خود بمرمت آنحصار استوار پرداخت ۔ چنانچه نشیمنهای دلکش ساخته باغی در شمال نزهت نیز طرح انداخت ۔ و دیواری سنگین اساس در نهایت رفعت و استحکام بر آن سمت کشید ۔ اکنون اینطرف نسبت باطراف باقي در محکمي کمي ندارد ۔ و از مبداء بنای این دیر دیرین بنیاد تا الحال هیچ زبردستي دست تصرف برآن نیافته *

بیان ولادت با سعادت شاهزاده

محمد مراد بخش در قلعهٔ رهتاس

درین ایام بمقتضای ارادت کاملهٔ ایردي چهار گهری از شب چهار شنبه بست و پنجم ذی حجه سنه هزار و سي و سه سال نوردهم جلوس جهانگیري باقي مانده دولت سرای سعادت آنحضرت و مهد عصمت نواب اقدس بتابش ممتاز الزماني از نور ظهور تجلي ورود شاهزادهٔ والا گهر که در قلعهٔ سنگین اساس رهتاس بعالم شهود روی نموده نمودار شاهد طور آمد ۔ و آن شاهزاده بمراد بخش موسوم گشته این گزیده مصرع موافق تاریخ مذکور زبانها شد * * مصرع *

مراد شاهجهان بادشاه دین و دول

چون موکب اقبال در شهور سنه هزار و سي و سه در جونپور نزول اجلال نمود ۔ از عرایض منهیان بمسامع علیه رسید ۔ که دیگر باره موجي جرار بسرکردگي سلطان پرویز و اتالیقي مهابت خان با سایر امرای عظام تجهیز نموده نامرد آن جانب ساخته اند ۔ و فرمان بنام سلطان مذکور رسید که چون خاطر از جانب خانخانان جمع نیست ۔ و داراب خان همراه شاه بلند اقبال است ۔ باید که خانخانان را بعنوان نظربند متصل دولت خانهٔ خود در خیمهٔ مختصر فرود مي آورده باشند ۔ و جانان بیگم زوجهٔ شاهزاده دانیال

را که شاگرد رشید پدر خود است سر با او یکجا داشته مردم معتمد به مبانی
آنها تعین نمایند - شاهزاده باتفاق شهامت خان شهیم نام علام حبشخانان
را نیز خواست که دستگیر نماید - آن مرد مردانه که درکار آگهی و سپاه‌گری
یگانهٔ عصر خود بود - رایگان خود را به بند نداده با یک پسر و چهارده نفر
بزد و خورد در آمده کارنامهٔ سام سوار و آذر رستم و اسفندیار بر روی کار
آورده داد بهادری داد - و جان را فدای راه غیرت و طریق مردی ساخت -
چون آن حضرت بسبب رعایت آداب مراحمات والد والا جنت مقابله
با فوجی که از دربار تعین شده باشد مکروه می شمردند - تا باعث انکار
جمعی که از حقیقت کار خبردار باشند نگردد - ناچار بانعطاف عنان
انصراف مورد آردو و سپاه زبون اسپه را دستوری داده از انجا به مقتضای
نزول احکام قضا و قدر است - و آثار ادبار آن در امثال این احوال حجاب
هوش و پردهٔ چشم و گوش ارباب دانش و بینش میگردد - خطای در
کنکاش رو داده از راه نیامد کار با جمعی قلیل در عقب مانده اکثر مردم
را پیشتر فرستادند - درین اثناء افواج بادشاهی بر آب گنگ نشسته چون
اینقسم قابو را عین مطلب می دانستند از اطراف و جوانب رسیده
بمحاصره پرداختند - با آنکه درینوقت سائر رسیدارن بنگاله تمام نوازه را
با لوازم آن از توپ و تفنگ وغیره همراه گرفته راه فرار سر کرده بودند -
یکه تازان موکب دولت پایدار خصوص راجه بهیم رضا بجائی گذاشتن معرکهٔ
مصاف نداده بمحض خاصیت عزم راسخ و قدم ثابت و بی باکی قلب
ارادهٔ رزم پیش نهاد همت ساختند - نخست از هر دو طرف پیغام تیر
و تفنگ بمیان آمده با دیری داد مجادله و مقابله دادند - بعد آن هژبران
پولاد پنجه که هریک یکه سوار معرکهٔ کارزار بودند - و از فرط تهور دلی خانهٔ
ثبات عرصهٔ مصاف را دارالبقاء حیات جاودانی و نجات کدهٔ امید
میدانستند - قطعاً از منصوبه‌های خصم افکن که حریفان پرفن نصب نموده
فیل بند تدبیر ساخته بودند - باکی نداشته بی محابا روی همت بآن
آوردند - و سر پنجهٔ مردی و مردانگی و حریف اندازی برکشوده عاقبت
کار دست و گریبان شده بهم در آویختند - درین دار و گیر راجه بهیم با چندی
از دلیران راجپوت احاطهٔ بهادران فولاد جوش آهن پوش درهم شکسته فوج
پیش روی سردار را تار و مار ساخته و بصدمهٔ باد حملهٔ شیرانه و ضرب
برچهٔ مردانه فیل جنانحوت را که در سیاه مستی و فوج شکنی نظیر خود
نداشت از پا در آورده خود را به سلطان پرویز رسانند - درینوقت کارزاری

بغایت صعب اتفاق افتاده و مصافی عظیم روی داده - چون سران دیگر توفیق مدد او نیافتند آخرکار سر در سر ولی نعمت خود کرده با بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر از پای در آمد - و از جانب دیگر بیرام خان میر بخشی مخاطب به خان دوران از قضا حذر و از بلا پرهیز ننموده خود را بر فوج توپخانه که دریای جوشان آتش بود زده احیای مراسم جانسپاری و حق گذاری نموده بکار آمد و هم چنین هر سری معنیم روبروی خود بکارزار در آمده صفحهٔ میدان ستیز را از شور گیر و دار نمودار عرصهٔ رستخیز نمودند - بس که گرد عرصهٔ مصاف از تکاپوی توندهای معرکه نورد و سمندهای میدان گرد گرد آن هوا گرفت - اطباق چرخ اخضر مانند صحن کرهٔ خاک غبرا اغبر گردید - و بس که آتش کینه شعله افروز جدال و قتال برق کردار در یک نفس خرمن حیات چندی تن از نهادران طرفین سوخته بباد فنا در داد - مقارن اینحال بحسب قضا و قدر نورک موکب اقبال درهم پاشیده جمعی از ناقص فطرتان سر بدر بردن غنیمت دانسته همه به یکبارگی جلو گردانیدند - بمرتبهٔ که غیر ازفلان علم وطوع و قورچیان کسی گرد و پیش شاه والا جاه نماند - افواج بادشاهی مرکز وار آن محیط دولت و اقبال را درمیان گرفته اسپ سواری خاصه را بزخم تیر از پای در آوردند - آن افتخار پردلان عرصهٔ کار و شیر بیشهٔ پیکار بهمراهی لشکر التفات نموده خواست که پیاده رخ به پیکار آورده چون پلنگ صف سکن یک تنه رو بعرصهٔ کارزار آرد - و تنها مانند نهنگ مرد افگن بر دریای لشکر اعدا زده صفحهٔ کارزار را کارستان سازد - درین اثناء عبد الله خان رسیده اسپ خود را پیش کشیده بمبالغه و الحاح سوار نمود و بصد زاری و التماس عطف عنان نمود - چون آن حضرت دیدند که نقش چنین نشست و قضیه چنین صورت بست - از کمال حقیقت آگاهی و نهایت اطلاع بر گردش‌های روزگار و تقلبات لیل و نهار بمعز معامله وا رسیده دانستند - که هنوز چهرهٔ شاهد مقصود درنقاب تاخیر و حجاب تعویق وقت است - لاجرم بدستیاری عنان داري تیر جلوئي نکرده دستبازي کنان خود را از چشم زخم نگاه داشتند - و رفته رفته کناری گرفته نخست ساحت قلعهٔ رهتاس را بفروغ تشریف اشرف نوراني ساختند - و سید مظفر خان بارهه را با رضا بهادر در خدمت شاهزاده مراد بخش به نگاهبانئي قلعه گذاشته و دیگر شاهزادها را همراه گرفته از همان راه اودیسه بقصد دکن معاودت فرمودند - و بدارابخان نوشتند که در گدهی

آمده سعادت ملازمت حاصل نماید - آن خان با معامله فهم بحکم ظهور عواقب امور که بر ارباب تجارب و مردم آزموده کار پوشیده نمی ماند از روی کار و بمقتضای وقت و حال مصلحت دیگر اندیشیده معروض داشت - که زمینداران انبوه فراهم آمده سر راه مرا گرفته اند ازینجهت نمي توانم خود را به حضور رسانید - چون این بیهوشي و ناهنجارئي ان اجل رسیده بر طبع مبارک نهایت گراني آورده مزاج مقدس را بشورش آورد - ناگزیر پسرخوان او را حوالهٔ عبدالله خان فرمودند او همان لحظه بقتل رسانیده خاطر از آشوب وا پرداخت - از آنجا کوچ بکوچ متوجه شده از همان راه بظاهر برهان پور شریف آورده در لعل باغ نزول اجلال ارزانی فرمودند - و بمحاصرهٔ قلعه پرداخته تمامی پرگنات آن صوبه - باکثر بندهای تعب کشنده بتحواه نموده در محل باقی مانده کروریها تعین فرمودند - فرستادها از روی استقلال تمام اعمال را متصرف شده بضبط در آوردند - راو رتن مخاطب بسر بلند رای سر انجام قلعه داری پرداخته چندی بمدافعه و مقابله در آمده داد مقابله و مجادله داد - و پنج شش ماه رد و بدل توپ و تفنگ از درون و بیرون درکار بوده - درین میان روزی محمد تقي از کمال دلاوری ذاتی رو بپای حصار نهاده مانند باد صرصر که بی محابا خود را بر آب و آتش می زند - رو بروی توپ و تفنگ شد - و به ضرب دست و زور بازوی قدرت دیوار یک جانب را انداخته یکسر راست تا قلعهٔ دولتخانه شتافته آنرا زیر تصرف خود در آورد - و عبدالله خان وغیره که بمحاصره پرداخته از هر طرف جنگ انداخته بودند - بعد از شنیدن این خبر عنان گردانیده از روی نفاق نه بمدد او پرداختند و نه این مقدمه را بعرض عالی رسانیدند - تا آنکه میان دلاوران بیرون و درون جنگ عظیم در پیوسته کارداری عظیم بمیان آمد - و دلاوران مغول و مشهوران راجپوت از اول روز تا یک پهر شب باد حملهٔ مرد افگن گرد از بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدگر بر آورده خون هم بخاک هلاک ریختند - درین حالت محمد تقي از قلت عدد همراهان و بیخبری و بی مددئی اهل لشکر خود ستوه آمده با سیصد نفر پیاده گشته در قلعهٔ دولتخانه در آمد - و باوجود خالی شدن ترکش ها از تیر و از کار افتادن شمشیر و جمدهر مردانه کوشیده در مقام مدافعه و مواجهه کشاده حسن دست و بازو به سر باری و جانفشانی بر کشود - و آخر کار در تاریکئی شب از روی لا علاجی راه بجای نبرده با همراهان تن بقید گرفتاری داد - درین واقعه قضیهٔ هایلهٔ بیغ بیدریغ که از نزول

قضای مبرم پای کم ندارد - سرگذشت دو هزار آدم گشته خانمان بسی مردم سیاه بخاک براد ساخت - در خلال اینحال عارضهٔ ناملایم عارض و جود مقدس گشته مزاج وهاج را از مرکز اعتدال منحرف ساخت - لهذا از آنجا کوچ فرموده مقام سنگمنر سر منزل اقامت خیل اقبال ساختند - دریحال عرضداشت هواخواهان از درگاه والا بدین مضمون رسید - که از معاودت عالی از بنگاله آن مملکت در جاگیر و حکومت مهابتخان بنخواه گشته فرمان شد - که زمینداران آنجا بداراخان[1] [ممنوع شده] روانه ملازمت سازند - و بمهابتخان حکم شد که مقید ساختن داراب‌خان از مصلحت دور است - باید که بمجرد ورود فرمان سرش از تن جدا ساخته بحضور اشرف بفرستند - لا علاج یکی از خدمتگاران مقرب خان مذکور باشارهٔ مهابت خان در روز داخل شدن لشکر برخم جمدهر اورا از هم گذرانند - و مهابت خان سرش در ته بحضور فرستاده و عرب دست غیب که بجهت آوردن هوشنگ ولد شاهزاده دانیال و عبدالرحیم خانخانان نزد سلطان پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود - و خانخانان پیشانئی نیاز بر زمین ندامت داشته زمانی دراز سر خجالت بر نداشت - حضرت خلافت مرتبت از روی کمال عنایت بتعظیم و تکریم پیش طلبیده در مقام مناسب ایستاده نمودند - و فرمودند که درین مدت آنچه بر روی کار آمده از آثار قضا و قدرست نه بختیار ما و شما - باوجود این ما خود را شرمنده تر از شما می بینیم - از طرز کار چنین ظاهر مینماید که حضرت خلافت مرتبت سبب بآنجناب بر سر توجه آمده اند - اگر محافظان قلعه آسیر و رهتاس دست از نگاهداشت آن باز داشته بتصرف متصدیان مهمات بادشاهی دهند - و شاهزاده‌های والا قدر را بدرگاه بفرستند مناسب مقتضای وقت صلاح و دولت است - چون مضمون عرایض ارباب وفاق بعرض اقدس رسید - بنابر التماس دولتخواهان و کار فرمائی سعادت ناچار دل برین قرار داد نهادند - و باوجود کمال علاقهٔ محبت مفرط که بشاهزادهای عالي مقدار داشتند بجدائي ایشان رضا دادند - بنابر مقتضای این رای صواب آرای دوازدهم اسفندار سال بیستم جلوس جهانگیري روز دوشنبه سوم جمادی الثانیه سنه هزار و سی و پنج سلطان دارا شکوه وسلطان اورنگ زیب بآئین شایسته دستوري درگاه آسمان جاه یافتند - و موازي [2] [دو لک] روپیه از نفایس و نوادر مرصع آلات و جواهر

---

(۱) ع [مزاحم نشده] ل (۲) ع [ده لک] ل

و فیلان تنومند کوه پیکر همراه دادند - که برسم پیشکش از نظر انور بگذرانند - و امر عالي برین جمله نفاذ فرین گشت - که نگاهبانان بمجرد رسیدن فرمان قلعه رهتس و آسیر را تسلیم مردم بادشاهي نموده متوجه حضور شوند - آنگاه بنابر تحریک سائق بخت و تائید دولت و اقبال با موکب سعادت رایت دولت باهنگ توجه صوب ناسک بر افراختند - و چون روزی چند در موقف ناسک رحل توقف انداخته از تحمل کلفت ایذای سفرهای شاق که مستلزم حدوث عنف و تشویش خاطر اشرف بتکرانئی کوچ و مقام و رحل و ترحال است بپرداختند - اتفاقاً اختلاف هوای آن سر زمین که همانا دران اوان خوی مخالفت عدو این متلون مزاج بوقلمون نهاد گرفته بود موافق مزاج اقدس نیفتاد - و نیز از عدم حسن سلوک دکنیان خصوص گروه حبشي که سرشت زشت شان بر بد نهادي و دون منشي مجبول است - با آنکه پیشتر در مقام اظهار نیکو بندگي و جانسپاری بوده تمامی مراتب پرستاری و خدمت گذاري بجا مي آوردند - دریولا بنابر دوستیهای پی در پی عدو کیشان بناه اندیش دربار آغاز بیروسي نموده تغیر سلوک داده بودند - لاجرم ازین راه خاطر مبارک بگرانی گرائیده رای انور تقاضای آن نمود - که چندي بجهت تغیر آب و هوای ناسازگار بهرجهت که خواهش خاطر اقدس و کشش طبع مقدس اقتضا نماید سفری اختیار نمایند - و چون از دیر گاه باز هوای سر زمین تته مکنون ضمیر منیر بود - بر وفق مقتضای وقت نهضت بلاد دور دست که مشتمل بر تنزهات تمام و موجب انتساب تفریح نفس مبارک باشد پیش نهاد خاطر عاطر نموده بودند - بنابرآن عزیمت این معنی فرمودند که از فرج متنزهات آن کشور زنگ کلفت و وحشت از آئینه خانهٔ نور اندود طبع اقدس رفع نمرده و گرد کدورت از صفا کدهٔ صفوت آمود خاطر انور زدوده نقل و تحویل را درینصورت بعمل آورند - و چندی در طي مسافت آن ملک روزگار بسر برند - لاجرم بر طبق این عزیمت صائب روز مبارک شنبه بیست و سیوم شهر رمضان المبارک سنه هزار و سي و پنج از ناسک بدان صوب نهضت اتفاق افتاد - و چون دارالبرکت اجمیر بیست و هفتم تیر از سال بیست و یکم تاریخ جلوس جهانگیري مورد خیل اقبال شد - و از میامن زیارت روضهٔ منورهٔ خواجه معین الحق والدین فیض اندوز گشته اعطای وظایف و عطایای مجاوران آن بقعهٔ متبرکه چنانچه حق مقام بود بجا آوردند - از آنجا لوای والا از راه ناگور

ارتفاع یافت - و از ناگور بجوده پور و از آنجا براه جیسلمیر بکشور سنده متوجه شدند-غره شهریور در امرکوت و بیست و چهارم مهر ماه خارج ته مضرب سرادق اردوی گیهان پوی گشت - شریف الملک ملازم شهریار که حکومت آنجا می پرداخت با پنجهزار سوار و پیادهٔ بسیار از زمینداران وغیره آنجا جمع نموده بقدم جرأت استقبال موکب اقبال نمود - و با آنکه زیاده بر سه صد و چهار صد سوار در رکاب سعادت نبود - تاب صدمهٔ آنها نیاورده خود را به پناه قلعه که پیش ازین باستحکام برج و باره و توپ و تفنگ وغیره مصالح قلعداری پرداخته در انداخته بمدافعه و مقابله کمر همت بست - باوجود منع شاه بلند اقبال بهادران جلادت کیش ضبط خود نکرده روزی یورش بر قلعه نمودند - چون بر دور قلعه همه جا میدان مسطح یکدست بی درخت و پناه بود - و در آن طرف خندق عمیق عریض پر آب پیش رفتن محال و برگشتن مشکل - لا علاج در پس وقایهٔ توکل در میدان ایستاده به تیر اندازي قیام نمودند - هرچند آنجناب کس بمبالغه بطلب فرستادند فایده نداد - لاجرم چندی از سرداران مثل [1] [ع راجه گوپال گور] و علیخان ترین وغیره با جماعهٔ منصبداران هدف تیر اجل شدند - مقارن اینحال کوفتی صعب عارض وجود مسعود گرامي گشته طبیعت را بی مزه ساخت - و نیز خبر فوت سلطان پرویز در چهارم آبان مطابق ششم صفر سنه هزار و سي و پنج و رحلت عنبر [2] [ع سیزدهم] اردی بهشت سنه هزار و سي و چهار رسیده باعث برلشی شد - مجملا مسافت این راه که چهار صد و یازده کروه بادشاهي است بهشتاد کوچ و پنجاه مقام که عبارت است از چار ماه تمام طي شد - و بهنگام اقامت ته چهاردهم صفر سنه هزار و سي و سي پرتو طلوع اختر وجود انور شاهزادهٔ خجسته مقدم فروغ بخش حدر عصمت ملکهٔ دهر ممتاز الزماني آمده بسلطان لطف الله موسوم گشت - و مدت بیست و دو روز آن سرزمین از اقامت موکب سعادت رشک فرمای فردوس برین بوده - چون زیاده برین توقف در آن ولایت موافق صوابدید رای گیتي پیرا نیامد - بنابر آن بار هوای نهضت دکن

---

(۱) غ [مان دهاتا کور] اقبالنامهٔ جهانگیری-صفحه ۲۸۱-طبع ایشیاتک سوسائیتی بنگاله*

(۲) ع [سی و یکم] ل

از نزهت کدهٔ خاطر انور سر بر زده اندیشهٔ کوچ بر خیال اقامت غالب آمد ـ و بحکم این عزیمت جانب روز پنجشنبه هژدهم صفر سنه مذکور براه ولایت بهاره که از مضافات کشور کجرات است ـ موکب منصور آهنگ معاودت نموده بسوی مقصد رهگرای گشت ـ و از نده تا ناسک دوصد و شصت کروه بحساب کوچ و مقام منزل شده غرّه آذر ماه الٰهي سنه بیست و یک جهانگیري در ناسک نزول اجلال موکب اقبال اتفاق وقوع پذیرفت ـ درینولا سید مظفر خان و رضا بهادر مخاطب بخدمت پرست خان سعادت آستان فتراک اقبال شاهزادهٔ هلال رکاب فلک رخش مراد بخش گردیده شرف بساط بوس استسعاد یافتند ـ و چون درین ایّام هوای ناسک بنهایت شدت گرمي بود موافق مزاج مبارک نیامده حسب الالتماس نظام الملک دارالخیر جنیر که در نهایت دلکشائي و نزهت فضا و غایت عذوبت آب و لطافت هواست ـ جهت اقامت موکب جاه و جلال آنحضرت مقرر شده باختصاص این سعادت خاص نامزد گشت ـ بیست و سیم فروردین ماه سال بیست و دوم جلوس جهانگیري عمارت های خوش و نشیمن های دلکش که در آن سرزمین دلنشین اساس نهادهٔ عنبر بود از نزول اقدس روکش فلک اطلس شد *

پناه آوردن رکن السلطنت مهابتخان بدرگاه گیتي پناه

چون نورجهان بیگم در همه وقت و همه حال بناء امور بر دولتخواهي خود نهاده از ته دل ساعي درین باب شده مساعی با جمیله بجا مي آورد و در تشیید مباني کار شهریار متصدئ امور بر آرد ی گسته بجان میکوشید ـ و قطعاً مآل این احوال را بخاطر نیاورده دیدهٔ کوتاه نظر از سوء عاقبت و وخامت خاتمت آنها مي پوشید ـ چنانچه در پیشرفت این کار هر مفسد عظیمی که پیش مي آمد مرتکب آن شده مطلقا در اندیشهٔ صلاح این دولت کدهٔ ابد بنیاد که از پرتو انوار عنایت الٰهی بدین مایه رفعت و این درجه دولت رسیده بود نبود ـ و مصلحتي چند که محض مفسده و عین نا دولتخواهي مي بود ـ در لباس دولتخواهي بنظر انور جلوه گر ساخته صلاحهای فاسد و تنگناسهای ناصواب میداد ـ و آن حضرت خود بغور امور نه رسیده خواه نخواه بر وفق رضای او عمل مینمودند ـ درینولا که باعتقاد

خود گردش گیتي بکام او گشته رفع جمیع موانع نموده همین مهابتخان
را که از داعیان باطنئ پرویز بود سنگ راه مدعای خود مي دانست -
خواست که بلطایف الحیل در استیصال او کوشد - و بدرگاه طلب داشته
بآساني از پیش بر دارد - چون مهابتخان که از اصل کار آگاهي داشت
دید که برده از روی راز نهاني برخاسته خصومتی که در حجاب مدارا بود
آشکارا و بی پرده گشت - ناچار در پی نگاهداشت خود شده بر سر
چاره گرئي معامله رفت - و در صدد تحصیل رضامندي و خرسندئي بیگم
شده بمقام اظهار اطاعت و انقیاد غائبانه در آمد - و هر چند چاپلوسی
و لابه گري سود مفید نیفتاد - بی اختیار در آن وقت که دستش از همه
سو کوتاه شده و در چارهٔ کار خود در مانده نقش این اندیشه که بدرپا آمده
برآت ساحت خود از طغیان و عصیانی که بدو نسبت داده بودند
بار نماید - و باین عزیمت راسخ با فوجي عظیم از راجپوتان یکدل و یکجهت
بی در خواه اجازت آنحضرت از برهانپور متوجه درگاه گشته - چون در کنار
آب بهت باردوی جهانپوی پیوست - بحسب اتفاق آنوقت تمامي عسکر
منصور پیشتر از آب عبور نموده همین حضرت خلافت مرتبت با بیگم
و معدودی چند از حواشي و حدم درین سوی آب مانده بودند - ناگاه
بیخبر بخوابگاه آنحضرت در آمده زمین بوس نمود - و در ظاهر چنان نمود
که غرض من ازین امدن دولتخواهي و نگاهبانئي آنحضرت از آسیب
دشمنان دوست نما و نفاق کیشان موافق سیما است - درینحال نورجهان بیگم
انتهاز فرصت نموده خود را به کشتي رسانید. و اکثر امرا و سران سپاه را
بر سر خویشتن گرد آورده بهمان پا خواست که از آب بگذرد - مهابتخان
پل را آتش زده دو هزار سوار اعتمادي خود را بجهت مدافعه و مقابله
بر کنار آب بار داشت - ببست و نهم جمادی الثاني سنه هزار و سي
و شش آصف خان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدها باوجود منع
آنحضرت همراه نور جهان بیگم از گذری که غاري بیگ مشرف بواره پایاب
دیده بود قرار گذشتن داده - بسبب آنکه سه چار جا از آب عمیق عریض
بایستي گذشت - در وقت عبور اسطام افواج بجا نمانده هر سواری طرفی
افتاد - و آصف خان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با عمرئي بیگم روبرو
فوج مهابتخان با جمعي قلیل اسپان شنا کرده و یراقها بر گشته - جمعي بکنار
و بعضی بمیان - که ناگاه مردم مهابتخان فیلها را پیش رو داده همه را در
شیبهٔ تیر و تفنگ گرفتند - و بی اختیار جلو مردم برگشته سوار و پیاده

و اسپ و شتر خود را بر یکدگر زده قطعهٔ کمین کردند - و موج غنیم آن مردم
را در پیش انداخته بفیل بیگم رسیدند - و خواجه خان خواجه سرای
ناظر محل و ندیم خواجه سرای نور جهان بیگم را با جمعی بقتل رسانیدند -
و دو زخم شمشیر بخرطوم فیل بیگم زده - بعد از برگشتن از دست زخم برچهه
بسیار بفیل مذکور رسید - و بدشواری تمام فیل شنا نموده بیگم بدولتخانهٔ
بادشاهي رفته فرود آمد - و خواجه ابو الحسن که از هول جان مضطربانه
اسپ در آب زده بود - هنگام شنا از اسپ جدا شده بمدد ملاح کشمیري
جان بسلامت برد - و آصف خان با دو سه کس خود را به قلعه اتک
رسانیده متحصن شد - و مهابتخان بعد از رسیدن آتک آصف خان را
با شایسته خان پسرش بقید در آورده عبدالرحیم منجم و ملا محمد
تتهوی را که هر دو مجموعهٔ استعداد و قابلیت صوری و معني بودند
به قتل رسانید - و این مظلمه با خود بآخرت برد *

از آنجا که حکمت کاملهٔ رباني در خلق نسا بعد از مصلحت بقا
نوع انساني در ضمن توالد و تناسل و تربیت اولاد منحصر است -
نه حراست مداین و سیاست بلاد و عباد و تجهیز جیوش و جنود
و تسویهٔ صفوف مصاف - لا جرم به هیچ وجه برکت در سرداری این طائفه
متصور نباشد - و فتح و ظفر در امثال این حالات همانا نوعی از محالات
است - چنانچه مکرر به تجربه خردمندان رسیده که دولت در سلسلهٔ
که فرمانروای آن این صنف ناقص رای باشند چندان نپاید - و لشکری
که کار فرمای آن این طبقه باشد لا محاله في الحال شکست مي یابد -
اینهم از کارگذاری زن برهمزن معامله بود که سپاهي با آن کثرت عدد و عدت
از خیل راجپوت کوتاه صلاح که بجای دست زدن پای ایستادن ندارند
باوجود کمال قلت باین علت شکست عظیم خورده اکثر احاد لشکر پراگنده
شده سر خود گرفتند - و هر یک بطرفی زده از میان آن محمصه بیرون
رفتند - چون عرصه خالي شد مهابتخان را منازعی و مزاحمی نماند - لاجرم
در مهمات ملکي و مالی با جمعیت خاطر و فراغبال مدخل نموده هرچه
میخواست میکرد - و در عزل و نصب و قتل و حبس همگنان و سایر
معاملات کلی و جزوئی مملکت برای خود کار کرده هیچ یک از ارکان دولت
و اعیان حضرت را هیچ بر نمیداشت - و شماری از کار خود و روزگار پاداش
گذار که محتسب حسابی و مکافات کافی است بر نگرفته همگنان را در حساب
نمي آورد - و مع ذلک صاحب معامله یعني خداوند ممالک را نیز بیدخل

مطلق و خود را مطلق العنان علی الطلاق ساخته خلیع العذار بکار خود برداخت - و باین معنی اکتفا نه کرده خود را دولتخواه و نگاهبان حضرت نمود - و درین اساس جمعی از راجپوت بد سرشت بی ادب را بکشک داری آنحضرت بر گماشته چند ماه در خدمت عالی هیچ وجه کسی را روی بردد دل قدرت سخن کردن از دور هم نبود - و اینمعنی بر طبع گرامی مس آن سرور بسیار دشوار می آمد - لا جرم باشارهٔ عالی جمعی از احدیان کابلی بر سر سورش آمده بر سر چراگاه گفت گوی نمودند - و یک نفر احدی نگاهبان شکارگاه از دست راجپوتان بقتل رسیده - احدیان دیگر که نزدیک بآن فرود آمده بودند همه مستعد رزم و پیکار گشته بر سر دایرهٔ راجپوتان رفتند و جنگ عظیم در پیوسته - احدیان تیر انداز و برقنداز جمعی بسیار ازآن اشرار بدار البوار فرستادند - و قریب هزار کس در کابل بقتل رسیده - راجپوتان دیگر که بجهت چرانیدن در پرگنات و مواضع دور دست رفته بودند ازین خبر هر جا که احشام و مردم مواضع راجپوتان را یافتند مثل سگ کشته - و هر کرا زنده یافتند بدست افغانان فروختند - و مهابتخان بحمایت و کمک نوکران خود سوار شده - چون معامله برنگ دیگر دید از غایت بیم و هراس خود را به پناه دولتخانه رسانیده

التماس اطفاء این نائره غضب الهی نمود - حسب الحکم اشرف کوتوال چار زده (۱) این فتنه را فرو نشانند - و خان مذکور را آنمایه وقع در نظرها و آن پایه وقر در دلها نماند - و از همه جهت خصوص بعلت قتل راجپوتان مواد استقلال و استبداد او رو بقلت نهاده آن آبرو که داشت بسیار کمی پذیرفت - و دانست که بالآخر گستاخ روئی و تباه رائی با ولی نعمت حقیقی شقاوت دوجهانی بار می آورد - و بد اندیشی نیکی رسان خود همدرین دار نه بس دیر سرای کردار نابکار در کنار روزگار خود می نهند - ناچار باحتیاط تمام بدربار می آمد - و جمعی کثیر گرد و پیش دولتخانه می داشت - بعد از کوچ از کابل در نزدیکی رهتاس بعرض مقدس رسانیدند - که هوشیار خان خواجه سرای نور جهان بیگم دو هزار سوار از لاهور همراه آورده - و در رکاب سعادت نیز جمعیت خوب فراهم آمده - یک منزل پیش از رهتاس دیدن محلهٔ سواران را تقریب

---

(۱) چارزده غالباً همان مقامی است که اکنون باسم چارسده مشهور است*

ساخته حکم نمودند که تمام لشکر از قدیم و جدید جبه پوشیده مسلح
و مکمل از در دولتخانه تا آن سرا دو رویه مستعد کار بایستند - آنگاه مصحوب
بلند خان خواص گفته فرستادند که امروز بحکم محله سواران خود نمی بیند -
باید که صحرای اول روز موقوف داشته فردا سعادت کورنش در یابد -
مبادا بسبب گفت گوی پوچ معامله بجنگ و نزاع کشد - بلکه بهتر
اینست که کوچ نموده یکمنزل پیش برود - چون واهمه برو غالب شده
بود و خانخانان عبدالرحیم که ازو زخمهای کاری در دل داشت - بمبالغه
والحاح انصرام مهم او بعهدهٔ خود گرفته بقصد بکار بر ذهور بر آمده بود -
بی اختیار گشته راه فرار پیش گرفت - و دو منزل را یکی کرده از آب
نهبد گذشت - و آصف خان عهد و سوگند درمیان آورده معذرت بسیار
خواست - و التماس فرستادن لشکر بتعاقب معروض کرده روانهٔ دربار نمود -
و باندازه تربیت سه درمیان آورده روی امید بدین آستان سپهر نشان آورد -
و بتاریخ بیست و یکم ماه صفر سنه هزار و سی و هشت هجري در
دارالخیر جیر استلام رکن و مقام این آستان سدره نشان که کعبهٔ آمال
و امانی انام است بجا آورده بنادر التجای این درگاه از بار خواست زمان
امان یافت - در مقام عذر خواهي معاصی پادشاهي شده از روی عجز
و زاری زینهاری عفو و حلم دکران آنحضرت گردید - و بنابر مقتضای آنکه
پاس خاطر ملتجی داشتن و رعایت پناه آورده نمودن باگرنبر مروت و لازمهٔ
فتوت است دیده و دانسته از گناهان او درگذشته مطلقا تیره سیهای او بر روی
او نیاورده نقش جرایم و جنایات بی اندازه خاصه با هنجاریهای تازهٔ او را
بزلال مکارم و عنایت محو فرمودند - و از نوید مواعید دلپسند امیدوار انواع
عواطف و اکرام و اقسام مراحم پادشاهانه ساخته بر مراتب اعتبارش افزودند -
چنانچه بدین امید سر گرم جانفشانی و جان سپاری گشته در صدد تلافی
و تدارک تقصیرات سابقه شد - و در عموم احوال خصوص هنگام توجه بمستقر
سریر خلافت چنانچه نگارش پذیر خواهد گشت - و همه جا در راه
آن حضرت جانفشانی ها نموده باین طریق راه خود پاک ساخت -
و بپاداش حسن اخلاص و صدق عقیدت بمراتب والا و مناصب عالی
ترقی نموده بخطاب خان خانانی و مرتبهٔ سپه سلاری که بالا ترین مراتب
و مناصب است سر برافراخته سرمایهٔ اعتبار و افتخار اعقاب و اسباط
خویشتن آماده ساخت - و نیز چون قدم او بر شاه بلند اقبال فرخنده
شگون و مبارک فال آمده - بمجرد رسیدنش سبب تعب بر هواخواهان

این دولت پایدار بپایان رسید - و ایام محن و آلام بسر آمده روزگار ناموافق راه موافقت با سالکان طریقهٔ دولتخواهي پیموده از در موافقت در آمد محملا سی وهن و فتور در پنجساله فترت که روزگار اعتبار و زمان افتتان و امتحان بود باحوال هواخواهان آن عزیز کردهٔ حضرت عزت و برگزیدهٔ نظر عنایت آن حضرت راه یافت - و درین ضمن نقد سره اخلاص خالص این صافي سریرت بدآن والا حضرت سنجیدهٔ میزان امتحان شده صاف و بی غش بر آمد - و از بد هنجاریهای روزگار ناهموار بسی فرار و نشیب و بلند و پست پیش آمده - و امور نا ملایم نا مناسب و قضایای ناشایسته صورت بست - و مصافهای قوي و رزمهای صعب اتفاق افتاده از طرفین سرداران معتبر نامور کشته گشتند - و جا بجا در معارک ارباب مناصب گوهر گرانمایهٔ جان عزیز نثار خاک راه ولي نعمت جاوید نموده نیکنامئی ابد که نهایت نیکو سرانجام سپاهي است اندوختند - الحمد لله که آن حضرت در ضمن آنمایه تغیرات احوال از یساقهای شاق و تردد های دشوار و حرکات عنیفه همه جا بکشاده روئی و ثابت رائي بی گرهٔ پیشاني و چین جبین چون سالکان طریقهٔ طریقت طي ادوار و اطوار نمودند *

بیان ارتحال جنت مکاني جهانگیر بادشاه بدار النعم جاوداني و باعث واقعی این واقعهٔ ناگهاني

خرد پردازان کار آگاه که از رنگ آمیزیهای نیرنگ ابداع اطلاع دارند نیکومی دانند - که مادامی که سرابستان خلافت کبری از جوئبار عدل و احسان آبخورد - هرآئینه اشجار برومندش مانند نهال سدره سرسبز و بارور بماند - و طوبی مثال سایهٔ اقبال بر نزدیک و دور افگنده بی برگان گیتي را ثمرهٔ مقصود بکام رساند - اگر خدا نخواسته ازو خلاف ارادهٔ الهي بعمل آمده نقشی دیگر که موافق رضامندئي آنحضرت نبوده باشد بروی کار جلوه نماید - بنابر آنکه به پشتیبانئی عدل زمین با برجا و آسمان بر پاست - یکدم اساس دولت بل بنای بقای خداوندان آن نیز ثابت قدم نماند - درین صورت تا غرض صاحب کارخانه به یکبارگي فوت نشود کار پردازان عالم بالا که پیوسته در پی سر انجام مصالح این جهان اند - اورا بجهانبانئي

عالم دیگر خوانند - و لباس حیات مستعار ازو انتزاع نموده خلعت خلافت والا بصاحب دولتی دیگر بپوشانند - و افسر سروری بر سر فرخنده فر و تارک مبارک باحوری دیگر بنهاده او رنگ پادشاهی روهی زمین را از برکت قدم محسنه مقدم او زیور بخشند - و مؤید این احتمال صدق استمال ارتحال جنت مکانی و فروغ یافتن گوهر افسر جهانگیری و جهانبانی ست از پرتو تارک مبارک والا حضرت شاه بلند اقبال - و وا نمود ایهام سیاق این مقام آنست - که چون حضرت جنت مکانی بسبب ارتکاب تناول معتاد و تناثر افراط محبتی که به نور جهان بیگم داشتند - سر رشتهٔ جمیع معاملات باو تفویض نموده بودند - و بحکم علاقهٔ موی پیوند که از رهگذر کمال پاسبانی و خدمت گذاری او قلادهٔ خواهش خاطر اقدس شده بود - مطلقاً از گفتهٔ او تجویز تجاوز ننمودند - و این مساهله تا جای کشید که رفته رفته از رهگذر ارخاء عنان او بسی مفاسد عظیمه بمصالح دولت رسیده فتور عظیم بمعاملات ملکیه و مالی راه یافت - و هر یک از خویشان که نسبت یا نسبی باو داشتند - منزلت های والا یافته بصاحب صو بگی صوبهای کلان لوای استقلال بر افراشته چون خاطر از عدم مواخذه جمع داشتند - هرچه خواستند بی محابا بعمل آوردند - و این معنی باعث فساد نظام عالم و شورش اوضاع و احوال دار الخلافهٔ آدم گشته - لاجرم بحکم مقدمهٔ مذکور آن حضرت را با جابت دعوت داعی حق خواندند این عنایت پروردهٔ حضرت ذوالجلال و دست نشان قدرت را بجای آن حضرت نشاندند - درین صورت معنی مثل مشهور که حق بمرکز حقیقی قرار گرفت درست نشین آمده گیتی از جلوس همایون آن حضرت بتازگی آرام پذیرفت - و ایزد تعالی قبل از آنکه حضرت جنت مکانی جهان فانی را وداع نمایند - و روزگار بدهنجار را خیر باد گویند - لطیفهٔ چند غیبی انگیخت - که بعضی ناخلفان که بزعم ناقص تیره اندیشان سد راه پیشرفت این مطلب بودند - درد سر از میان برده بپای خود راه ادبار سپردند - و بی تحریک کسی تخفیف تصدیع بسعی خویش از پیش برخاستند - و حقیقت معامله آن بود که چون شهریار ناشدنی در کشمیر بعارضهٔ داء الثعلب گرفتار شده موی روی و محاسنش فرو ریخت - و همه تن پیکرش از تف آتش آتشک آبله زده دود از نهاد او بر آورد - و بقبح این معنی رسیده اینقدر فهمید - که تا آن رو از حجاب اختفا بدون وساطت نقاب بیرون آمدن نهایت بیروئی است - و خانه نشینی هم خالی از قباحتی نیست - لا جرم سلسله جنانی ادبار

در آن نزدیکي که رایات اقبال بصوب دار السلطنت لاهور ارتفاع یافت با آنکه بیگم بجدائی او راضي نبود - با کمال کراهت خواهي نخواهي با او درین باب همراهي نموده - و از حضرت جنت مکاني رخصت گرفته اورا راهي لاهور ساخت - و از جمله لطایف آسماني که امارت ظهور اقبال اولیای دولت و علامت ادبار شهریار بود درینوقت از پردهٔ غیب بعالم شهود جلوه گر آمد - آنکه نور جهان بیگم ازین راه که شاید کار او روی بر کند مدتی پیش ازین محافظت داور بخش پسر سلطان خسرو را که ببولاقي اشتهار داشت - نامزد مردم شهریار نموده اورا نظربند می داشتند - و ار آنجا که حکمت الهي ارادهٔ دیگر داشت - چنانچه سر حقیقت آن عنقریب بر اصحاب بصیرت او ساق کلام کمال ظهور خواهد نمود - او را دریرقت از شهریار گرفته حوالهٔ ارادتخان میربخشي نمودند - و چون مصلحت دولت روز افزون شاه بلند اقبال در باز داشت او بود - و منع قضا و دفع قدر در مثال این احوال قفل دهان بیان آوران و بند زبان بستن میشود - نور جهان بیگم باوجود آنمایه اعتبار و اقتدار و تصرف در مزاج مبارک و تملک عنان اختیار آن حضرت مطلقا درین باب راه گفت وگو بل مجال نفس کشیدن نیافت - در وقتی که شهریار براهمنوني ادبار و عنان کشی سوربختي روانه لاهور شد - در آن نزدیکي حضرت جنت مکانی نیز در عین شدت عارضهٔ ضیق النفس که مدت آن بامتداد کشیده بود - و گاه گاه عوارض آن اشتداد مي نمود - متوجه دارالسلطنت لاهور شدند - و بتاریخ روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه هزار و سي و هفت مطابق پانزدهم آبان ماه الهی سال بیست و دوم جلوس در عین راه از سرمنزل چنگترهتي (۱) بعالم بقا شتافته در سر منزل قدسیان مقام گزیدند - بیگم بنابر مقتضای ارادهٔ فاسد که همواره مکنون خاطر داشت - و اکنون بی اختیار باظهار آن لاچار شد - با خود قرار داد که نخست بولاقی را فرا دست آرد - و چندی از دولتخواهان را که ازیشان پیوسته بر حذر بود به بهانهٔ کنکاش طلبیده بعضی را زنداني و برخي را آنجهاني سازد - و ازین رو سرمایهٔ جمعیت خاطر اندوخته یکباره فارغ البال بکار خود پردازد - و اتفاقاً یمن الدوله آصف خان

---

(۱) در اقبالنامهٔ جهانگیری چنگس هستي و چنگس هسی نوشته شده - ببینید صفحه ۲۹۱ - طبع ایشیاتک سوسائیتي بنگاله *

که همواره در صدد دولتخواهي و مقام مدد دوا خواهان بود - و پیوسته سعي در استحکام قواعد ابد پیوند مینمود - چون درین ایام قرار داد خاطر او پی برده بر این معني بی صورت آگاهي یافت - لاجرم از راه حمزاندیشي عالمیان و مقتضای مصلحت ملک و ملت نخواست - که باوجود چنان صاحب سعادتي سزاوار خلافت و پادشاهي چنین ناخلفی نامرد مرتبهٔ

ظل آلهي گشته برین سر عالمی بفساد رود - در حال اولیای دولت نامدار را ازین معني خبردار ساخته بولاقي را از ارادتخان طلبیده در دید خود نگاهداشت - و بخاطر آورد که درین هنگام که نزول اجلال موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال دور دست افتاده از فرط ضبط و ربط ورجیهان بیگم دست بدامان دولت شاهزادهای نامدار نمی رسد - و بنابر مقتضای رسم دیرینهٔ روزگار دست نشانی نامرد این امر عظیم القدر نامي درمیان باشد - تا باعث گرمئی هنگامهٔ اجتماعي ضروري گشته باحوال سپاهي و رعیت که اینان در حقیقت بی سرور حکم رمه بی شبان دارند پراگندگي راه نیابد - و نیز دست آویزي برای استیصال شهریار در دست داشته باشد - لا جرم باین مصلحت اورا بدین معني نامزد ساخته در حال بنارسي مشرف فیلخانه را تعین نمود - که بسرعت باد و شتاب بیملاحظهٔ مانعی بر آب و آتش زده خود را بخدمت شاه بلند اقبال رساند - و چون تنگئي وقت اقتضای عرض داشت نویسي نمي نمود - حقیقت معامله را زباني عرض دارد - و بجهت مزید اعتبار مهر خود را بدو داد که از نظر انور آن حضرت بگذراند - و بالجمله تا خبردار شدن بیگم بولاقي را همراه گرفته بافواج خاصه خود و جمعی از دولت خواهان که اعتماد کلي بر ایشان داشت بدین قصد متوجه لاهور شد - که پیش از استواري بنای معاملهٔ

شهریار در قلع وقمع سپاه او مساعئي جمیله مبذول داشته بخواست الٓهي دمار از روزگار و گرد ازبنیاد همگنان بر آرد - چون بیگم ازین معني آگاهي یافت - دید که از رنگ آمیزیهای نیرنگ قضا معامله رنگی دیگر بر کرد - و از بازیچهای روزگار منصوبه بین نقش طور دیگر بست - درینحالت بمکرهای در و درافتاده باوجود تباه اندیشي قطعاً حرکت ناهنجاری ننموده نفسي بر نیاورد - و بپاس مرتبهٔ خویشتن قناعت نموده نگاه داشت

سر رشتهٔ کار خود را غنیمت شمرد - و بحکم این اندیشهٔ صواب نما چون در حقیقت از هیچ رو سهم صورت نمي بست بناکامي ساخت - و هر سه

شهزادهٔ نامدار را با خویشتن در حوضهٔ فیل جا داده جمعی از سپاهیان که پاس نمک منظور می‌داشتند ـ وهنوز از بیم او ایمن نبوده از چشم داشت قطع نظر ننموده بودند ـ بدور دایرهٔ فیل خود در آورده باین طریق نعش اقدس را همراه گرفته آهسته آهسته از دنبال راهی گردید ـ چون موضع بهنبر محل نزول همگنان شد ـ یمین الدوله نخست جمعی از امرای عظام را که پیشتر روانه بهنبر شده بودند ـ خصوص خواجه ابوالحسن را که همواره در باطن از داعیان دولت آن حضرت بود ـ با خود متفق ساخته درجمیع ابواب دولتخواهی خصوص استیصال شهریار و دیگر منتسبان با همگنان عهد و پیمان به غلاظ ایمان بسته خاطر ازین ممر جمع ساخت ـ آنگاه متکفل تجهیز و تکفین آن حضرت جنت مکانی شده سامانی که در خور آن بادشاه والا جاه باشد مهیا و آماده گردانید ـ و بآئین شاهانه نعش مبارک آن سرور را روانهٔ لاهور نمود ـ و سرافرازان مناصب والا را همراه نعش والا که همدوش مغفرت الٰهی بود داد ـ که دوش بدوش به لاهور رسانیده آبروی آب در باغی جنت آئین برحمت جاوید سپارند *

چون خبر بآن دستور اعظم رسانیدند ـ که نورجهان بیگم درین حال نیز خیال محال از خاطر بیرون نه کرده ترک اندیشهای دور از راه نمی دهد ـ و در خفیه نامه بشهریار نوشته راهنمونئی سر انجام مهمات می نماید ـ لاجرم آن خیر خواه عباد الله بنابر آنکه این معنی سبب خلل عظیم می شد ـ ناچار حسب المصلحت روزگار و رعایت صلاح دارین او بیگم را از محل بادشاهی بر آورده در منزل خویش جا داد ـ و بمقتضای حزم و احتیاط نهایت مبالغه در ضبط و محافظت خواجه سرایان را ممنوع ساخته بجز خادمهٔ چند که محل اعتماد بودند ـ کسی را نزد او راه نمی داد ـ درینصورت سلطان داراشکوه و شاه شجاع و سلطان محمد اورنگ زیب را ازو جدا نموده ـ خدمتگاری و پرستاری ایشان را بصادق خان تفویض نمود ـ و این معنی بنابران بود که خان مذکور سابقاً بعلت اتفاق بارباب خلاف و عناد و مخالفت با یمین الدوله بنفاق بندگان حضرت شهنشاهی متهم بود ـ بدین سبب کمال توهم داشت ـ لهٰذا درینوقت که یمین الدوله توسل نموده بود ـ آن گسسته امید را که پیوند خویشی و عمزادگی داشت پذیرای این سعادت ساخت ـ تا این معنی رفع زلات و محو تقصیرات او شود ـ و بدین دست آویز متین نوشتهای

واقعي یا غیر واقع باغماض عین پایمال گردد *

مجملا شهریار در لاهور نخست بجراین امراء و اصحاب وفاق که در دولتخواهئ این حضرت با یمین الدوله اتفاق داشتند - دست درازي آغاز نهاده اسپ و فیل و جنس هرکس که بدست مي افتاد بر نوکران مجهول خود قسمت میکرد - و سایر عدم ضبط و ربط بی تمیزئ او فتنه جویان روزگار که چنین روزی را از خدا مي خواستند - درین قسم وقت که این نوع هنگامه یافته بودند - اسپ و فیل مردم خصوص از طوایل بادشاهي بجود سر مي کشیدند - آن کوتاه نظر خود عیان و ناموس را در سرل خود جای داده نظر بند نگاه مي داشت - و براهنموني ناهنجار چندی از عرض پرستان ابواب خزاین بادشاهي را نیز کشوده سیم سپر زر را چون خاک رهگذر خوار و بی اعتبار شمرده بیشمار و بیدریغ بمردم خود و بجمعی روشناس که در آنولا بر سر او اجتماع نموده بودند میداد - و مردم نامناسب را بمناصب عالي نامرد نموده بخطابهای بی نسبت مرسم مي ساخت - بتصور آنکه از دستیارئ کوشش همدستان پنجه در پنجهٔ قضا و قدر میتوان کرد - غافل از آنکه تا داده نتوان گرفت - و تا نهاده نتوان برداشت - خاصه شهباز نشیمن دولت که بفریب دانه بدام در نیاید - و بآشیانهٔ عنقای قاف عزت و رفعت دست اقتدار و مکنت نرسد - مجملا بی رعایت ضوابط محاسبان و ملاحظهٔ قوانین دیوانیان درین چند روز قریب هفتاد لک روپیه نقد از خزانهٔ عامرهٔ بادشاهي و مخازن معمورهٔ امرا بمردم بی اعتبار مجهول که همدرین ایام سر از کوچهٔ خمول بر آورده درپی او افتاده بودند داد - چنانچه تا حال باوجود کمال تفحص و تجسس ضابطان اموال قریب چهل و پنج لک روپیه ازین مردم بار یافت شده باقي از میان رفت - و هنوز ارباب کفایت باندازه اینکه خام طمعان در امثال این احوال اقدام باین مواد ننموده دلیر نشوند - و پا از اندازه بیرون نه نهند - پیوسته درپی پیدا کردن این طایفهٔ گمنام هستند - چنانچه هر جا نشاني از ایشان یافته گمان مي برند - دست از پی برده تحصیل مي نمایند *

کیفیت مقابلهٔ عسکر ادبار آثار سلطان شهر یار با بادشاهزادهٔ داور بخش مشهور ببولاقي و خان عالیشان آصف خان و غلبهٔ داور بخش و خان مشار الیه بر لشکر شهر یار

چون شهر یار ناکرده کار زیاده از پایهٔ خویش معامله پیش گرفته بعلت عدم بصارت و بصیرت منصوبهٔ صائبی ندید و تدبیر درستی نیندیشید - خود به نا و نوش مشغول گشته معاملات را بنا آزموده کاری چند باز گذاشت - و گروهی را که از فرسودگي روزگار و دیدن عرصهٔ کارزار حرمان نصیب بوده گوشمال و نادیب ادیب خرد ندیده بودند - و گرم و سرد و تلخ و شیرین گیتي نه چشیده بکار گذاري بار داشت - از جمله بایسنغر پسر شاهزادهٔ دانیال را که از حبس خواجه ابوالحسن گریخته نزد او آمده بود سرداري فوج خود نامرد ساخت - و همراه لشکر تفرقه اثر قدیمي و جدیدي خود که سهمه جهت در ابولا زیاده از پانزده هزار سوار بی سر و پا بر سر او جمعیت نموده بودند بمقابلهٔ موکب اقبال فرستاد - و سایر اسباب محاربه از توپخانه و قورخانه و فیلخانهٔ سرکار بادشاهي که هنگام بودن کشمیر در لاهور گذاشته بودند همراه داد - و یمن الدوله آصف خان باوجود قلت اولیا و کثرت اعدا و عدم وجود اسباب کارزار بفرو نشاندن آتش این فتنه برخاست - و امرای عظام که همگنان بجهت قید اهل و عیال خود از شهریار رمیده دل و رنجیده خاطر شده در باب مخالفت او بیشتر از بیشتر ساعي و داعي گردیده در بارهٔ هلاک او بجان و دل کوشیدند - و افواج منصوره راکه از همه جهت بده هزار تن نمی کشید - تورک شایان و ترتیب نمایان داده روز شنبه یازدهم ربیع الاول سنه هزار و سي و هفت هجري مطابق بیست و هشتم آبان ماه در سه کروهي لاهور نزدیک پل دیک (۱) راوی در برابر مخالفان باین دستور صف مصاف و یساق قتال آراست - هراول خواجه ابوالحسن - مخلص خان - الله‌ویردي خان - راجه جگت سنگه ولد راجه باسو - شرف الدین حسین ولد نیکنام مخاطب به همت خان - تربیت خان

---

(۱) دیک اسم دیگر آب راوي است - ملاحظه کنید بادشاهنامهٔ عبد الحمید لاهوری - صفحه ۶۰۸ - جلد دوم - طبع ببلیوتهیکا اندیکا *

با دیگر بهادران کار طلب - التمش شایسته خان - شیر خواجه - خواصخان با مردم جلو سید عزیز خان - سید جعفر - سید عالم و دیگر راجپوتان - برانغار ارادتخان ترکمان - ملا مرشد سهابتخان - حکیم جمالا - بهادر بیگ با سایر احدیان - جرانغار صادق خان - خان زمان - میرحمله - شاهنواز خان - معتمد خان - راجه روز افزون و چندی دیگر - و شاهزادهای بلند اختر فیل سوار در فوج جرانغار و خود با داور بخش در فوج قول و موسویخان صدر و اصالت خان و خلیل خان و ذوالفقار خان را نزدیک خود جا داده بود - و هوشنگ و طهمورث را نیز در همین فوج مقرر ساخت - چون آئین ستودهٔ سرداران عظیم الشان هندوستان آنست - که در امثال این جوان فیل سوار بعرصهٔ پیکار مي آیند - تا سوار و پیاده و دوست و دشمن را نظر بر ایشان افتاده باعث نیروی اولیای دولت و سستي عزم و شکست قلب اعدا گردند - و بر همگنان شجاعت و جلادت و ثبات و تمکین ایشان آشکار گشته صفوف منصوبهٔ صائب عرصهٔ کارزار را قایم نگاهدارند - شاهزادهٔ رزم آزما درین روز ظفر اندوز بر فیل سوار شده اطراف معرکه را بنظر دوربین درآورده بهادران کار طلب را سرگرم پیش برد مطلب نمود - و همگنان را بکار گزاري اقبال ازلی و دولت لم یزلي قوي دلي داده نیروی قلب و زور بازو افزود - تا آنکه در ضمن اندک فرصتی بکار گزاري اقبال بی زوال پادشاهي که کار امضای حکم قضا و نفاذ امر قدر میکند - مخالفان را شکست فاحش داده پراگنده ساخت - و شهریار قبل از استماع خبر شکست لشکر سویش از فرط تحریص صبیهٔ نور جهان بیگم که از مدتی باز سوار شده باتفاق مخدرهٔ مذکوره از قلعه بر آمد که خود را بمایسنغر برساند - افضلخان که در آن وقت در لاهور استقامت داشت - همه جا بمقتضای دولتخواهی شاه بلند اقبال اسباب استیصال شهریار مهیا مي نمود - و دغدغه آن داشت که مبادا سپاه مقهور او از حضور استظهار و اعتضاد اندوخته مصدر کاری گردند - لاجرم او را بلطایف الحیل فریفته چندان در راه نگاهداشت که خبر بفرقهٔ آن فرقهٔ تفرقه آئین بدو رسید - و ناچار از دستیاري آن مشتی نابکار در سرپله بکار او نیامدند - دست شسته قرار بر فرار داد - و با هزار گونه خوف و رعب معاودت نموده خود را به حصار بند لاهور افگند - و یمین الدوله مظفر و منصور متوجه دارالسلطنت لاهور گردیده روز دیگر بطرف باغ مهدي قاسم خان که در ظاهر شهر واقع است منزل نمود - درین منزل افضل خان که در آن آوان خدمت میر ساماني داشت - و پیش از وقوع سانحهٔ ناگزیر

جنت مکاني کارخانجات بادشاهي را به لاهور رسانیده بود - بملاقات یمین الدوله شتافت - و مساعئي جمیلهٔ او که در مدت اقامت لاهور و فترت شهریار که همه جا در دولتخواهئي شاه بلند اقبال بلباس نصیحت آن بیخرد بجا آورده برهمزن هنگامهٔ افسردهٔ او شده بود مشکور افتاد - و همدرین روز باستصواب آصف جاهي شایسته خان و ارادتخان میر بخشي بدرون قلعه رفته ضبط خزاین و کارخانجات بادشاهي نمودند - آنگاه فیروز خان و خدمت خان خواجه سرا را بجهت کفایت کردن مهم شهریار که اهم مهمات بود فرستادند - و آن دو معتمد دولتخواه آن درار اهل محل پژوه را که از فرط کوته اندیشي درون محل بگوشهٔ خزیده بود بر آورده بجای استوار محبوس ساختند - روز دیگر یمین الدوله کوچ کرده بشهر در آمد - و خدمت بناگزیر وقت پرداخته دربایست حال بعمل آورد - چه آن دستور العمل دیوان کائنات که صلاح دید ضمیر منیرش همانا اشارهٔ مبشر تقدیر بود - چون درینوقت صلاح حال عالم کون و فساد در افساد مادهٔ شرارت آن ناقص بصیرت دید - لاجرم بدستوري دستور قضا و قدر دیدهای آن کوتاه نظر را میل کشیده این راه ابواب فتنه بر روی مردم مسدود ساخت - و ارباب حیرت ازین تماشای هوس افزای اعتبار امور سرمهٔ بینائي رسیده کحل عبرت کشیدند - یمین الدوله بعد از وقوع این سوانح حقیقت واقع را بپایهٔ سریر اعلیٰ عرضداشت نموده التماس توجه خیل اقبال نمود *

رهیدن بنارسي در مقام جنیر باستان بوس والا و رسانیدن خبر رحلت حضرت جنت مکاني و نوید قوت عهد خلافت بشاه بلند اقبال

چون وقت آن رسید که زمام بست و کشاد معاملات دارالخلافهٔ آدم بدست اختیار این والا اقتدار سپارند - و کارهای آن تربیت پرورد عواطف ازلي را که ساختهٔ و پرداختهٔ پیشکاران کارخانهٔ ابداع است در نظر حقیقت نگرش بجلوه در آرند - در حال سامان طرازان دارالصنع ایجاد دولت و اقبال را دو اسپه باستقبال موکب جاه و جلال آن سپهسوار عرصهٔ وجود فرستادند - و بنوید استعجال قدوم خیل اقبال و طلوع اختر دولت بی زوال

آن مظهر موعود زمین و زمان را سرمایهٔ آرام داده از مناسب حوانی مضمون این بیت * بیت *

کای شهسوار معـرکه آخرالزمان   آمد بدست معرکه پا در رکاب کن

وام حق مقام ادا نمودند - مجملا روز یکشنبه نوردهم ربیع‌الاول سنه هزار و سي و هفت هجري - مطابق ششم آذر ماه سال بیست و دوم جلوس جهانگیری که در عرض بیست روز از موضع بهنر مانند شاهین تیز پر بمقصد پیوسته بود - خبر سنقار شدن حضرت جنت مکاني بمقام دارالحرر جنیر که در آنولا نشیمن جاه و جلال شاهبار چرخ پرواز اوج رفعت یعنی والا حضرت شاه بلند اقبال بود رسانید - و چون از راه رسید نخست بمهابتخان که در آن نزدیکي از نور سعادت ملازمت آن حضرت استسعاد یافته بود بشارت رسانیده اورا بر این معنی آگاهي بخشید - و بوسیلهٔ آن خان رفیع مکان در حال شرف ملازمت یافته حقیقت واقع را بعرض اقدس رسانید - و خانم دستور آصف صفات را از نظر سلیمان روزگار گذرانیده مصداق قول خود نمود - آن حضرت از استماع خبر این سانحهٔ غم اندوز اندوهناک و غمگین گشته دیدهٔ مبارک را اشکبار ساختند - و از کمال بیتابي و بیقراري بتهیهٔ لوازم این مقام و اقامت مراسم عزاداري و سوگواري پرداختند - درین حال مهابتخان و سایر دولتخواهان از روی نیاز سرها بر زمین گذاشته بعرض عالي رسانیدند - که این قسم وقتی خاصه در ولایت غنیم باوجود قلت اولیا و کثرت اعدا اظهار این امر موافق صلاح دولت نیست - چون الحال مصلحت دني سلطنت که نظام کل عالم و انتظام مهام جمله عالمیان بدان منوط است - اقتضاء پرداختن بامثال این جزئیات نمیکند - مناسب وقت آنست که موکب جاه و جلال بدولت و سعادت بر سبیل استعجال متوجه قرارگاه اورنگ خلافت شود - تا بورودي راه فتنه و فساد بر ارباب بغي و عناد مسدود گردد - و رعایا و زیردستان از آسیب شورش پرستان در امان باشند - از آنجا که همواره منظور نظر آن حضرت امری بود - که رضامندي و خرسندي خالق و خوشنودي خلائق در ضمن آن مندرج باشد - درخواست آن دولتخواهان را بعز قبول مقرون گردانیده بیست و سیوم ربیع‌الاول سنه هزار و سي و هفت هجري روز پنجشنبه در ساعتی مسعود ماهچهٔ آفتاب شعاع لوای والا ارتفاع یافته از راه صوبهٔ گجرات توجه اردوی جهانپوی بصوب دارالخلافهٔ عظمی اتفاق افتاد - و همان وقت امان الله و بایزید را

شرف کورنش و تسلیم سر رفعت بآسمان رساند - و از سرافرازي تفویض منصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار پایهٔ اعتبارش بوالائی گرائید *

از سوانح ایام عرضداشت شیر خان است از گجرات باین مضمون که از نوشتهٔ مهاجنان جنان ظاهر شد - که یمین الدوله آصف خان سپه سالار به نیروی همراهي اقبال بادشاهي بادشاهزادهای آسمان جاه در سواد شهر لاهور با شهریار بیره رای جنگ صف کرده منصوبهٔ فتح اولیای دولت که منجر بکسر اعدای خلاف شده درست نشین گردید و آن ناشدني مقهور مخذول و مکحول در مطمورهٔ قلعهٔ لاهور بزندان پاداش اعمال گرفتار آمد - و چون مضمون این عریضه بعرض همایون رسید بمردگانئی آوازهٔ فتح اولیای دولت نوای کورکهٔ سلطنت آویزهٔ گوش منتظران که از دیر باز ترصد ورود برید ظفر و وصول نوید نصرت داشتند گردید - و درین نزدیکي یک بیک از تعیناتیان گجرات از بد اندیشي بر یکدگر پیشی جسته منزل بمنزل دریافت شرف ملازمت مي نمودند - ٭ همدرین ولا خدمت پرستخان که بحمایت سیفخان دستوری یافته بود - در چهار کروهي دارالملک گجرات شیر خان را از ایصال فرمان جهان مطاع و سروپای خاصه سربلندي بخشیده سیف خان را بدرگاه آورد - نواب ممتاز الزماني ضعف و ناتوانئي سیف خان را که عمده بواعث تقصیرات شده بود - بهانهٔ شفاعت ساخته از سطوت قهرمان قهر نجات بخشیدند - شیر خان دوازده کروهي شهر بموضع محمود آباد سعادت ملازمت دریافته هزار اشرفی بصیغهٔ نذر از نظر اشرف گذرانید - و سایر بندها مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والي نیز از زمین بوس انجمن حضور سعادت جاوداني یافتند *

هفدهم ربیع الثاني پنجم دی ماه سنه هزار و سی و هفت سر زمین کنار تالاب کانکریه که در ظاهر شهر واقع است از پرتو قدوم موکب جاه و جلال تارک رفعت بآسمان رسانید - و هفت روز آن موضع مستقر سریر خلافت بوده معاملات آن صوبه نظم و نسق شایان و احوال کومکیان پرداخت نمایان یافت - شیر خان بمنصب پنج هزاری ذات و سوار و صوبه داری گجرات سعادت اندوز گردید - و میرزا عیسی بخدمت صاحب صوبگی تته و منصب چهار هزاری ذات دو هزار و پانصد سوار امتیاز یافته بدآن صوب دستوری یافت - و سید دلیر خان بارهه با جمعی از بندها بهمراهي رکاب سعادت سربلند پایهٔ عزت شد - و شیر خان از نواحي شهر بمرحمت خلعت

و شمشیر مرصع و اسپ و فیل کامیاب مراد گشته رخصت مراجعت یافت -
و سیزدهم دیماه موکب سعادت کوچ در کوچ متوجه دارالخلافه شد *

روز یکشنبه بیست و دویم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت
موافق دهم بهمن ماه بعد از رسیدن امان الله و بایزید و برسانیدن بشارت
قرب وصول موکب اقبال و قبول که مسبوق ورود فرامین عاطفت آئین
بر سبیل تواتر و توالی به یمین الدوله و سائر دولتخواهان بود مشتمل بر
عنایت تمام خدیو انفس و آفاق نسبت باهل وفا و وفق آن عضد الدوله
باتفاق سائر موافقان در جامع دارالسلطنت لاهور خطبه را بالقاب مستطاب
کامل نصاب نمود - و منبر را بزین سرمایهٔ والا کار بالا شد - آنگاه بولاقي
نظر بند را که في الحقیقت بر تخت سر محبوس مطمورهٔ سیاه حال
تیرگي بخت بود جای دیگر محبوس ساخت - جماعه در معني از
زاویهٔ زندان بزاویهٔ دیگر مستقل شده - بست چهارم جمادی الاولی مذکور
خدمت پرستخان مشهور برضا بهادر رسید - و فرمان مشتمل براشارهٔ قتل
بولاقي وغیره که دست پیچ فساد کوتاه نظران بودند به یمین الدوله رسانید -
آن خان والا شان بعد از اطلاع بر مضمون فرمان سلطان داور بخش معروف
به بولاقي و شهریار مکحول و طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال
و گرشاسپ برادر بولاقي هر پنج نفر را که نصوابدید وقت نظربند بل
محبوس بودند بدست رضا بهادر داد - و در شب چهارشنبه سیردهم بهمن
ماه بست و پنجم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت از سنگنای
ساحت گیتي خلاص داده به فسحت اباد عدم راهی ساخت *

ورود موکب جاه و جلال شاهجهان بسر حد ملک رانا و سرافرازی یافتن او از آستانبوس درگاه والا و احوالی که در طی این ایام رو نمود

چون سایهٔ اقبال همای چتر فرخندهٔ آن همایون فال بسر وقت حدود
رانا افتاد - بمجرد آنکه نواحئی آن ولایت مرکز اعلام نصرت اعتصام شد -
رانا کرن که بر جای پدر متمکن شده بود - از ارادت منشي و اخلاص
اندیشي باستقبال موکب اقبال شتافته در مقام کوکنده که پدرش نیز درین
مقام شرف ملازمت دریافته بود بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه هزار

وسي و هفت پيشاني بخت را از پرتو سجود آستان قدسي مکان فروغ دولت بخشيده پيشکش نمايان کشيد - و از عنايت خلعت گرانمايه و کمر خنجر مرصع و شمشير مرصع و دهکدگي لعل قطبي بدخشاني نژاد که سي هزار روپيه قيمت داشت - و فيل خاصگي بساز نقره و اسپ عراقي زين بزين طلا استمالت و استظهار يافته و محال جاگيرش بحال و برقرار مانده مرخص گرديد *

نهم ماه مذکور مطابق بست و هفتم ديماه الٰهي سنه ايه بر کنار تالاب ماندل آذين جشن وزن مبارک شمسي سال سي و ششم از عمر جاويد پيوند زينت پذير گشته آرايش بزم بهجت و سرور و سراسيمگي انجمن حضور نظاره فريب و دلپسند آمد - و آنحضرت را بطريق معهود بانواع نقود سنجيده جميع آنها بر فقرا و ارباب نياز قسمت پذير گرديد - و از آنجا بمبارکي کوچ نموده هفدهم جمادي الاولي پنجم بهمن ماه سرزمين خطهٔ پاک اجمير از يمن قدوم مبارک نوراني گشته عمارات دلکشا و منازل نزهت آئين کنار تال رانا ساگر از نزول همايون روکش قصور جنت گرديد - و همانروز بنابر سروش روش جد بزگوار پياده بروضهٔ شريفهٔ حضرت خواجه معين الملة و الحق والدين نور الله مرقده توجه فرموده آداب زيارت و وظايف اين مقام که عبارت است از اعطاء صلات و صدقات و نذور بجا اوردند - چون نذر نموده بودند که بعد از فتح رانا مسجدي رفيع آساس درجوار اين روضهٔ متبرکه بنا نهند - و درين مدت از عدم مساعدت روزگار فرصت نيافتند - بنابرين درينولا که کرياس سپهر اساس دولت جاويد قرين از پرتو اقبال آن حضرت استحکام بنياد چرخ برين يافت - حکم به بناي مسجد عالي بنياد از سنگ مرمر بدرجهٔ نفاذ رسيد - و صوبهٔ اجمير در جاگير مهابتخان قرار پذير گرديد - در اثنا راه جميع بندها مثل خان عالم و مظفر خان معموري و بهادر خان اوزبک و راجه جي سنگه و اني راي و راجه بهارت و سيد بهوه و غير آنها در هر منزل خود را بسعادت ملازمت رسانيده کامياب دولت صورت و معني مي گشتند *

ورود موکب مسعود شاه بلند اقبال قرین دولت وسعادت بظاهر دارالخلافهٔ اکبر آباد و انداختن پرتو نزول بر باغ دهره

آنانکه به نیروی سعادت ازل آورد در روزی خانهٔ روز بحسب از دولتی بزرگ بهره مند شده اند ـ و از یاوری بخت خداداد در دارالقسمت ازلی نصابهای کامل و نصیبهای شامل کامیاب گشته ـ اگر چند روزی بنابر مقتضای ارادهٔ قضا و حکم سلطنت تقدیر حجاب تعویق سنگ راه مراد آمده مانع تاخیر و اعتبار نیافتن ایشان گردد ـ لیکن بالدک روزگاری و کمتر فرصتی روزی در آید که آن حجاب بسر خویش از پیش برخیزد ـ و آن دولت روزی سده بهای خود استقبال بخت آن خداوندان اقبال ساندرزاد خاید ـ بدآنسان که صبح و کسر در حسکر آن سرور بحسب اختلاف اوقات طاری گشته بسی امر ناملایم سد باب مقصد عالی گردید ـ و از بدهنجاریهای روزگار قضایای ناشایسته صورت بسته پستی های ساق و نردهای دشوار پیش وقت آمد ـ اما الحمد لله که آخرکار بی پایمردی سعی و دستیاری طلب بر وفق مدعا و حسب استدعا شاهد مطلب در کنار و بر آرزو آمده نقد تمنای دیرینه در جیب و دامن نیاز دست قدرت ریخت ـ و کار و بار دین و دولت بوجود گرامی رونق و رواج تازه یافته کارخانهٔ جهان را زیب و زینت بی اندازه پدید آمد ـ و ساکنان ربع مسکون با کام دل سایه نشین ظلال عدل و احسان این بلند اقبال گردیده از فرط داد و دهش گسی بمراد خاطر رسیدند ـ امید که تا بقای جهان و جهانیان

* بیت *

درگهش کعبه صفت قبله که عالم باد

کسب امید جهان از کف او خرم باد

مجملا بتاریخ شب پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق بیست و ششم جمادي الاولی سنه هزار و سي و هفت ورود موکب مسعود بساحت بهشت صفت باغ دهره که از پرتو انتساب حضرت جنت مکانی نورالدین محمد جهانگیر بادشاه طاب ثراه بنور منزل موسوم است اتفاق فتاده مژدهٔ وصول این عید قدوم مسرت لزوم سامعه افروز عموم مردم آن

مرز و بوم گردید - خورد و بزرگ و اسافل و اعالي از اهالي دارالخلافهٔ علیا و نواحي و حوالئي آن بر سبیل مژدگاني ورود اقدس باندازهٔ دسترس سرگرم جانفشاني شده استقبال موکب اقبال نمودند - و قاسم خان حارس قلعه و خزاین علی الفور بر سبیل پذیره آمده از دریافت ملازمت و شرف زمین بوس درگاه سعادت دو جهانی اندوخت - و بامداد روز پنجشنبه مذکور موکب منصور که همواره بامداد آسماني قرین سعادت یزداني است متوجه قرارگاه سریر خلافت ابدي گشت - و بادشاه دین و دنیا پناه همعنان بخت و همرکاب اقبال بآئینی که در خورد والا خداوندان این دودمان جاوید توامان باشد فیل سوار داخل عرصهٔ دارالخلافهٔ گیتی مدار شده همه راه سرافرازان در رکاب برکت نصاب پیاده و سران در اطراف بدین آئین رو براه نهاده - ملاء اعلی بهمان سمّی نص الحضور دست بدعای دوام عمر و دوات ابد منتهی گشاده - و نظارگیان عالم بالا از مناظر هفت طبقهٔ گردون محو تماشا افتاده حیران آن کوکبه و دبدبهٔ عزت بودند - از باغ نور منزل تا هنگام نزول در دربار دولتخانهٔ سپهر نشانهٔ ایام بادشاهزادگي از هر دو سو بحرین کف در بار چون سحاب گهر ریز بر اهل کوی و بازار گشوده در پنجهٔ زرفشان چون شاخ شکوفه روی زمین را در افشان سیم و زر گرفتند - و باین روش نمایان و آئین شایان ظل ظلیل نزول فرخنده بر ساحت سعادت منزل مذکور گسترده بنابر آنکه تا ساعت مختار مسعود بجهت جلوس همایون بر سریر خلافت ابد مقرون دوازده روز درمیان بود در همان دارالبرکت اقامت نمودند *

انعقاد انجمن جلوس همایون خدیو زمین و زمان ثانئي صاحبقران حضرت شاه جهان بادشاه غازي در دارلخلافهٔ اکبر آباد سعادت بنیاد

بمقتضای حکمت کامله سنت الهي در آن رفته و مجاري عادت الله برین جاري گشته که در خلال هر صد سال که اساس مباني دین و دول اندراس پذیرفته خلل در نظام امور عظام و انتظام سلسلهٔ نظام دارالسلطنت آدم در مشیمهٔ مشیت بر وجه اتم صورت بندد - هر آئینه در آنحال زمینیان را در کنف حمایت و کهف رعایت آسمان نمیکنني جای دهد - که بشایستگي

تمام لیاقت مرتبهٔ جانشینی نایبان مناب جناب رسالت مرتبت صلی الله علیه وسلم و صحبه داشته باشد - و بفضل الطاف عام حضرت باری که دربارهٔ اهل روزگار خاص گشته سلطان دیندار عدالت شعار بر روی کار آرد - که روی زمین را بزیور عدل و احسان آراسته طرح انصاف پروری نهد و داد داد گستری دهد - آری نسخه پیرائی کتاب عالم که بهین صحیفهٔ صنع الهی است و منشاء دقایق نامتناهی - از یمن همت فرمانروای سرانجام پذیرد - که خط بینش کارنامهٔ اقبال باشد و جوهر بینش سرمشق فیروزی - و نقش نگینش دیباجهٔ اجلال و خطوط دستش نسخهٔ مهروری - پنجهٔ خورشید نزد شکوه بالا دستش دست بر زمین گذارد - و سپهر برین پیش کوکبهٔ قدرش از هلال انگشت زینهار بر آرد * بیت *

ازو گردد درین فیروزه گلشن * چراغ طالع فرخنده روشن

چون ذات فرخنده صفات این پادشاه سکندر آئین که سعادت آئینه دار بخت اوست مرآت این اوصاف بود - در مبادی حال دقایق جهانبانی از خط ناصیهٔ او نمایش می پذیرفت - و در آغاز کار آثار کاردانی از لوح پیشانی او ظهور می یافت - و از روی او می بارید که این ابر نیسان کرم چمنستان سهریاری را طراوت خواهد بخشید - و از جبهه او روشن می شد که این اختر اوج اقبال آفتاب سپهر جهانداری خواهد بود - اختر شناسان کامل نظر از زائچهٔ طالع همایونش که عنوان نامهٔ سعادت است احکام گیتی ستانی فرا می گرفتند - و روشن ضمیران نیکو خیال از آئینهٔ بخت والایش که آئینهٔ رونمای شاهد دولت است صورت امل و امانی مشاهده میکردند - لاجرم فرخنده روزی که روزگار در آرزوی آن سالها بروز می آورد جلوه گر شد - و خجسته صبحی که چشم آفتاب از سوق آن هوس می پخت بردمید - امیدی که اختر فرخنده فالی آرزوی آنرا سکون می داشت بر آمد - و مرادی که بخت اقبال فال تمنای آن می زد بحصول پیوست - یعنی طرازندهٔ اورنگ اقبال فرازندهٔ اکلیل اجلال عزیز کردهٔ حضرت عزت برگزیدهٔ عنایت آن حضرت سرمایهٔ آرایش جهان و جهانیان باعث امن و امان زمین و زمانیان مظهر فیض عمیم ربانی ظل ظلیل جناب سبحانی پادشاه دیندار دین پرور شهنشاه داد ده داد گستر اوج ده کوکب نیک اختران شاه جهان ثانی صاحبقران و بیست و پنجم بهمن ماه الهی مطابق هفتم جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری در روز سعادت

امروز دوشنبه که از فیض ورود معنی دست رسالت در عزل هفت بهشتی هفته شایسته انتخاب گردیده - او از یمن ظهور خاتم انبیا بهزاران دست سعادت انگشت نما گشته - بعد از گذشتن سه و نیم گهری که بحساب دقیقه سنجان ساعت شناس یکساعت و بیست و چهار دقیقه باشد - بطالع فرخنده فال و ساعت سعادت سگال از منزلی که در ایام شاهزادگی از اقامت آن والا اختر اوج شاهنشاهی رشک فرمای منزل قمر بود - بتائید آسمانی و کوکبهٔ صاحبقرانی بر کرهٔ فلک رفتار سوار گشته و حانهٔ زین را مانند خانهٔ طالع سعادت آمود ساخته - بخت کمر پرستاری بر میان بسته در پیش - و دولت غاشیهٔ فرمانبرداری بر دوش گرفته در پس - تیغ گذاران صاحب جوهر تیغ مانند در یمین - و نامداران والا گوهر خاتم کردار در یسار - بر دولتخانهٔ ارک دار الخلافهٔ اکبر آباد که چون قلعه بی در سپهر اوج گرای گردیده و بروج نفیس باوج فلک ثوابت رسیده - مانند معنی در ساه بیت و خورشید در بیت الشرف نزول فرموده - و در فرخنده ساعتی که سرمایهٔ سعادت روز افزون و پیرایهٔ بخت همایون بود *

* بیت *

ساعتی آنچنان همایون فال * که سعادت ازو شگون بر گیرد

کلاه سروری را که جوهر انجم در ترصیع او بکار رفته بود همسری بخشیده - و قبای خسروی را که اطلس سپهر والا اختر او گسته بود - تن بهم آغوشی داده کمر لعل طراز را که از منطقهٔ آفتاب گرد می برد بر میان بسته - تیغ گوهر نگار را که نقد فیروزی در قبضه داشت دستگیری کرده پای سعادت پیرای بر سریر سپهر نظیر گذاشت - و با طالع تیموری و بخت بابری بر فراز تخت دولت اکبری بر آمده دامن امید خلایق را از گوهر مقصود لبریز ساخت - تخت بر مسند کامگاری چرا مربع نه نشیند که نقش مدعایش درست نشسته - و تاج سر مفاخرت چرا باوج نرساند که از فرط سعادت سر آمد گردیده * * مصراع *

تاج گو بر خود بناز و تخت گو بر خود ببال

سپاس جهان خدای را که سر انجام حرف تخت بر کرسی نشست و سخن افسر بالا شد - پایهٔ سریر بر آسمان رسید و درجهٔ اکلیل بالا گشت - تاج را از تفاخر سر آسمان فرود نمی آمد - و تخت را از شادمانی پا بر زمین نمی رسید - پایهٔ اورنگ از کرسی گذشت و کوکبهٔ دیهیم باکلیل رسید -

چون آن والا پایه بر تخت خسروي آرمید چتر همایون سایه بر گرد سرش گردید - چتر زرین خورشید وار از شادی عرج آمد و از بلندي کوکبه سر باوج سپهر سود - تعالی الله فرخنده چتری که از یمن سعادت گرد سر آمده گردیده و هالهٔ ماه را در دائرهٔ حجاب کشیده - ریشهای زر تار از وی چون خطوط شعاعی از حرم خورشید هویدا - و حقه های گوهرنگار ازو چون رشتهای باران از گل ابر آشکار - سحابیست که لولو می بارد و سپهریست که انجم مي نگارد - بی نی غلط گفتم فلک بدویر قمر است که حایل سعادات جاوداني گردیده - یا مردمک چشم اهل نظر است که فروغ انوار الهي گزیده - چرا از والا گوهران بر سر نیاید که همه تن یاقوت و گوهر کرده - و چگونه سر بآسمان نساید که سایه دارئی آمده - پیدای کرد نامهٔ فیض است که سعادت گم گشته را پیدا ساخته - گوي گرداب نور است که در سر دریای فیض طرح اقامت انداخته *

* مثنوي *

سایهٔ حق کرده جا در سایه اش * زآن بود نور سعادت پایه اش

بر سر شاهنشه از حسن قبول * چون گل ابریست بر فرق رسول

بالجمله چون آن خسرو والا منش بر اورنگ کامراني نشست و بمدعا فهمئی آمال رآمان پیوست - خاتم را فرسلیه بی دست داد و قلم زر نگار نامه در سر افتاد - خطبه بلند آوازگی یافت و سکه نام بردار شهرت گردید - تیغ گوهر مقصود در مشت گرفت - کوس از شادی در پوست نگنجید - علم نشان بلند بختي یافت - کمان سرمایهٔ فتح در قبضه آورد - تیر بی سهم السعادت برد - سلطنت را دولت قوي گشت - اقبال را بخت جوان گردید - آسمان زمین بوس شکر بجا آورد - روزگار فال نیک روزي زد - فتنه از شرم سر تا پا غرق عرق گردید - بیداد داد سرهساري داد - ارباب تیغ و قلم زبان به تهنیت جوهر نگار و گوهر نثار ساختند - و اصحاب دولت و حشم در ادای مبارکباد طرح سعادت سگالي و فرخنده فالي انداختند -

مقارن جلوس همایون اول خطیب فصیح زبان از مراتب حمد الهي و نعت حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه مدارج منبر را بلند پایه گردانید - و بعد آن بادای محامد سلاطین این دودمان والا که شخص دولت را بمنزلهٔ حواس عشره اند پرداخته از بهر آرایش نظم اقبال اسم سامئي صاحبقران اول را مطلع و نام نامئی صاحب قران ثاني را حسن

سطلع گردانید - و بنابر رسم معهود بهنگام ذکر اسم هر یکی از بزرگان این
بادشاه بزرگ منش بعطای خلعتی گرانمایه بشرف جاودانی مخصوص
گشته - چون از فیض القاب همایون و ذکر نام نامی حضرت سلیمان مقامی
بعنوان شاهجهان بادشاه غازی سلمه الله و ابقاه که مجموع این عبارت
وافی بشارت را در عهد فطرت محاسبان دیوان قضا و قدر با عدد کریمهٔ
انی جاعل فی الارض خلیفه برابر گرفته اند - دقایق مصاحب را به نهایت
درجهٔ بلاغت رسانیده زبانرا موج چشمهٔ آبحیات ساخت - بتشریف خلعت
فاخرهٔ زرنگار که از همه گرانمایه تر و پیرایهٔ روزگار بود والا پایه گردیده - برسر
ذکر نام مبارک آنقدر خوانهای زرین و مالامال از انواع زر و گوهر نثار شد -
که صفحه روی زمین زر اندود و گوهر آمود گشته روکش چرخ برین افتاد -
همدرین ساعت مسعود چهرهٔ زر از سکهٔ مبارک که متن یک روی آن
بکلمتین طیبین و حواشی باسماء سامیهٔ چهار یار باصفا نور و ضیا اندوخته
و روی دیگر از نام‌نامی والقاب گرامی آنحضرت زیور یافته رشک افزای مهر
انور شد - زرگرد نامی گردید و نقش سکه بر خود بالید - درهم که از گمنامی
درهم بود از نام همایونش خود را گرد آورد - و دینار که از سرگردانی دلتنگ
شده بود از سکهٔ والایش سر خط دولت یافت - سیم را سفید بختی حاصل
آمد - و زر را سرخ روئی دست داد - درست مغربی خورشید از شوق
سکه‌اش بیتاب گردید - و دینار ناقص عیار ماه از در نامش شکستهٔ خود را
درست ساخت - اگر اهل نظر سیم و زر را از شرف نام همایونش نرگس وار
بدیده جا دهند محل نظر نیست - و اگر اهل سخن رقم سکه را از
فر این اسم خجسته سوسن کردار بر زبان نقش کنند جای سخن نیست -
کنیت آن سرور ابوالظفر و لقب فرخنده شهاب الدین محمد صاحب
قران ثانی ازآن مقرر شده که تیغ جهاد آن بادشاه سلیمان دستگاه دیو
فتنه و فساد از روی زمین رانده - و باوجود مشابهت و مناسبت اوضاع
و اطوار پسندیدهٔ آن برگزیده بحضرت صاحبقران اعظم سنات لفظ صاحبقران
که سه صد و شصت و پنج است با حروف شاه جهان مساوی آمده -
جمهور انام از خواص و عوام مراسم مبارکباد و تهنیت و دعای ازدیاد
عمر و دولت بجا آوردند - شعرای بلاغت دثار قصاید رنگین و تواریخ
بدایع آئین بجهت تعین وقت آن در رشتهٔ نظم انتظام داده بعرض
رسانیدند - از جمله حکیم رکنای کاشی مسیح تخلص این تاریخ بسمع

عالی رسانیده از انواع عنایات صوری خدیو صورت و معنی بهره‌ور داری یافت * * ابیات *

پادشاه زمانه شاهجهان — خسرو و شاد و کامران باشد
حکم او بر خلایق عالم — همچو حکم [۱][خدا][ع] روان باشد
بهر سال جلوس شه گفتم — در جهان باد تا جهان باشد

و همچنین میدای کملائی مخاطب به بی بدل خان که در انواع صنایع و اصناف هنر بی بدل روزگار است این تاریخ بدیع یافته * * مصرع *

جلوس شاهجهان داده زیب ملک و دین

و زیب شرع و خدا حق جهاندار داد نیز این تاریخ موافق آمده - نوبتیان دولت از نواختن کورکه و نقاره و امثال آن خم روئین و طاس سمین سپهر را پر طنین ساختند - و رامشگران و سرود سرایان ساز آهنگ ساز عیش نوای عشرت بر وفق مقتضای وقت و حسن مقام راست کردند - در آن نوروز فیروزی و عید فیروزی ساکنان جهت بهجت جلوس اقدس جشنی و آئین و زینتی کازین صورت آراستگی یافت - که تا سرور انجم بر سر چهار پایهٔ انجمن [illegible] نشسته - و ستارگان و ثوابت سپهر هشتم از عقب آن [illegible] بنظره تماشائی و سیارگان ازین هفت منظره نظارگی اند - نظیر این بزم [illegible] آئین در حضور هیچ بادشاه عالیجاه خاصه سلاطین این سلسلهٔ [illegible] بزرگ [illegible] همگی طبقات اعیان ملوک ماضیه مانند مردم دیده از سایر حواس بر سر آمده اند منظر در نیامده - از بسط بساط طرب و نشاط عقدهٔ قبض خواطر خورد و بزرگ و چین جبین خواص و عوام کشاده گشت - و از ذخیره حسنی خوان احسان دیده و دست گرسنه چشمان ابریز گوهر و زر گردیده - هیچ گسسته امیدی را مقصدی نماند که بحصول نه پیوست * * مثنوی *

در آن جشن فرح بخش طرب خیز — [۲][همه روی زمین][ع] از عیش لبریز
نه تنها ساز عشرت شد نوا ساز — که برگ عیش عالم شد نوا ساز
جهان آنروز داد خرمی داد — ز مادر گوئی آدم خرمی زاد

چون انجمن خاص و عام باتمام رسید پرتو حضور پر نور بر حریم حرم سرای

---

(۱) ع [قضا] بادشاه نامه - صفحه ۹۵ - جلد اول *
(۲) ع [همانان شد زمین] صفحه ۳۹۶ - حصه اول - منتخب اللباب *

خلافت گسترده شبستان سلطنت را نورستان ساختند - نخست مسند آرای خلافت انجمن پیرای مشکوی دولت صفیهٔ وقیه صفات سعیدهٔ حمیده سمات یگانهٔ روزگار برگزیدهٔ لیل و نهار آیهٔ مصحف عز و جلال موجهٔ بحر فر و اقبال مهد علیا ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل بیگم خوانهای سیم و زر لبالب از لعل و گوهر بدست نیاز بر فرق همایون آن سر کردهٔ بادشاهان افشاندند - آب گوهر از سر آن بحر افضال گذشت و خط پیشانئ آن کان لعل افضال خط یاقوت گشت - چندان مروارید انبار شد که در دریای اخضر فلک گوش ماهی صدف لآلي گشت - چندان لعل بالای هم ریخته شد که کمر جوزا لعل طراز گردید - بعد آن پیشکش نمایان از نفایس و نوادر عدنی و یمنی و جواهر زواهر عمانی و طرایف هندی و ایرانی که دیدهٔ روزگار آنچنان ندیده و گوش آسمان نشنیده از نظر انور گذرانیدند - آنگاه بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان ولیهٔ نعم جهانیان ملکه معظمه صاحبهٔ مکرمه یکتا گوهر محیط خلافت کبری قرة العین سلطنت عظمی نظر یافتهٔ عنایت بادشاهی عزیز کردهٔ حضرت خلیفهٔ الٰهی جهان آرا بیگم مخاطب به بیگم صاحب که بافزونئ رای و هوش نظر بدیگر شاهزادهای والا نظر که عیون انور دولت اند بیشتر منظور نظر بادشاه دیده ورانند هم بآئین مادر والا در مهین نثار گوهر زدب و بهین پیشکش نظر فریب بنظر گیتی خداوند در آوردند - و دیگر پردگیان حریم عصمت و عصمیان پردهٔ عفت باندازهٔ دسترس زر و سیم نثار نموده بحسب ادای مراسم و لوازم مبارکباد بپیرامون آن روشن جبین چون هاله گرد مه حلقه بستند - و بادای دعای مزید دولت جاوید بنیاد پرداخته ازآن مرکز دایرهٔ دولت نوازشها یافتند - و همدرآن محفل والا آن گنج بخش دل آفرین که خطوط کفش موجهای دریا و عروق دستش رگهای کانست - دو لک مهر و همین قدر روپیه به بانوی حرم گاه سلیمانی و یک لک مهر و یک لک روپیه به بیگم صاحب و یک لک روپیه بسلطان مراد بخش و موازي این مبلغ بروشن آرا بیگم و مساوی آن به ثریا بانو بیگم عنایت فرموده - سالیانهٔ مهین بانوی عظمی ممتاز محل ده لک روپیه و سالیانهٔ بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان بیگم صاحب شش لک روپیه مقرر نموده - و چهار لک روپیه که برسم انعام شاهزادهای کامگار نامدار سلطان دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب معین شده بود بنواب مهد علیا سپردند - که چون از دارالسلطنت لاهور رسیده سعادت ملازمت دریا بند میان ایشان

قسمت نمایند - و هزار روپیه بشاهزادهٔ کلان و هفصد و پنجاه روپیه بشاهزاده محمد شجاع و پانصد روپیه بشاهزاده محمد اورنگ زیب و دویست و پنجاه روپیه بسلطان مراد بخش بعنوان یومیه مقرر داده باشند - امید که طاوس همایون این بادشاه سکندر شان که باعث آرام زمین و زمان است بر آن مربع نشین سریر سلطنت ربع مسکون مبارک و میمون و خجسته فال و فرخنده شگون و دوران این بادشاه دم مختر کامران مانند ادوار چرخ برین به ثبات و قرار مقرون و بدوام مدار قرین گردد*

حلیهٔ مبارک آنحضرت که ید قدرت بخامهٔ صنع باکمال دقت آن خلق قویم و پیکر مستقیم را بر اجمل صور و احسن تقاویم نقش بسته و از آنرو نقش مراد ابداع بوجه احسن بر لوحهٔ اختـــراع درست نشسته

چهره پرداز صور موجودات و نقش طراز صنایع کائنات که خامهٔ نیرنگ ساز صنعت تقدیرش مقتضی قدرت کامله و حکمت بالغه گوناگون اشکال بدیعه در کارگاه ابداع بر لوحهٔ هستی به بهترین وجهی جلوه داده و بر صفحهٔ وجود هر موجود جداگانه نقش مستغنی از ادراک بالغ نظران والا نظر به نیکوترین صورتی نگاشته - منشور خلقت انسان را بطغرای غرای لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مزین و مطرز ساخت - و از آنجا که تمامی نقاط و دوایر و خطوط وجود از نوک پرکار کن بر سطوع شهود بحکم فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة مبنی بر مصلحت است - و هیچ لفظ از دایرهٔ صلاح خارج و هیچ خط گرد مرکز بدون نکته بعث دایر نیست - صورت خط و خال جسمانی و پیکر هیولانی را بر خصایصی که در ذات هر فردی از افراد بنی نوع انسان مضمر و مرموز است مشعر گردانید - بدانسان که اکثر علما و حکما از چگونگی حالات آثار بر کیفیت احوال اعیان کماینبغی استدلال توانند نمود - و از نیروی شمایل و مخایل ظاهری پی به خصایل باطنی توانند برد - بتخصیص در نظر دقایق نگر رموز خوانان علم قیافه و راز دانان فن تشریح بدایع اسرار طبایع که از خصوصیات

سیمای انسان چهره نما است ـ مانند عکس شخص در آب و آئینه ظاهر تر است ـ بالجمله درین مقام بیان حلیهٔ مبارک آنحضرت بجهت رفع حرمان نصیبیٔ محرومان هفت کشور است از سعادت ادراک لقای انور آن سرور نه بیان کیفیت شمایل مخبر آن فرشته محضر خورشید منظر بمقتضای صدق مصدوقه السماع احدی الرویتین ـ همانا استماع اوصاف نوعی از معاینه است و وجه اثبات دعوی اتصاف آنحضرت سایر فضایل نفسانی و کمالات ملکی وانسانی *　　　　* شعر *

چون از حلیهٔ شه سخن سر کنم　سخن را حلی بند زیور کنم
دهم زیب و آرایش این نکته را　طرازم سخن را ز سر تا بپا

نخست کلک معنی نگار از وصف ذات با سعادت آن حضرت که الف افتاب دولت و برجسته مصرعه دیوان مکرمت است ـ ونخت از بالای او والا گشته و دولت از پهلوی او فیض اندوخته ـ سخن را از معانی والا پایهٔ دو بالا می بخشد ـ معتدل بودن آن بر دانش دو بالا اوصاف خجسته دلیل است ـ سر هوش پرور که در والا شکوهی بر سر آمده و جهانی از سایهٔ آن سر همایون فر در سایهٔ مرحمت الٓهی جاکرده در خردی و بزرگی میانه است ـ و آن بر بیدار مغزی و بر خردی و اعتدال اخلاق ستوده دلیل است ـ لوحهٔ پیشانی نورانی که سر لوح کتاب نامداری و پیشانی روزنامهٔ فرمان گذاری ست ـ و از روی سهو و خطا نمر روی چین ندیده ـ سایانی کار جهانبانی و سرایش غزل گیتی ستانی دارد ـ و آن بر اندازه کشالی انبساط و قاعده دانی اختلاط مشعر است ـ و بر بسار آن دیباچهٔ مجموعهٔ اقبال نزد رستنگاه مو خالیست مشکین که آنرا نقطهٔ خط پیشانی توان گفت ـ مانند سویدای دل جانب چپ جا ساخته ـ و چون بلال بحفظ آیات مصحف رویش پرداخته *　　　　* بیت *

شهنشه که خیل ملک فوج اوست　سپهراست و این نقطه اوج اوست

ابروی عنبر بو که در نیکوئی طاق است و بخوبی شهره ـ آفاق ـ شاه بیتی است که بقلم قدرت بر ورق آفتاب نوشته ـ و زسا هلالیست از عنبر سرشته ـ بسم الله سورهٔ فتح است و سر لوح کتاب صنع ـ نی نی محراب طاعت ارباب قبول است و پیش طاق منظر سعادت و نور ـ توسط آن در فراخی و کشادگی علامت دولت های فراخ و اقبال فراوان است ـ چشم

مردمي گزین که نظر باصرهٔ ناظر حقیقي است - و نظر هیچ آفریده نظیر آن ندیده - در تنگي و فراخي برابر افتاده - و در سیاهي و سفیدی معتدل - دلالت میکند بر علم خدا داد و پاکئ نژاد - ومردم چشم که از مفاخرت نظر جز بر نور سیاه نمیکند - قرةالعین نور بصر است و نور دیدهٔ اهل نظر - شعار عباسیان گزیده و آئین خلافت اختیار نموده - پیرایه بخش آزرم است و سرمایه دار شرم - و آن دلیل است بر افزوني هنگ و بیشئ فرهنگ - و فروغ اندوزي دانش و نگاه افروزي بینش - و بر پشت چشم راست خالیست مشکین شکل در نهایت حسن و جمال - همانا ساهي است برای دفع عین الکمال بر پشت چشم چون مهر نبوت بر پشت نبي صلعم جا کرده - بیني از روی راستي بر چهرهٔ فیض بار چون الف در دل ماه جا ساخته - یا موجي بر چشمهٔ آفتاب بر خاسته - زهي الفي که آب روی داده است استواري آن راستي را - نشان جاویدي بیدار و پایندگي دار است - و دلیل نیک بیني و خیر اندیشي - پیوسته بدان در زیر چشم چپ خالی گوشه‌نشین اتفاق افتاده - یعني ازان خال مشکین افشان نقطهٔ هیچ نداشتی الف را روشن تر از آفتاب ساخته بر روی روز افگنده - و آن آثار دولت ابدي و امارت اقبال جاوداني است - گوش معني نیوش که صدف لجهٔ معاني و محرم سرگوشي فیض جاوداني است - مانند بحر انور روبری منظرهٔ عالم عقول عشره دریچهٔ حق جوئی و حقیقت پژوهي گشوده در خوردی و کلانی بحد اعتدال است که نقوب حدقته و تیزئ فهم بر آن استدلال نموده اند - روی دل آرای و عارض بحد آن صورت هیولاني فهم و خرد که انوار ایزدی ازان فروزانست - در سا رصفات بسیار متوسط و باعتدال گرائیده است - و آن بحکم وجوه و دلایل این فن علامت خصایل حمیده و شمایل پسندیده است - لون بشرهٔ نور افروز که سر چشمه آبروی نوع بشر است اسمر واقع شده - دانشوري و هوش پروری ازان رنگ میدهد - و همرنگئ قایل اما املح نیز ازین رنگ گل میکند - همان رنگ مبارکش مایهٔ مردمي است که معنئ آدمیت ازان پدید گشته - و از شرم ملاحتش رنگ بر روی صباحت مهر انور شکسته - دهان گوهر افشان که سر چشمهٔ فیض جاوداني و درج جواهر اسرار معاني است - در جیب طیب نسیم و صدق تکلم سهرت نفحات غنچهٔ شیرین تبسم و راستئ دم صبح دوم حرف است - افواهی معتدلست در تنگي و فراخي و آن دلیل نشان مردانگي و فرزانگي است - لبهای مبارک که

ار شرم ملاحت تکلم دهان غنچه را از تبسم بسته - و آبحیات از خجلت نفط روانش بر گشته - در سطری و باریکی میانه است و ازان دقت فهم و لطافت طبع پدیدار میشود - دندان مبارک که گوهر حریف آب دندان اوست و اختر از جمهور مهر پسندان - مانند مرسلهٔ جوزا نور افشان است - و چون رشتهٔ لآلئ شاهوار و در آبدار درخشان - رشته اش محل سودای جانها است - و دل عالمی ازین دندان فریفته آن رسک عقد ثریا در خوردی و بزرگی در نهایت اعتدال و چون گوهران هم سن در نهایت اتفاق و اتصال - این نشان پاک کرداری و راست گفتاریست - آواز معجز ساز در هنگام لطف بجان پروری بلند آوازه است - و در وقت عتاب بجگر شگافی داستان - گاهی به تکلف مهرسامعه را فصیلت نسیم حیات میسازد - و گاهی باقتضای قهر پردهٔ گوش را برنسان شعله پیچ مینماید - گاه از سخط برعد ابر سبب درست میکند - و گاه از نرمی بزمزمهٔ آب حیوان سبب مي رساند - کلام سلاست نظام آنحضرت مانند سلک مروارید غلطان مسلسل و منتسق الانتظام - و همچنین عبارت تحریر که همانا بمقتضای مؤادی الخط لسان الید گفتار دست و بیان بنانست - تقریر آنحضرت با نهایت بلاغت و سلاست و ایراد صنایع بدایع بری از تکلف و تصنع است - چنانچه اگر مثل در کلام پارسی نیز اعجاز روا بودی توانستی گفت که از دست خارق عادت است - آن خطه کشای قلمرو فصاحت بشتر بفارسی تکلم مینماید - و چراغ دل افروز سخن را که فروغ بخش شبستان روح است، بآتش فارسی می افروزد - و بعض اوقات بهندی نژادان که فهم شان فارس جولانگاه فارسی نتواند شد در اثنای حرف بمحاورهٔ هندی تیغ زبان را گوهرآسود میسازد - چون نواب جنت مآب خدیجه الزمانی رقیه سلطان بیگم که در هنگام نوخیزی به پرورش آن زیبا نهال چمنستان بادشاهی از گلشن سعادت گل میچیدند ترکی زبان بودند - و با سایر پرستاران مشکوی والا بزبان ترکی سحر پرداز بیان میگشتند - بنابران آنحضرت از فرط نیوشائی بسیاری از الفاظ این زبان مي فهمند - و بدیدهٔ دل حسن معاني را در جلباب عبارت این کلام مشاهده می نمایند - و بر نمایش صور بعض مطالب در مرآت الفاظ این زبان توانائی گفتار نیز دارند - اما از ممر قلت استعمال بلکه از رهگذر عدم ذوق محاورهٔ این زبان کمتر چاشنی پذیر گفتار می گردند - چه در صغر سن طبع فیض آورین را که زبان دان سخن است بیاد گرفتن این زبان گرایش نبود - و نواب خدیجه

الزماني از افزونئي مهر باين مهر سپهر اقبال در آموختن اين زبان مبالغه نمي نمودند - وقتي حضرت جنت مكاني از روی طيب مشكين نفس گرديده فرمودند - كه اگر خطا انديشي از من پرسد - كه اين نافه كشاى استعداد چه آهوي دركن - خواهم گفت عمیس كه تركي نميداند - و با آنكه از قرار واقع درك جواهر الفاظ آن لغت نمايند كمتر بآن تكلم مي فرمايند - كه مبادا از روی ملت حمايت انتظام سلك سلسل سخن خلل پذير گردد *

شايب و محاسن آن والا مشرب كه سرماية محاسن صوري و معنوى است تو گوئي موبمو تفاسير آيات سورة حسن صورت و لطف سيرت است - كه قلم قدرت بخط ريحان بر حواشي صفحة مصحف جمال آنحضرت نگاشته - دقيقه سنجان موشگاف كه در باريک بيني سر موی فرو گذاشت نمي نمايند - بر سبيل اشارت اين معنی را مشعر بر اعتدال اخلاق و كمال شعور ميدانند بشارت همايون همان دو مصرعة نزديک است كه معاني آن از مو باريک تر است و محاسن استعاريست كه اگر باريک طبعان خواهند يک شعر نمودار آن بيارند رنج زده باشند - و آن در تنگي و انبوهي و نرمي و درشتي ميانه است - حضرت بادشاه اسلام پناه چون يكسر مو در پيروئي سنت نبوي كوتاهي نمي ورزد - پيوسته شارب را بر سنت صاحب ناموس الٓهي قصر ميكند - و محاسن را يک قبضه نگاه ميدارد - گردن مبارک كه ناموس بادشاهي و شغل شاهنشاهي را بگردن گرفته در نهايت فروع كمال و بصفت بحسن اعتدال است - مالک رقاب گردن كشان است و سرو سروران زمان - اگر بادشاهان جهان بگردن باجش آرند بجاست - و اگر خسروان كيهان بدربش تاج از سر گذارند سزاست - و اين دليل رسائي راى و روشني ضمير است - سينة معني خزينه كه صدر ارباب قبول است و گنجينة حقايق و معارف معقول - همانا آئينة صفا است و گنجينة مدعا - صندوق اسرار الٓهي است و نهانخانة فيض نامتناهي - در ساير صفات متوسط كه دليل توسط اخلاق ست محفوف شده *

دست بذل پرست كه دست نشان يد الله است - و همه چيزش از عالم بالا دست رو داده - آثار دولت در مشت اوست - و امارات سعادت در هر انگشت او - بر جميع ابادي دسترس تمام دارد - و از پنجة آفتاب دست مي برد - در بذل پيرائي يد بيضا مي نمايد - و در فيض گستري يد طولی دارد - جود را از دستي پيش گرفته كه ابر نيسان پيش دست او گرديد -

و تیغ را بدستوری در قبضه آورده که زبردستان را پشت دست بر زمین گذاشته - هم صاحب تیغ است و هم صاحب قلم - و هم خداوند جود است و هم صاحب کرم - در کوتاهي و درازي میانه است و این علامت حد وسط است در محامد صفات - و دلالت بر دستگیرئي لطف و دستیارئي مهر و داد و ستدی که له از دست دستان باشد - بحرین کف اشرف که حاصل بحر و کان به بخشش او کفایت نمي کند - و نقد روزگار را بکفهٔ همت نمي سنجد - بحر را از رشکش جنون دست داده - و محیط را از انفعال او کف بر لب آمده - در کشادگي و نرمی معتدل افتاده - و آن برهان افزونئی مهر و بلندئي خرد است - اصابع و انامل آن خداوند جود کامل و فیض شامل که با پنجهٔ آفتاب همدستي مي کند - و شخص جود را بمنزله حواس خمسه اند - و دیده امل را سابهٔ سنج گنج - ریاض آمال و اماني را رگهای ابر و شاخهای آب است از بحر سخاوت بیرون آمده - و جویهای زر ناب است از چشمهٔ خورشید روان گردیده - سخاوت را پنج انگشت و صبح دولت را خطوط شعاعئي آفتاب - مخمسی است از دیوان سخاوت که هر مصراع برجستهٔ آن کار کشای فروبستگان است - و پنج آیهٔ مصحف جود است که بتفسیر هر یک آن هادئي گم گشتگان حساب - بخشش های بیحساب با او عقد بسته - و بحر از رشکش سر انگشت موج در دهان گرفته - در درازي و کوتاهي و نرمي و درستي و تنکي و سطبری در کمال اعتدال است - و ازآن شمار ناموري و جهانگیري میگیرند - و از عرائب اتفاق بر هر یکی از چهار انگشت سوای ابهام که از آنها دور تر افتاده خال مرحباه فال نمود پذیرفته - و این چهار نموده دلیل تسخیر چهار رکن عالم مي تواند بود - همانا بر هر مصراع رباعئي مدح صاحب دیوان ازل بقلم صنع خویش نقطهٔ انتخاب گذاشته - یا ازین رباعی هر مصراع حکم چهارم مصراع رباعی داشته - هر خالی بخجسته فالي انگشت نما گشته - پنداری حساب جهان کشائی بدستور عقد انامل بانگشتان گرفته - مانا بر چهار جوی بهشت سخاوت بلال بصور متنوعه متمثل شده - یا بر هر انگشتي سویدای دلهای اهل نظر جا گرفته - یعني عظم از صورت هر انگشت و خال الف و صفر جلوهٔ ظهور گرفته - و این مبني بر آن ست که دستگاه این بادشاه بمقتضای دولت روز افزون از یکی ده خواهد شد - یا مشعر است برآنکه این دست در آئین سخاوت از صفر کمال بدل چار دانگ دنیا را معموره نموده چار و ناچار دامان آمال را گوهر آما

خواهد ساخت - و بر کفدست فیض سرشت از قلم صنع خطی افتاده
که اگر دستخط ایزد پاکش خوانند بجا است - همانا طغرای منشور سعادت
است و بسملهٔ سورهٔ کرامت - یا عنوان نامهٔ اقبال است و سطر کارنامهٔ
جلال - تعوید گردن آرزو است و حرز باروی مراد - برات عمر جاوید است
و نقش بقای ابد *

پای جهان پیما در نهایت توسط است - و خطوط آن که خط پیشانی
اقبال است - و سطر کار نامهٔ اجلال نشان بلندی پایه است - زهی
پای فرخنده که از سر سروران پای کم نمی آرد - و پایگاه او پایهٔ ایست
که زیاده از آن در خیال نیاید - اگر بلند پایه‌اش خوانند رواست - و اگر
سران سر در پای او نهند سزاست - دولت در قدم او بمراد میرسد -
و سعادت بپای بوس او می شتابد - قلم به طریق وصفش عجز می پیوندد -
و معنی در اوصافش بپای قلم می افتد - بالجمله سراپای آن خلف
الصدق آبای علوی و امهات سفلی که - شهر اتم صورت آفرینش است در
کمال توازن و تناسب اتفاق افتاده - قیاس گرفتن و قرار قدر و مقدار
دادن آن یارای ادب آداب دان و حد خرد مرتبه شناس نیست - لاجرم
خامهٔ خویشتن کامه زبان گزیده به بیان این نکته و ایراد همین دقیقه نمی
خواص خال مشکین و شمه عنبرین که فی الحقیقت نقطهٔ پای تم الکتاب
صنع بر دف پای مبارک آنحضرت افتاده واقع است - بر طبق خاتمهٔ
مشک ختم سخن نموده سررشته بیان حلیهٔ مقدس بپایان می آرد -
بی مبالغه مسک بوی نسیم خلق او شمیده از سر پاک اعتقادی به پای
مقدس افتاده و خال مشکین [illegible] نافه - چون بر پای حق واقع شده
دلالت بر [illegible] میکند - و روی سریر سروری البته از پی فرود آمدی صاحب
این خال روکش روضه چرخ خضری گردد - آخر این سوداهای
شگرف حیرت افزای والا نظران دقیقه شناس است - و داستوران سواد
اعظم هند که در فن قیافه تصوری پی بمعنی برده اند - که هیچ گروهی را
از اصناف انسان دست نداده - فرا گرفته اند پذیرای نگارش گردد حوصلهٔ
نامه کوتاهی کند - چند سال پیش از اورنگ طرازی این خسرو گیتی سیر گیر
در نخچیر گاه که مقام عیش و نشاط و محل عشرت و انبساط شیر افگنان
بی آهو است - یکی از مجرد منشان روشن ضمیر که فروغ ایزد شناسی از
ناصیه اش میتافت - و نور تجلی از جبین بینش می درخشید - بی دست
آویز آشنائی بملازمت این پادشاه بلند اختر رسیده جبهه افروز سعادت

گردید - از آنجا که سواد خوان صحیفهٔ غیب بود و اسرار ازلی را از بر کرده - از مطالعهٔ خطوط دست و پای بخت پیرای این والا دستگاه بلند پایه رشک فرمای درس خوانان دبستان ملاء اعلیٰ گردید - و به نکتهای ژرف سواد خوانئی دست و پای مقدس که چهار کتاب اسرار دولت تواند بود نموده بزبان وحی بیان راند - که در اندک روزگاری و کم مایه فرصتی ازین خطوط دیباچهٔ اقبال و ازین سطور مقدمهٔ اجلال جلوه پیرای ظهور گردد - و در دیدهٔ تماشاگران جلوه‌گاه صنع بنمود گراید - و فرمانروائی سواد اعظم هندوستان که قلمرویست وسعت آمود بر چندین اقلیم اشتمال دارد یک قلم بی انبازی دیگری بناصیه سایان این آستان والا باز گردد - و از فر اورنگ نشینی آن سرایش گزین تخت روزگار از سادسانی بر خود ببالد *

بیان مصارف اوقات سعید و ساعات عمر شریف انتظام بخش سلسلهٔ نظام روزگار و باعث قیام قوایم استقامت لیل و نهار اعنی شاه جهان بادشاه غازی

از اوقات فرخنده آیات این گیتی خدیو لختی به پرستش ایزدی و نیایش الٰهی که دیباچهٔ کار نامهٔ سعادت جاودانی و بسملهٔ مصحف فیض آسمانیست میگذرد - و برخی باستراحت بدن و نظام امور عالم صغیر که ناگزیر بناء عنصریست - و بعرض کلی ازآن نگهداری آلت کسب کمالات معنویست بسر میرود - و بهری به نخچیر ساری و صید پردازی که در نظر ظاهر بینان موجب انتعاش طبیعت و انبساط خاطر است - و نزد اصحاب باطن وسیلهٔ صید دلها و ذریعهٔ عبرت نمودارهای شگرف تواند بود بانجام میرسد - و در خواب و خور که سپهر نشینان خطهٔ امکان را ازآن گزیر نیست آن سیر چشم خوان دانسوری و بیدار مغز ملک خرد وری حد اعتدال را رعایت میفرماید - روشن است که والا نظری که مشاهدهٔ شاهدان جلوه گاه صنع ایزدی تواند نمود چگونه خواب را در چشم خود جا دهد - و اگر بقدر یکسر مژگان با خواب گرایش کند چشم دلش همیشه بیدار است - پس نظر باین معنی خواب بیدار بخت حکم بیداری دارد - و پیداست که دانش گستری که زله بند نعیم جاودانی تواند گشت چسان اندیشهٔ خورش

را با مذاق همه آشنا سازد - و اگر باندازهٔ یکسر دندان بخورش مایل
گردد - لب و دهان فطرتش همان ناهار است - پس باعتبار این مقدمه
خورش آن چاشنی گیر مایدهٔ فیض بی خورشی است - بالجمله اوقات
سعادت سمات آن قدسی صفات از آلایش غفلت منزه است - و ساعات
فرخی آیات از لوث عطلت مبرا - و اوقات شبانروزی بدین نمط پذیرای
قسمت گردیده - که آن سرور نیک اختر چون اختر شب زنده دار قریب
بدو ساعت پیش از طلوع فجر از خواب بر میخیزد - و در سحرخیزی بر
آفتاب روشن ضمیر سبقت می جوید - همدران وقت که خلاصهٔ ازمنهٔ
شبانروزی و منتخب مجموعهٔ ایام و لیالیست و هنگام فیض لایزالی -
وضو را آبی بر روی کار آورده آمادهٔ پرستش معبود حقیقی میگردد -
و روی توجه بمسجدی که در خلوتگاه حضرت اکبر آباد تعمیر پذیرفته آورده
تا رسیدن وقت نماز رو بقبله بر سجادهٔ طاعت می نشیند - و با هزاران
گونه نیاز زانوی ادب نزد ایزد فیاض بر زده هنگام نماز نخست بر سنت
قدسی نژادان ادای سنت نموده بگذارش فرض که بر ذمهٔ همه طاعتیان
واجب است می پردازد - بعد از فراغ تمام جمیع ارکان از اوراد گل
می چیند - و بپای مردی نیاز بگلگشت مصلا پرداخته بدسته بندی گلهای
ادعیه می نشیند - و از سبحه سر رشتهٔ مدعا بدست آورده از سجاده پای
در جادهٔ مقصود می نهد - آنگاه آن تقدس نژاد بحرم سرای متوجه شده
آن خلوتگاه قدس را رشک بیت المقدس می سازد - و چون خسرو انجم
سر از غرفهٔ خاور بر می آرد - و دستگاه آفاق از پرتو فروغ صبح فروغ اندوز
می گردد - از دریچهٔ محاذی دریچهٔ مشرق مشرف بر آب جون سر
بر آورده بر آفاقیان معنی دو آفتاب و دو مشرق روشن تر از روز میگرداند -
و جهانیان در آن عرصه که چون پیشگاه اقبال پیش آن دریچهٔ منظر دولت
واقع است - از استحصال کورنش شرف جاوید دریافته جبههٔ سجود بر زمین
ادب میگذارند - و ستمدیدگان پریشان احوال بخاطر جمع بی مزاحمت
احدی داد خواهی نموده درد دل بعرض می رسانند - و همدرین فضای
عریض بوساطت عارضان لشکر ظفر اثر سپاه ستاره شمار انجم سان معروض
نظر انور گسسته بشمار در می آید - و اکثر فیلان بست عربده آئین که از
بدمستی آنها حذر نموده بصحن خاص و عام حاضر نمی سازند - درین
و جنگگاه از نظر اقدس میگذرند - و بیشتر اوقات جنگ فیل که از
تفرجهای بدیع و غریب و تماشای دلپسند خاطر فرخ است درین

میدانگاه اتفاق می افتد - و درین روز بنابر چندین وجه علامت قیام قیامت آشکار گشته آشوب عرصهٔ محشر و شور رستخیز بوقوع می پیوندد - و بکثرت هجوم مردم و انبوه خلقت چنانچه کسی بحال کسی نمی پردازد - و از فرط غریو و غلغه و نفیر و ولوله همانا نفخ صور بعرصهٔ ظهور می آید - و همدرین محشر عام اکثر اعیان فیلان نامور تنومند را از دنبال اسپان تیز رفتار میدوانند تا در جای که قطع نبرد گسترده اند دستبرد نمایند و خصم را ببازی فیل مات سازند - و در جهروکه درشن آنحضرت اکثر دو گهری و گاهی باقتضای قلت و کثرت مهمات وکمی و افزونی انبساط طبیعت کمتر یا بیشتر می نشینند - و این طرز بار از مخترعات حضرت عرش آشیانی است - چون این انجمن عام بانجام می رسد از مطلع جهروکهٔ والای خاص و عام طلوع فرموده پرتو حضور پرنور تابان فرخنده انجمن می اندازند - وآن بارگاهی ست در کمال نمود و شکوه وعظمت - از رفعت اساس سر بایوان سپهر کشیده - و بر حسب فرمان آن اوج‌گیر فرمانروائی پذیرای تعمیر گردیده تبارک الله ازآن انجمن آسمان نشان دلنشین که بهشتی محفلی است در غایت نوره و تزیین و ادب و اندام و اجلال و احتشام - چنانچه از فرط شکوه و هیبت و وفور شان و شوکت که از در و دیوار آن پرتو ظهور میدهد بهرام و کیوان دلیر بر زیر آن بلند ایوان گذر نمی تواند کرد - مجملا آن نشیمن رفعت و انجمن عزت که در اصل احداث کردهٔ این حضرت است مشتمل است بر چهل ستون در کمال رفعت و زینت سقف و جدار منقش و مصور بصور گوناگون و نقوش بوقلمون - و در سه جانب آن محجری که بهندی کتهره خوانند از سیم ناب بارتفاع قامت ادم متوسط کشیده - و سه جا راه آمد و شد گذاشته- وبر در هر کدام حاجبان سراپا مهابت استاده هیچ احدی را آن حد نیست که بی رخصت تصور گذر در خاطرش گذار یابد - درین بارگاه خاص از امرای عظام گرفته تا دو صدی منصب و اهل خدمت دیگریرا راه نمی دهد - و در خارج این ایوان ساحتی در کمال فسحت و بردور آن کتهره از سنگ سرخ بطول پنجاه گز و عرض پانزده گز برنگ پذیرائی رنگ گسته نه سپهر رنگین سحنان در برابر آن رنگ ندارد - و برآن سائبانهای مخمل و زربفت و مطلهای دیبای زر تار کشیده - و بر سه راه در آمد این نیز دربانان ایستاده سوای جمعی از ارباب منصب که مراتب ایشان کمتر از دو صدی باشد و احدیان برکنتی بند و برقنداران و بعض مردم

روشناس از تابینان امرا سوای پایگاه خویش قیام می نماید - و سایر سپاه
و پیادها جمیع نوکران امرا در خارج این می ایستند - و درون کتهره نقره
امرای عظام در خور تفاوت درجات و مقدار قرب و منزلت پهلوی ستونهای
بارگاه که قرارگاه مقرر ایشانست می ایستند - و ارباب تصدی مهمات
ملکی و مالی یک یک مطالب کلی و جزوی بعرض مقدس می رسانند -
و آنحضرت شقوق و اطراف سوال را در حال بخاطر مقدس جا داده
جوابهای کافی و شافی که خرد وران دانشور و عملداران دقیق نظر را
به کمال تدبر و تفکر و تردد و اندیشهٔ ثانوی بخاطر خطور نکند علی البدیهه
در آن قسم انجمن بر طبق سوال می فرمایند بنحوی که ارباب مهمات
در هیچ باب بعرض ثانوی محتاج نمی شوند - و بسیار این معنی رو
میدهد - در اثنای عرض مطالب مختلفه حسب اتفاق در معاملهٔ
ضروری مطلبی بخاطر کسی از بندها می رسد - که از مهم عرض دیگری
اهم باشد ناچار بعرض می رساند - و آن حضرت در ضمن مراد و وفق صواب
جواب می فرمایند که هردو را تشفی خاطر حاصل می شود - و مجمل
ابواب مطالب که بعرض مقدس می رسد اینست - که از یک طرف
بخشیان عظام مراتب ارباب مناصب و مقاصد و مطالب مختلفهٔ ایشان
را بعرض می رسانند - و فرخنده پاسخی که پیرایهٔ حکمت می باشد
می شنوند - و در همین موقع جمعی از بندگان سعادت یاب باضافهٔ علم
میگردند - و منشی از والا دستگاهان به پذیرائی خدمت از هر دست که
باشد بشرف ایدی انگشت نما می شوند - و از جانب دیگر میر سامان
هرچه می خواهد بعرض رسانیده سامان می بخشد - و دیوان بیوتات
هر مدعای که دارد معروض داشته دیباچهٔ دیوان سعادت حاصل می نماید -
و هم چنین بخشیان احدیان و میر آتش و اصحاب اشراف مشمولان خود
را از نظر اشرف گذرانیده باضافهٔ مرسوم و مشاهره بمنتهای منصب ذیر
میگردانند - و بربن دستور متصدی خدمت عرض مکرر یادداشت
مناصب و جاگیرها و برأت نقد و سایر مهمات ابواب اشغال و ارباب التحاویل
و جمیع احکام مطاعه و امثال اینها را بتکرار عرض اقدس می نماید -
و بربن قیاس مشرف ارباب وظایف و روانب حقیقت استحقاق این طبقه
را معروض می دارد - و احداث وظایف و روزینه و افزایش مرتبه و مناصب
قرار می یابد - و همدرین اثناء داروغها و مشرفان اصطبل و فیل خانه
طوایل اسپان و حلقهای فیلان را برسم معتاد هر روزه طویله طویله و حلقه

خلقه بترتیب دفعات در برون کتهرهٔ سرخ بنظر انور در مي آورند - و آن حضرت بدقت نظر از دور کیفیت فربهي و لاغرئ آنها را ملاحظه فرموده مطابق ضابطه باز خواستی درمیان مي آرند - و باز خواست زری که بجهت خوراک دواب از سرکار فیض آثار مي شود بر تقدیر ربوني و لاغرئ این جانداران از مصنوعات حضرت عرش آشیاني ست - و ازین بب متصدیان داغ و تصحیحه اسپ و سوار تابینان امرا که تازه بداغ و تصحیحه رسانیده باشند منظور نظر اشرف مي نمانند - و در عرض این احوال عرایض صوبه داران و دیوان و بخشي و سایر اصحاب تصدي مهمات هر صوبه و سرکار با پیشکشهای ایشان بمعرض عرض در می آید - و بیشتر عرایض اعیان سلطنت را که اهتمام تمام بشان ایشان با ضرورهٔ کلي بجواب مضامین عرایض مدکور باشد - خود بدولت باوجود انبوهئ مردم و کثرت مشاغل بنظر مطالعه در آورده بی توقف بدستخط خاص جواب مي نویسند - تا ازآن منشور سعادت و نشرهٔ اقبال که بدآن نسک نحتان ارسال مي یابد اولاد و احفاد ایشان را تا روز نشور سجل اعتبار و افتخار و بار نامهٔ تفاخر و مباهات در دست باشد - چون مقاصد خواص و عام درین محفل همایون بانجاح مقرون میگردد - و جلوس اقدس درین محفل به پنج گهری میکشد - تشریف اشرف به نشیمن خاص که معروف به غسل خانه است میفرمایند - و سبب اشتهار این محفل والا باین نام آنست که حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه در خلوتگاهی نزدیک بحرم حریم خلافت غسلی بر مي آوردند و درین نشیمن جز برخی از مقربان حضرت دیگری را بار نبود - و گاه گاهی دیوان و بخشي نیز برای عرض مطالب راه مي یافتند - و رفته رفته اکثر اعیان دولت درین محفل حاضر شدند - و بمجرد این نسبت این خلوتخانه از آن وقت باز باین نام نامزد شد - اوقات عالي درین مهبط انوار و سعادت برین جمله میگذرد - که دیوانیان عظام خلاصهٔ معاملات اعمال محال خالصه و تنخواه طلب جاگیرداران را بعرض اشرف مي رسانند - و همگي بجواب مي رسند - و برخی از معتمدان که خدمت مطالعهٔ عرایض متصدیان خدمات صوبجات و سرکارها بایشان مفوض است - زبدهٔ مضامین آنها را معروض داشته جوابهای مطالب برسالت سرافرازان پایه والای وزارت و وکالت حسب الصدور از موقف خلافت بمنشیان بلاغت نشان ابلاغ مي رود - ایشان بر طبق فرموده فرامین قضا آئین را که متضمن مضامین معهوده است انشا نموده ازنظر انور مي گذرانند - و آن حضرت از روی

حزم بنظر ملاحظه درآورده اگر از منشی بصریں سہو القلم که لازمهٔ بشریت
است خطای سرزده باشد - از سر عنایت بی عتاب و خطب تشریف
حک و صلاح می رسانند - آنگاه شاهزادهٔ والی عہد ضمن آن فرامین را
بزیور توقیع وقیع خود موشح و مزین می سازد - صاحب دیوان کل نیز
نشان معروف خویش در تحت توقیع وقیع ایشان ثبت می نماید - آنگاه
از پرتو نور مہر (۱) اوزک اشرف غیرت انوار مهر انور می گردد - و همدرین
نشیمن همایون صدر الصدور - ادر نیازمندان و اصحاب حوایج را که در خاص
و عام از نظر ارفع گذشته باشند دفعه دفعه می گذارند - و فرا خور حال
و قدر احتیاج و استحقاق هر یک مدد معاش از وظایف و رواتب نقدی
و غلات و دههای در دسته عطا می شود - و برخی را دم نقد از خزانه
زر جیب و کنار آز و نیاز نقود آسان مالامال می گردد - بعد از فراغ اکثر
مطالب مہمات دین و دولت گاهی برطرف خطر و تصفیهٔ دماغ
باستماع نغمات طیبه و حلمهٔ مراب الغضیء نظر انور بتماشای نوادر جواهر
نفیسهٔ بحری و کانی می فرمایند - و چون طبع اقدس آن معمار معمورهٔ
قلوب اصحاب دل و بانی تعمیر عالم آب و گل بعمارت بسیار مایل است -
اکثر احیان امر بوضع اساس بنیانهای غریب و اختراع ابنیهٔ حیرو ابداع بقاع
فیض می نماید - و در اندک مدتی باز زیب و زینت تمام باتمام
می رسانند - چنانچه مشاهده شاهد است و معاینه معین و بیش نیازمند
نیست - که تا غایت در هیچ قرنی از قرون بسینه این عمارات دلفریب
دیدهٔ هیچ بیننده در زیر چرخ برین ندیده - بناء آنکه این پایه توجه و این
مایه دست و دل در صرف زر بدریغ از دیگران کمتر بست می دهد -
و خصوص این مرتبه دقت نظر و این درجه صرف طبیعت در فنون
و صنایع عمارات بعد ازآن حضرت دیگر بنظر روزگار در نیاید - و ازین
گذشته ساعتی رایضان چابک سوار حسب الامر جہانبانی در ساحت
این بارگاه سلیمانی بر بادپایان صرصر تک صبا رفتار بر می آیند - و آن
پریزاد چہرگان دیوان نژاد را که با براق برق تک نسبت خویشی دارند -
و در ابرش برق رفتار ابر و باد پای تیز تک صرصر هزار پایه سبقت و پیشی
می جویند - پری وار به پرواز در آورده - در نظر انور سلیمان زمان تعلیم

(۱) در پادشاه نامه نوشته که مہر اوزک حوالهٔ نواب ممتاز الزمانی بود
و در محل سرا فرامین بمهر می رسید - صفحه ۱۳۸ - جلد اول *

جلوه گری می نمایند - بعد از فراغ این مجلس که بچهار پنج گهری میکشد بخلوتکدهٔ اقدس شاه برج مقدس که مخصوص شاهجهان آباد و لاهور و اکبر آباد است تحویل مبارک می فرمایند - و از آنجا که برج جهرو کهای مهر انور تا کوکب سعادت اثر نه شد - درین خلوت کده که بعادت تمکنار است جز شاهزاده های والا اختر دیگری جا ندارد - مگر یک دو از مقربان حضرت که بجهت عرض مهمات کلي ظریف ندرت داخل شده اجمهٔ بقدر ضرورت درنگ می نمایند - درین اوقات با وزیر اعظم اظهار مضمر و مکنون ضمیر امور که اعلان آن در محافل منافی مصلحت دولت است با آن وزیر عطارد تدبیر و مشیر خرد بهر می فرمایند - و آن کامل خرد را بر خفایای خاطر اشرف اطلاع و اشرف می دهند - آنگاه در نزدیکی های دوپهر محل معلی از سعادت حضور اعلی بجلوهٔ نور ظهور مجلای میگردد - و بعد از تناول شیلان خاصه و قیلوله بادای سنن و فرائض ظهر پرداخته بوسیلهٔ جلیلهٔ نواب مهد علیا زنان بی شوی و عجائز مسکین و کالوی بانعام نقد و جنس و عطای اراضی مزروعه و قرار وظیفه و روزیانه کامروا میکردند - چنانچه هیچ روزی نیست که دوشیزگان و ارامل که از پریشان روزگاری کسی بخواستگاري ایشان رغبت نمي كند - خواه از کرایم دودمان کرام خواه از عفایف احاد عوام - بآن وسیلهٔ ارزاق محتاجان بمعرفت ستی النسا خانم متوسل نگردند - و آن آیهٔ رحمت پروردگار بجهیز جهیز ایشان میپردازد - و ایشان را از انواع حلی و حلل حنی زیور و زر و گوهر و سرمایهٔ گرانمایه بالعلی بانهٔ تمنا میرساند - چنانچه مبلغ های گرانمند هر روزه بدین رهگذر که بهترین طریق خیرات و مجاری مبرات است صرف می شود - و اکثر اوقات متصدیان این خدمت ایشانرا بامثال و اقران ایشان حسب الامر اشرف در سلک ازدواج منتظم میگردانند - بالجمله آنحضرت بعد از نماز عصر باز بغسلخانه تشریف آورده اهل جوکی را بسلام نور می فرمایند - و دران خجسته انجمن که بعد از نماز شام مرتبهٔ دوم شب از پرتو انوار شمعهای مرصع لگن کافوری فروغ بخش طارم چهارم است - و پرتو تجلی از اشتعال مشاعل زرین و سیمین روی زمین را چون چهرهٔ شب زنده داران نورانی دارد - تا چهار گهري بعد از انقضای وقت مغرب اوقات اشرف بکار دین و دنیا صرف می نمایند - و بعرض این جلوس فرخنده گاهی از راه تحصیل انبساط طبع اقدس و ترطیب دماغ مقدس باستماع نغمات طیبهٔ مطربان هندي و رامشگران عراقي طرب اندوز و سامعه افروز گشته

و مثل خاطر همایون بعطریات روح بخش مشابه است که شمه ازآن در حیز بیان نگنجد ـ و در مجلس خلد طراز پیوسته اقسام عطریات و انواع بخور مهیا و موجود می باشد ـ و رخت همایون آن خدیو زمان آنچنان عطر آگین است ـ که اگر احیانا براهی اتفاق عبور والا افتد ـ آن شارع رشک افزای عرصهٔ ختن میگردد ـ و بمددگاریٔ نسیم مشام جهانی معطر میشود *

توجه خاطر اشرف در بارهٔ استحکام بنیان معدلت بغایتی است ـ که باوجود فسحت مملکت هندوستان که سه طرف آن بدریای شور پیوسته در کل ممالک محروسه احدی ارادهٔ ظلم بخود مصمم نمیتواند ساخت ـ و مهمات روایان صوبجات بمقتضای مزاجدانیٔ همایون سر مو بخلاف عدل نتوانند برداخت ـ و اگر احیاناً بی سعادتی بیکی از امور ردیه ارتکاب نماید ـ و صاحب تائبدی مرتکب ستمی گردد ـ بمجرد خبر رسیدن حقیقت سزای عمل بکنار خویش می بیند ـ و اگر در صوبجات بمقتضای عمل ناصواب کسی مستوجب سیاست گردد ـ تا بعرض مقدس نرسد احدی از متصدیان انجا به سیاست آنکس مبادرت نتواند نمود ـ این معنی از بس خدا شناسی و خدا آگاهی است ـ تا بجرم اندک عقوبت بسیار بحال هیچکس عاید نگردد ـ و کسی که مستحق سیاست نباشد از رهگذر عدم غور بیجرم معذب نشود ـ اگر احیاناً از سفاکی و ناباکیٔ سلاطین تراکمه و اتراک در محفل عدالت سرشت مذکور میشود ـ از آنجا که معدلت و انصاف در طینت مقدس مضمر است ـ طبیعت اشرف از اصغای آن منغص میگردد ـ و مکرر برزبان فیض ترجمان گذشته که بادشاه علی الاطلاق گروه قدسی شکوه سلاطین را بر سایر طبقات انسانی ازآن برگزیده و عنان اقتدار جهان درکف اختیار ایشان سپرده ـ که جمیع خلایق که ودیعت کبریای خالق اند در مهد امن و امان مرفه الحال باشند ـ بدون نصفت و معدلت ازینها بوجود آمدن سزاوار آن مرتبه والا نیست ـ و پسندیدهٔ درگاه ایزدتعالی نه ـ اگر جمیع صفات پسندیده و خصایل برگزیدهٔ آن خداوند علی الاطلاق و خلاصهٔ انفس و آفاق بقید تحریر در آید ـ سلاطین روزگار و فرماندهان ربع مسکون را در قوانین ملک داری و آئین فرمان گذاری مهین دستور العملی باشد ـ و هدایت طرازان بچار سوی فیض یزدانی و عنایت سبحانی راه یابند ـ لیکن خامه را چه یارا که متکفل تسطیر صفات همایون و محامد مناقب معلی تواند شد ـ لاجرم مجملی ازآن به بیان آمد ـ امید که قوایم اورنگ خلافت استقامت بنیادش مانند قواعد عدل و قوانین داد محیط ثبات

و مرکز درنگ شود - و روزگار دولت باستقرارش بصبح روز نشور پیوند یابد *

طرح اساس و وضع بناء تاریخ سعادت بنیاد شاهجهانی که مبتدا از مبداء بی منتهای جلوس همایون صاحبقران ثانی است امید که بقای بنای آن با قرون روزگار مقرون باد

خردوران بالغ نظر بکار فرمائی فطرت ازل آورد و رهنمائی خاطر الهام
پرورد در تسهیل کارها و تحصیل آسانی اعمال که بهمه حساب ناگزیر
جهان مجاز و ضرورت عالم صورت است بدین آئکونه استنباط غرایب و ابداع
بدایع نموده اند - که بهیچ طریق بی پرورش و راه بهنجاری نتوان برد که
پی سپر نظر آن پیش قدمان و طی کردهٔ اندیشهٔ آن پیش آهنگان
نشده باشد - از آنجمله وضع بنای تاریخ است که مشخص زمان و مقیاس
تقدیر و تعیین مقدار است - چنانچه ضبط مقادیر اعمار و تشخیص وقایع
بهمه در خصوص اوقات و همچنین سر انجام جزئیات نظام کل خاصه
معاملات و مصالحات و امثال آن بدون این معنی دست نمی دهد -
چون وجه حاجت بدان از آن ظاهر تر است که بروشنگری تبیین حجت
محتاج باشد لاجرم بآن نمی پردازد - و مجملاً معنی تاریخ بحسب
لغت قرار دادن وقت است - وجه اسم زمانی ست معدود از مبداء
معهود تا بوقت مفروض بجهت تعین ازمنه و آوان مابین سابق و لاحق
آن - چنانچه مبداء آن موقع وقوع امری عظیم الشان منتشر الذکر مثل
ظهور ملتی یا حدوث دولتی یا حربی عظیم و طوفانی عمیم شده باشد -
و طریق و وضع آن درمیان اکثر ارباب دول و ملل مختلف اتفاق افتاده -
چنانچه بعضی آغاز آن از قیام صاحبدولتی نموده انجام آنرا فرجام روزگار او
ساخته اند - و علی هذاالقیاس از جلوس دیگری تا وفات او - مثل فارسیان
که تا خاتمهٔ یزدجرد بن شهریار بدین شیوه عمل می نمودند - و ازآنوقت باز
تاریخ یزد جردی از هلاک او مسطور است - و نزد اهل کتاب تاریخ یونانیان
معتبر است - که بسکندر منسوب است - با آنکه از جلوس اسکندر و فوت او
نیز ابتدا نشده - چه بعد از وفات سکندر چار تن از غلامان او مملکت
مفتوحهٔ اورا قسمت نموده - و در مبادی سال سیزدهم از رحلت سکندر از

حمله [1] انطیاخوس و سولوقس و بطلموس و اریداوس چهارم غلام سولوقس بعنوان تفرد و تغلب بلاد مشترکه را بدست آورد - و فسحت دستگاه سلطنت او عرض عریضی یافته بر اکثر ملوک عهد عالب آمد - چنانچه به نیکاطور یعنی قاهر به یونانی زبان ملقب شده بنابر آنکه استیلای او از امور عظیمه بود ابتدای تفرد او را تاریخ گرفتند - و تاریخ اسکندری انتهار یافت - و تواریخ دیگر نیز درمیان جمعی معمولست - مثل تاریخ آدم و طوفان نوح علیه السلام و غرق فرعون و بنای حضرت سلیمان علیه السلام هیکل اورشلیم یعنی بیت المقدس و تخریب بخت‌نصر آنرا - و عرب در ایام جاهلیت قدیم از وقایع مشهوره و حروب عظیمه که درمیان ایشان واقع شدی ابتدا می‌نمودند - چون حبشیان بر یمن استیلا یافته در سالی که بعام الفیل معروف است قصد کعبهٔ معظمه نمودند مبداء آن امر عظیم تاریخ شده - وتا هنگام ابداع هجرت آن تاریخ معمول بود - و هنود بنابر قول ابو ریحان درکتاب تفهیم تواریخ مختلفه دارند - ومشهور ترین تاریخ سک کال است یعنی زمان سک که ظالمی بوده درین کشور مستولی واز مبداء زمان قتل او این تاریخ معتبر را اعتبار نمودند - و اهل بنگاله بتاریخ لچهمن سین عمل مینمایند - و گجراتیان و دکنیان بتاریخ سالباهن و در اوجین و دهلی تاریخ بکرماجیت معتبر است - مطلب از تطویل این مقدمه آنست که چون درعهد اکبر بادشاه بنابر آنکه درین کشور تواریخ مختلفه معمول بود - و تاریخ هجرت از مدت امتداد طویل الذیل شده و ضبط آن بر هنود اشکال داشت - لاجرم آنحضرت بجهت آسانی ضبط ایشان خواهش وضع تاریخی نمودند - چون این معنی منافاتی با تاریخ هجری نداشت - چون آن تاریخ مانند دین قویم آنحضرت صلی الله علیه و سلم با زمان قیامت پایدار و مستدام خواهد بود - لهذا دانشوران عهد سال علامهٔ دهر امیر فتح الله شیرازي و علامه شیخ ابو الفضل و دیگر خردوران مبداء جلوس آن حضرت تاریخ گرفته بتاریخ الهی موسوم ساختند - و بنای ادوار آنرا بروش ترک وانعور بر میناره‌های دوازده گذاشته هر سالی را بنام یکی از شهور دوازده‌گانه شمسی که پارسیان برزن دری نامیده اند موسم نمودند - چنانچه به بسط تمام در اکبر نامه مشروح است - درینولا که جلوس اقدس این پیکر قدسي

---

[1] انطیاخوس (Antigonus, or Antiochus I), سولوقس (Seleucus), اریداوس Arrhidaeus), بطلیموس (Ptolemy).

بر سریر عرش وکرسی رو نموده و آب و رنگی تازه بر روی کار عام باز آمده سر تا سر فرسوده رسمهای پاستانی ... افتاده - آن مجدد عالم دین و دول که بمقتضای لطف طبع عالی ... خیر را ... خاطر ... میخواهد بآن کهن وضع ... که ... فرسودهٔ انحلال است ... نموده - چون از راه دیداری تسمیهٔ ... باستانی ... مشهور ... مرضی خاطر عاطر اسلام پرور ... بود - لاجرم بمازگی رقم نسخ برآن آئین ... بنای ادوار این تاریخ را بر وفق عدد کامل عشره که عقد اول است از عقود اعداد نهادند - چه شرافت این عدد بسیار است و اکثر عظایم امور عالم امکان را حضرت واجب الوجود موافق این عدد کامل نصاب و عقد شرافت انتساب آفریده - مثل عقول عشره و مقولات عشره و حواس ده گانهٔ انسانی و امثال اینها - و از همه شریف تر عدد عزیز کردهای الهی و برگزیدهای عواطف نا متناهی یعنی این سلسلهٔ دولت و دین که سر حلقهٔ آن صاحبقران نخستین و همین حضرت صاحبقران دومین است - چنانچه بوجود کامل آنحضرت مصداق تلک عشرة کاملة و همعدد عشره مبشره اصحاب حضرت خیرالبشر شده - اول جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری را مبتدای این تاریخ بی منتها اعتبار نمودند - و قرار دادند که هر ده ساله احوال سعادت مآل در اقبالنامه که حسب الحکم اشرف نگاشتهٔ قلم سحر سحبان بلند قدر مثل وزیر اعظم سعد الله خان و وحید الدوران ... گشته - و جادهٔ تقدیر از نام نامی آن حضرت بادشاهنامه تعبیر نموده - در دفتری جداگانه ایراد نمایند - چنانچه بدستور مذکور وقایع هر سال که از سوانح سال دیگر جدا شده یکجا سمت ذکر پذیرفته از آغاز جمادی الثانیه آن سال ابتدا یافته باین عنوان مثلاً معنون و معین گردید - که آغاز سال اول از دور اول - آغاز سال دوم از دور اول - و همچنین تا آخر آن دور که سال دهم است - و برین قیاس دور دوم و ادوار دیگر که نهایت آن آخر زمان و منتهای عدد باد - چون این ضعیف را نظر بر نگارش حقایق احوال آن ملک الملوک ملک خصال بود - و مقصد اصلی جز به تحریر خصوصیات مآثر و مکارم خصوص کارنامهای آن خدیو کامگار که سیخ حمد و عزیزان دیگر متعهد بیان و متکفل اتیان نموداری ازآن شده اند - لاجرم جامهٔ وقایع نگار درین خرد نامهٔ ادب آئین راضی بنگارش ده ده ساله احوال جدا جدا نشده از آغاز جلوس مبارک تا انجام روزگار فیض آثار و خاتمهٔ عهد سعادت مهد

آنحضرت نکجا باندازهٔ دسترس، پذیرای تحریر ساخت - و بدستور آثار نامهای باستان و تواریخ پیشینیان در معرض بیان خصایص آنحضرت بظهور رسانید*

بیان نخستین امری که ازآن قدوهٔ سلاطین اولی الامر صدور یافت و ذکر ارسال فرامین و احکام قضا نفاذ به سایر اعیان دولت وولات وحکام هر ولایت

سراوار مرتبهٔ آلـهي سر افرازی بود که چون بپایهٔ سلطنت رسیده پای بر مدارج رفعت و دولت پادشاهی نهد - هر آئینه پاس حدود و احکام نوامیس الهی کماهي حقها بدارد - و حفظ مراتب اوامر و نواهي شریعت حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه بدآنسان که ساید و باید بجا آرد - چنانچه درین طریقه بنحوی از راه ادب و اندام و طریق تعظیم و احترام درآید - که بهیچ وجه امری از امور که مشعر بل موهم دلیری وگستاخ روئی باشد ازو سرنزند - و ارتکاب سیوهٔ که سیه بل مشتبه به بیروشی و بیطریقی بشد بهیچ باب تجویز ننماید - خصوص قوانین ناپسندیده نما که در ظاهر نظر و بادئي رای اشتباه آن باوضاع و اطوار مبتدعه نکوهیده آئین باشد - تاعموم مردم که در سلوک طریق شرعت و طریقت حقیقت مذهب سلوک میدارند - بدستوری که سابقاً مذکور شد - بهانهٔ پیروئي ایشان رفته رفته بیراههٔ انحراف پیش نگیرند - چنانچه اکثر انواع بدع در باستان روزگار باین نوع ابداع شده - المنة لله تعالی و تقدس که اعلی حضرت ظل سبحاني صاحب قران ثاني از مبداء احوال فرخنده فال تا الحال پیوسته بر وفق احکام کتاب و سنت اطاعت و طاعت پیشه کرده اند - و طریقهٔ متابعت پیروئي حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم پیش گرفته درین باب بمثابهٔ اهتمام دارند - که همدرین روز سعادت افروز که روی سریر شاهنشاهي از پرتو جلوس فرخندهٔ آنسرور زیور فر الهي گرفت - نخستین امری که از موقف خلافت پیرایهٔ صدور پذیرفته حلیهٔ نفاذ یافت - نهي سجدهٔ تعظیم است که از عهد حضرت عرش آشیاني مقرر و معهود

شده بود - چنانچه هرگاه بندهای درگاه از ادراک سعادت ملازمت امتیاز می یافتند - با حراز نوعی از عنایت سرافراز می گشتند - از روی تعظیم براه تکریم در آمده سجده بجا می آوردند - و این دستور مواضع در ملل سابقه بمنزلهٔ سلام بود و همدست دستبوس - و سجده قدوسیان آدم علیه السلام را و سجدهٔ حضرت یعقوب و اولاد امجد بطریق تعظیم و تکریم حضرت یوسف صدیق را ازین دست بوده - چون فروغ ناصیهٔ رسالت جبهه افروز ظهور گردید - آئینهای سابق صورت نسخ پذیرفت - درینوقت که حضرت شاهنشاهی سایه اقبال بر سر تخت و تاج انداختند بنابر آنکه از راه کمال تقوی و پرهیزگاری در اکثر امور مرحله پیمای نهایت خویشتن داری می فرمایند - همه جای امور منهیه راضی باین معنی نشده عموم مردم را ازان ممنوع فرمودند - و شمسان هند را از سرنو به پرتو چراغ شریعت محمدی نورآگین ساخته بجای سجده و زمین بوس چهار تسلیم حکم فرمودند - و پاک گوهران دودهٔ سیادت و منتخبان اهل بیت ناظم دیوان رسالت را و مسند آرایان محفل علم و مرحله پیمایان جادهٔ فضل و پیوندگسلان علایق و درویشان کامل که پایهٔ حقیقت شناخته اند - از سر آنکه سزاینش تعظیم و شایستگی تکریم دارند ازین دست تواضع که باعث شکسته رنگی شان این طبقه است معاف فرموده مقرر نمودند - که در وقت دریافت ملازمت بسلام نماز ادب را تمام نموده هنگام وداع مصحف اخلاص بر فاتحه ختم نمایند - زهی عنایت ایزدی که ما مشتی دست خوش حوادث دهر ناپایدار و مفتون آخر الزمان را در عهد چنین جهانبانی اسلام پرور دیندار دادگر بادشاهی کامل سخا تمام جود رعیت پرور در عرصهٔ وجود جلوه‌گر نموده - که ورع و پرهیزگاری آن حضرت درین مرتبه - وسایر مکارم اخلاق در مرتبهٔ که اگر بمثل تا روز شمار بل تا نقطهٔ آخر ابد مراتب کیف و کم آن بشمار درآید - عقود انگشتان از عقد آن بفرساید - و درجات اعداد نامتناهی از فرط تعداد بپایان برسد - هنوز هیچ از مراتب آن بحساب در نیامده باشد - محمداً لله ثم حمداً له - و امر جلیل القدر از موقف خلافت در باب ارسال احکام جهان مطاع باعیان دولت که درینولا درصوبجات ولایات دور دست بوده هنوز سعادت حضور در نیافته بودند عز ورود یافت - و عنوان آنها بطغرای غرای ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی بادشاه غازی موشح و مزین شده بمهر اوزک اشرف مختوم و مشرف گردیده - و آن خاصی نسب معظم که

سجده گذاران دولت و اقبال را مهر نماز است - و سپهر فرخي و فرخندگي را آفتاب فروغ پرداز - گرداب دریای حشمت و اجلالست و عینک دیدهٔ دولت و اقبال - خاتم سلیمان زیردست اوست و نگین آفتاب مهر پرست او - هم صاحب دستگاه است و هم صاحب دستار - بر ایادي دسترس تمام دارد - امروز دستیکه او دارد ببالا دستي انگشت نماست و چون خورشید پامور و نور پیر - چرا دست از پنجهٔ آفتاب نبرد که نام همایون پادشاهی خط جبین او گشته - و اسم فرخندهٔ شاهنشاهي سر نوشت او گردیده - چشم بد دور که شخص اقبال را بمثابهٔ جسم است و شاهد منشور را دیدهٔ سرمه ناک - همانا عین آن آبحیات است که در شاهي جا می کند - یا کعبه که بن شاهی در میدهد - یا نور دیده که بشاهي در می آید - نقش او با فرح فالي درست نشسته - و عکس او بر فرمان مرحمت عنوان هیکل آیات رحمت گشته - با نام جنت مکاني و اسامی هستکانهٔ اجداد پاک نژاد رسب داشته - بر سپهر در آفاق اوج گرای شهرت بود - و درین ایام که از نام نامي حضرت سلیمان مقامی که بعنایت الٰهي از روی آثار عظیمه وسط حقیقي آن نگین سعادت قرین شبیه خاتم جم گشته - بانتظام این اسم سامی در سلک اسامی آزادی والا گهر مشهور قبول عشره و معنٰی زر ده دهی صورت اندرون و خطاب عشره مبشره یافت - و در معنی آفاقی در یه سپهر جلوه‌گر گردیده که نام ابلاغ که آبای علوی اند روس کرده است - و در سلسلهٔ مولات عشره جوهر که بجذب بالذات اوست پدید آمد - و جلوه‌گر گردید که بر یک روی روپیه و مهر کلمهٔ طیبه که آرایش حاشیهٔ خاطر کامل عیارا ست نگارش نمایند - و در حاشیه نام نامی خلفای راشدین که اربعه متناسبهٔ حساب خلافت اند طرازش دهند - و در روی دیگر اسم سامی و القاب نامی پادشاه نامدار آرایش بخشد - زهی فرخنده نامی که آسمان بزرش مسکیرد و از شادي چون نقش سکه بر خود مي بالد - درست مغربی آفتاب و مهر تمام عیار بدر که سال و ماه در رشتهٔ بروج صرافان قضا و قدر روانست - از رشک یکی قلب و دیگری غیر سال برآمده - سخن در وصف او درست گفته مي آید - و معني در ستایش او تمام عیار گفته میشود - اگر سخنور را چون نام همایون خویش بزر برکشد مي سزد - الحمد لله که زر نثر در عهد معدلت چاریاري گردیده بکردار قلب سره ارباب قبول بذکر کلمهٔ طیبه و اسامی خلفا می پردازد - و کیمیا ساز سپهر صنعت اندیش که پیوسته عمل شمسي و قمري در پیش

دارد - از تمام عیاری آن زر و سیم مسکوک در حیرت افتاده هر شام و صبح زر و سیم ماه و مهر را در کیسهٔ خود پنهان می سازد - اشرفی از نام اشرف چندین مایه شرف گرد آورد - و روپیه از القاب اقدس مهرافزای سعادت رو شناس گردید - درست مغربی آفتاب چون از شرف سکه محروم است - هر شب مانند زر لئیمان خاک بر سر میکند - و از تمام عیار ماه چون از نام او مایوس است باوجود تمامی هر ماه گداختن میباید *

بالجمله اول فرمان که صدور یافت منشور افتخار ابدی و اعتبار سرمدی یمین الدوله عضد الخلافت آصف خان بود - که از روی عاطفت و عنایت بدستخط خاص که خط آفتاب از رشک آن تافته گردد نگاشته آثار مهربانی را بر روی روز افگندند - و هر سطری از آن فرخنده منشور که نسخهٔ سورهٔ نور بود - سرنامهٔ سپای حسن امان گشته از بهر پرواز متحرک آن همای اوج سعادت بال گردید *

نقل فرمان مذکور

دانای رموز سلطنت عظمی - واقف اسرار خلافت کبری - سر خیل یکرنگان وفادار - سلالهٔ یکجهتان حق گذار - کار فرمای سیف و قلم - مدبر امور عالم - زبدهٔ خوانین عالیشان - قدوهٔ امرای بلند مکان - عضد الخلافت یمین الدوله - عموی بجان برابر آصف خان - در امان حضرت ملک منان بوده بدانند - که در چهارم گهری روز مبارک دوشنبه بیست و پنجم بهمن ماه موافق هشتم جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری بفیروزی و فیروزی در دار الخلافت اکبرآباد جلوس میمنت مانوس بر تخت سلطنت و سریر خلافت واقع شده - و بدستوری که معروض داشته بودند لقب را شهاب الدین و از نام خجسته ما را بعنوان شهاب الدین صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی در خطبه که درین روز بلند آوازه گردانیدند درج نمودند - و سکه هم بهمین نام مبارک زده شد *

* بیت *

الله الحمد که آن نقش که خاطر میخواست

آمد آخر ز پس پردهٔ تقدیر بیرون

امیدواریم که الله تعالی بادشاهی کل هندوستان را که بمحض کرم خود بما عنایت نموده بر بادشاه شما و شما که شریک غالب این دولت ابد مبارک گرداند - و روز بروز فتوحات تازه و نصرت های بی اندازه نصیب ما شود - و شما هم بعمر طبیعی رسیده از دولت ما دولت های عظیم یابید *

آنگاه از راه دقیقه سنجیای قدر شناسي و مرتبه داني القاب هر یک از عمدهای دولت و اعیان حضرت را خود بعبارت خاص مقرر فرمودند که منشیان بلاغت نشان در فرامین مطاعه و امثال آن بجنس بنویسند - تا حق مرتبهٔ هر یک از بندهای خاص بموقع خود ادا شده باشد - و ارباب انشا انقلاب زیاده از قدر و کمتر از پایهٔ همگنان ننویسند - از جمله القاب یمین الدوله بهمین عبارت مقرر شد - اعتضاد خلافت و فرمانروائی - اعتماد سلطنت و کشور کشائي - نصر خاتم ابهت و بختیاري - آب گوهر حقیقت و جان سپاري - طراز آستین ابهت و جلال - گوهر سریر دولت و اقبال - مقدمه الجیش معارک جهانستاني - نقدمه العیش کام بخشي و کامراني - مونس وحدت سرای حضور - محرم خاص الخاص سرایر سرور - ذوی الخصایل الرضیه و الشمایل المرضیه - صاحب الکمالات الصوریه و المعنویه - مستشار دولت خاقاني - موتمن بارگاه سلطانی - انجمن آرای محفل انس - صدر نشین بساط قدس - همدم دلکشای مجلس خاص - محرم خلوت سرای وفا و اخلاص - دقیقه یاب سرایر بادشاهي - رمز شناس عالم مزاجدانی و آگاهي - مورد الطاف شاهنشاهی - مرجع عواطف ظل الهی - جوهر مرات حقیقت و وفا - فروغ شمع یکرنگي و صفا مشعله افروز نظرت اسرافیان - دانش آموز طبیعت مسائیان - قدوهٔ خوانین بلند مکان - مدار الملک یمین الدوله آصفخان *

و چون آن عضد الدوله در عهد حضرت جنت مکاني عفت هزاري همت هزار سوار دو اسپه سه اسپه منصب داشت - غایبانه نه هزاري ذات و هزار سوار دو اسپه سه اسپه اختصاص بخشیدند *

فهرست اسامئي جمعی از سعادت مندان ارادت کیش که بنابر سلسله جنبانئي دولت جاوداني در رکاب ظفر انتساب این بر گذیدهٔ عنایات حضرت ذو الجلال از مبادئي ایام فترت تا هنگام جلوس سریر خلافت مصیر همه جا حاضر بودند

چون این یک اختران سعادت یار بحکم بهبود جوئي همت والا نهمت و کار طلبي عقل به اندیش در رکاب سعادت همه جا همراهي گزیده

دقائق جانفشانی و سربازی بالقصوی درجات امکان رسانیده - خاصه آنانکه بکار فرمائی طالع ارجمند و رهنمائی بخت بلند از نقطهٔ اول شاهزادگی تا انجام کار که محیط چرخ دوار بنام اولیای دولت گردید - و از جلوس ابد پیوند پایدار حق بمرکز خود قرار گرفت - پرکار وار پای از سر ساخته در هر مقام گام ثبات و استقرار بر جا داشتند - چنانچه از گردشهای نا ملایم روزگار و تقلبات بی پرکار لیل و نهار ملول نگشته کسل و تهاون را سنگ راه نساختند - و از بلندی و پستی مسالک طلب فتور و سستی بخود راه نداده رخنه در سد روئین رسوخ عزم ستیز نینداختند - لا جرم امروز بر مطلب خویش فیروز گشته و کار بکام و گردش روزگار بر وفق مرام ایشان شده بمناصب و مراتب والا رسیدند - و صاحب صوبهٔ ولایات گردیده دقایق رتبهٔ قدر و منزلت و درجات رفعت شان و شوکت بعالم بالا رسانیدند - بالجمله اسمای جمعی از اعیان این وفا کیشان بنابر آنکه سرمایهٔ مباهات و افتخار جاودان اولاد ایشان باشد درین فهرست خرد زمهٔ آداب ثبت می نماید برین موجب *

سید مظفر خان - اسلام خان - وزیر خان - قلیج خان - بهادر خان روهیله - معتقد خان - صفدر خان - دلاور خان بریچ - سردار خان - راجه بیتهلداس گور - یوسف خان تاشکندی - راجه بیروپ کچهواهه - میرزا مظفر کرمانی - میر شمس - رضا بهادر - جان نثار خان - یکه تاز خان - اخلاص خان - خواجه جهان خوافی - اعتماد خان خواجه سرا اعتماد خان سهمند - زبردست خان - ترکتاز خان - دوبت خان - رشید خان خواجه سرا - شرزه خان - یکدل خان خواجه سرا *

الحق این حکایت ساسان سپاس گذار و پرستاران وفا آئین جانسپار استحقاق اینگونه عنایات گوناگون که در حق ایشان بظهور رسیده دارند - و این مایه مرحمت نمایان و و این پایه عاطفت بی پایان که دربارهٔ این گروه پا بر جا ثابت قدم که در عرصهٔ جانفشانی و سر بازی هیچ جا سرموی پای کم نیاورده اند - بسیار بجا و بعنایت بموقع واقع شده - و چگونه چنین نباشد که شاهنشاه حق آگاه وفا طلب حقیقت خواه بمقتضای مرتبهٔ ظل الهی مراتب داد و دهش را بجای رسانیده اند - که بخشش آنحضرت را سبب و موجبی درکار نیست - چه جای آنکه درین مقام این گونه بهانه و دست پیچی که عبارت است از ادای حقوق ثابت قدمان عرصهٔ وفا

و حقیقت و حق شناسان نمک و حق عنایت در دست بود - هرگاه نقد اخلاص درست مرشد پرستی از خلاص آزمون بیغش و خالص برآید - اگراز پرتو عنایت نمایان چون زر تاب چهرهٔ امید بسرخروئی و رو شناسی جاوید برافروزد بجا - و قدر و مقدار اعتماد و اعتبار وفاداری بمیزان امتحان و اختیار سنجیده آید - اگر از فیض عاطفت سرسار مانند در شاهوار ارجمندی ابد و اعتبار سرمد اندوزد سزا*

فهرست برخی از عنایات بادشاه عالم صورت و معنی که در عنفوان جلوس اقدس نسبت بامرای حضور بظهور آمده سوای صوبه‌داران و امثال ایشانکه در دربار جهان مدار حاضر نبودند

خدیو مالک رقاب اعظم سایهٔ پایندهٔ آفریدگار عالم عظم شانه و سلطانه که بنابر اقتضای عنایت ازلی و لطف جبلي بسایر صفات آراسته حاصه بفیض وجود مفیض الجود - امد که از لطف کامل آن حضرت متصف بدوام و خلود نیز گردند - پیوسته بمقتضای ذات کامل صفات در افاضهٔ فیوضات نسبت بفقیر و غنی و سایل و مستغني نا وسایل و بی وسایل بر یک نسبت و یک حال آمده - درین احیان که جلوس اقدس رو داده وسایل بخشش و بخشایش مهیا و آماده شد - و دست آویز ... و ... بدست آمد - کف جود مانند درهای خزاین عامره بل ابواب مخازن و معادن کشاده مخزونات کان و مکنونات دریا را نیز بعموم عوام و خواص عطا فرمودند - از جمله امرای عظام را باحداث مناصب و افزایش درجات آن و خطاب‌های مناسب و خلعت فاخره و سلاح گرانمایه مثل ... و خنجر مرصع و امثال آن و علم نقاره و تومان و طوغ و اسپ با ... زرین و فیل با یراق سیمین و انعام نقد و نظایر اینها بتفاوت مراتب کمیت و کیفیت فراخور حال هر یک نواختند - بنابر آنکه تفصیل ... مراتب چون بآسانی دست نمي دهد - و ظرف تقریر و تحریر از ... متحمل آن نمي تواند شد - و مراحم بی پایان که نسبت باحاد ...

و اکثر خدم و حشم و ارباب استعداد و استحقاق از انعام نقد و اضعاف مراتب بظهور رسیده - آن خود امریست بیرون از احتمال احاطهٔ دایرهٔ امکان - لاجرم درین مقام عنایاتی که نسبت بامرای عظام تا هزاری منصب واقع شده بقید تحریر در آورده باقی را ناچار از قلم مي اندازد*

مهابت خان از مرحمت خطاب والای خان خانانی و سپه سالاری و خلعت خاص با چار قب طلا دوزي و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و تومان و طوغ و اسپ خاصه مزین بزین طلا و فیل خاصگي با یراق سیمین و پوشش مخملی زربفت و ماده فیل و چهار لک روپیه نقد و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز صورت و معنوي گشت - خان عالم بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب شش هزاري ذات سه هزار سوار رایت افتخار بر افراشت - قاسم خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل و منصب پنجهزاری ذات و سوار ازآنجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و تسلیم صوبه داري بنگاله بتازگي اعتبار یافت - لشکر خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب پنج هزار ذات [..][1] نوازش پذیرفت - وزیر خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب پنج هزاري سه هزار سوار و انعام یک لک روپیه مرحمت پذیر شد - سید مظفر خان بخلعت و خنجر و شمشیر مرصع و نقاره و اسپ و فیل و منصب چار هزاری ذات و سه هزار سوار و هشتاد هزار روپیه نقد مدعا در کنار و بر مدعا یافت - و هر کدام از راجه جی سنگه و میرزا خان بن شاه نواز خان خانان عبد الرحیم بمنصب چار هزاری ذات و سه هزار سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل بلند پایگی اندوختند - و باقر خان بریج بعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب چار هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار و پنجاه هزار روپیه نقد کامروائي یافت - راوسور بهوریته زمیندار بیکانیر خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب چار هزاري دو هزار و پانصد سوار - دلیر خان بارهه خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل و منصب چهار هزاری ذات و دو هزار و چهار صد سوار - بهادر خان روهیله خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب

---

(۱) ن [و سوار و انعام یک لک روپیه] ل

چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد - میرزا مظفر کرنادي خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب چهار هزاري ذات و هزار و پانصد سوار و سي هزار روپیه نقد - راجه سهارت سدله خلعت و خنجر مرصع و نقاره و منصب سه هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار - مصطفی خان ترکمان مخاطب به ترکمان خان خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و منصب سه هزاري دو هزار سوار - سردار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار و سي هزار روپیه نقد- بهار سنگه بندیله خلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزاري دو هزار سوار - راجه بیتهلداس ولد راجه گوپال داس گور از جمله بندهای معتبر جانسپار خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و سي هزار روپیه نقد - صفدر خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و بیست و پنج هزار روپیه نقد - قلیج خان خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم و فیل و منصب دو هزار و پانصدي هزار سوار و بیست و پنج هزار روپیه نقد - سید میوه محاصص بدیدار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و منصب دو هزاري هزار و پانصد سوار- احمد بیگ خان خلعت و اسپ و منصب دو هزاري ذات و هزار پانصد سوار - بابو خان کرانی خلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزاري هزار و پانصد سوار - مختار خان خلعت و منصب دو هزاري ذات و هزار و دویست سوار - رضا بهادر مخاطب بخدمت پرست خان از جمله غلامان خانه بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و بیست هزار روپیه نقد و منصب دو هزاري ذات و هزار و دویست سوار و خدمت والای میر تورکی و مرحمت عصای مرصع انگشت نما گشت - علي قلي درمن بخلعت و علم و منصب دو هزاري هزار و دویست سوار - یوسف محمد خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه نقد و منصب دو هزاري هزار سوار - جان نثار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و دوازده هزار روپیه نقد و منصب دو هزاري هزار سوار احداد خان مهمند خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و ده هزار روپیه نقد و منصب دو هزاري[1] [ششصد]ع سوار - نور الدین قلي خلعت

---

(۱) ع [هشتصد] ل

و منصب دو هزاري[1] [پانصد]ع سوار - ملا خواجه خوافي بخطاب خواجه جهان خلعت و اسپ و منصب دو هزاری ششصد سوار - اعتماد خان خواجه سرا خلعت و منصب دو هزاري پانصد سوار - سید یعقوب بخاري خلعت و منصب هزار و پانصدي ذات و هزار سوار - ستر سال کچواهه خلعت و علم و منصب هزار و پانصدي ذات و هزار سوار - جگمال راتهور خلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار - سید عالم بارهه خلعت و منصب هزار و پانصدي ششصد سوار - زبردست خان خلعت و منصب هزار و پانصدی ششصد سوار و هشت هزار روپیه نقد - حیات خان ولد علي خان ترین از تغیر روشناس خلعت و منصب هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار و شش هزار روپیه نقد - جهان خان کاکر خلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار و پنج هزار روپیه نقد - نویب خان خلعت و منصب هزار و پانصدي چهار صد سوار و پنج هزار روپیه - یکه تاز خان خلعت و منصب هزار و پانصدی چار صد سوار و پنج هزار روپیه نقد - معز الملک خلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و شصت سوار - هرجی رام کچهواهه خلعت و منصب هزار[2] [و پانصدي پانصد سوار]ع ابراهیم حسین خاطب بهرحمت خان خلعت و منصب هزار و دو صدی پانصد سوار - میرزاخان ولد زین خان کوکه خلعت و منصب هزار و دو صدي ذات و پانصد سوار- عثمان خان خلعت و منصب هزار و دو صدی ششصد سوار - راجه دوارکه داس کچهواهه خلعت و منصب هزاری هشت صد سوار - بهگوان داس خلعت و منصب هزاري ششصد سوار - راجه رامداس خلعت و منصب هزاري ذات و پانصد سوار - کرم الله ولد علی مردان خان بهادر خلعت و منصب هزاری پانصد سوار - مغل خان ولد زین خان خلعت و منصب هزاري پانصد سوار - اکرام خان ولد اسلام خان شیخ زاده خلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار - جیت سنگه خلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار - سراوار خان ولد لشکر خان خلعت و منصب هزاري پانصد سوار - شادي خان اوزبک خلعت و منصب هزاري چهار صد سوار - خنجر خان چور آقاسي

---

(۱) ع | هفتصد | ل

(۲) ع [و دو صدی شش صد و پنجاه سوار] ل

خلعت و منصب هزاري چهار صد سوار - اهتمام خان خلعت و منصب هزاري دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار روپیه نقد - شیخ فرید خلعت و منصب هزاری ذات و صد پنجاه سوار - شیر راد خویش خان عالم خلعت و منصب هزاري ذات و چهار صد سوار - ترکتاز خان خلعت و منصب هزاري دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار روپیه نقد - رشید خان خواجه سرا خلعت و منصب هزاري دوصد سوار و چهار هزار روپیه نقد - بالجمله عنایات آن حضرت که در روز جلوس مبارک نسبت بامرای صدر وقوع یافت بدستور تفصیل مذکور است - و انواع عواطف که بامرای نامور وسایر بندهای رو شناس بعد ازین تاریخ سمت برور و ظهور خواهد یافت در مقام خود مذکور خواهد شد *

بیان عزل و نصب بعضی از امرای عظام که هنگام جلوس مبارک به نگاهبانئی صوبجات و فوجدارئی سرکار اشتغال داشتند و برقرار داشتن باقئی ایشان

جهاندار عدل پرور که از تمیز رای عالم آرای و بصیرت ضمیر گیتی پیرای میزان پله سنج و معیار عیار شناس در دست گرفته پایهٔ مقدار هر گرانقدر و سبک سنگ مي سنجند - و مرتبهٔ هر سره و ناسره از یکدیگر باز میدانند - هم در مبادئي جلوس که در حقیقت خورسید وار پرتو ظل الٰهی بر روی زمین گستردند - بحکم مقتضای وقت و حال بنابر آنکه پایهٔ قدر بعضی ولات از ولایاتی که آن‌ولا در عهدهٔ پاسبانی داسنند والا تر بود - یا آنکه سر کردن آن خدمت کما ینبغي از دست ایشان بر نمي آمد - یا نظر بدیگر جزئیات امور که متصور ارباب تائید که اصحاب عقل کل اند مي باشد - و عقول ضعیفهٔ سایر احاد الناس بکنه نکتهٔ آن نمي رسد - رقم عزل بر صحیفهٔ احوال برخی از صوبه داران کشیده باقی را گذاشتند - همچنین بعضی از حکام و فوجداران را بتازگی بر نگاهبانئی سرکارها مامور فرموده سابقی را با جمیع متصدیان خدمت صوبجات مثل دیوان و بخشي و سایر عمال اعمال دیوانی یک قلم بدستور سابق مقرر داشتند - تا آنگاه که فرصت اقتضا کند - از حساب همه بهمه حساب شمار بر دارند -

و بروز نامچهٔ اطوار و اوضاع فرد فرد گذشته استیفای اعمال کلي و جزوئي هریک نمایند - صوبهٔ بهار از تغیر میرزا رستم بخان عالم و صوبهٔ بنگاله از تغیر فدائي خان بقاسم خان که درین آوان بحراست اکبر آباد قیام داشت مرحمت شد - و صوبهٔ کابل و بنگش از تغیر ظفر خان که به نیابت خواجه ابوالحسن پدر خود بپاسبانئی آن حدود مقرر بود به لشکر خان رجوع یافت - و دارالملک دهلي از تغیر مختار خان به قلیج خان باز گشت - اما باقي صوبها باین تفصیل بر امرای عظام بطریق معهود قرار گرفت - صوبهٔ پنجاب و ملتان بدستور سابق بر گماشتگان دستور الاعظم یمین الدوله امین الملة آصف خان مقرر گشت - و بندر لاهري برسم انعام بآن خان عالیمقام مرحمت شد - صوبهٔ دکن بخان جهان لودهی و صوبهٔ مالوه بمظفر خان معموري و صوبهٔ کشمیر باعتقاد خان و صوبهٔ اودیسه بباقر خان و صوبهٔ اله آباد بجهانگیر قلی خان ولد خان اعظم بر قرار ماند - و چون صوبهٔ تته بشهریار تعلق داشت وبعد ار سانحهٔ او چنانچه در آخر دفتر اول ایام بادشاه زادگئی حضرت مذکور گشت میرزا عیسی ترخان را ازگجرات بآن صوب رخصت فرموده بودند بهمان قرار برو مقرر شد - و همچنین صوبهٔ گجرات که در وقت توجه از حنیر دار الخلافه از تغیر سیف خان به شیر خان تفویض یافته بود همچنان بحال ماند - اما فوجداري سرکارها مرزا خان نبیرهٔ خان خانان عبد الرحیم بتقدیم فوجدارئی سرکار قنوج اختصاص یافت - دلاور خان بفوجدارئی سرکار میوات و صفدر خان بفوجداري سرکار سرونج و سید بهوه بسرکار میان دو آب و ممتاز خان به مونگیر و جانثار خان بمندسور نامزد شدند - اما بتفویض خدمت مالئی صوبجات همین که خواجه جهان را خدمت دیوانئی صوبهٔ احمد آباد فرمودند - باقي صوبجات و سرکارها چنانچه مذکور شد بهمان مثابه بر متصدیان سابق مقرر گشت - و آنچه بعد ازین درین باب سانح گردد بجای خود بر وفق توفیق مدبر و منتشر امور مذکور خواهد شد *

سوانح این احیان بیست و هشتم بهمن ماه الٰهی که چارمین روز جلوس ابد قرین شهنشاه دین پناه بود - خان زاد خان مهین خلف مهابت خان خان خانان از دار السلطنت لاهور خود را باستلام رکن و مقام بادشاه اسلام که قبلهٔ حاجات انام است رسانیده از همه پیشتر احراز این سعادت عظمیٰ نمود - در همین تاریخ بصوبه دارئی مالوه و منصب پنج هزاري پنج هزار سوار و خطاب خان زماني اعتبار گرفت - و بخلعت خاصه و خنجر مرصع

و شمشیر مرصع و انعام یک لک روپیه و مرحمت علم و نقاره سر بلندی
و بلند آوازگي یافته روانهٔ آن صوب شد - و پنجم اسفندار راجه‌گج سنگه ولد
راجه سورج سنگه که به نسبت خالو زادگي این آبروی آبای علوی و امهات
سفلي او و اولادش درمیان راجها و رایان این سر زمین تا روی زمین تا
دور دامان قیامت سر بلند خواهد بود - از جودهپور وطن خود رسیده جبین
بخت بزمین سائي عتبهٔ سدره مرتبه رسانید - و بمنصب پنج هزاري
ذات و سوار و عنایت خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع با پهولکتاره
و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل سرمایهٔ مزیدکامگاری اندوخت -
و همدرین روز ارادت خان از لاهور رسیده بملازمت سعادت اندوز گشت -
و بعنایت خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره
و اسپ و فیل و تفویض منصب پنج هزاري ذات و خدمت میر بخشیگری
بر کام خاطر فیروز گشت - و همچنین مقرب خان و مسیح الزمان بملازمت
استسعاد یافتند - چون مقرب خان مشرف بر انجام عمر بود از عنایات صوری
خدیو عالم بمرحمت خلعت مشرف و مخلع و از خدمت معاف گشت -
و منصب مسیح الزمان سه هزاری ذات و پانصد سوار قرار یافت - چون
ابراهیم عادل خان فرمانروای بیجا پور صورت حسن مآل این جلوه پیرای
شاهد سلطنت را در آئینهٔ پیش بیني معاینه کرده از خط سیمای این پیر
تعلیم خرد آیات بهروزي خوانده بود- برهنمونيِ هدایت این سدهٔ والا راکه
کعبهٔ سلاطین روزگار است مقام ابراهیم دانسته احرام توجه می بست -
و همواره به تفسیر سورهٔ اخلاص پرداخته آیات عقیدت مندي را بظهور
مي آورد - درینولا که بعالم بقا شتافت و خبر آن جهانی شدن او بمسامع
علیه‌در جنیررسید - لاجرم بنابر ادای حقوق ارادت و اخلاص او و اظهارکمال
عنایت نسبت به محمد عادل خان پسرش مفخر سادات عظام میر
عبد السلام مخاطب باختصاص خان را به تفقد و دلجوئی او ارسال
داشته بودند - عادل خان در برابر این مایه عنایت کبری نهایت تعظیم
و تکریم آن رسول عظیم القدر بجا آورده پیشکشی گرانمند از انواع نفایس
جواهر وغیره سامان نموده بپایهٔ سریر آسمان نظیر ارسال داشت - و آن
سید جلیل النسب بر سبیل تعجیل معاودت نموده درین روز از ملازمت
سعادت اندوز گشت - و پشکش مذکور را از نظر اشرف گذرانیده بمنصب
چهار هزاري دو هزار سوار و خدمت بخشي گیريِ دوم و عرض مکرر
و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و قلم

و دوات مرصع و خطاب اسلام خان از سر نو مفتخر و مامور شد - چون بعرض مقدس رسید که دانا کرن آنجهانی شد - و جگت سنگه پسرش از مدتها در دکن و کشمیر ملازم رکاب ظفر نساب بود - و فروغ اطاعت و ارادت از ناصیهٔ اخلاص و اعتقادش بر بر ظهور می داد - بنابر آن بعنایت آن حضرت از سرنو جبههٔ بختش بداغ عبودیت یعنی تیکه که بهندي زبان عبارت از قشقهٔ راجگی است زینت پذیرفت - و به تجویز اشرف بر بساط جانشینی پدر تمکن یافته منصب پنج هزاری پنج هزار سوار و سایر ولایاتی که در تصرف پدرش بود برو مسلم گشت - و بمرحمت سروپا و کهپوهٔ مرصع و شمشیر مرصع و اسپ و فیل که ضمیمهٔ مراحم عمیمه شده بود مصحوب رایه بیر نراین ارسال یافته سر افرازی جاوید پذیرفت *

چهاردهم اسفندار افضل خان که از فضل پروران فضیلت کدهٔ شیراز است - و در هوشمندی و فنون علوم رسمی از سایر اهل روزگار امتیاز تمام دارد - به دارالسلطنت رسیده بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و اسپ و فیل سر افتخار برافراخت - و از پرتو تفریض میر ساماني بر قرار معهود چهرهٔ اعتبار بر افروخت - و در همین روز راو دودا که از وطن بملازمت شتافته بود بدربار سپهر مدار رسیده چراغ دودهٔ خویش از پرتو نظر عنایت اشرف بتازگی بر افروخت و بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سر بلند گردید - و حسب الالتماس نواب ممتاز الزماني از سر نو رقم عفو بر صحیفهٔ جنایت و جریدهٔ جرم سیف خان کشیده منصب او که چهار هزاري ذات و سوار بر قرار داشد - و بیست و چهار هزار روپیه سالیانهٔ حکم زکنای کاسی متخلص به مسیح مقرر گشت *

استسعاد یافتن شاهزادهای جوان بخت بسعادت ملازمت اشرف و کامگاري پذیرفتن عضد الخلافت آصف خان باین موهبت عظمیٰ در رکاب سعادت آنشهسواران عرصهٔ نامداري

اي خوش آنروز که مترصد سالها از محنت انتظار بر آمده دیدهٔ

امید بر روی شاهد مقصود باز کند - و حبّذا طالع بلند چشم بر راهی که بعد از روزگار بر تمنای خاطر فیروز گشته بدولت دلخواه رسد - مصداق این سیاق انجاح مراد شاهزادهای بلند اختر والا نژاد و کامروائی خان آصف صفات آصف است - که عمرها نقد گرامی عمر صرف برآمد این مطلب اعلیٰ و تحصیل این کام نامی نموده بود - و قرنها بدعای شام و سحر این مراد خدا خواه از خدا درخواسته - اتفاقاً در آخر کار مدعای خاطرش در وفق استدعا بر آمده سهم السعادت دعوتش بر هدف اجابت کارگر آمد - چنانچه همین ولا در دارالسلطنت لاهور آوازهٔ توجه قبلهٔ سعادت و وجه ارادتش یعنی موکب اقبال حضرت ظل الٰهی بقرارگاه سریر بادشاهی که آویزهٔ گوش ماه با ماهی شده بود - گوش زد و هوش ربای او گشت - و ازسرنو تارک دولت افراخته و چهرهٔ اقبال بر افروخته در ملازمت بادشاهزادهای کامگار باهنگ دریافت سعادت بساط بوس با سایر سپاه نصرت پناه و جمیع خیل و حشم بتاریخ نوزدهم سفندار مطابق غره شهر رجب سنه هزار و سي و هفت هجري از لاهور روان شده - چون کوکبهٔ جاه و جلال آن فرخنده کوکب بروج اجلال را در نزدیکیهای دار الخلافه اتفاق نزول افتاد - و خبر قرب وصال و وصول آن یوسفان کنعان اقبال و قبول که در مدت دوريِ صوري از ملازمت قبلهٔ حقیقي و خدای مجازی خویشتن حرمان نصیب و بی شکیب بودند بنواحیِ آن مصر عزت رسید - حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی بحکم استیلای شدت اشتیاق که لازمهٔ بعد عهد فراق و مقتضای قرب مدت وصال است - به نواب قدسیه القاب بیگم صاحب و نور دیدهٔ خلافت سلطان مراد بخش و دیگر بیگمان عالي مکانت والا مکان حسب الاجازهٔ سلیمان زمان بقصد استقبال والدین مکرمین و دریافت لقای فرخندهٔ شاهزادهای همایون قدم عیسیٰ دم متوجه شدند - و ازآن سو خان جمشید مکان آصف خان در خدمت شاهزادهای اقبال مند از سرزمین فردوس آئین بهشت آباد که چون قطعهٔ بهشت سر مشق ارباب عشرت است - پا در رکاب سعادت آورده در اثنای راه در سراپردهٔ که بجهت این مطلب بر یک سمت جاده ایستاده نموده بودند - اقتران نجوم سعادت لزوم ملک دولت و اقبال و اجتماع سعود آسمان جاه و جلال اتفاق افتاد - چون اسباب مواصلت دور افتادگان در آن وقت مسعود و ساعت سعادت آمود دست بهم داد - شاهزادهٔ عالیمقدار کامگار از اقای فرخندهٔ آن ولیهٔ عصر که در حقیقت برکت روزگار بودند سعادت

اندوز شده از پرتو ملاقات نیرهٔ برج عصمت و درهٔ فاخرهٔ درج عظمت یعني همشیرهٔ ستیره و سایر بیگمان و شاهزاده مراد بخش خاطر افروز گشتند - و آن حمیده ستیری چند فرنسه محضر خصوص ملکهٔ عهد بر مراد خاطر فیروز شده از ذوق ملاقات اولاد مدنی نژاد و والد والا قدر و والدهٔ ماجده تا بوقت شام خوش وقت و شاد کام بوده - چون صدر نشین طارم چارم آهنگ شبستان مغرب نمود - و شاهد زمانه برقع مشکفام ظلام بر رو فروهشت - نواب مهد علیا با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت مسند نشین عماری هاي زرکار و محفهای گوهر نگار گشتند - و بدولت سرای خلافت معاودت فرموده برقرار معهود بانوی مشکوی دولت و شمع شب افروز شبستان سلطنت شدند *

روز دیگر که عبارت از پنجشنبه بیستم اسفندار موافق دوم رجب است سایر ارکان دولت و اعیان حضرت از وزرای رفیع مکان و امرای عظیم الشان حسب الحکم باستقلال آن شهسواران عرصهٔ دولت شتافته بعد از دریافت سعادت ملازمت در رکاب دولت روانهٔ درگاه گیتي پناه شدند - و شاهزادهای کامکار و سپه سالار نامدار بآئین شایان و توزک نمایان داخل دولتخانهٔ دارالخلافه گشته خواستند که سعادت استلام عتبهٔ کرسي مرتبه اندوزند - خدایگان عالم و خدیو روزگار مانند آفتاب جهانتاب بدستور هر روز از مشرق جهروکهٔ عام و خاص والا طلوع فرخنده فرموده بتازگي عالم آرا و جهان افروز گشتند - و نخست نخستین گوهر سحاب خلافت کبری گزین نو باوهٔ حدیقهٔ سلطنت عظمی بادشاهزادهٔ نیکو محضر بلند اختر شاهزاده دارا شکوه آداب معهود بجا آورده یکهزار مهر و یکهزار روپیه بعنوان نذر و موازي این مبلغ بطریق تصدق از نظر انور گذرانیدند - بعد ازآن شاهزادهٔ عالي قدر والا مقدار شاه شجاع مراسم کورنش و تسلیم و لوازم تعظیم و تکریم سدهٔ خلافت بتقدیم رسانیده هشت صد و پنجاه مهر و هشت صد و پنجاه روپیه برسم نذر و مساوي مبلغ مذکور بصیغهٔ تصدق پیش کردند - آنگاه شاهزادهٔ والا جاه سراپا خرد بالغ فرهنگ کامل نصاب تام النصیب سلطان اورنگ زیب از روی کمال ادب اندیشي و سعادت منشي وظایف احترام و اکرام این عالي مقام کما ینبغي بجا آورده هفت صد مهر و هفت صد روپیه بعنوان نذر و موافق این مبلغ باسم تصدق نظر اقدس در آوردند- چون نظر انور آن منظور انظارعنایت‌آفریدگار از دیدار شاهزادهای والا مقدار نور افروز گشت - بحکم غلبه افراط محبت و اقتضای استیلای

شدت شوق خویشتن داري را درسمانه راه نداده بیخودانه از جا در آمده یک یک را تنگ در آغوش کشمده مدتی مدید از معانقهٔ آن تازه گلهای گلبن امید رایحهٔ مزید حیات جاوید بمشام آرزو مرسانیدند ـ بعد ازآن دستور اعظم ارسطوی عهد آصف وقت آصف خان مراسم بندگي و لوازم پرستاري زیاده از وظایف معهوده بجا آورده هزار مهر و هزار روپیه بعنوان نذر و سواری این بصیغهٔ تصدق و خوانی مالا مال از اقسام نوادر جواهر برسم نثار از نظر انورگذرانید ـ شاهنشاه مهربان قدردان از راه جوهر شناسیٔ گوهر کمیاب وفا و جواهر گران قدر حقیقت آن درست ارادت صافی عقیدت را بـالای چهره کهٔ والا که معراج ترقي بخت بلندان و اوج رفعت سعادت مندان است ـ طلب فرموده بعنایت رخصت قدمبوس اقدس اختصاص دادند ـ و از روی کمال عنایت و نهایت اعظام و اجلال سر آن سپاه سالار را که سرشار نسهٔ هوا حواهي بود بهر دو دست اقدس برداشته سر بلندئ صوري و معنوي بخشیدند ـ و بمقتضای افراط شفقت و مرحمت قطع نظر از رعایت جانب ظاهر و حفظ مرتبهٔ صورت نموده آن شایستهٔ مراحم بی پایانرا بآغوش نوازش و عاطفت در آوردند ـ و انواع دل جوئي و تفقدی گونا گون بجا آورده در باب آن خان والا شان مراعات جانب بجای رسید که باعث حیرت نظارگیان شد ـ پس ازآن بسروپای خاص اختصاص بخشیده آنگاه چارقب مرصع بقیمت یک لک روپیه و خنجر مرصع با پهولکتارهٔ قیمتي و دو سر اسپ عراقي و عربی مزین بزین و لگام مرصع و فیل خاصه شاه آسن نام که سر حلقهٔ فیلان ایام شاهزادگي بوده با ماده فیل محلیٰ بساز نقره و شمشیر با پردلهٔ مرصع بقیمت یک لک روپیه که حضرت جنت مکاني برسم حلدوی فتح دکن بحضرت خلافت منزلت مرحمت فرموده بودند ضمیمهٔ مراحم بادشاهانه شد ـ و تسلیم منصب هشت هزاري ذات و هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه ـ فرموده صاحب صوبگئ پنجاب و ملتان بقرار معهود بر آن نامدار مسلم داشتند ـ و بعنایت علم و نقاره و تومان و طوغ سر افتخارش باوج عیوق بر افراشته بپایهٔ وکالت مطلق که بالا ترین مناصب است و رفیع ترین مراتب سر افراز و ممتاز ساختند ـ ومهر اوزک که همانا باعتبار نام اکرم و اسم‌اعظم حضرت سلیمان مکاني هم عصر خاتم معظم سلیماني است ـ ومدار تنفیذ مناشیر و تمشیت امور کلي و جزوي ملکي و مالیٔ این کشور اکبر بدان آصف عهد سپرده بتازگي مرتبه آصفي صوري و معنویش بخشیدند ـ

مجملا مراتب عنایت بجای رسانیدند که از مبداء آفرینش تا الحال
از هیچ بادشاهی بنسبت به هیچ دولت خواهی خاصه درین دولت کدهٔ
همایون بمنصهٔ شهود جلوهٔ نمود ننموده - و سر جملهٔ آن عواطف بیکران
اختصاص بخشیدن آن والا جناب است بخطاب عمر که تاج جمع اسامی
و سر همه القاب است - و الحق ازین عنایت خاص بصاب اعطاء و اجلال
آن عضد الخلافت به نهایت مرتبهٔ کمال رسید و بدین مایهٔ سرشار سرمایهٔ
مباهات ابدي و مادهٔ افتخار سرمدي این سلسله تا روز نشور آماده گردید
بعد آن شایسته خان خلف آن خان منیع مکان سعادت بساط بوس پذیرفته
بمنصب پنجهزاري ذات و چهار هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر
مرصع و شمشیر مرصع و علم و اسپ وفیل بلند آوازگي یافت - آنگاه
صادق خان بمنصب چهار هزاري ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع
و علم اعلام امتیاز بر افراشته بعنایت نقاره نوازش پذیرفت - و خواجه
باقي خان مخاطب به شیر خواجه بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار
و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و مرحمت
صوبهٔ پتنه سعادت پذیرگشت - و میر حسام الدین انجو بمنصب سه هزاري
ذات و دو هزار سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل
و علم تارک افتخار بچرخ‌دوار رسانید - و شاه نوازخان ولدمیرزا رستم‌صفوي
بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع
و اسپ و علم گران قدري والا مقدار یافت - میر جمله بمنصب سه هزاري
هزار و دویست سوار و عاطفت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم
ارجمندي اند و سر بلندي سرمد اندوخت - معتمد خان بمنصب سه
هزاري هشت صد سوار و مرحمت خلعت و اسپ سر افراز شد -
موسویخان بمنصب سه هزاري هفتصد و پنجاه سوار و تفویض منصب
جلیل القدر صدارت برقرار معهود فرق عزت بفرقدان افراشت - خواصخان
بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و خلعت و اسپ و فیل اختصاص
یافت - مخلص خان بمنصب دو هزاري ذات و سوار و مرحمت خلعت
و خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم امتیاز پذیرفت - الله ویردي خان
ترکمان مخاطب به معتقد خان بمنصب دو هزاري ذات و سوار و خلعت
و خنجر مرصع و اسپ و فیل سعادت پذیر شد - چون میر مکي از قدم
خدمت و صفای عقیدت دریتولا بخطاب معتقد خان سرافراز گشته بود
لهذا مشار الیه خطاب‌الله ویردي خان یافت - آتش خان حبشي بمنصب

دو هزاري ذات و هزار سوار و مرحمت خلعت سربلندي يافت - حکیم ابو القاسم گیلانی بمنصب دو هزاري ذات و پنجاه سوار و خلعت و خطاب حکیم الملک و پنجهزار روپیه نقد برسم انعام اکرام پذیرفت - بهار بداس کچهواهه بمنصب هزار و پانصدي ذات و سوار و مرحمت خلعت و راجه روز افزون هزارو پانصدي ذات و شش صد سوار و خلعت و حکیم خوشحال ولد حکیم همام بمنصب هزاري سه صد سوار و راجه‌گردهر بمنصب هزاري پانصد سوار و خلعت و میر ظهیرالدین برادر میرمیران هزاری ذات و چهار صد سوار و خلعت و سه هزار روپیه نقد و میرزا شجاع ولد میرزا شاهرخ هزاري چهار صد سوار و خلعت و شریف خان هزاري ذات و دو صد سوار و خلعت و فخر الدین احمد هشت صدي سه صد سوار و خلعت و خطاب تربیت خان و معروف خان ترکمان هفتصدي ذات و دو صد سوار و خلعت و ملتفت خان ولد ارادت خان شش صدي صد سوار و خلعت سرافرازي یافتند *

ذکر باقي سوانح این ایام جانسپار خان ترکمان از دکن آمده بدریافت ملازمت اشرف سعادت دوجهاني اندوخت - و بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و مرحمت خلعت و کمر خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره و صوبه داري اله باد لوای اقبال افراخت - راؤ رتن هاده باپسران و خویشان از وطن خویش رسیده جبههٔ اخلاص را بغبار سجدهٔ آستان آسمان نشان مزین دولت کشیده بمنصب عالي پنجهزاری ذات و سوار و عاطفت خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره آوازهٔ عزت و رایت رفعتش به بلندي گرائید - و در همین روز ارادتخان میر بخشي بسلسله جنبانئي اقبال آسماني بدیوانئي کل که عبارت از وزارت کل ممالک محروسه است و عنایت خلعت و قلم و دوات مرصع امتیاز تمام پذیرفت - و صادق خان از تغیر مشار الیه بخدمت میر بخشي و مرحمت خلعت مقرر گشت *

سرآغاز نوروز و سر سال اول جلوس مبارک که تا قیام قیامت به تمکین و استقامت قرین و مقرون و از زوال وتزلزل محروس و مصون باد

سرمایه ده انوار ذرات کائنات و پیرایه بخش حیات اموات عالم نبات

نه گهڑی و سي و شش دقیقه از روز دوشنبه سیزدهم رجب سنه هزار و سي و هفت هجري سپري گشته تشریف تحویل اشرف از کاشانهٔ حوت بطرب خانهٔ حمل مبذول داشته بجهت اداى مراسم شادي و مبارکباد سال اول جلوس اقدس خود بنفس نفیس همت بر اهتمام آذین جشن نوروزي گماشت - و بام و در هفت کشور را در پرند زربافت نور گرفته آرایش فضای باغ و بستان و تزئین صفحهٔ زمین و زمان را به سبزکاري قوای نامیه تفویض نمود - حسب الامر قرة العین نیراعظم چشم و چراغ دودمان صاحبقران معظم صحن خاص و عام دار الخلافهٔ اکبر آباد از آذین جشن نوروزي سرمایهٔ آرایش روزگار و پیرایهٔ تزئین لیل ونهار آمد - و بارگاه دلبادل که همانا نسخهٔ فلک اطلس است - و بسعي و تلاش سه هزار فراش چابکدست نرفع آن با ضم هزار گونه جر ثقیل و نصب صد منصوبه و حیل دست بهم میدهد بر پای شد - و در سایهٔ آن حرگاه‌های عالي که مشبکهای سیم ناب در شبکهای آن بجای چوب بکار رفته بود ایستاده کرده آنرا به پوششهای مخمل زربفت و زردوزي آراستند - و جابجا چترهای مرصع بجواهر گرانمایه و مزین بسلسله‌های لآلي آبدار و علاقه های در شاهوار بر افراخته روکش قبهٔ فلک ثوابت و سرمایهٔ مجرهٔ خوشهای عقد ثریا و نثره ساختند - و چندین جا تخت های مرصع و سریرهای زرین گذاشته زمین بارگاه فلک اشتباه را به بساطهای مصور و رنگارنگ روپوش نموده غیرت نگارخانهٔ چین گردانیدند - و در و دیوار انجمن همایون را بانواع اقمشهٔ هر دیار پیراسته نمودار بارگاه بوقلمون بروی کار آوردند - خدیو عالم درین روز سعادت اندوزکه عید امید روزگار بود مانند خورسید جهان‌آرا ازمشرق جهروکهٔ والا طلوع نموده زبان بحمد و سپاس یگانه دادار و دست بخشش و بخشایش بر کشودند - اول بخان عظیم الشان آصف خان خلعت گرانمایهٔ و فیل خاصه با یراق و مادهٔ فیل با پوشش مخمل زربفت مرحمت نموده لشکر خان را بصاحب صوبگي کابل و مرحمت خلعت خاصه سرافراز فرمودند - و فوجی آراسته از سادات بارهٔ و مغول و افغان از بندهای بادشاهي که عددشان با تعینانیان کابل بپانزده هزار سوار میکشید بهمراهئي او تعین گشتند - و چون از جمله ده لک روپیه که در ایام بادشاهزادگي از حویلئي خان مذکور بتصرف در آمده صرف مصارف شده دو لک روپیه روز جلوس مرحمت گشته بود هشت لک روپیه باقي درین روز عنایت نمودند - و همدرین روز بهادر خان روهیله بجاگیرداري کالپي مخلص خان بقلعه داري

و فوجداري نرور و راجه بهارت بندیله بفوجداري اتاوه و مغول خان به نگاهباني کاویل (۱) و احمد بیگ‌خان بجاگیرداري سیوهان امتیاز پذیرفتند - میر فاضل بمنصب هزاري ششصد سوار و ملا مرشد شیرازي بخطاب مکرمتخان و خدمت دیواني بیوتات و منصب هزاري دو صد سوار اختصاص پذیرفتند - دیواني سرکار نواب مهد علیا بحکم جمالا و منصبش از اصل و اضافه هشتصدي ذات دو صد سوار قرار یافت - و از جمله عطای بیکران که درین روز نشاط آمود در محل مقدس بسایر مسند گزینان حرم‌سرای خلافت از جواهر و مرصع آلات و زیور بظهور آمد سوای آنچه در روز مبارک جلوس مرحمت شده بود تفصیل مذکور میگردد - موازي پنجاه لک روپیه جواهر به نواب مهد علیا و بیست لک روپیه جواهر و زیور به بیگم صاحب و پنج لک روپیه جواهر بجمیع شاهزاده های والا گهر لطف فرمودند - مجموع آنچه از روز جلوس فرخنده تا روز شرف اشرف عنایت شد از جواهر و مرصع آلات و خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و فیل و اسپ و نقد از اشرفي و روپیه یک کرور و شصت لک روپیه کشید - چنانچه ازین جمله سي لک روپیه بامرا و سایر بندها و باقي به نواب مهدعلیا و سایر شاهزادها انعام شد *

نوزدهم فروردي ماه که روز شرف آفتاب بود - ارکان دولت و اعیان حضرت و سایر امرا و ارباب مناصب عالي بدرجات متعالي رسیده از انواع احسان و انعام سرافراز گردیدند - از جمله هزاري هزار سوار دو اسپه سه اسپه بر منصب آصف خان که سابق هشت هزاري هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود افزایش پذیرفت - و خواجهٔ والاقدر عبدالرحیم که برسم رسالت از جانب امام قلي خان والئي توران بخدمت حضرت جنت مکاني آمده بود و از عظمت مکانت در خدمت آنحضرت بجای رسیده که بسعادت رخصت جلوس در مجلس اقدس امتیاز داشت - از دارالسلطنت لاهور آمده بشرف ملازمت اشرف سعادت اندوز گردیده بخلعت و چارقب زردوزي و انعام پنجاه هزار روپیه نقد اختصاص یافت - و انواع انعام‌وتکریم و اعزاز و تعظیم که درین سلسلهٔ علیه نسبت بهیچ یک از اکابر دین بظهور نیامده بود دربارهٔ خواجهٔ مذکور که از سلسلهٔ خواجگان بزرگوار جویبار است - و بسي و دوواسطه به علي بن امام جعفر صادق معروف

---

(۱) در بادشه نامه این مقام بسهو کابل نوشته شده - [صفحه ۱۹۱ - حصه اول - جلد اول]

به علي عريض مي رسد - واين جمع ذي شان كه نسب عالي و حسب والا دارند - دقايق اعتبار ايشان در ولايت ماوراءالنهر بدرجهٔ ايست كه ساير خواجگان سلسله‌هاى ديگر به پيشوائي ايشان اقرار دارند - مجملا درين روز بمقتضاى عفو دانى كه لازمهٔ شيمهٔ كريمهٔ آنحضرت است حسب التماس خواجهٔ مذكور بخشايش جريمهٔ عبدالله خان فيروز جنگ كه از دير باز در زندان پاداش كردار پاى بند قيد مكافات اعمال ذميمه بود مورد مراحم بادشاهانه گشت - وياقوت خان حبشي از اعيان نظام الملك كه در پايهٔ اعتبار با عنبر كه نظام الملك دست نشان او بود يكدرجه داشته با او دم از برابري و همسري ميزد - و چندى پيش‌ازين داخل بندگي درگاه‌شده بود - بعنايت خلعت و اسپ و مرحمت علم و نقاره بدرجهٔ والا پايگي رسيد - و رايسنگه ولد راجه بهيم مخاطب به مهاراج كه بالاترين خطابهاى عمده راجپوتانست از وطن آمده ملازمت نمود - بنابر سوابق خدمات پدرش از صغر سن او قطع نظر فرموده بخطاب راجگي و منصب دو هزاري هزار سوار و عنايت خلعت و سر پيچ مرصع و اسپ و فيل و پانزده هزار روپيه پايهٔ قدرش افزودند *

سي و يكم فروردي ماه به چهاردهم شهر عظمت بهر شعبان كه شبش بليلة‌البرات معروف است و از شبهاى متبرك سال بكمال عظمت و بركت امتيار دارد مطابق افتاد - و بنابر آنكه مظنهٔ اجابت دعا ست - و بتقدير مهندسان قدر و محاسبان قضا قسمت مقدار عمر و مبلغ رزق ساير خلايق در آنشب تفصيل مي يابد - نزد صلحا و اتقيا قدر و منزلت ليلة القدر دارد - و سحر خيزان پرهيزگار و خورشيد سواران شب زنده دار اين شب ميمنت افروز را بعبادت و احيا بروز مي آورند - مبلغي گرانمند بمستحقان مرحمت فرمودند - و حسب الامر اقدس آن شمع شبستان روزگار و چراغ دودمان ليل و نهار صحن خاص و عام وتمام در و بام قلعه دارالخلافه چراغان شد - چنانچه در برابر فروغ آن چراغان گيتي افروز نور ماه انور مانند شمع روز افسرده بود - و در جنب ضياى آن پرتو انوار روشنان چرخ اخضر چون چراغ مفلس دل مرده مينمود - چندانكه از فرط روشني آنشب كچهٔ نور عاريتي ماه تابان گل كرده - بلكه از پرتو اشعهٔ آن مشعل هاى نورافشان بخيهٔ تيره دلي خيط‌الشعاع مهر جهان افروز بر روى روز افتاد *

چهارم اردي بهشت ماه قاسم خان و راجه جي سنگه با فوجي

نمایان از بندهای بادشاهي بتادیب زیاده سران سهامن و مضافات آن حدود نامزد گشتند - و در همین روز راجه ججهار سنگه بندیله از وطن آمده بشرف زمین بوس آستان آسمان نشان فرق رفعت بر افراخت - و هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ ندر و یک زنجیر فیل کوه شکوه بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانیده بمنصب پنجهزاري ذات و چهار هزار سوار و عطای جمدهر با پهولکتارهٔ مرصع و علم و نقاره اختصاص یافت *

هفتم ماه مذکور مطابق بیست و سیوم شعبان سنه هزار و سي و هفت آفت خزان سوء المزاج بطبیعت قدسیهٔ شگفته بهار گلشن جاه و جلال و گزین ثمرهٔ نهال اقبال ثریا بانو بیگم رسیده از تاب تب عوارض وتف سموم اعراض آن آباه برآورد - وازشدت آن عارضه در سن هفت سالگي به گلگشت ریاض هشت بهشت خرامید - و از غبار انگیزئي اندوه و ملال که لازمهٔ اینحالت است گرد کلفت و کدورت بر حواشئ صفوتکدهٔ خاطر اقدس نشسته آخر برشح فشانئ سحاب فیض تائید رباني و تمکین آسماني بر خاست - و بجلا کرئ صیقل مواعظ و نصایح حکیمانهٔ خدیو زمانه زنگ وحشت و الم این مصیبت از مرات ضمیر انور مهین بانوی هفت کشور زدوده گشت - رشید خان انصاري از جاگیر بسعادت ملازمت رسیده به عنایت خلعت و منصب سه هزاری [1][هزار][ع] سوار و علم رایت افتخار بر افراشت *

یازدهم سید هزبر خان از بارهه آمده بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار کامیاب مراد آمد - واسد خان معموري از برهانپور رسیده چهارده زنجیر فیل پیشکش گذرانید - و بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار معزز گردید *

سیزدهم مهابتخان‌خانخانان از تغیرخانجهان‌لودهي به صاحب صوبگئي دکن و خاندیس و برار و سردارئ افواج منصورهٔ کومکیان آن بلاد سرافراز گشت - و مقرر شد که خان زمان از مالوه بدآنجا رفته تا رسیدن پدر بپرداخت سهام نسق و نظام امور آن صوبه پردازد - و میرزا عیسی ترخان که بصوبه داري تته تعین گشته چون حسب الا قتضای وقت ضبط و ربط آن ولایت به شیر خواجه تفویض یافت - از راه معاودت نموده بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سرافرازی یافت - و مخلص خان ولد احمد

---

(۱) ع [هزار و پانصد] ل *

بیگ خان کابلي بخطاب افتخار خان مفتخر گشت - و زین العابدین ولد آصف خان جعفر بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار بلند مرتبه شد *

از سوانح این ایام خواجه عبدالرحیم جوئباري که بسبب طغیان مرضی که از قدیم داشت از جهان گذران در گذشت - حضرت جهانباني از روی قدرداني و نوازش و مهرباني علامي افضل خان را به پرسش و دلجوئي خلف الصدق خواجهٔ مرحوم صدیق خواجه دستوري دادند - و آن دستور اعظم بعد از اداى مراسم تعزیت مشار الیه را همراه خود بانجمن اشرف آورد - آنحضرت بزبان مبارک نیز مراسم پرسش و نوازش تفقد بجا آوردند -

در آمد شهر برکت بهر رمضان المبارک سال اول جلوس و وضع خیرات بتازگي درین ماه و بیان برخی سوانح دیگر

بادشاه دین و دنیا پناه که پیوسته با خلق خدا بعدل و احسان معاش کنند - و ابواب داد و دهش بر روی روزگار ایشان گشاده عالمی را از میامن بخشش کمال آسایش بخشند - المنت لله که شیوهٔ ستودهٔ سخا و جود که ذات کامل الصفات آنوسیلهٔ ارزاق کائنات پیوسته در خصوص این ماه مانند جود حضرت واجب الوجود بالذات اقتضای عموم و شمول عطا میکند - و در باب احسان از فیض سحاب دست نیسان مثال عمان نشان همواره در ایصال انواع مواهب بالطبع بهانه جو میباشد چنانچه باید آراسته و پیراسته - بی تکلف قطع نظر از اداى حق اخلاص و ارادت که لازمهٔ خداوند شناسي و مرشد پرستی است میگویم که سوای آنچه بعنوان یومیهٔ ضعفا و عجزه و ایتام و عجایز و سپاهیان سالخورده روزگار فرسوده مقرر گشته - و ورای آنچه نقد از خزانهٔ عامره عمرها الله تعالی به نیاز مندان هفت کشور که احرام طواف این قبلهٔ اجابت دعوات و محراب استدعای مرادات از ته دل بسته بمنتهای مطالب فایز میگردند بر سبیل انعام عطا مي شود - اگر از روی تخمین و قیاس گویم عشر ولایت هندوستان که بخراج ایران و توران برابري میکند بعنوان اقطاعات و سیورغالات علما و صلحا و ارباب عمایم و اصحاب سعادت وائمه مقرر گشته نزدیک است که هنوز دور از راه سخن کرده باشم - مجملا درین ماه مبارک به موسویخان صدر الصدور از سرنو حکم با مبالغه و تا کیدتمام زیور صدور یافت - که همواره فقرا ومساکین و ارباب وجوب رعایت

و استحقاق را از نظر انور بگذارند - که اگر بالفرض پریشان روزگاری بنابر بی طالعی و حرمان نصیبی حود از عموم و شمول فیض این دولت حاوید نومید مانده باشد- درخور حال آنکس نقد و روزیانه و سالیانه و قریٰ و مزارع بعنوان مدد معاش تحویز یابد - درین ماه خصوصاً و شهر رمضان هر سال عموماً شبهای جمعه حاجتمندان پریشان حال را دفعه دفعه بدرگاه والا حاضر ساخته سي هزار روپیه بر ایشان بخش کنند - و هم چنین در ایام مولود مسعود دوازده هزار روپیه بهمین وتیره و در شب برات شامل البرکات و نیز لیلة المعراج همین قدر مبلغ بر ارباب استحقاق انفاق نمایند - و سال بسال این دستور را مرعي دارند *

روز چهار شنبه پنجم این ماه مبارک مطابق بیستم اردي بهشت حشن عید قدوم سعادت لزوم شاهزادهٔ فرخنده مقدم سلطان دولت افزا بعرصهٔ عالم‌وجود زینت افزای انجمن شهود گشت - حسب الامر حضرت خلافت مرتبت بجهت افزایش سرمایهٔ عیش و عشرت جشنی عظیم و طوی بزرگ بزیب و زینت خاطر فریب ترتیب یافت *

انتقال شاهزاده لطف الله ازین دار فاني به سرای جاوداني

دیرینه آئین این کهن دیری بقاست- و رسم معهود این پعمولهٔ رنج و بلا که لذت هرعافیتی را عاقبت الم و مصیبتي در پی مي باشد - و انجام هر سور این غمکده البته بسوگواري مي پیوندد - وازین راه در حین اینحال که گزند چشم بد روزگار از روی بحت بیدار نیکخواهان این دولت پایدار دور بود - و آسیب دست برد حوادث گیتي بر بد اندیشان ایشان معصور - ناگاه قضیهٔ نا مرضیهٔ شاهزادهٔ جهانیان سلطان لطف الله بتاریخ بیست و پنجم اردي بهست مطابق دهم شهر رمضان المبارک از قضا روی نمود- اگرچه بحسب ظاهر صعوبکدهٔ باطن انور خدیو هفت کشور از الم مکدر گردیده جمیعت حواس شرافت اساس به تشویش گرائید - ولیکن بنابر آنکه در تشیید مبانئي ثبات و قرار آن سرور به نیروی تائید آسمانی با خویشتن داري و تمکین صاحبقراني یاور افتاده - لاجرم در عین این سانحهٔ ملالت افزا بحفظ و تمکن ورزیده با کمال ملال خاطر به صبر گذرانیدند *

هفتم خرداد میر حسام الدین انجو بخطاب مرتضیٰ خان و عنایت

خنجر مرصع و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه نقد سربلندي یافته بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار از اصل و اضافه و صوبه داري ولایت تته که سابقاً به سیر خواجه مفوض شده بود - و او در اثنای طی راه مرحله پیمای وادئ رحلت گشته سر افراز گردید *

شب یکشنبه یازدهم خورداد هلال خجسته فال شوال بمبارکي جمال نموده بشارت قدوم طرب لزوم عید سعید رمضان به منتظران رسانید - و از روی تحریک طرب و نشاط بگوشهٔ ابروی دلجوی روزه داران و پرهیزگاران را بافطار و شاد خواران همگی انتظار را بعیش و عشرت پایدار اشارت نمود - بامدادان که جهانی گشاده روئی جبین مبین صبحدم و شگفتگئ پیشانئ نورانئ نیر اعظم روی امید بدرگاه گیتی پناه نهاد - و روزگار چون بار یافتگان دربار گردون اعتبار و کامروادان دیدار مفیض الانوار صاحب روزگار داد نشاط و طرب داد - بادشاه دنیا و دین شاه بعد از ادای مراسم این روز بهجت افروز احیای سنت سنیهٔ حضرت سید المرسلین و متابعت طریقهٔ ائمهٔ خلفای راشدین وایمهٔ دین متین نموده بقصد ادای نماز عید آهنگ عیدگاه فرمودند - و خوانهای مالامال زر در تمام راه بر اهل زمان افشاندند - چون عیدگاه را حضور پر نور آن امیدگاه عالم و عالمیان آذین تشریف بست - دوگانهٔ نماز عید ادا نموده معاودت فرمودند - و در بازگشتن نیز از کثرت درهم و دینار که از طرفین بر خلایق نثار میگشت - عالمی سیر چشم مور تما شده نقد مراد در جیب و کنار آرزو کردند - شرف الدین حسین بخطاب همت خانی و شاه بیگ اوزبک نیز بخطاب خانی سر افرازی یافتند - چون خواجه قاسم بخطاب صفدر خانی اختصاص یافته بود - بنابر آن صفدر خان رضوی را که لشکری نام داشت و پسر میرزا یوسف خان ست - بخطاب صف شکن خان نامزد فرمودند - دریا خان روهیله که از تربیت یافتهای ایام شاهزادگی بود - در حینی از سعادت ابدی رو تافته جدائي گزید - و باین سوفائی کفایت نکرده در برهانپور به تشیید مبانئي خلاف و نفاق با خان جهان لودهی اتفاق نموده - باوجود این سایه تیره رائی و سیاه روئی اعتماد بر عفو جرایم شاهنشاه دین پرور کرده رو بدین درگاه آورد - چون درین روز در مقام معذرت خواهي و عفو طلبي در آمده در میان زمرهٔ اهل عصیان شرمنده و سر افگنده ایستاده بود - لهذا آنحضرت جرمهای جنایات بي اندازهٔ او را بباد بي نیازي از انتقام بر داده کردهای

او را ناکرده انگاشتند - و بعنایت خلعت و منصب چهار هزاري سه هزار سوار سر افراز فرمودند - و خواجه ابوالحسن از لاهور آمده ملازمت نمود - و بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل عزافتخار یافت *

و سي و دوم خورداد ججهار سنگه بندیله توهم بیجا بخود راه داده به سلسله جنبانئ واژون طالعي و تیره روزی از سعادت جاوداني یعنی بندگئي درگاه روگردان شده بی سبب ظاهري سر به وادئ فرار نهاده رو بمقر و مقر خود نهاد - و بتحریک کج اندیشي و سفاهت منشي ابواب شقاوت و ادبار بر روی روزگار خود کشاده یکباره رو از درگاه عالم پناه بر تافت- و ازین حرکت ناهنجار سزای کردار نابکار خود یافته رسید بد انچه رسید - چنانچه در مقام خود عنقریب زبان زد خامهٔ وقایع پرداز خواهد گشت *

بیان ترکتاز نذر محمد خان والئي بلخ بحوالئ کابل و معاودت نمودن به کمال نومیدي و خجالت و ذکر سر جمله احوال او برادرش امام قلي خان والئي توران

چون حضرت جنت مکاني ازین جهان گذران در گذشته اورنگ جهانباني را بدین صاحبقران سعادت قرین و سر و سرگروه سرداران روی زمین بار گذاشتند - و درینوقت آنصاحب وقت و خدایگان زمان در جنیر دکن تشریف داشتند - و هنوز عالم از جلوس اقدس آنحضرت قرار نگرفته بود - بنابر آن بسبب وقوع هرج و مرج که خاصیت ایام فترت و لازم ماهیت امثال این اوقات است - خلل کاي بحل و عقد جزئیات امور خلافت راه یافت - و رفته رفته از زیاده سري و پیش طلبئ غرض پرستان نظم و نسق معاملات سرحدها مختل گشته کار بدان کشید که رتق و فتق مهمات ملکي و مالي مهمل و معطل شود - در خلال این حال نذر محمد خان والئي بلخ چون گمان آن نداشت که باین زودي جلوس پایدار سرمایهٔ قیام قواعد سریر خلافت و قوم امور کارخانهٔ سلطنت خواهد گشت لاجرم ناعاقبت اندیشي که لازمهٔ افراط شرب مسکرات و تناول مغیرات است اضافه علت شده از سستئ خرد بخاطر آورد - که چندانکه عرصه خالیست فرصت وقت

غنیمت شمرده بر سر دار الملک کابل و مضافات آن ترکتار آورد - و باوجود آنکه امام قلي خان والئي توران سهین برادر او بمنع کوشیده درین باب مبالغه و تاکید بجا آورد ممنوع نشده راه ابا و امتناع سپرد - در همان زودي با لشکر خذلان اثر مشتمل بر المانجي و نوکر که عدد ایشان به پانزده هزار سوار میکشید را کابل پیش گرفت - چون در اواخر عهد میمنت حضرت جنت مکانی خدمت صاحب صوبگئ کابل بخواجه ابوالحسن نامزد شده بود - ظفر خان پسر او به نیابت پدر در کار نظم و نسق امور آن صوبه قیام و اقدام مي نمود - دریولا باندک مایه مدتی قبل از آنکه قصیهٔ ناگهانی رو دهد بحسب اتفاق بر سر پسر احداد بدنهاد سر گروه افغانان لشکر ظفر اثر کشیده در درهٔ خرماله از اعمال تیراه کار بروتنگ ساخته او را در مضیق قتل داشت - و نزدیک بود که یکبارگی مستاصل سازد که ناگاه خبر سفار شدن آنحضرت رسید - لاجرم ظفر خان بحکم مقتضای وقت دست ازو باز داشته همت بر ناگزیر حال گماشت - و باوجود آنکه از بندهای معتمد بادشاهي که در کابل بودند خاطر جمع داشت - از روی عاقبت اندیشي چندی از امرای کار آزموده مثل یعقوب خان و شمشیر خان و سعادت خان و عبد الرحمن ترنابی و معین خان بخشي وغیر اینها را بنگاهبانئ قلعه فرستاده خود به پشاور آمد - و برسم معهود هر ساله که حکام آن ولایت در ایام بهار و زمستان بطریق ییلاق و قشلاق در کابل و پشاور بسر مي برند دریولا ارادهٔ کابل نمود - چون افغانان مکرر ازو مالشي بسزا یافته بودند درین صورت حکم غرور که خاصیت این نوع امور و لازمهٔ امثال این احوال است - و جز بمیامن تائید حضرت ذوالمنن از عایلهٔ آن ایمن نتوان بود گمان آن نداشت که من بعد هوای عصیان و سودای طغیان در دماغ پریشان آن تباه اندیشان جا کند - چه جای آنکه حرکتی ناهنجار از ایشان سر تواند زد - ازین راه خاطر جمع ساخته و بواجبي رعایت طریقهٔ احتیاط ننموده باندک مایه مردمی از راه کریوهٔ تنگ خیبر که لشکر گران سنگ را بهیئت اجتماعي و توزک شایسته عبور از آنجا میسر نیست بآهنگ کابل راهي شد - چون افغانان واقعه طلب خصوص آفریدیان اهرمن سرشت که همواره در تنگئ کار اظهار اطاعت می نمایند - و بهنگام فرصت بر سر کار خود رفته جوهر بدگوهري خویش ظاهر می سازند - ازین معنی اطلاع یافته فرصت وقت غنیمت دانسته بمقام انتقام در آمده بخاطر آوردند - که در تنگنای آن گذرگاه راه بر مردم بگیرند - اتفاقاً در وقتي که ظفر خان با مردم کار آمدني از راه

کوتل گذشته بود بدنبالهٔ لشکر بر خوردند - و خود را بر بازماندگان [illegible]
از پیادگان سپاه و عمله و فعلهٔ اردو زده برخی از احمال و اثقال [illegible]
بردند - خان مذکور با حال تباه و دشواری تمام [illegible]
تلافی و تدارک این معنی در وقت دیگر حواله نمود - چون این چشم زخم
وقتی بمسامع علیه رسید که از استقرار حضرت خدیو [illegible] بر سریر سلیمانی
عالم قرار یافته بود - و از جلوس اقدس آن قیام قایم جانشینان حضرت
خیرالانام غبار آشوب و شورش برخاسته فرو ننشسته - بنابر آن خواجه
ابوالحسن [1][مهمندی]ع مخاطب به لشکر خان را که بقدم خدمتگاری
و وفاداری امتیاز تمام داشت بتقدیم این خدمت اختصاص بخشیدند
چنانچه بیشتر مذکور شد - هنوز او بکابل نرسیده بود که درین اثنا خبر آمدن
نذر محمد خان بولایت کابل و محاصره نمودن قلعه از عرایض منهیان
آنصوبه گوش زد اشرف گردید - از آنجا که مراعات حزم و احتیاط و ملاحظهٔ
عاقبت بینی رکن اعظم امور جهانبانی است - سپه سالار مهابت خان
بهادر خانخانان را بتادیب اوزبکان سست خرد نامزد فرمودند - و چندی
از امرای دیگر مثل راؤ رتن و راجه جی سنگه و راؤ سور و سردار خان
و شیروی روهیله و سید هزبر خان و سید عالم و نظر بهادر خویشگی و راجه
روز افزون و امثال اینها مشمول عواطف بادشاهی گشته با جمعی کثیر
از منصبداران و احدیان که عدد آنها زیاده بر بیست هزار سوار جرار بود
بهمراهی آن سپه سالاراعظم تعین پذیرفتند - و معتقد خان به بخشیگری
و واقعه نویسئی این لشکر ظفر اثر سعادت اندوز گشته بعنایت خلعت
و خنجر مرصع و اسپ و فیل و نقاره برکام خاطر فیروز شد - و چون مهابتخان
خانخانان با همراهیان بنواحئی سهرند رسید و خبر فرار اوزبکان تیره روز
شنید - از همانجا حقیقت بدرگاه آسمان جاه عرضداشت نموده از موقف
خلافت بمعاودت مامور شد - ومعتقد خان بنابر فرمان جهان مطاع بلاهور
شتافت که بیگمان و سایر پردگیان حرم سرای خلافت حضرت جنت مکانی
را بدار الخلافه رساند - حقیقت فرار نذر محمد خان بی نیل مقصود برین
نهج بود که چون آن نامعامله فهم بنابر عدم تدبیر وتامل در عواقب امور
بسرحد ولایت کابل رسید - نخست بنواحئی ضحاک و بامیان در آمده تسخیر
قلعه ضحاک که حصاری بدان سختی و دشواری در آن سرزمین کمتر

---

(۱) ع [مشهدی] ل *

نشان میدهند پیشنهاد خیال محال پیشه ساخت - و عبدالعزیز خان پسر
خود را با عبدالرحمن بی دیوان بیگی و اتالیق او و حاجم توقبای با جماعتی
از بهادران کار آزموده و جنگ دیده برای محاصرهٔ حصار [illegible] ساخت -
و خود نیز از عقب روانه شد - [illegible] وقتی
خبر یافت که [illegible] و اسکو منقلا خود را بدروزهٔ اول [illegible] بودند -

باوجود عدم تهیهٔ اسباب قلعه داری بر عون و صون الهی و تائید اقبال
پادشاهی توکل نموده شجاعت ذاتی را کار فرموده و با معدودی چند
از خویشان و برادران خویش بمدافعه و مقابله پرداخته داد مقاتله و مجادله
داد - و بضرب [1] بادلیج و زنبورک و [illegible] روی آن سپاه بایان
نگاهداشت - چنانچه در یک نفس بیدرنگ محض دمدمه و افسون
دم گیرای تفنگ حمل ارواح چند تن از بهادران نامی اوزبک طاغی
باغی را از دار الملک بدن باغی نموده جمعی را زخمدار و شکسته
برگردانید *

روز دیگر نذر محمد خان بقرارداد طمع خام ترتیب و توزک افواج
مقهوره داده نیت تسخیر بست - و آهنگ یورش نموده بر [illegible] سعی
بدار و گیر کشاد - درین مرتبه نیز اثری بدان مراتب مرتب نگشته از مقابلهٔ
عسکر منصور مغلوب و مقهور مراجعت نمود - و چون خود به تهیهٔ اسباب
پیشرفت کارزار و تجهیز عساکر خذلان آثار برخاسته بود خائب و خاسر
برگشته بنابر رفع کمال خجالت و انفعال امرا و بهادران لشکر منکوب
را بسرزنش و ملامت مطعون داشته بگرمیِ عتاب و تندیِ خطاب سرگرم
ساخت - و مقرر نمود که سلطان زاده و عبدالرحمن[1] و حاجم توقبای و تنکر
قلی حاکم قندوز با جمعی کثیر از بهادران بجانب دروازه متوجه شوند -
و اوراز بی و [2] [محمد قلی] ک قلماق از طرف درهٔ آب یورش کنند -
و یلنگتوش بی و نذر بی پروانچی را از طرف بالای حصار فرستاد *

بامداد روز سیم اردی بهشت موافق پانزدهم رمضان امرای مذکور با
سایر سران الوسات از میران هزاره گرفته تا صده همگی در پیشرفت کار یکدل
و یکجهت گشته یکبار از هر چهار جانب آهنگ یورش نمودند -

---

(۱) بادلیج معرب بادلش است - که قسمی از توپ است *
(۲) ع [محمد باقی] ل *

و سلطان زاده وغیره کرنا کشیده دلیرانه خود را بدروازه [۱][اول]ع رسانیدند -
جنجر خان به نیروی ذاتي و کارگري اخلاص خالص از همگنان حسابی
برنداشته باندک فرصتی جندی از مقهوران را بر خاک هلاک انداخته
باقي را زخمي و مغلوب ساخته از پیش برداشت - و افواج دیگر نیز که از
سایر اطراف شتافته بودند از هر سو مالشي بسزا یافته جندی از امرای نامور
مثل تنکر قلی جویس نذر محمد خان برادر عبد الرحمن کشته گشته
و نذر بهادر میر آخور را زخمي از معرکه بیرون بردند - دیگران چون دانستند
که کاری از پیش نمي رود هزیمت را غنیمت شمرده با خاطر افسرده و دل
مرده بازگشتند - چون نذر محمد خان دانست که این قلعه بآساني بدست
نمي آید بخاطر آورد که با افواج قاهره نرسیده و عرصه بظاهر خالیست
دمی چند را که مغتنم است غنیمت شمرده فرصت از دست ندهد و خود
بهر کیف بکابل رسیده بمحاصرهٔ قلعه پردازد - چون راه غور بند و چاریکاران
را طرفداران آنجانب مضبوط نموده بودند ناچار از راه سیاه سنگ آهنگ
کابل نموده بشتاب تمام روانه شد - و بنواحي پمغان رسید - و سنگر پمغان
و للندر را که عبارت است از سدی که در تنگنای کوهسار بسنگ استوار
نموده پناهگاه میسازند بهر طریقی که ممکن بود شکسته بد آنولایت در آمد -
و متعرض مال و ناموس ملتجیان مذکور و سایر اهالی آن سر زمین که همگي
مسلمانان پاکیزه دین و صاف اعتقاد اند شده آتش جور و طغیان در خاک
پاک اعمال دارالایمان بر افروخت - و هرچه از صامت و ناطق یافت به
تحت تصرف در آورده خاک آن عرصه را نیز بباد غارت و نهب بر
داده اسیر بیشمار گرفت - و خود را بدین مهلکه انداخته در دنیا و عقبی
نکال و وبال ابدي و بدنامي سرمدی اندوخت - بعد از فراغ لوازم
اسر و تاراج متوجه کابل شده در پنجکروهي شهر فرود آمد - و از راه
توهمات دور از راه نخست از در مکر و تزویر در آمده مکاتیب مشتمل
بر انواع وعد و وعید و سخنان بیم آور سهمگین بد بندهای بادشاهي
و اهالي و موالي نوشته همراه نظر خواجه و گل بابا و چندی از چاپلوسان
چرب زبان راهی ساخت - چون فرستادگان رسیده نامه و پیغام رسانیدند
یعقوب خان بدخشي و شمشیر خان و معین خان و عبد الرحمن ترنابي
از اولیای دولت و قاضي زاهد و چندی از اعیان مملکت در صفهٔ بیرون

---

(۱) ع [عالي] ل *

دروازهٔ دهلی انجمن ساخته رسولان مخذول را بدان محفل طلب داشتند - و بمقتضای عقیدهٔ راسخ و ارادت درست که لازمهٔ حقیقت کیشی و حق اندیشی است متفق الکلمه جواب با صواب آن تزویر نامه بر وفق ارادهٔ و نه داده فرستادها را بی نیل مدعا باز فرستادند - و بجمعیت خاطر تمام تکیه بر تائید نامتناهی الٰهی و همراهئ اقبال کار ساز بادشاهی نموده از قلت جمعیت اولیا و کثرت لشکر تفرقه اثر اعدا نندیشیدند - و به تهیهٔ اسباب قلعه داری پرداخته یکباره برج و باره را مستحکم ساختند - و چون نذر محمد خان را از همراهی و اتفاق ارباب و فا و وفای پاس کلی دست داد - نخست نسبت محاصرهٔ قلعه را با خود درست ساخته از منحکروهئ شهر کوچ کرد - روز پنجشنبه نوزدهم خورداد مطابق پنجم سوال سنه هزار و سی و هفت هجری بنواحی شهر و قلعه آمده از جانب پشتهٔ نهر فتح و پشتهٔ بی‌بی ماه رو در آمد - و قراولان موکب اقبال بر پشتهٔ ده افغانان و مقبرهٔ سید مهدی خواجه بر آمده رو بمقابلهٔ ایشان آوردند - و دلیرانه بمجادله و مقاتله در آمده تا شب بانواع مواجهه و مدافعه روی آن تباه اندیشان تیره رای را نگاهداشتند - و نماز شام که عسکر منصور نور پشت ثبات و قرار بدارغروب نموده از عالمیان روتافت - و افواج سپاه سیاه درون ظلام عرصه را خالی دیده دادکم فرصتی و تباه سگالی دادند - دریحال موافقان بمعسکر اقبال و سعادت معاودت نمودند - و مخالفان نفاق آئین در اطراف و اکناف حصار فرود آمده روز دیگر رو به سوی قلعه نهادند - و چهار جانب آنرا محاصره نموده جا بجا مقام گزیدند - چنانچه نذر محمد خان در خانهٔ عبد الرحمن برنابی و عبد العزیز پسرش در خانهای معین خان وعبد الرحمن بی در مدرسهٔ خواجه عبدالحق و یلنگتوش بی در مقبرهٔ خان دوران و سلطان زاده کاشغری در کلکنه و اوزار بی در خانهٔ قاضی زاهد جای گیر گشته و چند روز به تهیه اسباب احاطهٔ حصار گررانیده بفراهم آوردن آلات کار زار پرداختند - وگاه بیگاه بدستبازی در آمده از دستبرد صدمهٔ بهادران جان نثار سر می باختند - چون تمام ساز یورش باعتقاد ایشان مهیا شد و ملچارها بیشترفت و حواله دمدمها بسرکوبی در آمد - دائرهٔ محاصره را به پرکار احاطه تنگ ساخته مرکز دولت یعنی قلعهٔ کابل را نقطهٔ وار درمیان گرفتند - وهر روز یورش نموده ازکشش وکوشش بهادران موکب اقبال سرها به تیغ تن‌ها بزخم نمایان داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت

مي نمودند ـ درين اثنا روزی میر موسیٰ قورچي مشهور به میرگل از تابینان خواجه ابوالحسن که سابقاً از طرف او فوجدار پشاور بود ـ با تفاق چندی از احدیان آزرم جوی ناموس دوست و سپاهیان رزم جوی کار طلب طلبگار پیش برد کار گشته از قلعه بر آمد ـ و روی به ملچار باقي قلماق و (۱)نذرچي و منصور حاجی از سپهداران نامدار مخالفان نهاد ـ و همگنان باستظهار یاوري یگانه ایزد دادگر و اعتقاد همدستئی یک دیگر یکدل و یکجهت شده چون شیران یله ازان گلهٔ روباهی چند پروا و محابا نکردند ـ و باوجود کثرت آن ددرویان دهدله بخاصیت صدق نیت و حسن عقیدت دلنهاد نصرت گشتند ـ و بدار و گیر آمده از آنجا که اغلب اوقات قلت عدد علت غلبه میگردد ـ

در آخر امر به مدد و تائید الٰهی مظفر و منصور شدند ـ و قریب پنجاه تن ازآن مقهوران را بی سر ساخته سرکوبها را بخاک رهگذر برابر ساختند ـ و سایر اسلحهٔ ایشان را با سرها که بریده بودند بقلعه بردند ـ و از موافقان جز میر موسیٰ که با دوازده احدي زخمی گشت هیچکس کشته نشد ـ بالجمله درین مدت سه ماه که قلعه را محاصره نموده بودند باوجود وفور آن گروه مقهور و قلت افواج قاهره همه روز بعنایت الٰهی و اقبال نامتناهي غلبه از جانب اولیای دولت عالیه بود و اعدا همیشه مغلوب گشته مخذول و منکوب باز گشتند *

چون در اثناء طي راه خبر آمدن نذر محمد خان و لشکر اوزبک به لشکر خان رسید با عزیمتی جازم و دلی قوی و همتي راسخ تکیه بر میامن اقبال روز افزون نموده بی اندیشه از کثرت اعدا ارادهٔ پیش رفتن پیشنهاد همت ساخت ـ و بنابر مقتضای مصلحت وقت بمقام عجلت و سرعت حرکت در آمده کوچ در کوچ متوجه شد ـ چون به پشاور رسید سزاوار خان پسر خود را با فوجي از بندهای بادشاهي که در آن سرحد بودند پیشتر از خود راهي ساخت ـ و ظفر خان که حسب الصدور فرمان قضا نشان از موقف خلافت تا هنگام انصرام این مهم بتوقف مامور بود اونیز از پشاور بافواج خود و پدرش بنابر استصواب لشکر خان بطریق منقلا از عقب سزاوارخان روانه شد ـ و خود متعاقب کوچ کرده ازان مقام راهي گشت ـ چون بچار باغ جلال آباد که در یک منزل موضع نیمله واقعست اتفاق نزول افتاد

---

(۱) از نذرچي نذر پروانچي مراد است *

باوجود آنکه صواب گویان تا رسیدن سپاهت خان صلاح در پیش رفتن نمي دیدند - از آنجا که پیشرفت کار موقوف بر اظهار تجلد و جلادت است با اکثر عساکر کابل که بانتظار لشکر کومکي دربار از همراهي ظفر خان تخلف ورزیده در چار باغ توقف گزیده بودند از آنجا روانه شد - و از کتلهای صعب المرور عبور نموده در کندمک که یک منزل بالای بیمله است منزل گزید - چون خبر مسارعت لشکر خان به لشکر اوزبک رسید ازین رو کمال و هم و هراس که درین مقام جای آن و دلاور از آن بود در دلهای ایشان راه یافته از جا رفتند - و لشکرخان بعد از دو روز که برای سرانجام غله و سایر مایحتاج راه در مقام کندمک اقامت نموده بود موکب نصرت را کوچ فرموده از راه اچرک که عبور ازآن در نهایت دشواریست راهي شد - و هشت کروه از کندمک گذشته فرود آمد - و درین منزل بوجود مبالغۀ امرا در باب توقف و انتظار کومک صلاح وقت ندیده متوجه منزل پیش شد - و از روی عجلت بپای سرعت یکسر دارگي تاحته موضع داریک آب را که دوازده کروهي خطۀ پاک کابل است معسکر گروه سعادت ساخت - چون نذر محمد خان ازین معنی آگاهي یافت - و سمتر خبر تعین عساکر ظفر آثار از دربار سپهر مدار بسرداری سپه سالار اعظم سپاهیخان خانخانان بدو رسیده بود - لاجرم بخاطر آورد که چون جلح امواج بحر امواج از دریای لشکر بی پایان خدیو بحر و بر منشعب شده پی در پی میرسند - و در آن صورت که او را در برابر روی ستیز و پای گریز نماند - و کار از کارگري چاره و تدبیر در گذرد - و در عین غرامت ندامت سودی نخواهد داد - بنابرین هنوز که عنان اختیار در قبضۀ اقتدار است - انسب آنست که موافق صوابدید خرد عمل نماید - و ازین مهلکه مخوفه بسلامت برآید - بالجمله چون ازین اندیشۀ خردمندانه دلباخته دست از خویشتن داري برداشت - و از غایت اضطرار و اضطراب بیخودانه انجمن کنکاش آراسته بعد از رد و قبول مصلحت ها آخرکار رای همگنان برین معنی قرار گرفت - که چون درینصورت بدین طریق بار گشتن را به هیچ وجه راه و روی نمانده صلاح وقت آنست که ناچار از راه تهور در آیند - و رو بمقابلۀ لشکر آورده آغاز دستیاري نمایند - و بنابرین عزیمت ناصواب که در معنی علت سرانجام اسباب هزیمت بود - به کار فرمائي ادبار از دور قلعه برخاسته در موضع نکرامي فرود آمدند - و لشکرخان از استماع این خبر دلیرانه با بهادران موکب اقبال ازآن مقام باستقلال تمام کوچ نموده رو به نکرامي نهاده روانه گشت -

و به سردار خان و مبارز خان روهیله و ظفرخان و سعید خان و دیگر بهادران که هراول لشکر بودند بتاکید تمام نوشت که در ساعت متوجه غنیم شوند- چون خبر رسیدن افواج قاهره به نذر محمد خان رسید- بنابر دلیر پیش آمدن دلاوران که در معنی طلیعهٔ سپاه فتح و نصرت بود - وهن و سستی تمام بحال او راه یافت - و مع هذا چون اکثر لشکرش المانجی و یغمائی بودند در مدت سه ماه محاصرهٔ کابل بتدریج پراگنده زیاده از هفت هشت هزار سوار باو نمانده بود این معنی نیز باعث فتور عزم و تزلزل بنای قدم او گشت - لاجرم در تاریخ هفدهم شهریور مطابق نهم محرم سنه هزار و سی و هشت هزیمت را بحساب غنیمت شمرده رو بوادی فرار نهاد - واز راه غوری در عرض سه روز طول مسافت پانزده روزه طی نموده خود را بنواحی بلخ رسانید - و چون این فتح نمایان که باعث کسر سطوت و رفع شوکت عسکر مخالف گردید - بتائید ربانی و ضم هجوم موج رعب که از اعاظم جنود آسمانی است روی نمود - لاجرم لفظ لشکر فتح که طالبای کلیم به تعلیم الهام در هنگام تعین موکب اقبال همایون فال از روی شگون یافته بود- با تاریخ آن فتح آسمانی موافق آمد - لشکر خان مظفر و منصور روز جمعه بیست و چهارم شهریور مطابق شانزدهم محرم الحرام سنه هزار و سی و هشت هجری داخل شهر کابل شد - و حقیقت این فتح نمایان و کیفیت احوال عجزه و مساکین اهل شهر و حوالی کابل را در طی عرضداشت بپایهٔ سریر والا عرضداشت - شاهنشاه دادگر و خاقان معدلت گستر رعیت پرور بعنایت مؤثر گشته امر فرمودند - که مبلغ یک لک روپیه از خزانهٔ عامرهٔ آنصوبه حسب الاستصواب قاضی زاهد بر غارت زدگان و ستمدیدگان آن ولایت بتفاوت درجات استحقاق قسمت نمایند - و باینطریق جبر کسر آن خاطر شکستگان نموده مراهم راحت بر ناسور جراحت آن دل خستگان گذارند *

چون خامهٔ بدایع نگار و وقایع پرداز از گذارش جزئیات این سانحه فراغ بال کلی یافت - اکنون بر آن سر است که در ذیل این عنوان حقیقت بیان چنانچه سنت سنیهٔ ائمهٔ سخن و آئین گزیدهٔ ارباب این فن است - که بعنوان تقریب گذارش گفتگو را آرایش تازه میدهند - از طول سخن نیندیشیده سر جمله از احوال و انساب این دو برادر که بالفعل ایالت سر تا سر ماوراءالنهر بایشان باز گشته می پردازد - و همچنین طرفی از خراج آن ولایت را نیز زبان زدکلک وقایع نگار میسازد - بالجمله ایشان خلف

دین محمد خان مشهور به یتیم سلطان بن جانی سلطان بن یار محمد خان
اند - که عمرادهٔ حاجم خان والی اورگنج دار الملک خوارزم است - مشار الیه
از حاجم خان مذکور بسبب سلوک ناهنجار که ملایم طبع و موافق مزاج
او نبود رنجیده از خوارزم بر آمد - و چون بولایت ماورا النهر در آمد -
سکندر سلطان پدر عبدالله خان نصر بنجابت و قابلیت او کرده کریمهٔ
خود را که همشیرهٔ حقیقی عبدالله خان بود داو در سلک ازدواج کشیده -
و ثمرهٔ این پیوند ارجمند زود بعالم شهود پیوسته جانی سلطان بعرصهٔ وجود
آمد - و از جانی سلطان چهار پسر و یک دختر بهم رسید - پسر مهین یتیم
سلطان پدر امام قلی خان و ندر محمد خان است - و سه دیگر
باقی محمد خان و ولی محمد و پاینده محمد سلطان اند - و این چهار
برادر مدتها بتفویض عبد الله خان در حکومت تون و قاین وسایر ولایات
قهستان گذرانیدند - و یار محمد جد ایشان چندی در بلخ با عبدالمومن خان
پسر عبدالله خان بسر می برد - بعد از آن عبد المومن خان از غایت
بی آزرمی و لجاجی که لازمهٔ سرشت آن ناحفاظ بود - با خان مذکور
تیز دستی و بد سلوکی آغاز نهاده آخرالامر او را از بلخ اخراج کرد -
ومشار الیه نخست بدرگاه عرش آشیانی چندی در ظل رعایت و حمایت
آنحضرت آرمیده آنگاه به نیت زیارت مکه معظمه مرخص گشته از راه
خشکی متوجه مقصد شد - و چون بقندهار رسید درین اثنا خبر یافت
که عبدالمومن خان ناگهان هدف تیر قدر اندازان تقدیر گردید - و از واقعهٔ
آن شریر شر انگیز سر تا سر توران زمین فتنه بار و آشوب خیز گشته از هر سو
گرد شورش عظیم برخاست - درین میانه یتیم سلطان عرصه خالی دیده
هوای سروری در دماغ خودسری جاداد - و تمنای ریاست که از دیرگاه
باز در کانون سینه مکنون داشت - سر بر زده نقد فرصت را غنیمتی
بزرگ شمرد - و در همان گرمی از تون و قاین برآمده هرات را که تختگاه
خراسان است بتصرف در آورده دم از استقلال زد - دارای دارالملک ایران
شاه عباس که روزگاران درانتظار این معنی بوده فرصت مساعدت وقت
و یاوری روزگار از دست نداده لشکر برسر او کشید - و در ظاهر هرات تلاقی
فریقین روی نمود و کارزاری عظیم از طرفین دست داد - یتیم سلطان درین
جنگ کشته گشته کالبدش نیز ناپدید شد - چنانچه هیچکس برآن
پی نبرده و نشانی دلنشین ازو ندادند - پارهٔ مردم را دربارهٔ او این عقیده است
که بعد از شکست زخمی خود را بیکی از الوسات رسانیده درگذشت -

و دیگران گمان می برند که پس از کسر عسکر زحمدار و از کار رفته به پناه سپاه حیمهٔ یکی از هزارجات رسید - و صحرا نشینان چون نه شناختند کما ینبغی بحالش نه پرداختند - و آخر کار از بیم انتقام فرصتش نداده کارش را تمام ساختند - مجملا برادرانش که در عرصهٔ پیکار ازو جدا افتاده بودند هریک سر خویش گرفته پی کار خود رفتند - چنانچه باقی خان با ولی محمد خان به بخارا آمده در مسند حکومت نشست - و در اندک مدتی بر تمام آنولایت استیلا یافت - و کهین برادر ایشان پاینده خان در آن دار و گیر از لشکر شکسته جدا گسته راه قندهار پیش گرفت - و چون در آنجا رسید خود را آشکارا ساخت - شاه بیگ خان صوبدار او را بدست آورده محبوس بخدمت حضرت عرش آشیانی فرستاد - آن حضرت او را مصحوب حسن بیگ شیخ عمري نزد قلیج خان بلاهور فرستادند - و بعد از یکسال در پنجاب خرمن عمرش بباد فنای طبیعي رفت - یار محمد خان در قندهار خبر سلطنت باقي خان را شنیده عزم مکه را پس سر انداخته راه توران پیش گرفت - باقي خان خیر مقدم گویان جد خود را باعزاز و اکرام تلقي نموده در حال باستقبال شتافت - و باقدام ادب گذاري پیش آمده بعد از تقدیم لوازم تعظیم و تکریم او را به سریر در آورد - و مسند خاني را بدو گذاشته خطبه و سکه بنامش کرد - چون دو سال بدین وتیره گذشت یار محمد خان با باقي خان نبیرهٔ خود بی لطفي آغاز نهاده در مقام تربیت پسران خود عباس سلطان و ترسون سلطان و پیر محمد سلطان که اعمام باقي خان بودند در آمد - و در خفیه بمقام استمالت امرا و ارکان در آمده خواست که ایشان را از خود کند - درین اثنا باقي خان از معامله خبر یافته پیش از انکه زمام اختیار از قبضهٔ اقتدار او بیرون رود دست جد از کار کوتاه ساخته جاني محمد خان پدر خود را بسلطنت موسوم نمود - و پس از چندی که یار محمد خان و جاني محمد خان و باقي خان جملگي آنجهاني شدند معامله بولي خان باز گشته جای جد و پدر و برادر بدو رسید - آی خانم حرم باقي خان که دختر عبدالله خان بود - و سابقاً در سلک ازدواج عبد المومن انتظام داشت - و بکمال حسن و جمال درمیان اوزبکیه مشهور و در افواه خاص و عام بیمن قدوم مذکور بود - بحبالهٔ نکاح خود در آورد - و حکومت سمرقند را بامام قلي خان و نذر محمد خان برادر زادهای خود داد - و هنوز ایشان تمکن تام نیافته بجست و جوی دولت روزي شده برخاستند - چون اکثر امرای اوزبک و اعیان بخارا از

بد سلوکی های ولی محمد خان بجان آمده بودند - در ظاهر باو اظهار وفا و وفاق نموده در باطن بایشان نفاق بهمرسانیدند - و رفته رفته از در اعلان عصیان و طغیان در آمده بزرگ و کوچک شهر و نواحی بیکبار موسیقار آسا دم از ترانهٔ مخالفت زدند - ولی محمد خان از طور نشست نقش و طرح و وضع منصوبه چینی روزگار و انحراف سپاهی و رعیت مجال توقف محال دانسته بی اختیار از قرشی باهنگ استمداد و استعانت شاه عباس رو بعراق نهاد - و از کم فرصتی های وقت و روزگار ناچار آی خانم را به پسر خورد سال در قلعه چارجوی گذاشته خود با دل پرخون چون باد ز آب جیحون گذشت - امام قلی خان بی توقف روی توجه به بخارا نهاد - و سایر اهالی آن ملک و امرای اوزبک که از ولی محمد خان روگردان شده بودند باستقبال بر آمدند - و او بی مزاحمت مانعی بر مسند ریاست توران زمین مستولی شده بجهت دست آوردن متعلقان ولی محمد خان بقلعهٔ چار جوی رفت - و چون معامله با نامه و پیغام راست نیامد و بوعده و وعید و بیم و امید از پیش نرفت بمحاصره پرداخت - فیه دار بعد از سعئی بسیار و نومیدی کوتوال حصار را با متعلقان ولی محمد خان باو سپرد - امام قلی خان به آی خانم میلان خاطر متجاوز از حد افراط بهم رسانیده بعنایت قاضی حلیلهٔ عم خود را در حیات او بی وقوع طلاق شرعی بحبالهٔ ازدواج در آورده ازین رو بدنامی دنیا و ناکامی آخرت اندوخت - چون ولی محمد خان بسرحد ایران رسیده شاه عباس ازین معنی خبر یافت - از آنجا که بزرگداشت بزرگان لازمهٔ بزرگی ست در مقام تعظیم و احترام خان شده استقبال نمایان بجا آورد - و مراعات لوازم مهمانداری و استمالت بجای رسانید که مزیدی بر آن متصور نباشد - بعد از چند روزی که ولی محمد خان معزز و مکرم در ایران بسر برد اوزبکانی که ازو برگشته بودند مکرر عرایض مشتمل بر اظهار ندامت فرستاده التماس استعجال در توجهٔ توران بدو نمودند - و او چون بزعم خود شاه را در مقام امداد خود نیافت - لاجرم باندک مایه مردمی از اوزبک و قزلباش بیخویشتن رو به توران نهاده بعد از ششماه که از ولایت خود مفارقت گزیده بود بار بماوراء النهر آمد - امام قلی خان دانست که باوجود مخالفت ایشان مقابله باولی محمد خان محال است- بلکه بمکن دیگر معانی نیز صورت پذیرد- ناچار شهر را خالی کرده با برادر متوجهٔ سمرقند شد - و ولی محمد خان بی مزاحمت غیری در بخارا متمکن گشت - و از غایت غرور و کمال استعجال طبع عجول در مقام کینه

توزي و انتقام کشتي برادر زادها شده اصلا تمکيني نورزيد - و بکار فرمائي عجلت بزود از جا در آمده از راه نا عاقبت انديشي بي تورک شايان و تجهيز لشکر نمايان رو بمعاقب ايشان آورد - و چون مواجهه فريقين روی نمود از آنجا که سنت سنية روزگار است آن مرحوم محروم را در آن کارزار ناکامي باسيري داده باشارة امام قلي خان بقتل رسد - درين وقت که کار بکام و روزگار بر وفق مرام امام قلي خان گشته او را بمخالفي و همچشمي که مدعي سرکت ملک باشد نماند - بخاطر جمع و مقضي المرام بر مسند ايالت آن ولايت تکيه کرده شروع در تصرف سر تا سر توران زمين و قبض و بسط وعزل و نصب و قسمت ملک نموده از جمله حکومت ملک بلخ و بدخشان و مضافات آن به نيابت خود به نذر محمد خان داد - و تا حالت تحرير که سه هزار و پنجاه و هفت است همچنان در تصرف ايشان است *

اکنون چون مجملی از احوال حکام آن ولايت نگاشتة کلک حقايق نگار آمد - خامة خود رای هوای ذکر خراج توران زمين در سر جای داد - لا جرم حقيقت آنرا از قرار واقع زبان زد ساخته بر سر مطلب اصلي ميرود - الحاصل محصول جميع ولايات بلخ و بدخشان و اعمال آن و سر تا سر ماوراء النهر و ترکستان که در تصرف اين دو برادرست - از روی نقل دفاتر ايشان بهمه جهت خصوص مال و جوهات و ساير جهات نقدي و غله و جميع خراج ارتفاعات و زکوة قريب يک کرور و بيست لک خاني رايج آن ولايت است - که سي لک روپيه هندوستان باشد - ازين جمله شانزده لک روپيه مداخل امام قلي خان و چهارده لک روپيه حاصل نذر محمد خان است - و اين مبلغ که درآمد هر دو برادر است برابر حاصل جاگير خان دوران بهادر نصرت جنگ صاحب صوبة مالوه است که يکي از بندهای درگاه گيتي پناه است و جمعي کثير از امرای عظام درين دولت کدة ابد انجام برابر هر کدام ازين دو برادر بلکه بيشتر درآمد جاگير دارند - چنانچه از جاگير يمين الدوله آصف خان هر ساله پنجاه لک روپيه حاصل مي شود که از مداخل هر يک ازين دو برادر بعنوان سه و نيم برابر است بلکه زياده - چون اين مبلغ نسبت به جمع اقليم اکبر هندوستان که هشت ارب است - که عبارت از هشت صد کرور دام باشد - و بيست کرور روپيه حاصل آنست قدر محسوس ندارد - لهذا نسبت دادن

بیوجه و بیحساب است - امید که مواد تزاید جاه و جلال این دولت کدهٔ بی زوال لمحه به لمحه در ازدیاد و سررشتهٔ بقای این خلافت ابد مقرون به اطناب و اوتاد خیام اقبال رو ر افزون تا انتهای مد مدت عمر روزگار پیوسته باستداد وابسته باد *

مجملا خامهٔ زبان آور از نگارش این جملهٔ معترضه باز پرداخت - و ذمهٔ همت از ورود اعتراض خلاف وعده بری ساخته باز بر سر گفتگوی پیشینه میرود - و بتقریب سوانح ایام فرخنده فرجام خدیو روزگار دیگر باره سررشته سخن بدست بتان جادو فن میدهد - غرهٔ تیر سلالهٔ سادات فرخنده فال سید جلال *[۱] نبیرهٔ قدوه الواصلین حضرت شاه عالم از احمد آباد و میرزا رستم صفوی با دو پسر خود میرزا مراد و میرزا حسن از صوبهٔ بهار رسیده شرف ملازمت اندوختند - میرزا چون بعلت عارضهٔ نقرس مزمن بل دست کبر سن که در حقیقت ام المرض و راس الاعراض است زمین سده بود - و بطریقی از رفتار رفته که کرسی نشین بپای پرستاران نقل و تحویل ضروری می نمود - حضرت جهانبانی از روی قدردانی او را از ملازمت معاف داشته یک لک و بیست هزار روپیه برسم مدد خرج سالانه مقرر فرمودند - که در هر جایگاه که دلخواه و باشد اقامت گزیده روزگار بفراغ خاطر بگذراند - و به سید بزرگوار والا مرتبت میر سید جلال خلعت و ده هزار روپیه نقد مرحمت شد - ابراهیم حسین کاشغری بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و شش صد سوار مقرر شده ده هزار روپیه نقد انعام یافت - چون حسب الالتماس عبدالرحیم خواجه زلال عنایات سرشار خدیو روزگار نقش زلات و جنایات عبدالله خان را از صفحهٔ کردار ناشایست محو ساخته بود - درین روز بمنصب پنجهزاری ذات و عنایت شمشیر مرصع و نقاره و علم و تومان و طوغ و فیل امتیاز یافته انعام مبلغ پنجاه هزار روپیه نقد و تیولداری سرکار قنوج ضمیمهٔ عواطف و تمیمهٔ عنایات تامه آمد - اعتماد خان خواجه سرا بیست هزار روپیه انعام یافته رخصت مکه معظمه گشت - به میر محمد اسفراین که از نزد قطب الملک آمده بود هزار مهر مرحمت گشت *

---

[۱] * احوال سید بزرگوار در خاتمهٔ کتاب به شرح و بسط رقم شده *

جای دادن خواص و عوام خصوص ایستادگان پایهٔ سریر سلیمانی در سایهٔ عنایت وظل مرحمت یعنی اساس نهادن ایوان چهل ستون در صحن خاص و عام

بحمد الله که عنایات خاص بادشاه جهان بعوام و خاص از جمیع وجود اقتضای عموم و شمول نموده به صنفی از اصناف و شخصی از اشخاص انسان اختصاص ندارد - چنانچه ظلال عاطفتش که شامل حال عالمی است مانند جود حضرت واجب الوجود همه را فرو گرفته - و آثار نیسان احسانش که بر خشک و تر و بحر و بر بارانست چون فیض باران رحمت همه جا رسیده - لهذا پیوسته همت والا در ظاهر و باطن بر تحصیل اطمینان قلب و فراغ خاطر اهل گیتی بسته اند - چنانچه هیچ لحظه از روزگار سعادت آثار نمی گذرد که آسایش و آرامش عالمیان منظور نظر نباشد - و عزیمت ملوکانهٔ بر بسیج سرمایهٔ امن و امان اهل زمین و زمان مقصود نبود - از جمله شواهد صدق این دعوی احداث بارگاه چهل ستون همایونست که درین ایام در فضای کریاس خاص و عام اساس یافته - و سبب بنیاد این نسخهٔ سبع شداد و دیوانکدهٔ عدل و داد که روکش بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروان بود اینست که چون همه را از همه سو روی امید بدین جناب است - و عالمی را بقصد عرض مقاصد و رفع مطالب و برآمد حوایج ومآرب بدین مرجع عالمیان بازگشت است - ازین جهت که هنگام عرض و مجرای از زحمت بارش برسات و آسیب تف تموز حجابی و پناه گاهی نبود - لاجرم بمقتضای مرحمت نامتناهی فرمان قضا جریان بدین مضمون توقیع نفاذ یافت - که در دارالخلافهٔ کبری و همچنین در اکثر اعاظم بلاد ممالک محروسه هر جا که دولت سرای بنیاد یافته باشد - خاصه در دارالسلطنت لاهور در پیشگاه جهروکهٔ خاص و عام که محل انجاح حاجت جهانیان است - ایوانی مشتمل بر چهل ستون بطول هفتاد ذراع و عرض بیست و در ذراع طرح افگنده زود باتمام رسانند - تا سایر بندهای درگاه بزحمت تابش آفتاب و تشویش بارش سحاب فارغ البال بعرض مطالب اشتغال توانند نمود - مجملا بامر ارفع بدینسان بارگاه رفعت پناه مشتمل بر چهل ستون به عظمتی اساس

یافت - که رفعت آستانش باعث کسر سان ایوان کسری گشته - و ازین دست والا بنیاد مقصورهٔ که از رشک متانت اساسش قصور در بنای قصر قیصر راه یافته در عرض چهل روز با این طول و عرض و وضع غریب وهندسهٔ بدیع خاطر فریب باتمام رسیده باعث حیرت نظارگیان گشت *ابیات*

در روزگار ثانی صاحب قران که دهر
یکره ندیده است قرینش بصد قرون
عالی اساس بارگهی شد بنا که راست
از کوه بی ستون بود افزون بچهل ستون
از رشک تابش در و دیوارش از شفق
در خون نشسته تا بکسر چرخ نیلگون

چون این فرخنده بنا بهمه معنی صفت اتمام و صورت انجام پذیرفت - اختر سماران سطرلاب نظر ساعتی بری از نحوس و قرین سعود در تاریخ بیست و پنجم ذی حجه سنه هزار و سی و هفت هجری برگزیدند - شاهنشاه فلک بارگاه بعد از انقضای بیست گهری روز در ساعت مختار اندیشه رضای دقایق رسان درین محفل بهشت آئین که بانواع زیب و زینت تزئین داشت - اورنگ نشین سریر اقبال و اکلیل گزین افسر جاه و جلال گشتند - و جمهور انام را در آن بارگاه خاص بار عام داده زبان سپاس گذار ستایش آفریدگار انس و جان و دست حق پرست به بخشایش و بخشش گنه گاران و محتاجان بر کشادند - و سایر ثنا گستران و همچنین سرود سرایان و نغمه پردازان را سار عیش جاویدی آماده نموده طالبای کلیم را که این رباعی بوصف آن بارگاه سلیمانی در سلک نظم کشیده بعرض مقدس رسانید صلهٔ شایسته مرحمت فرمودند * رباعی *

این تازه بنا که عرش همسایهٔ اوست
رفعت حرفی ز رتبهٔ پایهٔ اوست
باغیست که هر ستون سبزش سرویست
کآسایش خاص و عام در سایهٔ اوست

هم درین روز قاسم خان بعنایت خلعت و اسپ خاصه بلند پایگی یافته بصوبه داری بنگاله مرخص گشت و دریا خان روهیله بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع و فیل و اسپ و انعام بیست هزار روپیه نقد کامیاب آمده داخل تعیناتیان دکن شد - و سید جعفر بارهه بخطاب شجاعت خان و تفویض

خدمت فوجداري ترهت و نواحي صوبهٔ بهار و منصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه نقد امتیاز پذیرفت - محمد قلي ایلچي شاه عباس که از طرف شاه عباس برسم رسالت نزد قطب الملک رفته بود - بعد از مراجعت بسجدهٔ آستان آسمان نشان رسیده سر رفعت بگردون رسانید - و بمرحمت خلعت و پانزده هزار روپیه سرافرازي یافته بایران مرخص شد - و میر جمله بانعام بیست هزار روپیه سرافراز شد - و قلیج خان از عنایت نقاره بلند آوازه گشت - کهیلوجي بهونسله از عمده‌های دولت نظام الملک بکار فرمائي طالع والا آمده خان زمان را دید - واحسب‌الالتماس خان مذکور بعنایت ورود فرمان عالیشان و خلعت و جمدهر مرصع و اسپ و فیل و نقاره و منصب پنجهزاري ذات و سوار سر بلند گردید - عرایض محمد عادل خان که در هژده سالگی و قطب الملک عبد الله در دوازده سالگي جانشین آبای خود شده بودند - مشتمل بهر تهنیت جلوس مبارک با پیشکش نمایان از آنجمله قطعهٔ یلمي بود بابت عادل خان که نظیر آن در آب و تاب بسیار کمیاب بود - سی هزار روپیه قیمت داشت - از نظر انور گذشت *

درین ایام روز جمعه بیستم امرداد فرخنده عید سعید اضحی اتفاق افتاده بشارت میمنت و فرخندگي باولیای دولت جاوید پیوند رسانید - خدیو هفت کشور بادشاه دین پرور بآهنگ احیای سنت حضرت خیر البشر مانند خورشید خاور دولتخانهٔ زین زرین را شرف خانه ساخته فضای عیدگاه را از نور حضور اقدس رشک پیشگاه طارم چهارم و غیرت بارگاه سپهر اطلس نمودند - و ادای عبادت معهودهٔ این روز نموده هنگام مراجعت بدستور تشریف روی زمین را در افشان و زر ریز ساختند *

سبب افتتاح ابواب مراسلات بدین آستانهٔ سپهر نشانه از طرف سایر ملوک خصوص امام قلي خان

خاصیت دولت خداداد و سعادت بخت مادرزاد آنست که در ساحت هر دیار صاحب سعادتی که بار گشوده رحل اقامت افگند - عالمی بآهنگ آن عالي مقام بار رحلت بر بندد - و لازمهٔ بخت و مقتضای اقبال آنست که بهرسو که رو آورد جهانی آن را قبلهٔ آمال و اماني دانسته روی توجه بدآن سو کند - چنانچه خصوصیات احوال والا حضرت شاهنشاه خلافت

پناه است - حاصه درین ایام خیر انجام که سریر سروري از جلوس همایون رشک کرسئي هشتمین گردون گردید - امام قلي خان والئي توران همواره خواهش داشت - که از سر نو سر رشتهٔ توثیق وثایق محبت بدست آورده تجدید عقد مواخات و تمهید روابط موالات نماید - و بتازگي حلقهٔ اظهار دوستي بر در دار الامان ولا و وداد و امن آباد یگانگي و اتحاد زده ابواب مکاتبه و مراسله را کشایش دهد - لیکن از رهگذر بیراهي و بی روشي که از ندر محمد خان برادرش سرزده بود چنانچه سبق ذکر یافت - محجوب مانده این معني موجب سد این راه و حجاب این باب شد - و انتظار معاودت خواجه عبد الرحیم نیز سبب تعویق و تاخیر آن عزیمت گشت - و مضمون مراسله که مصحوب او بخدمت حضرت جنت مکاني ارسال داشته بود آنکه چون شاه عباس فرصت وقت غنیمت شمردهٔ قلعهٔ قندهار و مضافات آنرا بتصرف در آورد - اگر درین ولا فوجي از افواج عساکر بحر امواج در رکاب سعادت شاهزادهٔ والا اختر که اهل هفت کشور از ضرب شمشیر شعله تاثیر آن سرور در تب و تاب اضطراب اند - و از اصابت تدبیر آفاق‌گیر آن والا جناب در حساب به تسخیر قلعهٔ قندهار تعین فرمایند ما دو برادر نیز بمقتضای دولت خواهي و خیر اندیشي که لازمهٔ خیر خواهي و نیک اندیشي است به لشکر ظفر اثر پیوسته بعد از کشایش حصار قندهار و قطع و فصل آن دیار متوجه خراسان شویم - و عهد و پیمان موکد بایمان بر طبق این مضمون مي بندیم - که از بلاد مشهورهٔ آن ولایت بعد از فتح هر شهری که اولیای دولت دست تصرف ازآن باز دارند تعلق بما داشته باشد - چون حضرت جنت مکاني بعد از مطالعهٔ مضمون نامه در مقام تجهیز عساکر و صدد مدد ایشان گشته هنوز ترتیب مقدمات شهود شاهد مقصود از خفا خانهٔ غیب بجلوه گاه نمود نیامده بود - قضا را آن سرور بمقتضای احکام قدر محتوم و قضای مقدر متوجه تسخیر عالم دیگر گشتند - و بعد از جلوس مبارک خواجه عبدالرحیم رسیده در نو روز سال حال بملازمت استسعاد پذیرفت - و همدرن نزدیکي از اشتداد مرض دیرینه بعالم بقا شتافت - آنگاه حضرت خلافت پناهي بمقتضای مکافات این خیر اندیشي و نیکوخواهي که از امام قلي خان بظهور رسیده بود خواستند که حجاب مذکور مرتفع سازند - لا جرم در مبادي ایام جلوس خیر انجام بمقام ارسال جواب مراسله در آمده بیست و دوم آبان ماه از نخستین سال جلوس میمنت مانوس حکیم حاذق را نامزد

این خدمت نمودند - و موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه از انواع نوادر و جواهر و مرصع آلات و نفایس و امتعهٔ هندوستان برسم ارمغان و بیست هزار روپیه بجهت مجاوران و ارباب استحقاق و خدمهٔ روضهٔ منورهٔ حضرت صاحب قران مصحوب او ارسال داشتند - و خواجه محمد صادق خلف خواجه عبدالرحیم را بمرحمت خلعت و کمر خنجر مرصع و انعام سي هزار روپیه نواخته بهمراهيِ حکیم مذکور مرخص ساختند - و ده هزار روپیه برسم انعام بحسن خواجه برادر کلان خواجه مرحمت نمودند *

نقل نامهٔ نامي و مراسلهٔ سامئي حضرت صاحب قران ثاني بامام قلي خان والئي توران

دا رشحات کلک بدایع نگار و نفحات خامهٔ مشکبار در اظهار روابط دوستي و ولا و بیان مراتب صدق و صفا طراوت بخش چمن خلت و وداد و عطر افزای محفل صداقت و اتحاد باشد - دیباچهٔ آمال و اماني و حدیقهٔ حشمت و کامرانئي سلطنت مآب معدلت نصاب نصفت ایاب شوکت انتساب عنوان صحیفهٔ ابهت و کامگاري طغرای منشور دولت و بختیاري فارس مضمار فتوت جوهر مرآت صفا و صفوت زیبندهٔ افسر خاني شایستهٔ سریر کشور ستاني سلالهٔ دودمان اعالي سعبهٔ سحرهٔ مفاخر و معالي گوهر بحر عدل و احسان مجدد قوانین آبادی عالي مکان المويد بالتائیدات الازلیه من الله المعین المستعان دامت ایام اخونه و سلطنته و زادت اعوام حلته و محبته بتوقیع سعادت جاوداني موشح و برسحاب سحاب کرامت دو جهاني مرشح باد - حقیقت کیفیت اتحاد معنوي و مرابطات صوری که بواسطهٔ موانع ظاهري چند مدت در حجاب خفا محجوب و مخفی بود - از ارسال مراسلهٔ سامي و معاوضهٔ نامي مشحون بجواهر زواهر مصادقت و محتوي بدرر غرر موافقت که بوساطت نقاوهٔ اصفیای کرام عمدهٔ نجبای انام ناهج مناهج دین قویم خواجه عبدالرحیم در باب سهام حیریت انتظام این برادر نیازمند درگاه الٰهي و دیگر مقدمات پسندیده باعلیٰ حضرت قدسي مرتبت رضوان پناه خلد آرامگاه انارالله برهانه به نسبت قرابت سابق بي تجدید جهات لاحق رقم زدهٔ خامهٔ عنبرین شمامه شده بود سمت اظهار و اعلان یافته محرک سلسلهٔ موالات و مصافات قدیم گردید - و از مطاوئي آن رقیمهٔ کریمه روایح و شمایم محبت بمشام صداقت انجام رسید - از روی وفور مرابطات

صمیمي مرکوز خاطر اقدس آن بود - که در اول جلوس مسند مانوس
بر اورنگ سلطنت و فرمانروائي خواجه مشار الیه را با یکی از معتمدان
درگاه رخصت فرمائیم تا آمده مجدد رابطهٔ صوري . معنوي و مذکر مناسبات
قدیمي و جدیدي گردد - سنوح دو مقدمه سبب توقف و تراخي
گردید - یکی فوت خواجه عبدالرحیم مرحوم که بعد از دریافت عرمجالست
میمون بساط حیات عارضي در نوردید - دوم آمدن نقاوهٔ اصلاب کرام
نذر محمد خان از روی بی فکریها و بی تحرکیها که لازمهٔ شباب است
بکابل - اگر بدلالت عقل رهنما ازین اندیشهٔ بیحاصل و پندار دور از کار که
باغوای جمعی از کوته اندیشان بیخرد بادئي آن شده بود تقاعد نمي ورزید -
فرستادن جیوش منصوره از درگاه صرور بود - بعد ازانکه افواج قاهره
پی در پی مي رسید ملاحظهٔ آن بود که غبار وحشتی درمیان بر انگیخته
شود - و علاقهٔ دوستي و روابط چندین ساله بفساد و اساس آن کوبه بنیان
فرومایه خلل پذیر گردد - چون شیوهٔ ستودهٔ ارتباط و التیام از قدیم الایم
الی الآن فیمابین این دودمان رفیع‌الشان و سلسلهٔ علیهٔ خوانین ولایت توران
متحقق بود - و آئین صدق و سداد بین الجانبین صورت انتظام و انعقاد
داشت - درین ایام سعادت فرجام که بمیامن تائیدات الهي و یمن مواهب
نامتناهی دولت روز افزون آناً فاناً بانواع فتوحات غیبیه و اصناف فیوضات
لاریبیه مقترن و مقرونست - و شاهد هر مدعا و مقصود که بر صفحهٔ خاطر
خیر اندیشان این سلطنت ابد مقرون مرتسم میگردد - باتم وجوه بر منصهٔ
حصول جلوهٔ ظهور مي نماید - منظور نظر حق بین حقیقت گزین آنست -
که شیوهٔ فرخندهٔ اتحاد ویگانگی بیشتر از بیشتر ملحوظ ضمایر قدسي
سرایر در انتظام قواعد مودت و اتساع عرصهٔ صداقت که مستلزم انبساط
خاطر دوستان و انتظام اوضاع جهان و جهانیان ست زیاده تاکید رود - تا
وثاقت اخوت که ابد الاباد در تزاید باد - مشهود همگنان گشته نتایجی
که برآن مترتب است عنقریب بر وفق ارادهٔ اولیای دولت طرفین بعرصهٔ
ظهور آید - بالفعل بجهت تشیید مباني وداد و وفاق که انتظام بخش
انفس و آفاق است - بسیادت مآب مرتضوي انتساب خواجه محمد
صدیق خلف الصدیق خواجه مغفور از روی عاطفت رخصت انصراف
ارزاني داشته حکمت مآب نتیجه الاماجد والاعالي لایق العنایات
السلطانیه حکیم حاذق را که از خانه زادان معتمد و محرم راست گفتار
درست کردار درگاه والا ست - بخدمت آن گوهر اکمل جلالت و فارس

میدان شهامت فرستادیم - که بعد از ادارک سعادت ملازمت بابلاغ مقدماتی که در هر باب بتقریر او تفویض یافته مبادرت نماید - شیمهٔ قویمهٔ مواخات آنکه همیشه بهمین طریق بمراعات نسبت سابقه و قرابت قریبه بارسال مفاوضات منیفه و مراسلات شریفه که احسن مکارم اخلاق ارباب وفاق است بیشتر محرک سلسلهٔ خصوصیت و جهت مندي گشته همواره بواردات ذات لازم الکرامت و باظهار مرغوبات طبع موالات سرشت که مستلزم رابطهٔ یگانگي و رافع غایلهٔ بیگانگي است - مسرت سرای ضمیر عطوفت اشراق گشته خوشوقت مبساهه باشند - مسند ابهت و خاني مخلد و سریر سلطنت و کامراني مشید باد *

توجه موکب نصرت شعار شهنشاه کشورکشا بصیدگاه باري و تعین پزیرفتن امرای نامدار بر ججهار بندیله

چون نرسنگه دیو پدر ججهار سنگه بسلسله جنباني طالع موافق در مبادي ایام بادشاهزادگي حضرت جنت مکاني جهانگیر بادشاه بملازمت پیوسته خود را در سلک بندهای درگاه کشید - و همدرآن ولا مصدر خدمات پسندیده گردیده و خویشتن را سزاوار مراحم بیکران و عواطف بی پایان ساخت - آنحضرت هنگام جلوس همایون بحکم التزام حق گزاري حقیقت کیشان وفا اندیش بحال او پرداختند - و او را از اکثر اقران و امثال برگزیده فرق اعتبارش بفرقدین بر افراختند - چندانکه رفته رفته بمراتب عالي و مناصب والا رسید - و سرمایهٔ اقتدار و قدرت از جمعیت و ثروت وخیل وحشم و اجتماع لشکر بجای رسانید - که دقایق درجات و مقدار از پلهٔ امثال و اقران بل از مرتبهٔ راجهای کلان در گذرانید - و در آخر کار و پایان روزگار دولت جهانگیر بادشاه که از فرط استیلای امراض مزمنه قطعاً بنظم و نسق معاملات ملکي و مالي نمي پرداختند - لاجرم او درینانه فرصت غنیمت دانسته از حد خود تجاوز نموده دست تطاول بملک و مال زمینداران اطراف و نواحي سرزمین خود بل طرفداران محل دور دست دراز کرده اموال بسیار بتعدي بیحساب فراهم آورده بدآن مثابه که از حیز قیاس قدر و مقدار بیرون رفته از مراتب حساب و شمار در گذشت - و در عرض آن ایام بنابر عدم اهتمام اولیای دولت در امثال این امور کسي بحال او نپرداخت -

و به هیچ باب بازخواستي نشد - تا آنکه روزگار او بپایان رسید - و اندوختهٔ
گران سنگ دیرینه‌اش که گنج در گنج و خزینه در خزینه بود بتحت
تصرف این سبکسر در آمد - چون ظرف تنگ آن ناآزمون کار گنجای
تصرف این گنج خانهٔ مالامال نداشت - یکباره از جا رفته سرمایهٔ خودسري
آماده ساخت - و چون روی سریر خلافت مصير از جلوس مقدس
حضرت صاحبقرانی زینت گرفته کار ملک و ملت و امور دین و دولت
بر نهج استقامت جاري گردید - آن نا معامله فهم بفکر روزگار خویش افتاده
باستواري حصار و انبوهي جنگلهای دشوار گذار که پدرش آنرا سرمایهٔ
استظهار خود پنداشته همت بر حفظ و ترتیب اشجار آن گماشته بود - پشت
گرم گردیده در سي و دوم خورداد سال جلوس مبارک فوجدار شد - و نیم
شب از دارالخلافه برآمده رو براه فرار نهاد - چون دولتخواهان از این
معني آگاهي یافته حقیقت را بعرض بار یافتگان انجمن رسانیدند - که آن
اهرمن نژاد وحشي نهاد بمجرد فرار در پی سرانجام سهام سعي و فساد
و بر سر اظهار عصیان و عناد است - و همت پست بر جمع لشکر تفرقه
اثر گماشته - و بوادي استمالت و دلاسای سرکشان آن بوم و بر که با او در مقام
نفاق بودند افتاده در باب استحکام بارها و بستن گریوها و گذارها پا افشرده
بلکه در صدد مداخل و مخارج دور دست نیز شده - لاجرم فرمان قضا
نشان به پروانگيِ قهرمان قهر خدیو روزگار که مظهر بطش قهار علی الاطلاق
است بطغرای امضا و توقیع قضا نفاذ رسید - که از حاضران دربار ده هزار
سوار جرار بسرداريِ مهابتخان خانخانان سپه سالار با دو هزار بندوقچي
و پانصد بیلدار از راه گوالیار روانه ولایت او شده سزای کردار ناشایست
در کنار و بر ان زیاده سر گذارند - و سید مظفر خان بارهه و اسلام خان و
دلاور خان بریج و سردار خان و راجه رامداس و نظر بهادر خویشگي و راجه روز
افزون و حبیب خان سور و بهگوانداس بندیله و دیگر بندهای روشناس درگاه
عالم پناه به عنایت بادشاهی مفتخر و مباهي گشته بهمراهيِ آن
عمدة‌الملک تعین یافتند - و در وقت رخصت به سپه سالار خلعت با نادري
و کلکي مرصع و یک لک روپیه نقد ضمیمهٔ این مراسم ساخته - و خدمت
بخشي گري به کفایت خان و فیل و نقاره به دلاور خان مرحمت
فرمودند - و خان جهان صوبه دار مالوه با سایر کومکیان آن محال و صفدر خان
جاگیردار سرونج و انی رای سنگدلن و راجه بیتهلداس گور و ستر سال
کچهواهه و بلبهدر سنگهاوت و پیر خان میانه و سادق‌خان اوزبک و راجه

کردهر و خنجر خان جوره آقاسي و دیگر منصبداران از راه چندیري که بجانب جنوب اولدجهه واقع است با پانصد بیلدار بمحال متعلقهٔ آن مخذول در آید و بخشي گرئي این فوج و دو هزار بندوقچي به نورالدین قلي تفویض یافت - و بهارت سنگه بندیله که زمینداري آن ملک از دیرباز بآبای او بود - و حضرت جنت مکاني از جدش انتزاع نموده به نرسنگدیو داده بودند - و ازین راه میانهٔ اشیان نزاع بود نیز بهمراهئ فوج خود از جانب کالپي روانه آن سمت گردد - بهادر خان روهیله و راو سورج سنگه بهورتیه و پهار سنگه بندیله ، رشید خان و سهباز خان افغان و کشن سنگه و شاه بیک خان امثال ایشان با هفت هزار سوار کار آزموده و دو هزار بندوقچي و پانصد بیلدار از جانب شرقي رویهٔ آن سر زمین روی توجه باستیصال آن خذلان مآل آرند - و سوای این بهادران دو هزار سوار از جمله ملازمان یمین‌الدوله امین الملک آصف جاهي بسرداري محمد باقر از نوکران عمدهٔ آن خان والا مکان بکومک این فوج مقرر شدند - سلطان نظر به بخشي گري و واقعه نویسئي این فوج سرافرازي اندوخت - آنگاه وزیر خان را به نگاهبانئي دارالخلافهٔ اکبر آباد باز داشته بعد از انقضای یازده گهری از روز دوشنبه آبان ماه سال اول از جلوس متوجه صیدگاه باری شدند - و بدو کوچ از باغ نور منزل معروف بدهره که روز اول منزل آنجا شده بود بفتح پور رسیده محفل وزن قمري سال سي و نهم از عمر ابد پیوند ترتیب دادند - و کیفیت وزن بدین منوال است که چون خوی مقدس پیوسته در پیدا کردن سایل بجست و جوی وسایل است - و طبع فیاض همواره در امضای حوایج اصحاب مطلب بهانه طلب است - لهذا سالی دو نوبت در انجمن وزن شمسي و قمري مانند خورشید خاوري در کفهٔ میزان بیک اختري متمکن میگردند - و هر سال دو مرتبه بحساب شمسي و قمري جشني عظیم و طوی بزرگ حسب‌الامر آنحضرت مرتب میشود - و هموزن مبارک طلا و نقره بر بی نوایان و نیازمندان روزگار بقدر نصاب و استحقاق و احتیاج قسمت مي یابد - اگرچه این نوع تصدق در شریعت وارد نه شده لیکن چون دانشوران این کشور همگي بر این معنی اتفاق دارند - که اینگونه صدقه برای دفع بلیات و عاهات جسماني کامل ترین اقسام صدقات است - لهذا این طریقهٔ پسندیده را حضرت عرش آشیاني که بنای منش آنحضرت چون آفتاب جهانتاب بر فیض رسانئي محض نهاده بودند اختیار فرموده این قاعدهٔ ستوده قرار دادند - که در

وزن شمسي دوازده مرتبه اول با طلای خالص و مراتب دیگر با سایر اجناس و در وزن قمري هشت نوبت نخست ده سیم ناب و باقي مراتب با سایر اجناس معهود هموزن مي آيند - و بدين وسيله فقرا و مساكين كامياب مقصود مي گردند - و في الحقيقت سنت عقيقه كه در طريقت صاحب شريعت صلى الله عليه و سلم و اصحابه امريست مقرر و معهود باين طريق كه در روز هفتم از ولادت بوزن موی سترده مولود نقره تصدق نموده و قربانی را چند پارهٔ معدود ساخته بر فقرا قسمت نمايند راه تجويز اين معنى كشاده - چنانچه مضمون دعای ماثور كه وظيفهٔ امر مسنون مذكور است - كه لحمها بلحمه و عظمها بعظمه و دمها بدمه و شعرها بشعره و جلدها بجلده برين معنى دلالت دارد - بالجمله از آنوقت باز اين حميده آئين درين دولت كدهٔ عظمى معهود و مستمر گرديده - و بجهت شاهزادها همين يک وزن شمسي مقرر شده - لاجرم روز دو شنبه ششم آذر ماه سال اول جلوس موافق ربيع الثاني سنه هزار و سي و هشت هجرى قريب به نصف النهار جشن وزن قمری سال سي و نهم عمر ابد قرين حضرت صاحبقران ثانى آراستگي بهشت جاودانى پذيرفت - و ساير لوازم اين روز از اقسام آرايش و پيرايش و داد و دهش و بخشش و بخشايش بنحويكه تفصيل آن شرح و بيان بر نتابد - و زبان خامه از عهدهٔ تحرير آن بر نيايد بظهور آمد - و بعد از فراغ اين كار بيست و ششم آذر ظاهر قصبهٔ بارى مضرب خيام دولت شد - پنجروز در آن مكان به نشاط صيد و صد نشاط پرداختند - روز جمعه دوم دي ماه از آن سرزمين بآهنگ سير و شكار حوالي گواليار و تفرج آن قلعهٔ سپهر مدار كوچ فرموده متوجه گواليار شدند *

درين ايام خير انجام اعجوبهٔ چند از غرايب حوادث گيتى و بدايع و عجائب عالم ابداع كه از بوالعجبي های تقدير در صوبهٔ كشمير اتفاق افتاده بود از مضامين وقايع آن صوبه به عرض والا رسيد - نخست آنكه جمعي كثير از سكنهٔ پرگنهٔ اولر با حسن محمد نامي از اهل همين موضع در حضور اعتقاد خان حاكم آن صوبه باتفاق اين كلمه مذكور نمودند - كه صبيهٔ حسن محمد مذكور چون هفت روز از ميلاد او منقضي شده بود بزبان در آمده بعد اداى كلمهٔ طيبهٔ گفت كه اهل اين ولايت بايد كه امسال خيرات بسيار بظهور آرند - تا از آسيب بلیات محفوظ مانند - ديگر در خانهٔ باقر كشميرى پسرى متولد شد كه مخرج معتاد نداشت - و در

منزل میر حسین سه پسر بیک شکم آمد - و از زن شمس کشمیري دو پسر و یک دختر متعاقب به یکدیگر بعرصهٔ وجود آمدند - و اهلیهٔ اسمعیل نام مراش کشمیري دو دختر و یک پسر آورد - و از منکوحهٔ ابراهیم کشمیري فرزندی تولد یافت که لب زیرین نداشت *

ذکر نزول اجلال در اثنای سیر و شکار به قصبهٔ گوالیار و تفرج قلعه نمودن و آزاد ساختن زندانیان و فیصل یافتن مهم ججهار سنگه بندیله و در آمدن او در شفاعت بوسیلهٔ اظهار اطاعت

اگرچه این حرکت والا که بتحریک کار فرمایان عالم بالا روی نموده بحسب ظاهر در لباس لهو و لعب و صورت نشاط و طرب از صید و امثال آن بجلوه گاه شهود در آمده - لیکن باعتبار معني مشتمل بر دوست نوازي و دشمن گدازی بلکه مصلحت عالم در ضمن آن مندرج بود - علت آگاهي و موجب تنبیه ججهار سنگه بندیله گشته آن غنوده هوش را از گران خواب نخوت و پندار و از مستئي سبکسري و بیخبري هوشیار ساخت - و همچنین اصناف زمینداران آن سر زمین که از دست تطاول و دست اندازئي آن زیاده سر بجان آمده بودند - بمحض توجه اشرف از سر نو جانی تازه یافته از جور و تعدي او ایمن گشتند - و نیز جمعي کثیر از محبوسان قلعهٔ گوالیار از قید گرفتاري زندان که در حقیقت دفنی است در حیات نجات یافتند - شرح این مقال آنکه چون بیست و چهارم دیماه سواد گوالیار از گرد موکب همایون خط غبار پیدا کرد - و همین که ظاهر آن قلعه جلوه‌گاه تجلئي ورود آن مظهر انوار لطف جلئي حضرت پروردگار گردید - مشاهدهٔ خصوصیات آن والا حصار که از دیر باز سکنون ضمیر انور آن سرور بود محرک آمده همان روز تماشای آن بارهٔ دیرین بنیاد که بر فراز کوهسار رفعت آثار اساس یافته در سر تا سر این کشور اکبر حصاری بمتانت رفعت و وسعت ساحت آن حصن منیع الشان نشان نمي دهند اراده فرمودند - و خورشید وار از افق آن کوهسار طلوع نموده پرتو

نظر دقت نگر بر پای تا سر آن سرزمین آسمان نشان گسترده از روی
تحقیق و تدقیق در وارسی خصوصیات قلعه و ملاحظهٔ جزئیات آن درهٔ
فرو گذاشت نه نمودند - برارباب صفا روشن است که جنبش بادشاهان پاک
روان که چهار باغ دنیا را بمثابهٔ آب اند - و حرکت شاهنشاهان روشن دل
که سپهر جهانداري را بمنزلهٔ آفتاب خالي از حکمت نیست - و مصداق
این معني سیر خورشید اوج گیتی ستاني است بگوالیار و عروج آن بلند
کوکب باوج کوه فلک شکوه - چه بسیاری از مردم که شمار شان چون شمار
مژگان دشوار است - از روزگار دراز در آن حصار نظر بند بوده مانند تمثال
از حبس آئینه رهائی نداشتند - و از هیچ رو خیال خلاصي در آئینهٔ خاطر
شان نقش نمي بست - چون این ابر رحمت بر فراز قلعهٔ آن کوه سایه
افگند - خواست تا حقیقت حال اینان که مانند نسیم در حباب از شدت
حبس نفس شان گرفته بود بر روی آب آید - لاجرم خود به نفس نفیس
به تفحص احوال زندانیان پرداخته اندیشهای ژرف را کار فرمودند - ازآنجا
که دریای بخشش و بخشایش این محیط مکارم پیوسته در جوش است -
چندی از اهل فتنه و فساد که صلاح کار بلاد و عباد بل خیریت نفوس
ایشان نیز در محبوس بودن بود - پای بند سلسلهٔ قید گذاشته دیگر تمامی
گرفتاران را که روزگاران در تنگنای سیه خانهٔ روزگار به تیره روزي و تنگ
عیشي و بد حالي گذرانیده روی زمین و آسمان ندیده بودند یک قلم آزاد
فرمودند - و رقم عفو بر جرائد عصیان شان کشیده برات عمر دوباره بنام هریکی
نوسیند - تا همگنان سر بر خط فرمانبري گذاشته مانند نال از حصار نای قلم
از حبس ابد رها گردیدند *

بالجمله افواجي که برای سرزنش ججهارسنگه مانند جوهرهای
تیغ بیبهم تعین شده بودند - بالشکریان آهنین دل تیغ شده دست اسعد
همگنان را از زندگاني منقطع گردانیدند - تمامي قوه تدبیله را از آوارهٔ
نهضت همایون بمقام گوالیار سار و نوای توانائي گسسته بآئین خرطوم
از غم خشک برجا ماندند - امرای عظام ناگهاني از هر طرف چون قضای
آسماني بدآن سرزمین در آمده سر تا سر حدود آن ناحیت را پامال
نعال مراکب موکب اقبال گردانیدند - و از همه سو راه بر ججهار
گمراه بسته عرصهٔ کارزار و ساحت کار را برو از مضیق حوصله تنگتر
ساختند - و مهابتخان از گوالیار و خان جهان لودی از برار و عبدالله خان
از کالپي جلو ریز شتافته با دیگر تیغ زنان نبرد آزما ومرد افگنان رزم پیرا

داد مردانگي دادند - و پای جرأت بر دم شمشیر نهاده بازار تیغ زني
را تیز و هنگامهٔ نبرد سازي را گرم گردانیدند - خود بر سر رزم آشنایان از باد
حمله حکم حباب پیدا میکرد - و تیغ بر کف رزم آزمایان از پیچ و تاب جوهر
خاصیت موج بهم رسانید - خنجر در جوشن به آبی فرو میرفت که ماهي
در آب فرو مي رود - و تیر در دل بر نمطی جامیگرفت که خار در ماهي
جای گیرد - گوهر خنجر حلقه در گوش بهادران مي انداخت
و آب تیغ از سر رزم آشنایان در میگذشت - خدنگ دلدوز سپر را چنان
مي شگافت که بدر را انگشت نبي - و ناوک جگر شگاف دو تن را چنان
بهم مي دوخت که دو پیکر را تیر چرخ - بعضی را بکمان اسیر میساختند
و زه کمان شان کار زه گریبان میکرد - و بعضی را بر تیغ خون می ریختند
و دم تیغ سان جای دم حباب میگرفت - چاشنئي کمان دلاوران شربت
مرگ آماده میساخت - و سنان در دست یلان شمع وار از گرمئي جنگ
میگداخت - تیر از نایرهٔ غضب خدنگ افگنان فتیله کردار در قندیل
مي افروخت - و زهر آب پیکان جان شیرین را تلخ میگردانید - پرچم علم
دولت ریش خند زندگانئي اعدا میگردید - و سوفار تیر نصرت پردازان را از
خنده دهن باز نمي آمد - تیر از ترکش در پوست پوستی بود و زه از کمان
در خانه بدوشی - آب رزم آزمایان از آب تیغ روشن می شد و نبرد آزمایان
را از خون خویش سرخروئي حاصل مي آمد. شاخ کمان را از پیکان تیر برگ
می دمید و گل سپر را از ناوک خار دست مي داد - بالجمله چون
ججهار سنگه برگشته روزگار را از تیزئي لشکر تیغ زنان پای گریز بریده شد -
و از نیروی موکب صف شکن دل از دست داده پای ثبات و استقرارش از
جای رفت - ناچار برهمنونئي خرد بیش بین که آئنهٔ اسرار نما است روی
ارادت باولیای دولت آورد - و خیال نافرماني را از دل دور ساخته زنگ
کدورت از مرآت اعتقاد بر زدود - و بدرگاه گیتي پناه توجه نمود - تا از هیچ
رو سنگ حوادث شیشهٔ ناموس او را نشکند - و صورت مدعایش باحسن
وجوه جلوه گري نماید - عرضداشت که اگر بآب دجلهٔ عفو دامان گناه
من شست و شو یابد - و بشکفتن گل بخشایش شاهنشاهي خار خار
هراس از دام بیرون رود. بدرگاه والا که گلزار جاوید بهار دولت سرمدیست -
مانند آب روان با دل صاف قطره زن گردم - و دیگر آبی بر زندگاني کنم که
از چمن اعتقادم گل نافرماني نروید - و بهر منصب و جاگیری که هواداران
چمنستان این دولت والا من خار گشته را نهال سازند - سپاسداري نموده

از شاخسار امید گل چینم - در اثنای این حال از نوشتهٔ واقعه نگار لشکر عبدالله خان بعرض همایون رسید - که آن کوکبه آرای ظفر با بهادر خان روهیله و جمعی دیگر از سپرگزینان این آستان فلک نشان بیست وهکم دیماه حصار ایرج راکه حصاریست استوار و هر برجش از کمال ارتفاع سر باوج فلک می ساید از نصرت چهار رحل سیما بر آورد - و آنچنان حصار بلندی گرای را که توسن اندیشه در ادراک رفعتش سم افکنده در سر سواری گرفته غنایم از هر دست سپاه فیروزی دستگاه را دست افتاد - تفصیل این مقدمه آنکه عبدالله خان با محمد باقر بخشی آصف خان از سوی مشرق و بهادر خان از جانب شمال آهنگ یورش نموده رو به تسخیر قلعه نهادند - درونیان از روی تهور تمام به برج و بارهٔ آن والا حصار که چهار مقهور آنرا استحکام تمام داده بود بر آمده بمدافعه و مقابله در آمدند - خان فیروزمند بعد از تگ و تاز بسیار در عرصهٔ کارزار بقصد جوهر نمائی با جمیع هم گوهران جویش از پست بوستان که چون گوهر در رشته در راهای باریک قطره تواند رد فرود آمده پیاده شد - تا آن حصار را که مانند صدف قلعه بیدر بود برور تیغ بشگافد - با آنکه آب تا کمر بود بهادران از خندق گذشتند - و از آن میان جمعی از رزم آسایان از ژرفی خندق چون گوهر در آب غرق گشته آب خود را ازین ممر روشن ساختند - و جمعی دیگر در اندک فرصتی باقبال بادشاهی کار یورش پیش برده رفته رفته از خندق گذشتند - و ازین جهت لوای نیکنامی در عرصهٔ نام آوری بر افراختند - بالجمله در آن جهاد که نمونهٔ جهاد خندق بود - همین که غزا پیشگان بعزم تادیب هندوان کفر پرست از خندق متوجه پیش گشتند - در تن هندوان چون بید لرزه افتاد - و آن سنگ پرستان باوجود آنکه در حصار سنگین جا داشتند بی سنگ شدند - و مانند زنار پیچ و تاب خورده بکردار ناقوس ناله کشیدند از طرف دیگر بنابر آنکه استحکام تمام داشت بر بهادر خان از غنیم هجوم بسیار اتفاق افتاده دار و گیر بهادرانه از هر دو سو رو داد - آخر کار خان مذکور بافواج خود از عقب فیلی صف شکنی مصاف آزموده پیکار فرسوده رو بسوی دروازه نهاد بیاوری آن اهرمن نهاد در آن قلعه را چون فیل بند منصوبه ناشناسان درهم شکست - وبا برادران و تابینان خویش که همه یکرنگ بودند - مانند گلهای پیاده پیاده گردید - و در آن حصار که مانند غنچهٔ لاله از سیاه دلان پر بود - و از کثرت هجوم باد صبا را در آن راه نه - مانند آب بسرعت تمام قطره زنان

آمد - و هندوان سیاه فام را به تیغ سوسني برنگ داغ لاله در خون نشانیده گلگونهٔ فتح بر روی اقبال کشید - و نزدیک بسه هزار کس از لشکر خصم درین جنگ از زندگاني بی برگ گشتند - پادشاه والا مقدم در جایزهٔ این فتح و شکست مخالفان بهادر خان و پهار سنگه بندیله رابنوازش نقاره بلند آوازه ساخته صفدر خان و [1] [نثار خان] ع رابعنایت علم سر بر افراختند - و بموجب درخواست هواخواهان بتازگي از سر تقصیر ججهار سنگه در گذشته معاذیر نا دلپذیر اورا پذیرفتند *

دهم بهمن ماه الٰهي روز دوشنبه سوم جمادي الاولیٰ سنه هزار و سي و هشت هجري جشن وزن مبارک شمسي سال سي و هشتم از عمر ابد قرین حضرت صاحب قران ثاني به آراستگي تمام ترتیب یافت - و محفلی ارم آئین که یاد از بهشت برین میداد بوضع غریب و روش تازه دلفریب زینت و زیب پذیرفت - و در ساعت مسعود برسم معهود بار دیگر آن روح مجسم و جوهر مجرد که برداشت والا مدار در حوصلهٔ سپهر نهم نگنجد - و مقدار نیم حو ورن بمکینش را کهین مهر و ماه نه سنجد - برای برآمد کام نیازمندان و حصول آرزوی کام جویان تن بهم سنگي گوهر شاهوار و لولوی شاداب داده مانند آفتاب جهانتاب ترازو نشین گشت - و بجهت توسیع ارزاق اهل استحقاق و فسحت ساحت معیشت تنگ عیشان سر بهم سرئي سپهر انور فرود آورده تحویل اشرف به برج میزان فرمود - و مجموع اجناس و نقود که هموزن آمده بود بر فقرا و مساکین قسمت یافت - سعد خان ولد احمد بیگ خان از تعیناتیان کابل از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و چهار صد سوار سر بلند گردید - خدمت پرست خان و خواصخان بسر افرازئ عنایت علم سر اختصاص بر افراشتند *

بیست و نهم بهمن ماه رایات ظفر آیات قرین سعادت و اقبال از گوالیار بسمت دار الخلافه سمت ارتفاع یافت - دهم اسفندار از باغ نور منزل که درینولا مطرح اشعهٔ انوار ماهچهٔ لوای والا شده بود - در ساعت مسعود بدولت و سعادت سوار شده همعنان بخت و اقبال مانند نیر اعظم از افق مشرق جاه و جلال یعني چار دیوار دار الخلافهٔ عظمیٰ طلوع فرمودند - مهابت خان خانخانان مظفر و منصور از مهم بندیله معاودت نموده ججهار سنگه مقهور را همراه به قرارگاه سریر خلافت

---

(۱) ع [جانسپار خان] ل

مصیر آورد - و نخست خود پاسران لشکر ظفر اثر ملازمت نموده آنگاه از روی تضرع و زاري بمقام شفاعت در آمده در خواه بخشایش گناه آن گسسته امید نمود - حضرت شاهنشاهي عفو جبلي را کار فرموده بجهت مراعات خاطر خانخانان آن بندهٔ فراري عفو جوی زینهاري را که گرانبار حجالت و شرمساری بود در دربار سپهر مدار راه دادند - و در حق آن باطل کیش که مستحق سیاست و انواع عقوبت بود عفو جبلي را کار فرمودند - و بالکلیه از تقصیرات او در گذشته و فرو گذاشت جنایات او نموده بحضور طلب فرمودند - و بخشیان عظام بعنوان گناهکاران بخشایش طلب ایستاده نموده آنگاه اذن کورنش داده زمین بوس فرمودند - آن زیان دیدهٔ یاس جاوید بدین شکرانه هزار مهر بصیغهٔ نذر و پانزده لک روپیه نقد بطریق جرمانه و چهل فیل برسم پیشکش از نظر اشرف گذرانید - حکم معلی صادر شد که از جمله محال که سابقا به تغلب در تصرف او و پدرش بود - موافق تنخواه منصب چهار هزاري چهار هزار سوار محال بود - و سابقی در طلب خانجهان لودي و عبدالله خان و رشید خان و سید مظفر خان و راجه پهاڑ سنگه به تنخواه نمایند - و مامور شد که معترض زمینداران نگشته با [۱][دو هزار سوار و دو هزار پیاده] همواره در یسار دکن حاضر باشد *

سر آغاز دویمین سال همایون فال جلوس فرخنده آئین سعادت قرین حضرت ظل سبحاني صاحب قران ثاني

درین روز شادي افروز که عبارت است از غرهٔ فروردی ماه موافق سه شنبه بیست و چهارم رجب المرجب سنه هزار و سي و هشت هجري و عنفوان عهد شباب روزگار و آغاز موسم استقامت لیل و نهار است - حسب الامر سلطان السلاطین روی زمین ثاني صاحب قران سعادت قرین بآئین هر ساله در صحن خاص و عام دار الخلافهٔ کبری جشني رنگین بزیب و زیب تمام ترتیب داده رشک بهشت برین ساختند - و تا روز شرف آفتاب که موسم ربیع عمر شیخ و شاب بود عالمیان روز و شب بعیش و طرب گذرانیدند - و خورد و بزرگ و پیر و جوان گرو از عمری گرامی گرفته سرمایهٔ بهجت

---

(۱) ع [ده هزار سوار] ل

و شادمانئي جاودان اندوختند - از جمله عزل و نصب که درین روز مبارک وقوع یافت این بود - که ارادتخان از تغیرسپاہتخان خانخانان که به نیابت او پسرش خان زمان در دکن بود - بصوبه دارئي دکن و انعام خلعت با چار قب طلا دوزي و شمشیر مرصع و دو اسپ و فیل و ماده فیل سرافراز گشته منصبش از اصل و اضافه پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و خدمت دیوانئي کل که بخان مذکور مفوض بود بدانشور خرد پرور دستور اعظم علامي افضل خان که از اوسط ایام شاهزادگي تا آغاز روزگار فتوت سرانجام مهمات دیوانئي سرکار والای آنحضرت بدو تفویض یافته بود مرجوع گشت - و خدمت خانساماني از تغیر افضل خان به میر جمله مرحمت شد - سپاہتخان خانخانان بخلعت فاخره و دو اسپ از طویلهٔ خاصه سر مباهات بر افراخته بصاحب صوبگئي دهلي سر افراز شده دستوري یافت - معتقد خان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و بصوبه دارئي اجمیر سر افراز گشته رخصت یافت - چنگمر ولد عنبر حبشي بنابر رهنمونئي بخت به اندیش روی نیاز و امید به قبلهٔ امیدواران آورده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و تفویض منصب دو هزار و پانصدي هزار سوار امتیاز پذیرفت *

بیستم رمضان المبارک سنه هزار و سي و هشت هجري روزگار دل آزار سپهر بد روش ناهنجار از روی دیراهه روئي معهود خویش بتارگي طریقهٔ جفا پیشگي گرفته نهال وجود شاهزادهٔ عالمیان سلطان دولت افزا را از پا در آورد - و ازین راه حزان افسردگي و پژمردگي به بهارستان امید عالمیان نهاد - آنحضرت بتائید آسماني و تمکین صاحبقراني تمکن ورزیده شعار صبر و سکیبائي گزیدند - و به نصائح هوش افزا و پندهای دل پسند در تسلئي خاطر اندوه مند نواب مهد علیا کوشیدند *

غرهٔ شوال مبارک فال بادشاه دیندار اسلام پرور که روزه ماه صیام را بنابر متابعت صاحب شریعت بدستور هر ساله از روی کمال طوع و رغبت گرفته بودند - سنت افطار بعمل آورده از مطلع جهروکهٔ والا طلوع فرخنده فرمودند - و منتظران رویت جمال خورشید کمال در عین روز هلال ابروی خجسته با بدر رخسار مبارک بهم پیوسته مشاهده نمودند - و چون متعطشان زلال دیدار فیض آثار که ازکمال تشوق و خواهش ملازمت که از روزي شدن حرمان یکروزه ناشي شده بود همانا روزهٔ وصال بل صوم دهر داشتند - از زلال لقای همایون فال که هم خاصیت آب بقاست روزهٔ کشودند - حضرت بادشاه

دین و دنیا پناه از راه پیروي سنت سنیهٔ حضرت رسالت مرتبت تشریف قدوم اشرف به عیدگاه ارزاني داشته بعد از اداي نماز عید بدولت و سعادت ارادهٔ معاودت نمودند - و بنابر عادت معهود که عبارت است از درم ریزي و زر پاشي بر زن و مرد و فقیر و غني از اهالي کوی و بر زن و حوالي و حواشي راه گذر امر عالي صادر فرمودند - چنانچه درین حالت نیز از بالای فیل فیل بالا زر بر سر زر و درهم بر روی درهم ریختند *

از سوانح دولت خدیو زمانه که غائبانه در سرحد کابل چهرهٔ نما گشته بود - و نوید آن همین ولا در ضمن و قایع آن صوبه بعرض اعلی رسید اینکه خنجر خان ترکمان و شمشیر خان و عوض بیگ قاقشال بحکم دولتخواهی و کار طلبي انداز بدست آوردن قلعهٔ بامیان که میانهٔ بلخ و کابل واقع است نموده بآن سرحد ترکتاز نمودند - و اوزبکان از روی عدم ثبات قدم طاقت مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند - و ایشان آن قلعه را که از دیر باز در تحت تصرف اولیای دولت بود و درین نزدیکی اوزبکان بر آن استیلا یافته بودند بحاشیت رهگذر برابر کرده قرین ظفر باز گشتند *

رسیدن بحري بیگ برسم رسالت از جانب شاه عباس و رسانیدن اتحاد نامه مشتمل بر اداي مراسم تهنیت جلوس همایون و بیان مجملی از احوال شاه

بحکم آنکه مرآت الصفاء خاطر آگاه صاحبدلان و ضمیر منیر مقبلان خاصه رای حقیقت آرای سلاطین مانند آئینه انطباع پذیر صور اسرار نهفتهٔ قضا و قدر است - چنانچه این معنی بمقتضای مودای ارباب الدول ملهمون ازآن روشن تر است که بجلاکاری صیقل تفصیل محتاج باشد - لا جرم هرچه بخاطر خطیر این طبقهٔ والا پرتو خطور افکند - خصوص صورتی که از دل بزبان قلم دهد البته بظهور پیوندد - شاهد این معنی است حال شاه عباس والي ایران که از اکثر سلاطین عصر به تدبیر عواقب امور و وفور عقل پیش اندیش امتیاز تمام داشت - چه مکرر این معني را که همانا از عالم بالا بردان صدق بیانش داده بودند مذکور مي ساخت - که اساس دولت کدهٔ حضرت صاحبقراني از تائید بخت و دولت و هوشمندي و کارداني این بادشاه

زادهٔ والا مقدار بشیید جاودانی خواهد یافت . وازین رو همواره در تاقل آثار حمیده و اطوار پسندیدهٔ این برگزیده ستوده صفات مذکور می ساخت - و اکثر اوقات غائبانه محبت تمام نسبت بدین حضرت اظهار می نمود - و بنابر آن مکرر راه مکاتبه و مراسله گشاده داشته ازین طرف نیز ارسال مفاوضه و رسول دست داده - درینولا که جلوس همایون بفرخندگی وقوع یافت - نوید آن در فرح آباد مازندران بسمع شاه رسید - بنابر اصابت آن حکم صایب بتحریک فرط اهتزاز و انبساط از جا در آمده فی‌الحال بحری بیگ نامی از اهل اعتماد خود را برسم رسالت و ادای مراسم مبارکباد و ایصال تهنیت نامه بدرگاه والا بر سبیل استعجال ارسال داشت - و اورا باین طریق مامور ساخت که مسافت این راه دور و دراز دو عرض سه ماه طی نموده بعد از رسانیدن مراسله بزودی درخواست رخصت کند - و در همان موازی مدت خود را رسانده شاه را از دقایق حقایق احوال خیر مآل آگاه سازد - و قضا را در همان نزدیکی شاه والا جاه رخت ارتحال از دار فنا بعالم بقا کشید - چنانچه این خبر مقارن ورود بحری بیگ بحدود ممالک محروسه بدو رسید - و او بر طبق فرموده عمل نموده وهن و سستی درمیان سرعت بسر راه نداده و بزودی ایلغار نموده خود را بنواحی دارالخلافه رسانید - و بمجرد ایصال خبر وصول او بپایهٔ سریر اعلی فی‌الحال بندگان حضرت خلافت مرتبت معتمد خان را برسم پذیرهٔ او ارسال داشتند - و چون پذیرای این سعادت گشته بدین سرمایه قدر و مقدارش از مرتبهٔ اقدار امثال و اقران خود در گذشت - روز بیست و پنجم تیر ماه همراه معتمد خان بدرگاه گیتی پناه رسیده از بساط بوس درگاه والا سر رفعت بعالم بالا رسانید - و بعد از ادای مراسم اداب معهوده در ضمن تقدیم کورنش و تسلیم نخست از روی ادب مفاوضهٔ شاه را گذرانید - آنگاه معروض بار یافتگان بارگاه شاه سلیمان جاه داشت - که همان وقت که شاه استماع بشارت جلوس همایون نمودند بغایت خرسناک و خوشوقت گشته در دم منشیان بدیع بیان سریع رقم را بانشاء تهنیت نامهٔ نامی نامور ساختند - و بنابر عدم تجویز اهمال و تاخیر در ارسال بادای رسوم معهوده نه پرداخته به هیچ امری از امور متوجه نشدند - و این درم خریده را بر سبیل تعجیل جریده راهی ساختند - و عنقریب یکی از عمده‌های را با تحف و هدایای لایق ارسال خواهند داشت - مجملاً بحری بیگ در همین محفل همایون مورد الطاف گوناگون گشته بخلعت فاخره و جیغهٔ

مرصع سرمایهٔ افتخار ابدي اندوخت - و بانعام بیست هزار روپیه نقد نیز نوازش یافته اکرام پذیرفت - اکنون مجملی از خصایص شاه عباس و برخي از خصوصیات احوال شاه صفي والئی حال ایران خصوص کیفیت سلوک با عموم خلق خدا نگارش مي یابد - بعد آن کمیت خوش خرام یعني خامهٔ خود کام را به مهمیز سرعت اکثر اشارهٔ بعضی دوستان در عرصهٔ کمیت جراح آن اطراف که نسبت بکمیت عرصهٔ این کشور نسبت نقطه ایست بدایره بی سر و پا گرم تکاپو میسازد - مجملاً ولادت شاه عباس در شب دو شنبه غرهٔ رمضان المبارک سنه نه صد و هفتاد و هشت هجري اتفاق افتاده - و در نه صد و هشتاد و نه یازده ساله بر مسند حکومت خراسان متمکن گشته - چون هفت سال در سلطنت آن حدود که بیمن محض نامی بود گذرانیده بسن هژده سالگي رسید - در نه صد و نود و شش بر سریر دارائي عراق نیز استیلا یافت - و در سر تا سر بلاد ایران قریب بچهل و دو سال در عین استبداد و استقلال فرمانروا بود - و کمال نفاذ امر و روائی فرمان و نهایت امن و امان زمان و ضبط و ربط مهمات دولت و نظم و نسق کارخانهٔ سلطنت و درستي تدبیر و ملاحظهٔ عواقب امور داشت - خصوص در باب سیاست و اجرای عقوبات که همانا مظهر بطش شدید الهي بود - و بنابر آن باوجود این مراتب مذکوره بعضی اوضاع شاه با سیر مرضیهٔ سلاطین ماضیه موافقت نداشت - چنانچه از فرط غلبهٔ قوت غضبی در وقت خشم مطلقاً بهیچ چیز مقید نه شده سیاست های عظیم بکار فرمائي مهر بظهور مي آورد - و با اینکه از کمال بی تکلفی حفظ صورت سلطنت و مرتبه جهانداری نمي نمود - از آن رو سطوت و مهابت شاه بمثابهٔ در دلهای خواص و عوام راه یافته بنحوی تمکن پذیرفته بود - که اکثر مقربان درگاه از بیم ترک سر گفته و قرار قتل بخود داده قدم به مجلس مي گذاشتند - و چون بر مي آمدند این معنی را فوزی عظیم دانسته غنیمتی بزرگ مي شمردند - و از همه عظیم تر آنکه بمقتضای افراط سیاست معظم سلسله های قدیم و خاندانهای دیرین را بمحض اندک جریمه مستاصل ساخت - چنانچه اکثر از بیم جان و عرض دل از خانمان خود بر کنده پراگنده شدند - و ترک وطن مالوفهٔ خود نموده جمعي کثیر به هندوستان که از برکت این دولت کدهٔ جاوید بنیان خصوص از یمن عهد خدیو زمین و زمان امن آباد امان است پناه آوردند - و دیگران بنابر آنکه التجای ایشان بدین کشور اکثر میسر نشد

باطراف اقالیم دیگر رفتند - فی الواقع این آئین ناستوده از خردمندان بغایت بعید است - خصوص این صورت یعنی افراط در عقوبت و تعدي از حد سیاست و اجرای حدود که بضرورت عقلي منافي مقتضای معنی پادشاهي است و لازمهٔ مرتبه ظل الٰهی - چه مالک الرقاب حقیقي فرمانروائی عالم مجاز به سلاطین عظام تفویض نموده که در هر وقت و هر حال فیض عواطف ایشان به سایر عباد و بلاد رسد - و با جمیع خلق خدا خصوص عموم رعایا بعنوان رعایت خاطر دستور العمل حسن سلوک معمول گردانیده در سایر زیردستان خود نظر مرحمت خاص مبذول دارند - و دربارهٔ هر یک دادگري و ستم کاري نکار برده رقم عفو و صفح بر صحایف جنایات و جریدهٔ جرایم کشند - نه اینکه با همگنان اصلا رفق و مدارا آسکارا ننموده بی تامل بحکم عنف و شدت کار کنند - و بی مشورت دبیر تدبیر و مشیر خود پیر دست و بازو بخون ریزی کشوده نخل بن وجود نوجوانان رسیده که تازه نهال دست کشت دهقان آفرینش اند از پای در آرند - الحمد لله والمنة که درین کشور پهناور که با صحت آباد عالم رحمت دم از برابری مي زند - یمن توجه این بادشاه درویش نهاد بر هیچ خاطر باری نیست و در هیچ دلی از هیچ رهگذر غباری نه - رعیت و سپاهي در کنف حمایت و رعایت والایش آرمیده در کهف امن و امان اند - و از برکت حسن سلوک و معاش پسندیدهٔ آنحضرت هندوستان معدن روح و راحت و موطن عدل و احسان است *

بالجمله شاه والا جاه در اواخر سن شصت و یک سالگی صبح روز شنبه بیست و چهارم جمادي الاولی سال هزار و سي و هشت در بلدهٔ اشرف مازندران بامراض مختلفه مثل خفقان و استسقا و اسهال و اعراض آن داعیٔ اجل را لبیک اجابت گفت - اعیان آن دولت که بنابر بیروشیٔ مشهور که گماشتهای عبد المومن خان اوزبک در مشهد مقدس در باب نعش و قبر شاه طهماسپ بظهور آورده بودند ترتیب سه نعش نمودند - و شاه را بعد از تجهیز و تکفین خفیه در یکی از آنها گذاشته هر یکی را بیکی از مشاهدهٔ متبرکه مثل نجف اشرف و کربلای معلیٰ و مشهد مقدس ارسال داشته مدفون ساختند - و درین سه روضهٔ منوره سه قبری آسکارا نمودند تا آنکه هیچکس را اطلاع نباشد که مدفن حقیقی کدام است - و آن شاه والا جاه راسه پسر رسیده بود یکی صفي میرزا دوم سلطان محمد میرزا و سیوم امام قلي میرزا -

صفي ميرزا که از روی خلق بهترين شهزادهای سلسلهٔ صفويه بود - در
سن بيست و هشت سالگی در بلدهٔ گيلان وقتی که از حمام بر آمده
بمنزل خود مي رفت - بنابر فرمودهٔ شاه بی سبب ظاهري از دست
بهبود نام غلام چرکس از پای در آمد - و دو روز هيچکس را از بيم شاه
يارای التماس تجهيز و تکفين او نبود چه جای آنکه بی اجازت تجويز
قصور او نمايد - تا در سوم روز بدستوري شاه مدفون گشت - و سلطان
محمد و امام قلي دو پسر ديگر را در عنفوان شباب حسب الامر شاه ميل
در ديده کشيده نابينا ساختند - و از صفي ميرزا دو پسر ماند يکی سليمان
ميرزا از دختر شاه اسمعيل دوم سام ميرزا از بطن سريه - بنابردستور معمول
شاه ميرزا سليمان را نيز در سن طفوليت بحارت او نابينا ساختند -
و چون تقدير ازلی بامری ديگر تعلق پذير گشته بود سام ميرزا درميانه
سالم ماند - و بعد از ارتحال شاه والا جاه چون فرزندی شايستهٔ اين امر
نماند - و فرزند زادهٔ صحيح و سالم همين سام ميرزا بود - لاجرم ارباب حل
و عقد از اعيان دولت مثل زين خان که بعنوان حجابت باينجا آمده
آخر بمرتبهٔ سپه سالاري رسيده بود - و عيسی خان قورچی باشي و خليفه
سلطان وزير و يوسف آقا خواجه سرا و محمد علي بيگ بصوابديد زينب بيگم
عمهٔ شاه قرار دارائي آن مملکت بر سام ميرزا دادند - و درين باب
عهد نامهٔ نوشته همگنان خط و مهر خود برآن گذاشتند - و در حال بدست
اله وردي بيگ نامي داده به صفاهان ارسال داشتند - متصديان مهمات
آن بلده بمجرد رسيدن عهدنامه ميرزا را از منزلی که با ساير ميرزايان
بطريق نظر بند در آنجا نگاه داشته بودند بر آورده در ماه جمادي الثاني
سنه هزار و سي و هشت بر مسند فرمانروائی ايران جلوس دادند - و تعبير
نام ايام شاهزادگي نموده بشاه صفي موسوم ساختند - چون از روی استقلال
بدارائي آن کشور رسيد - و هم در مبادي امر بنابر آنکه در طفوليت
حسب الامر شاه بتناول افيون معتاد شده بود بشرب مدام اقدام نمود -
و بعد از ترک افيون بنابر مضرت آن ترک شرب نيز داده روزی چند تائب
بود - بعد از چندی بر سر همان کار رفته پيمان توبه شکست - و با دست
سبو عهد بيعت درست کرده عقد همدمي جام بنت العنب بست -
و باز آغاز پيمانه کشي و قدح نوسي نموده بحکم کار فرمائي بادهٔ هوش ربا
و راهنمائي حريفان هم بزم جرعه پيما به خونريزي راغب شد - و از
در هدم بنيان الرب يعني هيکل انساني راکه در معني طلسمي است

که آن حضرت باسم اعظم خود بسته که دیگریرا شکستن آن به هیچ باب رخصت نیست در آمد - و کمال عدم مبالات درین باب بجای رسانید - که در نخستین سال سلطنت خود بوقتی که خسرو پاشا سردار روم با لشکری گران سنگ از راه کردستان متوجه تسخیر ایران شده بود - در عین محاربهٔ فریقین زین خان بیگ سالار مذکور را به قتل رسانید - باین گناه که پاشای پاشا در صحرای مهربانی مابین همدان و شهر رود بمواجهه رو آورده شکست خورد - و صفی سلطان حاکم شوشتر و پنج شش هزار قزلباش در آن جنگ کشته شده بودند - مجملاً هم در مبادئ سلطنت بنابر کار فرمائی قهر و غضب بصدور اندک جرمه و فی الحقیقه توهمی خصوص با ضمیمهٔ آتش افروزي عمر و نمیمهٔ ساعیان بیغ سیاست را کار فرموده بسیار کس از اعیان دولت و امثال ایشان را به قتل آورد - مثل عیسی خان قورچی باشي را که نسبت دامادئ پادشاه عباس داشت با سه پسر او بی سر ساخت - و پسر میرزضی صفاهانی صدر را که دختر زادهٔ شاه بود با دو پسر میر محسن و میر رضوی که ایشان نیز نبیرهٔ شاه بودند نابینا نمود - و ابو طالب میرزا برادر شاه عباس را که شاه او را نابینا ساخته بود با چندی از شاهزادهای سلسلهٔ صفویه از فراز بارهٔ قلعهٔ الموت که آنجا محبوس بودند بفرموده اش بزیر انداختند - طالب خان پسر حاتم خان وزیر شاه که بجای خلیفه سلطان مقرر شده بود - با حسن بیگ یساول داماد او بی سبب ظاهري به قتل رسانید - و در همین مجلس قاضي محسن پسر قاضي معز را که نسبت مصاحبت با طالب خان داشت - و در آنوقت آنجا حاضر بود کشت - و بجای طالب خان سارونقي نامي را که از نوکران محمد خان زیاداوغلی که باوجود کمال سهامت خلقت بکمال تنگ خلقی معروف است - و شاه عباس بسبب صدور امری ناشایست او را خصي ساخته بود بر مسند وزارت تمکن داد - و توخته خان پسر شیخ احمد آقا را که در زمان شاه عباس اعتبار تمام داشت بقتل آورد - و چراغخان قورچی باشي را بی سابقهٔ تقصیر سر از تن جدا ساخت - یوسف آقا اخته چرکس که در زمان شاه بسیار معزز بود بمحض حرفی بی ادبانه که ازو نقل کردند امر بقتلش نمود - و بعد از چندی امام قلیخان حاکم فارس ولار و هرمز و بحرین و کوه کیلویه و آن طراف را که در دولت صفویه ازو عمده ترین نبود - با صفي قلیخان پسر شید و دو پسر دیگر در قزوین کشت - و چند پسر و پسر زادهٔ او را که در آب ولا در ولایت شیراز بودند میل در چشم کشید *

مجملاً چون مجملی از احوال فرمانروایان ایران مذکور شد حاصل
آن ولایت نیز نگارش می یابد - خراج کل ایران بنابر قول جمعی
از محاسبان که بر کماهی مداخل و مخارج آن ملک آگاهی داشتند
مجموع هفت لک و پنجاه هزار تومان تبریزی که رایج آن ملک است -
که قریب به دو کرور و بیست و پنج لک روپیه میشود - و جمع جمیع
ممالک محروسه هندوستان که بمصرف اولیای دولت ابد قرین در آمده
چنانچه سمت ذکر یافت هشت ارب نام است - که هر اربی صد کرور
باشد - و هر کروری صد لک - و حاصل هر کرور نام دو و نیم لک روپیه
می شود - باین اعتبار کل ممالک ایران نیم حصهٔ این اقلیم اعظم میشود -
هر چند بحساب جمع و فصل تفاوت دور مرتبه است - و لیکن بحسب
صحت دستگاه سلطنت و اسباب دولت و سامان و شوکت و کثرت خدم
و حشم تفاوت بسیار است - سپاس ایزد را که محض عنایت بخشندهٔ
بی منت و وهاب بی ضنت این مایه نعمت بیکران نصیبهٔ این
دودمان شده - چنانچه امروز در روی زمین دولتی باین عظمت با هیچ
سلسله نیست - چه حاصل ملک ایران نسبت باین کشور بدرجه ایست
که مذکور شد تا به توران چه رسد - اما دولت خوندکار روم چون حقیقت
مداخل ولایت او از قرار واقع معلوم نیست ازین رو نسبت دادن وجهی
ندارد - آنچه از روی کار و اخبار مترددین بظهور پیوسته یقین که باین
دولت خداداد برابری نمی تواند نمود - امید که تا روز نشور دم نفخ
صور روز بروز عظمت مکانت و رفعت مکان این دولت عظیم الشان
که اساس بقای آن چون بنیان عدل و احسان پایدار و استوار خواهد بود
در تزاید باد بلطفه و فضله*

از عنایات نمایان امروز که عید قربانست بخشش لغزش و حرکت
ناهنجار خواجه صابر است - و وا نمود این ابهام آنکه خواجه مذکور سابق
در سلک بندهای معتبر درگاه گیتی پناه انتظام داشت - و بخطاب
نصیری خان مفتخر بود - بنابر رعایت نسبت خویشی و دامادی
عبدالله خان که از راه عدم استقامت طبع در دکن امور ناپسندیده ازو
بظهور رسید - مشار الیه نیز قطع نظر از مراحم سرشار آنحضرت نموده شرم
این خطاب هم نگاه نداشت - و محرومی از سعادت ملازمت بر خویشتن
پسندیده به نظام الملک در پیوست - و چندی در دکن بوده مدتی بیهوده
روزگار بپایان آورد - چون روی سریر سروری دل صفحهٔ جبین زمین و زمان

از پرتو جلوس همایون فروغ سپهر چارمین یافت باعتماد عفو جرم بخش خطا پوش آنحضرت در ضمن عرضداشت های پی در پی ندامت و عذر خواهیٔ جنایت خویش عرضداشته استعفا از زلات بی پایان نمود - آنحضرت بمقتضای کرم ذاتي و مروت جبلي معاذیر اورا دل پذیر انگاشته بخلعت و منصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب سابق سر افراز ساختند *

از بدایع وقایع که درین احیان سعادت بی پایان رو نمود بدست آمدن فیل سفید است بی دستیاری سعي و پیدا شدن این جانور فرخنده منظر که بغایت میمون و مبارک است و داشتن آن بی نهایت شگون دارد - دلالت تام بر کمال بلندی اقبال میکند - چه فیل سفید بغایت کمیاب و عزیز الوجود بل نایاب است - و سرمایهٔ مباهات و افتخار راجه پیکو بر سایر راجهای این دیار همین است که آن حیوان مبارک لقا در فیلخانهٔ او موجود است - و از زمان باستان تا الحال هیچ بادشاهی نداشته مگر آنکه در تواریخ ملوک عجم داشتن فیل سفید را از خصایص کسری و پرویز شمرده اند - حضرت عرش آشیاني در مدت پنجاه و دو ساله بادشاهي باوجود آن مرتبه سعي در فراهم آوردن فیلان نامي چنانچه بعد از رحلت آنحضرت شش هزار زنجیر فیل در فیلخانه موجود بود - همواره دربی پیدا کردن فیل سفید بودند دست بهم نداد - و کیفیت این حسن اتفاق آنکه چندی ازین پیش وکلای خواجه نظام سوداگری نامي بجهت سودای سودمند آن بلاد به بنادر پیکو و چین و امثال آن تردد میکردند - چاوهٔ فیلی بغایت کم سال و لاغر و زبون که هنوز مشخص نبود که چه رنگ پیدا کند - و در بندر پیکو بمعرض بیع در آمده بود - بگمان آنکه شاید در کلان سالي سفید لون ظاهر شود آنرا خریداری نموده برای او آوردند . و او بنابر امیدواري در مقام آن بود که چندی آن چاوه را نگاهدارد - اتفاقاً درین اثنا حضرت جنت مکاني اورا بجهت خرید یاقوت به پیکو فرستادند - بمقتضای سوابق معرفتی که با سید دلیر خان داشت آن چاوه را در جاگیر خان مذکور گذاشت - و بحسب اتفاق خواجه مشار الیه بنابر منع حاکم آنجا از بر آمدن ممنوع شده مدتی نظربند بود - چاوهٔ مذکور دوازده سال در آن پرگنه مانده تربیت یافت - و رنگی بغایت سفید در کمال صفا بر آورد - آنگاه خان مذکور از راه ندرت وجود بدربار معلی فرستاد - و دوازدهم شهریور از نظر اشرف گذشت - چون مطلوب بود بغایت مستحسن افتاد و به گج سپی موسوم شد - وطالبای کلیم که از جملهٔ شعرای سر آمد پای تخت است - درین باب این رباعي

در سلک نظم کشیده به صلهٔ گرانمند گرمي گشت - * رباعي *
بر فیل سفیدت که مبیناد گزند شد بحث بلند هر که او دیده فگند
چون شاه جهان برو بر آمد گوئي خورشید شد از سپیدهٔ صبح بلند

از سوانح غریبهٔ این ایام غرّهٔ مهر یمین الدوله آصف خان دو برهمن برهمي که آوازهٔ هنر پروریهای بندگان حضرت شنیده از روی چشمداشت نظر عنایت راه دور و دراز آمده بودند از نظر انور گذرانید - و معروضداشت که هنر هر یک ازین دو هنرور آنست که ده بیت شعرای هندي زبان در حضور بدیهه گفته بر ایشان خوانند - چنانچه گمان آن نباشد که بیشتر شنیده باشند - بمجرد یک نوبت خواندن بر ویره و ترتیبی که استماع نموده اند باز مي خوانند - و بر بدیهه ده بیت برهمان وزن و قافیه در همان باب جواب میگویند - چون حضرت شاهنشاهي مکرر ایشانرا بمعرض آزمایش در آوردند - و تجربه موافق حقیقت معروضه افتاد - هر دو منظور نوازش شده بخلعت و انعام گرامند سرافرازي یافتند - و بمقدمي موضع ترهت که موطن ایشان بود امتیاز یافته کامیاب و مقضي المرام بوطن خود مراجعت نمودند *

روز دوشنبه نهم ماه مذکور بمنزل یمین الدوله آصف خان با سایر بادشاهزادها و نواب مهد علیا تشریف فرموده دو روز در آنجا نشاط اندوز و طرب افروز بودند پانزدهم ماه چنگیز پسر عنبر حبشي بخطاب منصور خاني و انعام ده هزار روپیه امتیاز جاوداني یافت *

گزارش داستان غیرت بخش عبرت آموز که عبارت است از شرح احوال خانجهان لودي ازمبدأ تا مآل و رو تافتن او از قبلهٔ اقبال ابدي و شتافتن بوادیٔ ادبارسرمدي از روی ناداني و بیخردي

بر ارباب دانش دوربین و صاحب خردان حقیقت آئین حقیقت این معني چون روز روشن است - که هر بیراهه رو که گام بروش نه نهد - و پای بدرستي و راستي نگذارد - آن نقش قدم در حقیقت چاه راه او

گردد - خاصه آنکسی که بترک شکر منعم و فرو گذاشت سپاس محسن اکتفا ننموده احسان را باساءت تلقی نماید - علی الفور مجازات آن تفریط که در شریعت کفر معنوی و شرک باطنی است - در کنار روزگار خویش بیند - از شواهد صدق این دعوی مشاهدهٔ آغاز و انجام روزگار پیر خان افغان مخاطب به خانجهان لودی است - که از دولت این دولت خانهٔ جاودانه کارش بکجا کشیده بود - در آخرالامر بدلالت نادانی وجهالت امعانی از شاه راه هدایت کج گرای گشته ببلیهٔ پاداش اعمال سئیه گرفتار گردید - شرح این مقال علی‌الاجمال آنکه در مبادئ امر او منظور نظر و مقبول عاطفت حضرت جنت مکانی گردیده بمامن تربیت آنحضرت از زاویه پس کوچهٔ گمنامی و بو دری عبدالرحیم خانخانان باوج عزت و شهرت رسید - و رفته رفته دقایق کارش بدآن درجه بالا گرفت که به منصب والای هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار و خطاب خانجهانی سر افراز شد - آنگاه بعد از ارتحال آن حضرت قبل از جلوس مبارک حضرت صاحب قرآن ثانی چون مواد رباده سری یعنی هوای جاه و سودای ریاست پیوسته در سر بیهوش او جوش می زد از روی کافر نعمتی و ناسپاسی بتحریک جندی از افغانان مثل بهلول و سکندر قطع نظر ازین همه مراتب نموده و چشم از سایر این عنایات پوشیده حق نمک احسان فراموش کرد - و یکبار گی هنگامه آرای خروج و طغیان گشته بوساطت رسل و رسایل با نظام الملک کارفرمای دکن وثایق عهد و پیمان بمیان آورده این قرار داد را در متن عهد بمزید علایق ایمان علاظ و شداد مؤکد گردانید - که آن بد عهد سر تا سر ولایت بالا گهات را که تا این غایت در تحت و تصرف اولیای دولت قاهره بود به بی نظام بر گذارد - و او بمقام اعانت و امداد آن بد نهاد در آمده در همه جا و با همه جا همراه باشد - درین حال بعد از استماع سانحهٔ ناگزیر حضرت جنت مکانی حضرت صاحب قران ثانی قبل از نهضت والا بسوی مستقر سریر جهانبانی از دارالخیر جنیر جان نثار خان را با فرمان جهانمطاع که از فاتحه تا خاتمه بخط خاص بود - بجهت استمالت او ارسال فرمودند - آن بر گشته اختر مطلقا باقدام اداب و اندام پیش نیامده و به لوازم این مقام اقدام نه کرده تقدیم مراسم معهوده نمود - و از راه ستیزهٔ سعادت اصلا استقبال فرمان قضا نشان و تعظیم و تکریم رسول کریم بجا نیاورده در برابر آن مایه مهربانی و پیغامهای عنایت آمیز از روی خشونت طبع سخنان نا ملایم و کلمات غیر مناسب بر زبان راند - و بعد از

معاودت جان نثار خان در مقام وفای عهد معهود با نظام الملک در آمده
به سایر جاگیر داران وعمال اعمال متعلقهٔ بادشاهي نوشت- که چون درینولا
خدیو جهانیان ازین مرحلهٔ پر ملال رخت ارتحال باهنگ ارتفاع عالم بالا
بر بسته - و ازین راه شیرازهٔ جمعیت دفتر روزگار که بی سرور حکم تن بی
سر دارد از یک دگر گسسته - و هنوز خداوند وقت و خدیو زمانه که جلوس
اقدسش سرمایهٔ رفع تفرقهٔ گیتي است سایه سر وقت تخت تاج و تخت
نیفگنده - و ازین جهت چهار حد این کشور اکبر را که دو ثلث ربع
مسکون است - از همه سو غبار شورش و آشوب فرو گرفتند - خصوص ملک
دکن که سر تا سر بلا انگیز و فتنه خیز است - و اهل آنولایت وقت یافته
در مقام انتقام در مي آیند - لاجرم درین وقت با ایشان در آویختن از
مصلحت دور است - مي باید که دست از تصرف ولایات بالا گهات باز
داشته بحضور آیند - که باتفاق یکدیگر لوازم پرداخت و نگاهباني شهر
بعمل آید - چون نوشتهٔ آن ناقص اندیش بامرای سرحد رسید - بنابر آنکه
ازآن موضع بیگمان بودند - سخنان ساده فریب او را که نقش دولتخواهي
داشت موافق صلاح دولت پنداشته دست از سایر تهانجات باز داشته بدو
پیوستند - و دیگر باره جمیع آنولایت که در آن ولا پنجاه و پنجکرور دام
جمع داشت از تسلیم آن سلامت دشمن بدست غنیم در آمد - سوای
قلعهٔ احمد نگرومضافات آن که سپهدار خان حاکم آن سرحد بحکم رسوخ اساس
عقیدت تمکن ورزید - و تمکین حکم او نه کرده چون کوه ثابت قدم های
خود را محکم نگاه داشتند گاهی نه بهای حرف او نداد - و سخن او را
مقدار جوی وزن ننهاد - آنگاه آن ناحق شناس از روی کافر نعمتی ولي
حقیقی نه سلسله جنباني شقاوت با ولي نعمت جاوید از راه خلاف
و نفاق در آمده در انصرام مقصود فکرهای دور از کار که از روی جهل
و غرور با خود قرار داده بود پیشنهاد خاطر ساخت - و سکندر دوباني
را در برهانپور باز داشته خود بانداز تصرف در ولایت مالوه که در آنولا
بمظفر خان معموري مقرر بود آهنگ قلعهٔ ماندو نمود - و چون در عرض
این خجسته اوقات موکب جاه و جلال از خضیر بر آمده باحمد آباد و اجمیر
نهضت فرموده ورود اقبال و نزول اجلال بمستقر سریر خلافت نمود- از جلوس
فرخنده فر آن سرور آب و رنگی تازه بر روی کار سلطنت باز آمده نظم
و نسق دیگر در کار خانهٔ دولت پدیدار شد - وبتاثیر سطوت وصولت اولیای
دولت آشوب و شورش برخاسته بهر سو فرونشست - آن خود رای زیاد

سر نیز دل باخته از بیم جان بدست و پا زدن در آمد - خصوص در وقتی که اکثر مردم کار آمدنی که تا ماندو با او همراهی گزیده بودند - بمجرد استماع خبر جلوس مبارک از اجمیر سر خویش گرفته پی کار خود رفتند - از جمله امرای عمده راجپوت مثل راجه گج سنگه و جی سنگه ازو جدائی گزیده رو به وطنهای خود نهادند - آن تیره روزگار درین حال آثار ادبار در آئینه احوال خویش معاینه دیده ازین راه بغایت بیتاب شده از جا رفت - و بمقام تلافئ تفریط و تقصیر در آمده از روی عجز و زاری عرضداشتی مشتمل بر اظهار اطاعت و فرمان برداری بمعاذیر نا دلپذیر نوشته بدرگاه عالم پناه ارسال داشت - خلاصه مدعا اینکه این بندهٔ دیرین و مدوئی کمترین که از عمرها گردن اطاعت وقف طوق طاعت و رقبهٔ سرافگندگی رهن ربقهٔ بندگی داشته پیوسته از کمال فرمان پذیری و دولت خواهی مقتضای صلاح دولت ابد پیوند را کار بسته اکنون نیز کمال انقیاد مضمون فرمان همایون را مکنون ضمیر دارد و خواهد داشت - الحال منتظر امر جهان مطاع است بدانچه مامور گردد بر وفق مسطور نفاذ را قرین صدور سازد - چون این مضمون بعرض بار یافتگان دربار سپهر مدار رسید - اگرچه بفتوای خرد مصلحت اندیش تنبیه و تادیب او واجب و لازم بود - معهذا[1] گفتار او بکردار آشنائی نداشت و عهد او از وفا بیگانه بود - چنانچه به هیچ وجه اعتماد و اعتبار را نمی شایست - ولیکن از آنجا که مقتضای ذات اقدس آن حضرت بخشایش تقصیرات و فرو گذاشت زلات است - و در برابر عفو خطا بخش آنحضرت کوهای گناه قدر کاهی ندارد - لاجرم کرده و گفتهٔ او را ناکرده و نا گفته انگاشته جرایم بحساب او را بحسابی بر نداشتند - و عواطف بسیار و مراحم بیشمار در بارهٔ او بظهور آورده صاحب صوبگئ خاندیس و برار بحال داشتند - و فرمان عالیشان مشتمل بر دلاسا و تسلئ خاطر او صادر فرمودند - و او حسب‌الامر اعلی از ماندو به برهانپور شتافته چندی با هتمام مهمات آنصوبه قیام داشت - و چون نگاهبانئ آن حدود بعهدهٔ مهابت خان خانخانان قرار یافت - و صاحب صوبگئ الوه بدو تفویض شد - چندی در آن سر زمین نیز روزگار بپایان برد - تا آنگاه به لشکر کومکئ آن صوبه بتادیب و گوشمال ججهار سنگه مامور گشت - و بعد از تقدیم آن خدمت بملازمت اقدس شتافته از زمین بوس آستان سپهر نشان سر افتخار بآسمان رسانید - چنانچه بتفصیل گذارش پذیرفت - بنابر آنکه مدار نظر یافت‌های عنایت حضرت پروردگار بر مدارا و اغماض عین است -

اصلا خیره چشمی های او را منظور نظر اعتبار نداشتند - وقطعاً بیراهنما رویهای اورا بر روی او نیاوردند - بلکه چنین عنایت و نوازش فرمودند که باعث تعجب حاضران انجمن حضور گردید - و همگنان را گمان آن شد که همانا جنایتهای مذکور ازو بظهور نیامده باشد - و باوجود این مرتبه مرحم بی پایان که درین مدت نسبت بدو ظاهر شد - از آنجا که پرهیز و حذر لازمهٔ بغی و غدر است - و خوف و هراس مقتضای جبلت طمع و خساست عقیدت - اصلا خاطر تفرقه ناک و دل رمیده و هوش از سر پریدهٔ او دار بجا نیامد - معهذا از سخنان وحشت افزای پراگنده گویان که از هر گوشه بگوش او می رسید وهمش زیاده می شد - بحسب اتفاق درین اثنا لشکری بسر مخلص خان از روی خورد سالی و بیخردی خواست که پسران او را در واهمه اندازد - بایشان گفت که قبل از آنکه شما را در همین دوسه روز در تنگنای زندان بروز بد نشانند اندیشهٔ کار خویش فرا پیش گیرید - آن کوتاه نظران از جا در آمده پدر را آگاه ساختند - او که از بد اندیشی خود پیوسته متوهم و محترز می زیست - بمجرد استماع این سخن بی اصل واهی که از اراجیف افواهی هزار پایه پیماده تر بود - توهم بیجا بخود راه داده بسیار از جا رفت - و در عرض دو سه روز هزار تن انعال زیاده سر چه از خویشان و چه از نوکران بر سر خویش جمع آورد - و با خاطر پراگنده و حواس منتشره در خانهٔ خود نشسته حقیقةً در سعادت جاوید بر روی خود بر بست - حضرت شاهنشاهی از غرابت گریختن او کمال تعجب نموده از حاضران انجمن خصوص آصف جاه استکشاف فرمودند - و حقیقتی که بعد از تحقیق بعرض رسید - پسند نفرموده اسلام خان را نزد او فرستادند - و باعث محرومی از ادراک سعادت ملازمت استفسار فرمودند - او از راه مکر و حیله در آمده بزبان عجز و زاری پیغام داد - که چون انحراف مزاج اقدس بر من از روی کوتاهی های نامتناهی خویش خاطر نشان و دل نشین گشته - و ازین رو عرض و ناموس دیرین را که پاس آن در مشرب حمیت افغانی اهم واجبات است در معرض تلف می بینم - و بنا بر کمال استیلاء وهم و هراس از کار رفته و از پای در افتاده ام - و الا کدام شقاوت نهاد بی سعادت باختیار از ادراک شرف کورنش صاحب دارین خود محرومی اختیار میکند - اکنون از عنایت بی غایت حضرت خلافت پناهی استدعا دارم که مرا از بیم بی ناموسی و بی عرضی یمن

و مطمئن خاطر سازند - و توقیع امان نامه که سر خط آزادئي این پیر غلام
از روی عصیان است متوقعم که بدستخط اقدس مزین فرمایند - و آنگاه که
بتازگي جان بخشي نموده از سر نو این بندهٔ زیان کار را بعرض و ناموس
زینهار داده باشند در اختیار خدمت و عزلت مختار سازند - چون
التماس او از عرض یمین الدوله بل در لباس شفاعت آن عمدة الملک
معروض افتاد - مالک انفس و آفاق بنابر مقتضای مکارم اخلاق و کرائم
عنایت و رعایت جانب خان عالی شان ملتمس اورا بعز اجابت مقرون
ساختند - و او آن زینهار نامهٔ نامي را که منشور سعادت ابدي و برات نجات
سرمدي بود طغرای حیات جاوداني و توقیع رستگاري دو جهاني دانست -
و نشرهٔ جان و حرز روح و روان ساخته با یمین الدوله بدرگاه گیتی پناه آمد -
و بسعادت بساط بوس سر بلندي و ارجمندي یافته چندی بدستور معهود
آمد و شد مي نمود - باوجود آنکه حضرت ظل سبحاني همواره در صدد
دلجوئي او بوده بانواع عواطف و مراحم اورا دل مي دادند - لکن بحکم
آنکه شقاوت ابدي کار فرما و ضلالت سرمدي راهنما بود - معهذا[1] بمقتضای
آنکه جزاء عمل و مکافات کردار همدرین دار دنیا حق است -روزگار نخواست
که پرده از روی کار بر ندارد- و پاداش کار نابکار اوهمدرین نشاه نکنار او ننهد-
فایده برین مراتب مترتب نشد - وپرده پوشی های آنحضرت سودی بر نداد -
لاجرم آن بد اندیش بدست خویش تیشه بر پای خود زد - وبدامن زنی
کوشش خود آتش در خرمن خود انداخت - توضیح این ایهام آنکه این تیره
سرانجام ازآن روز باز پیوسته در پی آن بود- که از روی لجاج تخت با سعادت
بستیزد - و رو بوادئ فرار آورده بپای ادبار ابدی از دولت و اقبال سرمدی
بگریزد - و بحکم این قرار داد همواره درپی مایحتاج راه و بر سر سر انجام
مقدمات پیشنهاد خاطر می بود - و چون در بایست این کار مهیا و آماده
شد - در شب یکشنبه بیست و [1] [دوم] [ع] سهر میعاد فرار قرار داد - چندی
از ملازمان آصف جاهی ازین معنی آگاهی یافته خان والا شان را خبر دار
ساختند - و بحسب اتفاق چون آن شب نوبت کشیک آن دستور اعظم
بود - با مردم خود در پیش خانه بدستور معهود حاضر بود - الله ورديخان را
که هم کشیک خان بود در حال بملازمت والا فرستاد - که حقیقت بسمع
اعلیٰ رسانیده دستوري حاصل نماید - که با اهل چوکی رفته اطراف خانهٔ

---

(۱) ع [یکم] ل

او را محاصره نموده اورا باسایر متابعانش دستگیرسازد- چون مشار الیه بحضور رسیده پیغام بدروه اعلی رسانید - فرمودند که چون پاس عهد و وفای موعود شیمهٔ کریمهٔ برگزیدگان آنحضرت است - و ملوک مالک رقاب عهد را تعهد این ملکهٔ ملکي بجهت انتظام عالم صورت بیشتر از همه ضرورت باشد - بالتزام این خصلت حمیده و ستوده در ذمت همت فرض نموده ایم - بنابر این مادام که مصدر امری نگردد - که فتوای خرد تنبیه و تادیب اورا تصویب نماید - ما نیز تجویز این معنی نمي نمائیم - مجملاً چون کسی متعرض احوال او نشد - فرصت غنیمت دانسته با سایر متعلقان و منسوبان خود هزیمت اختیار نمود - بعد از یک پهر شب یمین الدوله رفته حقیقت از قرار واقع بعرض اشرف رسانید - حضرت خلافت پناهی بی توقف در همان شب موکب نصرت شعار را بسردارئي امرای نامدار مثل خواجه ابو الحسن و سید مظفر خان و نصیریخان و راجه جی سنگه و خان زمان و صفدر خان و الله وردي خان و [معتمد خان][1] و سردار خان و راجه بهارت بندیله و خواص خان و ظفر خان و راو سور بهوریته و راجه بیتهلداس و جگمت پرست خان میر آتش و مادهو سنگه و ابیرای و مرحمتخان بخشي احدیان و برتهی راج راتهور و احداد خان مهمند و بهیم راتهور و سادیخان اوزبک و جمعی دیگر از امرا و ارباب منصب والا بتعاقب او نامزد فرمودند - که بسرعت هرچه تمام تر از دنبال او شتافته خود را بدو رسانند - و مانند قضای آسمانی با سایر همراهانش احاطه نموده بدست در آرند - چون امرای عظام یازده گهرّی شب گذشته به سعادت رخصت تشریف یافتند - چندی از مردان کار و سران بیشهٔ پیکار که بی اندیشه مانند پلنگان صف سکن ننگ نه رو بعرصهٔ کار زار می آورند - و بی محابا چون نهنگان مرد افکن سپاه بر دریای لشکر اعدا می زنند - مثل سید مظفر خان و راجه بیتهلداس و جگمت پرست خان و پرتهي راج راتهور و خواص خان وغیره پنجتن مطلقاً بهیچ چیز مقید نشده بهمراهئي لشکر انتظار ننموده - و از روی پاس ناموس شجاعت ذاتی اصلا بیم و هراس بخود راه نداده چون باد وزان و برق فروزان شتابان گشته شش گهرّي از روز گذشته در نواحئي دهولپور خود را بسیاهئي آن تیره روزان رسانیدند - چون او خود را درمیان آب رودبار چنبل و سیلاب تیغ آتش میغ دلاوران

---

(۱) ع [فدائي خان] ل

کینه جوی دید - دانست که از میان این همه آب و آتش مفت جان بیرون نتوان برد - ناچار مانند بخت برگشته باهنگ جنگ پیش آمد - و پای ثبات و قرار چون روی خود سخت و استوار کرده شکنهای تفنگ گدار را پناه خود ساخت - سپاه سلیمان زمان باستظهار اسم اعظم حضرت پشت گرم شده رو بآن دیو خویان اهرمن نهاد نهاده دست و بازوی تیغ زن بکمان کشی و تیر اندازي و سر پنجهٔ کمند افگن بکمین کشائی و عدو بندي بر کشودند - خصوص جمعی از شیران بیشهٔ کارزار که در آن گرمی هنگامهٔ گیر و دار خود را مانند آتش کین بسر افرازي علم نموده در عرصه پیکار کار نامهٔ رستم و اسفندیار بر روی کار آوردند - از جمله خدمت پرست خان سر آتش که همواره چون شعلهٔ سرکش بی حذر خود را بر خشک و تر می زد - و مانند تیغ شعله آمیغ بآب و آتش می رفت - درین میانه چون شمشیر مرد افگن از سر گذشته خویشتن را یک تنه بر مخالفان زده بدار و گیر درآمد - و مانند کمان کین دوز چین بر ابرو افگنده و سینه سپر تیر بلا ساخته سرگرم زد و خورد گشت - و در این اثنا که کارهای دست بسته نمایان ازو سر زده صفحهٔ میدان کارزار را کارستان نموده بود - بزخم تیری که بر شقیقهٔ او رسیده کاري افتاد - از پا در آمده نقد جان را نثار راه خدیو روزگار نمود - وهم چنین راجه بیتهلداس و پرتهي راج راتهور با سایر برادران رعایت رسم و راه راجپوتان نموده از مرکب ها فرود آمده آهنگ جنگ پیاده و سوار نمودند - و خواصخان بهتي و مرحمت خان بخشي احدیان نیز چند تن را از اسپ انداخته خود نیز زخمدار در معرکه افتادند - و سید مظفر خان با جمیع برادران و خویشان شجاعت ذاتي و شهامت هاشمی را کار فرموده صفحهٔ میدان ستیز را از شور گیر و دار رو کش عرصهٔ رستخیز نمود - و در پیش رفت کار چندان کشش و کوشش بجا آورد - که محمد شفیع نبیره اش با نوزده تن جان فدای نام و ناموس نمود - و پنجاه تن دیگر در جانسازي دقیقه اهمال روا نداشته محضر جلادت و طومار شهامت را بمهر و نشان زخم نمایان رسانیدند - و دو برادر راجه بیتهلداس و قریب بصد تن از مغلان نامجوی و راجپوتان ناموس دوست در آن دستبازي جان باخته گوی ناموري از عرصهٔ نیک نامی بیرون بردند - در اثنای زد و خورد خانجهان زخم تیر خورده به پرتهي راج راتهور برخورد - و بآنکه پرتهي راج از اسپ پیاده شده بود پای ازو کم نیاورده پیاده رخ به پیکار آن یکه سوار معرکهٔ ادبار آورد - و بعد از تلاش نمایان هر دو از دست

یکدیگر زخم نیزه برداشته بقایمي از هم جدا شدند - و دو پسر رشید او یکی حسین و دیگری عظمت با شصت تن از مردم عمدهٔ او درین واقعه سر بباد داد - و شمس خان دامادش نبیرهٔ عالمخان لودي که از کهنه سپاهیان افاغنه بود - و با راجي علیخان در ستهل کشته شد - نیز با دو برادر محمد خان و محمود خان جان در باخت - چون خانجهان دو پسر آمدني با داماد بقتل داد جز فرار چاره ندید - ناچار خود با دو پسر و پنج تن از آب گذشته سوای دو زن و چند سریه که بیشتر ایشان را بکشتي گذرانیده بود دیگر سایر اهل و عیال از نساء و جواري و اطفال بسبب طغیان آب چنبل درین سو گذاشته روی ادبار بوادي فرار نهاد - وباقي لشکر زخمدار و شکسته از زیر تیغ جسته بعضی جانب بالای آب و برخی سمت پائین آب و اطراف دیگر بدر رفتند - و جمیع اهل و عیال و اسباب و اموال ایشان از صامت و ناطق بدست ارباب نهب و غارت افتاده مگر چندی از زنان که بدست افغانان جاهل کشته شدند - و سید مظفر خان بعد از تحقیق فرار او و عدم تشخیص سمت هر چندی را بتفحص اثر و تجسس خبر بار داشته خود لمحهٔ در میدان بقصد دفن مقتولان و مداوات حال زخمداران درنگ نمود - درین اثناء فدائی خان و معتمد خان و انیرای و راجه جی سنگه و خان زمان نیز در پی رسیده بدو پیوستند و باتفاق قرار بر استفسار اثر خانجهان داده از پی او راهي شدند - چون بکنار آب رسیدند سه پهر از روز گذشته خواجه ابوالحسن نیز بایشان ملحق شد - چون تعذر عبور از آن آب بدون کشتي ظهور یافت - لاجرم وقت درآن دیدند که تا فراهم آوردن کشتي ها و آرام گرفتن اسپ ها شب گذرانیده روز دیگر هنگام دو پهر از آب گذشته بتعاقب او متوجه شوند - چون اهتمام تمام دربارهٔ تجسس اخبار او داشتند - و به هیچ وجه وجه فرار او بتحقیق نه پیوست - ناچار خواجه ابوالحسن و سایر امرایان از شاهراه گوالیار و انتري بد (۱) [ذتبه] ع شتافته و از آنجا به چندیري و سهوراسه روانه شدند. آنگاه متوجهٔ سلوانی که پرگنهٔ ایست ملک گوندوانه گشته از آنجا حقیقت بدرگاه معروض داشتند - و موجب این حرکات آن بود - که چون او توقف اولیای دولت را که درین هفت پهر رو داده

---

(۱) در بادشاه نامه این موضع باسم روتیه ذکر کرده شده - صفحه ۲۹۰ - حصه اول - جلد اول *

بود - از جمله مساعدتهای روزگار شمرده بشتاب بخت بر گشته رو براه آورد- وخود را بجنگل ملک ججهار سنگه بدیله رسانیده پناه بدو برد - و از آنجا که بمقتضای حمیت راجپوتانست - چنانچه در امداد پناه جسته جان و مال و ناموس دریغ نمي دارند - اورا حمایت نموده از بیم سطوت اولیای دولت از راهی غیر مسلوک و جنگل های دشوارگذار از حد خود گذرانیده بملک گوندوانه رسانیدند - و آن بیراهه رو قریب بدو سه ماه در بیغولهای جنگل ها و کهسارهای آن ولایت در غایت سراسیمگي سرگشته گردید - در انجام کار از ولایت برار بر آورده بملک نظام الملک در آمد - و ججراج مقهور چون او را پناه داده راه نموده بود - بناپر آن با راهبران مواضع گفته بود که عسکر منصور را بطریق بی غلط براه دیگر دلالت نمایند - ازین رو دولت خواهان که از ساختگي این حیله ساز آگاه نبودند - در آن جنگل ها بهر سمت تردد بی وجه داشتند *

مجملاً سایر بهادران موکب نصرت بجلدوی فتح مورد عنایت بیغایات شده باحسان و تحسین سرافراز گشتند - خصوصاً سید مظفر خان و راجه بیتهلداس و خواصخان و پرتهي راج وغیر آنها چون زخم های کاری داشتند - حسب الحکم بدربار سپهر مدار آمده از سعادت زمین بوس سرافراز گشتند - و بدین موجب بعنایت شاهنشاهي امتیاز پذیرفتند - و سید مظفر خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و دو اسپ خاصه و اضافهٔ هزار سوار سرمایهٔ امتیاز اندوخته منصبش [1] [پنجهزاري] ع ذات و سوار قرار یافت - و راجه بیتهلداس بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و فیل و اسپ و نقاره و اضافهٔ پانصد سوار اختصاص یافته از اصل و اضافه سه هزاري دو هزار سوار شد - و خواصخان بعنایت خلعت و اسپ و فیل و کهپوهٔ مرصع سرافرازي یافته باضافهٔ پانصد سوار منصبش دو هزار و پانصدي ذات و دو هزار سوار مقرر گردید - پرتهي راج بعنایت خلعت و اسپ و فیل و اضافهٔ پانصدي دو صد سوار دو هزاري هشت صد سوار شد *

از سوانح این ایام رو گردان شدن بهلول میانه و سکندر دوتاني است از سعادت جاوداني و پیوستن بخانجهان - بسط این مقال آنکه چون بهلول مذکور بمقتضای سفاهتی که در نهادش مضمر بود همواره پیش نهاد

---

(۱) ع [چهار هزاری] ل

داشت - که بتحریک او سلسلهٔ آشوب و شورش بجنبش در آید - و یکی از سرگشتگان تیه ادبار را بدست آورده خمیر مایهٔ تخمیر فتنه و فساد سازد - درینولا از پیوستن خانجهان به نظام الملک آگهی یافت - از بالاپور که در جاگیر او بود و قدر عنایت منصب چهار هزار سوار بدانست فرصت هزیمت را غنیمت شمرده رو بوادی فرار نهاد - و در دولت آباد باو ملحق شد - و همچنین سکندر دوتانی که بسبب خویشی نزدیک بخانجهان داشت - بتصورات دور از کار از جاساپور فرار اختیار نموده ثالث آن دو منحوس شد *

چون به شاه عباس خبر سانحهٔ ناگهانی جنت مکانی با بشارت جلوس حضرت صاحبقرانی رسید - و بنابر محبت که غائبانه داشت - بحری بیگ رسولی را باهنگ ادای مراسم تهنیت جلوس اقدس و آداب پرسش ارسال داشته همدرآن نزدیکی از جهان گذران در گذشت - و فرمانروائی ایران بشاه صفی گذاشت - و بحری بیگ از پرتو آستان بوس درگاه ناصیهٔ بخت را فروغ سعادت داده بحکم رعایت مراسم بازگشتی که از دیر باز میان این دودمان دیرمان و سلسلهٔ صفویه از راه کمال و داد و اتحاد مرعی بود - همدرین ایام سیادت کریم النسب میر برکه را که از بندهای مهمبده و آزموده و معتمدان دیرینه روزگار دیدهٔ درگاه جهان پناه است برسم ادای مراسم مبارکباد جلوس شاه صفی و لوازم تعزیت شاه عباس و تحصیل اشراف و اطلاع بر حقایق احوال و استیفای دقایق امور آن ولایت برسالت نامزد فرموده نامور ساختند - و هفتم آبان ماه بعنایت خلعت و خنجر و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه سر افراز نموده حکم کردند که بعد از تقدیم وظایف امور مقرره و رسوم معهوده بزودی رخصت معاودت حاصل نموده متوجه دریافت سعادت ملازمت شود - و همدرین روز بحری بیگ را رخصت معاودت داده عنایت خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و ماده فیل ضمیمهٔ سوابق عواطف عمیمه ساختند - و چون میر برکه جریده می رفت یک قبضه شمشیر مرصع بر سبیل استعجال با نامهٔ نامی باسماء علامی افضل خان که هم اکنون بجنس نقل آن رقم زدهٔ ترجمان عقل بل زبان خرد یعنی کلک آداب دان میشود مصحوب مشار الیه ارسال یافت *

نقل نامهٔ گرامي حضرت سليمان مقامي به شاه صفي داراي ايران

حمدي كه كبريائي معبود حقيقي را سزد جز زبان حال اوصاف كمال او بيان نمي تواند نمود - و زبان قال بغير از عجز و قصور راهي ديگر درين وادي نمي تواند پيمود - پس درود نا محدود بر قايل لا احصي ثنا عليك انت كما اثنيت علي نفسك باد كه حق حمد آن ذات مقدس تعالي شانه عم يقولون كه در حقيقت اعتراف بعجز و قصور است بجا آورده سر گردانان اين وادي را بشاهراه مستقيم آن مقصد اقصي راهنمائي فرموده - و بر آل آن سرور كه وجود فايض الجود ايشان حمد يزدانست - و بر اصحاب آن فيض گستر كه بساط فيض دين مبين بياري آن ياران بر بسيط زمين گسترده گشته - و شكري كه بازاي اين عطيهٔ كبري نامتناهي و سپاسي كه در برابر اين نعمت عظمي الٰهي زيبد به هيچ زباني و عنواني ادا نمي تواند نمود - كه بعد از غروب آفتاب عمر و دولت و انقضاي ايام حيات و سلطنت عم جمجاه خلد آرامگاه جعل الجنة مثواه مثل آن كوكب عالم افروزي از افق دولت طالع و لامع گشته و مانند آن سراوار تاج و تخت بر سرير دولت صفوي نشسته - اميد از كرم واهب بي منت آنست به اين جلوس ميمنت لزوم را بر آن صفوهٔ دودمان صفوي و ثمرهٔ شجرهٔ مصطفوي و بر دوستان آن دودمان رفيع الشان مبارك گرداناد - چون از قديم الايام الي الآن بمقتضاي تعارف ازلي كه مستتبع روابط لم يزلي است ميانه خواقين اين دودمان خلافت نشان و سلاطين آن خانوادهٔ عظيم الشان پيوسته رابطهٔ مؤدت مستحكم و همواره علاقهٔ محبت محكم بوده - و بموادي الحب يتوارث از سلف بخلف اين عطيهٔ كبري و از سابق بلاحق اين موهبت عظمي بارث رسيده - لهذا ميانهٔ اعلي حضرت سليمان حشمت جنت مكاني انار الله برهانه و آن شاه جمجاه رابطهٔ دوستي بحد برادري منتهي شده بود - و ميان اين نيازمند درگاه الٰهي و آن شاه والا جاه خلد آرام گاه در ايام خجسته فرجام بادشاهزادگي نسبت محبت بمرتبهٔ انجاميده بود كه آن جنت بارگاه را بمنزلهٔ عم بزرگوار خود مي دانست - و آثار محبتي و علامات بودني كه رشك علاقهٔ ابوت و بنوت تواند شد از طرفين مشاهدهٔ عالميان مي گشت - ويوماً فيوماً اين معني در تزايد و آناً فآناً اين نسبت

در تضاعف بود - بعدی که از نسبت های سابقین بسیار و از روابط سالفین بی شمار زیاده گردید - و پیوسته در خاطر دوستی گزین مهر آگین این معنی مذکور بود که هرگاه واهب اعطا نوبت این خلافت کبری و سلطنت عظمیٰ [1] بین مارسد که آنچه رساند تاب رعنائی دیگه دقیقه از دقایق دوستی نامرعی نگذاشته آنچنان محبی ورزد که خواقین زمان از تصور آن در بحر تاسف مستغرق و سلاطین معاصر از رشک آن در دریای حیر مستهلک گردند - وچون اعلیٰ حضرت سلیمان مسند جنت مکانی که بحکم قضای الهی به جنت دارالملک بقا نهضت فرمودند - و نوبت این خلافت کبریٰ باین نیازمند درگاه اله رسیده خار و خاشاکی که از تموج امواج حوادث بر روی این بحر [1] [سلطنت عظمیٰ] [2] گرد گردیده بوده بشعلهٔ تیغ آتشبار سوخت - و عرصهٔ مرز و بوم هندوستان را از لوث وجود مخالفان بآب شمشیر خونفشان پاک ساخت - و تمام ملک موروثی که قبل ازین چندین بادشاهان عظیم‌الشان داشته اند - و مساحت روی زمین قریب به ربع ربع مسکون انگاشته اند - بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد - حمداً لله ثم حمداً لله و شکراً لله ثم شکراً لله - میخواست که مراتب دوستی را که مرکوز خاطر مهر آگین بود از قوه بفعل آورده یکی از معتمدان آگاه و منتسبان درگاه آسمان جاه را برسم سفارت و طریق رسالت بخدمت آن عم قدسی منزلت روانه سازد - که درین اثنا خبر واقعهٔ هایله و حادثهٔ نازلهٔ رحلت آن شاه جمجاه از دار فنا بعالم بقا رسید - و جراحت کلفت قصهٔ پر غصهٔ جنت مکانی را تازه ساخت - تا آنکه مژدهٔ جلوس میمنت مانوس آن خلف نامدار گردون اقتدار بر سریر خلافت آن عم بزرگوار و استقرار آن شاه والا جاه بر مقر دولت آن خلد آرامگاه غبار غم و الم را از گرد خاطر مهر آگین دور گردانیده کلفت به بهجت و شدت بفرح و غم بشادی والم براحت مبدل گشت - رجای واثق و امید صادق از کرم کریم علی الاطلاق چنانست که همچنانکه این جلوس میمنت مانوس را برین نیازمند درگاه الٰهی مبارک گردانیده آن جلوس همایون نیز بر آن کامگار نامدار مبارک گرداند - و در وادی عدالت و انصاف و دوری از جور و اعتساف توفیق رفیق سازد - و در باب احقاق حقوق و ایفاء عهود و عفو زلات و ترک تعصبات و تکثیر

---

(۱) ع [خلافت کبریٰ] ل

خیرات و توفیر مبرات و تفقد حال ضعفا و رفع احتیاج فقرا و اعزاز علما و اکرام صلحا که لشکر دعا و حافظان شریعت غرا اند باحتراز قضیات سابق از سانحین تائید نماید - که درین صورت بهرهٔ کامل ار سلطنت و حظ وافر از دولت یافته بطول عمر مستشر خواهد بود - و بوسیلهٔ دولت جهان فانی دولت باقی آنجهانی را حاصل خواهد نمود - چون شاه جمجاه را اعلی حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بمنزلهٔ فرزند و حضرت سکندر شوکت

جنت مکانی بجای برادر می دانستند - و این نیازمند درگاه الٰهی آن رضوان دستگاه را عم بزرگوار میخواند - بمقتضای این نسبتها آن نور حدقهٔ دودمان صفوی را بمنزلهٔ فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستی را که در خاطر دوستی گزین مرکوز داشت - که در ایام سلطنت و خلافت نسبت بآن عم سلیمان جاه از قوه بفعل آورد - انشاء الله تعالی نسبت بآن فرزند کامگار نامدار به فعل خواهد آورد - چون اخلاص شعار بحری بیگ را از روی استعجال عم عمران مآل بجهت استخبار اوضاع و استعلام احوال فرستاده بودند اورا بزودی رخصت نموده ما نیز سید صحیح النسب معتمد پسندیده حسب میر برکه را بر سبیل استعجال از برای استفسار احوال خیر مآل آن صفوهٔ دودمان صفوی باتفاق او روانهٔ آنصوب فرمودیم - که بعد از ادای مراسم تهنیت و تعزیت و اظهار مراتب محبت و مودت بتقدیم رساند - و هر گونه امری که باعث مزید اقتدار و هر نوع کاری که موجب زیادتی استقرار آن شاه والا جاه در امر سلطنت آن دیار باشد -

و این نیازمند درگاه الٰهی را باید نمود - اشاره نمایند که از قوه بفعل آورد - و بر عالمیان نسبت دوستی خود را بان فرزند ظاهر سازد که درچه درجه است - و چون خاطر بدریافت احوال فرخنده مآل بسیار متعلق است - هر چند آن معتمد را زود تر رخصت نمایند بهتر خواهد بود - و ازینجهت که همیشه گلشن خلت تازه باشد خواهش اینست که بعد از مراجعت آن سیادت مآب از اعیان دولت معلی شخصی را که بمزید قرب و افزونی اعتماد اختصاص داشته باشد برسم رسالت و طریق سفارت بخدمت آن فرزند والا رتبت روانه نماید - مناسب آنکه شیوهٔ ستودهٔ آبای عظام و سنت سنیهٔ اجداد کرام را در ادای درستی این دودمان خلافت نشان همواره مرعی داشته بارسال مراسلات و ارجاع مهمات و اعلام مرغوبات که درین بلاد بهم می رسد گلشن محبت و چمن مؤدت را نضرت

و حضرت بخشند - ایام سلطنت قرین کامرانی و موجب سعادت در جهانی باد *

از سوانح این احیان سعادت بی پایان ملا فرید منجم که در تحصیل فن ریاضی باوجود مناسبت طبیعی و موافقت طالع تونیق الهی ریاضت تمام کشیده بود - چنانچه همانا بنابر فرط سعی و وفور تطبع این فن را سلیقی و طبعی خود ساخته کتاب زیج شاهجهانی که از توجه حضرت صاحبقران ثانی در اهتمام دستور اعظم آصف جاهی بهمراهی برادر خود ملا طیب و سایر ریاضی دانان روش هند و یونان باتمام رسانیده بود - از نظر انور شاهنشاه عالم و دوم بیر اعظم گذرانید - و حسن سعی او بمحل تحسین و احسان و بتوقیع قبول و استحسان وصول یافت - و چون اصول و ابواب این کتاب حسابی متضمن فوائد بیشمار و منافع بی حساب بود - و ضوابط و قواعد کلی که باعث سهولت استخراج و آسانی عمل باشد در طی آن اندراج پذیرفته - چنانچه بالفعل اهل این فن از زیج الغ بیکی مستغنی شده استخراج تقاویم ازین [۱] گرامت [۲] نامهٔ نامی می نمایند - حسب الامر اقدس بقصد تعمیم نفع آن و سهولت تفهم و تفهیم و تعلم و تعلیم منجمان هندی زبان رصد بندان اقلیدس کشای و درجه پیمایان دقیقه رس عبارت آنرا بلغت هندی ترجمه نمودند - امید که تا زمین ثابت و آسمان سیار باشد - و امتداد جداول تقویم لیل و نهار چون مد مدت عمر خدیو روزگار ممتد و برقرار بود - ضوابط استوار و قواعد پایدار این نمودار دانش [۳] موجب استخراج و استنباط احکام نجومی باد [۴] *

درین ایام مرتضی خان خلف میر جمال الدین حسین انجو صاحب صوبهٔ تته بجوار عالم رحمت پیوست - و امیر خان صوبه دار ملتان به پاسبانی صوبهٔ مذکور و منصب سه هزاری دو هزار سوار از اصل و اضافه امتیاز یافت - روز جمعه بیست ششم آبان ماه مطابق سلخ ربیع الاول

---

(۱) ع [گرامی] ل

(۲) [مبین مناط استخراج و استنباط احکام نجومی بوده بنیاد قوانین آن دستور العمل جهان تا بقای بناء عهد مستقیم و اساس احکام اصابت آئین صواب قرین حضرت صاحبقران ثانی ممتد و مشید باد] ل

سنه هزار و سي و نه هجري بآئين هر ساله جشن وزن قمري آذين پذيرفت - و ساير مراسم معهودهٔ اين روز سعادت اندوز بر طبق دستور مقرر بظهور آمده *

بيان محو آثار و رسوم بدعت که درميان طوايف افغانان کوه نشين سرحد کابل شيوع و وقوع يافته بود از توجه اشرف

چون بوسته توجه اشرف بادشاه شريعت پناه دينداره و خاقان ورع آئين پرهيزگار بران مصروف است - که از آثار احتساب روزگار سلامت نصاب در هر سوی گيتي ارکان اسلام رواج تمام پذيرد - و بمحض خاصت نيت بل بمقتضای حسن عهد مبارک قبح اعمال و سوء افعال خود بخود گذاری گيرد لاجرم به نيروی باروی جهد و اجتهاد اعلام معالم ملت زهرا بر افراخته جای آن شعار شريعت غرا آشکار ساختند - چنانچه آثار بدعت و ضلال يکبار بر افتاده ارباب بغي و عناد و اصحاب زندقه و الحاد که از زير تيغ سياست جسته اند همگي به پيغولهای خمول در خزيده - و اهل صلاح و سداد و اسلام و ايمان سالم و ايمن در وسعت آباد فراغ خاطر سر د وطن گزيده اند - چون از مضمون عرضداشت لشکر خان صاحب صوبهٔ کابل ظاهر شد - که عموم قبايل افغانان تيره باطن تيراه و نواحی آن خصوص فرقهٔ عوريه خيل که مريدان بايزيد بجدول تاريک نهاد مجهول اند - که نزد ايشان به [1][نردان ساسي [؟ معروف است - و بنابر پيروئي آن گمراه شيطان نفس سامري وش از راه رفته اند - و بدلالت آن غول وادئي ضلالت چاه جهالت افتاده اصلا عمل باحکام شريعت غرا نمي کنند - و از روی جهل مدار ديني و دنيوي بر عقايد باطلهٔ او که عين الحاد و اباحت و تسيه باحکام جاهليت است نهاده اند - از جمله بدون عقد نکاح مباشرت زنانرا مباح مي دانند - چنانچه بمجرد اينکه انجمني آراسته و گاوی را ذبح کرده جمعي را اطعام کنند - بی آنکه صيغهٔ ايجاب و قبول بميان آيد - ازواج را در کنار تصرف در آرند - و در طلاق بهمين اکتفا کنند که سر سنگريزه گرفته بدست زن دهند - و زن را از جمله ارث متوفي محروم

---

(۱) ع [پير روشنائی] ل

می شمارند - تا بدان غایت که ورثه در انواع تصرف در ایشان مختار اند -
خواه خود بزنی نگاهدارند - خواه بزنی بدیگری [illegible] گذارند - و [illegible]
ایشان و اولیای ایشان را مطلقاً امتناع نمی رسد - چون فرزندی [illegible]
ملکی از مدیبان تولد یابد - گوش چپ را بریده قطرهٔ چند خون از آن جراحت
بر زبان مولود چکانیده کامش بدان برمالند تا در باب خونخواری و دزدی گوش
منشی هیچ جا پای کم نیاید - و بر هر بیگانه که به جبر دست یابند
اورا ملک یمین دانند - و خویشتن را مالک رقبهٔ او دانسته خرید و فروخت
اورا روا دارند - و جمیع متروکات مخصوص اولاد ذکور را [illegible] ساخته دختران
را بی بهرهٔ مطلق گذارند - و در وقت خونخواری بر هر قبیله از قبایل که
دست یابند بی ایستادگی از پا در آرند - و همچنین اگر کسی را روی
سرکشی و زبردستی از ادای حقوق آن بد اندیشان [illegible] کند - و خون
مال دیگری از اهل قبیله بدست ایشان در [illegible] بدست [illegible] آن [illegible] بردارند -
و آنرا مستحق حق و ملک بل عین مال خود شمرده بیوجه [illegible] و تصرف
خود در آرند - و از جملهٔ خرافات سخیفهٔ ایشان است که بر هر که دست
یابند اموال او را متصرف شده او را بقتل در آرند - و او را بر خود [illegible] این
صفت مباح گیرند که چون مقتول بوسیلهٔ ایشان از دنیا رفت [illegible] بهشت
درجات والا فایز گشته - در روز جزا تا بشان بهمین دقیقه در حساب دقت
نکند و طلب مال ننماید - و باین شبهه جز تهی دست کسی
از زیر تیغ ایشان نجسته - و همچنین که تن به [illegible] نهاده [illegible]
و امثال این شناعات که شرح نتوان داد - چنانچه از غایت کثرت [illegible]
در نیاید درمیان ایشان استمرار دارد - لاجرم بعد از اشراف و اطلاع برین
مضمون بی توقف فرمان گیتی مطاع از موقف خلافت شرف نفاذ
پذیرفت - که لشکر خان و [illegible] متصدیان مهمات صوبهٔ کابل این ضلالت
پیشگان را از ارتکاب این امور ناصواب که از طور خرد و طریقهٔ شریعت دور
است باز دارند - و بانواع تخویف و تهدید از وخامت [illegible] این
اعتقادات واهیه که شرعاً و عقلاً مذموم است بترسانند - و اگر ازین پس
کسی باین عملهای شنیع جرأت نماید اورا تنبیه بلیغ نمایند - و حسب
الحکم شریعت غرا [illegible] و تیغ را برو حکم سازند - مجملاً در عرض اندک
مدت بر طبق امر جهانمطاع حضرت خلافت پناهی که اوامر و نواهی
آنحضرت مانند قضاء الهی مبرم است - و رد و دفع آن از امکان بامتناع
می گراید - مجموع آن بدعتهای واهیه و امور منهیه مرفوع گشته مبتدعان

ازآن ممنوع شدند - و در اعمال و معاملات به منهج قویم و طریق مستقیم دین محمدی صلی الله علیه و سلم عمل نموده اجرای سایر احکام و حدود بر مجاری معهود ملت احمدی جاری و ساری گردید *

ارتفاع رایات جاه و جلال و نهضت آنحضرت به نفس نفیس برای گوشمال نظام الملک و خانجهان بصوب دکن

چون بعنایت الهی از مبادی ایام خیر انجام شاهزادگی تا هنگام جلوس همایون و از آن روزگار سعادت آثار تا اکنون باوجود تمادی مدت قطعاً برق تیغ شعله آمیغ سطوت و صولت اولیای دولت بی سمت انتقام حصب برق خرمن سوز بخت سیاه هیچ تیره روزی نگشته - و در هیچ وقت کام کین خواهی رابه لذت انتقام و مذاق تشفی را بچاشنی تلافی شیرین نه ساخته - مادام که کار بنامه و پیغام از پیش رود و معاملات به تیغ زبان فیصل یابد - قدم قلم خجسته مقدم را بر دم شمشیر مقدم داشته قطع و فصل مهمات را به زبان تیغ حوالت نمی نمایند - لاجرم فرمان عالی شان مشتمل بر نصایح خیرت بخش عبرت آموز بنام نظام الملک صادر فرمودند و ازین جهت که مصلحت تقدیر بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود - اصلا آن پندهای سودمند فایده نداد - و از ته دل همچنان بر سر سرانجام قرار داد خاطر می بود - تا آنکه روزگار حریف آزار برین آمد که ازآن بزویر اندیشه دغا پیشه انتقام کشیده کام خود ازآن خود کام ستاند - و سینه از کینهٔ دیرینهٔ او پرداخته آن تیره‌روزگار را بروزگار خود نشاند - لاجرم غائبانه فنون حیل گوناگون بکار برده بساط مکر و فسون فرو چید - و هزار گونه بازیچهٔ نیرنگ آمیز بر روی کار آورده رنگها بر آب زد - تا نقش شکست و منصوبهٔ باخت آن سست رای بهمه وجه درست نشین ساخت - تبیین این ابهام آنکه چون خانجهان از پیش سپاه نصرت دستگاه رو گردان شده به نظام الملک پیوست - و او آن بد فرجام را در ولایت خود راه و بحمایت خود پناه داده در صدد مدد آن نفاق اندیش شد - ازین رو شعلهٔ غضب بادشاهی زبانهٔ اشتعال و التهاب کشید - و فرمان قضا توامان به پروانگی قهرمان قهر جهان سوز در باب تهیهٔ سپاه نصرت پناه اصدار یافت - و اوایل

ربیع الثانی سنه هزار و سی و نه هجری موافق بیست و پنجم دی ماه الٓهی بساعت مسعود و درخور نهضت همایون که سعادت درو مقرون و اقبال بدو مقرون باد ماهچهٔ مهر شعاع لوای والا بجهت تسخیر دکن بصوب مملکت جنوبی ارتفاع گرفت - و تفویض خدمت حراست آن مصر عزت به مؤتمن الدوله اسلامخان سمت تخصیص پذیرفته منصبش باضافهٔ هزار سوار چهار هزاری سه هزار قرار یافت - و معتمد خان از تغیر خان مذکور بخدمت بخشی گری دوم و میرزا شجاع ولد شاهرخ بخطاب نجابتخان و فوجداری کول سرافراز گردید - و بعد از وزن مقدس شمسی سال سی و نهم از عمر جاوید قرین و بوقوع پیوستن مجمع آن نور سعادت اندوز کوچ در کوچ روانه شده روزی که ساحت خطهٔ خاندیس از حوس حیش منصور که یاد ... غوغای نفخ صور میداد روکش عرصهٔ محشر شد - از هول سطوت و صولت اولیای دولت سر تا سر مملکت جنوبی خاصه ... زمین شورش حشر ... رستخیز انگیز شده در آن عرصه سور روز نشور بظهور پیوست - ارادتخان صوبه دار آنجا با تمام کومکیان سعادت ملازمت اشرف دریافته یاقوت خان حبشی با عام هیکل مصحف مرصع و ذهوب[1] خاصه و یارهٔ مرصع و پنجاه هزار روپیه نقد و کهیلوجی بانعام پنجاه هزار روپیه و اوداجی رام بانعام چهل هزار روپیه و مالوجی بعطای موازی این مبلغ و مینا جی بمرحمت سی هزار روپیه و آتش خان بانعام بیست و چهار هزار روپیه سر بلندی یافتند - و بتحریک همت والا و رسوخ نیت و عزم جزم و حکم قهرمان قهر و سزاولی نفاذ امر که پیشکاران امور جهانگیری و جهانبانی اند سه فوج عمان موج از دلیران عرصهٔ کارزار و فرسودگان روزگار سرداری سه اسپهبد برگزیده مصاف دیده تعین یافته سرکردن این امر نامزد گشتند - سردار اول ارادت خان - امرای عظام و ارباب مناصب بدین موجب بهمراهی این فوج مقرر گشتند - ججهارسنگه بندیله - سید شجاعت خان بارهه - رضویخان مشهدی - راو دودا - چندراوت - میر عبدالله - اکرام خان - شیخ زاده نورالدین قلی صفاهانی - احمد خان نیازی - ستر سال کچهواهه - راجه دوارکا داس - کرم سین راتهور - ملتفت خان ولد ارادت خان - بلبهدر سنگهاوت - معولخان ولد زین خان - سیام سنگهه

---

(۱) از ذهوب شمشیر مراد است

سیسودیه - اهتمام خان قدیمی- رامچند هاده - [۱] [اودیسنگه] راتهور- تلوک چند ولد رای منوهر - جگناتهه راتهور - مکند داس - جادون - و از دکنیان یاقوت خان حبشی - کهیلوجی بهونسله - میناجی برادر مالوجی بهونسله - بیجاپور ویخان حمریه - فخر الملک - برسوجی - سونت راو - شمار سپاهیان این فوج با سایر برقنداران و احدیان به بیست هزار سوار کشید - سردار دوم راجه گج سنگه - درین فوج جمعی کثیر از اعاظم امراء و منصبداران بدین تفصیل تعین پدیرفتند - نصیری خان - بهادرخان روهیله - سردار خان - راجه بهارت بندیله - راجه بیتهلداس گور - راجه سروپ کچهواهه - امرای صفدر خان - یوسف خان - جان نثار خان - پرتهی راج راتهور - احداد خان مهمند - راول پوبجا - سرفت خان قدیمی جهان خان کاکر - راجه بیرنراین - بیرحان‌ماه - شادیخان اوزبک - خنجر خان - حبیب خان - میر فیض الله - رای هرچند - گوکلداس سیسودیه - کرم داد فاشال - جبرام - هرداس جهاله - محمد شریف قدیمی - محمد شاه قدیمی - سیپی قدیمی - و از دکنیان اوداجیرام و بیلاجی و سره خان - از منصبداران و احدیان و برق اندازان عدد این فوج از قرار ضابطهٔ معهود پانزده هزار سوار مکمل مسلح جوش اسپه - و سردار سوم شایسته خان ولد آصف جاهی - تفصیل امرای این فوج بدین موجب - سپهدار خان راجه جی سنگه و راو سور بهورتیه و مدانی خان و پهار سنگه بندیله و الله ویردی خان و بهیم راتهور و مادهو سنگه ولد راو رتن و راجه روز افزون و مرحمت خان و کشن سنگه بهدوریه و امام قلی و محمد حسین و شیر زاد و جعفر برادر باقر خان نجم ثانی و حیات خان ترین و جمعی از منصبداران - و از دکنیان آتش خان حبشی و راوب راو و سه هزار سوار تابینان یمین الدوله و پانصد سوار مردم رانا جگت سنگه - و شمار سپاهان این فوج با احدیان و برقندازان پانزده هزار سوار بقلم در آمد - مجملا این سه دریای لشکر که فوج موج آنها از جوش تلاطم و تراکم از موج شور و شر بحر اکبر پای کم نمی آورد - و کثرت سوادش که ساحت کرهٔ خاک اغبر را فرو گرفته بود پهلو بر عظمت چرخ اطلس میزد - بتاریخ شانزدهم اسفندار مطابق بیستم شهر رجب سنه هزار و سی و نه هجری از کنار آب تپتی به تسخیر دکن رخصت یافته با عون و صون الهی و همراهی

---

(۱) ع [رای سنگه] ل

اقبال بادشاهی سمت بالا گهات راهی شدند - و ارادت خان بخطاب
اعظم خانی و سرداری کل سپاه سرافرازی یافت - و مقرر شد که
راجه گج سنگه و شایسته خان بصلاح دید او کار کرده از اندیشهٔ صواب او
در نگذرند - و روز دوشنبه بیست و دوم اسفندار در ساعتی سعادت آثار
که انجم شناسان اختر شمار بجهت دخول برهانپور اختیار نموده بودند -
شاهنشهٔ جهان پناه بدولت و اقبال بر فیلی خجسته منظر فرخ فر سوار
گشته - اقبال در رکاب روان و نصرت در جلو دوان - و سران سرافراز از اطراف
پیاده رو براه نهاده - بآئین بادشاهانه روانه شدند - و بهم معهود از دو
سو دست زرپاش گهربار چون سحاب بهار بدر پاشی در آمده - و مانند
شاخ شکوفه در موسم بهار نسیم افشانی و سیم ریزی سر کرد - چنانچه
سر تا سر دشت و در آب گوهر غلطان رو سیلاب ورد - و تمام آن سر زمین را
سکهٔ نقرهٔ خام فرو گرفته روی زمین ملمع شد - و آن خطهٔ پاک از ورود
مسعود آبروی عالم آب و خاک آمده از یمن قدم و فیض حضور آنحضرت
دارالسرور خطاب یافت - دولتخانهٔ آن دار السلطنت که در ایام
بادشاه زادگی بیمن همت دامن‌ریب دلکش در فضایش اساس یافته بود -
از نزول اشرف رونق خلد برین گشت - درینولا خواجه ابوالحسن که
بتعاقب خانجهان تعین یافته بود با سایر کومکیان و دریا خان از نکلانه آمده
ملازمت نمودند *

سر آغاز سال سوم از جلوس سلطان السلاطین روی زمین و بیان سوانح دیگر

سپاس ایزد را که درین نوبهار جهان افروز یعنی آغاز سال سوم از جلوس
فرخنده فر همایون فال حضرت گیتی ستانی که در حقیقت فصل ربیع
روزگار و سن شباب لیل و نهار است - بهار عهد شاهنشاهی از وزش نسیم
فضل الهی گل کرده - و برشح نیسان احسان آنسرور سرتاسر هفت کشور را
سرشار افضال و تفضل نموده - روز پنجشنبه که ششم شهر عظمت بهر شعبان
سنه هزار و سی و نه هجری بود در آن ساعت که اورنگ افروز چارم
چارم یعنی نیر اعظم از شبستانهٔ حوت بغرفهٔ شرفخانهٔ حمل تحویل نمود -
دارای دارالسلطنت آدم خدیو عرصهٔ عالم نیر از حوت سرای محل اعظم
بمرکز حقیقی خلافت یعنی بارگاه خلافت پناه که محیط ماهی تا ماه است

بدولت و اقبال انتقال فرمودند - و سحاب دست زر افشان را که همواره در صدد پاشیدن گرد آوردهٔ صدف های عدن و عمان است بموج زدن در آورده دیگر بار زمین را گوهر نثار ساختند - و سالیانهٔ نواب مهد علیا از اصل و اضافه دوازده لک روپیه قرار یافت - و هفت هزار سوار منصب دار و احدي و برقندار سرداري راو رتن و وزیر خان بجهت تسخیر ملک سک و انداز ترکتاز اطراف و نواحي آن تعین پذیرفتند - و امر فرمودند که جندی در ناسم که بسرحد ملک تلنگ پیوسته است اقامت نموده آن قدر قرار گیرند که به هیئت اجتماعي سر تا سر آن مملکت بدست آید - هراولي فوج اعظم خان بعهدهٔ اهتمام سید مظفر خان مقرر گشته روانه بالای گهات گردید - بعضی از نفایس نوادر و ظرایف تحف از نواب مهد علیا و شاهزادهای کامگار و امرای نامدار به قیمت بیست لک روپیه بعنوان پیشکش از نظر اشرف گذشته پر تو نظر قبول بر آن تافت - و همدرین روز قاضي محمد سعید کرهرودي وکیل عادلخان که بزیور فضایل نفساني آراستگي داشت - داخل بندگان درگاه گشته بانعام ده هزار روپیه و سي هزار روپیه سالیانه سر افرازي یافت - دریا خان روهیله از شور بختي و تیره اختري از سوابق عنایات بادشاهي قطع نظر نموده و از رعایت حقوق مراحم نامتناهي چشم پوشیده جنسیت و آشنائي خانجهان منظور داشته بدو پیوست - رحیم خان داماد عنبر حبشي و سرور خان از نظام الملک جدا شده بکار فرمائي سعادت روی امید باین دولت خانه آوردند - اولین به منصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسپ و فیل و دویمین بمنصب دو هزاري هزار سوار و ترکمان خان بعنایت نقاره سر بلند و بلند آوازه گشتند*

چارم اردي بهشت سوابق رمضان المبارک فرخنده اختری زهره پیکر در شبستان خلافت از مطلع مهد والا نواب ممتاز الزمانی طلوع نموده به حسن آرا بیگم موسوم گشت - شانزدهم ماه خواجه ابوالحسن باستخلاص ولایت ناسک ترنبک اختصاص یافته با شاهنواز خان و ظفر خان و سید دلیر خان و خواجه فاضل مخدوم زاده و کرم الله ولد علي مردانخان و خواجه عبدالله و جمعی دیگر از منصب داران و [1] [راجپوتان]ع و برقنداران مرخص شد - و حکم والا صادر گشت - که چون شیر خان صوبه دار گجرات با کومکیان آن ولایت بدو ملحق شود - بعد از

---

(۱) [احدیان] ع

برسات مهم راجه پهرجي زمیندار بگلانه متوجه تسخیر ولایت مذکور گردد*

بیست و سوم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از کابل رسیده سعادت ملازمت اندوخت - چون درمیان اعظم خان و شایسته خان نقش اتفاق درست نه نشسته بود عبدالله سرداری آن فوج مقرر گشته حکم طلب شایسته خان بحضور صادر شد - بعد احدیدار جلو صد قبضهٔ شمشیر و جمدهر و سپر و دراق طلا و مطلا و بهمین کیفیت و کمیت اسلحهٔ مذکوره بصد احدیدار گرز دار از معولان بهادر کار آزموده که بحسب مقرر همراه دو صد احدی بکررهای سیمین و زرین در دربار حاضر بوده بوقت سواری از ملازمت رکاب سعادت بهره یاب می باشند عنایت فرمودند - و بدو صد تن از احدیان تیر دار مذکور دو بیست قبضهٔ شمشیر و جمدهر و چهره یراق نقره مرحمت فرمودند - بنام احمد بیگ اتکهٔ شهزاده محمد شجاع خدمت ایصال فرمان قدر نشان و خلعت گرانمایه به محمد علی رسول دارای ایران که درینولا به لاهور رسیده بود رقم زدند - از انجا که صاحب حي الکمال فرع نهایت - بنیهٔ کمال است - از دور حسمی های افلاک و تنگ ظرفیهای انجم در پنجم ماه تیر حکم رخم موکب اقبال رسیده وقوع امری نه متوقع نمود بچنداول فوج اعظم خان رسید - حقیقت این واقعه آنکه چون درین مدت افواج شهم مقهور بدو مکر مالشی سزا یافته از بیم رو بروی اولیای دولت قاهره نه سده در طرف سپاه ظفر پناه گاهی از دور مانند تحت بحرهٔ خویش سیاهي مینمودند - و اگر گاهی ناچار اظهار تجلد و تهور در مقام دستیاری شدند - چون کار بسر پا ی می کشید از قرار معهود از بر سر کوه خود رفته راه فرار می سپردند - لاجرم افواج موکب اقبال بنابر فرط تهور ایشان را داخل هیچ باب به شمرده ازان بداندیشان حسابی نمي گرفتند - اتفاقاً در روز مذکور که چنداول فوج اعظم خان به ملتفت خان پسر او و جمعی از راجپوتان مثل راو دودا و سبر سال و راجه گردهر و کرم سین و بلبهدر و جمعی دیگر مقرر بود - و نول لحتی بیشتر رفته دو کروه فاصله راه میان این دو گروه دست داد - خانجهان و دریا خان و مقرب خان و بهلول که در فوج آن مقهوری چند مجدول بودند - جمعی پریشان را پیش فرستادند - که مگر قابو یافته انتهاز فرصتی نمایند - و چون آن گروه اندیشان نزدیک آمده در حقیقت حال اطلاع یافتند همگنان را آگاه ساختند - و ناگاه از اطراف شتافته و غافل کمین کشوده بیکبار راه بر چنداول بستند - اولیای دولت باوجود قلت

از پیشی اعداء که دوازده هزار تن بودند نیندیشیده با صولت شیر در آمده بر ایشان حمله آور شدند - و از طرفین مردان ناموس جو داد مردی و مردانگی داده چندی تن از موافقان و مخالفان بے سر گشته و جمعی کثیر زخمهای کاری برداشتند - از جمله دلیران معول امام قلي پسر خان سپار خان و رحمت الله پسر شجاعت خان عرب که از خانه زادان کار آمدنی بودند احیای مراسم حق گذاری نموده بکار آمدند - و از تابینان ایشان نیز و جمعی از راجپوتان مثل راو ستر سال برادر زادهٔ راجه مان سنگه با دو پسر خود در معرکهٔ جان سپاری افتاده رایت نیکنامی بر افراختند - و ازین دست کرم سین راتهور و بلبدهر سنگهاوت و راجه گردهر نبیرهٔ راجه جیمل جوهر مردي آشکارا نموده و چهره بزخم های کاري رنگین ساخته در میدان جانسپاري افتادند - چون حقیقت بعرض اشرف رسید - بادشاه حقایق آگاه رعایت حق سپاهیان جانسپار نموده باز ماندگان ایشان را مشمول عنایت ساختند - و پسران ایشان را بمناصب والا نواخته وطن های راجپوتان را بجاگیر فرزندان ایشان دادند - و راجه دوارکا داس را که ترددهای نمایان بجا آورده زخمهای کاري برداشته در میدان افتاده بود احترام و برداشت تمام فرموده بآبروی زخم که آیت دلیري و نشان مردانگي است رایت امتیازش باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بر افراخته بعنایت علم سر افراز ساختند - درین روز ملتفت خان سر گروه فوج چنداول با راو دودا از رعایت مراسم ثبات قدم پهلو تهي کرده توفیق نیافتند که مصدر امری شوند*

از سوانح این ایام ترتیب یافتن عید گلابی است برسم معهود این دولتخانهٔ جاوید - چنانچه هر ساله در روز تیر از ماه تیر که نخستین روز است در موسم برسات هند این جشن فرخنده بآئین بادشاهانه تزئین می یابد - و آنرا بپارسي عید ترکان مي گویند - و ملوک عجم نیز از عهد قدیم باز پیوسته این روز را عید گرفتندی - مجملا بآئین معهود شاهزادهای والا قدر و امرای رفیع مقدار صراحیهای مرصع بنوادر جواهر وساده بندها صراحیهای مینا کار و زرین و سیمین از گلاب ناب سرشار ساخته گذارنیدند - خان زمان و لهراسپ برادرش با سی لک روپیه از اکبر آباد رسیده در فوج خواجه ابوالحسن شرف نعمی اندوختند - و چهل دست خلعت بارانی مصحوب مکرمت خان که بجهت استعلام خصوصیات احوال موکب اقبال خصوص کمیت و کیفیت لشکر ظفر اثر ببالا گهات تعین شده بود برای امرای عظام مرحمت شد*

از اتفاقات حسنه که درین اوقات روی نموده مقتول شدن جادون رای است بفرمودهٔ نظام‌الملک - از آنجا که تخم بدکاری جز ادبار جاوید ثمرهٔ دیگر نیاورد - و نهال قبح اعمال غیر از نکال دارین حاصلی ندارد. چنانچه جادونرای مغرور مذکور که با پسران و برادرزادگان و خویشان و منتسبان خویش بمنصب بیست و چهار هزاری ذات و پانزده هزار سوار درین دولت جاوید طراز سرافرازی داشته محال الفقد بجاگیر ایشان تنخواه بود - از روی کفر نعمتی پشت بدولت جاوید کرده روی امید بسوی نظام الملک آورد - لاجرم منتقم حقیقی انتظام او را به نظام الملک حواله نمود - تا بشعلهٔ تیغ بیدریغ دمار از روزگار آن بد کردار و فرزندان او بر آورد - تفصیل این واقعه آنکه چون این تیره انجام با اهل و اولاد از موکب اقبال بریده به نظام الملک پیوست - بنابر آنکه بے حقیقتی و کافر نعمتی ازو مکرر بوقوع پیوست - لاجرم نظام الملک باوجود کوته اندیشی از راه دور بینی خواست که او را بدست آورده چندی در زندان مکافات و بندیخانهٔ مجازات که بند خانهٔ ناخردمندان است محبوس دارد - بنابرین این راز مضمر و سر سر بسته مخمر را با چندی از محرمان خود درمیان نهاده مقرر کرد - که چون او بحضور بیاید همگنان از همه سو دست یکی کرده او را دستگیر نمایند - بعد ازین قرار داد کس فرستاده او را طلبیدند - و بنابر آمده او اصلا از حقیقت معامله آگاهی نداشت غافل با پسران خود بدآن انجمن در آمد - انگه آن گروه از کمین گاها برآمده دست به بستن ایشان گشادند - و اینها دست به بند نداده تیغها از نیام کشیدند - و بمقام زد و خورد در آمده دست بمدافعه و ممانعه گشادند - و باوجود کشش و کوشش تمام بجای نرسیده کشاکش چاره دروب قضا سودی نداد - چنانچه در آخرکار از هجوم مردم نظام الملک با دو پسر کار آمدنی اچلا و راگهو و بسونت راو نبیره اش که بجانشینی او نامزد گشته بود کشته گشتند - و چون این واقعهٔ شدنی وقوع یافت آن فرومایهٔ دنی که بهمه مذهب کشتنی بود بجزای کردار ناسزای خود رسید - زن او که [1][کرجائی] نام داشت و مدار کار باو بود - با جگدیو برادر و تمامی احفاد و خویشان و منتسبان از دولت آباد فرار نموده بقلعهٔ [2][سندهکر] وطن دیرینهٔ

---

(۱) ع[گرجای] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۳۲۴
(۲) ع[سند کهیر] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۳۲۸

خود که در نواحی جالنا پور واقع است تحصن جستند - و چون نظام‌الملک بر ایشان دست نداشت در صدد تفقد و دلجوئي آن بد اندیشان شده خواست- که عهد و پیمان بمیان آورده ایشان را استمالت دهد - چون عهود آن بد عهد محل اعتماد نبود - بر قول او دل نهاده نشده متوجه درگاه گشتند - از آنجا که مقتضای عفو و صفح آنحضرت است رقم بخشایش بر جرایم جرایم و صحایف اعمال نا ملایم همگنان کشیده فرمان مرحمت عنوان بنام اعظم خان صادر فرمودند - خان مذکور تا سر اردو یاقوت خان و اودا جیرام و کهیلوجي و سایر سرداران دکنیان را به پذیرهٔ ایشان فرستاد - جگدیو راو را حسب الحکم معلی تسلیم چهار هزاري سه هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و تلنگ راو دیره اش را سابق سه هزاری پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل عنایت فرموده یک لک و سي هزار روپیه نقد بر سبیل مدد خرج بهمه داد - و محال متعلقهٔ زمینداری جادونرای بر آنها ارزاني داشت*

از سوانح این ایام شکار شیر شاهنشاه شیر شکار است بروش نادر که عبارت از دامي است مخصوص بصید دو و دام در نهایت استحکام که طول آن ده هزار ذراع بادشاهي سب بارتفاع شش گز - آن سراپرده ستون های استوار بر پا کرده انواع بهایم و سباع را بدآن احاطه مي کنند - و رفته رفته از چار سو پیشتر آورده دایرهٔ آنرا تنگ مي سازند تا بدان حد که مطلوب باشد نگاهداشته آنگاه بصید درداوند - چون الله ویردي خان بعرض رسانید - که در شکار گاه تنومند شیری چند آشکارا شده اند - و چند روز است که قراولان از دور آنها را نگاهباني مي نمایند و باحاطهٔ نگاه نظر بند دارند - جانحه همانا آن ددی چند اهرمن منظر در پردهٔ زجاجي چشم مانند دیو در شیشه بند اند - بنابر آنکه طبع مقدس بصید شیر بس مایل بود فی الحال حکم فرمودند - که شیران را بعنوان احاطهٔ دام مذکور بدام احاطه در آرند - و بر وفق و مدار آنها را رانده بظاهر باغ زین آباد رسانند چون فرموده بجا آمد آنحضرت فیل سوار به صیدگاه تشریف برده ده قلاده راه به بندوق خاصه صید فرموده و چهار بچه شیر را گزداران شیر افکن که هر یک بباد صدمه گرز البرز شکن صد رخنه در اساس سد سکندر و هزار شکاف در دل کوه قاف مي افگندند - بضرب دست صید کرده زنده بقید در آوردند*

اشتعال یافتن نیرۂ آشوب و شورش افاغنۂ سرحد تیراه و بنگش بشرارۂ شرارت کمال الـدین روهیله و انطفاء آن بـرشحه فشانئي تیغ آبدار دولت خواهان آن صوبه

خاصیت ادبار و لازم ماهیت تیرگي روزگار است که مهر برگشته بخت سرگشته اقبال رو آورده غبار هلاک و بوار بر روی روزگار و تارک اعتبار او افشاند - اگر بمثل فنون چاره در بارۂ او کار امر طوفان مار کند - هر آینه گرد تیره بختي که برو نشسته از و فرو نه شسته رنگ سیاه گلیمي ازو نزداید - و اگر بالفرض اهل روی زمین همدست شده بدست گیری او برخیزند - و فنون سعي و تدابیرگوناگون با یکدیگر برآمیزند - لامحاله این معني در مادۂ بهبود او سودی نداده اصلا اثری برین مراتب مترتب نگردد - چنانچه خانخمان که بخت و اقبال ازو رو گردانیده بحال تباه بخاک سیاهش نشانده بود - چندانکه دست و پا زد که آبی بر روی کار خود آورده گرد ادبار دور کند - بیشتر بمغاک خاک تیره فرو رفت - درینولا که دریای لشکر خاقان بحر و بر را از ستی جهت محیط خود یافت - چو حس در گرداب و حر در خلاب پای بند ه سرگردان مانده از هیچ رو راه بدر شدن نداشت - لا جرم بخاطر آورد که بتحریک نامه و پیغام افغانان زیاده سر آن سرحد را شورانیده از جا در آورد - و اینمعني باعث و شغل قلب دلاوران ملک به علت نگراني خاطر اولیای دولت جاوداني گردد - غافل ازآن که از غبار انگیزي شورش مشتی پشه منش ذره نهاد که در جنب خیل سلیمان زمان وجود موری ندارد - چه مایه گرد بر دامن کبریا و جلال اولیای دولت ابدی اتصال نشیند رهی ابلهي * بیت *

از جا نرود کوه بتحریک نسیم
دریای ز موج بیش و کم نشود

مجملاً بنابرین اندیشه به کمال الدین ولد شیخ رکن الدئن روهیله که در عهد جنت مکاني بمنصب چهار هزاري و خطاب شیر خاني سر افرازي

داشت - مکتوبی ابله فریب مشتمل بر هزار گونه تطمیع و ترغیب نوشت - آن خود سر ثغور معامله نرسیده بمجرد نوشتهٔ او از جا در آمد - و سایر افغانان را بامداد خود خوانده در آن سر زمین سر به فتنه و فساد برآورد - چون سعید خان که درآنولا در کوهات اقامت داشت - از نوشتهٔ شمشیر خان داؤد گماشتهٔ لشکر خان برین مضمون آگاهي یافت - که کمال الدین ناقص نهاد که از آشفته مغزي پیوسته سودای خود کامي در سر بیهوش او در جوش بود - و همواره ریاست افغانان میخواست - از آب اتک گرفته تا نواحي کابل قبایل افغانان را بشورش در آورده با خود متفق و مقرر ساخته که از پیشاور فتنه سر کند - بنابرآن ذو القدر خان و علیخان بیگ بخشي آن تهانه را با شدمان نگهباني وال و خضر ککهر و چندی از احدیان و تابینان خود به نگهباني کوهات تعین نموده خود در عرض یک نیم پهر به پیشاور رسید - بصلاح دید دولتخواهان نامهٔ مشتمل بر نصایح هوش افزا فرستاده ابواب مواعظ برو کشود - اگرچه بحسب ظاهر نخست از در طاعت و قبول اطاعت درآمده انقیاد گونه آشکارا نمود - لیکن در باطن لباس اظهار در موافقت کار خود ساخته به تسیید اسس مخالفت و تمهید قواعد محاربت پرداخت - رنان آوران حاپلوس را بدعوت سران سایر الوس افغانان خصوص عبد القادر ولد احداد بد نهاد و کریم داد کور پسر جلاله و محمد زمان پسر پیر داد فرستاد - و آنها جمیع لشکر تفرقه اثر دور بنو نغر [1] و کوهسار تیراه و بنگش عملا و سفلي و سایر الوسات ختک و چاوچی و توری را فراهم آورده در یولم‌گذر همت گروهي پیشاور به کمال الدین پیوستند - و او نیز با رسیدن انبها افغانان نواحي پیشاور از اشغر و محمد زئی و گگیانی و خلیل و مهمند و داؤد زئي و یوسف زئی و ترکلانی و امثال ایشان از آن طایفهٔ پریشان روزگار را جمع ساخته بود - باتفاق یکدیگر شعله افروز آتش عصیان شده بدمدمهٔ افسون ادبار هنگامهٔ افسردهٔ بغي و طغیان را گرم ساختند - و روز سه شنبه غرهٔ امرداد به پیشاور رسیده ظاهر آنرا بسیاهي سپاه چون باطن دل‌های تیره درون تیراه بظلمت کفر و کفران فرو گرفتند - سعید خان و چندی از بندهای درگاه مثل شمشیر خان و شکرالله ولد لشکر خان

---

(۱) ممکن است که بنو نغر نام دیرین بنون باشد - در بادشاهنامه این مقام به اسم ونتو ونغر ذکر کرده شده [صفحه ۳۱۳ - حصه اول - جلد اول]

و جمال و جلال پسران دلاور خان کاکر و سید ساکهن و دیگر دلاوران راضی به تحصن نشده بر سرآن شدند که در بیرون بایشان روبرو شوند - ولیکن چون ملاحظهٔ مصلحت وقت ضرور بود - و یکباره قطع نظر از مراعات لوازم حزم و دور اندیشی نمودن از طور خود دور بود - ناچار از راه حزم و دور اندیشی قرار بدان دادند - که چندی از درون با مخالفان بمقام مدافعه درآمده چون خاطر از شکست و ریخت قلعه جمع کنند - یکباره به هیئت مجموعی برآمده در یکدم دمار از روزگار آن جماعت پریشان حال برآرند - سعید خان جا بجا مردم را بمحافظت تعین نموده سپاهیان کار آزموده کارزار دیده را بنگاهداشت مداخل و مخارج باز داشت - و خود با پسران و تابینان آرام حرام گرفته دمی از مراعات شرائط تحفظ و تیقظ و سرانجام سعی و تردد نیارمید - و در ایام محاصره هرگاه که مخالفان تباه اندیش از راه تهور در آمده اندار یورش مینمودند - بهادران جلادت شعار بضرب توپ و تفنگ خاک وجود نابود آن خاکساران را بصرصر فنا بر می دادند - و اکثری از مردان کار محافظت مورچلها را به بندوقچیان گذاشته از حصار برآمده بشعلهٔ تیغ آبدار که هم خاصیت دعاء سیفی است - آتش در خرمن حیات آن منافقان می زدند - و بنگاه اقبال حضرت جهانبانی از آنجا که توجه تائید یاسهای جناب یزدانی کار حزب البحر و حرز یمانی میکند - بر اعدای دولت فایق آمده بی آسیب و گزند مخالفان سالم و غانم معاودت مینمودند - و در عرض این ایام روزی آن فرقهٔ بمرقه آثار برگشته روزگار به هیئت مجموعی به پناه جتها در آمده بر حصار یورش نمودند - سعید خان باعتماد عون و صون الهی و اعتضاد و همراهی تائید بادشاهی مورچلها را باهل توپخانه حوالت نموده با دلاوران کار آزموده از حصار بیرون تاخت - و آتش کین دشمنان دین بر افروخته مانند برق جهان سوز بر غنیم سیه گلیم تیره روز جلو انداخت - و بمحض امداد الهی باندک کشش و کوشش بر ایشان غلبه نموده قتل و کشتن بسیار بظهور آورد - و بقیه السیف آن تیره سران چون بخت خویش مغلوب و منکوب بوادئ فرار شتافتند - و بنابر آنکه جمعی انبوه از آن گروه برگشته روز در محلات محال بیرون شهر مانده تا غایت از شکست سران خود خبر نداشتند - و سم آن بود که بهنگام تعاقب هزیمتیان غنیم آن بد عاقبتان خبردار شده به تسخیر حصار روآرند - لاجرم دولت خواهان صلاح در تعاقب ندیده بحسب دفع ایشان پرداختند - و جلو ریز

بر ایشان تاخته خلقی نامعدود را نهب و نابود و باقی را پریشان و متفرق ساختند - و جمعی کثیر که از بیم شمشیر بجار دیواریهای محکم و خانهای استوار پناه برده بودند - آتش در آن خانها زده بشعلهٔ انتقام دود از وجود و دمار از روزگار ایشان برآوردند - و چون خاطر را از آن جماعت پریشان روزگار جمع ساختند - بر سبیل تعاقب سر در دنبال گریختگان نهاده قریب شش کروه از عقب ایشان رفتند - و سر از تن خلقی بیشمار برداشته مظفر و منصور بشهر مراجعت نموده حقیقت واقعه را از اقرار واقع بر عرض فتحنامه عرضداشتند - بادشاه حق شناس سعید خان را غایبانه مشمول انواع عنایت ساخته بمرحمت خلعت فاخره و کمر شمشیر خاصه و اضافهٔ هزاری ذات و پانصد سوار بر نواختند - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار پانصد سوار پایهٔ اعتبارش افرودند *

چون بعرض رسید که دیانت خان دست بیاضی قلعه دار احمد نگر مراحل بادیهٔ رحلت را پیموده آنجهانی شد - بنابرآن خان نثار خان را بعنایت خلعت و نقاره و بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار از اصل و اضافه و انعام چهل هزار روپیه نقد اکرام بخشیده بتقدیم خدمت مذکور مختص و مرخص ساختند - سید نظام ولد سید جهان بخطاب مرتضی خانی سعادت نصیب گشته از عنایات اشرف سر رشتهٔ نظم احوالش سمت انتظام پذیرفت - بعرض مقدس رسید که [نانا راو جی] از عمده های نظام الملک با سیخ صوفی و سادات خان و شرزه خان از دکن خان دوران را آمده دیدند - منصب اولین سه هزاری دو هزار سوار و منصب هر کدام ازآن سه نفر هزار و پانصدی سوار به تجویز خان مذکور قرار یافته از محال مفتوح بلنگانه جاگیر دلخواه گردیدند - حکیم صادق که از رسالت توران زمین مراجعت نموده بود به پرتو سجدهٔ این آستان عرش نشان ناصیهٔ بخت را فروغ سعادت بخشید - چون درین ایام سید مظفر خان سردار فوج هراول اعظم خان را ورمی در حوالئی نافش بهم رسیده از کار باز داشت - حسب الامر عالي متوجهٔ درگاه والا گشته راجه جی سنگهه بجای او مقرر شد *

---

(۱) ع [تاوجی] ل - در بادشاهنامه نادجی آمده [صفحه ۳۱۵ حصه اول - جلد اول]

از سوانح این اوقات علیهٔ موکب اقبال است بر شیمه در سجد بکد -
و صورت اینمعنی مبهم آنکه چون خواجه ابو الحسن بعد از انقضای موسم
برسات باتفاق خان زمان وغیره بندها روانهٔ مقصد شد - افواج منصوره را
سه بخش نموده خان زمان و شیر خان و ظفر خان را سردار فی این قشونها
نامزد ساخت - و مقرر نمود که این افواج ثلثه هر روز در وقت کوچ
بنوبت فوجی بهراولی و فوجی به چنداولی تا بآن منزل قیام نماید -
چون گماشتهای نظام الملک رعایای آن ولایت را کوچانیده بکوهسار
و جنگل‌های دشوار گذار فرستاده بودند - چنانچه در آن نواحی ملکه
تا اطراف محال دور دست بیر از آبادانی نام و نشان نمانده بود - و از
رهگذر قلت غله و کثرت سپاه و عمله و فعلهٔ اردو غلاء آذوقه بل قحط
خورا ک بجای رسید - که نزدیک بود محال توقف در آن محال دور نما
بل محال باشد - لاجرم باشارهٔ خواجه لشکر ظفر اثر بهر طرف تاخت آورده
دست تاراج و نهب و غارت کشاده در هر تاخت آذوقهٔ بیسمار بدست
آوردند - و گرانی و نایابی آذوقه اختی کمی پذیرفت - در اثنای این
حال خبر رسید که نظام الملک گروهی انبوه را از سوار و پیاده بسرداری
محلدار خان و عمر افغان وغیره تعین نموده - که اطراف معسکر اقبال را از
دور احاطه نموده شبها به بان اندازی و روزها بدستبازی در آیند - خان زمان
و ظفر خان با موکب نصرت شعار در شب ایلغار نموده متصل صبح
چون قضای ناگهان بر سر ایشان نازل شده جمعی کثیر را مقتول ساختند -
و چندیرا اسیر و دستگیر نموده اسباب و اموال و احمال ایشان را بالکل
متصرف شده قرین ظفر معاودت نمودند *

بیان سبب تفویض سرداری کل بدستور اعظم عضد الخلافة الکبری آصف خان و روانه شدن خان عظیم الشان به بالا گهات در مرتبهٔ اول

چون میان اعظم خان سردار کل و سرداران دیگر که در مراتب
و مناصب پایهٔ اعتبار ازو کم نداشتند - نقش موافقت درست به
نشست - چه سایر ایشان که در پیکر عسکر بمثابهٔ اعضای رئیسه بودند -

کما ینبغي متابعت او نمی نمودند - و در آخر او نیز باایشان معاش پسندیده که سر لوازم سرداري است بظهور نمی آورد - و ازین رو میان او و شایسته خان معنئ حسن وفاق به شایستگئ تمام صورت نه بست چنانچه مذکور شد - و مکرر در عرض این مدت حقیقت واقعه معروض پایهٔ سریر والا گردید - رای صواب آرای حضرت شاهنشاهي بمقتضای وقت اقتضای آن نمود - که سرداری بدین فرمایند که کل عسکر را از دقایق رسم و امید در درجهٔ اعلی باشد - و سرداران دیگر را با او خیال برابری در خاطر نقش نتواند بست - و همگنانرا از متابعت صلاح دید و عمل بمقتضای تدابیر او گزیری نبود - لاجرم دریمولا سرداري کل سپاه به یمین الدوله امین الملک بامرد فرموده در وقت رخصت خلعت فاخرهٔ با چارقب زردوزي و خنجر و شمشیر مرصع و دو اسپ عربی و عراقي مزین بزین مرصع و فیل خاصه با ساز نقره مرحمت فرمودند - و شایسته خان خلف آنوالا شان جیغهٔ مرصع با خلعت و اسپ و الله و بروی خان بخدمت بخشیگرئ فوج مذکوره خلعت و اسپ یافته بخصب گردیدند *

چون عبدالله خان بهمان عارضهٔ سید مظفر خان مبتلا شده بود حسب الامر انور متوجهٔ حضور گشته بمعالجهٔ حکیم حکیجیون صحت یافت - بولاحی کوبی از اعیان نظام الملک داخل عسکر منصور گشته بموجب التماس نصیریخان بمنصب سه هزاري دو هزار سوار افرازی یافت *

چهار دهم آبان ماه موافق سه شنبه سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل هجری جشن وزن قمري سال چهل و یکم از عمر ابد مقرون که از حساب افزون و از شمار بیرون باد ترتیب یافت - و انجمنی فردوس آئین آذین و تزئین پذیرفت - که نظیر آن در نظایر این روز بنظر روزگار در آمده باشد - لوازم عیش و بساط و مراسم طرب و انبساط و آئین داد و دهش بظهور آمده درهای ضیق معاش و طرق تنگ عیشي بر محتاجان مسدود نمود *

از سوانح دولت ابدي انتما که درین ایام چهره نما گشت ترکتاز فوج ظفر اثر اعظم خان است برخانجهان و فیروزي باتتی اولیای دولت نصرت روزي بران برگشته روزگار - چون بعد از انقضای موسم برسات عسکر قیامت اثر از جا در آمده مستعد کار شد - و مقارن آنحال نوشتهٔ آصف خان سردار کل به اعظم خان رسید - لاجرم سیلاب افواج بحر امواج که شعبهٔ از

دریای لشکر قلزم تلاطم است بطغیان در آمده بآهنگ استیصال و گوشمال
مردم بی نظام و خانجهان تیره انجام متوجه شد - از جوش آن جیش شورش
انگیز سر تا سرساحت دکن بل روی زمین آشوب خیز گشته آثار روز محشر
و شور رستخیز بعرصهٔ ظهور آمد - بهلول و [illegible] و سایر مردم نظام الملک
که در حالناپور برسات گذرانیده بودند - از آوازهٔ نهضت موکب منصور بی پا
و بی جا شده بسوی پاتهری[1] فرار شدند - اعظم خان در همان گرمی
بر خانجهان که در نواحی بیر[2] موسم برسات گذرانیده انتظار اجتماع سرداران
داشت جلو ریز کرده تاخت آورد - و بصف شکن خان نوشت که با مردم
خود از قلعه برآمده تا رسیدن لشکر اورا مشغول سازد - و در هنگامی که
خانجهان در موضع راجوری اسباب سوداگرانرا که بدست آورده بود بر افغانان
قسمت می نمود - اردوی جهانگیری را در موضع مچهلیگانو که از راجوری
سمت چهار کروه است باهتمام یاقوت خان و ساوجی و اکرام خان و میر
عبدالله و رعایتخان گذاشت که از دنبال بآهستگی روانه شوند - و خود
باتفاق بهادر خان و راجه ججهار سنگه و بهادر خان و راو سور و سرافراز
خان و خواصخان و خان نثار خان و راجه بیتهلداس و راجه بهار سنگه
و انوپ سنگه و ارجن برادر رانا کرن و مرحمت خان و خدمتپرست بندیله
و اهتمام خان و کهیلوجی و اوداجی رام و جگدیو راو و سایر امرای دکنی
و منصبداران و احدیان خوش اسپه که پهر شب گذشته راهی گشته
هنگام صبح اطراف خانجهان را فرو گرفت - چون صف شکن خان
بموجب نوشتهٔ اعظم خان فوج خود را تورک کرده بر فراز پشتهٔ بفاصلهٔ
یک کروه برابر مقاهیر که چهار کروه از بیر گذشته در دامن کوهی اقامت
داشتند ایستاده - عزیز پسر آن دلیل بمقابلهٔ صف شکن خان شتافت -
درین اثناء اعظم خان با لشکر ظفر اثر جلو ریز رسید - عزیز از وصول امواج
بهره پای ثبات از دست داده مضطرب نزد پدر برگشت - و برگزارد
که لشکر نصرت اثر بسرعت توجه نموده رسیدند - و جمعی که پیشتر نمودار
شده بودند فوج صف شکن خان بود - آن خیره سر تیره اختر را از درست
نشستن این مقصود که باعث شکست اعادی و استیصال کلی او بود -
غیرت از جان برخاست - ناچار به بیقراری سمند بر روی آتش بجانهٔ

(۱) موضعیست که درمیان دو آبهٔ پورنا و گوداوری واقع است *
(۲) قریب به چهل کروه در سمت شمال و شرقی احمد نگر واقع است *

زین سمند باد پا برنشسته از راه اضطرار رو بروی چندین هزار شعلهٔ سوکش گشت - وبباد حملهٔ ناقص نیران قتال را چون شعله رود میر خس اشتعال داده هنگامهٔ افسردهٔ خود را بیمکرم ساخت افواج منصوره متعاقب یکدیگر رو بدو نهادند - نخست راجه جی سنگه سردار فوج هراول با راجه بیتهلداس و ایرای و سایر راجپوتان حمله آور شد - بعد ازآن سپهدار خان سرآمد فوج برانغار با بهادر خان ولد دریا که برعکس پدر خلاف منش هرگز در آئینهٔ عقیدت و مرات ارادتش جز صورت صفای اخلاص و نقش وفا و وفای مصور نشده جلو انداخت - آنگاه خواصخان و سردار خان و مرحمت خان بخشئی احدیان و اهتمام خان داروغهٔ توپخانه و سایر برقندازان از دنبال ایشان سهیل بنگاه و برق خرمن آن سپاه تحت شده سلسلهٔ جمیعت ایشانرا چون روزگار اختر بداندیشان پریشان ساختند - چنانچه آن مقاهیر جمع پرنال و اسباب و اموال خصوص قماشهاهی تجار را که تاراج کرده به تقسیم آن اشتغال داشتند بجا گذاشته رو بهزیمت و پا بکوه نهادند - چون اکثر تابینان امرا و احدیان تاراج غنایم غنیم را فوزی عظیم دانسته دست به یغما بر کشوده بودند - تورک موکب اقبال از هم پاشیده برقرار اول نماند - چنانچه با اکثر سرداران مسلمانان و راجپوت اندک مایه مردمی که اهتمام ناموس و نام را غنیمت می شمردند اقدام ثبات افشردند - چون بیم آن بود که با فراهم آمدن جمیع عسکر غنیم پریشان روزگار در عین مساعدت فرصت وقت غنیمت اندیش گشته از پیش بدر رود - ناچار امرای نامدار باعتماد همراهئی اقبال و اعتضاد کارگرئی دولت ابدی اتصال از دنبال ایشان ببالای کوه روانه شدند - نخست بهادر خان و اهتمام خان و نرهر داس

جهاله بسردارئی عنایت الٓهی و حمایت اقبال بادشاهی به تیغهٔ کوه برآمده رو بسوی آب تیره رای نهادند - و چون خان جهان دید که چندی از بندهای درگاه خدیو زمین و زمان که مانند نزول قضای آسمانی بلندی و پستی و نشیب و فراز پیش ایشان یکسان است ببالای کوهسار برآمدند - و دیگر دلاوران نیز فوج فوج شتاب سیلاب سر در نشیب رو بفراز کوه آورده اند - ازین رو اضطراب تمام بخود راه داده سررشتهٔ خویشتن داری از کف گذاشت - خصوص از نزدیک رسیدن بهادران مذکور که اگر فی المثل هنگام گرمئی هنگامهٔ گیر و دار آفتاب وار پا بتیغ و سپر زوی بکوه ثابت قدم آرند - بی توقف از جای ملکه از پای در آمد - چنانچه

مضمون این منظوم همانا حسب حال ایشان است ـ * بیت *

نشود تیغ پیش حملهٔ او * گر نهی تیغ بر سر کوهسار

دریحال متزلزل در بنای قرار و تحمل او راه یافته بی دست و پا شد ـ ناچار از روی اضطرار عماری فیلی را که عیان باقی ماندهٔ او بران سوار بود براه شیوگنو راهي ساخته خود ثبات قدم ورزید ـ و برادر زادهٔ خود را که بهادر نامي بود ـ و منصب پنجهزار سوار سرافراز بود ـ و ثبوت کوی بر بهوروبهادري او داشت ـ انداز مقابلهٔ بهادر خان و دیگر دلاوران باز داشت ـ و بهادر خان و همراهان او که اند ک مایه مردمی بیش نبودند ـ ناچار پیاده شده بروبروی ایشان آمادهٔ کار زار گشتند ـ و بدست خود قلب اولیاء جمعی کثیر از اعدای دولت را بدرک اسفل جهنم راهي ساختند ـ مجملا درآن روز دلیران عسکر جاوید موکب سعی بی در عرصهٔ کارزار بروی کار آورده رو کش کار نامهٔ رستم و اسفندیار ـ ساختند ـ که روزگار مضمون آن در سمن صحایف بادشاه نامهٔ نامي مانند شاهنامه بر صحفهٔ روزگار خواهد ماند ـ خصوص بهادر خان روهیله که به نیروی دلیری ذاتي و بهادری جبلی چون کوه پا برجا قدم ثبات و قرار استوار ساخته برد و خورد در آمد ـ چنانکه چندین تن راني سر ساخته جمعی کثیررا مجدار ازپای در انداخت ـ و خود نیز دو زخم تیر یکی بر رو و دیگری بر پهلو برداشته از پیر تو زخم رو همانا روی تازه یافت ـ و نرهر داس جهاله نیز چون تیغ آبدار بکارزار در آمده جندی را از پا در آورد ـ و با جمعی از راجپوتان آخر بکار آمد ـ و سپهدار خان و خواجه خان و مرحمت خان عرصهٔ کارزار را تنگ دیده دیوار سنگ بستي را که بر یکدست آن کمر واقع بود ـ سرمایهٔ استظهار ساخته در پناه آن به تیر اندازی درآمدند ـ و راجه بهار سنگه بندیله که داخل فوج برانغار بود خود را به بهادر خان رسانیده ترددات شایسته بجا آورد ـ و راجه جی سنگه و راجه بیتهلداس و راجه انوپ سنگه وغیره که از سمت دیگر بکوه در آمده بودند ـ درینوقت بوقت رسیده خود را بمدد یاران رسانیدند ـ اعظم خان با شتاب باد و سحاب خود را بدامان کوه رسانیده ملتفت خان و راو سور بهورتیه و جندرمن بندیله وغیره دلاورانرا بمبالغه و تاکید تمام بکوه برآورده همگنانرا از همه رو دل داده قوت و نیرو افزود ـ مقارن ایحال که داعیان دولت ابد اتصال در عرصهٔ دار وگیر داد مردانگی و مرد افگني داده مانند کمند تارو بعدو بندي و کمین کشائي برکشاده بودند ـ دلاوران طرف مخالف نیز در معرکهٔ رد

و خورد چون تیغ تیز و خنجر خونریز دم از ستیزه زده زخم‌های کاري میخوردند - و از آنجا که مددگاری توفیق در همه وقت و همه حال قرین و رفیق طریق هواخواهان اینحضرت است - از صولت کوکبهٔ موکب اقبال پادشاهي که مانند فوج لشکر امواج پی در پی رسیده ماه تا ماهي را فرو گرفتند - خیل رعب و هراس هجوم آورده پای ثبات و قرار بهادر مذکور از جا رفته بوادي فرار شتافت - چون آن مخذول که خانجهان از روی استظهار او پشت گرم و به نیروی اعتضاد او قوي بازو بود روگردان شد - افغانان زیاده سر از راه بی سرداري فراري گردیده سر خود گرفتند - و بباد حملهٔ صرصر اثر بهادران نامدار بی پای سده راه پویه سر کرده بپایان کوه راهی شدند - عساکر منصوره ماهره چون قضای نازل از فراز کوه شعله افروز آتش جان سوز کین گشته بدین آئین سر در پی آن مقهوران نهادند - و کمانداران قدرانداز آغاز گیر و دار نموده آن اجل رسیدگان خداگیر را در آن ر آشوب باد شیشهٔ تیر گرفته مرغ روح چندین خون گرفته را از آشیان تن پرواز دادند - برسبیل اتفاق ناگهانی بل از قبل لطایف آسماني که اکثر اوقات نادر قدر اندازیهای قضا سهام غیبی به نشانهای دل نشین بحا برمیخورد - در آن گرمئی هنگامهٔ رزم که برقداران از شرارهٔ فتیلهٔ بندوق آتش فنا در خرمن بد اندیشان می زدند - تیر تفنگی به بهادر مذکور رسیده از پا انداخت - و برسرام نام راجپوت از مردم بهار سنگه مانند قضای مبرم بر سر او رسیده خواست که آن نیم بسمل تیغ قضای نازل را تمام کش کند - قضا را بهادر از تاب حرکت المذبوح بدست و پا زدن در آمده جمدهری بر ران او انداخت - چون انداز آن از کار افتاده زخم کاري کارگر نیفتاد - برسرام از سر قدرت و قوت تمام جمدهری بر گلوگاه او زده کارش را باتمام رسانید - و سر آن زیاده سر بد اختر را جدا کرده با سلاح و اسپ وانگشتر مهر آن گم گشته اثر بجهت علامت تصدیق قتل نزد اعظم خان آورد - خان مذکو آنها را بالتمام به برسرام داده همان خاتم بد خاتمت را بجهت نشانئی قتل او بدرگاه فرستاده سر سراپا شرش را بدروازه قلعهٔ بیر آویخت - و بهادران موکب اقبال تا سه کروه از دنبال آن گروه ادبار مآل تاخته جمعی انبوه را در طي راه مسافر دارالبوار ساختند - چون اعظم خان از لوازم تعاقب باز پرداخت - بنابر آنکه از یک پهر شب تا آخر آن روز زیاده از سی کروه مسافت طي کرده اکثر اوقات بتلاش و تردد و چپقلش گذرانید بود -

ناچار مصلحت وقت درآن دید - که سعادتمندان میدان و یکه تازان مضمار جد و اجتهاد را چندان زمان توقف دهد - که ستوران نعل انداخته و اسپان سم فرسودهٔ کوکبهٔ اقبال که جرم هلال جوهر نعال میزیبد - وگوهر سیاره بل گل میخهای سایر ستاره بجای میخ سمی ورزد - بزودي آسوده شوند - و شاید که در عرض اینحالت دنبالهٔ لشکر ظفر اثر نیز برسد - چون خانجهان نابقیه السیف همین قدر توقف لشکر ظفر اثر از مساعدت وقت یافت - لاجرم آن را بخود بحساب سعادت بزرگ گرفته اینمایه فرصت را غنیمت عظیمه انگاشت - و بقدر قدرت و توت به تکاپو درآمده با سرعت صرصر و تندي تندر راه فرار سر کرده تا توان در خود و نیرو در چارپایان ناتوان یافت یکسر ستافته به تک پا رفته جان بدر برد - درینحال اعظم خان درویش محمد دکنی را با چندی از مردم جگدیو راو و جمعی دیگر از بندهای بادشاهي بتعاقب او فرستاد - و خود نیز باوجود فروماندگي مراکب باحاضران موکب اقبال از عقب شتافت - دریں تعاقب سیصد تن از افغانان دیوسار اسیر و دستگیر گشته اکثر اهل و عیال ایشان بدست افتاد - بیشتر مردم کارآمدني آن نابکار سوای آنانکه بنابر آزار زخم کاري از کار رفته بودند - باللباسی که در بر و اسپی که در زیر ران داشتند سر بدر برده باقي اسپان کوتل و اسباب جا بجا گذاشتند - و خانجهان جریده و سبکبار باندک مایه مردمی پریشان حال نیم جانی از میان بکران برد - چنانچه عیال خود را بر اسپان سوار کرده عماري را با فیل از روی ناچاري گذاشت - و با کمال خواري و بی اعتباري سپس از آن پایهٔ عزت و آن مایهٔ رفعت و کامگاري که همه را بناسپاسي و حق ناشناسي در باخته بود خود را بدرون کوهستان آن حدود کشید - و آن فیل را با عماري درویش محمد نزد اعظم خان فرستاده با سپاه نصرت دستگاه تا شامگاه چون پاداش اعمال سر در پی آن نامه سیاهان نهاد - و در آنوقت که ظلمت بمیان جان آن تیره روزان رسیده بزینهار شب تار درآمدند - افواج لشکر عمان امواج را در ساحل رودی که در آن نزدیکي بود دستوري فرود آمدن داد - چون شب بروز رسید بنابر آنکه آن بدکیش از پیش بدر رفته چندان اثری بر پیروي او مترتب نمي شد - معهذا از جهت یاقوت خان و اردو که بمچهلیگانو تنزل داشتند خاطر اعظم خان متردد بود - لاجرم بحکم مشورت مشیر تدبیر دستوري دستور خرد پیر از اراده تعاقب خانجهان تقاعد ورزیده بازگشت بسوی بیر قرار داد اندیشهٔ صواب پیشه نمود - و در

همانروز که اعظم خان داخل بیر شد - یاقوت خان نیز باردوی ظفر قرین رسید - و چون حقیقت واقعه از قرار واقع معروض خلافت گشت - بادشاه حق شناس از روی قدرداني بجلدوی این خدمت شایسته بهر یک از سردارن و ارباب مناصب رعایتی مناسب پایه و حال نموده بعنایت خلعت و اسپ و فیل و اضافه منصب سرافراز فرمودند - چون خانجهان و دریا از شیوگانو به بیضا پور [1] و بهونسله از پرگنات ولایت بی نظام که بورود افواج در آن اثر آبادي نمانده بود بقصد رفتن دولت آباد رو نهادند - اعظم خان آگاهي یافته از بیر با بیست هزار سوار بصوب سیو گانو کوچ نمود *

از سوانح این ایام چون ساهو جي بهونسله بعد از کشته شدن جادون رای پدر زنش از نظام الملک رمیده خاطرگشته در جاگیر خود پونه و چاکنه که دست نظام‌الملک در آنمقام باو نمي رسید جا گرفته بخاطر جمع آرمیده بود - همدرآن ایام با اعظم خان نوشت که چون این کمینه غلام را سعادت رهنما و بخت کار فرما گشته ارادهٔ بندگي درگاه دارد - اگر از راه خیر خواهي بدرگاه عرضداشت نموده فرمان عاطفت عنوان که در معني امان نامه مشتمل بر استمالت باشد درخواست نمایند - هرآینه در آن حالت باکمال جمعیت بدرگاه مي شتابد - بنابر آن اعظم خان حقیقت بدرگاه معلی معروضداشت - و فرمان قضا نشان بر طبق انجاح التماس او طغرای صدور یافت - لاجرم باتفاق خویشان و منتسبان با دو هزار سوار آمده باعظم خان پیوست - و حسب الامر اشرف ساهوجي بمنصب شش هزاري ذات و سوار و انعام خلعت و خنجر مرصع و شمشیر و علم و نقاره و اسپ و فیل و دو لک روپیه نقد سرافرازي و بلند آوازگي یافت - و میناجي برادر زادهٔ او بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و [2][رتني راو ساتیه] بمنصب دو هزاري ذات و دو هزار سوار و خلعت و خنجر و اسپ و ساماجي پسر ساهوجي بهمین منصب و خلعت و خنجر و اسپ و مالوجي و هیلوجي و هاباجي هر یک بمنصب هزار و پانصدي ذات و هفت صد و پنجاه سوار و انعام مبلغ هشتاد هزار روپیه نقد سر افرازي یافتند *

---

(۱) قریب به بست و پنج کروه در عرب اورنگ آباد واقع است *

(۲) ع [ربی راو ساتیه] بادشاهنامه - صفحه ۳۲۸ - حصه اول - جلد اول *

چون درین ایام خبر رسید که خانجهان و دریاخان با یکجهان ادبار بیگ
جا پیوسته نخست ساحت شیوگانو را باین نسبت مجمع قران نحسین ساخته
بعد ازآن متوجه بیضا پور شده میخواهند دولت آباد را نیز نکبت آباد
سازند - لهذا اعظم خان با هفده هزار سوار از پی بدان سو راهی شد - بمجرد
استماع آوازهٔ نهضت عساکر قاهره بدانصوب نظام الملک نظام آباد را که در
نزدیکی قلعهٔ دولت آباد احداث نمودهٔ او بود خالی کرده پناه بقلعه برد -
و ازین جهت که از نحوست قدم افغانان در آن سال در آن نواحی قطعاً
بارش نشده خشکی بمرتبهٔ رسیده بود - که در سائر آن زمین گیاه از بالش
افتاد - بلکه اصلا نبات نرست چه جای حبوب و ضیع یافتن آن - و باین
علت قلت غله و کثرت غلا بدرجهٔ رسید - عبور عسکر چه جای اقامت
در آن مکان متعسر و متعذر بود - ناچار اعظم خان استیصال آن
بد اندیشان را بوقت خود حواله نموده بالفعل تنبیه و تادیب مقرب خان
و بهلول را که در آن آوان در دهارور نزول نا مبارک داشتند - پیش نهاد
همت نموده متوجهٔ سمت مذکور گردید - چون موکب اقبال بپای آن
گهات رسیده ارادهٔ بر آمدن نمودند - جمعی از مردم مقهور که از بیم عسکر
منصور محافظت سرکریوه بعهدهٔ ایشان بوده راه بر سپاه ظفر پناه بستند -
اهمام خان میر آتش با جمعی از برق اندازان که پیشتر از سایر لشکر ارادهٔ
بر آمدن کوتل نموده بود با ایشان بر خورده آن خاکساران را بباد
بندوق گرفته شعلهٔ فنا در خرمن بقای شان زد - و در اندک فرصتی
جمعی کثیر را از کوچهٔ راه تنگ تفنگ به فسحت آباد ساحت بئس
المصیر راهی ساخته راه عبور بر عسکر بادشاهی کشود - و همدران روز
تمامی لشکر از تنگنای کریوه بآسانی گذار نموده چندی از سرداران غنیم
را در عین ستیز و آویز بچنگ آورده در موضع دارمگانو بیست کروهی
از احمد نگر قرار نزول دادند - روز دیگر اعظم خان در قصبه جامکهیر[1] از
محال ولایت نظام الملک نزول نموده آن پرگنه را در وجه طلب دلاور
خان تنخواه داد - گماشتهای او از روی استقلال اعمال آن را متصرف شده
به ضبط در آوردند - روز دیگر که نواحی قلعهٔ تلنگی معسکر اقبال شد -
نگاهبانان آن قلعه باستظهار حصانت حصار باقدام تجلد پیش آمده از راه
اظهار جلادت بتقدیم پیش دستی اقدام نمودند - و به برج و باره بر آمده

---

(۱) سی کروهی از اورنگ آباد واقع است *

دست به بندوق انگنی و بان اندازی کشودند - اعظم خان بسبب این حرکت ناهنجار که بیموجب ازآن زیاده سران سر زد - بمجرد رسیدن از راه همت به تادیب متحصنان و تسخیر آن حصن حصین گماشت - و بی نصب ملچار و ضم اسباب قلعه گیری برقندازان و کمانداران را بمحض یورش مجبور نمود - همگنان از راه کمال دلاوری طبعی و تهور ذاتی بی مبالات راهی شده روی بپای حصار نهادند - با آنکه از درون و بیرون جنگ در پیوسته متحصنان مردانه در مدافعه و مواجهه کوشیده دست و بازو بسرعت ی و جانفشانی بر کشودند - لیکن بدستیاری عون و صون الّهی بهادران مشابه باد صرصر که بی محابا خود را بر آب و آتش زنند - روبروی توپ و تفنگ شده در عرض یک پهر بی آنکه معاملهٔ یورش بطول کشد - حصاری بآن استواری در حوزهٔ تصرف در آوردند - و جمعی کثیر بقتل رسیده بقیه السیف که زیاده از پانصد کس بودند - تن به قید دادند *

سوانح این ایام سعادت انجام بیست و پنجم آذر ماه الّهی کشش خاطر اقدس بنظارهٔ نزهت‌گاه کراره و شکار آن اطراف رو نموده نزول همایون بدآن فرخنده منزل اتفاق افتاد - و سه روز در آن منبع عیش و شادی به نشاط صید و صید نشاط تمتعی طرب اندوز بوده چهارم روز معاودت فرمودند - بحکم آنکه سامعه از شنیدن اوصاف مرغوب آنمایه لذت می یابد که دیده از دیدن - و ازینجاست که اهل حکمت انبساط گوش را که لذیذترین ملایمات طبع و مشتهیات نفس است بی بهره ندانسته اند - لا جرم درین مقام به تقریب ذکر کیفیت آن نزهت کدهٔ غریب نظاره فریب این حس شریف را حرمان نصیب نه پسندیده بتعریف مجملی از خصوصیات آن سامعه افروز مستمعان میگردد - این گل زمین بدایع آئین که همانا سوادش خال صفحهٔ چین بل سر تا سر متنزهات روی زمین است باسم کراره (نام دهکده ایست واقع در سه کروهی برهانپور که این جلوه گاه شاهد نظر بر ظاهر آن واقعه است) اشتهار دارد- قبل از انکه بالقوه این نزهت‌آباد عشرت بنیاد از توجه این بانی مبانی جهانبانی بفعل آید - پیشینیان بندی بطول صد ذراع و ارتفاع دو ذراع بر پیش رودی که در نزدیکی آن جاریست بسته بودند و ازآن احداث آبشاری نموده - چون در ایام شاهزادگی نهضت والا به تسخیر دکن روی نموده بود - در اثنای سیر و شکار که از موکب اقبال بر آن سر زمین گذر اشرف افتاد - و جوهر قابلیت آن آشکار گردید - حسب الامر قضا نفاذ

آن عمارت گو معمورهٔ هفت کشور به تیز دستی معماران جادوکار در عرض اندک روزگار بندی دیگر بفاصلهٔ هشتاد ذراع بیشتر از بند سابق بر آن رود مترتب شد - چنانچه بین السدین دریاچه بطول صد ذراع و عرض هشتاد ذراع بهم رسیده از دو طرف ریزشگاه آب آن دو بند خاطر نشان و آبشار دلاویز صورت وجود بست - و بنابر امر ارفع بر اطراف آن سراستانی نیز با عمارات عالی و نشیمن های دل نشین بوضع بدیع و هندسهٔ غریب ترتیب پذیرفت - بلطفی و زیبتی که شاهد اطراف آن دریاچه که از روی فسحت منظر و صفای نظر از دل کشمیر و دل صفا پور طرب افزاتر است - و باعتبار نزهت باغ و صفای آب باغ راغان و نهر اجیر هري از یاد برد بلکهٔ از روضه رضوان و حوی نهر بهشت یاد مي دهد - خاصه در موسم زمستان که آب رود بافراط و تموز فصل بر کل و بادستان نیست و در کمال اعتدال مي ماند * بیت *

چنین نزهت کده اندر جهان نیست
مگر باغ جنان گرچه جنان نیست
ز لطف آبشارش فیض در جوش
رود از دیدن آن هوش از هوش

از سوانح اقبال این دولت ابدي اتما که در صوبهٔ اودیسه چهره نما گشت کسر لشکر مرقه امر ملنگانه است و فتح قلعهٔ منصور گده - توضیح این ابهام آنکه بر طبق فرمان قضا امضا باقر خان متوجه تسخیر منصور گده که بنام بانئي آن منصور نام غلام قطب الملک اشتهار دارد - متوجه شده چون نزدیک رسید - شیر محمد خان گماشتهٔ قطب الملک بنابر آنکه سامان قلعه و سر انجام قلعه داري خصوص استحکام برج و باره و سد مداخل و مخارج آن پرداخته درین باب کما ینبغي سعي بلیغ بجا آورده بود - بخاطر جمع با جمعیت تفرقه اثر خود که در آنولایت به سه هزار سوار و [دوازده هزار]ع پیادهٔ جلد و جرار بود - بکار فرمائي ادبار سنخه مواجه و مقابله و آمادهٔ مدافعه و مقاتلهٔ مرکب اقبال گشت - و اکتفاء بتحصن حصار ننموده چهاردهم دي ماه باهنگ جنگ صف در میدانگاه میانهٔ سمت شمال و شرقي قلعه تسویه صفوف نموده از روی تهور و تجلد سلاحشوري در آمد - باقر خان با سایر تابینان و بندهای

ع [ده هزار] بادشاه نامه - صفحه ۳۳۳ - حصه اول - جلد اول *

بادشاهي و جمعي از مینداران آنحدود بتوزک تمام صف نبرد و بسال قتال آراسته رو بدفع ایشان آورد - و قبل ازآنکه دلیران از هر دو سو باهم برآمیخته در یکدگر آویزند - پیادگان سپاه دکن برسم معهود نخست بارو به بان اندازي برکشوده از برج و بارهٔ قلعه نیز از رگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژالهٔ آتشین بر اولیای دولت ابد قرین باران ساختند - درینحال باقر خان فوج هراول را که بسالاري محمد شریف خویش خود مقرر داشته بود - بمدافعهٔ هراول مخالفان نامزد ساخته خود رخ بقول آن گروه ادبار پژوه نهاد - و هر دو به یکبارگي بر انگیخته بر قلب ایشان که مشتمل بر چهار صف پی در پی از سوار و پیادهٔ جرار بود تاختند - و آن تیره بختانرا که تاب صدمهٔ اولیای دولت بروز صورت نداشتند در حملهٔ اول از یکدیگر متفرق ساختند - چنانچه جمعي کثیر از ایشان کشته گشته خلقي بیشمار گرفتار شدند - و باقي ایشان پراگنده و پریشان گردیده پناه بجنگل و کهسار بردند - و غنیمت بسیار بدست ارباب نهب و تاراج افتاد - باقر خان از آنجا که راه سرداري است نگذاشت که خاطر متحصنان قرار گرفته آرام پذیرد - بنابرآن بهمان پا تا پائین دیوار قلعه یک جلو تاخت - و دلاوران عکسر فیروز نردبانها که بجهت آن روز ترتیب داده بودند بر گردن گرفته بپای حصار رسانیدند - و بمجرد رسیدن قدم بر آنها گذاشته رو به برآمدن برج و باره آوردند - نگاهبانان قلعه که مردم دکن ایشانرا نایکواري گویند - بمحض ملاحظهٔ اینحال از کار رفته یکبارگي دست و پا گم کردند - و چارهٔ کار خود در زینهار طلبي دیده ناچار برسم معهود دکن که در وقت تنگي عرصهٔ کار زار از روی ناچارگي که برگ بدندان گرفته درینصورت طلب امان مي نمایند - عمل نموده به تسلیم کلید قلعه دارالنجاة سلامت و امن آباد عافیت بر روی روزگار خود کشودند - باقر خان بعد از فتح قلعه را به میر علي اکبر نام ملازم خود سپرده فوجداري آن ولایت را به صفي قلي منصبدار باز گذاشت *

نومید شدن خانجهان و دریا خان و رفتن بسوی مالوه با هزار شورش انگیزی

از آنجا خیانت و خوف و غدر و حذر بر طبق حقیقت قضیهٔ الخائن خائف و الغادر حاذر متلازم یکدگر اند بمثابهٔ که در یک ماده مطلقا از هم تخلف ندارند - درینولا بنابرآنکه از شامت آن در شور بخت

بد فرجام که سر وقت بی نظام افتاده بودند و سلسلهٔ نظم احوالش از انتظام رفته بود چنانچه سر تا سر زمین دکن شورش خیز و آشوب انگیز گشته کار بدآن کشید که ملک و مال دیرینه سال آن سلسله یکسرگي بمعرض تلف در آمد - لاجرم آن دو بدنهاد چون بر نظام الملک اعتماد نداشتند از راه دور بینی بخاطر آوردند - که مبادا خلاص خویش درگرفتاری ایشان دیده سلامت خود در تسلیم آن بداندیشان اندیشد - تا بنا بر صلاح کار فاسد خود را در آن دیدند که از راه مالوه بولایت بنجاب شتافته از افغانان آن سرحد استمداد نمایند - مجملاً باین اندیشه ناقص با صفدر و ایمل و سایر افغانان از نواحی دولت آباد تا ستور شتافته از آنجا براه بهرن گنو و جوپره [1] و انبه و امر روانه صوب مالوه گردیدند - چون در علم قدیم تقدیم این امر که عنایت است از استیصال آن گروه ضلالت مآل بحسن سعی این دو سردار نامدار یعنی عبد الله خان و سید مظفر خان حوالت رفته بود - لاجرم در باطن اینمعنی علت شده بظاهر آن عارضه که سبق ذکر یافت سبب گشته حسب الحکم اشرف سید مظفر خان از بالا گهات بدرگاه معلی آمده بود - بعد از اطلاع بر تمامی حقیقت حال خانجهان سید مظفر خان از حضور اقدس و عبد الله خان از پائین گهات بتعقب او معمور گشته حکم معلی شرف نفاذ یافت - که از هر جا که این دو سردار بیکدیگر پیوندند - استیصال آن بد نهاد را پیش نهاد سازند - و به نیروی اتفاق که بالخاصیت موجب موافقت تائید آسمانی است اصل وجود آن بد گهر را از بیخ و بنیاد بر آرند - و آنحضرت از غایت اهتمام درین مهم متوجه تجهیز عسکر ظفر اثر و سر انجام سپاه نصرت پناه شده بی استفسار از اختر شناسان ساعتی مسعود بجهت شروع این مهم خود اختیار نموده روز نهم دیماه چندی از امرای عظام و سایر منصبداران مثل سرافراز خان و دوارکا داس و مادهو سنگه ولد راو رتن و یکه تاز خان و شهرزاد و اوگرسین و شیام سنگه و جگناتهه راتهور و امیر بیگ باصد تن از گرز داران شیر افگن که هما نا تن اسفندیار و دل تهمتن داشتند - درین فوج متعین ساختند و مقرر فرمودند که براه بیجاگذه متوجه ماند و گردند - و همه جا از مخالفان خبردار بوده بر اثر آن گروه ادبار پژوه روانه شوند - چون

---

(۱) در منتخب اللباب این مقام را جوپره و چونپره نوشته - [صفحه ۴۳۲ - حصه اول]*

سردار مذکور در کمال استعجال مرحله پیما گشته در قصبه بالگانو بعبد الله خان پیوست - فی الحال ازآن مقام طبل رحیل بر سبیل استعجال کوفته بشتاب باد و سحاب از دنبال شتافته بیست و هفتم دیماه حول سرونج رسیدند خبر یافتند - که آن سیاه روزان دو روز قبل از نزول عسکر اقبال در آنجا رسیده ارادهٔ تاخت شهر داشته اند - و بحسب اتفاق خواجه عبد الهادی ولد صفدر خان که از جانب پدر حاکم آن محال بود با خواجه بابا و گروهی دیگر چهار گهری قبل از وصول آن گسسته امید داخل سرونج شده توفیق حراست شهریافته بود - آن مخذول جاوید از دریافت پیشنهاد خاطر نومیده شده ناچار با یک جهان حرمان از آنجا رو تافته دو حلقهٔ فیل سرکار خاصه شریفه که مشتمل بر پنجاه و شش [۱] زنجیر بود بدست آورده رو بوادئ فرار و ادبار نهاد *

روز چهار شنبه بست وپنجم دی ماه موافق پانزدهم جمادی الثانیه سنه هزار و چهل هجری بساعت همایون که سعود آسمانی انواع انظار سعادت‌نثار مجلس مقدس نموده بودند - وکف الخضیب دستها بدعای دولت جاوید مقرون برکشوده بزم قدسی وزن شمسی از سال چهلم عمراند طراز آنحضرت که تاتقای بقا امداد و مد مدت آن بر صفحهٔ روزگار و افراد دفاتر لیل و نهار باق باد زینت و ترتیب یافته - خدیو روزگار خورشید وار به برج کفهٔ میزان تحویل نموده و پلهٔ برابر را بزر و گوهر آموده خویشتن را بنابر انجاح حوایج نیازمندان نوع بشر برسم معهود با سایر اجناس و نقود دیگر سنجیده براهل استحقاق هفت کشور قسمت فرمودند *

کشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت

کشد آدمی را دو جذبه بزور یکی آب روزی دگر خاک گور

کشایش این دو کشش که همانا از یکدست اجل رسیده و قسمت دریافته را جا در آورده تا آنجا که میخواهد می کشد و در هیچ مقام قرار و آرام نداده کشان کشان تا بمقصد می دواند - چنانچه خانجهان کافر نعمت و دریا ناسپاس را که جاذبهٔ خاک ولایت کالنجر و بندیلهٔ بل کشش زبانهٔ شعلهٔ سعیر و جحیم و آبشخور سر چشمهٔ صدید و حمیم از راه این دو سر زمین بجانب خود می کشید - همانا بدین وجه بی خویشتن داری از دولت آباد راهی شده بدون آنکه مقصد مشخص

(۱) در بادشاهنامه پنجاه مذکور شده- صفحه ۳۳۸- حصه اول - جلد اول*

و سرمنزل معینی داشته باشند هایم و سرگردان می گشتند - تا آنکه دریا
شوریده سر که پیمانهٔ عمرش چند روزی پیشتر از خان جهان پر شده بود
درینولا در سرزمین بندیله سر نهاد - و خانجهان یکدو گام آنسو تر در نواحی
کالنجر گردن از بار سر آزاد ساخت - تفصیل بیان و کیفیت قتل دریا
بد سرانجام آنکه چون سابقاً گذار خانجهان بر ملک بندیله افتاده بود
بکرماجیت پسر ججهار سنگه اغماض عین نموده سر راه برو نگرفت
و ازینوجه او و پدرش در معرض عتاب و خطاب بادشاهی در آمده همواره
خایف و خجل میزیستند و پیوسته در صدد آن بودند که از هر وجه که رو
دهد باقدام عذر خواهی پیش آمده بتقدیم خدمت راه خود پاک سازند -
درین ولا که خانجهان و دریا قدم بملک ایشان نهاده خواستند که از کالپی
سر بر آرند بکرماجیت اینمعنی را که پیوسته از خدا میخواست از لطایف
غیبی شمرده افواج آراستهٔ خویش غرّه بهمن ماه به تکاپو در آمده سر راه
بر ایشان گرفت - و نخست بدریا که جنداول بود بر خورده برد و خورد
در آمد - آن سرمست بادهٔ غرور نیز که رسائی این نشاء هوش ربای در کاسهٔ
سر تهی مغزش سرشار افتاده بود بی محابا بر فوج بکرماجیت حمله آور
گردید - و درینحال که او سرگرم جانبازی شده درپی حریف اندازی بود
قضا را تفنگی که از دس درینمقام بجا افتاده آنرا لطیفهٔ غیبی توان خواند
بر سر او خورده از پا در آمد - چون دریا باد پیما را سفینهٔ عمر در گرداب فنا
افتاد و از زیاده سری ها حباب آسا کاسهٔ سر بباد هوا برداد افواج بندیله
به گمان آنکه سردار این فوج خانجهان بود از اطراف بر سر او ریختند -
و خانجهان درین میانه فرجهٔ فرار یافته بر یک کنار عرصه زده جان مفت از
میان برد - در آن چپقلش و تعاقب که بعد از ظهور فرار خانجهان رو نمود
قریب بچهار صد افغانان با یک پسر دریا بی سر شده - و دویست بندیله
در عرصهٔ کار زار بمقام جانسپاری در آمده مراسم سپاس گذاری حقوق نعمت
بیقیاس ولی نعمت جاوید بجا آوردند - چون این قضیه که از اتفاقات
حسنهٔ روزگار بود بکرماجیت بدرگاه معروض داشته سر دریا با پسرش ارسال
داشت هفدهم بهمن ماه بدرگاه رسیده چندی بر سرراهها افتاده از لگدکوب
حوادث باداش بی طریقی و بی راهی می یافت - بکرماجیت بخطاب
جگراج نامور گردیده بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازگی
اندوخت - چون شرارت وجود نابود دریا مردود از شرارهٔ آتش باروت
فرو نشست خانجهان وداع صبر و قرار کرده مدهوش وار زمام اختیار خویشتن

داري از دست داده هر روز مسافتي پی سپر میکرد - و موکب اقبال از دنبال آن ادبار مآل بر سبیل استعجال مراحل پیموده سیزدهم بهمن بموضع نیمي از اعمال بهاندور [1] پانزده کروهي سهنده [2] رسیدند - و بندهای بادشاهي خبر یافتند که مسافت میانه ایشان و آن سر گروه کوته اندیشان زیاده از ده کروه نه مانده بنابر آن بیدرنگ باهنگ یکرو کردن معاملهٔ او از روی عجلت تمام رو براه سرعت نهادند - چون خانجهان از وقوع پاداش کردار لکدکوب هجوم حوادث روزگار و پایمال دست برد آفات لیل و نهار شده از ایلغارهای پی در پی نمز کوفته گشته - چنانچه سواران از کار مانده در چهار پایان قوت رفتار نماند معهذا از زخمی بسیار همراه داشت بنابر آن در آن روز دیر تر راهي شده - ازین راه جمعی از افواج قاهره خود را زود بدو رسانیدند - و از همه پیشتر مقدمهٔ جنود فتح و ظفر سید مظفر خان که همه جا مانند طلیعهٔ بخت بلند پیش موکب مي شتافت دنبال آن برگشته بخت را دریافت - و چون خبر رسیدن مقدمهٔ لشکر ظفر اثر باو رسید سراسیمه شده یکبار از جا رفت - و با وجود عدم ثبات قدم با پانصد سوار کار آزموده جانسپار بر سر راه سپاه ظفر پناه ناچار پای قرار بر جا و استوار داشت - و زخمیانرا باندک مایه خزانه که از دست برد تاراج حوادث زمانه بار مانده بود با چندی از افغانان زبون اسپه پیش فرستاد - خان فیروز جنگ در آنروز شهامت هاشمي را بکار برده با صدمهٔ سیل و صولت برق بر خیل لشکر آن خرمن سوخته حمله آور گشت - و ازآن طرف خانجهان با افغانان حمیت سرشت ناموس دوست بر سر جان پا محکم نهاده سپر صدمهٔ آن قضای مبرم سد و دست از جان شسته بی محابا بزد و خورد در آمد - کوتاهي سخن در آنمقام که زبانهٔ آتش حرب بلندي گرای گشته معاملهٔ بداد و ستد جانها افتاد - و صفدران تهور منش مانند نهنگان خشمگین با تندي شیر و تیزي شمشیر بر اعدای هم تاخته آتش کین هنگامهٔ رزم را گرمي دیگر دادند - از هر دو صف رزم جویان تند خو روبروی هم شده از فرط پر دلي چندین خانهٔ زین تهي ساختند - و چون پروانهٔ

---

(۱) در شمال و شرق جهانسي واقع است *
(۲) در شمال کالنجر واقع است *

بی پروا خود را بر آتش زده در دست برد شجاعت دست از رستم دستان بردند *

* مثنوي *

بنای جدل سخت بنیاد شد | تن از آهن و دل ز فولاد شد
چو سیل آن دو خیل خرابي پرست | بویرانئي هم کشادند دست
دویدند برهم یلان بیدریغ | چو جوهر بدندان گرفتند تیغ
چو برق از رگ ابر بهر مصاف | برون جست شمشیر خود از غلاف
چنان گشت دست و بغل کار زار | که سد نیغها حفت مقراض وار

در آخر کار بیمن چهره کشائي توجه آن نظر یافتهٔ تائید خدائي شاهد فتح در آئینهٔ تیغ مجاهدان نصرت انتما صورت نما گردید - چنانچه در اندک مایه مدتی به نیروی کارگرئي اقبال خدیو روزگار کار اکثر آن زیاده سران رزم سار از دست بازي بسر بازي کسید و از جمله نامداران عسکر ظفر اثر شیر زاد خویش خانعالم مردانه تلاش نمایان بظهور آورده خود نیز در عرصهٔ جلادت نقد جان باخت - و همچنین راجه دوارکا داس نبیرهٔ رای ستر سال در بارهٔ کشش و کوشش پای کم نیاورده تنی چند ازآن زیاده سران را بسافر ملک عدم ساخت و خود سر بسر حق گذاري نهاده بکار آمد - چون خانجهان اکثر مردم خود را قتیل و مجروح دید - خصوص محمود نام پسر او و صدر روهیله که نیروی بازو و گرمئي پشت او بدیشان بود بکار آمدند و خانجهان نام پسر دیگرش را از تفنگ زخمی منکر بر روی ران رسید - و بدو نیز چند زخم نمایان رسید ناچار ثبات قدم را خیر باد گفته راه فرار سر کرد - و مطلقاً بهیچ چیز مقید نه گشته قطع طریق فرار اگرچه في المثل گام واري باشد غنیمت مي شمرد - چنانچه فیلان کوه پیکر که همراه داشت بحساب کاهی برنداشته جا بجا گذاشت - بلکه منصوبهٔ خود در آن دانست که شاید دمی چند بهادران غنیمت گیر را بدآن مشغول ساخته خود در آن فرجه فرصت هزیمت بیابد - از جمله فیلان بیست زنجیر بدست دلاوران شیر افگن فیل گیر افتاد - باقي راجه امر سنگه زمیندار بهاندور گرفته بموکب اقبال فرستاد - چون خانجهان گریزان گشته افتان و خیزان خود را بنواحئي کالنجر رسانید سید احمد قلعه دار کالنجر سر راه برآن گمراه گرفته جمعی کثیر از همراهان او را به تیغ گذرانید - و چندی دیگر را با [1] [حسین] ع نام پسر و تومان و طوغ و علم و بیست و دو زنجیر فیل بدست آورده بدرگاه عالم پناه ارسالداشت و بجلدوی این تلاش مردانه بخطاب جانباز خان

---

(۱) [حسن] ل *

سر افراز شد - و خانجهان بکار فرمائي اضطراب عنان بشتاب سپرده تا کنار تالاب سیهنده که بست کروه مسافت درمیانه بود هیچ جا عنان یکران خذلان مشنول نه ساخته یک جلو تاخت - و عنان اختیار از دست فروهشته درین مقام که خاک دامنگیرش گریبان گیر گردیده بود قرار اقامت داده از سرکوچ در گذشت - و از ته دل همراهان خود را میان مرافقت و مفارقت مختار ساخته اکثر را بجدائي گزیدن تکلیف داد - در آن میانه جمعی را که ملاحظهٔ حمیت افغاني بل رعایت حق نمکداني ملحوظ بود ازین رو تا همه جا همراه بودند درینجا نیز همراهي گزیدند و باقي سر خویش گرفته براه خود شتافتند - و ازینجانب دولتخواهان در روز دو شنبه چهاردهم بهمن ماه موافق غرهٔ رجب پیشنهاد همت ساختند که بهر صورت که رو دهد امروز معاملهٔ او را یکرو سازند- و بحکم این قرار داد از عقب او فوج فوج از دریای لشکر طوفان اثر بشتاب موج گرداب پی در پی شتافتند - نخست سید مظفر خان با مادهو سنگه و دو صد سوار گرز دار و چندی دیگر از بهادران عسکر ظفر اثر بآن فلک زده بر خوردند - و آن بر گشته بخت با عزیز نام پسری که اعز اولاد او بود و ایمل و جمعی دیگر از افغانان از عمدهای سرداران او که باو پایداری نموده بودند بنابر آنکه دل بر هلاک نهاده دست از جان شسته بودند فیل را پیش رو نهاده بروش راجپوتان همگي از اسپ پیاده شدند و رخ بعرصهٔ پیکار نهاده با فوج شاهي روبرو گشتند - پیش از همه مادهو سنگه با چندی از گرز داران پیشدستي نموده با ایشان بدار و گیر در آمد و از غایت جرأت و جلادت در عرصهٔ کار زار چون کمان سینه به تیر داده مردم هر دو صف چون مژه درهم آویختند * * مثنوي *

نهنگان ز دریا بدشت آمدند خرامنده شیران بگشت آمده
در آن عرصهٔ شوری بر انگیختند که در چشم محشر نمک ریختند
ز برندگیهای شمشیر کین لب زخم بر تیغ گفت آفرین
ز هنگامهٔ دست برد یلان نجستي کسی جز خدنگ کمان
ز مغز دلیران در آن دشت کین سری بود پر مغز گوئي زمین

اگرچه درین رزمگاه افغانان بحکم آنکه پای گریز نداشتند ناگزیر شمشیر تیز گرفته بمبادرت در آمده بودند اما داد کشش و کوشش داده با وجود کمي عدد مردانه وار با دمي پر کین و جبهني سراسر چین

روبروی بهادران پر دل چنانچه باید گشتند - و آن سرگشته خون گرفته نیز چون کارش بر سر افتاده بود و روز کارش بپایان رسیده در عرصهٔ پیکار به هیچ وجه من الوجوه پای کم نهاوده دست و پای بسیار زده تلاش و تردد بیشمار بر روی کار آورد - و باوجود آنکه چاره گرئي سعي سودی نداشت و اصلا امید بهبودي نبود بقضای خدا بمبارزت در آمده مشت بر نشتر و پهلو بر نوک خنجر مي زد تا آنکه از اطراف عرصهٔ مصاف زخم‌های نمایان خورده - خصوص از زخم برچهٔ مادهو سنگه که بیشتر از همه برو زده بیشتر از همه کاري افتاده بود - باوجود اینحال تا تاب و توان خویشتن داري داشت از خود نرفت و از پای در نیامد - آنگاه اکثر دلاوران که چون دشنه بخونش تشنه بودند تا رسیدن سید مظفر خان امانش نداده بزخم‌های پیاپی سیوف خاک وجودش را بصرصر فنا دادند - در آن میانه قریب بسي سوار از همراهان او خود را بیک کناره زده تنک و تا سر بدر برده پی کار خود رفتند - و دیگران قریب صد کس که عار فرار بخود قرار ندادند پا محکم نموده قطعاً نه لغزیدند و بر سر جان نه لرزیده در پای تیغ تیز ثبات قدم ورزیدند - مثل عزیز و ایمل و چندی دیگر که از کشتن و مردن ابا و پروا نکرده پروانه وار خود را بیدریغ بر شعلهٔ تیغ آتش آمیغ زدند - و از موکب اقبال درین جدال سد ماکهن ولد سید عبدالله نبیرهٔ سید مظفر خان با بیست و هفت تن دیگر سر در راه جانبازي داده سر افرازئي جاوید خون بها گرفتند - و چندی دیگر محضر دلیري را بخط زخم نمایان رسانیده رایت مردي بر افراشتند - در آن وقت که گرز برداران سرهای آن زیاده سران از تن جدا ساخته بر سر نیزه کرده بودند عبدالله خان بهادر فیروز جنگ با سایر سرداران عسکر ظفر اثر از دنبال رسیده بشکرانهٔ این فیروزي که بتازگي روزئي اولیای دولت ابد طراز شده بود از روی نیاز شکر کارساز حقیقي بجا آورد - و سر خانجهان و عزیز و ایمل را همراه خواجه کامگار برادر زادهٔ خود بدرگاه عالم پناه فرستاد - و فرید نام پسر خانجهان که زنده گرفتار شده بود با جان جهان که زخمدار پناه بزن دریا برده بود با جلال برادر خورد بهادر خان مقید نموده بیکه تاز خان سپرده روانهٔ حضور پر نور ساخت *

* ابیات *

کجا این سر و اعتبار [1][سنان]ع   مگر از پی عبرت دیگران

---

(۱) ع [چنان] ل *

سری را که بودی ز صندل بدرد [1][سنانش ببازي پر از کاه کرد]ع
سرش آمد آخر اگر رفت تن بود عذر آن رفتن این آمدن

بامداد روز دوشنبه بیست و دویم ماه مذکور موافق اواسط رجب که عید الفتح اولیای دولت جاوید نصرت بود خواجه کامکار سر آن تیره روزگار را بدربار سپهر مدار رسانید - و معتمد خان ازینمعني خبردار گشته بآهنگ مژده رساني بیشتر شتافت - و بهنگامی که خدیو روزگار در آب بهتي کشتي سوار از شکار مرغابي صید خوشوقتي و کامیابی مي فرمودند ادای نوید فتح و بشارت نصرت نمود - آنحضرت شکر و سپاس بیقیاس و منتهای بی منتهاء واهب متعال بجا آورده از روی شگون برسم معهود امر بنوازش نقارهٔ شادیانه فرمودند - و ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم تهنیت بجا آوردند - و فتح نامها متضمن به بشارت استیصال آن خسران مآل بجهت یمین الدوله آصف خان و مهابت خان خانخانان و سایر صوبه داران و امرای سرحد ارسال داشتند - و عبدالله خان بهادر و سید مظفر خان را از روی عنایت بی غایت به فرمانهای عاطفت عنوان اختصاص داده مصحوب عبدالله بیگ با خلعت های فاخره فرستادند - و معتمد خان برسم مژدگاني از عنایت خلعت خاص تشریف یافته - و خواجه کامگار باضافهٔ منصب و مرحمت خلعت خاص و اسپ سرمایهٔ اعتبار اندوخته بخطاب عرب خاني نامور گشت - و بکار فرمائی مصالح ملکي برای اعتبار خیره چشمان سرهای پر سور و سر آن خیره سران آویزهٔ گوش دروازهٔ قلعهٔ برهانپور شد - و چندی راس المال عبرت ارباب خبرت و سرمایهٔ بصارت ارباب شرارت بود - درینوقت که سر پیر خان مخاطب به خانجهان بعد از سر دریا بدرگاه والا رسید شاعر جادو بیان طالب کلیم این در یتیم در رشته نظم انتظام داده بعرض اعلی رسانید و صلهٔ سرشار یافت * قطعه *

---

(۱) ع [زمانش ببازی پر از کاه و گرد] صفحه ۴۳۳ - حصه اول منتخب اللباب در نسخهٔ کتبخانهٔ آصفیه حیدر آباد بجای سنانش زمانش رقم شده *

این مژدهٔ فتح از بی هم زیبا بود — این کیف دو بالا چه نشاط افزا بود
از رفتن دریا سر پیرا هم رفت — گویا سر او حباب این دریا بود

چهره نمائی شاهد مراد عسکر منصور که عبارت است از فتح قلعه دهارور بنقاب کشائی اقبال این تائید پرورد عنایت ذو الجلال

چون سایر سهمات این دولت خدا داد خدا ساز است و از مزید سعی کار گذاران و میانجی کوشش مددگاران بی نیاز لاجرم همه وقت و همه حال بموافقت توفیق نقش مراد خداوندان بخت و اقبال بر وفق دلخواه درست می نشیند و اسباب پیشرفت کار اصحاب سهم السعادت خود بخود آماده و مهیا گردد - شاهد صدق این مقدمه فتح قلعهٔ محال کشاد دهارورا است که به کمال حصانت و استحکام بر روی پشته مرتفع اساس یافته بر اکثر اطراف آبکندهای ژرف و شکستهای سهمگین هولناک و جرهای عمیق دارد - و تا حال تصور فتح آن در آئینه خیال هیچ کشور گیری صورت نه بسته بود از سلسله جنبانیهای اقبال کار ساز فتح آن در لباس ترکتاز روی نمود - و حقیقت این واقعه آنکه چون اعظم‌خان از راست رویهای اندیشهٔ درست بخاطر آورد که نخست به قصبهٔ دهارور و پیسته که بلغت دکن عبارت از بازار گاهی است که اهل نواحی آنجا هر هفته یکروز معین بجهت خرید و فروخت آنجا فراهم می آیند بتازد - و آنگاه بر سر قرار داد معهود آمده تعاقب بهلول و مقرب خان پیشنهاد همت سازد - لهذا بانصرام ما فی الضمیر بی محابا از قصبه گذشته در چار دیوار توپ رس حصاری پای ثبات و قرار مستحکم نموده خبر یافت که مخالفان چندین زنجیر فیل و اسباب و اموال مردم قصبه بخندق در آورده و پشت به پناه قلعهٔ داده رو بمدافعهٔ سپاه نصرت دستگاه نهاده اند - از آنجا که راه سرداریها است و شرط کار گزاری خود با سایر بندهای درگاه سوار شده بکنار خندق آمد و اهل قصبه را که از روی خیره چشمی بچیره دستی در آمده گرم بان اندازی بودند بباد تفنگ گرفته از آنجا بضرب زور بیجا ساخت -

---

(۱) این قلعه در جنوب و شرق بیر بفاصله بیست و هشت میل انگلیسی واقع است *

و ارباب تهور اسباب نهب و غارت هزیمت آنها را مفت خود دانسته بی محابا بدرون خندق ریخته غنایم سیار و اسباب و اموال بیشمار به یغما بردند ـ بعد آن بموجب فرمودهٔ خان مذکور پیادهای راجه ججهار سنگه در صدد سر بازي سده بخندق در آمدند ـ و آن پیادهای جلد و جرار که هنگام گیر و دار پای کم از سوار نمي آوردند و در مقام سرعت سیر بر تگاوران باد پیما پیشي مي جستند از سر جان گذشته با اجل دست و گریبان شدند ـ و به تنگنای عرصهٔ خندق در آمده چندی از تیر و تفنگ کمین کشایان بروج قلعه جان باختند ـ و چندی باوجود زخمهای کاري چهار زنجیر فیل و بیست و هفت اسپ و شتر وگاو بسیار و دیگر اموال و اسباب از خندق بر آوردند ـ از بهور ایشان اکثر دلیران و یغمائیان لشکر دل یافته بخندق در آمدند و آنچه از صامت و ناطق یافتند متصرف شدند ـ و درین مرتبه نیز پیادهای بندیله سه زنجیر فیل و پنجاه اسپ بدست آوردند ـ اعظم خان بجلدوی تحلد سایر غنایم را بارباب تاراج باز گذاشته بجهت سرکار خاصه بر فیلان رقم اختصاص کشید ـ و چون شب در آمد بمقتضای شرط سرداري در خندق پیاده پا براه نهاده اطراف چار دیوار حصار بنظر در آورده دربارهٔ جست و جوی مداخل و مخارج قلعه دقیقهٔ از دقیق فکر و تدبیر نا مرعي نگذاشته ـ و در عین تعمق نظر دریچهٔ بگچ و سنگ مسدود نموده دید که ممکن بود که از آن را فرجه یافته نهفته بقلعه در آیند ـ بنابر آن در حال بیلداران و سایر عمله و فعلهٔ این کار را طلب فرموده بانعام گرانمند دل داده نیرو افزود ـ و بدین طریق سر گرم این کار نموده بحد کلي و اهتمام تمام بشگافتند آن بار داشت ـ و در آن سمت ملچارها قرار داده جا بجا نگهبانان بر گماشت ـ و چون متحصنان مثل سیدي سالم حبشي و پدر اعتبار راو و برادران او از قسمت یافتن ملچارها خبردار شده در محافظت حصار مبالغهٔ بیشتر نموده سر گرم بان اندازي و بندوق افکني و توپ کشائي شدند ـ درین اثنا بنابر آنکه کار اصحاب سهم السعادت خود بخود مهیا و آماده میگردد قضا را از نقاب حجاب غیب شاهد لطیفهٔ شریفه روی نمود که درحقیقت همان موجب فتح اولیای دولت و علت کسر قلب اعدا شد ـ چه توپ کلاني که سرمایهٔ پشت گرمي اهل حصار بوده و آنرا بصد جر ثقیل بالا برده بر دروازهٔ قلعه نصب نموده روی لشکر را بآن نگاه مي داشتند ارابهٔ آن توپ در انداختن نخستین از صدمهٔ آن شکست و توپ غلطان بر روی برج افتاده از کار باز ماند ـ و اعظم خان درآن میانه

بمثابهٔ کار بر ایشان دشوار ساخته عرصه بر همگنان تنگ گرفت که فرصت پرداختن و مجال اشتغال بساختن ارابه و رفع توپ که بآسانی دست بهم می داد نیافتند - چنانچه خان مذکور بعد از وقوع آنواقعه روبروی دروازه منصوبهای فتح فرو چیده در همان گرمی مرحمت خان و میر غیاث را با جمعی از بندوقچیان فرستاد که برکنار خندق قرار گیرند و در پناه چبوترهٔ کوتوالی ملچار ساخته کار بر اهل حصار تنگ و دشوار سازند - بالجمله با آنکه اکثر بندهای دولت خواه پادشاهی خصوص امرای دکن بنابر دشواری کار و حصانت حصار صلاح در محاصره ندیده باتفاق می گفتند که صرف وقت درین راه نقد فرصت بخاک ریختن است • و درین معامله پا فشردن سر رشتهٔ کار خود از دست دادن ست - لیکن از آنجا که اعظم خان را بخت کار فرما و اقبال راه نما بود مطلقاً این سخنان را بسمع رضا اصغا ننموده در خاطر راه نداد بلکه همچنان بر سر کار خود بوده مرتبه بر مرتبه مراتب جد و جهد می افزود - درآن چند روز جمعی از بر اگنده گویان را که خلل در رسوخ عزیمت می انداختند بهر نوسه متفرق ساخته خود با مردم یکدله سرانجام کار ولی نعمت جاوید را وجه همت بلند همت ساخت - و از صفحات صحایف اعمال و جراید مساعی اهل فتنه که عنوان تهاون و تکاسل داشت آیات وهن و ضعف مطالعه نموده یکبارگی درپی کارسازی یورش شد - و بامداد روز دو شنبه هشتم ماه بهمن به عون و صون ایزدی مستظهر و معتضد گشته رو بسوی قلعه آورد - و سایر دلیران لشکر به هیئت مجموعی از جانب دروازهٔ دیگر که آبکند و جر نداشت اندار یورش نموده متوجه شدند - و از اطراف دلاوران قرار دشمن بیکدیگر پیوسته و زینها بر دوش نهاده تکبیر گویان پای براه حصار برداشتند - و بمجرد رسیدن نردبانها باطراف برج • باره بر افراشته و پا بر مدراج آن گذاشته ببالا برآمدند - و برخی بدست آویز کمند در کنگرهای بروج عروج نموده کار نامهٔ این نوع قلعه کشائی که از آن روز باز در بند ایشان است بر طاق بلند نهادند - و مرحمت خان نیز از جانب دیگر در آمده دریچهٔ دروازه را از طرف درون کشاده و اعظم خان با سایر امرا ازآن راه داخل قلعه شد - تا آنوقت قریب [1][دو][2] هزار کس از راه برج و باره بقلعه در آمده دست بغارت و تاراج بر کشادند - و اسباب بسیار و اموال بیشمار از نفایس اقمشه و امتعه و نوادر جواهر و مرصع آلات و زیور گران مایه و ظروف طلا و نقره

---

(۱) ع [ده] ل *

و ستور و مواشي و امثال اینها بحوزهٔ تصرف سپاهیان درآمد - و سر تا سر قلعه از باب صامت و ناطق بنابر دست انداز ارباب یغما بباد نهب و تاراج رفته آنچه نام مال بر آن توان نهاد گرد از بنیاد آن بر آمده بوم و بر و دیوار و در حصار بجاروب غارت پاکروب گردید - چنانچه مبلغهای کلي از میان رفته برندهٔ آن معلوم نشد - و مستحفظان حصار از سرداران گرفته تا سایر عمله و فعلهٔ قلعه با اهل و عیال دستگیر شدند- سیدي سالم قلعه دار و پدر و برادران و اهل و عیال اعتبار راو و اهل بیت شمن عم ملک بدن و جدهٔ مادري نظام الملک بدست در آمدند - اعظم خان چندی از ایشان راکه نگاهداشت آن ضرور بود نگاهداشته دیگرانرا بنابر درخواه امراء دکنی بصیغهٔ صدقهٔ فرق فرقدسای آزاد ساخت - بعد آزان سر انجام مایحتاج قلعه پرداخته سامان آذوقه و اسباب توپخانه نمود - و هفت صد تفنگچي و باندار و توپچیان ماهر حکم انداز با صد سوار و چندی از منصبداران را در قلعه باز داشته نگاهبانئي حصار بسردارئي میر عبدالله رضوي مقرر ساخته و بعد از فراغ خاطر فتح نامه بدرگاه والا ارسال داشت - چون بعرض اشرف رسید آنخدمت شایان موقع استحسان نمایان یافت و خدمت گذاران محل تحسین و احسان بی پایان گشتند - اعظم خان بعنایت خلعت خاصهٔ و اضافهٔ هزارئي ذات و هزار سوار بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و راجه ججهار سنگه بندیله بخلعت و اسپ و مرحمت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات و هزار سوار و خلعت نوازش یافتند - افواج نظام الملک که بیست کروهي قلعه دهارور اقامت داشتند بمجرد استماع این خبر آنجا کوچ نموده بنواحئي قلعه قندهار که در آن آوان بمضیق محاصرهٔ افواج پادشاهي در آمده مشرف بر گیرا گیر تسخیر شده بود شتافتند که شاید باتفاق دستبردي نمایند و باین حرکات ناقص باعث شغل قلب و پراگندگي خاطر دولت خواهان شوند - خان مذکور بیدرنگ آهنگ تادیب آن گروه نموده از آنجا کوچ کرد - در اثنای این حال خبر رسیدن رندوله خان سر لشکر عادلخان که در آن نزدیکي از اعظم خان درخواست رخصت ملاقات نموده دستوري یافته بود بدان خان عظمت نشان رسید - خان مذکور همان جا توقف نموده بجهت مزید تفقد و دلجوئي او یاقوت خان و اودا جیرام و کهیلوجي و جمیع امرای دکني و حبشي را بهمراهئي ملتفت خان خلف خود و چندی از اولیای دولت بر سبیل استقبال فرستاده او را

بدین مایهٔ احترام بلند پایه ساخت - و باعث آمدن رندوله خان آن بود که عادل خان ده هزار سوار بسرداری او وپدرش فرهاد خان بحراست محال متعلقهٔ خود که در سمت سرحد نظام الملک واقع است فرستاده بود که آن سرزمین را از آسیب تعرض ایشان محفوظ داشته در بارهٔ تسخیر و تصرف قلاع و پرگنات متعلقهٔ نظام الملک که شاهنشاه ممالک رقاب بجهت تالیف قلب عادلخان بدو مرحمت فرموده بودند کوشش کند - بعد از آمدن باعظم خان نوشت که چون عادلخان دیبولا بتازگی در سلک دولتخواهان درگاه والا انتظام یافته این قایل جمعیت سپاه را در جنب کثرت موکب اقبال حضرت سلیمان مکانی قدر و مکانت خیل موری ندارد بخدمت ارسال داشته که بتقدیم خدمتی از خدمات این دولت ابد طراز سر افراز گردد - الحال این بندهٔ درگاه درخواه آن دارد که باذن دریافت حضور امتیاز یافته در آنچه مقتضای وقت و صلاح حال باشد باستصواب رای صواب آئین کامیاب بعمل آرد - چون اعظم خان برین مضمون وقوف یافت با آنکه میدانست که او بظاهر اظهار وفا و وفاق می نماید وباطناً از راه نفاق با نظام الملک اتفاق تمام دارد و باستعمال کلمی او راضی نیست بنابر اغماض عین و مدارا که از ستوده آئینهای دل پسند ارباب خرد ارجمند است و سر همه خصایل محموده و سایر شیوه های ستودهٔ سرداران از مکنون ضمیر او تغافل نظر کرده با او بمقتضای نحن نحکم علی الظاهر عمل نموده به تحریر دلپذیر حکیمانه جواب مطابق مصلحت بار داد - که چون درینحال عزیمت تنبیه غنیم سمت تصمیم یافته مزید توقف که صورت تقاعد از انصرام قرار داد خاطر دارد موافق مصلحت دولت نیست لاجرم این اراده که ازو بغایت خرد پسند افتاده هر چند زود تر بحلیهٔ وقوع و زیور تعجیل زینت پذیر گردد نظر بمقتضای وقت اولی و انسب مینماید - بالجمله چون رندوله خان از راه استقبال اعیان موکب اقبال و پذیرهٔ وجوه خیل دولت پذیرای امتیاز و اختصاص شده باردوی جهانپوی رسید بحکم وحشی منشی و ضعف نفس و بیدلی از غلبهٔ وهم و هراس بیقیاس که ناشی از کمال شکوه و شان و صولت اولیای دولت شده با پانصد سلاحدار به مجلس اعظم خان که در آنروز بزیب جوش مردم ساخته و حشمی دلکش مزین نموده بود در آمد - و اعظم خان بنابر آنکه منع همراهان او باعث مزید توحش و تنفر همگنان می شد ازین معنی که منافی روش آداب بوده اغماض عین نمود - معهذا از روی مهربانی بمقام

دلاسا و استمالت او و بدرش آمده سخنان عطوفت آمیز که مناسب وقت و مقتضای مقام بود برزبان آورد چندانکه وحشت ایشان بانس مبدل شد - آنگاه از سر نو بر سر دلدهئی ایشان رفته بیست دست خلعت مراخور قدر و حالت بایشان داد - وچون از شگفته جبینئی اعظمخان رو و نیرو یافته راه سخن و زبان التماس پیدا کردند از روی تضرع بزبان بیان درخواست کردند که چون خاقان ملک بخش کشورستان عادلخان را بشمول انواع عواطف از سایر دنیا داران دکن امتیاز داده بمراحم نا متناهي مفتخر و مباهي ساخته اند - چنانچه محال متعامه بدو بازگذاشته از روی مزید مرحمت پنج قلعه از قلاع نظام الملک که از آنجمله قلعهٔ دهارور است بدو عنایت فرموده اند - اکنون که فتح قلعهٔ مذکوره نصیب دولتخواهان شده اگر عادلخان را بوعدی وعده سر فراز نه سازند اینمعني باعث نومیدي و حرمان نصیبي او از عنایت بادشاهي خواهد شد - اعظم خان گفت که فرمان عالي شان برینجمله صادر شد که هرگاه عادلخان در باب استیصال کلئي نظام الملک با دولتخواهان دم از وفا و وفاق زده با ایشان دو قلع بنیان بغي و طغیان آن نفاق نهاد اتفاق نماید بعلدوی تقدیم این شایسته خدمت اولیای دولت بتمام امداد او در آیند - و در باب تسخیر قلاع معهوده بکومک مردم او اقدام نموده بعد از فتح باو باز گذارند - و در عرض این مدت که عساکر نصرت مآثر در وادئي تعاقب غنیم تکاپو نموده بر اثر ایشان تاختند و مکرر طول و عرض این کشور را پی سپر ساخته آن گروه بد فرجام را در یک مقام فرصت فرار و آرام ندادند مطلقاً عادلخان درین ابواب مقید همراهی نشده به هیچ باب از در موافقت در نیامد - معهذا از روی مزید بر و امتنان که گزیدهٔ شیوهٔ بندگان این آستان است مکرر اعلام رفت که درین اثنا که مخالفان بخود در مانده اند انسب آنست که بمحاصرهٔ قلاع بپردازد مطلقاً اثری برین مراتب مترتب نه شد - اکنون که فتح قلعهٔ دهارور بنصب صد گونه منصوبهٔ اولیای دولت شده و از شما خدمتی پسندیده بتقدیم نرسیده اینمعنئي بیوه که عبارت است از التماس قلعهٔ مفتوحه درین وقت صورت ندارد - مناسب آنست که دریمولا چون عساکر منصوره باراده تتمه بقیه السیف غنیم به پائین گهات متوجه اند شما درین حوالي اقامت نموده و مردم خود را فراهم آورده مترصد باشید که هر گاه آن گروه ادبار آثار از مقابله رو تافته آهنگ بر آمدن بالا گهات نمایند سر راه بر آن بد اندیشان بگیرید - تا افواج

قاهره خود را از عقب ایشان برساند و باتفاق همگنان را درمیان گرفته از میانه بر داریم - آنگاه که شما مصدر اینگونه هوا خواهي شده باشید درین باب دولتخواهان بدرگاه والا عرضداشت نموده درخواست قلعهٔ دهارور نمایند - و بنابر آنکه در نظر انور آن جهانبان جهان بخش محیط هفت کشور بل محاط چار دیوار ربع مسکون وقعت نقطهٔ موهوم ندارد تا باین یک کفدست زمین محقر چه رسد یقین که این التماس بموقع قبول خواهد رسید - محملاً اعظم خان فوج عادلخان را به قصبه ماندوه [1] مرخص نموده عسکر قیامت اثر را از مقام دهارور کوچ فرموده بر اثر مردم نظام الملک به سمت قندهار [2] شتافت - و نظام الملک از جا در آمده ناچار صلاح در آن دید که بافواج عادلخان از در مصالحه در آمده قلعه سولا پور را بتصرف ایشان داده عهد و پیمان بایمان درمیان در آورد که باتفاق یکدیگر بمقتضای مصلحت وقت کار کنند *

بیان مجملی از خصوصیات شدت قحط و غلا و طاعون و وبا

چون نظام الملک از تیره سر انجامي و بد فرجامي قطعاً رعایت به جانب بندگان بادشاهي بجا نیاورده برخلاف سیر مرضیهٔ ملوک عهد ماضي سلوک مي نمود - و مجارئ اوضاع و اطوار بر منهج مستقیم عدل و داد قرار نداده هنجار مرضي حضرت پروردگار نمي پیمود - و باین نیز کفایت نکرده افاغنه را که خمیر مایهٔ فتنه و فساد بلاد و عباد بودند در ولایت خود پناه داده در تقویت آن فئهٔ باغیه که اخلاط فاسده بل مواد مفسده کالبد روزگار و علت نامه سوء المزاج لیل و نهار بودند بقدر امکان کوشیده ازین جهت ماده خود را مستعد بلا و آمادهٔ ابتلا ساخت - لاجرم حضرت جبار منتقم انواع بلایا بر روی او و رعایای بلاد او کشاد - چنانچه نخست دایهٔ سیاه پستان ابر بهاري و سحاب آذاري شیر باران از اطفال نبات باز گرفت - و تا انقطاع موسم برسات کشت خوان زمین که پیوسته از افضال ابر مطر زکوة گیر بود برشحه وارثي نم دل ده نسم قطرهٔ شبنم نرسید - بدانسان که گوئي در آن سال بحارها طبع دخان آسي گرفته بود یا سقای سحاب

---

(۱) این مقام درجنوب و غرب دهارور بفاصلهٔ بیست و پنج میل انگلیسي واقع است*

(۲) این قلعه در جنوب و غرب ناندیر بفاصله بیست و پنج میل انگلیسي واقع است و از دهارور هفتاد و پنج میل مسافت دارد *

سراب از چشمهٔ سراب آب برداشته - و ازین رو رفته رفته گونه زنگاری سبزه گاهی گشته و در صحرا و مرغزار و هامون و کهسار از فرط بی آبی سیمای گیاه سیمابی گردید - چنانچه میزبان تهی چشمان مایدهٔ کلام ابو طالب کلیم درین باب میگوید * مثنوی *

نشان از ابر و باران آنچنان رفت | که گفتی درج آبی ز آسمان رفت
هوا گر قطعه ابری جلوه میداد | بدی بی آب همچون کاغذ باد
اگر یک قطره آب آستین بود | چو آب آبله پرده نشین بود

مجملا باین علت قلت غله و کثرت غلا بجای کشید که عاقبت الامر به قحط منجر شد - وآن بلا بمقامی انجامید که کار از شمار و تعداد ابواب در گذشته اسم مویه و نوحه و دفن و کفن از میانه بر خواست - بل بنابر آنکه موت عزیزان نیز علت قلت موونت میشد لوازم تهنیت بجای تعزیت بجا می آوردند - و باوجود آنکه فرط وبا فراخنای ساحت عدم را در مردم تنگ فضا ساخته بود از کوچهٔ راه باریک تیغ تیز که در آنولا این قضای سریع الامضا نیز بر اهل دکن نازل گشته بود هر روز قافله در قافله بمراحل وادئی نیستی می شتافتند - چنانچه گروهی که از زیر شمشیر می جستند آنرا که موت رمدر و پی فرار از وبا و غلا بود بعضی از اوطان بغربت و برخی از دنیا بآخرت جلا وطن می بودند - و ازین ورطه کسی کشتی جان بدر برد که از کمال ناتوانی یارای قطع مسافت آنجهانی نیز نداشت * مثنوی *

فلک ماند از پی هنگامهٔ غم | بسهر گرسنه کفی از تخم آدم
ز بس در کوچه فرش مرده افتاد | نشان از کوچهٔ تابوت میداد
بسان شیشهٔ ساعت دو دنیا | پر و خالی شد از موتی و احیا

بنابر آنکه نزول عذاب جباری غالب اوقات از نوع شمولی خالی نمی باشد سال دیگر از شامت قرب جوار آب خشکی و غلا و بلای قحط و وبا در سایر اطراف دکن مثل خاندیس و گجرات و برار سرایت نموده همانا اهل سرنا این ولایت بهمان گونه بلا مبتلا شدند - چنانچه مردم این شهر و سایر پرگنات بعد از فقدان آذوقه و انواع خوراک چندی مانند انعام و دواب از خس و خاشاک کامیاب بودند - و چون این خوردنی که در آنولا بود نیز از بیخ و بنیاد بر افتاد مدتی مدید عموم عوام از عدم قوت

و قوت چون هوام خاک خوار از غذای خاک آب بر التهاب زبانهٔ آتش جوع می زدند - بنحوی که هر آنچه درین مدت زیاده از هفت هزار ساله گردش چرخ دوار خاک مردم خوار بآدمی کرده بود بکمتر از هفتهٔ آدمی در هفته خوردن خاک تلافی بجا آورد * ابیات *

زتنگی گر فقیر و گر غنی بود | بخوان رزق او غم خوردنی بود
نظرها قرص مه را کرده تاراج | بنان شب فلک هم گشته محتاج

بل ازآن هم بی مبالغهٔ شاعرانه و اغراقات منشیانه کار مردم چون سباع مردم خوار بآدم خوردن افتاد - چنانچه اگر زبردستی تنهایی بر ناتوانی دست می یافت از سر او در نمیگذشت - و پدر و مادر نیز فرزندان عزیز و جگرگوشگان ناز پرورد خود را زنده از یکدیگر [1][در دیده] خام می خوردند ودرین باب از شنوده اطواری که درستی کردار برراستی گفتارش شهادت صادق میداد استماع رفت که در عین گرمی هنگامهٔ قحط زنی در جوار محله سر پوشیده ازمردم رو نشناس روی و موی کنده برسر کوی و برزن داد داد خواهی داده بنیاد مویه و شیون نمود - چون حقیقت حال استکشاف رفت ظاهر شد که از جور جارات خود و عدم انصاف و مروت ایشان تظلم می نماید که تطاول ایشان در حق من باین غایت تعدی تجاوز نموده که جگر پارهٔ مرا درست بکار برده مرا بنحوی بی بهرهٔ مطلق ساختند که استخوان ریزهٔ نیز در کار من نکردند - الحاصل کار بسرحدی کشید که چون این صیدها بدست نمی افتاد اکثر مردم مانند کرگسان جیفه خوار از شکار مردار روزگاری بسر بردند - و چون روی زمین را از بشتهای جیفه و اموات که تا بسمک و سماک برروی هم افتاده این روی خاک را روکش آن روی خاک کرده بود پرداختند کار به نبش قبور و کاوش گور رسید تا آنکه مردم مطلقا بدفن موتی مقید نمی شدند - و اگر احیاناً کسی احیای مراسم دین و آئین شرع متین نموده تنهائی مرده را بخاک سپردی سوختگان آتش جوع بی بدان برده بر سر قسمت آن یکدگر را هلاک ساختندی - و اگر از روی خطا راه بدو نیافتندی مردهای خشک شده دیرینه را از گور برآورده از باب کباب آهو و گور بکار بردندی - و اهل بازار نیز استخوانهای آسودگان

---

(۱) ع [دربده] ل *

مزار را که از طول انقضای روزگار فرسوده گردیده بود سوده با آرد که نامی ازآن بر زبان و نشانی درمیان بود بر آمیخته می پختند - و اسم سادهٔ نان برآن نهاده بجان گرامي می فروختند - و گوشت حیوانات غیر ماکول اگر بفرض محال بدست مي افتاد آنرا بسان بره شیر مست سان سان نموده بسان تحفهٔ گرانمایه بهاني در معرض بیع مي آوردند - و مردم شکم پرست که از گرسنه چشمي شره پیوسته بیک سیر آهنگ نظر تنگ شان ار پی گمان گوشت چون تیر پرتابي از کمان میدوید آنرا باندازهٔ دسترس خرید مي نمودند - چون معاملهٔ بیاعان آن متاع گرانمایه و فروشندگان این کالای ارجمند والا بر سوائي کشید بعد از تحقیق این حقیقت ایشان را بارخواست شحنهٔ سیاست بیاسا رسانید - ملخص سخن از حیص بیص این مخمصهٔ مخوفه و مهلکهٔ مهلکه جمعي که قوت حرکت داشتند به صحب آباد هندوستان که ارض الله واسعه عبادت از آنست بناه بردند - و اکثر مردم شهر و جمعي کثیر از اهل اعمال خاندیس و هم چنین اهل گجرات و مضافات آن بمحض عنایت و عاطفت شهنشاه که مظهر لطف سرمدی و عنایت ازلي و ابدي حضرت ایزدي است ازین بلیهٔ حلیهٔ عظمیٰ و طامهٔ عامهٔ کبریٰ نجات یافتند - چه حسب الامر آنحضرت در سایر شهرها عموماً و درشهر برهانپور خصوصاً لنگرها وآش خانه ها برای اطعام فقرا و مساکین مرتب و مقرر شد - و هر روز از سرکار خاصه شریفه انواع خوردني مهیا ساخته عموم مردم را بار عام می دادند - و سوای این روز دوشنبه که باعتبار جلوس مقدس نوروا روزگار بل عید ابدي هفتهای دهر و ایام عام و شهر است پنجهزار روپیه سوای صدقات و وظایف مقرره برسایر سکنهٔ شهر درها موز قسمت مي نمودند - و فرمان همایون شد که بجهت رعایت رعیت در خراج تخفیف کلی از باج مقرری داده پنجاه لک روپیه معاف ساختند - و آنچه حسب الحکم اقدس سایر امرا و ارباب مناصب بصیغهٔ تخفیف باز گذاشتند از حیز شمار بیرون است *

درین ایام آقا حیدر غلام ترک نژاد که بخطاب خواصخاني وکمال محرمیت و اعتبار نزد نظام الملک امتیاز داشت از رهنموني بخت بدرگاه فلک جاه رسیده بمنصب دو هزاري ذات و سوار و عنایت خلعت و اسپ سر افرازي یافت *

درینوقت که مقرب خان و بهلول را از بیم سطوت و صولت اولیای دولت یکبارگي پای استقرار ازجا رفته قرار مصالحت به عادل خانیه

دادند - اعظم خان برندوله خان نوشت که دریولا مخالفان سر بر آمدن بالا گهات دارند سبیل دولتخواهي آنست که حسب المقرر دهانهٔ دریوه را نگاهداشته سر راه فرار بر سر آن مطرودان تا رسیدن موکب مسعود از دنبال مسدود سازند و بتقدیم این خدمت شایسته باعث آبروی خود شوند - آن نفاق آئین در جواب نوشت که چون دریئولا اکثر مردم ما پراگنده شده اند درین باب از عادلخان استمزاج نموده باستصواب ایشان عمل مي نمایم - مقرب خان فرط اهتمام اعظم خان در باب استیصال نظام الملک ملاحظه نموده بتازگي از در چاره گري در آمده راه صلح و صلاح باربدوله کشوده بطریق نامه و پیغام در لباس اظهار تملق و چاپلوسي تمام باز اعلام نمود - که تا دولت این خانواده از بنیاد نیفتاده صلاح آنست که فرصت تدارک از دست نداده تلافي اوقات ماضي در مستقبل احوال به عمل آید - و پیش ازآن که نوبت آسیای حوادث روزگار بشما رسد و بمقتضای ادوار چرخ دوار شما نیز نقطه وار مرکز دوایر حرف عریض الذیل گردید اگر دولت خواهانه ترک نفاق نموده پیوند اتفاق بروابط وفا و وفاق استحکام یابد وسر رشتهٔ عهد و پیمان بعقدهٔ علاط ایمان توثیق تمام پذیرد در نگاهداشت این دودمان مساعي جمیله مبذول افتد - خصوص درینوقت که نظام الملک بنابر درخواه هواخواهان بدین معني راضي شده که بنای مصالحه و معاهده بر اساس تسلیم قلعهٔ شولا پور بعادل خان گزارد - و الحال چون حقوق نمک تربیت نظام الملک نیز بر ذمهٔ همت شما ثابت است چه در حقیقت بادي اعتبار شما در مبادی حال ایشانید - بالجمله این تقریر دلپذیر در رندوله تاثیر نموده بتازگي دل بر اتفاق مقرب خان گذاشت - اعظم خان حقیقت این واقعه بموقف عرض اشرف معروضداشت و بي توقف فرمان شد که سید دلیر خان و سایر احدیان از فوج ابوالحسن جدائي گزیده بکومک اعظم خان متوجه شوند - و سردار خان و خواصخان و رشید خان و جمعی دیگر از بندهای درگاه با سه هزار سوار از حضور بامداد عسکر ظفر آئین تعین فرمودند - خان مذکور بمجرد رسیدن خبر آمدن کومک روانه شده بانداز تاخت و تاراج قصبه و بازارگاه پرینده [1] متوجه گشت - و بتاخت و تاراج قصبه و بازارگاه پرداخته سر تا سر آنرا بپای ستور غازیان پی سپر ساخت - آنگاه بر سر قلعچهٔ خام که بقلعه پیوسته استحکام تمام داشت و خندقی بعرض سه ذراع اطراف آنرا فرو گرفته بود

---

(۱) در ضلع عثمان آباد (قلمرو نظام) واقع است *

تاخته بصدمهٔ فیل دیوار آنرا که سه ذراع پهنا و پنج ذراع ارتفاع داشت انداخته داخل ملچه شد - درین حال متحصنان دو توپ کلان را که وزن گلولهٔ هر یک یک و نیم من بادشاهي باشد آتش دادند - حسب الاقتضای قهر یکی ازان دو قضای نازل بر زمین رسیده از آن زمین سنگ لاخ پارهٔ سنگها بصدمهٔ آن جدا شده و بچندین تن زخم های کاري رسانید - از آنجمله سه سوار با اسپ و چهار پیاده بیک زخم جان دادند - و بفرمودهٔ اعظم خان دلاوران جمهور در همان گرمي دست از جان شسته بخندق در آمدند - و هفت زنجیر فیل سر مست با غنایم بیشمار از آن گونه فرزین بندي که بصور آن عقد دشوار کشا خود را ملت نحرداد بر آوردند - اعظم خان باوجود عدم انتظار کومک و خزانه بشرایط محاصره نیز پرداخته از سه طرف ملچارها ترتیب داده سیبها پیش برد - و از سمتی که باهتمام راجه جی سنگه و اهتمام خان مقرر بود کوچهٔ سلامت نزدیک تر برده آنجا جوالی گاه پرداختند - و دمدمه بر فراز آن بر افراخته متحصنان را بباد تیر و تفنگ گرفتند - و بضرب توپ دیوارهای مقابل خود را بخاک برابر ساخته اگرچه کار بر متحصنین درون حصار تنگ ساختند - خصوصاً اهل بارهٔ شهر حاجي از دست سرکوب اهل جواله یارای سر بر آوردن نداشتند لیکن از راه فقدان هیزم و کاه و سایر دواب ساحت مقابله آنچنان بر بیرونیان از فضای حوصلهٔ درونیان تنگ میدان تر شده بود که برگ کاهی در نظر وقع کوهی داشت و خرمنه از بس که جای انباری میگرفت در حوصلهٔ ستوران جوی همسنگ خرمنی بود - بنابر آنکه درآن نواحي بیخ گیاه از زیر زمین چون برگ کاه از روی زمین بر افتاد ناچار چارپایان که در اوایل از فرط ترصد عدم جار حسم بندهٔ دیدهٔ انتظار در راه جو و کاه سپید کرده بودند نظر بر خوشهٔ سنبله و خرمن ماه که از دور سیاهي میکرد دوختند - وبنظارهٔ کاه دان کهکشان که گاهي که کهنه بیاد بروی داد ساخته بیاد علف تسلي مي اندوختند - یاقوت خان و ملتفت خان که با فوجی جرار از موکب ظفر آثار بجهت آوردن کاه و هیمه بمحال دور دست رفته بودند بهزار جر ثقیل بطریق زمین کاري و چاه کني علف دوسه روزه چهار پایان در جمیع جهات و اطراف اخذ و جر نمودند - و باوجود آنمایه سعي سودی نداده اثری بر مراتب کوشش مترتب نشد - فی الواقع مشتی خس یا پشتارهٔ چند گیاه بخوراک دواب و چارپایان آن لشکر بی پایان چگونه کفایت کند و انباری یا خرمني

چو با ستوران کده کوه سماه واف سکوه آنجا می آمد - ناجار اعظم خان صلاح وقت در آن دید که بالفعل دست از قلعه دار داشته از پای حصار برخاست و از سر اکراه رو بجانب دهارو آورده در موضع پاتره[1] منزل گزید *

از سوانح این ایام فرخنده فرجام که در دربار سپهر مدار روی داده مرقوم می گردد - چون درین ولا محمد علی بیگ رسول دارای ایران حسب الامر اعلی از دارالخلافهٔ اکبرآباد متوجه درگاه والا شده بود بخاطر مبارک آوردند که مشار الیه را بنوازش بادشاهانه امتیاز داده بجاله تخلعت فاخره سرافراز سازند - بنابر آن مکرمت خان را بتقدیم این خدمت نامزد فرموده مقرر ساختند که از راه سرعت خود را بدو رسانیده از تشریف خلعت سعادت اندوز سازد و با مالوه همراه بوده از آنجا در سبیل استعجال معاودت نماید - و معتقد خان صوبه‌دار آن ولایت تا بدرگاه گیتی پناه همراه باید *

بیست و سیوم اسفندار یمین الدوله آصف خان با سایر سرداران از بالاگهات مراجعت نموده چون نزدیک به شهر رسید خدیو روزگار بقصد مزید اعتبار آن خان والا مقدار بادشاهزاده‌های نامدار را تا بظاهر شهر باستقبال خان مذکور مامور ساختند- وآن ادب اندیشان عقیدتمند فرموده بجا آورده تا آنجا که حکم اشرف صدور یافته بود پس باز فرمودند - خان حق شناس شکر دریافت این عطیهٔ والا بر کام دل فیروز شده سجدات نیاز بجا آورده بنابر رسم معهود هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر گذرانید و مشمول عنایت بی‌مر شده مرحمت خلعت خاصه ضمیمهٔ دیگر عواطف عمیمه گردید - آنگاه امرای دیگر به ترتیب مناصب و مراتب از زمین بوس درگاه مباهی و مفتخر گشتند - عبدالله خان و سید مظفرخان که در باب استیصال خان جهان سعی ایشان مشکور افتاده بود شرف ملازمت حاصل نموده هریک پانصد مهر در سبیل نذر گذرانید - نخست عبدالله خان بعنایت خلعت و جمدهر و شمشیر مرصع و جیغهٔ مرصع و اسپ و فیل خاصگی معزز گردیده بافزایش هزاری ذات و سوار و خطاب فیروز جنگ سرافرازی یافت - بعد آن سید مظفر خان که چار هزاری ذات و سوار بود خلعت وغیره و اضافهٔ هزاری هزار سوار و خطاب خانجهانی یافته محسود اقران گردید - پس ازآن سایر

---

(۱) این موضع درجنوب دهارور بفاصله چهارده میل انگلیسی واقع است.

منصبداران که مصدر خدمت نمایان شده بودند در خور مراتب باضافهٔ مناصب و سایر عنایات صوری و معنوی امتیاز یافتند - در همین ایام مکرمت خان بعد از تقدیم خدمت مرجوعه مراجعت نموده سعادت ملازمت دریافت *

چهاردهم شعبان شهنشاه دین پرور بنابر آئین مقرر حکم به افروختن چراغان فرمودند - پرتو چراغان در دل آن شب که زروز گیتی افروز شده بود داغ رشک بردل مهر جهان افروز نهاد - و در آن شب قدر ماه بدر که مقدار نور شمعی و اعتبار فروغ چراغی نداشت از پرتو روشنائی چراغان بدان مثابه اکتساب انوار نمود که از آن چهرهٔ رونق روزگار را باید اندوخت و وام آفتاب تابان نیز از فاضل زلهٔ جاوید ادا نمود *

آغاز چارمین سال فرخ فال از جلوس مبارک حضرت صاحب قران ثاني

کشور خدای فلک چهارم یعني نیر اعظم بعد از انقضای بیست و سه گهری و چهل و هفت دقیقه از شب جمعه هفدهم شعبان المعظم سنه هزا و چهل هجري بدولت محل حمل تحویل نموده آب و رنگی بر روی کار عالم آب و خاک آورد - مبداء سال چهارم از سنین جلوس ابد قرین خدیو زمان خلیفهٔ روی زمین نوید نوروزی نو بعالمیان رسانده ضعیف حالان گسسته امید را قوی دلي بخشید - و به برکت حسن عهد آنحضرت که ثمرهٔ عدل و احسان بل خاصیت بخت خجسته است ابنای زمانه بتازگي منظور نظر مهر پدرانهٔ آبای علوی گشته قبة السیف قتل عام مصائب گیتي و ترکتار حوادث روزگار از زیر تیغ بیدریغ طاعون و وبا جسته بازماندگان سیهجون طوارق لیل و نهار از مخمصهٔ بلای قحط و غلا رستند - و بیمن عنایت خوان سالار مایدهٔ احسان حضرت رزاق یعني مهر منیر ابواب فتوحات آسماني بمفاتیح عنایت رباني بر روی زمین و زمان مفتوح گشته پژمردگان صحرا و چمن چون گرسنه چشمان قحط دکن از عطای بی منتهای الٰهي سیر چشم نهل تمنا گشتند - چون گذارش مراتب عطایای عممه و عنایات عظیمهٔ ایزدی نه در درجه است که بار تفصیل بر تابد ناچار خود را ازآن باز داشته بنگارش مجمل واقعات این ایام خیر فرجام مي پردازد *

دوم فروردي ماه محمد علي بيگ رسول داراى ايران شاه صفى همراه افضل خان و صادق خان که حسب الامر اعلیٰ به بدرقهٔ او شتافته بودند سعادت پذیر آستان بوس درگاه گیتی پناه شده از روی کمال ادب نامهٔ شاه صفي را که عمده مضمون آن تهنیت جلوس همایون بود گذرانید - حضرت شاهنشاهي نامه ازو بر گرفته بدستور اعظم افضل خان سپردند - بعد ازآن زبانی دعای شاه را با پیغامهای صداقت آئین که مشتمل بر اظهار محبت بود ابلاغ نمود - آنگاه بوسیلهٔ اعیان درگاه در باب تعین وقت گذرانیدن ارمغان شاه درخواست نمود - حسب الامر اقدس ششم فرودی ماه قرار یافت - و آن رسول قاعده دان ادب شناس را بعنایت صوری از مرحمت دست خلعت و تاج قزلباشی و جیغهٔ مرصع و خنجر مرصع گرانمایه سرافرازي بخشیده مرحمت دو جوال طلا و یک پاندان مرصع و یک تقور پیالهٔ زرین سرپوش دار که بیست هزار روپیه قیمت داشت پر از ارگجهٔ خاصه که بنابر رسم معهود در ایام جشن‌ها و عیدها عنایت می فرمایند ضمیمهٔ آن مراسم عمیمه شد - عبدالحق برادر افضل خان مخاطب بامانت خان که برطبق فرمان همایون بادشاهی بجهت تقدیم خدمت مهمانداري و همراهئی محمد علی ایلچی از دارالخلافه تا پای تخت شتافته و از آنجا تا برهانپور شایستگئی تمام بمراسم این امر اقدام نموده صیانتهای نمایان بجا آورده بود از زمین بوس آستان آسمان نشان پیشانئي بخت را فروغ سعادت جاودانی داد *

ششم ماه ایلچئي مذکور حسب الامر سوغات شاه را که ازآنجمله سه زنجیر اسپ عراقي راد صرصرتگ شعله نهاد و نفایس امتعهٔ ایران و نوادر تحف و بدایع هدایای آن بلاد بود و بهای آن سه لک روپیه می شد بنظر انور در آورد - و پنج اسپ عراقي و پانزده شتر بختي نر و ماده با پنج استر و اقمشهٔ آن دیار از خود و پنج اسپ از بابت محمد تقي تحویلدار تنسوقات برسم پیشکش گذرانید - چهاردهم ماه پیشکش نمایان از نوادر و جواهر و مرصع آلات و زر نقد و فیلان تنومند و سایر امتعهٔ نفیسه که قطب الملک مصحوب شیخ محي‌الدین رسول درگاه و وفا خان نامي کسر خود ارسال داشته بود از نظر اشرف گذشت - و شیخ مذکور یک لک روپیه جواهر و اجناس از جمله چهار لک روپیه دادهٔ قطب الملک بر سبیل پیشکش از جانب خود گذرانید *

بیان برخی فتوحات آسمانی که بحسن سعئی قلیج خان در الهآباد روی نمود و شرح مجملی از سوانح عهد دولت

چون سابقاً بمسامع علیهٔ خدیو هفت کشور رسیده بود که [۱][عبدل]ع نام فساد پیشه کوتاه اندیشه بنابر استظهار حصانت حصارهای استوار که در وسط جنگل انبوه اتفاق افتاده بود سر بتمرد و خود سری بر آورده و رعایای متردد آن دیار از دست تطاول او بجان آمده اند - لا جرم بحکم آنکه تنبیه ارباب فتنه و فساد در شریعت جهانداري فرض عين است حکم معلیٰ صادر شد که قلیج خان بیدرنگ استیصال آن ادبار مآل نماید - خان مذکور بافواج قاهره بتوزک و تهیهٔ تمام راهي شده قلعهٔ اول هرگاو نام قصبه را که سه حصن حصین داشت و اکثر مردم کار آمدني عبدل با عیال خود آنجا را مامن ساخته بودند محاصره نمود - و در همان گرمي از دو طرف بنابر آنکه مبني بردو دروازه بود یورش کرده - بهادران متهور از توپ و تفنگ متحصنان که بر سر جان و ناموس ثبات قدم ورزیده داد مواجهه و مجادله میدادند پای کم نیاورده خود را بپائین حصار رسانیدند - و حدانکه مخالفان بمیانجئی شعلهٔ توپ و تفنگ و انواع آلات آتشبازی هنگامهٔ مدافعه و ممانعه گرم ساخته کوشش نمودند که دلاورانرا از جد و جهد یورش باز دارند فایده نداد و سر گرمئي مجاهدان میدان دین درین ماده زیاده شد - چندی پردلان کم هراس بنردبانها که همراه داشتند و برخي دیگر بکمند از اطراف برج و باره بر آمدند و جمعي از متحصنان پای قرار استوار داشته چندی بمقابله پرداخته - چون اثری مترتب نشد ناچار پناه بحصار دوم بردند - و قلیج خان آنرا نیز محاصره کرده در اندک مدتی بدستیارئي تائید الٰهي و همراهئي اقبال بادشاهي جبراً و قهراً دست برآن یافت - و مردم غنیم مغلوب و مقهور بحصار سیومین که از همه منیع تر بود فرار نمودند - و اولیای دولت که پیوسته بتائید نصرت ایزدي مظفر و منصور اند نه به نیروی کثرت عدد و وفور عدت در کمتر مدتی آن قلعه را نیز مشرف بر تسخیر ساختند - وبهادران عدو بند کشور کشای در بارهٔ یورش مراسم کوشش بوجه اتم بجا آورده بگیراگیر مفتوح گردانیدند - درینحال مردم غنیم مخذول دست از

(۱) ع [ابدال] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۲۵۳ *

جان شسته بر سر ناموس پا محکم نمودند و تحریک عرق حمیت جاهلیت گوهر بد اصلی را بکار فرموده جوهر غیرت بیجا را آشکار کردند ـ و رسم جوهر که بهندی زبان عبارت است از کشتن عیال و اطفال در امثال این احوال بعمل آوردند . و قریب هزار کس اهل خود را به تیغ بیدریغ گذرانیده رو بعرصهٔ پیکار نهادند ـ و با هزار تن دیگر از مردان کر کار مردان کرده بدار البوار شتافتند ـ و ازینجانب نیز جمعی در اقامت وظایف جهاد دقایق جد و اجتهاد بظهور رسانیده درجهٔ شهادت یافتند ـ و جمیع مفسدان آن سر زمین و متمردان اطراف و نواحي از سطوت و صولت اولیای دولت بیجا و بی پا گشتند ـ و قلعهای مستحکم راکه از اسباب قلعه داری پر بود خالی کردند واز عدم ثبات قدم بولایات دور دست رو نهاده پراگنده شدند ـ و عبدل مدبر نیز از وطن خدد هزیمت اختیار نموده خود را بجنگلهای دشوار گذار رسانید ـ قلیج خان وطن گاه آن سیاه رو تباه رای را خراب کرده آتش نهب و تاراج در خشک و تر آن سرحد زد ـ و بتخانهای آن سر زمین که سر بفلک رسانده بود بخاک برابر ساخته بتها را سوخت ـ و اعلام معالم اسلام در آن معابد اصنام بر افراخته روی زمین آن کفر آباد را که ظلمت شرک فرو گرفته بود بنور ظهور دین بر افروخت ـ و بجای بتخانها مساجد و معابد بنیاد نهاده صیت اسلام و ایمان و صوت اذان که هرگز بگوش کر گشتهٔ اهل آن سر زمین نرسیده بود بمثابهٔ بلند آوازه گردید که بمسامع کروبیان عالم بالا و صوامع ملاء اعلی رسید ـ آنگاه همعنان ظفر و نصرت عنان انصراف را بها اله آباد انعطاف داد *

از جمله فتوحات آسماني که در مقدمهٔ این عنوان اشارهٔ اجمالی بدان رفت فتح حصار استوار تلنم است باین کیفیت که چون سپهدار خان مدتی مدید آن قلعه را محاصره نموده دقایق سعي و تلاش به نهایت درجات امکان رسانید وقطعاً اثری برآن مراتب مترتب نشده معامله بفسون دم شمشیر و فنون تدبیر از پیش نرفت درینحال که کار بکار کشائي توفیق افتاد و استخلاص آن حصار در کار گر ئي بخت و چاره گرئي اقبال انحصار داشت قضارا حشم قلعه جمعی از اعراب که کشاد و بست بعضی از ابواب بدست ایشان بود و در نگاهداشت مداخل و مخارج حصار دخل تمام داشتند نظر بحصول منافع انداخته و بچشمداشت ادراک مراتب و مناصب دیدهٔ طمع بر انعام و احسان بندگان درگاه والا دوخته درین باب باهم همداستان شدند و با مردم سپهدار خان زبان یکی کردند ـ و آن عمدهٔ دولت خواهان که

پیوسته در پی دولت خواهی بوده درین گرمی جمعی از بهادران کار طلب را نهانی فرستاد که برهنمونی ایشان بحصار در آمده کرنای بنوازش در آرند - درینوقت که غریو کرنای بلند شد نگاهبانان قلعه ازین قصه ناگهان آگهی یافته از جا رفته بدست و پا زدن در آمدند - و لیکن چون حصار بحوزهٔ تصرف و حیز تسخیر دلاوران کشورگیر در آمده بود و کار از چاره گری سعی و تدبیر گذشته ناچار از بیم سر تن باسیری در داده دستگیر شدند *

درینوالا که خبر فوت شیر خان صوبه دار گجرات رسید اسلامخان که حراست اکبرآباد در عهدهٔ او بود بمرحمت خلعت و اضافهٔ هزاری هزار سوار بر منصب اصلی که چهارهزاری سه هزار سوار بود سرافرازی یافته بصوبه داری احمد آباد تعین شد - و حکومت اکبر آباد به صفدر خان و حراست قلعه به مکرمت خان مقرر گشت - بیست و پنجم اردی بهشت ماه

الهی راجه بیتهلداس به نگاهبانی قلعه رنتهنبور از تغیر قلعه دار خان سرافرازی یافته رخصت شد - و سبب این امتیاز آن بود که چون در جنگ خانجهان جانفشانی ها بکار آورده تازه بپایهٔ راجگی رسیده بود و آئین معهود راجپوتان آنست که هرچند شخصی بمرتبهٔ والا برسد تا قلعهٔ مامور نداشته باشد بپایهٔ اعتبار نمی رسد - بنابرین شاهنشاه حق گذار ادای حقوق جان سپاری او نموده بحراست قلعه رنتهنبور که از قلاع مشهورهٔ هندوستان است سرافرز فرمودند *

از جمله فتوحات معهودهٔ مذکور که شرح آن موعود شد فتح قلعهٔ سونده[۱] است - چگونگی این قضیه آنکه سپهدار خان بعد از فتح قلعه تلتم حسب الحکم اقدس همت به تسخیر آن بر گماشته محیطش را نقطه وار مرکز دایرهٔ احاطه نموده و بر اطراف و جوانب ملچارها قرار داده کار بر متحصنان بغایت تنگ ساخت - و چون آثار عجز و انکسار از اوضاع و اطوار قلعه دار بظهور پیوست سپهدار خان باو نوشت که عنقریب این قلعه نیز بمیامن اقبال کشور کشا بکشایش خواهد گرائید - بهتر آنست که پیش از فتح حصار عرض و ناموس خود برباد نداده خود را و اولاد منتسبان و متعلقان خویش را از مناصب و عزت حرمان نصیب نسازی - سیدی جمال قلعه دار استحصال رفع مراتب و سلامت جان و مال در نظر داشته و در صدد به اندیشی و سعادت طلبی خود شده بمقام تسلیم حصار در آمد

---

(۱) قریب به پنجاه کروه درسمت شمال و مشرق اورنگ آباد واقع است*

سپهدارخان پیمان نامه موکد بایمان شداد نوشته نزد او فرستاد - او بمجرد رسیدن عهد نامه با سایر اهل و عیال و متعلقان خویش و ملازمان با اسباب و اموال بر آمده قلعه را به مردم پادشاهي سپرد - سپهدار خان مقدمش را مکرم داشته از سرکار خاصه شریفه بخلعت و فیل و اسپ اختصاص داد - و غائبانه تسلیم بمنصب سه هزاری فرمود - و سیدي مهران پسرش را بخلعت و اسپ و تجویز منصب هزاری و سیدي سرور دامادش را بخلعت و اسپ و تجویز منصب پانصدی سرافرازی بخشید - و روز دیگر داخل قلعه شده مداخل و مخارج آنرا بنظر دقت نگر در آورده حاضر از همه رهگذر جمع ساخت - و سر انجام سامان و ما یحتاج آن نمود سیصد تن از سپاهیان کار آزموده را بسرداری مرزا محمد خویش خود در قلعه باز داشته خود مظفر و منصور عنان بازگشت معطوف نمود *

چهاردهم اردی بهشت ماه به عید رمضان مطابق افتاده هلال فرخنده همایون فال غرهٔ شوال از راه کمال سرعت بر ادهم گیتی نورد گردون برآمده بطریق پیام مژدهٔ فتوحات بی اندازه که درین ایام تازه رو نموده بود باولیای دولت جاوید پیوند رسانید و عالمی را بنوید قدوم این دو عید سعید سرشار خورمي و بیغمی گردانید - و بشارت غاشیهٔ موکب ظفرقرین صاحبقران دوم غلغلهٔ صدای قهقههٔ شادي و نوای شادیانهٔ مبارکبادی در گنبد سپهر نهم پیچید - در آنروز نشاط آموز خدیو روزگار ظل انوار حضرت آفریدگار که منظر محض انوارش عید عالم و نوروز دویم است مانند خورشید جهان افروز از مشرق جهروکهٔ درشن طلوع فرموده عالمی را از ساحت نور حضور که نمونهٔ ظهور تجلئي طور است نمودار انوار وادئي ایمن ساخت - و مراسم معهودهٔ این فرخنده روز بظهور آورده آنگاه بقصد ادای نماز قرین دولت و سعادت فیل سوار متوجه عیدگاه شدند - و فروغ انوار طلعت انور ساحت مصلاّ را آذین نور بسته روی زمین آن عرصه را بحلیهٔ جلال و جمال و زیور دولت و اقبال مزین و محلیٰ ساخت - و بعد از فراغ وظیفهٔ مقررهٔ این روز مبارک در هنگام مراجعت نیز از دو سو خلایق کوی و بازار بافشاندن درم و دینار تصدق و نثار زر ریز گشتند - درین روز نجابت خان ولد شاهرخ میرزا را بخدمت فوجداري ملتان که در آنولا جهانگیر یمین الدوله بود از تغیر احمد بیگ خان مختص و مرخص ساختند *

از سوانح اودیسه که درینولا بعرض اعلی رسید غلبهٔ باقر خان است بر سر لشکر تلنگانه و جرمانه گرفتن به سبب صدور حرکت بی ادبانه ایشان چون خان مذکور ولایت کهیرا پاره و حصن حصین منصور گده را از گماشتگان قطب الملک مستخلص ساخت چنانچه سابقاً گذارش یافت زمیداران آن نواحي قریب بیست هزار تن فراهم آورده در مهدي پور نام موضعی بغایت منیع در دوازده کروهي کهیرا پاره خیره حشمي بل چیره دستي آغاز کردند - باقر خان دیگر باره از کهیرا پاره بانداز گوشمال ایشان برآمده رو براه نهاد - و بحسب اتفاق بعد از طئي چند کروه جنگلی انبوه پیش آمد که در آن سر زمین باعتبار دشواري و بی پایاني مورد ضرب‌المثل بود - چنانچه قاصد نسیم تند رو بل سفیر سریع السیر صرصر را از کنار آن جنگل محال گذار چه جای میان مجال گذر نبودی - و مسرع شعلهٔ سرکش زهویهٔ آن پا کشیده سالک شتابنده سیلاب از سر مضیق نای اشجار سرافرازش سر باز زدی - بی تکلف فرط تراکم درختان بی پایانش بمثابه بود که برید لا مکان سیر نظر که در نیم لمحه‌البصر هفت سپهر اخضر را پی سپر میکند پیوند امید از قطع طریق آن مسلک براه بریدی - و وفور تشابک اغصان اشجار آن بیشهٔ دور و دراز در پایهٔ که پیک سبک پی نیزتگ یعني اندیشهٔ نیرنگ پرداز مرد مهندس پیشه که در یک چشم زدن بیدرنگ پرکار احاطه گردا گرد مرکز تا محیط چرخ دوار بر مي آرد خیال دخول در آن نبستي - مجملاً بهادران سراپا تهور ازکار گرئی نفوذ عزیمت راسخ که موید نفاذ حکم همت نافذ شده بود رفته رفته بدان جنگل در آمدند و اکثر بریده و بعضی جا سوخته راه در آمد پیدا نمودند - و افواج غنیم تیره گلیم که راه احتمال گذشتن ازآن محال محال گذار نمي دادند و بآن پست گرمی پای از سرحد اندازهٔ خویش فرا پیش نهادند چون باین طریق تجلدی از ارباب جلادت مشاهده نمودند بیدست و پا شده قطع امید از خود کردند - و از بیم توجه موکب اقبال رو گردان شده تا بسدی چوب بست که در مضیق میان دو کوه بر آورده بودند و آنرا بخندقی بسیار پهناور عمیق استوار کرده هیچ جا ثبات نه ورزیدند و آنرا پیش رو داده در پس آن بجنگ پیش آمدند و آتش کین بر افروخته هنگامهٔ انداختن بان و توپ و تفنگ را گرم ساختند - و ازینجانب اصحاب تهور یعني بهادران پر دل کم هراس که از برابرئی شعلهٔ سرکش پای کم نمي آوردند بلکه خود را مانند باد صرصر بر آب و آتش مي زدند از ژالهٔ آتشین بندوق و آب بی پایاب آن ژرف خندق باک نداشته

خود را بی ابا و محابا بپای آن دیوار بست چوبین رسانیدند و بگرمئی شعلهٔ سر افراز که بر قلب خاشاک زند در یکدم سر بر فراز آن سد مذکور برآورده آن آتشي نهادان خاکسار را بباد تیغ شعله آمیغ گرفتند - چنانچه به کم فرصتی خلقی بی پایان ازآن کم فرصتان بی سر شده بقیه طعمهٔ شمشیر فنا و جمعی کثیر اسیر و گروهي انبوه هزیمت پذیر گشتند *

بیان چگونگی کشایش قلعهٔ قندهار دکن بکلید تائید این برگذیدهٔ عنایت ایزدي

چون نصیریخان قبل ازین حسب الامر اعلیٰ با موکب اقبال قلعهٔ قندهار را قبل نموده داد شرائط کشش و کوشش داده بود درینولا بمحض همراهئی اقبال بادشاهی یعنی تائیدات الهي در باب فتح قلعه کاسات و مقصی المرام گشته بر کام خاطر فیروز گشت - تفصیل این قضیه آنکه در سال گذشته خان مذکور نیک گروهی قندهار رسیده با فوج عمان موج ارادهٔ تسخیر پیش نهاد همت ساخت - اول با سایر سرداران مثل شهباز خان و سردار خان و راجه بهارت و جمیع بندهای درگاه باندار ترکتاز قصبه که پیوستهٔ قلعه بود همت کار کشا برسته روی توجه بدآن سو نهاد - و سرافراز خان نامی سرگروه لشکر کومکئی آن حدود که در میدان گاه میان قلعه و قصبه در پی پیکار شده آلات آتشبازي پیش روی خود نصب نموده بوده بمجرد رسیدن موکب اقبال روبرو گشت - و صادق داماد یاقوت خان که نگاهبانئی قلعه بدو تعلق داشت و جمیع بروج علی الخصوص برجهای سمت میدان را به توپ و تفنگ و سایر ادوات و آلات جنگ آراسته بود او نیز آمادهٔ مدافعه و مجادله شد - درینحال بهادران ناموس جو از آن دریای آتش که در پیش صف و از بالای قلعه زبانه کش شده بود ملاحظه نه نموده سمندر وار غوطه درمیان صفوف خوردند - و بباد حملهٔ قلب شکن و صدمهٔ باد پایان مرد افگن صرصر بنیاد بر انداز ریشه کن بر انگیخته آن تباه اندیشان را مانند اندیشهٔ ایشان پاشان و پریشان ساختند - و سمندر خان حاکم قصبه و سیدي سرور میر آخور

طویلهٔ اسپان بار گیر که بجهت سوارئ تفنگچیان کومک مقرر بود درین دار و گیر با دویست تن بی سر شدند - و قصبه بحوزهٔ تسخیر در آمده قریب شش هزار کس از مرد و زن اسیر و دستگیر شدند - و پانصد اسپ و صد شتر و اموال بیشمار بمعرض تاراج در آمد سوای آنچه سپاهیان یغمائی بقلم عرض نداده از میان بردند - و سرافراز خان با جمعی پریشان حال که از زیر تیغ جسته بودند به تگاپوی تمام شباشب خسته و دل شکسته باردوی نظام الملک پیوست - و نصیریخان سایر اسیران را بشکرانهٔ روزي شدن عطیهٔ فتح و فیروزي نصدق فرق فرقد سای خدیو زمان ناپیده آزادي بخشید - آنگاه باهتمام تمام همت بر اتمام کار برگماشته سرانجام لوازم قلعه گیري پیش گرفت - و ملچارها به بهادران کار آزموده بخش نموده دربی سبه پیش بردن و نقب زدن شد - چون تهیهٔ این کارها ساخته و کوچهٔ سلامت پرداخته گشت و جوالها مرتفع و آماده کرده توپها بوسیلهٔ حیلهٔ جرّ اثقال بفراز آنها بر آوردند - و همین که در اندک فرصتی از ملچار نصیریخان کوچهٔ سلامت بکنار خندق رسید جمعی که در پناه دیوار بست کنار خندق بودند از واهمه راه هزیمت پیش گرفته جای خود را خالي گذاشتند و مردم ملچار مذکور درآن مقام قایم شده قرار گرفتند - چون در فضای آن خندق که چهل و هشت دراع پهنا دارد گنبد مقبرهٔ قاضي قوام واقع بود اکثر اوقات چندی از آن فرقهٔ تفرقه آئین در پناه آن در آمده به تفنگ افکني و بان اندازي باعث تفرقهٔ خاطر و شعل قلب دلاوران می شدند - بنابرآن از ملچار نصیریخان ته آن مقبره خالی نموده و آنرا بباروت انباشته آتش در دادند و از صدمهٔ آتش بنیاد آن بنا را بخاک وجود صد تن از آن مردم بباد فنا در دادند - و جمعی از سپاهیان در آن موضع ملچار ساخته جا گرفتند - درینوقت رندوله و بهلول و جمیع اهل نفاق و شقاق از مردم نظام الملک و عادل خان باتفاق یکدگر خود را بکومک متحصنان رسانیده بر سر ملچار نصیریخان ریختند - اهل قلعه نیز در صدد مدد ایشان شده بیکبار سایر آلات آتشبازی را کار فرموده از رگ تیره ابر شعله بار توپ و تفنگ طوفان آتش انگیختند - سردار نامدار با سایر سرداران و بهادران دلاور مردانه پای ثبات و قرار برجا استوار داشته در آن قسم نبرد مرد آزمای دل از دست نداده سر پنجهٔ قدرت بدشمن مالي و عدو بندي بر کشاد - و باعتماد کار گرئ اقبال و اعتضاد دولت بي زوال نیرو و زور بازو یافته جمعی را جریح و قتیل

و باقي را مغلوب و منکوب ساخت - و عسکر ظفر از ظهور این فتح آسماني استظهار دیگر یافته زیاده بر سابق در پی پیشرفت کار شدند *

چون شش نقب از جمله بیست و یک نقب که درین مدت سر کرده پیش برده بودند باتمام رسید نصیریخان صلاح وقت در آن دید که سه نقب را بباروت انباشته باقي را از روی احتیاط موقوف دارند - اتفاقاً پیش از آنکه قرار داد بوقوع انجامد خبر نزدیک رسیدن اعظم خان که حسب الحکم اشرف بامداد آن شهامت آثار متوجه شده بود رسید - خانمذکور مراسم استقبال بجا آورده اعظم خان را هم از راه با سر ملچار آورد - و چون در حضورش هر سه نقب را آتش دادند فضا را آتش یکی در نه گرفته بدو نقب دیگر کارگر افتاده دیوار شیر حاجي را با نصف برج کلان انداخت - و جمعی ستاره سوخته تیره روز از آن فرقهٔ تفرقه اندوز را تف باروت سوخته چندی دیگر را صدمهٔ افتادن دیوار بخاک برابرکرده ازین دو راه بعدم آباد راهي ساخت - درینحال نصیریخان و همراهان یورش کرده از راه دیوار افتاده ارادهٔ در آمدن نمودند - درونیان بمقام ممانعت و مدافعت در آمده سرگرم انداختن بان و تفنگ شده مشکهای پر باروت را آتش زده انداختند - مجملاً از دو پهر تا هنگام نشستن آفتاب معرکه زد و خورد قایم بوده هنگامهٔ گیر و دار از طرفین گرم بازار بود - چون آتش حسب المدعا کارگر نیفتاده دیوار را چنانچه باید نینداخته بود و بی مبالغه متحصنان نیز مردانه کوشیده حق ستیز و آویز بجا آوردند - و آخر بسبب درمیان آمدن ظلمت شب عرصه کارزار بقایمي از یکدگر ریخته مردم طرفین رو بسوی قرارگاه خویش آوردند - و بهادران در همان نزدیکی اقامت نموده بانباشتن دیگر نقب ها در آمدند - متحصنان از روی قیاس چگونگي حال استقبال را در آئینهٔ مشاهدهٔ احوال معائنه دیده دانستند که عنقریب جبراً و قهراً قلعه بحوزهٔ تصرف اولیای دولت در آید و همگي اسیر و دستگیر میشوند ناچار از روی اضطراب در مصالحه زده ابواب آشتي که جای آن از کمال اصرار بر مجادله و مقابله نگذاشته بودند بوسیلهٔ راجه بهارت کشوده در خواه پیمان نامه نمودند - نصیریخان حسب المدعای ایشان عهدنامه نوشته همراه معتمدان راجه نزد قلعه دار فرستاد - او با هفت کس از اعیان آن حصار برآمده براجه ملاقات کرد وکلید قلعه تسلیم نموده در فتح بر روی دولتخواهان یعنی ابواب امن و امان بر روی روزگار خویش کشود - روز دیگر با راجه

نصیرخان را دیده ده فیل پیشکش بادشاهي گذرانید و از نوید مراحم نامتناهئي خلافت پناهي مستظهر و مستمال گشت - نصیرخان در همان روز داخل قلعهٔ مذکور که بیست و هفتم اردي بهشت بعد از چهار ماه و نوزده روز بکشایش گرائیده بود گردیده خصوصیاتش بنظر دقت نگر در اورد - و جمله اسباب قلعداري یکصد و شانزده توپ خورد و کلان که توپ عنبري کلان و عنبري خورد ۱ و ملک صبط و محلي از حمله آن توپهای نامي است بتصرف در آمد *

از سوانح دولت جاوید انما که درینولا بنابر نیرنگسازیهای بخت و منصوبه بازیهای اقبال از عالم غیب چهره نما گشته علت انهدام بنیان دولت نظام الملک شد آنکه چون ارادهٔ ازلي باستیصال کائي او تعلق پذیر گردیده بود لا جرم بدست خود اسباب عذاب و نکال خود مهیا و آماده ساخته در تخریب بنیاددولت خویش کوسید چنانچه وکیل و سپه‌سالار خود فتح خان پسر کلان ملک عنبر را که چندی ازین پیش بنابر سوء ظن و بدگماني زنداني ساخته بجای او مقربخان را که از غلامان بزرگ و معتبر او بود بسپه سالاري و اخلاص خان حبشي را بوکالت برداشته بود چون از مقربخان و اقران او کاری بر نیامد درینولا از حبس بر آورده بخدمات سابق نصب نمود - بنابر اینمعني مقرب خان از نظام الملک نومید گشته در مقام بندگئي درگاه گیتي پناه شده بوسیلهٔ رسل و رسایل از اعظم خان درخواست امان نامه نمود - آن خان والا شان حقیقت را بدرگاه عرض داشت نمود و حسب الاستدعا فرمان استمالت آمیز بنام مقربخان عز صدور یافت - بعد از ورود آن فرمان نوازش عنوان اعظم خان باناجي دوریه ۲ را که از معتمدان نظام الملک و پیش دست مقربخان بود و با دوازده کس دیگر از جانب او بقصد مهم سازي آمده بحضور خود طلبیده فرمان جهان مطاع را نمود - مقربخان از تقریر او امیدوار مرحمت خدیو روزگار و دلنهاد بندگئي درگاه گیتي پناه گشته و از همه جهت جمعیت خاطر اندوخته روز دیگر با سایر

---

(۱) در منتخب اللباب این دو توپ باسماء غیری خورد عبری کلان و عبری خورد نوشته شده - لاکن عنبری کلان و عنبری خورد چنانچه درین کتاب مذکورشد صحیح معلوم میشود منتخب اللباب-حصه اول-صفحه ۴۵۷*

(۲) در بادشاه نامه تاناجي و تاباجی مذکور شده حصه اول- صفحه ۳۴۸*

همرهان متوجه اردوی ظفر قرین گردید - اعظم خان بجهت مزید امید و تمهید مقدمات دلجوئي و تفقد خاطر او از راه اعزاز و احترام جانبش در آمده ملتفت خان را با چندی از بندهای درگاه والا باستقبال ارسالداشت و خود نیز از روی ازدیاد مواد استمالت تا کنار معسکر اقبال برسم استقبال شتافت - و اورا معزز و مکرم از راه بمنزل خود آورده در تمهید مباني احترام و اکرام او کوشیده نخست او را به تشریف خلعت و خنجر مرصع چهار اسپ و دو فیل و یک لک روپیه از سرکار خاصه شریفه امتیاز بخشید - آنگاه به تسلیم منصب شش هزاری شش هزار سوار سرفراز فرموده صد دست خلعت و صد نشان و هفتاد اسپ بهمراهان او داد - و دو صد و چهل کس از ایشان را در خور پایه و مقدار بتجویز مناصب و انعام و مدد خرج نوازش فرمود *

درین اثنا رندوله سر لشکر عادلخان بنابر مقتضای وقت باعظمخان پیغام داد که چون مصلحت بلاد و عباد در ضمن صلح و صلاح مندرج است - اگر اولیای دولت ابد قرین بادشاهي از راه خیر خواهي رعیت و سپاهي در آمده از درگاه والا در خواه عفو زلات و محو تقصیرات عادلخان نمایند - من بعد من متعهد تطوع و تبعا عادلخان میشوم که بدستور معهود در مقام بندگي و خدمتگاري بوده دقیقهٔ از دقایق فرمانبرداري نامرعي نگذارد - و علامت انقیاد بالقوة او اینکه بالفعل شیخ معین الدین ایلچي را که پیش ازین با پیشکش روانهٔ درگاه نموده ثانیاً در بیدر بار داشته بود روانه نماید - اعظم خان بعد از رسیدن این پیغام حسب الصلاح دولتخواهان بجانب پرگنهٔ بهالکي و چیت کوته[1] از توابع بیدر راهي شد که تا رسیدن موسم برشکال آنجا اقامت گزیده بمقتضای وقت عمل نماید - چنانچه اگر مردم عادل خان بر سر عهد خود باشند بدرگاه والا عرضداشت در باب فروگذاشت لغزشهای عادل خان که بنابر عدم اختیار رو داده التماس نماید - و اگر معامله صورت دیگر بر کند و اینمعني از روی تزویر و فریب باشد جزای آن بد عهدان چنانچه سزاوار آن باشد در کنار روزگار ایشان گذارد - و بنابرین عزیمت صائب کوچ کرده در سه کروهي منزل

---

(۱) در نسخهٔ کتبخانهٔ آصفیه این مقام باسم چیت کوته مذکور شده *

سابق بر کنار آب ونجره قرار نزول داد - و بموجب قرار داد معهود که در
هر منزل سر تا سر افواج اربعه همچنان سوار ایستاده مي بودند تا همگي اردو
فرود مي آمد - و بعد ازآن از هر فوجي چند سردار بنوبت یک کروه دور
از معسکر رفته مي نشستند تا مردم اردو کاه وهیمه بفراغت مي آوردند -
درین منزل نیز دستور العمل مقرر معمول شد - چون نخست نوبت درین
روز به تقدیم امور معهوده بعهدهٔ بهادرخان روهیله و شهباز خان و رشیدخان
انصاري و یوسف خان تاشکندي بود غنیم درین ایام کمتر خود نمائي
مینمود لاجرم ازین راه خاطر جمع داشتند و بنابرآن رعایت حزم و احتیاط
بجا نیاورده تمام جمعیت همراه نیاورده بودند قضا را از آنجا که
بمقتضای قدر نمائیهای قدرت است قضیهٔ ناگهاني شبیه بقضای اتفاقي رو
داد که سرداران ناچار قطع نظر از نگاهباني عملهٔ کهي نموده بچاره گرئي آن
توجه نمودند - درین میانه چشم زخمی بایشان رسیده باعث کسر شان خیل
اقبال گردید - تبیین اینمقال آنکه فوجی از راجپوتان قبل از نزول موکب
اقبال دهي را که سه کروهي معسکر اقبال واقع بود بارادهٔ تاراج و تحصیل
ما یحتاج دواب در قبل داشتند - و اهل آن ده باستظهار کثرت عدد و عدت
در پناه دیوار بست قصبه بمقام مدافعه و مقابله در آمده دست مجادله
و مقاتله بر کشوده بودند - دریحال خبر به بهادر خان رسید که راجپوتان در
بارهٔ کشایش آن دیوار سد درو مانده در بند نام و ننگ افتاده اند و نه راه
ایستادن و نه روی برگشتن دارند- ناچار با همراهان بصدد مدد ایشان شتافت
وبهمان پا بر سر قصبه رفته برودي دست برآن یافت - و همگنان باستظهار یکدیگر
در آن معموره در وقت دلخواه مراسم تاخت و تاراج بجا آورده اکثر سپاهیان
ایشان نیز از آنجا گرانبار روی بسوی اردو نهادند - بنابر این با ایشان
معدودی چند که عدد ایشان بچار صد سوار نمي رسید ماندند - درین
اثنا افواج مخالفان که بفاصلهٔ ده کروه از اردو بوده بانداز ترکتاز فوجي از
سواران کار آمدني جدا کرده پیشتر فرستاده بودند - قضا را فرستادگان در
نزدیکي ده از حقیقت حال خبردار شده مسرعی بجهت اعلام خبر فرستاده
خود به نزدیک ده آمدند - بهادر خان و همراهان که بحسب عدد کمتر از
ایشان بودند تکیه بر کارگرئي اقبال بی زوال کرده خاطر به قلت عدد و عدت
که در اکثر اوقات بحکم کریمهٔ کم من فئة قلیلة غلبت علیٰ فئة کثیرة
جمع ساختند - و بصولت شیر و ببر و سرعت باد و ابر بر ایشان تاختند در

حملهٔ اول آن بد اندیشان را از یکدگر پریشان ساختند ـ و آنها راه فرار پیش گرفته رفته رفته بهادرخان و بهادرانرا سمت فوج کلان کشیدند ـ و چون همگی لشکر غنیم مثل رندونه خان و سرافراز خان و بهلول و سایر و سرداران عادلخان و نظام الملک که اطلاع بر حقیقت حال یافته اینمعنی را فوزی بزرگ و غنیمتی عظیم شمرده بودند با پنج شش هزار سوار جرار بطریق عجلت سر راه پیش گرفته راهی شده بودند اتفاقا درینوقت رسیده اطراف ایشان را احاطه نمودند ـ وچون دلاوران عرصهٔ ساحت کار بر خود از عرصهٔ کارزار تنگ تر دیدند ناچار از مرکبان فرود آمده کشاده ابرو به برخاش جوئی وکین کشائی در آمدند ـ بنابر آنکه بسبب تنگی فضا کار از نیزه و تیر پیش نمی رفت دست از کمان کشی کشیده و از سنان گذاری سر پنجه کوتاه ساخته کوتاه سلاح پیکار دشمن گرفتند ـ و بایں روش باعدا آمیخته به شمشیر و خنجر و جمدهر در یکدگر آویختند ـ مجملاً آن شیر مردان که هر یک یکه سوار عرصهٔ مردمی و یکه تاز معرکهٔ مرد افکنی بود بمقتضای مقام پیاده درعرصهٔ پیکار رخ کاری بروزگار نمودند که داستان رستم دستان درجنگ یازده رخ و قصهٔ سام سوار از صفحهٔ روزگار محو شد ـ وآخرکار شهباز خان با پسر نقد جان نثار راه خدیو روزگار کرد ـ برادران رشید خان و خویشانش کارزار نمایان کرده عاقبت بکار آمدند ـ و رشید خان زخمی از عرصهٔ پیکار بر آمده بیخویشتن خود را باردو رسانید و بهادر خان و یوسف خان که زخم های منکر برداشته بودند چندان بردد و تلاش بجا آوردند که از هوش رفته در معرکه افتادند ـ قریب شصت تن از برادران خویشان نزدیک بهادر خان وغیره در جانبازی تقصیر نه کرده گوی سعادت جاوید یعنی شهادت از عرصه بیرون بردند ـ و جمعی کثیر زخمی گشته جراحت های کاری برداشتند ـ و چون اعظم خان ازین قصهٔ اتفاقی خبر یافت عنان بشتاب داده متوجه رزمگاه شد ـ و افواج غنیم بعد از غلبه چون بهادر خان و یوسف خان را زخمی بدست آورده بودند آنرا غنیمتی شمرده از بیم اعظم خان سر خود گرفته بسرعت تمام گریزان شدند ـ و آن خان عظمت نشان بعد از فرو نشستن آفتاب باوردگاه رسیده چون معرکه را از دوست و دشمن خالی دید پس از تگاپوی بسیار اثری از غنیم نیافت ناچار بمعاودت نموده عنان انصراف به معسکر اقبال برتافت و روز دیگر ازآن مقام کوچ کرده بانداز تاخت و تاراج پرگنهٔ بهالکی و چیت کوبه

متوجه شد که شاید در اثنای راه خبری از مخالفان یافته تدارک آن جراٿ نماید - بنابر آنکه در آن اطراف از فرط ویرانی نشانی از آذوقهٔ سپاه و علیق دواب نایاب بود و تا محال دور دست غله و کاه بدست نمی آمد بقصد قصبهٔ کلویره که آبادانی تمام داشت راهی شد - معموری آن معموره بمرتبهٔ بود که با آنکه پیشتر از رسیدن لشکرظفر اثر افواج غنیم در آنجا رسیده بقدر احتیاج غله برداشته از بیم گریزان شده بودند هنوز آنقدر باقی مانده بود که چندگاه لسکری را بسند باشد - چنانچه آنقدر آذوقه که تا رسیدن بندهار کفایت کند برداشته بقایای آنرا سپاهیان بوالفضول آتش زده سوختند - و از آنجا روانه شده در موضع سدهیر که ریگ بوم است و درخور اقامت موسم برسات کاه و غلهٔ فراوان دارد منزل اقامت درشکال اختیار نمودند *

از جملهٔ عنایات بیغایات حضرت پادشاهی ظل الٰهی که درینولا پرتو به نزدیک و دور انداخته و خبر آن چون اثر خورشید انور به هفت کشور دویده بخشش و بخشایش سکندر دوتانیست که از کوتاه نظریهای اندیشهٔ تباه سابقاً خویشی نزدیک خان جهان را منظور داشته و از سعادت جاودانی دوری جسته بآن مقهور پیوسته بود چون درینولا کثرت تقصیرات را که در شریعت کرم و طریقت کرام شفیعی ازآن وجیه تر نمی باشد شفاعت آورد لاجرم حضرت ظل الٰهی از آنجا که سایه من جمیع الوجوه تابع ذات .ی باشد رقم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ بی حساب او که جز مغفرت الٰهی محو آن نمی تواند نمود کشیده زلات او را بخشیدند و بتازگی در سلک بندهای درگاه انتظام دادند *

خرامش نواب قدسی القاب ممتاز زمان و مریم دوران بآهنگ گلگشت ریاض رضوان ازین دار ملال

بهشتی است گیتی بسی دلپسند * ولی گلستانیست در خار بند
بجز خار محنت که در دل خلید * گلی عیش زین بوستان کس نه چید

چون مشیت آلهي بسرانجام مصالح کار خانهٔ عالم و انتظام دارالخلافهٔ آدم تعلق پذیرفت - حکمت کاملهٔ رباني اقتضای آن نمود که جمعی در هر روزگاری از نهانخانهٔ عدم به [۱] [قصر] ع وجود شتافته تا وقت فرصت دهد و روزگار مساعدت نماید از نیل انواع سعادت و شقاوت به نهایت مراتب کام و مرام رسیده متوجه عالم بقا شوند - پس ازآن زمرهٔ دیگر بر روی کار آمده و چندی مانند پرکار سرگردان این وادي بوده هرگاه وقت آن رسد بهمان دستور بی توقف ازین عاریت سرا رخت هستي بر بندند - پس خردمند سعادت یار آنست که درین پیعولهٔ ناپائدار پای ثبات و قرار بیفشارد و فرشته سرشت آنکه این دیو لاخ را وطن‌گاه اصلي نه پندارد - زیراکه سر منزل حسن عاقبت و دار الامان عافیت ماوای دیگر است و امن آباد روح و راحت جای دیگر - لاجرم نعمتش پایدار نیست و راحتش بر قرار نه - درینصورت سایر کائنات از ذره گرفته تا خورشید در معرض سرایت آفت فنا و زوال اند و سر تا سر اعیان وجود را آسیب اصابت عین الکمال عدم در دنبال * مثنوي *

کسی کم درین دار دارد بیاد * که بیش از دمی بود خندان و شاد
شمار الم بیش و راحت کم است * بلی عمر شادي همین یکدم است
چو بلبل برین باغ باید گریست * که جز در خور یکدهن خنده نیست

ازینجاست که همه خیر این مکان دلفریب اعتماد را نشاید و نعمت و راحت این فنا کدهٔ بی بقا جاودان نپاید - لذتش ازآن رهین اندوه و الم است و سور و سرورش ازآن آمیخته بهزار گونه محنت و غم - که بهرچه علاقهٔ خاطر آدمي راه بیشتر فنا و زوال پیشتر بدان تعلق پذیرد - و بدآنچه مادهٔ دل بستگي انسان زیاده تر بود راه نزول حوادث بآن کشاده تر گردد - شاهد حال حادثهٔ ملالت زای و واقعهٔ کدورت افزای نواب قدسي القاب ملکهٔ حمیده صفات وفیهٔ وافي برکات مریم زمان رابعهٔ دوران ممتاز محل بیگم است در عین اینحال که شاهد دولت و اقبال بسعادت چهره افروخته روزگار بکام و مقاصد حسب المرام خواهان شده - و گردش چرخ دوار بر طبق آرزوی خاطر و وفق مدعای دل موافقان گشته - چشم بد ایام از روی

---

(۱) ع [عرصه] ل

بخت بیدار نیکخواهان این دولت دور بود و آسیب دستبرد حوادث گیتي بر بد اندیشان ایشان مقصور ـ روی نموده عیش مقدس را مکدر و منغص ساخت و کوه کوه الم و اندوه به مبلغ روزگار پیش آمد ـ و غبار کلفت و گرد وحشت از رهگذر انس و الفتي که بدان بانوی بانوان جهان داشتند در آئینه خانهٔ خاطر که نورستان قدس و صفوت کدهٔ انس بود راه یافت ـ و کیفیت این معنی غم اندوز که در آخرهای شب چهار شنبه هفدهم ذي قعده سنه هزار و چهل هجري بیست و ششم خورداد اتفاق افتاد آنکه چون هنگام وقوع واقعهٔ معهود که نا گزیر مقتضای بشري هشت در رسیده بود بنابر نزدیک شدن وقت وضع حمل از روز سه شنبه تا نیمه شب چهار شنبه عسر ولادت کشیده بمجرد تولد صبیه برآن بانوی خجسته سرشت تغیر یافته ضعف بمرتبهٔ کمال استیلا یافت ـ و رفته رفته آثار رحلت بمیان آمده في الحال بوساطت بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان پناه بیگم صاحب در خواه تشریف اعلیحضرت نمود ـ آنحضرت بمجرد استماع این خبر ملالت اثر بی اختیار از جا در آمده به کمال اضطراب و بیتابی ببالین همدم و همراز دیرینهٔ خود رسیده از دیدار آخرین و ملاقات واپسین ذخیرهٔ مدت دوري اندوخته ـ و آن ملکهٔ والا نژاد با دلی درد آگین و خاطر حسرت گزین گریان گریان مراسم وصیت و وداع بجا آورده تا دم آخر در خواه مهربانی و عنایت در حق شاهزادها و مراعات جانب والدین خود نمود ـ و سه گهري از شب مذکور باقي مانده دعوت داعي ارجعي بگوش تسلیم و رضا نیوشیده برحمت حق پیوست ـ و در روضهٔ دارالسلام با مقصورات في الخیام بخرام آمده در قصور جنات عدن با حور عین آرام گرفت ـ سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت به مراسم تعزیت قیام نموده زمین و زمان از جا در آوردند ـ و بنوحهٔ جان گداز و مویهٔ غم پرداز کلفت افزا و ملالت پیرای عالم گشته عشرت کدهٔ گیتي را مصیبت کدهٔ غم و الم ساختند ـ و فتور کلي و خلل عظیم به جمعیت خاطر اقدس راه یافته چند روز از پرداخت شغل خطیر خلافت باز داشت ـ و غبار کدورت و کلفت مزاج مبارک را بنوعی متغیر ساخت که سالهای دراز از لباس رنگین و نغمه و عطریات نو آئین و مجلس آرائي به جشن عیدین و وزن وغیره اصلا محظوظ نبوده بی اختیار اشک از چشم مبارک روان بود ـ و ازین جهت میان دیده بی دیدار آن غمگسار غبار کدورت بهم رسیده ابواب عیش ظاهر و باطن مسدود شد ـ مجملاً نعش

آن عصمت قباب در باغ زین آباد آلروی آب [۱] امانت بخاک سپرده آخر روز پنجشنبه آنحضرت بر مرقد منور آن زینت افزای صدر جنت تشریف برده دریا دریا جواهر آبدار اشک بر آن تربت مقدسه ریختند - و بعد از قرأت فاتحه و ایصال خیرات و مبرات قرین سعادت معاودت فرموده مقرر نمودند که هر شب جمعه بهمین دستور بزیارت حظیرهٔ آن خاتون والا مرتبت تشریف می برده باشند *

بی شایبهٔ تکلف از وقوع این واقعهٔ الم اندوز شکیب و آرام از آن سرمایهٔ آرام جهان رفته باین مرتبه بیقراری انداخت که آذر تاسف و تحسر آنحضرت در جهانیان اثر کرده - و بی طاقتی و بی تابی آن باعث تمکین کون و مکان زمین و زمان را از جا در آورده بعموم قدسیان نیز سرایت نمود - و خرمن صبر و قرار عالمی در وزش گاه صرصر بیطاقتی و بیقراری قدر جوی پایداری نکرد -

* ابیات *

غم پادشاهان غم کشوریست * بهر تن جداگانه آنرا سریست
جهان را بربج آورد رنج شاه * بگیتی کند روز روشن سیاه
یکی کالبد دان جهان سر بسر * که دارد درو تاجور حکم سر
چو از رنج پا تن دگرگون شود * نگه کن که از درد سر چون شود

بی مبالغه و اغراق که هیچ محب صادق العقیده حقیقت شعار بعد از رحلت محبوب ارجمند دل پسند وفادار باین مرتبه در تقدیم مراسم تعزیت و سوگ نکوشیده باشد که از آنحضرت در پاس جمیع آداب ماتم آن حبیبهٔ عزیزه مراتب سوز و گداز بوقوع آمد - چه از تاریخ رحلت آن بانوی والا مقدار دست از تمامی مستلذات نفسانی باز داشته در شبانروز یک نفس از حزن و اندوه فارغ نبودند - و هنگام تعریب روز مذکور علی الخصوص در ایام طوی و جشن و عیدها وغیره چون دولت خانهٔ معلی زینت آرایش یافته جای آن غمگسار خالی بنظر مبارک در می آمد بی اختیار دیدهٔ مبارک اشکبار شده چندین بی تابی و بی طاقتی می نمودند که اهل

---

(۱) آب تبتی مراد است بادشاه نامه - جلد اول - حصه اول - صفحه ۳۸۶*

مجلس و حاضران وقت از مشاهدهٔ این حال بیکبار از جا رفته نوحه و زاري آغاز مي نهادند - و بارها می فرمودند که سلطنت دنیا و لذت پادشاهي که باوجود او میخواستم اکنون بی او سبب افزایش کلف و کدورت گشته دیدن روی هیچکس خوش نمي آید - و کثرت آلام جدائی در باطن کارگر شده از مشاهدهٔ مجلس روزگار و اسباب دولت و عشرت جز وحشت و کربت نتیجهٔ دیگر مرتب وقت نمی گردد- چنانچه سالهای دراز در هرماه ذي قعده مانند صبح لباس کافوري اختیار نموده از اقامت مراسم سوگ و عزا چیزی باقي نمي گذاشتند - و از حاضران مجلس نیز کسی را قدرت آن نبود که خلاف متابعت آنحضرت نموده تن بلباس دیگر دهد - الحق جای آن داشت که در ماتم آن صاحبهٔ روزگار که در مکارم ذات و صفات بالذات اقتضای خیر داشت زیاده ازین مراسم تعزیه بوقوع آید - و رابطهٔ انس و الفت که بحسب تعارف و تناسب عهد الست حوادث وثاق آن دست بهم داده درین عالم باعث کشش شده پیوند ارتباط استوار و محکم ساخته با دیگر ازواج مثل صبیهٔ صفیهٔ مظفر حسین میرزا صفوي و کریمهٔ شاهنواز خان خلف خانخانان چنین درمیان نبود که این مایه غم و الم پیرامون خاطر عاطر گردد - و قطع نظر از وثیقهٔ دلبستگي و تعلق آن خاتون پاکیزه اطوار همه وقت در صدد دلجوئي و خوشنودئي آنحضرت بوده در هر حال کمال خدمتگاري و نهایت پرستاري بجا مي آورد - و در شادي و غم و عافیت و الم دمساز و همدم بوده دقیقهٔ از دقایق مراتب رضاجوئي فرو گذاشت نمی کرد - و معهذا از خدیو روزگار چهارده نوبت متکفل حمل با امانت گشته ازآنجمله چهار پسر و سه دختر انجمن آرای خلد برین و هم نشین حور عین آمده- و چهار پسر و سه دختر که هفت اختر سپهر اقبال اند و هر هفت جمال شاهد جاه و جلال تا روز قیامت زینت دیباچهٔ روزگار هفته و ماه و سال خواهند بود - نخستین ثمرهٔ پیش رس نهال دولت آب گوهر عصمت و عفت جهان آرابیگم صاحب - دوم فرخنده اختر سپهر کامراني شایسته گوهر درج جهانباني والا فطرت سعادت پژوه شاهزاده محمد دارا شکوه - سوم زیور افسر دولت و اقبال زینت انجمن عز و جلال طغرای منشور ابداع شاه شجاع - چهارم ثمرهٔ شجرهٔ دولت درج گرانمایهٔ عصمت روشن آرا بیگم - پنجم سیومین رکن رکین خلافت اختر اوج عزت و کرامت منظور نظر سعود گردون صاحب بخت همایون و فر

فریدون بادشاهزادهٔ کامل النصاب تام النصیب سلطان محمد اورنگ زیب ششم تازه گل گلشن آدم نقش مراد جهان مراد بخش عالم - هفتم آخرین نتیجهٔ مهد علیا گوهر آرا بیگم - امیدکه تا جهان برقرار باشد و فلک پایدار مدار زیب و زینت روزگار برین هفت کوکب اوج عزت و اعتبار باد*

در آنوقت که این حادثهٔ عالم سوز وقوع یافت از سن شریف آن غفران مآب سی و هشت سال و دو ماه شمسی و سی و نه سال و چهار ماه و چهار روز قمری سپری گشته بود - ولادت با سعادتش چهاردهم رجب سنه هزار و یک موافق بیست و هشتم فروردی ماه و در سن بیست سالگی مشرف ازدواج این زیور بخت تاج و تخت تشریف سعادت یافته نوزده سال و هشتماه و نه روز قمری و نوزده سال و یکماه و شش روز شمسی شمسهٔ ایوان سلطنت و شمع انجمن خلافت بوده - تاریخ ارتحال آن بانوی روزگار بی بدل خان موافق حق و حساب چنین یافته * مصراع *

جای ممتاز محل جنت باد

چون مدت شش ماه ازین قضیهٔ غم اندوز منقضی گشت بادشاهزاده محمد شجاع بجهت رسانیدن نعش اقدس آن ملکهٔ قدسی خصال به دارالخلافهٔ اکبر آباد مقرر شده وزیر خان دیرین بندهٔ معتمد درگاه والا و زبدهٔ نسوان ستی خانم که خدمت وکالت و پسندستی آن حمیده خصال داشت بهمراهی محفهٔ محفوظهٔ مغفرت نا متناهی مباهات اندوختند - و همه راه باطعام و انعام فقرا پرداخته بعد از رسیدن اکبرآباد در سر زمین بهشت آئین واقع جنوب رویهٔ دارالخلافه مشرف بر دریای جون که متعلق براجه مان سنگهه بود و در عرض حضرت خلافت مرتبت منزلی عالی بنا تر از منزل مذکور براجه جی سنگهه نبیرهٔ اش برای تحصیل آن داده بودند بخاک سپردند - و بر سر آن مرقد منور نخست از روی تعجیل گنبدی مختصر اساس نهادند که نظر نامحرم بر حرم مرقد آن محتجبهٔ جلباب عصمت نیفتد - آنگاه در آن سرزمین فیض آئین آسمان اساس روضهٔ عالی بنیان که بمتانت رفعت و علو قدر و عظمت شان آبروی عالم خاک است سراسر از الواح سنگ مرمر طرح انداخته بر دورش باغی دلنشین فردوس نشان ترتیب دادند - و بر یک جانبش مسجدی رفیع بنیاد و جانب دیگر قرینهٔ آن مهمانخانهٔ عالی فضا و اطرافش حجرها و ایوانهای

دلکشا و پیش دروازهٔ اش چندین چوک نو آئین و سراهای فرح افزا که به فسحت ساحت و ندرت هیئت بر روی زمین مثل و قرین ندارد بنیاد پذیرفته - در مدت بیست سال تمام آن عمارت که بنیادش زمین را طبقه ایست هشتمین و کلاهش آسمان را طارم دهمین بصرف پنجاه لک روپیه باتمام رسیده به نهایت بلندي قدر و منزلت و ارجمندي زیب و زینت آبروی کهن طارم چرخ کبود گردید - حضرت ظل سبحاني تمامي متروکات آن مغفوره مرحومه را که از اشرفي و زیور و جواهر وغیره از یک کرور روپیه زیاده بود نصف به بیگم صاحب و نصف به شاهزادهای دیگر مرحمت فرمودند - و چهار لک روپیه نصف نقد و نصف جاگیر بر سالیانهٔ مقررهٔ آن تقدس قاب که سابق شش لک روپیه بود افزوده سایر مهمات دولت که به مهد علیا مقرر بود باین صاحبهٔ زمان مفوض گسته دیواني و میر ساماني داسحق بیگ یزدي که متصدئي سرکار آن مرحومه بود مرجوع شده خدمت مهر دستي و سرانجام خدمت محل بدستور سابق بستي خانم مقرر گردید *

مقرب خان دکني که بسیارکار طلب و جوان تنومند مردانه و در خانهٔ نظام الملک عمده تری ازو نبود از سعادت منشي بندگئي درگاه اختیار نموده از دکن متوجه آستانبوس اقدس گشته بود بیست و یکم ماه مذکور رسیده بمراد خاطر فیروز گشت - و پانصد مهر بر سبیل نذرگذرانیده بمرحمت خلعت و جمدهر و شمشیر با پردلهٔ مرصع و اسپ تپجاق و انعام چهل هزار روپیه نوازش یافت و همدرین ولا اعظم خان که حسب الحکم جریده از بالا گهات متوجه شده بود بملازمت فایزگشته هزارمهر و هزار روپیه برسم نذر گذرانید و خدمات پسندیدهٔ او خصوص فتح قلعه دهارور و تاخت بر سر خانجهان و شکست اوکه سرمایهٔ آوارگي آن تباه رای بود مورد استحسان و موقع تحسین گشت - آنگاه مرشد حقیقي که خدای مجازئي بندهای درگاه اند براه ارشاد در آمده خان مذکور را از لغزشي چند بي روش که ازو سر زده بود و از راه تدبیر و طریق کنکاش دور بود آگاه ساختند - از جمله محاصرهٔ حصار دشوار کشای پرینده باوجود عدم وجدان آذوقهٔ سپاه و فقدان علف دواب - و هم چنین ترکتاز سرحد ملک عادلخان با قرب موسم برشکال که در حقیقت عین انحراف بود از شاهزاده نمایان تدبیر درست - چه باوجود مقتضای وقت و فصل با انقضای موسم بارش حال نیز مقتضي

اقامت در موضعی بود که دربایست سپاه آنجا فراوان یافته شود - اعظم خان به ناهنجارئی حرکت خود اعتراف و اقرار نموده مریدانه عذر بیطریقئی خویش بهمه طریق از رهگذر معذرت خواهی خواست *

همدرین تاریخ از نتایج اقبال نامتناهی بعون الهی امری که ثمرهٔ آن قهر بدخواهان دولت جاودان بود بظهور آمد چنانچه در ضمن عرضداشت سپهدار خان بوضوح پیوست - که چون نظام الملک از روی نادانی و بدکنکشی فتح خان پسر عنبر حبشی را که مدتی محبوس داشت از قید برآورد بنحویکه سبق ذکریافت آن بدرگ بنابر آنکه میدانست که نظام الملک از راه اضطرار اورا نجات داده بعد از رفع ضروریات بار زندانی خواهد ساخت - لاجرم از روی پیشدستی بی نظام را گرفته در مطمورهٔ زندان مکافات اعمال ناشایست مقید نگهداشت - و ظهور این لطیفهٔ غیبی بنابر آن بود که حضرت صاحب قرآن ثانی ناهنجاری و بی روشی او را بروزگار که از دستیاران این دولت پایدار بل از پیشکاران این کار خانهٔ سلطنت جاودانه است حوالت فرمودند تا از پاداش دهی و انتقام کشی او به بهترین وجه سزای کردار نابکار خود بیابد - لاجرم باغرای روزگار دشمن دیرینه کینه جوی خویش را بر سر خویش گماشته همانا بدست خود نیشه بر پای خود زد و به نیروی سعی خویش پهلو به نوک خنجر سپرد *

پنجم شهریور منزل یمین الدوله آصف خان که بعلت عروض عارضهٔ جسمانی صاحب فراش بود از فروغ انوار قدوم آفتاب اوج خلافت غیرت منازل قمر گردید - و خان والا مکان سپاس گزار این عنایت بی اندازه شده از فیض قدوم آن عیسی دم مسیحا نفس شفای کامی یافته سرمایهٔ صحت ابدی بدان اندوخت *

از سوانح این اوقات که در لشکر خواجه ابوالحسن اتفاق افتاده درینولا معروض اقدس گشت آنکه چون خواجه مذکور بعد از فتح قندهار به ترشیخ مالو برای بسر آمدن موسم برشکال پسندیده در دامن کوهی بر کنار رود خانهٔ بغایت کم آب فرود آمد - قضا را نهم شهریور بارش عظیم واقعه شده رفته رفته رو به شدت گذاشت - چنانچه دو پهر و دوگهری گذشته آب رود طغیان عظیم گرفت و ازکوهسار نیز سیلی شور انگیز بغایت تند و تیز فرود آمد و از دو راه آب رود و سیل کوه که نمودار طوفان نوح بود از دو سوی درمیان گرفت - و سر تا سر مردم اردو که از وحشت ظلمت شب و شدت

بارس سحاب نه روی مقر و نه راه ممر داشتند مضطرب شده از جا در آمدند و بی پا و بی جا شدند - چنانچه خواجه و اکثر سپاهیان بر اسپهای بی زین سوار شده بپایمردئي شناورئي بادپایان از مهلکهٔ مهلکهٔ آن سیلاب بی پایان جان مفتی بیرون بردند - و قریب هزار تن از سپاهي و سوداگر رخت حیات به سیلاب فنا دادند - و اموال و اسباب بسیار و چار پایان بی شمار از اسپ و شتر و امثال آن تلف شد - چنانچه از سرکار خواجه هفت هزار اشرفی و ده هزار روپیه و مجموع کارخانجات از توشکخانه و مورخانه و فراشخانه و امثال آنرا آب برده تا بمردم دیگر چه رسد بعد از رفع طغیان چندانکه در ساحل آن جوئبار لوازم جست و جو بجا آوردند که شاید از آنجمله چیزی بدست افتد سودی نداد و پشیزی بچنگ پژوهندگان نیفتاد - اگرچه در برخوردن بدان نقود جمعي تهمت زده و بهتان آلود شدند لیکن دانندهٔ نهان و آشکار و مرسل ریاح و منزل باران دانا است که آن گنج روان آب برده که پای کمی از گنج باد آورد نداشت بدست باد دستی چند افتاد یا خاک امانت دار عالم سایرگنج خانها آنها را نیز در زیر دامان پنهان ساخته تا پیدا شدن صاحبش دیانت بکار برد - و همدرین تاریخ مرحمت خان بخشئي احدیان که ابراهیم نام داشت و اسد خان معموري در لاهور در لباس تقاضای اجل طبیعي خلع خلعت مستعار نمودند - و راو سور بهورتیه نیز بدین دستور از ماتم سرای دهر فنا گرای گشته بسوی مصر حویش باز گشت - و همدرین تاریخ از وقایع صوبه اودیسه بمعرض عرض در آمد که دو همسائگئي خانهٔ سید پرورش خان بارهه انباری پر باروت واقع بود و آتشی از عیب بدان رسیده از عالم سایر آفت های روزگار که مأخذ الجار بالجار صفات اوست سرایت به نشیمن آن سید مرحوم نموده او با دوازده تن از همنشینان بآتش همسایگئي آن انبار خانه سوخت - هفتم ماه محمد علي بیک ایلچي را بعنایت خلعت فاخره و یک زنجیر فیل با حوضهٔ سیمین و انعام شصت هزار روپیه نقد نوازش فرموده معزز و مکرم رخصت دار الخلافهٔ اکبر آباد نمودند - و خلعت و پنجهزار روپیه نقد به محمد دمي تحویلدار اسباب سوغات مرحمت فرموده نور محمد عرب را حکم شد که تا اکبر آباد همراهي گزینند *

بیست و چهارم موافق دوشنبه سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل هجري انجمن وزن اقدس قمري سال چهل و دوم از عمر ابد مقرون

به فرخي و خجستگي آذين سپهر هشتمين و نزئين فردوس برين پذيرفت -
و ساير مراسم و لوازم اين روز كه درين بزم مسعود معهود است از وزن
آنحضرت با ساير اجناس نقود و وظايف مقرره و آئين عيش و عشرت و داد
و دهش كه مانند دولت روز افزون سال بسال در افزايش است به بهترين
وجه صورت بست - دريں ايام امواج بحر مواج مرحمت بادشاهي كه
پيوسته مانند درياى رحمت نامتناهي در جوش است و فيض سرشارش
كه موج طوفان بر اوج مي زند چنانچه ذره تا خورشيد و ماه تا ماهي را
فرو گرفته بساحت ساحل اميدواري نصرت‌خان رسيده ماهي مراتب
كه در دكن نشان كمال عظمت مكانت و رفعت مكانت و واليان ولايت
مذكور كسي را كه سايان رعايت نمايان دانند باين مرتبه مي رسانند
مرحمت شد - درين روز سعيد خان صوبه داري كابل از تغير لشكر خان
سعادت اندوز شده منصبش از اصل و اضافه چهار هزاري ذات و چهار هزار
سوار قرار يافته - و شمشير خان بعنايت خلعت و نقاره و منصب سه هزاري
ذات و سوار سر افراز گشته بجاى سعيد خان بتهانه دارى هر دو بنگش شد -
و لشكر خان مذكور با آنكه پيري او را سخت دريافته لختي به سستي
عقيده و نسبت رفض متهم بود بنابرين معني ازين منصب معزول شد -
و چون خبر آن جهان شدن راو رتن كه از بندهاى عمده و شايستهٔ درگاه
گيتي پناه بود بمسامع والا رسيد سترسال نبيره اش را جانشين او نموده
بخطاب راو و منصب سه هزاري دو هزار سوار و مرحمت جاگير در وطن
كه بوندى و پرگنات آن حدود باشد سر افرازي بخشيدند - و مادهو سنگهه
پسر راو رتن را به منصب دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار از اصل
و اضافه سر بلند گردانيدند - درين مقام بنابر تقريب مذكور اسم ستر سال
بايراد امرى چند بديع كه از گوپي ناتهه پدر او باوجود خوردي جثه
و اختصار بنيه سر مي زد سخن را رنگين مي سازد - از جمله آنكه خود
را درميان دو شاخ درخت كه هر كدام به سطبري ستون شاميانهاى باشد
جا مي داد و پشت بر شاخي داده و پايها بر شاخ ديگر نهاده باندک
زورى از يكد گر جدا ميساخت - و شاخ آهوان هندوستان را كه بغايت
استوار و صحيح مي باشد چنانچه نيرو مندان عظيم هيكل و تناوران سطبر
پنجه قوي بازو نشسته كلهٔ او را درميان دو ران گرفته بزور تمام مي شكستند
او بر پا ايستاده بدست مي شكست - و در چابكي و جلدي و تيزي

و سبک خیزي بدان مشابه بود که هر دو پا را جفت کرده خود را بر سر دیواری که سه ذراع ارتفاع داشته باشد میگرفت *

از سوانح این ایام رسیدن عرضداشت فتح خان پسر عنبر است بدربار سپهر مدار - و سبب ارسال عرضداشت آنکه چون قبل ازین اوقات چند مرتبه آن حبشي نژاد بعد از حبس نظام الملک عرضداشته بود که این فدوي غلام بنابر هوا خواهي بندگان حضرت خلافت پناهي بی نظام تیره ایام را که پیوسته در پی اعلان نافرماني و عصیان شده همه جا در مقام اظهار بغي و طغیان بود بدست آورده در زندان پاداش اعمال بد به روز خودش نشانده اگر پرتو عنایت بندگان حضرت سلیمان مکان بر ساحت رعایت احوال این بنده افتد از سر نو جبهۀ بندگي را بتمغای داغ عبودیت هلال وار فروغ بخشد - و این کمترین نیز هلال وار تا زنده باشد بنده بوده در مقام اقامت بندگي مراسم اطاعت و انقیاد را التزام خواهد نمود و لوازم سر افگندگي بجا آورده از ته دل کمر عبودیت بر میان خواهد بست - و بقدر دسترس سر پنجۀ سعي و کوشش در دولتخواهي و همراهي هوا خواهان بدفع بدسگالان دولت ابد پایان خواهد کشود - و چون از موقف خلافت فرمان جهان مطاع مشتمل بر استظهار عنایت و استمالت در جواب صادر شد لاجرم قتل آن واجب الدفع را که عقلاً و شرعاً واجب مي دانست از مرضي آنحضرت انگاشته همت بر امر آن مبهم گذاشت - و بلا توقف بهانۀ دست برد اجل طبیعي را دست پیچ ساخته آن گران جان خفیف العقل را خفه ساخت - و پسر ده ساله او را که حسین نام داشت جانشین پدر و دست نشان خود نموده جمیع عمده‌ی در خانۀ او را از میان برداشت - مثل خواص‌خان که نظام الملک جای فتح خان باو داده بود و شیخ عبدالله معلم او که در جزئیات امور ملکي و مالي مدخلي کلي داشت و سید خایفه قلعه‌دار سابق دولت آباد و سادات خان و سیدی بلال مخاطب به شمشیر خان و اعتماد راو و دیانت راو که معتمد او بودند - چون این گروه را آنجهاني ساخته خاطر جمع نمود و جمعي دیگر از نزدیکان او را زنداني نموده از سایر مواد جمعیت حواس اندوخت آنگاه حقیقت اینواقعه را که از روی بی حقیقتي تمام از آن ناسپاس ناحق شناس سر زده بود بدربار سپهر مدار عرضداشت نمود - و اینمعني با آنکه چندان

مرضي طبع مبارک نبود باوجود کمال اقتدار در استیصال او از تقصیرش در گذشتند و ملک او که مشرف بر تسخیر شده بود بدو باز گذاشتند - بنابر آنکه بی سعي امر آنحضرت بدسگال دولت ابد اتصال دفع شده با او درین باب عتابی که خلاف مقتضای وقت بوده باشد نه فرمودند - و فرمان قضا شان متضمن اظهار عنایت بدو نوشته نوادر جواهر و فیلان نامور آن سلسله راکه از دیرگاه باز فراهم آمده بیجا در دست او بود طلب فرمودند - و بوساطت فرستادهٔ او پیغام دادند که هرگاه اشیای مذکوره با پسر خود بدرگاه والا ارسال دارد ملتمسات او بر طبق خاطر خواه و وفق توقع بموقع وقوع خواهد پیوست - و فرمان گیتي مطاع مصحوب شکر الله عرب و کس فرستادهٔ او با کهپوهٔ مرصع و یک راس اسپ عراقی صرصر تک مزین به زین زر دوز و اسپ راهوار صبا رفتار از راه سرافرازي او ارسال داشتند *

باعث ارسال یمین الدوله آصف خان به سرداري عساکر قاهره به بالاگهات نوبت دوم

چون در وقت تعین موکب اقبال بجهت تنبیه و تادیب نظام الملک عادلخان باو دم موافقت زده قلعهٔ شولاپور ازو گرفته ابواب مصالحه و معاهده باو مفتوح داشت و ازین را طریقهٔ پیروشي و سراه روي فرا پیش گرفته همه وقت معاونت او مي کرد لاجرم بحکم وجوب گوشمال آن گردن کش سرتاب درینولا چند سردار معظم با خیل و حشمی عظیم بسرداري سپه سالار جم اقتدار یمین الدوله آصف خان بتاراج و تخریب ولایت بیجاپور و تنبیه و تادیب اهل آن دیار تعین نمودند - و بنابر رسم دیرینهٔ این کشور که در مبادئ اختیار سفر اگر مقصد در سمت مشرق باشد بر فیل سوار میشوند و جهت مغرب بر اسپ و بطرف شمال بر تخت روان و پالکی و بجانب جنوب بر رتهه چنانچه سابق سمت گذارش پذیرفته - چون سفر یمین الدوله جنوب رویه بود لا جرم حضرت جهانباني از روی کمال مهرباني هفدهم آذر دستور اعظم را بمرحمت خلعت خاصه و چارقب طلا دوزي و شمشیر مرصع و دو اسپ دیو زاد پري پیکر و فیل اهرمن نژاد خجسته منظر با یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل

دیگر بسازگی ارجمندي و سر بلندي بخشیده - و مرحمت یک منزل راتهه را ضمیمهٔ آن مراحم عمده فرموده مرخص آن صوب ساختند - و سرداران عظام از حضور پر نور درین فوج عمان موج بدین موجب سعادت تعین پذیرفتند - اعظم خان و راجه گج سنگه و سید خان جهان بارهه و شایسته خان خلف آصف خان و خان زمان ولد مهابت خان و راجه جی سنگهه و معتمد خان و سردار خان و الله ویردی خان و راجه بهار سنگهه و میر عبد الهادي باصالتخان و جمعی دیگر از ارباب مناصب والا - و از جمله دکنیان یاقوت خان و خداوند خان و اوداجیرم و کهیلوجی بهونسله و بهادرجی و امثال ایشان- و هر یک از امرا و سرداران در خور مرتبهٔ قدر و مقدار بانواع عنایات نامتناهي حضرت ظل آلهي از خلعت و خنجر و شمشیر و اسپ و فیل و انعام بعد که صبی مقام مقتضي به تفصیل مراتب آن نیست اعزاز و اکرام یافتند - و هزار سوار از احدیان تیر انداز با هزار سوار بندوقچی و چهار هزار پیاده بندوقچي نیز بارانهای توپ و فیلان با ضرب زنها که آنرا در هندي هتنال خوانند از دربار بهم راهئی این فوج متعین شدند - و فرمان شد که چون سپه سالار اعظم بالا گهت رسد خواجه ابوالحسن و راجه ججهار سنگهه بندیله و سایر همراهان و هم چنین عبد الله خان بهادر فیروز جنگ با کومکیان خویش و نصیریخان و راجه بهارت و جمیع لشکر کومکئی تلنگانه بیدرنگ به فوج اعظم بپیوندند - و آن سرور هم در حضور انور تورک و ترتیب افواج لشکر منصور بروشی شایان و دستوری نمایان که دستور العمل اعیان سلاطین در جمیع احیان شاید برین موجب مقرر فرمودند- که یاقوت خان با جمیع دکنیان و نصیریخان و راجه بهارت با یکصد و هفتاد نامور از ارباب مناصب بطریق منقلا پیوسته عنان برعنان افواج فتح و ظفر آسمانی که همواره طلیعهٔ لشکر نصرت اثر می باشند پیش پیش راهی شوند - اگرچه بحسب ظاهر سرداری فوج طلیعهٔ مذکور نامزد یاقوت خان شده لیکن بحکم آنکه اهل دکن که حریفان دغا پیشه پرفن اند به هیچ وجه در خور اعتماد نیستند لاجرم بمقتضای احتیاط و حزم عاقبت بین دوراندیش باطنا امر و نهئی این فوج عمده بعهدهٔ تکفل و تعهد نصیریخان قرار یافت و قول بوجود نمکین آمود یمین الدوله متانت و شکوه کوه پذیرفت - و معتمد خان که بخشی گرئي کل افواج بدو تفویض داشت با جمعی دیگر از منصبداران همراه فوج قول مقرر گردید- و راجه گج سنگهه و راجه بهار سنگهه بندیله با گروهی انبوه از راجپوتان و هم چنین اصالت خان با پانصد سوار

تفنگچی بهراول مخصوص گشتند - و فوج برانغار بسرداری اعظم خان و همراهی راجه انوپ سنگهه و راو دودا و کشن سنگهه بهدوریه و جمعی کثیر از اصحاب مناصب عالیه تعین یافت - و خواجه ابو الحسن و خان زمان و ظفر خان و جمعی دیگر از منصبداران بکار فرمائی فوج جرانغار نامزد گردیده اهتمام این شون در عهدهٔ او شد - و سید خان جهان با گروهی تمام شکوه پر دل کارطلب از سادات بارهه و امروهه در التمش متعین گردیدند - عبدالله‌خان بهادر فیروز جنگ و رشید خان انصاری و راجه روز افزون و دیگر منصبداران و جوقی از سواران تفنگچی طرح دست راست مقرر شدند - و شایسته خان و راجه جی سنگهه و جماعتی از منصبداران طرح دست چپ - و راجه ججهار سنگهه بندیله با پانصد سوار احدی چنداول - بالجمله امواج بحر امواج باین توزک خاص صف آرا گشته در همان روز بهمراهی عون و صون آلهی و اقبال روز افزون حضرت ظل آلهي با سرعت سیلاب سر در نشیب بالا گهات روان شدند *

چون مهر مهر آثار اوزبک نوشته بنزد نواب حضرت مآب مهد علیا بود بعد از جلوس همایون که یمین الدوله از لاهور رسیده فیض سعادت حضور دریافت بنابر التماس آن مهین بانو بدست دستور اعظم دادند - و در نوبت اول که بسرداری بالا گهات تعین یافت آن مهر انور را بمسند آرای حرم خلافت سپرده بعد از معاودت بر طبق دستور سابق باز باو تفویض یافت - درینولا که آن عمده امرای دوشان بسرداری بالا گهات متعین می شد یکروز قبل از رخصت آن خاتم اسم اعظم و نگین سعادت جم را بحضرت حضرت سلیمان زمان آورد و بندگان حضرت آنرا بنواب تقدس نصاب بیگم صاحب سپردند - و از آنوقت باز آن مهر معظم که بحسب آثار نمودار نیز اعظم دل رشک فرمای انوار مهر انور است نزد آن صاحبهٔ روزگار است و فرامین مطاعه بمعرفت ایشان مهر میشود *

درینولا خواجه جهان و حکیم مسیح الزمان التماس رخصت طواف حرمین مکرمین زید قدراً و شرفاً نمودند و درخواست ایشان زیور اجابت پذیرفت چون شمول فیض و عموم جود آنحضرت بنابر خاصیت مرتبه ظل آلهي مانند آثار عطای جواد حقیقي همه کس یاب و همه جا رس است - لاجرم بعد از جلوس اقدس بطریق نذر شرعي التزام فرموده بودند که مبلغ پنج لک روپیه بارباب استحقاق آن متبرک بقعهٔ شریفه رسانند-

درینولا که خواجه جهان از دیرین بندهای معتمد و امین دیانت آئین این دربار سپهر مدار متوجه آن دیار مقدس بود بمتصدیان صوبهٔ گجرات امر عالي زیور صدوریافت که از آنجمله مبلغ دو لک روپیه را در احمدآباد و نادر آنصوبه متاع سایر عرب خریداري نموده تسلیم خواجهٔ مذکور نمایند که اصل را با منافع بمعرفت مسیح الزمان و اصل حاجت مندان آن مکان مقدس سازد۔ چون خدمت عرض مکرر به مسیح‌الزمان بود تقدیم آن خدمت نازک را که بحسن تقریر و لطف گفتار حکیمانه محتاج است بحکم [۱][صادق] ع تفریض فرمودند ۔ و دیوانئي پنجاب به حکیم مذکور مخاطب بدیانت خان از تغیر عبد الکریم مرحمت شد *

از سوانح حضور انور در ماه ذي حجه بیست و پنجم ماه مذکور جشن وزن قدسئي شمسي از سال چهل و یکم عمر جاوید قرین حضرت صاحب قران ثاني انعقاد پذیرفت ۔ و سقف و جدار آن فرخنده مجلس بآئین هر ساله بل تزئین هر روزه زینت یافت ۔ چنانچه رشک فرمای زیبائي طارم سپهر مینائي و بام گنبد فیروزه فام چرخ زمردین اخضر که به درکواکب دري مکلل شده و ازیاقوت خور و الماس قمر مرصع گردیده است گردید ۔ و سر تا سر روی زمین آن از فرش دیبای منقش بنقوش بوقلمون و پرنیان مصور بصور گوناگون که مانند عتبهٔ سدره مرتبه این بزم دلنشین از عکس جبین سران روی زمین روکش کار نامهٔ ارژنگ و کار خانهٔ چین شده بود غیرت سپهر و بهشت برین گشت ۔ و سایر رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد دهي و کام بخشئي خواص و عوام بظهور پیوست ۔ و جمیع ارباب حاجت و اهل آرزو این کشور بدریافت مدعا و ادراک مقصود زیاده هر آنچه در خاطر قرار داده و بیش از آنچه پیشنهاد خود نموده بودند کامروا گشتند ۔ علامي افضل خان از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار و موسویخان صدر الصدور بمنصب چهار هزاري و هفتصد و پنجاه سوار سر افرازي یافته بپایه افتخار بسپهر دوار رسانیدند ۔ جعفر خان از اصل و اضافه بمنصب [۲] [دو هزاري ذات و شش صد سوار] ع و ملتفت خان

---

(۱) ع [حاذق] ل *

(۲) ع [دو هزار و پانصدي ذات و هزار و دویست سوار] پادشاه نامه جلد اول - حصه اول صفحه ۳۰۹ *

نیز بهمین منصب سر بلندي یافتند - مقرب خان دکني از مرحمت ماهي مراتب که نشان عظمت شان دکنیانست معزز گردید - و دیواني و امینی سهرند برای کاشي دامن تفویض یافت و بمنصب هشت صدي چهار صد سوار نوازش پذیرفته بدان صوب مرخص شد - و همدرین روز فرخنده پیشکش قاسم خان صاحب صوبهٔ بنگاله مشتمل برسي و سه زنجیر فیل تنومند و بیست و هفت راس اسپ کونت و صد دست سپر و چهل من عود بابسی نوادر و نفایس امتعهٔ آن بلاد از نظر انور گذشت - و مجموع آنها بدو لک روپیه مرقوم شد - درین ایام خبر ارتحال جهانگیر قلي خان ولد خان اعظم فوجدار جونا گده بعرض اعلی رسید - عنایت حضرت بمقتضای خانه زاد نوازي بهرام پسرش را از منصب در هزاري دو هزار سوار سر افرازي داده جانشیني پدر ضمیمهٔ الطاف عمیمه نمودند *

نگارش خصوصیات احوال موکب اقبال که ببالا گهات ارسال یافت

چون یمین الدوله از حضرت اقدس مرخص شده متوجه مقصد گردید وکوچ درکوچ بحوالئي بالا پور رسید خواجه ابوالحسن با راجه ججهار سنگهه بندیله و لشکر کومکئي او استقبال خیل اقبال نموده باردوی اعظم پیوست - و در مقام باسم عبد الله خان نیز با همراهان ملحق شده - سپه سالار اعظم دو روز در مقام مذکور اقامت گزیده و سایر سپاه منصور را بگذاشتن احمال و اثقال زیاده از قدر ضرورت مامور ساخت - و چون همگنان عمل بفرموده نموده سبکبار و جریده شدند از آن مقام کوچ کرده شب درمیان به قندهار شتافت - و بمجرد رسیدن از راه بنابر مقتضای حزم و احتیاط داخل قلعهٔ مذکور شد - و سر تا سر خصوصیات آنرا بنظر دقت نگر در آورده در صدد انسداد مداخل و مخارج آن شده بمقام سامان و سر انجام اسباب وما یحتاج قلعداري در آمده - بعد از فراغ حسب الامر اشرف رومي خان را استقلال تمام داده به نگاهبانئي آن حصار باز داشت و خود رو بسوی مقصد آورده کوچ در کوچ متوجه شد - و چون عبور عسکر منصور بر قلعهٔ بهالکي [۱]

---

(۱) قریب به بیست و پنج میل انگلیسی در شمال و غرب بیدر واقع است*

شد و بنواحی آن حصار رسید یمین الدوله پیشتر قور یساول را ارسال داشت که به نزدیکی قلعه رفته از کیفیات اوضاع و خصوصیات اطوار اهل آن مقام اطاعت و عدم آنرا استعلام نماید - هنوز اردو در عین قطع مسافت بود که مشار الیه حقیقت آنها نمود که این طبقهٔ خیره چشم از کوتاه نظریها و خود سریها در حصار بر روی موکب اقبال بسد متطر جنگ نشسته اند - بنابرین یمین الدوله بمجرد وصول خبر فوج منقلا را دربارهٔ احاطهٔ قلعه مامور ساخت - و بخشی الملکی معتمد خان را با جمعی از بندهای پادشاهی بامداد آن فوج فرستاد - دلاوران قلعه کشا همت بر فتح آن حصن حصین بسته شروع در پیش بردن ملچار نمودند - و آنروز در کارسازی مقدمات فتح قلعه و کسر اعدا گذرانیده در ظلمت شب قرار برآن دادند که بنهادبان کار طلب از پایمردی زینه پایه و دست آویز کمند فراز برج و باره رفته بالای روس بر قلعه دست یابند - قضارا متحصنان برین پیشنهاد پیش از وقوع آن اطلاع یافته در چارهٔ کار خود کوشیدند - چنانچه از طرفی که ملچار کمتر پیش رفته بود راه کشوده رو بوادیٔ هزیمت نهادند و رعایای بیگناه را بچنگال عذاب و نکال سپرده خود جان مفت بیرون بردند - و ارباب شهامت به برج و باره بر آمده قلعه را بی مزاحمت مانعی بدست آوردند - اسباب و اموال و دواب مالا مال بود غارتیان سپاه و لوت مالان گرسنه چشم که به طمع غنایم چشم سیاه کرده طفیلی لشکر می باشند دست بتاراج اموال بر کشوده از آن خوان یغما زلها بستند و غنیمت بیشمار از نقد و جنس و صامت و ناطق بچنگ آورده از میان بیرون بردند *

از غرایب اتفاقات حسنه سلامتی سلالهٔ دودمان سیادت و نجابت اصالت خان است بعد از اشراف بر هلاک - و صورت اینمعنی مبهم آنکه مشار الیه بنابر مقتضای شجاعت علوی و شهامت هاشمی پیش از همه خود را بفراز حصار رسانید و قضا را بر بالای تختی چوبینه که تحتی باروت و حقهٔ آتشباری در زیر آن بود ایستاده شد - درین اثنا آتش بدانها رسیده تخت بان سید بتخت مذکور بهوا بلند شد و به نگاهبانی حراست جناب ربانی و حمایت توجه حضرت جهانبانی آفتی از آن بر نیافت جز آنکه اندکی روی و دستش از تف باروت متاثر شده بود - و عجیب نما تر آنکه در درون قلعه بر روی انبار کاهی افتاده بنابر آن از

رهگذر افتادن نیز بدو آسیبی نرسید - و در طي اینحال مسجدی را که آن سست دینان انبار خانهٔ باروت کرده بودند همانا از شعلهٔ غضب الهي اشتعال پذیرفته بسایر شمول و عموم نزول عذاب مسجد نیز با جمعی کثیر سوخت - بالجمله چون آن حصار باندک کوششی کشایش پذیر شد حسب الامر اشرف آنرا به گماشتهای فتح خان پسر عمبر که درقلعهٔ اودگیر مي بودند از راه قرب جوار سپردند - این معنی بنابر آن بود که چون فتح خان درینولا از راه اظهار بندگی در آمده بود چنانچه مذکور شد لاجرم بر طبق مقتضای استمالت و دلدهی آن حبسی نژاد وحشی نهاد حکم جهانمطاع صادر شده بود که عسکر منصور از جمله محال متعلقهٔ عادلخان هر جا را که در تحت تصرف دارند مردم فتح خان بار گذارند - بعد از فراغ ازینمعنی موکب اقبال مظفر و منصور کوچ نموده سوی قصبه کملاپور ۱ از جمله محال عادل خان که کمال معموري و آبادانی داشته رو آوردند - درین اثنا رزق الله نام مردی از مردم عادل خان نوشتهٔ او و اعیان در خانهٔ آن خان نا عاقبت بین مخصوص خواص خان مذکور متضمن کمال اظهار ندامت و نهایت خجلت و انفعال و عذر خواهي انواع تقصیر و کوتاهی ایام گذشته رسانید - و اگرچه او التماس مصالحه و معاهده نموده بود و ارسال پیشکش نیز پذیرفته لیکن چون فرستاده از مردم روشناس آن ملک نبود یمین الدوله بمیانجیي او و صاحب که بانی و بادئي آن ازین دست مردم گمنام و کم قدر باشد راضی نشد و او را بدون سهم سازي رخصت بازگشت داد *

چون از آن مقام کوچ نموده ظاهر قصبهٔ سلطانپور که بشهر کلبرگه پیوسته معسکر سعادت گشت ظاهر شد که متصدیان آن ولایت سایر اعیان و اهل ثروت را در قلعه و جمعي دیگر را باموال و مواشي در خندق و حوالی و حواشي حصار راه و پناه داده اند و برج و بارهٔ قلعه را باآلات و ادوات قلعداري آراسته - و اندک مایه مردم فرومایه در شهر مانده اند و جمعی را به نگاهبانيِ حصار شهر باز داشته - روز دیگر اعظم خان و عبد الله خان و خان زمان و راجه جی سنگهه و الله ویردي خان و ظفر خان و معتمد خان حسب الصلاح یمین الدوله روی به قلعه و شهر

---

(۱) در بادشاه نامه کلانور رقم شده - [جلد اول - حصه اول - صفحه ۳۰۴]

نهادند - و چون نگاهبانان از روی کوتاه نظري و بی بصري این گمان بردند که بچاره گرئي کشش و کوشش رد حمله و دفع صولت اولیای دولت نامتناهي که بنابر عون و صون الهی از قضای آسماني پای کم نمي آرد امکان دارد لاجرم اهل قلعه بممانعه و مدافعه کوشیده بیکبار از برج و بارهٔ هردو موضع توپ و تفنگ و سایر آلات آتشبازی را کار فرمودند - و باوجود آن مرتبه مقابله و مقاتلهٔ مخالفان سایر دلیران عرصهٔ پیکار توپ تفنگ ایشانرا وجودی ننهاده داد دلاوري دادند و بی محابا پای حصار شهر تاخته هم بر سر سواري آنرا مسخر ساختند - و غنیمتیان یغمائي در سایر آن شهر از قتل و اسر و نهب و تاراج جزی نه گذاشتند - بالجمله چون یمین الدوله بنابر مقتضای وقت و حال صلاح در اشتغال به تسخیر قلعه ندید فی الحال امرای عظام را طلبیده لشکر را دستوري کوچ داد و شباشب راهي شده در کنار رودبار بهیمرا فرود آمد - روز دیگر شان لشکر دید و سي هزار سوار بشمار رسید - آنگاه از آنجا کوچ کرده بر سر بیجاپور که نشیمن ولات آنولایت است راهي شد *

از سوانح حضور اقدس ششم بهمن ماه بادشاهزادهٔ والا اختر سلطان شجاع که در بیست و ششم آذر برسانیدن نعش مطهر نواب غفران مآب مهد علیا متوجه دار الخلافهٔ اکبر آباد شده بود بعد از تقدیم آن امر عظیم باتفاق عمدة الملک وزیر خان و مخدرهٔ مکرمه ستي خانم معاودت نموده اسلام رکن و مقام کعبه جاه و جلال بجا آورد - و بیست و ششم وزیر خان به تنبیه فتح خان حبشي که از عدم استقامت احوال تهاون در ارسال وجوه مقرر پیشکش و سرکشي او بظهور پیوسته بود نامزد گردید - و همدرین روز از مرحمت خلعت و اسپ خاصه و فیل نامي نامور شده بسردارئي ده هزار سوار جرار آمادهٔ پیکار مرخص گشت - و جان نثار خان و راجه بیتهلداس و مادهو سنگهه و راوکرن و پرتهي راج راتهور و مبارزخان نیز بدین مکرمت والا سعادت پذیرگردیدند - و چون صفدر خان دکني ماهیت دان آن سر زمین بود و میانهٔ او و فتح خان کینهٔ دیرینه بود او را نیز درین فوج تعین فرموده بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و اسپ و انعام چهل هزار روپیه نقد نوازش فرمودند *

تتمهٔ سوانح دولت در موکب سعادت چون نواحئي بیجا پور مورد عسکر ظفر اثر شد و کنار تالاب مشهور واقع میانه نورس پور و شاهپور مضرب

سرادق سرداران آمده حدود اطراف آن مخیم سپاهیان گشت سپه سالار اعظم بنابر استصواب رای صواب پیرای و صلاح دید امرای عظام بمقام سرانجام اسباب محاصرهٔ بیجاپور در آمده بر سر قراردرد ملچار و پیش بردن آن و سرکردن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و رفع جواله و نصب دمدمه و سرکوب و امثال اینها رفت - درین اثنا فوج مقهورهٔ غنیم که در آن سوی خندق خود را به پناه حصار کشیده آنجا قرار گرفته بودند گاه گاه از خندق عبور نموده در میدان گاه پای قلعه صف آرا و سلاحشور می گشتند و بمقام دستبازی در آمده بان اندازی که شیوهٔ دکنیان است می نمودند - و چون قوشونی خلیج آسا از قلزم امواج بعنی دریای لشکر طوفان اثر جدا شده بسوی ایشان روانه می شد مانند مشتی خاک که از پیش صدمهٔ سیلاب باشتاب تمام راهی شود یکسر تا پای حصار گریران گشته خود را بحمایت توپ و تفنگ اهل قلعه می رسانیدند - و باوجود آنکه بهادران جان فشان از سر گذشته تهور شعار از سر تیر و بندوق درمی گذشتند و در عرصهٔ کارزار یکه تازی و جلو اندازی بجا می آوردند بسرداری حمایت حضرت باری و نگاهبانی تائید ربانی که همواره همراه موکب اقبال شاهجهانی است مطلقاً آسیبی بدیشان نمی رسید - مجملاً اکثر روزها دستباری از طرفین واقع میشد و از اولیا دستبرد و از اعدا سربازی بظهور می رسید - و درین مدت چهار مرتبه جنگ نمایان بوقوع آمد و اکثر سرداران رزم طلب پرخاش جو تلاش و نبرد شایسته بجا می آوردند و از موکب نصرت شعار نامداری را آسیبی نرسیده از مخالفان سکندر علی پسران عم رندوله خان که داخل اعیان بیجاپور بل سر شمشیر غنیم مقهور بود با چندی دیگر از شاهراه مستقیم تیغ بی دریغ راه سر منزل عدم پیش گرفتند - سرافراز خان نامی از سرداران نظام الملک که سابقا التماس عهد نامه نموده و فرمان عاطفت عنوان متضمن استمالت او صدور یافته بود درینولا مستظهر و مستمال داخل موکب اقبال شد و به منصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرافراز حقیقی شد *

چون درین ایام کمال عسرت باحوال عساکر نصرت مآثر بهمه وجه خصوص از رهگذر کمی کاه و هیمه راه یافت باوجود آنکه هر روز جمعی برای تحصیل علیق دواب و هیزم تا محال دور دست می رفتند و یکی از سرداران بنوبت در باب محافظت و حراست ایشان قیام می نمود

معهذا از کثرت ستور و عظمت اردو کفایت نمي کرد و گه گاهی غنیم هم
فرصت یافته دستبردی مي نمود - چون در عرض این ایام محاصره نهاني
مراسلات محمد امین داماد ملا محمد لاري از عمدهای عادل خان که
خطاب مصطفی خاني داشت به یمین الدوله مي رسید مشتمل بر آنکه
عنقریب قلعه را تسلیم اولیای دولت مینمایم . و مکرر وعده کرد که فلان وقت
از راه رخنه و برجی که حراست آن بعهده من است بهادرانرا در حصار راه
مي دهم - و موید اینمعني برسالت علي رضا نامي که فرزند خواندهٔ او
بود مکرر پیغام فرستاد و درین باب سوگندهای غلاظ و شداد در نوشتجات یاد
مي کرد و هم چنین فرستادهٔ مذکور نیز از زبان او در طبق صدق وفای وعده
قسم های عظیم میخورد - و با این معاني چون مواعید و عهود معهود بوفا
نمي رسید هر کدام رانه بهانه و عذر تمسک مي جست تا آنکه در آخر کار
بحیلهٔ حیله سازي و دغابازي او - که غرض ازین دفع الوقت و گذرانیدن
روزگار بود بر روی کار افتاد - و درین ضمن بطاهر شیخ دبیر که به
محرمیت و راز داري خواص خان اختصاص داشت از مبداء محاصره باز
درمیانه آمد و شد مي نمود و بتکرار نوشته و پیغام آن غدار نابکار در باب
التماس صلح مي رسانید - چون ازین هم کاری کشوده نشد و عدم صدق
وعدهٔ مصطفی خان خود بیشتر ظهور یافته بود لاجرم بار دیگر یمین الدوله
دربارهٔ تنگ گیري محاصرهٔ حصار بجد شده آن عزم صائب را بپرایهٔ جزم داد -
از بیم این قرار داد متحصنان قرار دادند که مصطفی خان و خیریت خان
حبشي نزد یمین الدوله آمده قواعد معاهده به تمهید مباني پذیرش احکام
مطاعه خصوص ارسال پیشکش ممهد و مشید سازند - و چون اثر قرار داد
مذکور از بر آمدن آن دو عمدهٔ بنجاپور به ظهور پیوست بنابر استمالت
و اعزاز فرستادگان نصیریخان را تا ظاهر اردو پیش باز فرستاد - و خان مذکور
ایشان‌را از ازین پذیره‌پذیرای اعظام‌واحترام ساخته مستظهرو مستمال به مجلس
سپه سالار اعظم در آورد - چون انجمن کنگاش مصالحه از حضور خواجه
ابوالحسن و اعظم خان و شایسته خان و چندی دیگر از امرا و اعیان لشکر
ظفر اثر آرایش پذیرفت و بعد از گفتگوی بسیار در آخر کار بدر خواه ایشان
یمین الدوله قبول معاهده برین جمله نمود - که من بعد بدستور عهد پیش
همواره فرمان بردار و پیشکش گذار باشند - دوم نقد چهل لک روپیه از نقد
و جنس سرانجام نموده بدرگاه والا ارسال دارند - چون بر طبق پذیرش
اینمعني عهدنامه نوشتند و این انجمن بانجام رسید بهادر خان و

یوسف خان از که سابقا در معرکه زخمي و بیهوش بدست ایشان افتاده بودند
چنانچه در احوال گذشته به تفصیل نگاشته شده معزز و مکرم آورده سپردند ـ
و مرخص شده شیخ عبدالرحیم خیر آبادي معتمد یمین الدوله را با خود
بردند که عهد نامه را بمهر عادل خان رسانیده مصحوب او ارسال دارند ـ
و بعد از دو روز که او را نگاهداشتند سیوم روز پیغام داده وداع نمودند که
عهد نامه را متعاقب مي فرستیم ـ و روز دیگر که فرستادگان ایشان بخدمت
رسیده بعضی متوقعات که داشتند زباني استدعا نمودند همه مستدعیات
ایشان را بنابر این معني که بزیور صورت معقولی آراستگي داشت
یمین الدوله بتن برداشته پذیرفت ـ و بهنگام رخصت یکی از همراهان که صاحب سر
مصطفی خان بود نوشته بخط خان مذکور پنهاني از رفقا در زیر مسند
آن آرایندهٔ صدر عظمت گذاشت ـ و مضمون آن نوشته این بود که چون
خواصخان بر عسرت لشکر نصرت اثر و قلت غله آگاهي یافته لاجرم باین
پشت گرمي که عنقریب اردو ازین مقام ناچار کوچ کرده معاودت خواهد
نمود بمقام مکر و تزویر در آمده در لباس تعویق و تاخیر روز گار بسر مي برد ـ
بنابرین اگر درنگی در قبول معاهده رو نماید ملالت بدین خیر اندیش باز
نه گردد *

کوتاهي سخن چون مدت محاصره بطول کشیده در عرض این ایام از
هیچ طرف رعایا آذوقه به فروختن نمي آورد ـ و پیشتر غنیم بمجرد استماع
خبر توجه موکب اقبال اطراف شهر را ویران ساخته بود و غلات آن محال
را باندازهٔ دسترس نقل محال دور دست نموده باقي را سوخته و آذوقه
که عسکر ظفر پناه همراه آورده بود بیش ازین مدت کفایت نمي کرد ـ ازین
راه تنگي دستگاه کار بر مردم بجای کشید که نرخ سیری غله به یک روپیه
کشید و از آن هم بمجرد نامی درمیان بود ـ قطع نظر از احوال سپاهي یکسر
چار پایان احاد عسکر اقبال به علت لاغري و زبوني از دست رفتند مگر
ستوری که از غایت ناتواني و مندبوري و کمزوری بر طئي مراحل عدم
باوجود آنکه دمی بیش نیست قوت و قدرت نداشت ناچار مانده بود ـ
درین قسم حالی دستور العمل دیوان خلافت یمین الدوله صلاح وقت در آن
دید که چون امواج قاهره را قوت عدو بندي و قلعه کشائي نمانده انسب
آنست که بالفعل دست از محاصره باز داشته خود را بسرحد محال
معمورهٔ ملک غنیم کشند و چندی آنجا گذرانیده چندان توقف

نمایند که احاد سپاهیان مرکبان خود را آسوده ساخته خود نیز بر آسایند و درین ضمن بترکتاز نواحي و اطراف پرداخته ملک را خراب سازند - و پس از تخریب محال اعدا و مرمت اولیا مطلب پیشینه فراپیش گرفته بهادران کارطلب راکار فرمایند تمامي سرداران رای صواب آرای را استصواب نموده از آن مقام کوچ نمودند و بسمت کنار دریا کشن گنگا [۱] روان شده ساحل آب را پیش گرفتند خصوص طرف رای باغ و مرج [۲] راکه از پرگنات معمور آن حدود است تاخته هر جا از آبادانی نشاني مي یافتند همگي زمین کشته و ناکشته و خانمان اهل قصبات و قریٰ را بی سپر سم ستور یغما و تاراج ساخته نشاني از آن باقي نمي گذاشتند و آنگاه از آنجا راهي شده همت بر تخریب محال دیگر مي گماشتند و مزرعهٔ آنرا نیز تاخته و خراب ساخته بمساکن رعایا مي پرداختند - و خانه را ویران و خانگي را روانهٔ خراب آباد مي ساختند - مجملاً درین مدت انواع خرابي از اسر و قتل و نهب و غارت و تخریب بمحال متعلقهٔ عادل خان رسانیدند - و چون موسم برشکال نزدیک رسید و تنگي و عسرت سپاه بوسعت و عشرت گرائید و خرابي غنیم که بالفعل مقصد اشاره بود بظهور رسید و بیش ازآن مجال توقف در آن محال محال نما بود لاجرم از پای قلعهٔ شولاپور گذشته داخل حدود متعلقهٔ بادشاهي شدند *

سوانح حضور پر نور سید ابوالفتح فرستادهٔ فتح خان پسر عنبر که مکرر عنبر نیز او را بجهت مهم سازي خود بدرگاه والا فرستاده بود سعادت اندوز زمین بوس اقدس گردید - و عرضداشت آن تباه رای که متضمن اظهار عجز و نیاز بود گذرانیده زباني معروض داشت که معاقب پسر فتح خان با فیلان نامي و جواهر و مرصع آلاتي که در سرکار نظام الملک بود بملازمت ارفع مي رسد - بنابر آل تقصیر و کوتاهي آن مصدر افعال ناقصه به عفو جرم بخش بادشاهي معاف شده وزیر خان بباز گشت مامور گشت - نوزدهم ماه چون خبر نزدیک رسیدن عبد الرسول پسر کلان فتح خان بعرض اشرف رسید از راه مزید استمالت و استظهار پدرش جعفر خان را باستقبال او فرستادند - و چون مشار الیه بدریافت سعادت آستان بوس درگاه والا سر رفعت

---

(۱) اکنون باسم کستنا یا کوشنا مشهور است *

(۲) بکنار غربي آب کستنا واقع است و از شولاپور قریب بسی کروه فاصله دارد *

از اوج طارم آبنوس در گذرانید نخست در انجمن حضور پرنور آداب معهود بتقدیم رسانید آنگاه پیشکش را که مشتمل بر سي زنجیر فیل کوه پیکر و نه راس اسپ صبا رفتار صرصر آثار و انواع نوادر و جواهر و مرصع آلات بسیار بود و هشت لک روپیه قیمت داشت بنظر انور در آورده موقع قبول یافت ـ واز عنایات آنحضرت عبد الرسول مذکور مشمول انواع عواطف عمیمه شده مرحمت صوري خلعت و اسپ و کهپوهٔ مرصع با پهولکتاره و یک زنجیر فیل دربارهٔ او ضمیمهٔ مراحم معنوي گشت ـ و هم درینولا راو سترسال نبیرهٔ راو رتن بتازگي سعادت ملازمت اندوخته فیلان خد خود را که چهل زنجیر بود بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانید ـ از آنجمله هژده زنجیر فیل که در نوع خود نفاست داشت بدو لک و پنجاه هزار روپیه مقوم شده ـ آنحضرت از آنجمله هشت زنجیر اختیار فرموده باقي را بدو مرحمت نمودند ـ و آن شایستهٔ تربیت را بعنایت خلعت و اسپ و نقاره و علم سرافراز و سر بلند ساختند *

ازو قعهٔ صوبهٔ کابل بعرض اعلی رسید که شمشیر خان بهانه دار بنگش بدار البقا پیوست ـ از حوادث این ایام مقتول شدن نور الدین قلي است و علت واقعهٔ این واقعه آنکه چون جسونت راتهور را سابق مردم نور الدین قلی کشته بودند درینولا کشن سنگهه پسرش را تهور راجپوتی بر آن داشت که بهرطور که ممکن باشد و از هر راه که رو دهد خون پدر ازو بخواهد ـ بنابرین پیشنهاد در پی یافتن وقت بوده انتهاز فرصت مي نمود ـ تا آنکه درینولا بحسب اقتضای قضا کاتبان دار الانشاء قدر نامش را از روز نامچهٔ بقا بکزلک فنا حک نموده بودند از مساعدت روزگار وقت یافته قضا را در شبی که نور الدین قلي باندک مایه مردمي از غسلخانه بر آمده متوجه منزل خود بود از کمین گاه بیرون آمده سر راه برو گرفت و در همان گرمی چند زخم کاري برو زده کارش تمام ساخت ـ آنگاه زینهاري شب تار شده خود را بگوشهٔ کشید و در پناه پردهٔ ظلام راه فرار سر کرده بتگ و تا سر بدر برد *

آغاز سال پنجم از جلوس میمنت مانوس صاحب قران ثاني

درین ایام سعادت انجام یعني سر آغاز سال پنجم از جلوس ابد

ـ‌ـبروز حضرت صاحب قرآن ثانی پس از سپري گشتن هشت گهري از روز شنبه بیست و هشتم شهر شعبان سال هزار و چهل و یک هجري عنقای قلهٔ چرخ چارم از آشیانهٔ آبگون طارم دلگیر حوت هوا گرفته باندازِ فضای دلکشای دولت سرای حمل پرواز نمود و بظلال بال همایون فال بر واف تا قاف آفاق سایه گستر گشته در شرفات غرفهٔ شرف خانه نشیمن ساخت ـ و از روی مهر پرتو نظر عنایت و فروغ انوار شاهپر انور در کار ذرات کائنات کرده سر تا سر گیتي را از سر نو بانواع بهجت و سرور آمود ـ مقارن اینحال سعادت اسمال شهباز نشیمن خلافت و همای اوج سعادت اعني حضرت ظل سبحاني صاحب قران ثاني سایهٔ دولت بر سریر عظمت و رفعت تخت رفعت گسترده باندار بال افشانی همت عرش آهنگ بلند پرواز بار در صدد صید دلهای خاص و عام شده از فرط بخشش و بخشایش تازه خواطر اصحاب قلوب بدست آورد ـ و در آن روز طرب افروز که بارگاه چهل ستون خاص و عام که بهزار گونه زیب و زینت هوس ربا و دلفریب گشته بود و رسم طرب درآن محفل خاص عام شده قبلهٔ نیاز عالم که کامراني را منحصر در کام بخشي مي دانند در مقام برآمد مرادات عالمیان در آمده باشارهٔ سر انگشت جود جهانی از ارباب نیاز را بر مراد خاطر فیروز ساختند ـ از جمله عواطف این روز فدائي خان بجاگیر داري جونپور از مرحمت خلعت و اسپ مختص مرخص شد ـ و میرزا عیسی ترخان بعنایت خلعت و اسپ و جاگیرداري ایلچ پور امتیاز پذیرفت ـ عبد الرسول ولد فتحخان مشمول نظر اقبال و مقبول آمده از عاطفت طرهٔ مرصع تارک اعتبارش بطراز سرافرازي رسید ـ حکیم جمالی کاسي چون دیوانی [1] [پنجاب]ع ار روی ندین دمام بتقدیم رسانیده بود بخطاب دیانت خان سرافراز گردید ـ بهرجي زمیندار بکلانه با پسر و برادران از زمین بوس آستانهٔ درگاه سپهر اشتباه سر اعتبار باوج طارم آبنوسي سود ـ و از غبار آن سرزمین آسمان نشان جبههٔ افتخار به صندل اعتبار اندود ـ و پیشکشي مشتمل بر مرصع آلات گران بها و نه راس اسپ صبا رفتار و سه زنجیر فیل تنومند کشیده منظور نظر اقبال افتاد *

از سوانح پناه آوردن شیر خان ترین زمیندار فوشنج [2] قندهار است که

---

(۱) ع [سهرند] ل *

(۲) در بادشاه نامه فوشنج نوشته شده [جلد اول ـ حصه اول ـ صفحه ۹۱۳]*

پدرانش از دیر باز داخل هواخواهان این دولت ابد طراز بودند بدین
درگاه گیتی پناه و انتظام یافتن در سلک بندهای آستان سپهر مکانت
کرسی مکان - سبب استسعاد و بدین سعادت عظمی آنکه چون در اواخر
عهد دولت حضرت جنت مکانی بحکم تقلبات روزگار و گردشهای لیل
و نهارکه مقتضای دستبرد قضا و قدر است شاه عباس دارای ایران بر گشاد
و بست قلعه قندهار و حکومت مضافات آن دیار دست یافت
نگاهبانی قلعهٔ قوشنج و ریاست سر با سر قبایل افغانان آن سرحد را بشیر خان
مذکور که در صغر سن با پدرش حسن خان از حاکم قندهار شاه بیگ خان
که در عهد حضرت عرش آشیانی بآن خدمت مامور بود رنجیده بعراق
رفته بود و در آنجا نشو و نما یافته تفویض نمود - و در اندک زمانی از
تمکین بخت و اقبال در آن مکان تمکن و استقلال بسزا یافته سایر الوسات
افغانان اهرمن سیر را بافسون فنون تدبیر ناقد و عزایم عزیمت راسخ مسخر
ساخت - و چون روزگار شاه بسر آمده مدت سلطنتش بپایان رسید
و شاه صفی بدستیاری بخت پای بر سر تخت دارائی ایران نهاد
شیر خان بدست آویز فرستادن هدایا و تحف و از ارسال رسل
و رسایل و پایمردی وسایط و وسایل غائبانه نسبت خویش را در خانه
نوی ساخت - و چون باستظهار آن نسبت مستظهر گشت
و اینمعنی بر زیاده سری و خود رائی که لازمهٔ سرحد پرورست سر بار
شد یکباره عنان خود سری و خود رائی و خویشتن شناسی از دست داد -
بنابر آن با علی مردان خان خلف گنج علی خان ازبک از عمدهای دولت
صفویه که بعد از پدر ایالت قندهار بدستور برو مقرر بود تملق و فروتنی که
وظیفهٔ کومکی با سردار است نیکو بجا نیاورد و رفته رفته سرکشی آغاز
نهاده داد ستم و بیداد می داد - چون جور و تعدی او از حد تجاوز نمود
علی مردان خان این معنی را دست آویز ساخته مکرر درین باب عرایض
شکایت آمیز بدرگاه ارسالداشت - تا آنکه بعد از چندی دربارهٔ
استیصال او دستوری گونه در لباس تحصیل نموده انتظار وقت و انتهاز
فرصت میداشت - و بحسب اتفاق در همان اثنا شیر خان حشری از
اهل شور و شر یعنی افغانان در نهاد آن سرحد فراهم آورده باندازِ ترکتاز
نواحی سیوی و کیخابه توجه سمت آن سر زمین پیشنهاد نمود
و علی مردان خان اطلاع این معنی را از همرائیهای روزگار مساعد و بخت

موافق شمرده با چهار هزار از نوکران خود و سایر تعیناتیان و زمین داران آن سر زمین بر سبیل ایلغار از قندهار راهي شد - و بهنگام طلوع سپیدهٔ بامداد اطراف حصار قوشنج را بسیاهی سپاه فرو گرفت - و سایر [illegible] در قلعه اندک مایه مردمی بیش نبودند هم در سر سواري دکنه یق گرائید - چون قلعه و سایر اندوختهای دیرینه مال و اسباب و اموال همه یاب بدست در آورد اهل و عیال او را اسیر ساخته بقندهار [illegible] داست و خود در آنجا توقف نمود - و چون سر خان از مضمون نوشته بعضی هواخواهان در حقیقت معامله کماهي آگاهي یافت نامه آنها بر حریفی پیچیده [illegible] همان گرمي بشتاب طومار باز گردید بجای خویش بازلسه - دریندوقت در جمعي انبوه از سوار و پیادهٔ آن گروه را تصمیم نموده بر سر خویش جمع آورده - و بهمان انتهاز فرصت برآمده در نواحي قوشنج سرگردان و در یک مقام قرار و آرام نگرفته هر روز در موضعی بسر مي برد و هر شب جای را ملجای خود مي ساخت - تا آنکه جاسوسان علي مردان خان که پیوسته سر به پی آن ادبار اثر داشتند پی بر سر او برده بعد از تحقیق خان را از آن جایگاه آگاه ساختند - و شب هنگام بر سر آن تیره سرانجام تاخت برده بامدادان باو رسیدند - او نیز فوج خود را توزک نموده بی محابا بجنگ صف در آمد - و بالجمله از نخستین حملهٔ افغانان به هراول قزلباش شکست درست رو داده نزدیک بود که پشت بنمایند درینحال علي مردان خان مردانه اسپ انداخته جلو ریز بعرصهٔ ستیز تاخت - قضارا از انجا که قدر اندازیهای تقدیر است درین اثنا زخم تفنگی بر پاسنهٔ او رسید - لیکن آن شیر بیشهٔ مردی قطعاً ازان جراحت منکر پروا نه کرده بیشتر تاخت - و بمجرد این تجلد و جلادت افغانان جهالت کیش را از پیش برداشته شکست فاحش داد - چنانچه شیرخان تا موضع دوکي یک جلو تاخته هیچ جا عنان توقف را مثنی نساخت - و چندی آنجا اقامت نموده چندانکه کوشید و اندیشها اندیشید سود مند نیفتاد - چون چارهٔ کارش در التجای این درگاه جهان پناه که مفر و مقر جهانیان و ملجا و مرجع عالمیان است انحصار داشت ناچار بقلعهٔ مقر که درینولا مردم یلنکتوش اوزبک بر آن استیلا داشتند رفته در ظاهر آن قرار گرفت - و از روی اظهار عبودیت و بندگي عرضداشتی متضمن بر کمال عجز و نیاز نوشته و نامهٔ دیگر مشتمل بر اظهار ارادهٔ التجا بخاک آستان سپهر

نشان با احمد بیگ خان صوبه‌دار ملتان بقلم آورده توقع ارسال آن
بدربار و استدعای نامهٔ استمالت نمود - و چون آن عرضداشت بدرگاه
آسمان جاه که جای التجا و ملاذ و ملجاء خلایق است رسید از آنجا که
راه دادن ملتجیان از شیمهٔ کریمهٔ این آستان ملائک پاسبان است
التماس او بپایهٔ قبول یافته ترتیب فرمان عاطفت نشان بتوقیع
صدور رسید - و او مستظهر و مستمال روی امیدواری بسوی این قبلهٔ
امیدواران آورده چون تارک بخت از زمین بوس عتبهٔ سدره رتبه
بمراتب از رفعت درجات آسمان برگذشت بعنایات بادشاهی مفتخر
و مباهي گشته از عواطف خدیو زمانه انبار جاودانه اندوخت - و نه
راس اسپ عراقی پیشکش کرده پرتو قبول بران یافت - و همدرین
مجلس همایون بمرحمت خلعت فاخره و انعام سی هزار روپیه نقد
و منصب دو هزاري هزار سوار نوازش پذیرفته از نقد محال صوبهٔ بهار
جاگیر یافت *

نوردهم ماه که شرف آفتاب بود خورشید روی زمین یعنی سایهٔ
آفتاب مرحمت جهان افروز نشیمن سریر خلافت مصیر را از برج تحویل
مبارک روکش شرف محل حمل ساخت - و بنابر رسم معهود مراسم
داد و دهش و بخشش و بخشایش کمال ظهور یافته بمقتضای عدل
و احسان آن دادگر فیض رسان بر پرداخت احوال عالمی پرداخت
چنانچه صغیر و کبیر و غنی و فقیر از فرط استغنا نقش بی نیازی جاودان
در خاطر بستند - و بکام دل در عافیت کدهٔ خوشحالی و عیش آباد فارغ بالی
از منت تمنا و از بی نیاز نشستند - درین روز سرافراز اندوز پیشکش
اسلام خان که در آنولا صوبه دار گجرات بود مشتمل بر اقسام جواهر ثمینه
و مرصع آلات نفیسه و هشتاد راس اسپ و دیگر نفایس و نوادر آن دیار
از نظر مهر آثار گذشت - و امیر بیگ فرستادهٔ محمد علي ایلچی ایران
بدرگاه والا جاه رسید - و پنجاه اسپ صرصر تک برق رگ عراق نژاد عرب
نژاد و دیگر تحف آن بلاد از نفایس اقمشه و نوادر امتعه که درینولا
وکلای او از ایران فرستاده بودند و همگي را بعنوان در سبیل پیشکش ارسال
داشته بود رسانیده از نظر انور گذرانید - بنابر نهایت رعایت عنایت که
نسبت باو سمت وقوع داشت بموقع استحسان وصول یافته پرتو خورشید
قبول بر آن تافت - و از سر کمال مرحمت خلعت خاص با جمت سپر

مصور ویراق زرین میناکار از جمله مرسولات موتمن الدوله اسلام خان همراه فرستادهٔ مذکور برای مشار الیه فرستادند - و مبلغ چهار هزار روپیه بصیغهٔ انعام بدو همراهان او عنایت فرمودند *

از امور بدیع انتما که صدور امثال آن ازین حضرت قطعاً غرابتی و استبعادی ندارد اگرچه در نظر مردم ظاهر نگر غریب نما است و نظر بضعف عقول این گروه از خوارق عادات معدود میتواند شد آنکه در وقت عرض اسپان مذکور قبل ازین که بمعرض بیع در آید بندگان حضرت بنظر اجمال ملاحظه نموده از راه کمال خبرت و بصارت که در همه باب دارند خصوص در تشخیص گوهر و شرافت جوهر اسپ و تحقیق مبلغ ارزش افراد این نوع اصیل که دلیل کمال فراست و نهایت آگاهي بر کیفیت و کمیت کماهئ حقایق اعیان وجود است فرمودند که قیمت این جمیع اسپان همانا که از شصت و پنجهزار روپیه در نگذرد- چون مقومان قرار بهای هر یک داده جمیع قیمت مجموع نمودند قطعاً از آنچه فرموده بیش وکمي ظاهر نه شد- و در امثال این صور از معني مذکور چه شگفت چه عموم این طبقهٔ والا که دست پرورد عنایت و تربیت یافتهٔ تائیدات عالم بالا هستند قیاس ایشان همانا کار مقیاس مي کند و تخمین و تقدیر ایشان از تحقیق مکیال و میزان پای کم ندارد - خصوص این جوهر شناس گوهر آدمي و صاحب عیار نقد مردمي که نظر حقایق نگر آن سرور به کحل الجواهر فیض مکتحل است و چگونه چنین نباشد که آن برگزیدهٔ حضرت رباني به نیروی تعلیم یزداني و الهام آسماني حل ما لا ینحل سایر رازهای نهانی نموده از زایچهٔ جبههٔ انساني مستقبل احوال از قرار واقع استنباط و استخراج مي نمایند- و بمقتضای همه بیني و همه داني از صفایح تقویم جبین و ناصیه و جداول خطوط پیشاني سر تا سر رقوم سرنوشت روز نخست خوانده همگي پیشنهاد خاطر همگنان مي دانند - مجملاً از پیشکش سایر شاهزادهای نامدار و امرای عالي مقدار که از نو روز تا این فرخنده روز بنظر اشرف گذشت موازي پنج لک روپیه از همه باب موقع قبول یافت *

معاودت موکب سعادت قرین فتح و نصرت از دکن بصوب دارالخلافهٔ اکبر آباد

از آنجا که انجام مهمام جهانباني باسودگي و تن آساني بر نتابد

و پیشرفت معاملات کشورستانی با تهاون و تانی راست نیاید - آئین جهاندار کامل اقتدار آنست که چون باهنگ تسخیر کشوری یا تادیب دشمنی نهضت نماید و به نیروی کار پردازیهای تائید آن مهم پرداخت سرا یافته مدعا حسب الاستدعا بر آید لاجرم لامحاله نیم لمحه تجویز اقامت در آن مقام ننموده بیدرنگ باهنگ اقلیمی دیگر مراحل جد و اجتهاد پیماید - چنانچه شاه شرقی انتساب یعنی آفتاب جهانتاب دو روز در یک منزل نپاید و هر صبحدم از تخت گاه خاور بر آمده آهنگ تسخیر قطری از اقطار باختر نماید - و تا هنگام شام آن سر زمین را زیر تیغ زر نگین در آورده شب هنگام بمقر سعادت خویش معاودت نماید - و بر این دستور داز ابدار ناحتی دیگر پیشنهاد ساخته پیش از بامداد روی توجه بدانصوب آرد - شاهد حال انعطاف عنان انصراف موکب اقبال است از کشور دکن بسوی مستقر سریر جاه و جلال و سبب عمده این معنی سوای مقتضای صفا و قدر آنکه چون درین احیان همه کام هوا خواهان دولت بی پایان تائید دستیاران اقبال جاوید حسب المرام بر آمد و عرض اصلی درین نهضت والا استیصال خان جهان و تنبیه نظام الملک بود که او را در ولایت و حمایت خود راه و پناه داده - آن جود به بهترین وجهی بامداد کار پرداز عالم بالا از قوه به فعل آمد - چنانچه خان جهان مستاصل مطلق گشته نظام الملک نیز از نحوست معاشت زیشی و نا عاقبت اندیشی زبان زدهٔ خذلان سرمد و خسران جاوید گردیده باعث استیصال بنیاد ملک و دولت دیرینه سال سلسلهٔ خویش شده عاقبت سر در سر این کار کرد - و همچنین ولایت آباد عادلخان بشامت موافقت نظام الملک خصوص بیجاپور که دارالملک بلاد مذکور است و در مدت ایالت آن خانواده از دست برد حوادث زمان در کنف امن و امان بوده هرگز قدم بیگانه در آن سر زمین نه رسیده بود درینولا پایمال نعال مراکب موکب اقبال شد - و با این معانی بنابر آنکه واقعهٔ ناگهانی نواب ممتاز الزمانی در برهانپور اتفاق افتاده بود زیاده برآن توقف درین خطهٔ مرضی خاطر عاطر نیامد - لاجرم بتاریخ بیست و یکم فروردی ماه مطابق بیست و چهار شهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و یک هجری روز پنجشنبه بعد از انقضای ده گهری روز ماهچهٔ رایت ظفر آیت سعادت سعد اکبر و طلعت مهر انور از افق دار السرور برهانپور طلوع میمنت نموده بسوی مرکز محیط خلافت ارتفاع گرای گردید - درین روز بر کت اندوز شاه سوار

عالم‌امکان ثاني حضرت صاحبقران قرین تائید آسماني و تمکین‌صاحب‌قرانی بر فراز فیل گردون نظیر تمکن پذیر گشته با شاهزادهٔ نامدار سعادت پژوه محمد دارا شکوه را در عقب تخت فیل جا دادند - و از تودهای دینار و درهم که در حوضهٔ فیل بر سر هم ریخته همانا آن‌کوه توان را معدن‌سیم و کان زر ساخته بودند بر سبیل معهود از یمین و یسار نثار راه خدیو روزگار مینمودند - کوتاهئي سخن باین دستور از دولت خانهٔ برهانپور تا دو کروهي شهر که مضرب خیام دولت شده بود از بالای فیل چندان فیل بالا رر افشاندند که خرمن های درهم و دینار بآن پایهٔ قدر و مقدار بخاک راه‌گذار برابر گردید - و باقئي آنها که از سیر چشمئي نثار حینان فاضل آمده بود بمثابهٔ پایمال آمد که صفحه روی زمین را ملمع طلا و نقره ساخت - درین روز عبدالرسول پسر فتح خان را مشمول نظر عنایت ساخته و سرافرازئي مرحمت خلعت و سر پیچ مرصع و اسپ و فیل تارک امتیاز افراخته بمعاودت دولت آباد دستوري دادند - و فتح خان را غائبانه مشمول عواطف بادشاهانه نموده ارسال خلعت و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل همراه عبد الرسول ضمیمهٔ آن مراحم عمیمه فرمودند - و صوبه دکن باعظم خان بحال داشته حکیم خوشحال را بخدمت بخشي گري و واقعهٔ نویسئي آنصوبه سرافراز فرمودند - و چون اعظم خان در بالاگهات بود ملتفت خان پسرش را بخلعت و اسپ نواخته در برهانپور گذاشتند *

دوم اردي بهشت ماه شاهد کمان ابروی هلال شوال طلعت فرخنده فال از پیش طاق طارم مقرنس یعني سپهر مقوس نمودار ساخته روزه داران پرهیزگار را آسکارا صلای افطار داده باده خواران پیاله کش را بنابر احتساب نهئي‌خدیو روزگار از ایماء گوشهٔ ابرو بعیش و عشرت نهاني وکشیدن رطل گران دوستکامي خواند - درین روز حسب‌الامر اعظم بادشاه اسلام پرور دیندار امرای عظام در عقب علماء علام نماز عید ادا نموده دعای ازدیاد دولت جاوید بجا آوردند - هفتم ماه ظاهر کالي بهبت از ورود موکب مسعود این قبلهٔ مقبولان چون باطن زنده دلان مهبط نور ظهور گردید - بیست و دوم بهادر خان و یوسف خان از مرکز رایات ظفر آیات عساکر بالاگهات بدرگاه والا رسیده پیشانئي بخت را سجده رسان سدهٔ سنیه و فروغ اندوز سعادت جاوداني ساختند - چون در جنگ دکنیان تردد بهادرانه و تلاش رستمانه بظهور آورده بودند و پس از زد و خورد بسیار زخم دار در

معرکه افتاده گرفتار شده بودند چنانچه سابقاً بتفصیل زیور نگارش پذیرفت - ازآنجا که دیرینه عادت بندگان حضرت بادشاه حقایق آگاه خدمت ارباب ارادت است کمال عنایت و مرحمت در حق ایشان مبذول نموده بهادر خان را بمنصب چهار هزاري سه هزار و پانصد سوار و خلعت و شمشیر و سپر و اسپ و فیل و بیست و پنجهزار روپیه نقد سرفراز فرمودند - و یوسف خان را از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و شمشیر و سپر و نقاره اسپ و فیل و بیست هزار روپیه نقد امتیاز بخشیدند - و چون اعظم خان یساق دکن و صاحب صوبگی آن کشور را بر وفق مرضیات اشرف نکرده بود و این مهم شایان را چنانچه باید بپایان نبرده بود لاجرم بنابر حزم این معني او را ازین خدمت معاف داشته نخست نامزد یمین الدوله نمودند - چون آن مختار الملک عین فرمان ملازمت بر خویشتن به بسمیدهٔ همراهي رکاب سعادت که عمرها بدعای شام و سحر از خدا خواسته بود درخواست نمود لهذا آن خان والا مکان را معاف داشته ارجاع این خدمت بنام خانخانان مهابت خان رقم یافت - و در طي فرمان گیتی مطاع مامور شد که مقارن ورود فرمان قدر توامان از دارالملک دهلي متوجه درگاه جهان پناه گشته بعد از دریافت سعادت حضور روانهٔ برهانپور شود - و بنام یمین الملک از موقف خلافت عظمی فرمان قضا نشان زیور ارسال یافت که خان زمان را با سایر بندهای درگاه که داخل کومکیان بالاگهات اند در برهانپور بار داشته خود با اعظم خان و جمیع کومکیان دیگر روانه درگاه گردد *

نصیرخان بصوبه داري مالوه از تغیر معتقدخان و خان مذکور به فوجداري پرگنات اکبرآباد و وزیر خان صاحب صوبگی پنجاب سزاوار گردیدند و باعث اینمعني آن شد که چون انتظام معاملات آن صوبهٔ عظمت نشان از دست عنایت الله یزدي گماشتهٔ آصف خان کما ینبغي بر نمي آمد خاصه در عمل اعمال خالصهٔ شریفه چنانچه مرضي خاطر عاطر بود بوقوع نرسیده بنابر آن صوبه داري آن حدود را از خان والا مکان تغیر نموده به وزیر خان مرجوع نمودند - هفتم ماه مذکور بعنایت خلعت خاص ومرحمت فیل و تفویض منصب پنجهزاري ذات و سوار ازآنجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه اختصاص پذیرفته بدان صوب مرخص شد - مقرب خان دکني بمرحمت خلعت و اسپ امتیاز یافته رخصت سنبهل یافت *

یازدهم ماه مذکور چون خارج حصار بندگوالیار مرکز اعلام منصور شد

خدیو اعظم و شاهنشاه عالم دیگر باره برسم تفرج داخل قلعه شده مانند نیر اعظم از ذروهٔ بروج آن بارهٔ گردون عروج طلوع سعادت فرمودند. وسرتاسر ساحت آنرا پی سپر نظر دقت نگر ساخته مسالک و مناهج و مداخل و مخارج آنرا از سر تحقیق و تدقیق بخاطر انور در آوردند - چون خصوصیات عمارات عالیه که اساس نهادهٔ حضرت عرش آشیانی و جنت مکانی بود منظور نظر سعادت شد بخاطر عاطر خطور نمود که آنحضرت نهر درین سر زمین عمارتی حوش و نشیمنی دلکش احداث نمایند - بنابر آن امر ارفع به تشید مبانی بدیع منزلی رفیع بنیان مشتمل بر وضع و طرح غریب و هندسهٔ دل پسند خاطر فریب صدور یافت - و صاحب نظرتی از بندهای درگاه والا باهتمام آن و مرحمت شکست و ریخت تمام چار دیوار حصار ماموز شد - و چون امر اعلی علی العموم زیور صدور یافت که در امثال این احوال خصوصیات جرایم و جنایات ارباب عصیان از زندانیان بعرض اعلی رسد لاجرم حقیقت جرم محبوسان این حصار معروض واقفان پایهٔ سریر سپهر مدار گردید - از آنجمله یازده تن بتصدق سرافرازی و فدیهٔ تارک مبارک و مرو فرقد سای آن سایهٔ عنایت خدائی از بند رندان اند رهائی یافتند - در اثنای اقامت گوالیار سید خانجهان و عبد الله خان از دکن رسیده از استلام رکن و مقام درگاه گیتی پناه که قبلهٔ مقصود و مرام خاص و عام است ابواب دارالسلام سعادت بر روی روزگار خویش کشادند - و هر دو مشمول اسام مراحم گشته عبد الله خان از مرحمت صوبهٔ بهار در اواخر خریف فصل جهار گانهٔ عمر یعنی سن کهولت فیض موسم شباب که فی الحقیقت بهار زندگانی است دریافته از میامن آن سرمایه جوانی نو اندوخت - و سیف خان صوبه دار بهار بحراست اله آباد از تغیر قلیج خان و او بصاحب صوبگی ملتان از تغیر نجابتخان سعادت پذیر گردیدند *

هژدهم ماه چون نواحی دارالخلافه عظمی از پرتر انوار ماهچهٔ لوای والا که همانا نیر اعظم روی زمین است سر رفعت به فلک اعلی رسانید محمد علی بیگ ایلچی که حسب الصدور امر جهان مطاع از برهانپور رخصت یافته چندی در دارالخلافه بود از پذیرهٔ موکب اقبال پذیرای سعادت دوجهانی گشت. و هم درین روز مهابتخان خان خانان که از دکن بسی روانهٔ دربار سپهر مدار شده بود احراز شرف ملازمت نموده هزار [illegible]

بصیغهٔ نذر و نه زنجیر فیل پیشکش کشید - از آنجمله دو زنجیر فیل پایهٔ قبول یافته مابقی بدو مرحمت شد - صفدر خان حاکم دارالخلافه و معتمد خان فوجدار پرگنات و مظفر خان معموري و مکرمت خان و عبد الحق برادر افضل خان و سلاح خان و بی بدلخان و خان عالم و مقرب خان بسعادت آستانبوسئي درگاه جهان پناه رسیده بعنایت شاهنشاهي مباهي گشتند *

بیست و دویم ساحت باغ دهره از پرتو ورود موکب مسعود زیور روی زمین و زینت صفحهٔ دهر گردید - و در آن فرخنده منزل که از برهانپور تا آنجا به پنجاه کوچ و هشت مقام طی مسافت راه شده بود بنابر انتظار در آمد ساعت مختار هشت روز اقامت قرار یافت - درین آوان یمین الدوله آصف خان با خواجه ابوالحسن و شایسته خان و دیگر امرا از بالاگهات رسیده هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر گذرانیده از فیض نظر قبول چهرهٔ اقبال بر افروخت - و از پابوس حضرت سلیمان زمانه پایهٔ قدر و مرتبهٔ مقدار قرار مراتب آصفی نهاده بزرگی عظمت مکانت و رفعت مکان اندوخت - آنگاه امرای دیگر فراخور قدر و منزلت نذور از نظر اشرف گذرانیدند - و همدرین روز قلیج خان از اله آباد خود را بدریافت سعادت ملازمت رسانیده بمرحمت خلعت خاصه و جمدهٔ مرصع اختصاص پذیرفته به تفویض صوبه داري ملتان و عنایات دهخواه هزار روپیه نقد نوازش یافت - و همدرین روز مهابتخان خانخانان را خلعت خاصه با چار قب طلا دوزي و جمدهر مرصع با پهولکتاره و دو اسپ و دلیر همت و گرشاسپ و افراسیاب پسران او را و نبیره اش شکر الله پسر خان زمان را بمرحمت خلعت و اسپ مباهی گردانیده همراه او دستوری دادند *

روز (۱) [یکشنبه]ع سی و یکم ماه مذکور غره دی الحجه سنه هزار و چهل و یک هجري که افق شرقي دارالخلافهٔ عظمی از پرتو اسراق ماه رایت والا در آنروز مطلع خورشید گیتي افروز گشته هفت کشور روی زمین را روکش چرخ چارمین ساخت شاهسوار عرصهٔ وجود با طالع فیروز و بخت مسعود فراز تخت بر فیل برآمده برین سر سریر را سپهر نظیر و فیل را کوه شکوه نمودند - و بدآن آئین شایان و تورک نمایان رخ بسوی مرکز

---

(۱) ع [شنبه] ل *

محیط خلافت نهادند که از سر آغاز روزگار تا حال هیچ سرافرازی را این پایهٔ جاه و جلال دست نداده باشد - بالجمله ذره تا خورشید بر سر راه موکب اقبال از روی نیاز بر خاک راه گذار افتاده و ماه تا ماهی از سر هوا خواهي در رکاب سعادت پیاده رو براه نهاده - کیوان بلند ایوان فلک ورود آمده بطریق چاوشان طرقو گو در رکاب ظفر انتساب روان و مبارز انجم از طارم پنجم ملازمت گزین گشته ابلق روزگار را بزیر زین سیمین هلال و جلاجل زرین مجره کشیده برسم جنیبت کشان پیش پیش دوان متوجه شهر شدند - و بدستور مقرر شاهزاده محمد دارا شکوه در عقب حوضهٔ فیل ما تمکین کوه متمکن گشته از دو سو بحرین کف گوهرپاش بریزش سیم و زر درآورده نثار رهگذر خدیو بحر و بر مینمودند - و تا رسیدن دربار سپهر مدار پریشان روزگاران را ماده جمعیت خاطر آماده گشته بل یک جهان بی برگ و ساز را که بحوی نیازمند بودند خرمن‌های درم و انبارهای دینار ذخیره شد *

از سوانح این روز سعادت اندوز یکه تازخان بمنصب[۱] [دو هزار و پانصدی سیصد سوار]ع و مکرمت خان بمنصب هزار و پانصدي سیصد سوار و عبدالحق بمنصب نه صدي دو صد سوار از اصل و اضافه و خطاب امانتخان سعادت نصیب و کامل نصاب گشتند - و شیر خان ترین بانعام بیست هزار روپیه و محمد علي ایلچي بمرحمت خلعت فاخره و خنجر مرصع و شصت هزار روپیه نقد مفتخر و مباهي گردیدند - و محمد علي و محمد نقي از همراهان ایلچی مذکور بانعام یازده هزار روپیه اکرام یافتند - و در همین روز میر صابر که به دولت آباد رفته پایهٔ منبر و چهرهٔ زر آن بلاد را از القاب گرامي و نام نامي آنحضرت درجهٔ والا و رتبهٔ اعلی داده معاودت نموده بود بسعادت ملازمت رسید - و اشرفی و روپیهٔ چند که ازین رو ارجمند شده فتح خان بر سبیل نمودار ارسالداشته بود از نظر انور گذرانید *

از وقایع این آوان انعقاد یافتن مجلس اطعام عام و انفاق تمام است بجهت ترویح روح و روان واستزاد سرور و فرحت بانوی بانوان جنان و سرور نسوان جهان - چون درینولا دارالخلافهٔ والا بالای فیض مقدم و برکت قدم آن کایم

---

(۱) ع [دو هزاری و شش صد سوار] ل *

دست مسیح دم روکش چرخ چارم بل رشک سپهر اعلی و بالا تر از آن شد
قضا را مدت یکسال از وقوع قضیهٔ ناگهانی ممتاز الزمانی انقضا یافته وقت
اقامت رسمی معهود که درین کشور بعرس مشهور است شده بود -
چنانچه در هر سال از وقت رحلت متوفی یک شبانروز باحیای مراسم
معهوده که باعث مزید روح و راحت جاوید گزینان جوار رحمت است
مثل احیای شب و ذکر و تلاوت و قرأت فاتحه و دعا و استغفار و اطعام فقرا
و اعطاء مساکین میگذرانند - لاجرم بنابر مقتضای طبع فیاض که همواره در
باب ایصال نفع و انفاق مال بعموم ارباب فقر و فاقه بهانه جو است خصوص
درینوقت که وقت و حال مقتضی آن بود کارگذاران دولت و سامان طرازان
کارخانجات سلطنت را بسرانجام دربایست وقت مامور ساختند - و همگنان
بر حسب فرموده در صحن روضهٔ متبرکه اسپکهای سپهر مثال که هر یک
نعم البدل دلبادل تواند شد بر سرپا کردند و بر اطراف و حواشی آن شامیانهای
مخمل زربفت منقش که هر کدام در پهناوری و یکتنی دم از برابری سپیدهٔ
صبحدم و رنگ آمیزی شفق می تواند زد - و صحن آن انجمن
فرخنده را بانواع گستردنیهای گوناگون و فرش بوقلمون مفروش نموده
روکش بسیط آسمان و روپوش بساط خاک و صفحهٔ روی زمین ساختند -
و بر دور آن سراچهای و شادروانهای رنگارنگ که مدار هر یک از دایرهٔ افق
پای کم ندارد ایستاده کردند - و مجموع امرای عظام و ارباب مناصب والا
و اعیان اکابر و اعالی و اهالی دار الخلافه و سایر اشراف و اعاظم و موالی
اطراف که بنابر ادای تهنیت دربارهٔ فتوحات بی پایان و مبارکباد قدوم
اقدس باکبرآباد آمده بودند درین انجمن خاص بار یافتند - و جمیع
علما و فضلا و ارباب ورع و تقوی و اصحاب عمایم خوانده و ناخوانده درین
محضر عام شرف حضور پذیرفتند - و حضرت خلافت پناهی خود بنفس
اقدس در خلوت مقدس عزلت گزین شده آن شب را باحیا و عبادت
و طلب آمرزش آن مغفرت مآب گذرانیدند - و صدر محفل مذکور از حضور
یمین الدوله و محمد علی بیگ ایلچی و اعیان دولت و ارکان سلطنت
آراستگی یافت - و باقی اعاظم و اعالی و سایر اهالی مجلس بتفاوت
درجات و مراتب جای گرفتند - آنگاه پیش کاران کارخانهٔ دولت و سالاران
خوان نعمت سماط نوال گسترده و اقسام طعام و انواع شربت و الوان نقل
و شیرینی و فواکه و خوشبوها و پان بترتیب چیدند و همگنان را به تناول

نعمت های خاص صلای عام در دادند - چنانچه غني و فقير ازين خوان احسان بهره وروزله بر گشتند - و پنجاه هزار روپیه باصحاب استحقاق برسبیل خیرات عنایت فرمودند - و چون این انجمن عالي پایهٔ انجام یافت سایر بیگمان و مسند آرایان حرم خلافت و پردگیان شبستان سلطنت بطواف مرقد مقدس آن انسیهٔ حورا سرشت قدسي طینت آمده در آن روضهٔ منوره محفل آرا شدند - و بهمان وتیره و هما کیفیت و کمیت فردای آن مجلس خاص زنانه منعقد شد و همگي زنان را عموماً و مستحقات را خصوصاً بار عام دادند و پنجاه هزار روپیه دیگر و عفایف به عجایز اتفاق شد - و امرا اعلیٰ علی العموم بدین دستور زبور صدور یافت که متصدیان عظام هر ساله روز عرس آن مغفور همین مبلغ صرف مصارف خیرات گردانند - مشروط بدین که دارالخلافه به تشریف نور حضور آنحضرت نمودار ساحت طور باشد والا نصف مبلغ مذکور بر طبقات خداوندان استحقاق قسمت نمایند *

هشتم تیر که روز عید قربان فیض قدوم سعید مبذول داشت بتازگي مژدهٔ قرب فتح های جدید و نوید مزید دولت جاوید باولیای آن رسانید - حضرت خلافت پناهي بنابر احیای مراسم سنن حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و علیٰ آله و اصحابه که از ستوده آئینهای این مهین جانشین حضرت خلفای راشدین است ساحت عیدگاه را از نور حضور اقدس بر روی مطلع مهر و ماه کشدند - و بعد از ادای نماز بدولت و سعادت بازگشت نموده در معاودت نیز جیب و دامن یک جهان نیازمندان را از زر نثار معهود درم ریز فرمودند *

چهاردهم ماه عین اعیان خلافت شاهزاده مراد بخش در ساعتی مسعود مختار که انواع سعادت قرین و انظار انجم و اوضاع افلاک رهبر آن بود حسب الامر اعلیٰ دست نشین ید قدرت گیتي آفرین بمقتضای احیای مراسم سنت درباب تحصیل آداب دین و سنن و فرایض شریعت خاتم انبیا و مرسلین که بنابر حفظ مرتبهٔ ظاهر و پاس طریقهٔ صورت عقلاً و شرعاً ضرور است صدر نشین دبستان تعلیم گردید - و فاضل دیندار ملا میرک هروي حسب الاختیار خدیو روزگار بخلعت فاخره مخلع و از انعام هزار روپیه متمتع گشته آموزگار شاهزادهٔ والا تبار شد - معتقد خان بصوبه داري اودیسه از تغیر باقر خان و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ

و منصب چار هزاري سه هزار سوار سر افرازي يافته روانهٔ آنصوب گرديد *

نوزدهم ماه مير برکه از رسالت ايران معاودت نموده پذيرای سعادت ملازمت شد - و نه راس اسپ عراقي با نوادر امتعهٔ آن کشور بطريق پيشکش گذرانيد - بيست و هشتم حاجي وقاص ملازم نذر محمد خان والي بلخ که او را بعنوان رسالت بدرگاه عظمت و جلالت ارسال داشته بود تا نواحي دارالخلافه رسيده همراه معتمد خان که حسب الحکم اشرف او را استقبال نموده بود خود را باستانهٔ بارگاه سلطنتي که کعبهٔ آمال و اماني اقاصي و اداني است و قبلهٔ مرادات انسي و جنـي رسانده در تقبيل عتبهٔ درگاه والا آداب معهود اين عالي مقام بجا آورده لوازم کورنش و تسليم تقديم نمود - و بعد از اقامت مراسم زمين بوس از روی آداب و انداز تمام بگذرانيدن نامهٔ نذر محمد خان اقدام جست - آنگاه ارمغان آن خان والا مکان را که مشتمل بر اسپ و شتر و امتعهٔ بلخ بود و مبلغ پانزده هزار روپيه قيمت همگي آنها مي شد بنظر انور در آورده از مرحمت خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع که چهار هزار روپيه بها داشت نوازش پذيرفت - و در همان نزديکي سي و پنج راس اسپ و سه زره و ده شتر بختي نر و ماده از جانب خود و هژده اسپ و پنج شتر بنام محمد مومن پسر خود بطريق پيشکش گذرانيد - و مبلغ سي هزار روپيه باو و خلعت و ده هزار روپيه نقد به پسرش مرحمت فرمودند - صادق خان مير بخشي که در برهانپور بسبب عروض بيماري از سعادت همراهي عسکر منصور اختيار حرمان اضطراري نموده بود بعنايت جناب الهي شفای عاجل يافته بملازمت رسيد و منظور نظر مرحمت آمده از برکت اين مکرمت شامل صحت کامل يافت - درينولا راجي جي سنگه به برکت حسن عبوديت مشمول عواطف سرشار مالک رکاب آزادگان شد - و از عنايت دو جورهٔ مرواريد شاهوار بي عيب پرآب بسيار قيمت کمياب که برسم معهود هنود آويزهٔ گوش مي سازند از سر نو در زمرهٔ بندگان در آمده سر حلقهٔ حلقه بگوشان گشت - صوبه‌داري کشمير از تغير اعتقاد خان بخواجه ابوالحسن مرحمت شده ظفر خان پسرش به نيابت او رخصت يافت - و ملا حيدر حصالي که باوجود کارداني در فن شعر يد طولی و طبع عالي دارد بخدمت ديواني صوبهٔ مذکور معزز گرديد *

بیـــان فتح هوگلی بندر بحســـن سعیٔ بهادر کنبو مدار علیه قاسم خان

امین پسندیده برگزیده که در روز نخست افسر سروري بر تارک مبارکش گذاشته هم در عهد الست زمام مهام جمهور انام بدست اختیار و قبضهٔ اقتدار او سپهرده باشند - آن باشد که علی الدوام نظر حقیقت نگر بر سر انجام مصالح معاش و معاد عباد که منوط به تمهید قواعد عدل و داد است مقصود دارد - چنانچه نخست رای صائب و تدبیر درست بر تعمیر دولت آباد دین و تحصیل امن و امان دارالسلام ایمان مصروف داشته همگي همت والا برین معني که مصرف حقیقي سعئ جمیل و جهد بلیغ است بر گمارد - و همواره لوازم جد و اجتهاد در کار فرمائي شمشیر غزا و جهاد بکار برده در باب استیصال ارباب دول جابره و اصحاب ملل غاویه و تسخیر مدن ضاله و تخریب معابد باطلهٔ ایشان کما ینبغي حق کوشش مبذول دارد - چندانکه صنم خانها ویران ساخته و صنمها سوخته بنهاد آتش کدها بباد دهد و بآب تیغ بران اشتعال زبانهٔ نار مغان و نیران [1] [پرستان] ع فرو نشاند *

لله الحمد و المنته که والا حضرت خلافت پناهي این شیوهٔ ستوده و خصلت محموده را از جمله ملکات راسخهٔ خویشتن نموده اند . و بد آنسان که دست جواد را در بذل مال کشاده داشته اند بهمان وتیره تیغ جهاد در باب قطع مواد فتنه و فساد و قلع خار بن زندقه و الحاد کشیده دارند - شاهد این معني درین صورت استخلاص هوگلي بندر است و انتزاع آن سر زمین از استیلای مشرکان فرنگ و نصرانیان مسیحا پرست بدستیاري تائید حضرت باري و بیان چگونگي خصوصیات این فتح مبین که مستلزم کسر اصنام و سبب نصب اعلام اسلام و دفع استیلای مشرکین و رفع لوای مومنین و علت وهن صولت کفر و موجب تقویت دولت دین گردید - هم اکنون علی التفصیل با شرح و بسط تمام مسوق بتعریف ماهیت و تبیین خواص و مزایای آن بر سبیل اجمال نگارش مي یابد -

---

(۱) ع [گبران] ل *

نخست خامهٔ تحریر در تصویر نموداري از کیفیت و کمیت و تعین موضع
بنا و سبب احداث این بندر که هر خانه از آن قلعه ایست دشوار کشا
بدین صورت معنی طراز میگردد که در بیست کروهي راج محل و یک
کروهي بندر ساتگانو از کشور بنگاله فرضهٔ از دریای شور که بهندي زبان نالهٔ
و بتازي بخور نیز خوانند منشعب شد به سمت راج محل کشیده
چنانچه آب رودبار گنگ که بر کنار شهر راج محل جاریست به خور مذکور
مي پیوندد - و بندر هوگلي در یک کروهي ساتگانو به ربع کروه از
محل اتصال گنگ و آن خور بر ساحل معبهٔ و آب گنگ اساس یافته -
و سبب احداث آن ضلالت آباد که از حوادث عظیمهٔ عالم کون و فساد بود
اینست که در هنگام عمل بنگالیان چندی از سود گران فرنگي که پیشتر در
بندر سوندیپ اقامت داشتند بوسیلهٔ سود و سودا بساتگانو آمد و شد
مي نمودند - و همواره هوای پختن این ماده سودای خام در سر جا داده
بودند که در آن سر زمین ناحیتی پیدا کنند - چنانچه اگر فی المثل بقدر
کف دستي باشد جای در خور مقر و مفر بچنگ آرند - و مشتی مردم
صاحب نیروی قوي بازو با سوداگران بلباس سوداگري در آمده دست
درکار داشته باشند - اگر در آن میانه شاهد مقصود یعني تصرف سایر دریای
کنار بنگاله در بر آید فهو المطلب - و الا زیاني به تجارت و خسراني بسود
و سودا ندارد - بنابراین اندیشهٔ فاسد چون کنار خور مذکور را درخور قرارداد
ضمیر خویشتن دیدند - انواع لطایف حیل انگیخته از حکام آنولایت
اذن اقامت در آن مقام تحصیل نموده نخست در آنجا خانهٔ چند
مانند اندیشهای پراگندهٔ خویشتن سهل و سست اساس نهادند - و رفته رفته
فرنگیان سرمایه دار آنرا دار القرار جاوید انگاشته رخت ارتحال بآنجا
کشیدند و رحل اقامت افکنده خانها ساختند - و بتدریج در گرداگرد
نشیمن های خود چار دیوارهای متین بنیاد افکنده باستحکام تمام باتمام
رسانیدند - چنانچه هر منزلي معقلي و هر چهار دیواري بارهٔ استواري شده
برجهای آنرا مانند بروج ناري بانواع آلات آتشبازي از توپ و تفنگ
و امثال آن آراستند - و اطراف ثلثهٔ آن بندر را بخندقهای عریض و عمیق
محاط ساخته روکش مثلثهٔ آبي فلک نمودند - و قطع نظر از تکلف
سخن سازي طرف رابع نیز که در خور دریای شور بود در استحکام از دیگر
جهات قطعاً پای کمي نداشت - و رفته رفته از آمد و شد جهازهای فرنگ

و کشتي های مسلمانان نيز که بانداز تجارت بدآنجا تردد مي نمودند هنگامهٔ ساتگانو افسرده شد و بندر هوگلي رواج تمام و رونق کلي يافت - آنگاه چندی از اعيان فرنگ که در آن بندر قرار توطن داده بودند تعلقه و پرگنات جوار را از حکام و ولات آنولايت بر سبيل اجاره بدست آورده بر طبق خاطر خواه عمل مي نمودند - و رعايای آن محال و نواحي آنرا تا جای که دست تطاول آن بد انديشان مي رسيد از روی تعدي خواه نا خواه تکليف ترسائي نموده نصراني مي ساختند و بزور از راه دريای شور روانهٔ پرتگال فرنگ مي نمودند - و در ضمن اين رای ناصواب متوقع اجر و ثواب بوده جبر نقصان زراعت که علت آن قلت رعايا بود از ارباح تجارات که اضعاف مضاعف آن مي شد مي نمودند - ملخص سخن در ايام بادشاهزادگي که آنولا لوای والا ظل ورود بر سرزمين بنگاله گسترده بود رای جهان آرای بر کماهي گمراهي بل دقايق بيراهي آن ضلالت پيشگان جهالت انديش که بدرجهٔ اعلی رسيده بود آگاهي يافت و سعت کوشي آن سست کيشان در باب اضرار و آزار مسلمانان گوش زد معلی گرديد - لاجرم اينمعني مرکوز خاطر عاطر بود که بهر صورت که رو دهد دربارهٔ استيصال مطلق ايشان مستعد شوند - چون بحسب اقتضای قدر و قضا درين مدت از عدم مساعدت وقت مجال پرداخت قرار داد ضمير منير نيافتند چنانچه هم اکنون مذکور شد درين محل که نقش مراد داد و دين از جلوس اقدس درست نشست قاسم خان صاحب صوبهٔ بنگاله را در وقت رخصت آنصوب بانصرام اين مهم مامور فرمودند - و بر سبيل ارشاد طريق تسخير آن ضلالت آباد و روش استيصال آن بد نهادان بآن خان اخلاص نشان تلقين فرمودند - چنانچه ابواب تدبيرات صائبه که درين باب ظهور يافت خصوص تعين عسکر ظفر اثر از جانب بحر و بر همگي بمحض تعليم آنحضرت بود - بالجمله قاسم خان درين باب از در مقتضای حزم و احتياط در آمده اين راز مضمر را با هيچکس درميان ننهاد - و تسخير آن بندر را هر چند در بند وقت بود چندی در حيز تاخير داشته چندان صبر نمود که بر جميع خصوصيات آنولايت خاصه کيفيت احوال بندر و کميت سپاهي و رعيت آنجا تحصيل اطلاع و اشراف نمايد - چون استيفای حقايق کلي و دقايق جزئي امور ملکي و مالي اهالي و موالي آن ملک به عمل آورد درين حال عزم جزم نموده در ماه اسفندار سالگذشته

حسب الحكم اشرف در مقام تجهیز عساکر و تهیهٔ نواره در آمده - و آن عبارت است از جهازات حربی مشتمل بر سپاهی و آلات جنگ و توپ و تفنگ و امثال آنها - از آنجا که داب ارباب خرد و آئین است بر طبق منظومه *

* بیت *

سکندر که با شرقیان حرب داشت　　　رخ خیمه گویند در غرب داشت

باین عنوان بر زبانها افگند که غرض از ارسال عساکر منصور استیصال گروه هجلی وال است - و لهذا توجهی از نایبان خود و بندهای بادشاهی بهمراهی عنایت الله پسر و امرا وارباب مناصب والا به تسخیر آن سرزمین تعین نمود - و مقرر و مخمر ساخت که سمت هجلی وال روان شده چندی در موضع بردوان که در آن جهت واقع است اقامت گزینند - چنانکه خواجه شیر و معصوم زبدهٔ مدار کل بنگاله و محمد صالح کنبو و همراهان او با نواره از راه بندر [سری پور][1] روانه شده تا دهان خور هوگلی بندر که بموهانه مشهور است فرا رسند - و اینمعنی بنا بر آن بود که مبادا مقهوران فرنگ از سهم صولت اولیای دولت قاهره خود را به کشتیها رسانیده از راه دریا طریقهٔ فرار اختیار کنند - اگاه بهادر برادر ابو محمد کنبو را که مدار علیه او بود به بهانهٔ نظم و نسق امور محال حاصهٔ شریفه روانه مخصوص آباد ساخته با او مواعده نمود که چون فوج عنایت الله بعد از شنیدن خبر لشکر موهانه سوچه هوگلی شود او نیز خود را باصحاب خود بشتاب باد و سحاب باز رساند - چون عنایت الله بعد از وصول خواجه شیر بموهانه رو نموده از مقام بردوان کوچ کرد - در عرض یک شبان روز بر سبیل ایلغار خود را با قصبهٔ هلدی پور رسانید که در وسط ساتگانو و هوگلی واقع است درین اثنا بهادر نیز با پانصد سوار از مخصوص آباد رسیده بدیشان پیوست - و تا رسیدن مردم توقف نه نموده روانهٔ موهانه شد که باتفاق خواجه شیر و سایر دولتخواهان از کشتی سدی استوار بسته دهانهٔ خور را مسدود سازد - که مبادا مقهوران فرنگ از مضیق محاصره به تنگ آمده خود را از راه خور بدریای شور اندازند - بهادر بد آنجا پیوسته با دیگر بهادران در اندک فرصتی راه از ناوهای نواره مضبوط ساخته - دوم ذی حجه سنه هزار و چهل و یک هنگامی که عنایت الله و سایر افواج

---

(۱) سهرام پور

منصوره باندازِ ترکتاز معمورهٔ که در بیرون خندق بندر واقع بود توجه نمود ایشان نیز از طرف خور جلو ریز تاختند - و در حملهٔ نخستین معمورهٔ مذکور را که ببالي معروف بود مسخر ساخته نخست خاطر از قتل نفوس و غارت اموال اهالئي آن پرداختند و آتش یغما در آن عرصه افروخته خشک و تر را در یکدیگر سوختند - آنگاه همت بر تخریب عمارات و منازل کفار گماشته نشانی از آباداني نگذاشتند - و چون از لوازم قتل و اسر باز پرداختند اطراف بندر را احاطه نموده ملچارها ساختند - و باهتمام تمام متوجه بیشرفت کار و پیش برد ملچار شده بکار فرمائي همت عالي و تصویب رای صائب عزم راسخ و جد ناقد را پیش کار خود نمودند - و در اثنای این حال صواب اندیشان صلاح وقت در آن دیدند که فوجی جرار از مردم کاردان کارگذار در محال اطراف خور پراگنده سازند - که اگر از راه اتفاق بجمعی از آن بداندیشان که اعمال آنحدود باجارهٔ ایشان بود برخورند بی توقف به قتل رسانند - و اهل و عیال ملاحان بنگالئي نوارهٔ فرنگیان که ایشان را غرابی گویند بقید و اسر در آرند - تا چون این طایفه از روی دلبستگئي متعلقان خود را از آن گروه ادبار مال بریده به معسکر اقبال پیوندند این معني باعث وهن و ضعف مخالفان گردد - بسبب این تدبیر درست قریب چهار هزار تن ازین طایفه ازکفار جدائي اضطراري گزیده رهنمائي عسکر اسلام گشتند و از این حرکت فتور کلي بحال اهل هوگلي راه یافت - بالجمله تا مدت سه ماه و نیم محصوران فرنگ در مضیق محاصره روزگار گذرانیدند - و اولیای دولت قاهره بنحوی کار بر ایشان تنگ ساختند که آن بد اندیشان را از آن بیش مجال امکان مقاومت نماند و در آن مقام توقف محال شد - و در عرض این مدت هرگاه باستظهار رسیدن کومک لشکر پرتگال دل گرم مي شدند نیران جنگ و جدال افروخته داد مقابله و مقاتله مي دادند - و احیاناً که در هجوم افواج یاس غالب مغلوب نومیدئي تام مي گشتند از در درخواست امان در آمده ابواب مصالحه مي گشادند - باوجود آنکه متحصنان قریب شش و هفت هزار تفنگچي قدر انداز که اندازهای درست شان از اصابت ناوک قضا پای کم نداشت داشتند - از دست برد بهادران موکب اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال پای براه تملق و فروتني گذاشته از سر گردن کشي و زیاده سري در گذشتند - و دست توسل به حبل المتین استشفاع در زدهٔ حلقهٔ استیمان بر در امن آباد

امان زدن گرفتند - و درین میانه قریب لک روپیه بر سبیل حق الامان ارسال داشته بنابرین گمان آن شفیع رو شناس کار گذار وسیلهٔ طلب زنهار ساختند که شاید بمیانجي او جان مفتي بیرون برند - چون اولیای دولت پادشاهي ازین معني آگاهي یافتند که متحصنان تیره درون بظاهر اظهار اطاعت و انقیاد نموده در باطن انتظار رسیدن کومک دارند لاجرم زبده بر آن اهمال تسخیر حصار و امهال حصاریان تجویز ننموده از سر نو تضییق عرصهٔ محاصره درا پیش گرفتند - و نخست خندق سمت کلیسا را که از رهگذر کمي عرض و علت قلت عمق نسبت بسایر اطراف کم آب تر بود شکستند - و آب را بخندق دیگر که برای این کار پیشتر کنده و آماده ساخته بودند سر دادهٔ از آب خالي ساختند - و از ملچار های این سمت که در عهدهٔ تکمهانتي بهادر کنبو و الله یار خان و سید حسن کمونه بود نقب ها سر کرده رفته رفته به نزدیکي مقصد رسانیدند - قضا را درین اثنا فرنگیان که پیوسته در سر جست و جوی ایشان این امور نگاه داشتند را دو نقب برده هردو را بخاک انباشتند - و نقب سوم که از طرف ملچار بهادر کنبو پیش برده بودند اصلا بو بدآن نبرده پی بآن نیافتند - و چون سر آن نقب بپای دیوار منزلی از منازل آن بی دینان که در حقیقت حصني حصین و معقلی متین بود رسید آنرا بباروت انباشتند - و بنابر آن بنیان راسخ عمده ترین معاقل و حصون ایشان بود و اکثر سرداران آن گروه نابکار آنجا انجمن میساختند - صواب اندیشان اصابت کیش از راه پیش بیني ها خاطر آوردند که نخست بهادران موکب اقبال و یکه تازان عرصهٔ جلادت و جدال بر سبیل تهیهٔ یورش از اسپها پیاده شده بهیئت اجتماعي رخ بسوی آن قیل بند دشوار کشا و طلسم پیوند آرند - تا چون سایر مردم کار طلب مردانهٔ آن نابکاران بمدد و سرداران خود بمدافعهٔ اولیای دولت پایدار آنجا فراهم آیند نقب را آتش داده بدین طریق آن بدکیشان برگشته را از کوچهٔ نار بدارالبوار فرستند - مجملا از آنجا که همواره سهام تدابیر صائبهٔ موافقان بر وفق مقتضای تقدیر بهدف اجابت مي رسید درین باب نیز نقش انگیختهٔ رای صواب آرای شان درست نشین افتاد - چنانچه وقتی که آرایش صفوف مجاهدین میدان دین زیور صفحهٔ روی زمین مصاف شده بود و از طرف دشمن رزم جویان آرام دوست را حمیت دین ترسائي و پاس ناموس کلیسا و ناقوس سرگرم جانبازي ساخته عرصهٔ قتال را باشتعال نیران جنگ و

جدال آتش کدهٔ مجوسي نموده بودند در همان گرمي نقب را آتش دادند ـ و بمجرد موشک دوانئي آتش بازان هر ذره از اجزای آن عالي بنیان کوه شکوه که اساس آنرا چنانچه گذارش یافت خالي ساخته از باروت پر کرده بودند خال خال از هم جدا افتاده ازین رو ادیم زمین معرکهٔ جنگ نمولهٔ نطع پلنگ گشت ـ و احجار آن سنگین حصار لخت لخت مانند صخرهٔ جني از آن کورهٔ آتش تنوره بادهٔ هوا گرفته بمرجع اصلئي خویش یعني کرهٔ نار باز گشت نمود ـ و هر تن از آتشی نهادان اهرمن نژاد فرنگ که از جادوگرئي تدبیر دیو را در شیشهٔ تسخیر داشتند از دمدمهٔ افسون زبانهٔ آتش دود افگن پري وار به پرواز آمدند ـ چنانچه گوئي از سورت آتش وشدت و حدت باروت پناه بکرهٔ اثیر برده ازآن راه به جوار درکات سعیر و طبقات بئس المصیر شتافتند ـ و جمله بقیه سپاه تیره روز مخالف که شعلهٔ جهانسوز باروت برق خرمن بخت ایشان نشده بود برخی خود را به جهازات رسانیده جمعي در آب افتادند ـ و درمیان آب و آتش جان داده از زیاده سریها تن به شمشیر شعله تاثیر بهادران عدو بند آماق گیر که آب آن تا بگلو است در ندادند ـ چون جمعي از جهال پیشگان سفاهت کیش فرنگ در یکی از جهازات عمدهٔ ایشان که مشتمل بر نفایس اسباب و اموال و اکثر اهل و عیال آن بداندیشان بود مشغول حراست بودند پیش از آنکه بدست مسلمانان افتد در همان گرمي انبار باروت کشتي را آتش زدند ـ و از شرارهٔ شرارت ذاتي آن آتش زنندگان بیکدم دود از نهاد جمعي بیگناهان بر آمده قریب هزار و پانصد تن که اکثر کودکان و زنان بودند با کشتيو مال و منال در هم سوختند ـ و اهل چند غراب دیگر نیز پیروئي ایشان نموده براهبرئي غراب تیره اختري در تنه هلاکت ابد افتادند ـ و از سفائن جنگئي طرز فرنگ شصت و چهار دنگهٔ کلان و پنجاه و شش غراب و یک صد و نود و هشت جلیه داخل غنایم لشکر ظفر اثر حد و هفت کشور و خدایگان بحر و بر شد ـ و یک غراب و دو جلیه از فرنگان بندر گوه حوه را بمد موهانه رسانیدند ـ چون از شرارت آتش سفائن مذکوره چند کشتئي آن بندر درین اثنا سوخته بود ازان راه فرجهٔ بدر رفتن یافته در همان گرمي فرصت فرار فوت نکردند و با شتاب باد و سحاب بر آب و آتش زده بدر رفتند ـ و درین غزو قریب ده هزار تن از خورد و بزرگ و نساء و رجال قتیل و غریق و حریق گشتند ـ و چهار هزار و چهار صد کس از ذکور و اناث

فرنگي اصيل و عبيد و جواري و ساير اصناف ديگر که طوعاً و کرهاً مذهب ترسائي اختيار کرده بودند بقيد گرفتاري در آمدند - و قريب ده هزار تن از رعاياى پرگنات و نواحي آن که بيگناه به بند فرنگ افتاده بودند از حبس آزاد گشتند - و درين ايام از آغاز تا انجام هزار سعادتمند از اهل اسلام درجهٔ شهادت يافته بروضهٔ دار السلام خراميدند *

از سوانح اين ايام سيد شجاعت خان بارهه که اظهار سعادت نجوم طالع مسعود فيض نظر عنايت ازو دريغ داشته بود و بنابر آن در وطن خود شيوهٔ خمول گزيده بگوشه عزلت خزيده بود - درينولا که تحريک بخت و تحريص اقبال محرک و مرغب آمد خود را بدرگاه آسمان جاه رسانيد - و بتازگي منظور نظر سعادت سعد اکبر و مهر انور روى زمين شده بوساطت ترقي بمرتبهٔ عالي منصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار کوکب طالعش از وبال کدهٔ خمول بشرف خانهٔ اقبال انتقال گزيد - و هم در آن آوان اين سانحهٔ بديعه که از بدايع افعال طبايع بل از ودايع لطايف ابداع در مشيمهٔ مشيت است بنابر اخبار منهيان صوبهٔ گجرات معروض واقعان موقف خلافت افتاده - که درموضع برودہ از مضافات صوبهٔ مذکور گوسالهٔ بعرصهٔ شهود آمد که سه سر داشت يکي بصورت سر اسپ و باقي به هيئت سر گاوان بديع الوجود - همدرآن ساعت جانداده پيکر بهيمي را از سگ قبح منظر کريه خويشتن پرداخت - و نيز از واقعات صوبهٔ احمد نگر بظهور پيوست که درين حدود بزغالهٔ که دو سرچهار دست و دو پا و چهار چشم و چهار گوش داشت بوجود آمده باعث حيرت نظارگيان گرديد - و در همان دم همراه مادر راه عدم پيش گرفت - درين اوقات منزل يمين الدوله آصف خان فيض قدوم اسعد در يافته صاحب منزل بسعادت عيادت استسعاد پذيرفت - و آن آصف زمان بشکرانهٔ ورود مسعود حضرت سليمان مکان که باعث ظهور نور و صفا و موجب وقوع عافيت و شفا ست رسم پا انداز و نثار و پيشکش بتقديم رسانيد - نيز لشکر خان از صوبهٔ کابل که درين اوقات بمقتضاى وقت ازو تغير پذير گشته سعيد خان بتفويض آن سعادت جاويد يافته بود رسيد - و خود را از سر نو بدريافت شرف ملازمت اشرف که سرمايهٔ سعادت دو جهاني است رسانيد - و [۱][چهار هزار] اشرفي بصيغهٔ

(۱ع) [چهارصد]ل *

نذر و یک لک روپیه و سی اسپ صرصر تگ بر سبیل پیشکش گذرانید -
و بخدمت صاحب صوبگي دارالملک دهلی از تغیر خانخانان صوبه دار دکن
مختص شد - و پسرانش سزاوار خان و لطف الله خان با او مرخص گشتند *

بیست و سیوم شهریور ماه از پنجمین سال جلوس مبارک روز جمعه
سلخ ربیع الاول[1] سنه هزار و چهل و سه هجري جشن وزن قمري سال
چهل و سوم عمر جاوید پیوند بفرخي و فیروز مندی بر آئین هر ساله
اذین پذیرفت - و سر تا سر رسوم این روز سعادت اثر از عیش و عشرت
و داد و دهش بر وفق کام محتاجان و حسب مرام نیازمندان بپایان رسیده
وقت بخوشي و انجمن بدل کشی انجام یافت - و کامراني حضرت
گیتي ستاني که اکثر آوان در لباس کام بخشي و داد دهي جلوه گر
میگردد درین روز نیز به بهترین وجهی صورت بست - و در همین روز
شرف اندوز محمد علي بیگ ایلچي ایران را بسعادت رخصت معاودت
و مرحمت خلعت زر دوزي و کمر مرصع و فیل خاصگي با ماده فیل
و حوضهٔ سیمین نواخته بر مراد خاطر فیروز و شادمان نمودند - و چهار
اشرفي کلان که مجموع وزن همه هزار توله بود چنانچه یکی چهار صد
توله وزن داشت و باقي هر یک بصد توله از دیگران کمتر - و همچنین
چهار روپیه بوزن و ترتیب مذکور - چون همگي بسکهٔ مبارک مسکوک
بود بنابر میمنت و برکت عنایت فرمودند - و مجموع الغاماتی که از
آغاز روز سعادت افروز ملازمت اشرف تا هنگام ادراک شرف رخصت
در بارهٔ او ظهور یافت سوای اجناس بچهار لک و بست هزار روپیه کشید -
هم درین روز حکیم رکنای کاشي مسیح تخلص از انعام پنج هزار روپیه
نوازش پذیرفته حسب التماس برخصت زیارت مشهد مقدس کامروا گردید *

کشایش پذیرفتن قلعهٔ کالنه بکلید تائید دولت و سوانح دیگر

هر صاحب سعادتی را که تفویض حضرت رزاق علي الاطلاق جلّت
حضرته از پنج انگشت مفاتیح رزق روزي خواران درگاه احدیت در مشت
دست او گرارد اگر بنان فیضرسان او که کشاد کار عالمی بدآن وابسته

---

(۱) در بادشاهنامه هشتم ربیع الثاني نوشته شده [جلد اول - صفحه ۴۴۴]*

و سر رشتهٔ وسایل عطیات حضرت وهاب بی منت تآن پیوسته باشد بمحض اشارتی هر ماه هلال سان حصنی حصین کشاید شگفت نباشد - و اگر روز بروز دست رر افشانش چون پنجهٔ آفتاب کشوری از اقالیم شرق و غرب مفتوح نماید دور نما نبود - شاهد حال فتح قلعهٔ کالنه است از حصون منیعهٔ دکن که نوید آن در ضمن عرصداشت خان زمان دوم ماه آبان گوش زد کامل نصابان سعادت که شرف یافتگان حضور انجمن نر نور هستند گردید - وکیفیت معنی مذکور این صورت دارد که چون سر رشتهٔ نظام کار نظام‌الملک از کشاکش فتح خان پسر عنبر بآن مقام کشید که محمود خان قلعه بان کالنه بنابر بد عهدي و پیمان شکنئي فتح خان که علت رنجش و رمیدگي سایر امرای دکن شده بود ازو اندیشیده قلعه را باو نداد - و چون از مواخذهٔ او مطمئن نبود و میدانست که اگر از مساعدت روزگار وقت یابد در انتقام کشي و کینه توزئي او فرصت طلب فوت نمي کند - لاجرم بمقام اندیشهٔ کار و مآل روزگار خود در آمده در صدد آن شد که بمدد ساهوجي بهونسله توسل جسته شاید که بدین وسیله خود را از سر بازخواست او نگاهدارد - و با خود قرار داد که تسلیم قلعهٔ مذکوره دست آویز سازش با ساهو ساخته درین ضمن کار خود بسازد - چه آن بد فرجام درینولا از شقاوت منشي و تباه اندیشي روی از بندگي درگاه جهان پناه بر تافته بر ممالک ناسک و ترنبک و سنگمنیر و جنیر و سر تا سر محال کوکن به جبر دست یافته یکی از منسوبان سلسلهٔ نظام الملک را که در قلعه محبوس بود بر آورده دست آویزی بچنگ آورده بود و حلقهٔ استبداد و خود رائي در بناه نام این نامزد بر در استقلال میزد - خان که در آن آوان به نیابت خان خانان بدرش صوبه‌دار کل دکن و خاندیس و برار بر یمن‌نیي و قوت یافت - و بی توقف به میر قاسم قلعدار [۱] النگ که در نواحئي کالنه واقع است نوشت که ازهرراه که رو دهد در آمده محمود خان را بشاهراه عبودیت و ارادت که صراط مستقیم و جادهٔ راست سر منزل سعادت است راه نمائي نماید - و از پایان کار روزگار و سرانجام مهام عالم ترسیده از انصرام قرار دارد خاطر باز دارد - چون میر قاسم نخست از در استمزاج اینمعني در آمد محمود خان ابن مراد خاطر خواه را از خدا خواسته بمقتضای عدم اعتماد در نامه و پیغام توقع حضور میر

---

(۱) در بادشاه نامه (صفحه ۲۳۳) للنگ نوشته شده *

مذکور بنگاله نمود - او بنابر صلاح وقت در ساعت راهي شده با محمود خان ملاقات کرده بعد از گفت و گوی بسیار و ترغیب و ترهیب بیشمار او را از آن ارادهٔ دور از کار باز داشت - و پس از تحصیل جمعیت خاطر ابلاغ حقیقت بخان زمان نمود - خان مشار الیه نامهٔ استمالتي در کمال ملایمت و همواري متضمن هزار گونه نوید و امید و مشتمل بر انواع وعد خالي از وعید باو نوشته همراه عجم منصبدار راهي ساخت - محمود خان از مطالعهٔ آن عهد نامه مستظهر و مستمال گشته فرستادگان ساهو را محروم باز فرستاد - و اول بامیدوارئي تمام پسران رشید خود را که منصور و مظفر نام داشتند با قاضي ابو الفضل وکیل خود در صحبت عجم و معصوم ولد میر قاسم روانهٔ خدمت خان زمان نمود و خود قلعه را خالي ساخته التماس صدور فرمان عالي شان کرد - از آنجا که مقتضای طبع اقدس بندگان حضرت همواره بنده نوازي و ذره پروري سمت نشان گفدست مبارک که همانا نمونهٔ ید بیضاست و پنجه تاب پنجهٔ آفتاب بر عنوان فرمان عاطفت نشان گذاشته با خلعت و شمشیر مرصع و اسپ از روی عنایت مصحوب جعفر بیگ بلوچ فرستادند - محمود خان باقدام اطاعت و انقیاد دو کروه پیش آمد از روی کمال ادب مراسم معهوده از زمین بوس و تسلیمات بتقدیم رسانیده فرمان قدر شان عظیم الشان را از روی تعظیم و تکریم تمام گرفته برسر نهاد - و از برکت تبرکات خاص که بسرافرازئي ارسال آن اختصاص یافته بود فرق تفاخر سرمد از فرقد در گذرانید - و شب یکشنبهٔ بیست و پنجم مهر ماه قلعه را با هشت پرگنه از مضافات و متعلقات آن که مبلغ شش لک روپیه حال حاصل آن بود و برین تقدیر دو کرور و چهل لک دام جمع مجموع آن ولایت مي شد بتحت تصرف دولتخواهان داد - و همراه میر قاسم و عجم و معصوم خود نیز به برهانپور رسیده از مرحمت خلعت فاخره و تفویض منصب والای چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد تارک افتخار بذروهٔ عالم بالا رسانید - و منصور نخستین پسر او بمنصب دو هزاري پانصد سوار و خلعت و اسپ و فیل و مظفر دومین پسرش بمنصب هزاري پانصد سوار و خلعت و اسپ و انعام ده هزار روپیه بر هر دو و قاضي ابو الفضل بمنصب پانصدي دو صد سوار سر بلندي یافته تسلیمات نیاز بجا آوردند *

از وقایع این اوقات آنکه از وقایع صوبهٔ بنگاله بعرض رسید که قاسم خان

صوبه‌دار آنجا بعد از انقضای سه روز از فتح هگلي بندر بنابر مقتضای قضای ماضي و قدر نافذ بجوار عالم رحمت و رضوان آنحضرت شتافت - و از کمال سعادت مندي و قابليت و نهايت اخلاص و ارادت فوت او موقع تاسف و تحسر بندگان حضرت که گوهر شناس جوهر وفا و اخلاص ارباب حقيقت و اصحاب عقيدت اند گرديد - اي خوشا حال بنده که رضامندي ولي نعمت حقيقي او درين مرتبه باشد - چه في الحقيقت اين مرتبه در هر دو نشأ موجب خوشنودی و خورسندي حضرت خداوندي است - و للهذا دريوقت زبان حق سگال بمناسبت حسب‌حالي اين بيت حق مقام ادا نمود * بيت *

بود رضای تو چون موجب رضای خدا — زهی سعادت آنکس که زو شوي راضی

اعظم خان از موقف خلافت بتقديم اين امر جليل القدر عظيم الشان يعني صوبه داري بنگاله مامور گشت و بمرحمت خلعت فاخر و دو راس اسپ مختص گرديده مرخص شد - و در همين ايام شاعر نادر فن جادو کلام حاجي محمد جان قدسي تخلص از اهل مشهد مقدس که به نهايت مرتبهٔ تقدس ذات و تنزه صفات و غايت ورع و پرهيزگاري باکمال تفرد در فن شاعري و سخنوري که اجتماع اين مراتب در يک ذات کمتر دست بهم داده اتصاف دارد از وطن احرام طواف رکن و مقام اين قبلهٔ اماني و آمال محتاجان و کعبهٔ جاه و جلال است و جان از ته دل بر ميان جان بسته خود را با ادراک اين سعادت عظمی رسانيد - و قصيدهٔ غرا که در ستايش بندگان درگاه جهان پناه بطريق ره آورد انشا کرده بود در حضور پر نور انشاد نمود - و از مرحمت خلعت فاخر سرمايهٔ مفاخرت سرمد اندوخته دو هزار روپيه برسم صله يافت - و از راه تحريک بخت کار فرما که اورا بدين قبلهٔ ارباب طريقت راهنما شده بود در حلقهٔ ثنا طرازان بارگاه خديو زمين و زمان در آمده به سلک بندهای درگاه والا شرف انتظام يافت - و اين چندين بيت از آن قصيده است * * ابيات *

ای قلم بر خود ببال از شادي و بکشا زبان

در ثنای قبلهٔ [1] [اقبال خاقان زمان]ع

(۱) ع [دين ثاني صاحبقران] ل*

جوهر اول شهاب الدین محمد کز ازل
از برای خدمتش زد چرخ دامن بر میان
اختر برج کرامت مظهر لطف اله
جوهر تیغ شجاعت مصدر امن و امان
آنکه از آغاز فطرت بسته شهباز ظفر
چون عقاب تیر بر شاخ کمانش آشیان
گر مخالف ور موافق از ولایش دم زنند
با بد و نیک است چون خورشید گرم و مهربان
سرمهٔ چشم غزالان سازد از داغ پلنگ
سازگاریهای عدلش چون نهد پا درمیان
شهرت آثار عدلش زود بر خواهد گرفت
تهمت زنجیر عدل از گردن نوشیروان
خوش نشست از نقش پایش نقش هفت اقلیم را
ربع مسکون گو دگر بنشین بعیش جاودان
آفتابی اینچنین طالع نه شد در هیچ قرن
از زمان حضرت صاحبقران تا این زمان
جای حیرت کی بود گر کامل آمد از ازل
مهر در حد کمال آید پدید از خاوران
سر غیبی بر ضمیر روشنت پوشیده نیست
راز خود تقدیر با رای تو دارد درمیان
حبذا دولت که بیند با تو خود را در رکاب
مرحبا نصرت که باشد با تو دایم همعنان

خواستگاري صبيهٔ حورا سير سلطان پرويز به بادشاه زادهٔ فرشته محضر خورشيد منظر دارا شكوه و ارسال رسم معهودهٔ ساچق

ارجمند ترين نعمتي از نعماء جزيلهٔ الهي و شريف ترين عطيه از عطاياء جليله نامتناهي حكمت كاملهٔ توالد و تناسل است كه مناط پايندگي نوع عالي انسان و سر حلقهٔ ارتباط سلسهٔ نظام كار جهان و انتظام روزگار جهانيانست - و پيدا ست كه تعداد اولاد و تكثير اسباط و احفاد كه بالا ترين مواهب و والا ترين مكارم است قياس بعموم احاد الناس موهبتي ديگر و مكرمتي غير مكرر است علي الخصوص نسبت بسلاطين عدالت آئين كه برومندي شجرهٔ كمال عالم ثمرهٔ بقاي ذريت شريف و نتيجهٔ كثرت نسل كريم ايشان است - و بارورئ نهال استكمال بني آدم فرع وفور نشوونماي اصل دوحهٔ وجود اين جمع دي شان - لا جرم برين طبقهٔ والا كه مانند ارباب عالم بالا بمنزلهٔ آباي مهربان ابناي زمان اند واجب عيني و لازم عقلي است كه در استعجال و استعجال اعطاي اين مكرمت عظمي از عطا كدهٔ مبداء فياض مساعئي جميل مبذول دارند - يعني تجويز اهمال و امهال در تزويج اولاد سعادت نژاد كه في الحقيقت ترويج كاسد و اصلاح فاسد عالم كون و فساد است ننموده هر بالغ نصيبي كامل نصاب را از اولاد امجاد با عقلهٔ از قبيلهٔ كرامت ذات و شرافت صفات در سلك ازدواج انتظام دهند- و از نتايج اين مقدمهٔ حكمت بنياد خرد نژاد نامزد ساختن دختروالا اختر سلطان پرويز است بشاهزادهٔ جوان بخت سعادت يار سلطان دارا شكوه و تهيهٔ سامان طوي و توطيه مقدمات آن - و سبب صوري اينمعني آنكه همدرآنولا كه ولايت خانديس از پرتو اشعهٔ ماهچهٔ لواي مهر ضياي اين قايم مقام نير اعظم غيرت فلك برجيس بود و هنوز خطهٔ پاك مركز خاك از نزول مقدس آسيهٔ وقت و مريم عهد اعني نواب غفران مآب ممتاز الزماني روكش محيط افلاك نه گشته بود از آنجا كه شفقت امهات بمقتضاي فرط رقت قلب بر عطوفت آبا سبقت سبق دارد آن قدسي سرشت عرشي طينت بعرض اقدس رسانيدند كه چون شاهزادهاي والا نژاد سلطان دارا شكوه و سلطان محمد شجاع بمرتبهٔ تكليف

شرعي رسیده اند و وقت تاهل ایشان شده اگر رای جهان آرای اقتضا فرماید کریمهٔ سلطان پرویز که بحلیهٔ جمال صوري و معنوي و حلهٔ کمال نسب و حسب آراسته و پیراسته است و والد مرحومش گرامي فرزند حضرت جنت مکاني و والدهٔ ماجده اش نبیره حضرت عرش آشیاني اند بانوی حرم محترم مهین شاهزادهٔ اعظم گردد بسیار بجا و بموقع است - حضرت خلافت پناهي تصویب این رای صائب نموده آن گرانمایه گوهر محیط مکرمت را بجهت انتظام در سلک ازدواج درة التاج خلافت عظمی نامزد فرمودند - و ثمرهٔ شجرهٔ سیادت و امامت و نوبادهٔ حدیقه و ولایت و کرامت اعنی صبیهٔ رضیهٔ رستم میرزا که سلالهٔ سلسلهٔ صفیهٔ صفویه است سزاوار پیوند نونهال بوستان شاهي فرع اصل دوحهٔ خلافت ظل آلهي شاه شجاع شمرده درین باب قرار داد خاطر عاطر را زبان رد نیز فرمودند - و بمقتضای پیشنهاد مذکور دربی تهیهٔ مقدمات کار خیر شده سامان طرازان مهمات بادشاهي را بسرانجام مایحتاج این امور مامور ساختند - و بنابران بسرکاري متکفلان بیوتات سلطنت عملهٔ کارخانجات سرکار خاصه دارالخلافهٔ اکبر آباد و دارالسلطنت لاهور سرگرم کار گشته بسرانجام در بایست این امر شاهي پرداختند - و در ساختن زیور و مرصع آلات و ظروف زرین و سیمین و اثواب مطرز بتار زر و نقره و سایر اسباب و اثاث بیوتات فراخور مقتضای حال و وقت بذل جهد نمودند - و هنروران صاحب بصیرت در گجرات و بنارس و مالده و ماتکانو و سنارگانو و سایر بنادر خصوص سورت بندر که منبع نفایس و نوادر بل همانا مغاص لآلي و معدن جواهر است حسب الامر عالي در ساختن و پرداختن انواع حلول و حلل اهتمام تمام نموده همگی را باتمام رسانیدند - ناگاه از آنجا که رسد معهود روزگار است مقتضای تقدیر بوقوع قضیهٔ ناگزیر نواب رضوان مآب مهد علیا تعلق پذیر گشته سرانجام این کار خیر چندی در بند تعویق و حیز تاخیر ماند - و چون موکب سعادت از خطهٔ برهانپور بمرکز محیط خلافت معاودت نموده یکسال تمام از هنگام ارتحال آن بانوی فرشته خصال منقضي شد و سایر رسوم این روز که درین کشور بعرس مشهور است چنانچه مذکور شد ظهور پذیر آمد - و در آن حالت حضرت شاهنشاهي از کمال کلفت و ملال این حادثهٔ اندوه زای نشاط زدای سر و برگ عیش و عشرت و دماغ سور و سرور نداشتند - چون یکسال و هشت ماه از ارتحال آن محفوفهٔ رضوان آلهي بسر آمد و همواره در خاطر آن مسند نشین صدر

محفل چنان چنان بود که شادي ازدواج شاهزادهای عظام کرام خصوص گرامي شاهزادهٔ اعظم بآئيني که بايد و شايد سرانجام يابد و بنحوى از عهده زيب و زينت آن جشن شايان برآيد که تا بقاى گيتي سرانجام آن مورد ضرب المثل باشد - لاجرم بخاطر اشرف رسيد که مکنون ضمير منير آن انسيهٔ حورا نظير در صورت ظهور رهور پذير گردد - بنابر آن يازده گهري از روز يکشنبه دوازدهم آبان ماه موافق هشتم جمادي الاول از شهور سال هزار و چهل و در هجري سهرى کشمه ساچق لاق مشتمل بريك لك روپيه نقد و موازي اين مبلغ جنس از انواع جواهر گرانمايه و نوادر اقمشهٔ ثمينه مصحوب دستور اعظم علامي افضل خان و صادق خان مير بخشي و مير جمله خانسامان و موسويخان صدر الصدور و مخدرات حرم عصمت والدهٔ ماجدهٔ حضرت مهد عليا و همشيرهٔ کلان آن مرحومه مغفوره و عمات ايشان و ستي النسا خانم بآئين شايان و روشن نمايان بمنزل سلطان پرويز مرحوم ارسال داشتند - و صدر آراى حرم محترم جهان بانو بيگم از روى کمال ادب داني و قاعده شناسي ساير رسوم اين روز طرب افروز بر طبق مقتضاى مقام بجا آورده - و چندين تقوز پارچهٔ درست از نفايس اقمشهٔ هر ديار که قطعاً با مقراض طرح همدمي نينداخته و نظر بر آشنائي سوزن ندوخته بود جداگانه نامرد هريک از آن امراى عظام نموده بيرون فرستاد - آنگاه مراعات نهايت مراتب تعظيم و اعظام فرستادگان بجا آورده رخصت فرمود *

از سوانح ديگر اعتماد خان ترکمان که از عادل خان رنجيده خود را بدرگاه گيتي پناه رسانيده بود بانعام بيست هزار روپيه و خطاب قزلباش خان کامياب گرديد - ذوالقرنين فرنگي که از خوردي باز احراز سعادت ملازمت نموده و در بندگي درگاه بدان معني کلان شده و بالفعل بنابر آنکه در فن موسيقي روش هند و تاليف نغمات مهارت تمام دارد منظور نظر انور است از بهرايچ که به فوجدارئ او متعلق است رسيده سعادت ملازمت دريافت و پنج فيل برسم پيشکش گذرانيد - چون بندگان حضرت از کمال دينداري در صدد آن اند که ساير متصديان اشغال و اعمال ديواني مسلمانان ديانت‌دار کفايت شعار باشند - و حسب المقدور امور ملکي و مالي خاصه مهمات عمده به هندوان مرجوع نباشد تا عموم اهل اسلام خصوص سادات و مشايخ و ارباب فضل و تقوى را بايشان بازگشتي

و رجوعی نبوده متحمل خفت نشوند - بنابر آن دفتر تن از رای مانیداس گرفته به ملا عبد اللطیف لشکر خانی که معامله دانی و پاک دینی با عملداری و وقوف سیاق بقدر احتیاج جمع نموده بود تفویض فرمودند[۱] *

چهارم آذر که محفل ارم آئین بوجود دانشوران هر کشور محفوف بود و هر یک بقدر مبلغ علم خود در سایر ابواب هر فن سخنی می گفت - و بادشاه حکیم مشرب حکمت پژوه که پیوسته دربی تحقیق و تفتیش لوامع حکم و جوامع کلم اند در هر باب مدخل نموده از هر در گفتگو می فرمودند تا سررشتهٔ سخن باحوال ملوک حکما و اوضاع حکماء ملوک کشید - درین اثنا یمین الدوله که ارسطوی عهد و آصف سلیمان زمان است مبالغهٔ ستایش و ثنای سکندر بدین مبلغ رسانید که درین مدت متمادی هیچ فردی از افراد ذوی العقول و قول و فعل آن بادشاه راست گفتار درست کردار گرفت ننموده بل مبادئی راه دخل نه پیموده - حضرت خلافت مرتبت فرمودند که چون ثبوت سکندر فیلقوس رومی بدرجهٔ ثبوت نرسیده وبنابر قول محققین ایمهٔ تاریخ اسکندر ذوي القرنین دیگر است مارا بدستوري ادب دو سخن بر گفتار و کردار اوست - نخست آنکه بجواب رسول دارا در باب طلب بیضهای طلا که پدرش فیلقوس هر ساله برسم خراج می داد چنین گفت - * مصراع *

شد آن مرغ کو خایهٔ زرین نهاد

چنانچه در تواریخ معتبره و کتب اخبار و سیر مذکور است و در افواه والسنه بر سبیل تواتر مشهور - و این سخن نسبت به پدر کمال سوء ادب دارد - چه ماکیان جانوریست بغایت فرومایه و معهذا بیضه نهادن مستلزم انوثیت - دومین ترک طریقهٔ حزم و احتیاط نمودن و در لباس رسالت به مجلس نوشابه رفتن - و این شیوه از طریقهٔ خردمندان دور است

---

(۱) در پادشاه نامه آمده - چون درین ولا رای مانی داس ر[ا] ۸۰ بخدمت دفتر تن قیام می نمود کبرسن دریافته بود بنابر آن خدمت مسطور بملا عبداللطیف گجراتی تفویض فرمودند [جلد اول - حصه اول صفحه ۲۹۳] *

چه دانا ارتکاب امری که پشیمانی بار آورده چاره پذیر نباشد هرگز نمي نماید حاضران مجلس بشکرانهٔ اتفاق پوشیدن خلعت وجود در عهد سعادت مهد این پادشاه زبان بسپاس جهان آفرین کشوده آنگاه فراخور فسحت دستگاه سخن ستایش این سخنان حکمت آمیز در طي دعای ازدیاد دین و دولت بجا آورند *

سعید خان صوبه دار کابل باضافهٔ هزار سوار دو اسپه منصب چهار هزاري‌چهار هزار سوار بالنصف دو اسپه و سه اسپه اعتبار یافت۔ اعتقاد خان صوبه دار کشمیر بعد از تغیر بسعادت ملازمت رسیده هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و پیشکشی مشتملبر اقسام جواهر و مرصع آلات و نفایس و نوادر کشمیر از نظر اشرف گذرانید ۔ از جمله چندین کلکی پر قاز که مشکین پرچم پرخم سلسله مویان و کلهٔ کاکل ماه رویان را بیتابیٔ رشکش چون موی روی آتش سر گرم پیچ و تاب دارد ۔ و همچنین انواع پشمینه ار شال و جامه وار و کمربند طرح دار که همانا مصوران را بقلم مو از آن دست نقش و نگار بدآن گونه تر دستي دست ندهد ۔ و ازین عالم شال و کرته وار و گوش پیچ پشم کرگ که جانوریست وحشي ما کول اللحم در ولایت تبت بهم مي رسد و نرمئي پوست آن در پایهٔ ایست که شکم قاقم به پشت گرمئي آن مایه ملایمت حرف درشت دعوی برابري بر روی آن نمي تواند آورد ۔ و ازین دست قالي خوش قماش خوش طرح و جای نمازهای قالي باف از جنس پشم مذکور که درینولا بیمن و برکت هنر پروري و هنر نوازی و دقت تصرفات طبع اقدس دقیقه رس نزاکت آن بجای رسیده که ازآن بالا تر فوق مراتب توهم خرد والا است چنانچه از کارخانهای سرکار خاصهٔ شریفه گزی قالي به نود روپیه تمام مي شود ۔ و از همان جنس پشم حسب الامر اعلیٰ در کارخانجات سرکار عالي دارالسلطنت لاهور نیز قالي مي بافند که از کار کشمیر پای کم نمي آرد۔ بعد از دوازده روز از شکار گاه باري به دارالخلافه معاودت فرمودند و در طي این ایام بیست و پنج نیل گاو و چهارده آهو به تفنگ و یک صد و سي و شش دراج و یازدهٔ کاروانک وغیره شکار شده درین وقت پادشاه مهربان قدردان خواجه ابوالحسن را که ار بندهای معمر و معتبر درگاه است بشمول عنایت ساخته منزل او را از نور قدم انور رشک باطن صاحبدلان صائب نظر فرمودند ۔ و او را از برکت عیادت شفا بخش

باوجود عارضهٔ مخوفه مهلکی که داشت امیدوار زندگي جاوید نمودند *

از سوانح نمایان که درین احیان فتوح روزگار سعادت آثار اولیای دولت پایدار آمده فتح حصار بند کهاتا کهیري [۱] است از مضافات صوبهٔ مالوه و بسط مقال و شرح کیفیت احوال آن علی الاجمال برین نمط است که بهاگیرت نام متمردی از قبیلهٔ بهیل که سرگروه آن جماعت شور انگیز و زمینداران آن سر زمین آشوب خیز بود باستظهار حصانت حصار مذکور سرمایهٔ استکبار اندوخته از فرط پیش پا نگریها عاقبت اندیشي را پی سپر ساخته بود و تن به تملق نداده سر به فروتني در نمي آورد - بلکه هیچ یک از حکام آن حدود را وقعی ننهاده بنظر در نمي آورد - تا در مبادئ جلوس همایون حضرت ظل سبحاني که به نیروی تائید آسماني گردن کشان و دراز دستان هر سر زمین سرها به گریبان کشیدند و دست ها در آستین دزدیده پایها بدامان پیچیدند - آن ناقص بصیرت چون در آن مدت از هیچسو به هیچ رو چشم نمائي ندیده بود و همگي را بیک چشم دیده همچنان بر مخالفت اصرار ورزیده - درینولا که نصیرخان به تفویض صوبه داري مالوه منظور نظر عنایت شد آن خیره چشم رو از اطاعت و انقیاد تافته بهیچ وجهه توفیق اظهار موافقت نیافت - لاجرم خان شجاعت نشان گوشمال آن کوتاه نظر را با خود مخمر ساخته رو بدآن سمت آورد - از آنجا که همت عالي عزیمتی است که دیو به شیشه در آورده شیر از بیشه بر آورد - و عزم راسخ افسوني است دیوبند که بند عقدهای طلسم پیوند بگشاید و قفلهای زنگار بسته که کلید از فتح دندان امید کنده باشد بنابر تاثیر دمدمه آن بکشایش گراید - بمحض توجه آن سردار شهامت شعار فتح آن حصار دست داده حصاری زینهاري گشت - و سبب صوري اینمعني آنکه چون آراستگئ صفوف نمایان و توزک آئین شایان آن سپهدار رزم جو مسموع سایر زمینداران چار سوی آن سر زمین شده کثرت عدد و عدت و فرط سطوت و شدت آن خان عالي شان بدیشان رسید باینمعني از آوازهٔ تردد نمایان خان که بیشتر گوش زد همگنان شده هوش از دلهای ارباب طغیان و اصحاب تمرد ربوده بود- پای ثبات و تمکن

---

(۱) در نقشهٔ وسط هند ملکم صاحب باسم کنتهار کهیرا مذکور شده - بکنار آب کالی سند واقع است و از اجین سي کروه فاصله دارد *

آن مخذول از جا رفته اساس قرارش را آن پایهٔ استحکام و آنمایهٔ استقرار نماند- لاجرم از راه عجز و نیاز در آمده ابواب مصالحه و معاهده کشود و بمیانجیٔ شنگرام رمیندار کنور پیغام داده دم نقد تعهد ادای پیشکش نمود - و تقبل اینمعنی کرده که مجموع جمیعت خود را با یکی از خویشان خود بفرستد که در همه جا همراه بوده همیشه یساق کش باشد و جز اطاعت کاری نداشته سلوک بیراههٔ بغی و فساد پیش نهاد نسازد- مشروط بآنکه در باب تکلیف ملازمت بزور مکلف نبود و درباب تسلیم قلعهٔ مذکور که مفر و مقر دیرینهٔ اوست مجبور نباشد - و چون نصیریخان را بر عهود و مواثیق آن بد نهاد چندان اعتماد نبود و خوشنودی و خورسندئ بندگان حضرت استیصال اهل بغی و طغیان می دانست لاجرم قبول این معنی ننموده سردارانه باصحاب خود بشتاب باد و سحاب بادیه گرد و مرحله نورد شده چهار کروهی قلعه را معسکر ساخت - و آن سرگروه اهل تمرد از تهور و تجلد ارباب شهامت دل باخته از سر قتال و جدال یکبارگی در گذشت و از در طلب امان در آمده طاعت و بندگی بادشاه اسلام و تسلیم کلید قلعه را مفتاح ابواب دارالنجات سلامت و عافیت شمرد- سردار مروت شعار این بار درخواستش را پذیرفته اورا بجان و ناموس امان داد- چهاردهم ماه خان مذکور داخل حصار شده در آن ضلالت کده باعلاء کلمهٔ اسلام و اعلان اذان اقامت مراسم مسلمانی نمود - و در آن مقام که هرگز نام معالم دین زبانزد کسی نه شده بود با سایر اهل مواکب و کتایب عساکر قاهره صلوات مکتوبه بر وفق طریقهٔ اهل سنت و جماعت بجا آورد *

از وقایع این ایام دست یافتن بهادر خان روهیله است، بر گوشمال گردن کشان ملکوسه که گروهی از باغیان این کشور اند که در فرط شدت و کثرت عدد و عدت از سایر سرکشان این ملک بیش در پیش اند - این طایفه از رعیت گرفته تا سپاهی در هیچ حالی وقتی بی سلاح نمی باشند - چنانچه کشت ورزان این طایفه بهنگام شیار کردن تفنگ پر کرده روشن فتیله بر قبله بسته بشغل خویش می پردازند - و ازین رو فراغبال و ثبات قلب اندوخته رعایت لوازم رعیتی را بی سر می اندازند - درینولا که جاگیردار کالپی و قنوج و مضافات آن محال به بهادر خان مذکور تفویض یافت قریب بیست هزار تن از آن گروه نا بکار کج اندیش

که اکثر تفنگچیان درست انداز بودند - در مقام سرگانوا از محکم جاهای آن حدود به یکجا شده بنابر غایت زیاده سري ابواب شورش انگیزي و فتنه گري کشوده در عاقبت بر روی روزگار خود فراز کردند - و در ادای بالواجب وحقوق دیواني تعلل ورزیده یکبارگي از رعیتي سر باز زدند - لاجرم خان مذکور بحکم وجوب تنبیه اهل فتنه و فساد و لزوم حفظ صورت شکوه دولت و مهابت سلطنت با فوجی آراسته بهروائي اقبال بادشاهي و چنداولئي حفظ و حمایت الهي انداز فرو نشاندن غبار شورش و آشوب اهل کفر و کفران نمرد - و بآهنگ اطفاء شعلهٔ بغي و طغیان برخاسته بر سر آن بداندیشان راه ترکتاز پیمود - و آن یاجوج منصبان وقتي خبردار شدند که احاطهٔ بهادران سخت کوش پولاد جوش آهن پوش چاردیوارئ صد باره استوار تر و محکم تر از هفتخوان رستم و سد روئین سکندر بر چار سوی ایشان کشیده شد - و چون راه فرار خویشتن از همه جهت مسدود دیدند ناچار بنابر کار نرمائي اضطرار بدست و پازدن در آمده تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ را کار فرمودنه - و باوجود جد و جهد مجاهدان دین در کار جهاد و پیکار اهل بغي سررشتهٔ عناد از دست نداده دست از کار باز نداشتند - و باستظهار حصانت حصار و اعتضاد تفنگچیان قدر انداز از سر نو نیرو و زور بازو یافته کوشش مردانه مي نمودند - و از طرف عسکر اسلام دلاوران کار طلب آهنین سلب سپر حفظ ایزدي بر سر کشیده پیاده روی یورش بسوی حصار آوردند - مجملا متهوران آن گروه زیاده سر از حملهای متواتر آن سردار شهامت شعار و صدمهای پی در پی دلیران نامدار دلیرانه پای کم نیاورده تا دوپهر داد مجادله و مقابله دادند - و در برابر بهادران بهرام صولت کیوان شکوه با ثبات قدم کوه قدم ثبات افشردند - باوجود آنکه دیوار باره از خنجر و کتارهٔ هژبران پولاد پنجهٔ عسکر منصور که مانند زبانهٔ آتش جای در سنگ خاره مي کند هزار باره از خانهٔ زنبور رخنه دار تر شده بود - و در هر سو ارباب تهور و تجلد از روی جلادت سعادت طلب و شهادت جوی آمده مانند فروغ آفتاب تابان که از روزن بکاشانه مي افتد تند و تیز خود را از راه رخنهای دیوار بحصار افکنده بودند - آن متهوران مانند زنبوران خشم آگین خاک آلود جای خود را از

---

(۱) در نسخهٔ کتبخانه آصفیه حیدر آباد این مقام به اسم هرگانو نوشته شده

دست نداده و مردانه پیش آمده یک گام وار قدم باز پس نگذاشتند ـ چندانکه عاقبت کار دست و گریبان شده بهم در آویختند ـ و درآن گونه وقت تنگي دلاوران کشاده دست از هر دو سو دم آب دشنه و خنجر از گلوی تشنه یکدیگر دریغ نداشتند ـ و درین داروگیر چندی از دلیران دیندار دم نقد نیکنامي دارین از میان برد ند و برای ذخیرۀ عقبیٰ از گنج خانۀ سعادت سرمایۀ سعادت سرمد بدست آوردند ـ و از آن مخذولان جمعی کثیر بدست برد دلاوري بهادران سر باختند ـ و بقیة السیف چون دیدند که کار بجای نمي رسد و جز یکجا کشته گشتن همه مردم کار آمدني ثمرۀ دیگر ندارد باوجود کمال سفاهت عاقبت امر در پردۀ ظلمت شب جان بدر برده راه فرار پیش گرفتند ـ روز دیگر بهادر خان به تخریب آن بارۀ اسوار پرداخته همعنان فتح و ظفر بمقر خود باز گشت نمود ـ چون بمحض همراهي اقبال حضرت ظل سبحانيْ و سلسله جنبایئ عواطف رباني که در حقیقت خاصیت خلوص اخلاص و صفای ارادت نسبت بولی نعمت حقیقي است این گونه فتح آسماني که در آن سر زمین نصیب هیچکس از اولیای دولت ابد قرین نه شده بود روزيْ او گشت از قرار واقع در اعمال آن ولایت عمل نموده نقش کارش بر وفق دلخواه درست نشین گردید ـ چنانچه جز عبدالله خان بهادر فیروز جنگ دیگری در آن سر زمین این رنگ نیرو[ی]ي نیافته بدآن گونه عمل نکرده *

بیست و پنجم دی ماه مطابق سوم شهر رجب سال هزار و چهل و دو هجري قدسي وزن شمسي اثنین و اربعین از سنین عمر بی شمار خدیو روزگار بمبارکي و آراستگيْ تمام زیور انعقاد پذیرفت ـ و سایر رسوم معهودۀ این روز از داد و دهش و افزایش مناصب و وظایف ارباب رواتب بظهور آمده خاص و عام بر کام دل و مراد خاطر فیروز گشتند ـ از جمله سید خان جهان از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه و جعفر خان بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و خلیل الله خان [1][بمنصب هزار و] پانصدي پانصد سوار و معصوم کابلی بخطاب اسد خان و عنایت علم و منصب هزار و پانصدي هزار سوار سرافرازي یافته از اصل و اضافه بلنديْ قدر شان حساب

---

(۱) ع [باضافۀ] ل

کمال یافت عوض خان قاقشال بمنصب هزاري هشتصد سوار از اصل و اضافه بلند پایه گشته نعم البدل و بهین عوض عمر گرانمایه یافت - وقاص حاجي ایلچي بلخ بعنایت خلعت و انعام بیست هزار روپیه مرحمت پذیر شده اعطاء خلعت و پنجهزار روپیه نقد بمومن پسرش ضمیمهٔ این عاطفت عمیمه گردید - عطای این روز برکت اندوز سوای منصب هشتاد هزار روپیه بشمار در آمد - و همدرین روز باقر خان صوبه‌دار معزول اوڈیسه بسعادت ملازمت رسیده پیشکش نمایان از جواهر و مرصع آلات و ظروف زرین و سیمین که قیمت آن دو لک روپیه بود از نظر اشرف گذرانید *

در همین اوقات در طي وقایع صوبهٔ الهآباد بعرض اشرف رسید که حسب الامر جهان مطاع در بلدهٔ بنارس اساس هفتاد و شش بتخانه از اعظم صنمکدهای آن گروه آتشي نهاد بآب رسیده گرد از بنیاد آنها برخاسته خاکشان بباد فنا رفت - و اینمعني برآن بود که چندی قبل ازین فرمان قضا نشان حسب الفتوی علماء اسلام زیب صدور یافته بود که حکام و متصدیان مهمات شرعي و عرفي در سایر ممالک محروسه حرسهالله تعالیٰ عن حوادث الزمان و طوارق الحدثان شرایط نهایت تفحص و تجسس بجا آورده درهرجا که تازه صنم خانهٔ اساس یافته باشد آنرا بخاک رهگذر برابر ساخته از مصالح عمارت آن ضلالت کدها که ماندن آنها سرمایهٔ مفاسد نست مساجد و معابد بجهت تشیید مباني مصلحت دین بنا نهند و اصلا متعرض بیوت الاصنام که سابق برین عهد بنیاد یافته باشد نگردند *

انتظام یافتن گرامي گوهر شاهوار محیط شرافت وکرامت اعني کریمهٔ بادشاهزاده پرویز در عقد پیوند وسلک ازدواج درة التاج خلافت کبریٰ مرسلة الصدر سلطنت عظمیٰ محمد داراشکوه

بحکم نتیجهٔ مقدمهٔ سابقه یعني وجوب بذل مساعئي جمیلهٔ عموم سلاطین دادگر در تکثیر نسل و تفریع اصل خویش و خصوص

سعي مشکور اعیان این دولت کدهٔ والا که اخیار اولاد ابوالبشر اند دربارهٔ تزویج اولاد اخیار خود که تا قیام قیامت منتج مقدمات قوام احوال و وضاع بني آدم و باعث استقامت قوایم ارکان نظام عالم خواهد بود - حسب الامر اعلیٰ پیشکاران سامان پرداز کارخانجات این دولت ابد طراز که از کمال وسعت دستگاه حشمت و جاه هیچ چیزش در نمی یابد از آغاز فرخنده پور خواستگاري سدکوي یار تا الحال بتهیهٔ ز بایست وقت و ناگزیر حال پرداخته - و کارکنان کارخانه کن و عملهٔ بیوتات سرکار ابداع که از مبداء روز نخست تا این عنایت در عالم بالا بمقام سرانجام مصالح و ما یحتاج این فرخنده ازدواج همایون در آمده بودند تمام درگی در صدد انتظام و انصرام سر تا سر آن مهام شدند - و چون لوازم این کار خیر بخوبی و خوبی ساخته و پرداخته شد و فروع فراغ همگنان بر پیشگاه ضمیر آنها تافت و از هیچ راه بهیچ وجه حالت منتظره باقي نمانده همه کامها حسب المرام سرانجام یافت - چندانکه وقوع این امر مسعود و کار عاقبت محمود از رهن تحصر وقت برآمده معهذا اوضاع افلاک و انظار انجم که دستی مرن و ادوار انتظار در آمده این وقت موعود و عهد معهود داشتند بر طبق رام و مراد گشته بحرکات موافقه و دورات متناسبه ناظر بسوی انواع استعداد در آمده بودند اقتران این دو فرخنده کوکب سعید در برج سعادت جاوید ساعتی مختار در کمال نیک اختري که از سایر نحوس و منایض بري و سعود کواکب مسعودش بجان مشتری بود سمت وقوع یافت - و بسط مقال در تفصیل اجمال این سانحهٔ سعادت اشتمال آنکه چون صبیهٔ مکرمهٔ سلطان پرویز مرحوم بخطبهٔ مهین بادشاهزادهٔ سامي نامي سلطان دارا شکوه کامگار نامدار گرامی گشت و مبلغ دو لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق چنانچه در سوانح سابق گذارش پذیرفته ارسال یافت - درینولا که وقت زفاف نزدیک شده بود مبلغ شانزده لک روپیه بموجب تفصیل ذیل در مصارف سرانجام و سامان کدخدائی بادشاهزادهٔ زمین و زمان صرف شد - و از جمله این اسباب و اثاث که تصور مراتب آن بچندین مرتبه بالا تر از مراتب خرد است بعضی بکار فرمائی مهین بانوی آداب دان مشکوی خلافت نواب غفران مآب مهد علیا شده - و باقي بعد از آن که صدور قصور رضوان به محفل پیرائي آن همنشین

حورعین آرایش پذیر گشت بنابر فرمایش بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان بیگم صاحب که اکنون مسند آرائی محفل همایون خلافت بوجود مسعود ایشانست زینت تمام پذیرفته بود - مجملی از تفصیل جهاز مذکور برین دستور است - زیور و اقسام نوادر جواهر گرانمایه و آلات مرصع نفیس موازی هفت لک و پنجاه هزار روپیه - اسباب پیشکش بندگان آنحضرت اعلی یک لک و پنجاه هزار روپیه - از آنجمله حوضهٔ فیل از طلای ناب با چتری مسلسل مروارید که بمبلغ هفتاد و هفت هزار روپیه صرف ترتیب آن شده بود . و سوای مبلغ ده هزار روپیه که برای نثار قرار یافته یک لک روپیه نقد - و باقی که شش لک و چهل هزار روپیه باشد آلات و ادوات زرین میناکار و ساده و ظروف و ادوات سیمین با چهپرکتها و پلنگ‌های طلا و پیش گیریهای زردوزی که گلهای مرصع نیز بر آن دوخته بودند با سایر اسباب و پیرایهٔ حجله دو نهایت زیبائی و نفاست و هم چنین بساطهای ملون و شامیانهای مخمل زربفت و زردوز و سایر اثاث و آلات کارخانجات شاهانه خصوص انواع نفایس اقمشه و امتعهٔ هفت کشور و فیل خاصگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و چندین سر اسب عربی و عراقی و ترکی و کچهی مزین بزین زرین و سیمین و اقسام بهل و رتهه - و یکصد توره بجهت شاهزادهای والا نژاد نامدار و سایر بیگمان و خواتین عصمت آئین و نوئین اعظم یمین الدوله از نه طاق پارچهٔ غیر مقطوع تا هفت طاق - و اکثر تورهای مذکور مشتملبر بعضی از مرصع آلات نیز بود *

بالجمله بتاریخ روز مهر شانزدهم موافق روز جمعه بیست و چهارم رجب سال هزار و چهل و دو هجری مجموع بدایع اسباب مذکوره که به کمال خاطر پسندی و نظر فریبی با نهایت تکلف و تصنع و تزین و تفنن سرانجام یافته بود بتوزک و توره و ترتیب تمام در صحن ایوان چهل ستون خاص و عام که در آنروز زینت افزوز حسب الحکم اعلی خلوت زنانه شده بود باشارهٔ مهین بانوی زمین و زمان بهین ملکهٔ کون و مکان بیگم صاحب و کارفرمائی ستی خانم دفعه دفعه از طلوع فجر تا هنگام عصر مرتب گردید- بی تکلف بدیع بساطی غریب در غایت تکلف و زیب فروچیده شد که کار نامهٔ ارژنگ و نگارخانهٔ چین و فرنگ بل کارگاه رنگا رنگ سپهر

بوقلمون مینا رنگ در برابر رنگ آمیزیهای آن بزم رنگین و سواد اصل کارخانه صنع صنعت آفرین جز رنگ ریزي خجلت نقش بر روی کار نیاورد - خاصه درین وقت که پرتو نور حضور قایم مقام نیر اعظم شهنشاه عالم که حسب الالتماس ملکهٔ عظمیٰ برکت قدوم و فیض مقدم بدین فرخنده انجمن مزین ارزاني داشته بودند زیور دیگر پذیرفته بزئین از سر گرفت - و چون بندگان حضرت بدولت از تماشای آن باز پرداخته اهل مجلس مقدس را مرخص ساختند سایر شاهزادهای کرام و امرای عظام و باقي بندهای روی شناس را درین بزم خاص به بار علم نواختند - و از دستوري تفرج آن ابواب تنشیط و تفریح بر روی روزگار ایشان کشودند - و استسعاد یافتگان سعادت حضور وعدهٔ بهشت فردا را آن روز دریافته بتصور دقایق آن در تصدیق وجود جنت موعود از مرتبهٔ علم الیقین باعلیٰ درجات عین الیقین ترقي نمودند - خصوص وقاص حاجي ایلچي ندر محمد خان که او نیز باین عنایت خاص اختصاص پذیرفته آنچه فرود آن بهزاران هزار مرتبه فوق مراتب تصور او بود براي العین دید - بالجمله کیفیت مجمل این سور سرور بنیاد بهجت اساس را آنانکه سعادت حضور نیافته از تفرج آن مسرور نگشته اند از مقیاس کمیت خرچ بیش از قیاس که از اندازهٔ تقدیر و تخمین افزون است استنباط و استخراج مي توانند نمود چه در وجود مخارج و مصارف آذین و تزئین این انجمن فردوس آئین از آغاز تا انجام بهمه وجه سي و دو لک روپیهٔ که صد هزار تومان ایراني و یک کرور و بیست لک خاني توراني باشد برین موجب خرچ شد - از سرکار خاصه شریفه چهار لک روپیه - از سرکار بادشاهزاده و حرم سلطان پرویز ده لک روپیه - و شانزده لک باقي از سرکار نواب قدسي القاب بیگم صاحب - و در همان روز آن ملکهٔ ملک صفات و انسیهٔ قدسي سمات که آداب حمیده و ملکات پسندیده از والدهٔ ماجدهٔ خویشتن اکتساب نموده و از آن کریمهٔ دودمان مکارم و مفاخر و حکیمهٔ نساء اوایل و اواخر قوانین حکمت منزلي بگزیده ترین روشي و شایسته تر آئینی دیده و شنیده بودند مراسم معهوده حسب الارشاد والا بر طبق فرمودهٔ حضرت اعلیٰ بطریقی ستوده مراعات نموده نخست به یمین الدوله نه دست خلعت فاخره با چارقب زر دوز و خنجر مرصع مرحمت فرمودند - و بسایر اعیان حضرت و ارکان دولت خلعت با چارقب زر دوز و خنجر مرصع

و بامرای عظام خلعت یا فرجی لطف کرد...
درگاه والا و اصحاب استعداد و ارباب ...
مقدار بتشریف خلاع فاخره سعادت اندوز گ...

روز دیگر مجموع خوانهای مالا مال از
و سایر جزئیات کلیهٔ جهاز و اثاث مذکوره که بانمایه آراستگی و پیراستگی
و طرز بدیع و روش غریب طراز تهیه و ترتیب یافته بود تائین ...
با جندی از کدبانوان مشکوی سلطنت بمنزل شاهزادهٔ فرخنده
ارسال یافت - و چون نقاب گزین حجاب عصمت جهان ...
شاهزادهٔ مرحوم سلطان پرویز از بندگان حضرت خواهش آن ...
که بجهت صبیهٔ مرضیه سیر خود تجهیز نموده بدستور مذکور در صحن ...
و عام چیده آنرا از پرتو نظر فیض اثر آن سرور زینت پذیر میمنت ...
سازد - بنابر رعایت جانب آن مخدره دستوري عنایت شد - و همگی
اسباب را که مستورهٔ مذکور بمدت مدید در منزل سلطان پرویز ...
و دیگر نمایش که بعد ازو آماده نموده بود با جهار خوانس ...
حضرت همگي را بدو مرحمت نموده بودند در همان محفل ...
خاص چید - و چو انجمن نشانه بانجام رسید حضرت خلافت ...
آخر آنروز بعضی از بندگان درگاه گیتي پناه را که ...
گذشته فرح اندوز نگشته بودند احضارفرمودند و بتماشای آن بساط ...
بر کام خاطر فیروز ساختند -

شب پنجشنبه غرهٔ شعبان سال حال مراعات مراسم معهوده
نموده از جانب مردم عروس خوانهای حنا برسم و آئین مقرر آوردند -
چون در آن شب حضرت ظل سبحاني عزلت گزین خلوت صفا و صفوت
شده شمع انجمن افروز شبستان قدسیان بودند و محفل مقدس غسل خانه
از نور حضور آنحضرت بهره‌ور نبود - حسب الحکم اشرف آن خدیو اعظم
فضای حریم آن حرم مکرم بانعقاد آن بزم خاص اختصاص پذیرفت -
و چون بخشیان عظام سایر مقربان بارگاه قرب منزلت و بندهای رو شناس
درگاه آسمان جاه را جا بجا در خور قدر و مقدار هر یک جا دادند -
و همگنان مرتبه بمرتبه باندازهٔ مراتب که مناسب مناصب ایشان بود
جا گرفتند و روی مجلس از نور حضور کارخان زیور پذیر گشت - از هر سو
صدای نغمهٔ زیر که از مبداء وقوع واقعهٔ نا گزیر نواب مهد علیا تا آن

ناله زار مبدل گشته بود بلند شده از صوت هزار داستان بصد دست برد - و شاهدان نواهای مطرب که از بیم احتساب نهی بخشش اوامر و نواهی جناب آلهي در حجاب و حجار پردهٔ ساز چادر مستور بودند بمقام پرده دری در آمده در لباس دلبری آغاز جلوه گري كردند - ملخص سخن چون انجمن جهانداران بدلكشائي تمام منعقد گشت و اهل رود و سرود حسب الصدور امر اعلیٰ مصدر انواع اسباب بهجت و سرور آمدند و عود بجمر سوخته و عود رامشگر ساخته شد - زهرهٔ خنياگر از پس پنجرهٔ دوم منظرهٔ سپهر تماشاگر گشت - و بهرام و كيوان چون خادمان تركي و هندي آن والا ايوان عطر مشت ماه بر آتش مهر نهاده از مس مشمن گردون هستم مجمره گرداز گردیدند - كدبانوان اداب شناس بدستور مقرر اين كسوت رسم حنابندان بظهور رسانیدهٔ عقدهٔ انگشتان همگنان خصوص بنان سيمين تن و خوبان انجمن را همرنگ عناب و لعل جمدان ... حنا - و روماليهای زر نیس به همانا ... اشعهٔ انوار مهر است ... بسته برين سر دستبرد نمایان به پنجهٔ آفتاب تابان نمود ... و ... از فراغ حنابندی چون رسم دست كمر بندهای زركاري كه بر ... سلوك و فال تحصيل فتح و كشايش كار قرار گرفته بظهور پیوست - نخست خوانهای بالب از پان و گل كه مدار رنگ و بوی ... غنچه لبان و بر و دوش سمن بران موج مانست در آن بزم شاه پیکران نمان آمده - بعد از رفع آن به بسط سماط انواع شيريني باهم انواع خوشبوی پرداختند و بجهت شگون لذت عمر بر دوام و فال طيب عيش مدام درين ضمن سرمايهٔ ترطیب دماغ و نطییب مشام خواص و عوام آماده ساختند و عامه مردم از آن نعم خاص بكام دل رسیده بهره ور و راه در گشتند - و باقي آن ليلة القدر و تمام روز آنشب بهروزی اندوز را بطرب و عشرت گذرانیده برمراد خاطر فیروز گشتند *

شب دوم كه شب جمعهٔ مباركه بود حسب الحكم همايون خديو عالم و مالک رقاب عالمیان بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان سلطان شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با سایر اعیان دربار سپهر مدار در عين خوشوقتي و شاد كامی به فرخنده منزل سپهر منزلت شاه داماد نو عروس دولت شتافتند - و امرای عظام برسم تهنيت آن

کار خیر پیشکشهای عظیم کشیده به نیت خیریت زبان به مبارکباد کشادند ـ آنگاه برگ عیش و نشاط ساخته به بسط بساط انبساط پرداختند ـ و در پایان آن فرخنده روز طرب اندوز اکثر سرافرازن پای تخت خجسته بخت در رکاب سعادت نصاب شاه سوار عرصهٔ سرافرازي پیاده رو براه نهاده بتوزک شایسته و آئین شاهانه که شاید در نظایر این روز طرب افروز نیز نظیر آن در نظر زمانه در نیامده باشد ما در دولتخانه والا شتافتند ـ چون شاهزادهٔ جوان بخت بلند اقبال محفوف جاه و جلال ببارگاه خاص و عام در آمده از فوز شرف ملازمت اختصاص یافتند نخست حدیو هفت کشور بر سبیل اظهار عنایت تمام عقدی تام انتظام مشتمل بر لالي شاهوار که به تسبیح اشتهار دارد و منتظم از چندین قطعهٔ لعل درخشان بدخشان نژاد که چهل هزار روپیه ارزش داشت بدست مبارک زیور گردن آن سرافراز نموده برین سر آن درةالتاج تارک سروري را بلند قدر ساختند ـ و هم بدست اقدس سهرهٔ مروارید گرانمایه بر سر فرخنده فر آن فروغ گوهر اکلیل والا گوهري بستند ـ آنگاه شمشیر مرصع با پردلهٔ قیمتي و فیل خاصکي به یراق سیمین و پوششن مخمل زربفت و مادهٔ فیل و دو سر اسپ صر صر تک بادپای که زین و لگام یکی مرصع و دیگری زرین بود مرحمت فرمودند ـ چون شاهزادهٔ والا گهر از اداى آداب معهود باز پرداختند نخست بندگان حضرت یمین الدوله را به تشریف خلعت خاص با چارقب زردوزي مشرف ساختند ـ بعد از آن سایر ارکان دولت و امرای عظام و اکثر بندهای روشناس بارگاه سپهر اساس بخلعت‌های فاخره افتخار اندوزي نمودند ـ و از ایشان گذشته سایر اهل نشاط بمرحمت سره‌پای قیمتي بر کام خاطر فیروزی یافتند ـ بالجمله در آن فرخنده شب که زمین و زمان را بسبب فرط فرح و طرب دو لب از خنده فراهم نمي آمد ـ و عموم رسوم خرمي و شادکامي و وفور انبساط قلب و انشراح صدر بجای رسیده بود که بساط شگفتگي و سرور تا صبح روز نشور احتمال طي شدن نداشت ـ اسباب عیش و سامان نشاط بحسب فرمان همایون از سرحد حساب بیروز و از قیاس شمار افزون مهیا و آماده گشت ـ و از فروغ شمع و چراغ و فانوس و مشعلهٔ زرین و سیمین در و بام دولت خانهٔ والا بل روی زمین بنحوی روشن گشته روکش پرتو کواکب و رشک فرمای انوار مهرانور شده‌بود که زمین و زمان راگمان آن مي‌شد که: رآن‌روز بازار عیش‌و عشرت اندوز و انجمن

سور و سرور آموز همانا رونق چراغان نورور گیتي افروز است - و همدرین هنگام از یک سو مقتضای وقت صلای خوشوقتي و شاد کامي در داده صدای شادیانهٔ شادي و نوای کورکهٔ مبارکبادی شش جهت و هفت کشور را فرو گرفته بود - و بزرگ و کوچک بصدد طرب پردازي در آمده از نشاط اندوزي آهنگ طرح تفرج اندازي داشتند - و در این بزم زینت طراز زیور پیراکه زمین و آسمان را فرط انبساط و اهتزاز از جا در آورده و سرگرمئي تماشای آن هوش از نظارگیان برده بود از دیگر سو هنگامهٔ مسرت و ابتهاج از کثرت آلات آتشبازي مثل تیر هوائي و گل افشان و ماهتابي و امثال آن گرمي پذیرفت - و از بساط بسیط آب و خاک گرفته تا فضای محیط افلاک همه جا را همانا بتاب خود فرو گرفت - چنانچه سر تا سر روی هوا از سر الوان شعلهای رنگ آمیز پر قوس قزح و شهب ذو ذوابه و ذو ذنب مي نمود بلکه از فرط دود و شراره آسماني دیگر پرستاره بنظر ارباب نظاره در مي آمد - ملخص سخن در آن فرخنده طوی بدیع آئین که آذین محفل خاص بگزیده ترین صورتي با پیرایهٔ زیب روي نمود و به بهیمن روشي عریب و زیبی بی نظیر نظر فریب پذیرای تزئین و ترتیب گشت - و صفحهٔ روی زمین و در و دیوار و سقف و جدارش از شش جهت چون بیاض عارض گلرخان هر هفت کرده بزیور پیرایهای ملون مزین شد - و فضای روی زمینش که به بسط بساطهای با صفا همانا روکش آئینه مصفا شده بود از عکس مسلسل مروارید و شامیانهای مکلل بگلهای مرصع معانئه چون صحن خلوت خانهٔ صدف همه جا بفرش گوهر مفروش گردید - چنانچه مردم دیدهٔ تفرجیان در موج خیز جواهر آبدار و طوفان آب لآلي شاهوارش بعینه مانند آدم آبي به شناوري تماشاگري مي نمودند - گلرخان لاله عذار بنفشهٔ موی و سمن بران سرو قد نسرین بناگوش که همانا گلشن صنع آفریدگار و بستان قدرت آنحضرت اند مانند سرو بوستان ناز برغم سروستان باغ و بوستان بخرامش در آمده - و چون صد هزار باغ و بهار برخلاف معهود باغ و بهار سرگرم گلگشت گشته دسته دسته سنبل پرتاب مشکبیز از طرهٔ دلآویز با هزاران سرکشي در پاکشان و سر بسر در رد و بدل دل بیدلان بصدد دست آویز پامال کنان

* ابیات *

مسلسل موی خوبان ختائي ... ازيشان عقل در زنجير خائي
هزاران جعد سنبل تاب داده ... متاع هوش با سيلاب داده
نگه خواب اجل تعبير كرده ... دهان سر مگو تفسير كرده

چون هنگام رونق هنگامهٔ شادماني بعموم رسم كامراني در آمد مطربان هفت كشور يكجا ساز راهزني هوش و خرد كوك كرده آهنگ يغماى صبر و تاراج شكيب نمودند - و به تيز دستي مضرابهای سيراب آب كار نغمه طراز فاراب برده بزور ملاحت ادا و شيريني طرز شور انگيز دست زبردستي باربد رامشگر پرويز را چون پردهٔ ساز از دستهٔ طنبور بر چوب بستند - و ساير سرود سرايان هندي نژاد بنواهای مخالف عراق در پردهٔ اصوات موافق پردهٔ طاقت بر مست و مستور دريدند *

چون سامان عيش و عشرت اين كار خير بسرانجام دلپذير ساخته و پرداخته شد و ناگزير وقت همين انتظار در آمد ساعت مختار انجم شناسان فرس و قرار داد اختر شماران هند آن بود كه بعد از گذشتن دوپهر و شش گهري زمان مسعودش بر طبق مقصود در آمد - نير اعظم اوج خلافت كه آنزمان در شرفخانهٔ شاه برج تشريف اشرف داشتند قاضي القضات قاضي محمد اسلم را بحضور پرنور طلب فرمودند - و بر وفق آئين شرع مطهر در همين ساعت سعادت اثر عقد نكاح شاهزادهٔ سليمان زمان به مريم بلقيس مكان بسته شد - و سلسلهٔ ازدواج ابدي و پيوند سرمدي اين برجيس خصايل بآن زهره شمايل بهم پيوشته گشت - در آن حالت ذره تا خورشيد اداى مراسم تهنيت بصدق نيت نمودند - و ماه تا ماهي با زبان بي زباني و لسان حال از روی حسن فال زبان به مباركبادي كشودند - نوئينان دولت گوركهٔ شادي را سواى پنج نوبت مقرر برسم شاديانهٔ مباركبادي مكرر نوازش دادند - و آوازهٔ دبدبهٔ رفعت بلند ساخته بچهار حد ربع مسكون رسانيدند - مجملا از روز جمعهٔ بركت اندوز تا قريب دو هفته روز بروز مراتب ظهور و بروز عيش و عشرت اين جشن فرخنده و طوي همايون چون حسن روز افزون ماه منير افزايش پذير بود - در عرض اين ايام خديو عالم بر سر كام بخشي عالمي در عين كامراني بوده جهاني مقضي المرام شده و آرزوهای شاخ در شاخ و املهای فراخ ارباب طول اماني و آمال بر وجه احسن بانجاح

مقرون گردید - و معني سنجان سخنور در باب تهنیت قصاید غرا بسلک نظم انتظام دادند - و از ومور صلهای گرانمند پراگندگي سلسلهٔ نظم احوال شان بجمعیت جاوید گرائید - ار جمله سخن پردازان طالبای کلیم تاریخ این زفاف در ضمن این ابیات یافته بجائزهٔ کلي فایز گردید *

* ابیات *

ازین دلکشا جشن و افر سرور ... همه عید شد سر بسر ماه و سال
زمانرا گرفت امتداد فرح ... چو تاری که پنهان شود در لآل
دو سعد اختر برج شاهنشهي ... به برج شرف یافتند اتصال
ز آمیزش زهره و مشتري ... سعادت گرفتست اوج کمال
خرد بهر تاریخ این سور گفت ... قران کرده سعدین برج جلال

امید که این اقتران خاص که در حقیقت آثار آن باعث توام احوال و اوضاع خواص و عوام بل سبب استقامت مزاج عالم مجاز و استحکام قواعد بنیان طبایع و ارکان کون و مکانست تا قیام قیامت قرین استقامت و مقرون باستدامت باد *

بیست و نهم بهمن پرتو توجه والای مهبط انوار الٓهي اعني حضرت خلافت پناهي حسب التماس بلند اختر اوج اقبال مهین شاهزادهٔ والا گهر و وصول آن ملتمس بذروهٔ قبول حضرت اقدس بر سمت فرخنده منزل شاهزادهٔ بخت مند مبذول افتاد - و سایر سرداران پای تخت از شاهزادهای عظام کامگار تا بندهای روشناس در رکاب برکت انتساب پیاده رو براه نهاده درین ضمن از اکتساب انواع سعادت تامه به بهرهٔ فیض شامل و نصیبهٔ نصاب کامل رسیدند - آن قاعده‌دان آداب شناس از راه سپاس این مکرمت والا از ساحت کریاس سپهر اساس دولت خانهٔ معلی تا سعادت سرای خویش که بنابر قرب جوار مسافت آن مسافت هفده جریب بیش نبود بطریق پانداز نفایس امتعه از دست زربفت و مخمل ساده فرش ساختند - و چون سر زمین آن منزل فیض حائل از فوز برکات قدوم سعادت لزوم و ادراک میامن مقدم مکرم خدیو اعظم تارک رفعت بذروهٔ افلاک رسانید - شاهزادهٔ عالم نخست بتقدیم رسم نثار پرداخته آنگاه بکشیدن پیشکش لایق از اقسام نوادر هر دیار که از آنجمله یکسر اسپ صرصر نژاد عراقي راد نامور به سرافراز بود با ساز مرصع که مدتها با سرکاري و توجهه تمام در کارخانه خاصهٔ خود

بقصه پیشکش آنحضرت سمت اتمام داده بودند اقدام نمودند - و همدرین انجمن والا سایر امرا از سرکار بادشاهزاده بنابر اشارهٔ علیهٔ حضرت خلافت مرتبت بتفاوت درجات مراتب بدین موجب از تشریف خلعت شرف استسعاد خاص پذیرفتند - نخست یمین الدوله آصف خان بمرحمت دو تقوز پارچهٔ درست و شمشیر مرصع آنگاه علامي افضل خان با سه تن از عمدهای دولت بعنایت سروپای فاخره با چارقب زر دوزي و چندی دیگر از امرای نامدار بمرحمت خلعت با فرجي سرافراز گشتند - و باقي بندهای روشناس خلعت یافتند - و همگنان نخست در خدمت اشرف ادای آداب معهوده نموده بعد ازآن تسلیم عنایت بشاهزادهٔ والا مقام بجا آوردند *

ارسال نامه و رسول از درگاه گیتي پناه نزد نذر محمد خان والئي بلخ در جواب معذرت نامه که مصحوب وقاص حاجی ایلچیٔ خود فرستاده و مجملی از سوانح دولت ابد قرین

ایزد تعالی عنان اختیار سلطنت کبری و خلافت عظمی را به سروری ادب پرورد خردور حواله نماید که در جمیع اوقات و احوال خاصه هنگام سلطان قاهرهٔ قاهرهٔ غضبي مالک نفس خود تواند گشت - و بر قهر و غلبهٔ مقتضیات طبع انساني و ملایمات قوای نفساني سیما در وقت تغلب و تسلط نفس اماره قادر نواند شد - خصوص در حالتی که باز داشت نفس در مقام فروگذاشت انتقام از ملوک عظام اتفاق افتد که درینصورت مفسدهٔ کینه گذاري بیشتر روی نماید - لله الحمد که حضرت جهانباني بنحوی در سایر این ابواب خاصه در باب بخشش جرایم ارباب جنایات صاحب ملکهٔ راسخه اند که تلخئي فروگذاشت با آنمایهٔ مرارت در کام عفو آنحضرت از چاشنئي شهد انتقام لذیذ تر مي نماید - و شاهد حال درین مقام اغماض عین بندگان حضرت سلیمان مکانت از مراتب ...ری نظري و چیره دستئي نذر محمد خان والئي بلخ دربارهٔ محاصرهٔ حصار

کابل و ترکتاز اوزبکان تنک چشم یغماگر در حوالئی آن و قبول معاذیر دلپذیر نذر محمد خان - چه آنحضرت همواره در فروگذاشت سایر زلات بهانه جوی بوده برای ترسل عفو و صفح وسیله طلب می کردند و باوجود کمال قدرت بمقام انتقام در نیامده همواره گناهکاران طرز عذر خواهي تلقین مي فرمایند - چون نذر محمد خان وقاص حاجی نام رسولی را با نامهٔ عذر آمیز بدرگاه والا ارسال داشته بود لاجرم درین صورت حرم اورا بضرورت بر رو نیاورده درینوقت که رخصت انصراف باو می دادند از روی کمال عنایت بجهت آرمیدن خاطر او تربیت خان را که از خانه زادان دیرین دودمان دولت جاوید قرین است بجهت تقدیم این امر بر گزیدند و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد سوار اعتبارش افزوده سرمایهٔ افتخار ابدي بدستش دادند - و عنایت خلعت خاصه و اسپ و فیل ضمیمهٔ این عاطفت عمیمه گردیده و وقاص حاجي را نیز باو رخصت دادند و مراسلهٔ والا که از انشاء علامي افضل خان بود مشتمل بر فتوحات بی اندازه و تنبیه و تادیب نظام الملک و عادلخان و استیصال خانجهان بایلچئی مذکور حواله فرمودند *

باقر خان بعد از تغیر صوبهٔ اودیسه بصاحب صوبگئی ولایت گجرات از تغیر اسلام خان کامروا شد - و بعنایت خلعت و اسپ و فیل بمنصب چهار هزاري ذات و سوار نصف دو اسپه سه اسپه سر بلندی یافته روانه گردید - و خدمت میر توزکي که کمال معامله فهمی و کار داني درکار دارد و در انصرام آن مرتبه سنجي و پایه شناسي ناچار است - و خلیل الله خان بنابر فرط شدت و حدت طبع که وجود آن علت عدم مرعیات همگنان است موافق مرضئی خاطر اشرف سر نکرده بود - از تغیر او بمعتمد خان ترکمان مرحمت فرموده بخطاب مرشد قلي خان سرافراز فرمودند *

قران فرخنده کوکب سعادت قرین برج صاحبقران اعني شاهزاده محمد شجاع بانبیرهٔ شرف خانهٔ کرامت جاوداني یعني کریمهٔ سلسلهٔ صفیهٔ صفویه و انعقاد انجمن عقد ازدواج شرعي میانه این دو یگانه گوهر عقد یکتائي

اسباب بذل جهد طبقهٔ ملوک در باب سلوک طریقهٔ تکثیر و توفیر اولاد امجاد و احفاد والا نژاد و دواعي صرف مساعي جمیلهٔ ایشان در باب انتاج نسل جلیل و نشوونماء فروع اصل اصیل .وجهٔ وجود خود ازآن نمایان تراست که به بیان نیازمند باشد - و چون تحریض عقل و شرع در بارهٔ تزویج احاد ناس بمرتبهٔ کمال باسد در باب توالد و تناسل ملوک و سلاطین خود بوجه اولی - چه معني آن باعث اتحاد فرد فرد اشخاص و احاد ناس و این موجب استقامت مزاج وهاج زبدهٔ طبایع و ارکان بل علت بقای این نوع عالي مکان یعني حضرت انسان که في‌الحقیقت واسطهٔ تکوین تمامي کائنات و ظل ظلیل خورشید ذات حضرت رب الارض والسموات است - بنابر این مقدمهٔ مسلمه حکمت آئین خدیو زمان و زمین که پیوسته خیر و صلاح دنیا و دین و امن و امان بلاد درپیش دارند بخاطر مبارک آوردند که شاهزادهٔ جوان بخت شاه شجاع را با حجله آرای طوی زفاف و مسند پیرای شبستان عصمت و عفاف حرم محترم آن والا نژاد که سابقاً نام برده و زبان زد شده بود درین زودي داماد سازند - وچون میعاد قدوم برکت لزوم موکب سعادت ماه مبارک رمضان سمت قرب مدت داشت و نکاح و زفاف بحسب تعارف بین العیدین ممنوع است - لاجرم بندگان حضرت بنابر آنکه وقوع این کار خیر بحیز تعویق و تاخیر نیفتد اختر شماران سطرلاب نظر بطلیموس نظیر را در اختیار ساعت مختار قبل از ورود مسعود عید فطر سعید باشارهٔ والا سعادت پذیر ساختند - ایشان بعرض اعلی رسانیدند که در عرض این

مدت تا هنگام استهلال هلال شوال بل تا سال دیگر ساعتی بفرخ فالي
و سعادت ساعات شب جمعه بیست و سوم شهر عظمت بهر شعبان سنه
هزار و چهل و دو هجري موافق چهاردهم اسفندار که آن نیز میانه است
بنظر نمي آید - بنابر آنکه تعویق این معني منظور نظر و مرضي خاطر
عاطر نبود توسط ساعت مذکور را منظور نظر مبارک نداشته باوجود عدم
انطباق ساعت معهود بر طریق مقصود بخارگزي اقبال صاحبقراني که
از نیروی تائید رباني دفع گرانیهای قران اختران میکند اعتماد نمودند -
سامان پردازان کارخانجات دولت ابد طراز را در ساعت بسرانجام
در بایست وقت مامور فرمودند - با آنکه میان این دو فرخنده طوی
زیاده از بیست و دو روز میانه نبود فرمان پردازان بر طبق امر گیتي
مطاع حدیو زمانه عمل نموده در اندک فرصتی از پرداخت مایحتاج
این حجسته ازدواج باز پرداختند - و ازینمعني مادۀ حیرت اهل خبرت
و تبصرۀ ارباب بصیرت آماده گشته سرمایۀ آگهي آنانکه از کماهي حقیقت
و سعت دستگاه این دولت بی پایان اطلاع ندارند اندوخته آمد - و
حریت کیفیت و کمیت قدر و مقدار جاه و حشمت این سعادت کدۀ
دولت خدا داد نسبت بدول صاحب دولتان سایر هفت کشور که مانند
خانه خدای شطرنج از شاهی جز نامی ندارند به تعمق اندیشۀ غور بیشه
رفته رفته مانند تضاعیف بیوت آن عرصه سمت تضاعف پذیرفت - بالجمله
روز نهم شعبان مذکور سواری یک لک و پنجاه هزار روپیه از زر نقد و نوادر
و جواهر و نفایس اجناس دیگر برسم ساچق با نوره و آئینی که در طوی
سابق سمت نگارش یافت مصحوب صادق خان میر بخشي و میر جمله
میر سامان و موسویخان صدر الصدور بمنزل خلف الصدق خانوادۀ مرتضوی
رستم میرزا صفوی مرسول گشت - و چون هنگام انعقاد محفل زفاف
فرخنده نزدیک رسید شب پنجشنبه بیست و دوم ماه عظمت پناه
شعبان که بنابر رسم معهود شب حنا بندان بود از منزل میرزا مشار الیه
خوانهای حنا با ساز و برگ آن بآئینی که سزاوار این دودمان جلالت
و جلالت و در خور آن خاندان نجابت و اصالت باشد مشمول کوکبۀ
عزت و مصحوب دبدبۀ رفعت آوردند - و باقي رسوم متعارفه مثال چراغان
و آتشبازي و امثال اینها از جانب ایشان بظهور آمد - و ساحت غسلخانۀ
مقدس که حسب الامر اقدس بجهت انعقاد انجمن حنا بندي مقرر

گشته بود بحضور یمین الدوله و سایر امراء نامدار زینت آمود شد - و بدستور محفل پر نور طوي مذکور رعایت همگی رسوم مقرره از بستن حنا و تقسیم فوطهای زر باف و وضع خوانهای گل و پان و شیرینی و خوشبوی بشایستگی تمام وقوع یافت - و ساز انواع نشاط و طرب از رود و سرود و سماع نازنین شاهدان هندي نژاد که لازمهٔ انجمن سور و سروراست بعالم شهود روی نموده نظارهٔ آن زنگ اندودهٔ دیرینه از آئینهٔ خاطر تفرجیان زدود - چون سر انجام این مراتب که سرمایهٔ تفریح و تنشیط قلوب و مادهٔ ترتیب اسباب فراغ خاطر و ترطیب دماغ است بظهور پیوست - عالمی بدین دست آویز از بند غم و عقدهٔ الم پیوند گرفتاري گسسته بامید خوشحالي سرمد و فارغ بالی ابد عقد بیعت جاوید بستند - و روز دیگر بکار فرمائي نواب خورشید احتجاب ملکهٔ جهان بیگم صاحب جهاز و اسباب دامادي برادر فرشته محضر فرخنده سیر که از همه جهات موازي ده لک روپیه مي شد و اکثر وجوه مصارف آنرا از سرکار خاصهٔ خود آماده ساخته بودند مگر قلیلی از آن که سرکار نواب غفران مآب مهد علیا مهیا شده بود در صحن بارگاه چهل ستون خاص و عام بعد از تحصیل دستوري خلوت آن موطن صفا و صفوت بر طبق دستوري طوی سابق به ترتیب خاص مرتب گشت - بندگان حضرت خلافت مکان بنابر اجابت ملتمس فروغ اختر عفت پرتو چراغ عصمت سایهٔ حضور پر نور بر ساحت این مجلس مقدس گسترده آن گوهرین بساط منور بل آسمان پر اختر را از برکت قدوم اقدس و میامن انوار نظر انور زیور صفا و ضیای دیگر بخشیدند - هرچند این جهاز بحسب کمیت از اسباب و اثاث طوی سابق کمتر بود لیکن قطع نظر از تکلف سخن سازي بنابر کیفیت و حسن وضع و ترتیب بسط از فیض نظر توجه آنحضرت و لطف اشارهٔ قرة العین اعیان خلافت جاودان پیش در پیش بود - چنانچه دربارهٔ این توان گفت * مصراع *

نقاش نقش ثاني بهتر کشد ز اول

بی تکلف نگار خانهٔ بی نظیر تصویر پذیر شده بود که بلا تشبیه حقایق صور معاني نگار در و دیوارش از آراستگی بدایع محسنات چون معاني سور و آیات کلام صورت نگار حقیقي که بالذات بمحسنات چون معانٔي صور بدیعه آرایش پذیرفته از آلایش نقایض و شوایب عیوب مبرا بود - و فی الواقعه نگارین انجمني زینت آرا گشت که از صدر گرفته تا صف نعال تاوجود

کمال تکلف و تصنع در تزئین آن بنهجی بی تکلف آمده بود که بعینه مانند ارکان و صدور ابیات آمده که صنایع بدایع آن ورای تصنعات بدیعه است - و از حسن مستعار استعارات و تشبیهات استغنا دارد و از تعریف و توصیف مستغني بود - مجملاً بعد از استیفای حظ تفرج تام که ادای حق مقام بجا آورد نخست پرستاران محل معلیٰ رخصت یافته آنگاه امر اعلیٰ باحضار خواص بندهای درگاه والا زیور اصدار پذیرفت - و چون همگنان فیض سعادت حضور پرنور فایز شدند حسب الاستصواب بندگان حضرت سایر بندهای والا از ارکان دولت و اعیان حضرت با حده‌ٔ خدمات حضور از سرکار نواب قدسي القاب مهین بانوی روزگار بیگم صاحب به تفاوت درجات مراتب خلعت های فاخره یافته از دریافت کام خاطر کامگار و مسرور گشتند - و نظارگیان بعد از ملاحظهٔ آن بساط قطع نظر از اغراق و اطراد در توصیف و تعریف آن از روی استبعاد به تهیهٔ برگ و ساز این دو طوي عظیم در پایهٔ کم و کمف عدد و عدت درینمایه کمیٔ فرصت و نزدیکیٔ مدت انگشت اعجاب و اعراب را وقف دندان تحیر و تعجب ساختند- چون انجمن تماشا انجام یافت تمامئ آن اسباب و اثاث ملوکانه بفرخنده منزل بادشاهزادهٔ عالمیان که در آن احیان فیض نزول خجسته بر منازل ایام بادشاهزادگیٔ خدیو روزگار که برکنار رودبار جون واقع است مبذول داشتند بائین شایسته مرسول گشت - و پایان آنروز طرب افروز همایون محفل خاص و عام بنور حضور خدیو روزگار منور شد و خواص و عوام در آن بزم خاص بار یافتند - و اهل رود و سرود براست کردن ساز و برگ عیش و عشرت پرداخته سامان نساط و انبساط بر طبق مقتضای و مقام مهیا ساختند - و هنگام نماز شام که مشرق شرف خانهٔ شاه برج جاه و جلال از نور حضور نیر اعظم اوج عظمت و اقبال رشک فرمای آسیانهٔ عنقای مغرب قاف اشراق گشت - حسب الامر اعلیٰ شاهزادهای والا قدر سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با یمین الدوله و سایر امرای نامور بمنزل ارشاهزادهٔ بلند اختر شتافته همراه آن شاه داماد عروس بخت و اقبال از راه کنار دریا سعادت اندوز ملازمت والا شدند - و آن شب نور افروز همه جا در عرض راه و سر تا سر عرصهٔ ساحل جون و ساحت پای درشن سراسم چراغان و آتشباري که عمده مواد بهجت و سرور جشن و سور است بجا آمده بود - چنانچه از پرتو انواع آلات روشنائي مثل

چراغ و شمع و مشعله و فانوس نمودار انوار اختر و نور ماه انور مانند شعلهٔ کرمک شب تاب فروغ بدروغ داشت ـ و آلات آتشبازي که بجهت شگون فتح مهمات جا بجا نصب شده خصوص تر هوائي که گشاد یافته از رفع آن روی هوا تا چرخ اطلس همه جا پر ستاره می شد ـ و پرواز بلندش وجود نار کرهٔ اثیر در جنب نموده نور آن مانند شراره و شعلهٔ خس بی بود مي نمود ـ چون وقت ساعت مختار در رسید اصحاب شرع شریف در خلوت شاه برج مقدس بحضور اشرف پیوند عقد دائمي میان فرخنده کوکب عالم ارای اوج خلافت و جلالت و زهرهٔ زهرای فلک شرافت و اصالت بر وفق شریعت غرا بستند ـ و عالمی زبان بمبارکباد گشاده باقامت مراسم معهوده و آداب مقررهٔ این مقام داد ادای معارفات دادند ـ و خواص و عوام از وظایف خاص نثار و انعام عام خدیو روزگار کام خواطر گرفتند ـ خاصه ارباب سخن و استعداد قصاید غرا که درباب تهنیت این فرخنده سور انشا نموده بودند در حضور پر نور انشاد نمودند ـ و اصحاب رود و سرور نوا سنج و غزل سرا شده آوازهٔ حسن آواز و لطف نغمهٔ ساز آویزه گوش نزدیک و دور ساختند ـ و همگي بهمه مرادات خاطر رسیده سینه از آرزوهای دیرینه پرداختند ـ و ثنا طراز بارگاه والای سلیماني طالبای کلیم همداني تاریخ این طوی همایون را بدین گونه یافته *

* ابیات *

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین
روزگار طرب و عشـرت جـاوید آمد
جشن دامادي سلطان جهان شاه شجاع
عالم افروز تر از کوکبهٔ عـید آمد
بهـر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم
مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد

۱۰۳۲

بیان جمیع احوال پایان این سال فرخنده فال خصوص رفع بدعتي چند که در کشمیر وقوع پذیرفته بود

دادار گیتي آفرین که بنای عمارات که خراب آباد عالم کون و فساد

بر اساس عدل و بنیاد داد سلاطین نصفت آئین نهاده و رفع خرابئي معمورهٔ خاک رابتهیهٔ مصالح لطف و قهر ایشان منوط داشته از طبقهٔ والای سلاطین جهانبانی را برگزیده باني و بادي تشیید مباني آباداني بلاد سازد - که پیوسته در پئي معموري عالم بوده معماري عدالت را در هر حالت بر سر کار دارد - و در هر صورت که رو دهد برشحه نشانئي سحاب تفقد و تعطف سرشار گرد کدورتی که از غبار انگیزئي ظلم و بدعت جور پیشگان بر صفو تلالهٔ صدور مظلومان نشسته باشد مرتفع سازد - شاهد حال رفع شنایع بدعت های شایعه است از یمن توجه حضرت صاحب قران ثاني که از جور اندیشهای حکام حرفي در دارالملک کشمیر و مضافات آن پیش رفته بود رفته رفته بمبلغهای کلی رسید - چون دریولا حقیقت آنها از انهای منهیان صوبهٔ مذکور و عرضداشت ظفرخان صوبه دار آن دیار بعرض مقدس رسید بی توقف فرمان قضا نشان درین باب بنام خان مذکور زیور صدور یافت - که سایر آن ابواب که ثبت دیوان مظالم ظلمه شده از روی دفتر بلکه از صفحهٔ روزگار محو نمایند - و من بعد باین علت سوای آنچه در عهد قدیم مقرر بود هیچ چیز از رعایا نگیرند - تفصیل آن فصول و تشریح آن ابواب مشتمل برین موجب و معنون بدین عنوان ست که متصدیان مهمات سرکار عموم اهل شهر خصوص عجزه و مساکین و عجوزان سال خورد و خورد سالان بیوه پرورد را بجهت چیدن گل زعفران کار بل بیکار می فرمایند - حکم اقدس صادر شد که دیگر بتکلیف متعرض این جماعت نشده کارگران این شغل ضروري را از سرکار خاصه شریفه مزدوری بدهند - دیگر از عهد باستان باز معهود بود که بر سر هر خروار شالي دو نیم دام که فلسی است بوزن خاص میگرفتند و درین ایام چهارم دام قراریافته - مقرر شد که چون در عهد دولت ابد پایان بعنوان زکوة و سبیل راهداري که مبلغ های کلي میشود در سایر ممالک محروسه راه گرفت دگر مسدود شده بجهت فروعات جزوي که در جنب آن اصلا نمودی ندارد مزاحم کسی نشده در اصل چیزی ازین باب بوصول نرسانند - دیگر از هر موضعی بر سر هر چار صد خروار شالي حال حاصل دو سر گوسفند حسب المقرر زمان ماضي میگرفتند - و الحال از تعدئي صوبه داران سابق در ازاء قیمت هر گوسفندی شصت و شش دام که موازي بهای سه گوسفند ست نقدي از رعایا

باز یافت مینمایند ـ حکم شد که حسب الصدور امر نفاذ قرین دستور سابق معمول بوده درین باب دست تطاول من جمیع الوجوه کشیده دارند ـ دیگر در هر قریه چندین قانون گوی که بهم رسیده اند هر ساله مبلغی کلي بصیغهٔ قانونگوئي از رعایا میگیرند و ازین راه زیان بسیار بر رعایاوجاگیر داران مي رسد ـ امر عالي بصدور پیوست که اکتفا بیکی نموده دیگران را دخل ندهند ـ دیگر از پیر و جوان و خورد و کلان کشتي بانان بعنوان سر شمار هفتاد و پنجدام صیغهٔ میر بحري نام نهاده میگیرند ـ فرمان شد که ازین پس قانون قدیم را دستور العمل ساخته درین باب نیز ابواب بدعت مسدود سازند ـ و از پیران دوازده دام و از جوانان شصت دام و از خورد سالان سی و شش دام زیاده نه طلبند ـ و ظفر خان صوبه دار ضعفا و مساکین را از بند تکالیف شاقهٔ دوام مطالبات بیحساب آزاد ساخته سواد فرمان قضا نشان بر لوحی از سنگ نقش نموده در مسجد جامع نصب سازد ـ امید که بنای بقای آن حضرت چون پایهٔ بنیان عدل و احسان پایدار بوده اساس قواعد و قوانین معدلت آئین آن ثاني صاحبقران سعادت قرین تا دوام دوران چرخ برین مانند بنیاد دین و داد استوار و بر قرار باشد *

درینولا لشکر خان صوبه دار دهلي که هجوم افواج عساکر شیب دارالملک بدن او را فرو گرفته ذخایر و بنگاه حواسش بیغما رفته بود ـ چنانچه اشتغال ضروري بدن از دست عملهٔ قوی و کارکنان جوارح و اعضای او کماینبغي بر نمي آمد ـ چه جای آنکه خود بخود نگاهبانئي کشوری یا سردارئي لشکر را مرضئي خاطر عاطر خدیو هفت کشور تواند کرد ـ لاجرم حضرت بادشاه حقایق آگاه که گذارش حقوق وفاداران جانسپار خاصه ارباب سوابق خدمات درین آیتی ست در شان آن حضرت بحکم آنکه تصدي امثال این خدمات که تردداث شاقه و حرکات عنیفه را لازم دارد و در بارهٔ آن دیرینه بندهٔ صادق عقیده مستلزم ارتکاب صعوبت بسیار مي شد لاجرم مشار الیه را از تعهد شغل و عمل نزدیک و دور بلکه از تکلیف خدمت حضور پرنور نیز معاف داشته از جمله سرداران لشکر دعا ساختند ـ و تقدیم خدمت صوبهٔ دهلي را از تغیر لشکرخان نامزد اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله فرمودند *

بیست و یکم اسفندار منزل سعادت محمل شاهزاده شاه شجاع

نزل قدوم بادشاه هفت کشور رشک فرمای شرف خانهٔ مهر انور شد - و شاهزادهٔ ادب پرورد خردور امتعهٔ هر دیار در سر تا سر رهگذر بر سبیل پای انداز گسترده رسم نثار بظهور آورد - و حسب الامر والا دو تقوز پارچهٔ اعلیٰ و شمشیر مرصع به یمین الدوله و خلعت با چارقب بعلامي افضل خان و سه تن دیگر از ارکان دولت دادند - و چندین از اعظم امرا خلعت با فرجي و بسایر بندها خلعت تنها مرحمت فرمودند - و حضرت خدیو روزگار بحکم نهایت عنایت نسبت به شاهزاده در آن منزل تا آخر روز بعیش و عشرت گذرانده نعمت خاصه همانجا تناول فرمودند *

سرآغاز سال فرخندهٔ ششم از سنین سعادت قرین صاحبقران ثاني

بتاریخ روز یکشنبه نهم شهر برکت مهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و دو هجري یعني مبدا سال ششم از جلوس همایون حضرت صاحبقران دوم که انجمن جشن نوروزي بفرخي و فیروزي بر آئین هر سال بل هر روزه آدین پذیرفته صفحهٔ عارض دیوار و در چهل ستون بارگاه گیتي پناه از نفایس و نوادر بحري و کاني زیور زینت گرفت - خدیو زمان یعني نیر اعظم روی زمین صاحبقران سعادت قرین مقرون دولت و سعادت تحویل نیک اختري به برج سریر سروري نموده روی آن نمونهٔ سپهر هشتم را از پرتو قدوم انور روکش چهارمین طارم چرخ اخضر ساختند - و سایر شاهزادهای بلند اختر و امرای نامور از ادای کورنش و تسلیم مراسم آداب معهوده بتقدیم رسانیده هر یک در مقر مقرر خود مقام گرفتند - و چون خیل کواکب ثواقب بر اطراف اورنگ گردون نظیر جا گرفته صفي مانند جرگهٔ مجره بستند - درین فرخنده روز پیشکش عبد الله خان بهادر فیروزجنگ صوبه دار بهار مشتملبر اقسام نوادر جواهر و نفایس مرصع آلات و شش زنجیر فیل و چند راس اسپ کونت و پنجاه هزار روپیه نقد بابت پیشکش الله ویردیخان از نظر انور گذشت *

یازدهم ماه مواقق نوزدهم رمضان خواجه ابو الحسن تربتي که سابق به دیوانيِ کل سرافراز بوده و درین مدت از لذت طول عمر بل عرض آن

استیفاء حظ اوفر زندگي نموده درین احیان بر پایان عمر اشراف داشت
بنابر علل متعدده که عمدهٔ آنها کبر سن بود بعالم بقا رحلت نمود - چون
خواجهٔ مذکور سر حلقهٔ فدویان دیرین این دودمان بود چنانچه در عهد
عرش آشیاني بخدمت دیواني دکن و وزارت شاهزاده دانیال امتیاز
داشت - و در اوایل زمان جنت مکاني میر بخشي باستقلال بود
بعد آن تکفل امور دیواني در عهدهٔ تعهد او شد - لاجرم خدیو روزگار
بر وفات چنان معتمدی وفادار تاسف و تحسر فرموده ظفر خان خلفش
را بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عنایت علم و نقاره و صوبه داري
کشمیر که بنابر نیابت خواجه باو تفویض یافته بود من حیث الاصالت
بدو حواله شده سرافراز و بلند آوازه ساختند - خلیل الله خان بخدمت
داروغگئي توپخانه و محمد حسین بخدمت دیوانئي برهانپور و میر
عبد الکریم بخدمت داروغگئي عمارت دار الخلافه سر بلندي یافتند -
خواصخان بهتي بعنایت منصب سه هزاری دو هزار سوار از اصل
و اضافه بر کام خاطر فیروز گردید - و قاضي محمد سعید کرهرودي که سابقا
سي هزار روپیه سالیانه داشت درینولا بمنصب هزاري صد سوار بلند
مرتبگي یافت - از نفایسی که در فرخنده محفل نوروزي بر سبیل
پیشکش گذشت مبلغ چهارده لک روپیه را بنظر قبول د آمد *

درینولا واقعهٔ غریبه که از بدایع وقایع عالم کون و فساد بندر سورت
رو داده بود بنابر انهای سوانح نگاران آنصوب معروض افتاد - که در خانهٔ نائي
چهار دختر از یک بطن بعرصهٔ ظهور آمد - پس از لمحهٔ هر چهار در مهد
عالم عدم آرمیدند - در این اوقات همشیرهٔ یلنگتوش بی اتالیق نذر
محمد خان والئي بلخ بآهنگ زیارت حرمین مکرمین بارض مقدس
دارالخلافهٔ اکبر آباد رسید طواف بیت المعمور دولتخانهٔ عظمی نمود -
و صد راس اسپ ترکي و هفتاد و پنج نفر شتر نر و ماده بختي و نه غلام
قلماق که برادرش برسبیل پیشکش همراه داده بود با هژده اسپ دیگر از
جانب خود بنظر اشرف در آورد - آنگاه مولانا حسن قبادیاني از اعیان
دانشوران ماوراءالنهر که از روی کمال ورع و تقوی جمال علم و فضلش
خال حسن عمل داشت و بهمان نیت بهمراهي ایشان از آنولایت راهي
شده بوده سعادت حضور انجمن والا ادراک نموده بیست و هفت راس
اسپ که بطریق ره آورد همراه آورده بر سبیل پیشکش کشید - مکرمت

حضرت همگنان را منظور نظر عنایت و مرحمت ساخته همه را بخلعت های فاخره و عنایات متواتره نوازش فرمودند - و در خاطر انور قرار یافته بود که همگنان را هنگام رخصت کامروا نموده روانهٔ مقصد سازند - و لیکن بحکم آنکه مخدرهٔ مذکوره بآنمایه نیت درست در قسمت کدهٔ عهد نخست از دریافت سعادت طواف اماکن شریفه بهره‌ور نشده بود هم در دارالخلافه آنجهاني گشته باوجود حرمان نصیبي از طواف حرم خدا و دریافت مکرمت خداوند بجوار رحمت ایزدي و ثواب ترحم سایهٔ مرحمت ابدي ان حضرت رسید *

بیست و دوم ماه که عید سعید رمضان مژده قدوم فتوحات ابد و نوید سعادت سرمد باولیای دولت جاوید رسانید - حضرت شاهنشاهي احیای مراسم سنت حضرت سید المرسلین و پیروئي طریقت پیشروان طریق دین نموده از پرتو حضور پرنور ساحت عیدگاه را نمونهٔ جلوه گاه انوار تجلئي طور ساختند - و بعد اداى نماز عید هنگام معاودت نیز بدولت و سعادت فیل سوار آهنگ دولتخانهٔ مبارک نمودند - و از طرفین آن قدر درم و دینار توده توده نثار رهگذار خدیو روزگار مي شدکه سایر نیازمندان را کنار و بر انبار زر گرفت و در جیب و دامن نقد مراد خرمن گردید *

درین ایام لشکر خان از دهلي آمده ملازمت نمود و چون از خدمت معاف شده بود سزاوار خان پسر مهینش از دریافت پایهٔ منصب دو هزار و پانصدي ذات و دو هزار سوار نوازش یافت - و علم و نقاره که پدرش داشت ضمیمهٔ مراحم ضمیمه شده فوجداري لکهي جنگل از تغیر جان نثار خان بدو سمت تفویض پذیرفت - و لطف الله پسر وسطش بپایهٔ منصب هزاري چهار صد سوار سرافراز گردید - از واقعهٔ کابل بوضوح پیوست که یادگار حسین خان از کومکیان صوبهٔ مذکور بموجب تجویز بخشیان دیوانکدهٔ قسمت ارزاق و اعمار داخل تعیناتیان صوبهٔ دار البقای جاوید گشت - و خواجه بابا از تعیناتیان لاهور بنابر سزاولئي متقاضیان اجل موعود نیز بدآن صوب شتافت *

مرسول شدن خواجه قاسم مخاطب به صفدر خان بعنوان رسالت بجانب ایران

چون شاه عباس دارای ایران که کمال بصیرت و خبرت در حکمت
عملي داشت بنابر عاقبت بيني و به انديشي ملک و دولت و رعايت
جانب سپاهي و رعيت تحريک سلسلهٔ صداقت و اخوت نسبت بحضرت
جنت مکاني مي نمود و همواره هنجار مکاتبه سپرد ازين راه ابواب
يگانگي و يک جهتي مي کشود - و بعد از رحلت آنحضرت و جلوس
شاهباز اوج سعادت بر نشيمن اورنگ خلافت همان سر رشته را نگاهداشته
بر سبيل استعجال بحري بيگ نام رسولي را بشتاب پرواز شاهين تيز پر
مرسول داشت - که بعد اداى تهنيت جلوس همايون بزودي معاودت
نمايد تا آنگاه ايلچيي معتبری که شايان اداى مراسم رسالت باشد با تحف
و هداياى نمايان بدرگاه والا ارسال يابد چنانچه سابقا سمت گذارش يافته -
چون قضيهٔ ارتحال شاه پيش از رسيدن بحري بيگ سمت وقوع يافت
و قرار داد خاطرش بظهور نرسيد قايم مقام شاه سپهر احتشام شاه صفي
اقامت مراسم معهود جد خود نموده روش پيروي ستوده پيشروان
طبقهٔ اسلاف خويش فراپيش گرفت - و همان ارادهٔ شاه بعمل آورده
محمد علي بيگ نام از عمدهای دولتخواه خود را که محل اعتماد شاه
بود براى اداى مراسم مبارکباد جلوس ابد پيوند و ارمغاني گرانمند
از اسپ و شتر و ساير امتعهٔ نفيسهٔ ايران که سه لک روپيه قيمت داشت
ارسال داشت - لاجرم حضرت ظل سبحاني بنابر تشييد مباني عطوفت
و تمهيد قواعد مهرباني صفدر خان را که از سعادت يافتهای تربيت
عهد بادشاهزادگي و بکمال متانت و سنجيدگي و شرافت ذات
و صفات متصف است بجهت اداى مراسم رسالت و ايصال مراسلهٔ
سامي مشتمل بر تهنيت جلوس مبارک و معذرت واقعهٔ ناگزير شاه
و فتوحاتي که درين مدت رو داده از ساير اقران و امثال بر گزيدند - و باوجود
آنکه مشار اليه از بندهای معتبر مزاج دان آنحضرت بود از روى مزيد
اعتبار اهتمام ساير آداب گفت و گو و نشست و برخاست و اطوار کل
سلوک در وقت رخصت که پانزدهم اردي بهشت اتفاق افتاد باو اشاره

فرمودند و در همان وقت رخصت بعنایت خلعت با جیغهٔ مرصع و اسپ و فیل راس الماس سرافرازی اندیش بخشیدند - و بیشتر مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه بر سبیل مدد خرج راه بدو مرحمت فرموده بودند - با آنکه از دولت این دولتکدهٔ ابدی اتصال کمال ثروت و مالداری داشت چنانچه در رفتن و باز گشتن در نهایت تجمل زینت و زینت و سامان شایان و داد و دهش ساماں بسر برده این خدمت را بنحوی که شاید و باید بانجام داد - مبلغ چهار لک روپیه وکسری خرید این کشور از انواع نفایس و نوادر هندوستان برسم ارمغان شده همراه او ارسالداشتند -

سوانح حضور پرنور هفدهم ذیقعده محفل ختم سالیانهٔ نواب غفران مآب که درین کشور به عرس مشهور است در روضهٔ منوره ترتیب شد - و بر روی تختگاهی که کرسی اصل عمارات آن حضیرهٔ مقدسه است اسپکهای کلان ایستاده کرده بر حواشی آن شامیانهای پهناور کشیدند - و در سر تا سر آن چبوتره فرشهای ملون مصور گسترده انجمنی بهشت آئین که جای گنجای هزار محفل نشین داشت بزیب و زینت تمام آراستند - و چون بی بدلخان داروغه زر گر خانه درین اثنا محجر زرینی که چهل هزار تولچهٔ طلا صرف آن شده بود سر تا سر کتابه و اکثر گلهای آن بروش بدیع مینا کاری باتمام رسید با کوکبها و قندیل های طلا مینا کار بنظر انور آن سرور در آورد - و بنابر امر والا آن محجر را بر اطراف مرقد منور نصب نموده قندیلها و کوکبها را در محاذی آن آویختند - و بهنگام شام آن حظیرهٔ خطیره که در حقیقت محیط انور مغفرت است از پرتو حضور پرنور شمع شبستان خلافت عظمی مهین بانوی حرم سلطنت کبری بادشاهزادهٔ عالمیان بیگم صاحب نمودار فضای طور شده - و سایر بیگمان و مخدرات سرادق عصمت نیز بطواف مرقد ملایک مطاف آمده تمام شب در آنجا احیا داشتند - و بامدادان حضرت خلافت پناهی از فیض ورود اقدس برکت افزای آن روضهٔ متبرکه شده تا دوپهر بآن حور نژادان در آن مکان دل نشین گذرانیدند - آنگاه بدولت خانه مراجعت نموده در آخر آنروز بار بدولت و سعادت میمنت حضور اسعد بر آن مرقد پرنور مبذول داشته تا یک پهر و یک گهری شب بدعای و فاتحه مغفرت طلب بودند - و مبلغ بیست و پنجهزار روپیه

بارباب استحقاق و بست و پنجهزار روپیه دیگر بعجایز و ارامل قسمت نموده خلعت بسیار از فرجی و شال و زر نقد بفضلا و صلحا و حفاظ و قراء که از اطراف فراهم آمده در ضمن چندین ختم قرآن مجید سبب مزید مغفرت و طلب رحمت آماده نموده بودند مرحمت فرمودند - و در آن یک شبانه روز انواع اطعمه و اشربه و شیرینی و پان و خوشبوی چند آنچه در حوصله از اهل نیاز گنجد و قیاس قدر و سنجیدن مقدار آنرا مقیاس تخمین بر نتافته میزان امتحان بر نسنجد صرف شد - چنانچه طفیلیان زله بند و ذخیره برآن آزمند چندان سرمایهٔ سیر چشمی اندوختند که از دندان نمائی دندانهٔ سین استغنا دهان عین طمع و دیدهای سره بر دوختند *

در عرض این اوقات از بدایع اعجوبهای عالم ابداع که در ضمن مضامین وقایع صوبهٔ کابل معروض افتاد اینکه در منزل سلیمان نام مردی از اهل آنولایت دختری تولد یافت که دو سر داشت - چنانچه یکی بر بالای ناف واقع بود که آن نیز در کمال استواری خلقت بوده همه چیز بجای خود داشت - و آن مادهٔ فاسده کون و مکان که همانا وجود بد شگونش چشم زخم عالم تکوین و ایجاد بود زیاده از یکدم درد سر بقا نداده هماندم در گذشت - و از عجلت خیر باد گیتی فروگذاشت نموده زودئی شر وجود خویش از عالم شهود باز داشت - در اثنای این آوان چون از افساد هوا و فساد امزجه وقوع علت وبای مفرط و طاعون عام البلوی در اکبر آباد شیوع کلی یافته بجای رسید که علامت آن در بعضی پرستاران شبستان خلافت نیز ظهور و بروز نمود - لاجرم نقل مکان موافق رای صواب آرای خدیو زمین و زمان آمده ساحت منزل ایام بادشاهزادگئی آنحضرت که بیرون قلعه بر ساحل دریای جون واقع است بنابر کشادگی و نزدیکئی آب و صفای هوا از نزول انور آنسرور منور گشت - و درین ایام و با بخاطر دقیقه یاب رسید که چون علت شیوع طاعون چنانچه هم اکنون سمت ذکر یافت فساد هوا ست که غالباً بدرجهٔ سمیت می رسد و زهر مهره رفع غائلهٔ سموم می کند آنرا دربارهٔ دفع مواد عوارض این بلیه جلیه تجربه فرمایند - اتفاقا اندیشیدهٔ ضمیر منیر بعد الامتحان از میزان آزمون درست برآمد *

حمله آوردن ژنده پیل بر بادشاهزاده هوشیار مغز بیدار بخت فروزنده° تاج و تخت سلطان اورنگزیب و ثبات قدم ورزیدن آن سرافراز در برابر و برچهه زدن در پیشاني آن پرخاش گر و بیـــان بـــرخي از سوانح دیگر

سعادتمندی را که حرز جاني حفظ آسماني باعث نگاهباني شود اگر همه اهل روی زمین بکین او برخیزند هر آئینه به هیچ طریق آفتی پیرامون او نگشته از هیچ سو گردی بردامنش ننشیند - و فرخنده بختی را که دستیاري حمایت ایزدي مصدي سپرداري گردد اگر بالفرض برابر هر موی سر تیغ بر روی او کشند لا محاله سر موی آزار و اضرار نکشد - آرای مسطور نظر عنایت آسماني از گزند چشم بد اختر ضرر نه بیند و محفوظ ضمان حمایت خیر الحافظین از حوادث زمان در کنف امن و کهف امان باشد * بیت *

کسي را که ایزد نگهبان بود برو جمله دشوار آسان بود
کس از نیکخواهي بخت بلند نه بیند گزند و نبیند پسند

و اختر صدق این قضیهٔ واقعه از مطلع وقوع سانحهٔ غریبه از سوانح عالم ابداع که درین نزدیکي تازگي روی نمود ظهور مي نماید - و صورت این معني برین وجه است که چون در تاریخ روز سه شنبه هژدهم خورداد بنابر فرط رغبت خاطر انوار خدیو هفت کشور بتماشای مرغوب جنگ فیل که در اکثر ایام هفته اتفاق مي افتد - سوای روز مبارک دو شنبه عید جلوس فرخنده که به ترتیب جشن عشرت خاص اختصاص دارد - و روز چهار شنبه که انواع نشاط و انبساط بنابر اقتضای وقوع قضیهٔ نامرضیهٔ نواب مهد علیا درین روز ناممنوع است - صدور امر مطاع ثاني صاحب قران قرین انفاذ و اذعان آمده سرزمین ساحت پای جهروکهٔ مبارکه منازل ایام بادشاهزادگي محل مجادله و مصادمهٔ دو ژنده فیل بد مست

عربده آئین گشت که هر دو از فیلخانهٔ سرکار خاصهٔ شریفه بودند - یکی اژدها صولتی دندان دار موسوم بسدهکر و دیگر اهرمن منظری بیدندان که بصورت سندر نامور بود - چون آن دو کوه پیکر که باد خرطوم شان از صور اسرافیل یاد میداد شور مامداد شور و غوغای عرصهٔ محشر بر انگیختند چنانچه گوئی اکثر علامات روز رستخیر بظهور آمد - چه از حرکت آن دو کوه شکوه که بمثال دو بیستون بقوایم چارگانه در سیر بودند بر وفق یوم تسیر الجبال همانا قیامت قایم شده - و از باد صدمهٔ خرطومها که مانند دو اژدهای دمان درهم پیچیده بیک نفس عالمی را بدم در می کشید گویا صفحه زمین و طبقات آسمان را بر طبق یوم نطوي السماء کطي السجل الکتب بسرعت طومار باز کرده در یکدگر نوردیدند - کوتاهی سخن چون باهم جنگ و جدال آن دو فتنه پرداز بدور و دراز کشید رفته رفته از میدان بر آمده تلاش کنان تا فضای پای درشن دولتخانهٔ والا رفتند - و هیچ یک از آن دو زیاده سر سر از یکدگر بر نداشته از هم پای کم نیاوردند - و فیلبانان و سایر عمله و فعلهٔ این شغل تدبیرات مقرره بسرحد فعل رسانیدند و فنون اعمال معهوده از آتشباري و آب پاشي بعمل آوردند - چنانچه دمبدم آتش بازان و سقایان درمیان میانجي شده چندانکه خواستند که بدمدمهٔ افسون چرخي آتش فشان و بملاطفت آب شعله نشان هنگامهٔ صلح فیما بین آن دو جنگجو تند خو گرم ساخته شعلهٔ خشم آن دو آتش وش سرکش را فرو نشانند اثری بر این مراتب مترتب نگشته بیشتر گرم زار شدند - چنانچه همانا گردش چرخي دامن بر آتش ایشان میزد و مشک آب دم بر آن میدمید - و هر چند فیلبانان کجک بر کاسهٔ سر آن دو دیو سار هرمن سیر زده بر سر تلاش فرو آوردن دل ایشان از پرخاش سودای خام پختن گرفتند قطعاً سودی نداده بلکه همان برای سرگرمي کشاکش آن دو شعلهٔ سرکش هلال کجک نعل در آتش کین مي نهاد - و تندئي زبان شعله‌فشانش گویا زبانهٔ آتش ستیز آن دو پرخاش گستر را تیز تر مي کرد - چون این دو خیره سر در عین جنگ و جدال بجانبی شتافته از نظر انور دورتر افتادند بندگان حضرت ارادهٔ استیفا حظ تماشای مستوفی فرموده با سایر شاهزادهای کامگار بدولت بر اسپ سوار شده رخ بعرصهٔ کار زار فیلان نهاده در آن نزدیکي عنان کشان ایستادند- و بادشاهزادهای بلند اقبال بسکه بتفرج شایق بودند مطلقاً در مقام احتراز نشده بحکم

احتراز مقتضای سن از جای خود بوشر نساختند - چنانچه همین بادشاهزاده
سلطان دارا شکوه در جانب دست راست یکدیگر قرار گرفته و قرة العین
خلافت کبری شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب در سمت چپ همان
فیل توقف گزیدند - قضا را درین حالت از آنجا که سلسله جنبانیهای
قدرت قدیر است نظر بر بسی مصالح کلیه و اغراض متعدده که از آنجمله
اظهار مراتب قابلیت و شایستگی شاهزادهٔ والاگهر بلند اختر سلطان
اورنگ زیب است صورتی غریب در عرصهٔ ظهور روی نمود - چنانچه
نزدیک بود که آسیب عین الکمال بآن منظور نظر اقبال و قبول در رسد -
که ناگاه در عین این وقت به نگاهبانی حمایت ربانی محفوظ و محروس
ماندند - و کیفیت این سانحه آنکه درین اثنا بنابر عادت معهود فیلان
که در عین جدال از یکدیگر جدا شده چشم بر خشم در برابر هم می ایستند
و از ماندگی و کلال باز مانده دیگر باره آمادهٔ کارزار میشوند هر کدام
بفاصلهٔ یکدو گام باز بس آمده بودند - یکدیگر جوی حریف خود را دورتر دید
از وفور بدمستی بمقام خیره چشمی و خیره دستی در آمده بر عین
اعیان سلطنت عظمی شاهزادهٔ معظم سلطان اورنگ زیب که از همه بدو
نزدیک تر بود حمله آور شد - در خلال اینحال که از فرط دهشت و غلبهٔ
وحشت عالمی مغلوب تحیر و مدهوش توهم شده بود - چنانچه
نزدیک بود که قصور استقامتی دور از کار خلل در اساس تمکن کون و مکان
راه یابد و تزلزل در بنای ثبات طبایع و ارکان افتاده زمین از جا و آسمان
از پا در آید - چه جای که هوش و خرد نظارگیان و صبر و شکیب حاضران
بر جا ماند - آن کوه تمکین که تمکن جبلی صاحبقرانی بتائید ازلی آسمانی
بهم قرین داشت باوجود صغر سن کبر همت و عظم عزیمت را کار
فرموده اصلا از جا در نیامد بلکه بجانب آن پر خاش گر - و مطلقا مقید
بجای دیگر نشد جز بسوی آن عربده جو - و همدرآن گرمی برچهه
که در دست داشت از سر قدرت و ثبات قلب بر پیشانی آن سخت رو زد که
سنان برق نشانش زیاده از چهارانگشت درکاسهٔ سر آن اهرمن پیکر جا کرد -
درینحال که سرتاسر تماشاگران را قرار از دل رمیده و هوش از دل پریده
دعا بر زبان و آمین بر لبان و نظر بقبلهٔ اجابت و چشم براه اثر داشتند -
و توجه بر حراست آن والا گهر گماشته همت بر سلامت آن نیکو محضر
بسته بودند - چون ازین دست کاری دست بسته از آن دست پروردهٔ

عاطفت ید الٰهي و منظور نظر عنایت نامتناهي ملاحظه نمودند همگنان سرانگشت اعجاب بدندان تعجب درگرفته بلباس دعا و آمین داد تحسین و آفرین دادند - چون سنان برچهه در سر پر شور و شر آن بدمست عربده گر جا گرفت و معهذا آن زخم منکر بجای رسیده بود که درین کشور آنرا مستي میخوانند - لاجرم بنابر شورش مستي از سرنو بر سر خشم و غضب رفته بار به عربده گري در آمد - و اسپ شاهزاده عالمیان از وحشت نهیب آن هولناک منظر مهیب رمیده روگردان گردید - و دندان فیل بر کفل آن یکران آشنا شده بمجرد اندک صدمه در یکدگر غلطید - و آن قرة العین آبای علوي که در حقیقت بدر بلند قدر فلک رفعت و اقتدار و عظمت و مقدار بود هالهٔ زین و هلال رکاب را خالی ساخته چون نور نظر و فروغ مهر انور خویشتن را سبک بر زمین بر گرفت - و در همان گرمي مانند آفتاب جهانتاب تیغ کشیده و جبین گشاده بر سر آن کوه پیکر حمله آور گشت - و از طرف دیگر شاهزادهٔ نامدار آفتاب شعاع شاه شجاع که درین وقت با فرخندگي کوکب بخت والا از بیت الشرف دولت خانهٔ زین طلوع سعادت داشت از روی مهر برادري در مقام امداد برادر نیک اختر شده از جا در آمد - و از سر خشم همه تن مانند خورشید خاوري موی بر بدن تیغ شده مرکب بر انگیخت - و با برچهٔ لامع مانند نیزهٔ خطّي خطوط شعاع آفتاب ساطع حمله بر آن اهرمن دیوانه نمود - چون درین حال از وفور اژدهام و شور و غوغای مردم که بتازگی نمونه نفخ صور و صیح نشور ظهور نموده معاینه مانند روز رستخیز علامت یوم یفرالمرء من اخیه رمز آشکار شده بود - چنانچه هیچکس بیکدگر بل برادر به برادر نمي پرداخت - و با اینمعني از کثرت آلات آتشبازي مثل چرخي و بان و امثال آن که از فضای خاک اغبر تا سطح چرخ کبود را تیرگي غبار و سیاهي دود فرو گرفته بود چندانکه نور نظر کارگر نمي گشت که آتشبازي ملاحظه توانند نمود - قضا را چرخي بر پیشانی اسپ آن یکه تاز عرصهٔ سرافرازی بر خورده - یکران صرصر تک ابر سیر از صدمهٔ چرخي برق اثر چراغ پا شده نزدیک بود که آن پرتو شمع دولت را بر زمین افکند - که درین گرمی آن فروغ دودمان صاحبقراني و گل سرستان کشورستانی بسبک خیزي نسیم سحري و تندی و تیزي نسیم گلبرگ طري از گلشن خانهٔ زین هوا گرفته بر روي زمین آشنا شدند - و از فرط

هجوم مردم راه نیافتند که بار دیگر خود را بدان دد رسانند - در همانوقت
که آن عربده آئین حمله آور شد چون راجه جی سنگه ولد مها سنگه نبیرهٔ
راجه مان سنگه که از خانه زادان دیرین دولت کدهٔ ابد قرین به سعادت
وفور اخلاص خالص و ارادت صافي کمال امتیاز و اختصاص دارد درمیان
عرصه سواره ایستاده بود از فرط تهور و پردلي خواست که پیاده آمادهٔ
کار زار آن دد گردد - و لیکن بنا بر تنگئي وقت و عدم فسحت مجال نیافت
که پا از رکاب خالی کرده خود را بر زمین گیرد - تا آنکه مرکبش از فیل رم
میکرد بهمان روش اسپ بر فیل انداخت و برچهه مانند رمح خطی
مد شهاب بر آن دیو سیر که از شدت سرعت سیر چون شعلهٔ جواله درگردش
بود حواله نمود - چون حضرت ظل سبحانی از دور بر حقیقت معامله
آگاهي یافتند باوجود تمکین آسماني و تمکن و ثبات صاحب قراني
ازجا در آمده بی اختیار شتافتند - و عالمی در جلو آن شاه سوار عرصهٔ
امکان پیاده رو بدان فیل نهاده درینوقت دوقت رسیدند - و از توجه
صوري بادشاه صورت و معنی و همت باطنی آن والئی ولایت ظاهر
و باطن بدیع صورتی رو نمود که بی آنکه با آن پرخاش جو روبرو شوند
او پشت داده بطرفی دیگر رفت - و تصویر علت صوري اینمعنی آنکه
درین حال صورت سندر خصم او حریف خود را در عرصهٔ نبرد از خود
غافل دید - و فرصت فوت نکرده از سر قوت و قدرت تمام رو بسوی هم‌نبرد
خود آورد - و سدهکر دیگر وقت نیافت که متوجه … اهرادهٔ تهور نهاد گردد -
بنابرین با خصم خود مواجهه گردیده هر دو رفته رفته بطرف دیگر شتافتند -
و آن دو منظور نظر نگاهبانئی ایزدی و منصور نصرت سرمدي چون
از توجه صوری حضرت ظل الهی آگاهي یافتند معاودت نموده مصحوب
عون و صون عالم بالا بخدمت والد والا قدر رسیدند - و بعد از تقدیم سپاس
عنایت الهي و عاطفت بادشاهی آنحضرت بآداب معهوده ادای شکر
همراهئي همت کارگر و توجه کار ساز بادشاهي نموده زمین بوس شکرانه
بجا آوردند - چون آنحضرت از پرتو انوار دیدار فرخنده آثار آن دو والا گهر
سحاب خلافت که در عین الکمال از آفت گزند چشم بد اختر محفوظ
مانده بودند طبقات سبعهٔ بصر بصیرت را به کحل الجواهر بینش افزای
عبرت و خبرت آموده کمال قدرت حضرت آفریدگار عالم را مجسم و مصور
بنظر حقیقت‌نگر در آوردند و نخست سجدات شکرانه در اقرار این مایه

عنایت بیکرانه بظهور رسانیدند - آنگاه زبان بتحسین و آفرین و آغوش عاطفت از سر مرحمت بنوازش شاهزادگان کشوده زمانی نیک هر دو را در آغوش عنایت داشتند - خصوص گرامي شاهزادهٔ کامل نصیب سلطان اورنگ زیب که باوجود این مرتبه صغر سن مصدر این مرتبه دلیري شده بودند که اگر رستم دستان بجای آن دست پرورد ید قدرت بودی هر آئینه از جا رفته بیدست وپاشدی و این مایه تمکین و این پایه ثبات قدم ورزیدی بیشتر مشمول مراتب مراحم و عواطف گشتند - و درهمان روز بخلعت خاص و خطاب بهادري اختصاص پذیرفتند - حضرت شاهنشاهي و سایر ارباب مناصب والا و بندهای روشناس درگاه معلی از در ادای شکرانه در آمده ابواب تصدقات در روی ارباب نیاز کشودند - و انواع خیرات و مبرات بظهور آورده اموال بیشمار بر اصحاب استحقاق قسمت کردند و بوفاء اقسام نذر و عهود که در آن حال تمهید داده بودند این وقت قیام نمودند - و در جشن وزن قمري آن فرخنده اختر برج اقبال که روز بیست و یکم خورداد مطابق روز جمعه دوم ذي حجه سال هزار و چهل و دو هجري رو داد حضرت ظل سبحاني سایهٔ رحمت بر ساحت قابلیت و استعداد آن گرانمایه در درج اقبال و قبول گسترده نخست در محفل خاص و عام آن شاهزادهٔ والا گهر عالي مقدار را با طلای ناب وزن فرمودند و مبلغ پنجهزار اشرفي که هموزن آن گرانمایه گوهر صدف خلافت و شرافت آمده تسلیم ده تن از معتمدان نمودند که بر ارباب استحقاق تقسیم نمایند - آنگاه شمشیر مرصع و خنجر مرصع با پهولکتاره و سپر با یراق مرصع و برچهٔ مرصع و عقدی گرانمایه منتظم از مروارید و لعل و زمرد در کمال نفاست و گران مایگي و یارهٔ مرصع و بازو بند مرصع بالماس و جیغهٔ مرصع و چند انگشتري قیمتي و دو اسپ تبچاق که یکی از آنها بسرافراز نامور مزین بزین مرصع و دیگر محلی بزین طلا و [۱][صورت سندر]ع نام فیل خاصگي با ماده فیل که قیمت مجموع دو لک روپیه کشید مرحمت نموده آن شایستهٔ اقسام عواطف بادشاهي را بانواع مراحم دیگر نوازش فرمودند - و از همه این مراتب نمایان تفویض پایهٔ والا و مرتبهٔ عظمی ثبت نمودن نشان رسالت خود بر ظهر فرمانهای عظیم‌الشان و حتم

---

۱ ع [سدهکر] بادشاهنامه - جلد اول - حصه اول - صفحه ۴۹۳

آن خاتم فرخنده رقم خویش بود که در همین انجمن خیر انجام ضمیمهٔ این مرتبه عواطف عمیمه شد - و درین خجسته روز عشرت آموز که بزم خاص انعقاد یافته رسم طرب عام شده بود سایر معنی طرازان پارسی زبان از نثار و نظام و همچنین جمیع سخنوران این کشور قلاید قصاید غرا و مثنویات و عقود داستانهای منظومه و مرسلات رسایل منثوره در سلک نظم کشیده تا روز نشور زینت اعناق و صدور ابنای روزگار ساختند و همگی از عطایای بادشاهانه بکام خاطر رسیده سرمایهٔ بی نیازی جاوید اندوختند - از جمله شعرا سعیدای گیلانی مخاطب به بی بدل خان که در فنون استعداد خاصه در فن شاعری از کل اهل روزگار امتیار کلی دارد - چنانچه حقیقتاً درین مراتب بی بدل عهد خود ست - داستانی رنگین در رشتهٔ نظم انتظام داده بعرض عالی رسانید - و از تحسین طبع همایون محسن آمده خود بزر موزون و کلام گوهر نظمش را عقد لآلی منضود مقرون گردید - و مبلغ پنجهزار روپیه که در کفهٔ ترازو وزن موازی او شده با هزار روپیه دیگر که کنحور از روی دور بینی بحضور آورده بود بدو مرحمت شد - و سخن سنج نکته پرداز یمنی ترانه طراز گلشن راز طالبای کلیم نیز شاهد این داستان بدیع را در صورت نظم بحلیهٔ معانی رنگین و حلهٔ الفاظ گوهر آئین آراسته در نظر اهل شهود جلوهٔ نمود داد - چون بمسامع ایستادگان حضور والا که واقفان حقایق سخن و مشرفان دقایق این فن اند رسانیدند منظور نظر اقدس و مطبوع طبع دقیقه رس شده استحسان و آفرین بسیار و احسان و تحسین بی شمار دربارهٔ او قرین یکدگر افتاد *

بیان چگونگئی فتح حصار رفیع مقدار دولت آباد بکلید سعئی مهابت خان و دیگر اولیای دولت ابد پیوند

هر صاحب سعادتی که از بدو عهد فطرت و روز الست فیروزی نصیب و نصرت روزی مخلوق گشته باشد - و نصرت آسمانی بهمراهئی موکب مسعودش پیمان بیعت بسته - هر آئینه ابواب نیک بختی و روز بهی بدستیاری تائید روز بروز بر روی روزگار هواخواهان آن کامگار گشاید - و فتوحات تازه و فیوضات بی اندازه ساعت بساعت از عالم بالا

رو نموده چون دولت پایدار آن بیدار بخت بپای خود قرین دولت و سعادت بر در آید - چنانچه به سلسله جنبانئي اقبال حضرت صاحبقراني درینولا فتح آسماني از قهر اعدا و کشایش قلاع حصینه نصیب اولیای دولت جاوید قرین گردید - مثل قلاع نامئي آن دیار بتخصیص طعمهٔ دولت آباد که از حصون [1][معتبر]ٔ سرزمین دکن است - که در آن ملک بحصانت و محکمي ضرب المثل و کشاد آن از مبداء بنای این دیر کهن بنیاد تا این روزگار سلاطین کشور گیر را بزور بازو میسر نامده چه آن حصن سپهر نظیر بر قلهٔ کوهي البرز شکوه از اوج تا حضیض و کنگره تا خاک ریز از سنگ سیاه اساس یافته - و دورهٔ دیوارش که گردهٔ نه سپهر است بنداري دست قدرت رباني سپهری دیگر بر زمین نمودار ساخته - حجارا تراشان فرهاد پیشه بمثابهٔ او را صاف و املس نموده اند که نظر از سر تا پا هیچ جا بند نمي شود - و آرزوی فتح آن که جز بتائید آسماني در حیز امکان وقوع پذیر نتواند سد محاط کمند تصور سلاطین آفاق کشا نمي گردد - چه قلعهٔ مذکور مشتمل است بر هشت حصار از آنجمله چهار باره که علو درجهٔ هر یک با پایهٔ رفعت همت بلند و بخت ارجمند دوش بدوش است بر فراز کوه واقع شده - و چهار دیگر که سنگینئي بنیاد آن با متانت اساس فکر دانا و رای خردمند هم آغوش است در دامان کوه چون دوایر آسمان بر دور یکدگر در آمده - بارهٔ اولین که نامور بعنبر کوت است اساس نهادهٔ عنبر حبشي است - دومی بمها کوت و سومین بکالا کوت ازین عالم هر یک بنامی مشهور است - و دورهٔ آن کوه فلک شکوه پنجهزار دراع سرعي است بارتفاع یکصد و چهل دراع در نهایت صافي و سفافي - و بر اطراف آن خندقي بعرض چهل دراع و عمق سي ذراع در سنگ فرو برده اند که ملاحظهٔ بسط ساحت دیدهٔ نظارگیان را حیرت آرد - و از دامان کوه راهی مشتمل بر زینه پایهای بی پایان در غایت تنگي و تاریکي مانند راه کوچهٔ زلف بتان پیچ در پیچ همه جا از درون کوه بالا رفته در دوري و درازي برنگ طول امل ارباب طمع بیحاصل بآخر نمي رسد - و از همه بدیع تر آنکه طبقهٔ بالا که جز این راه ندارد بی روشنائي مشعل و چراغ راه آن نتوان یافت - و از سمت پائین بدروازهٔ آهني بند شده از بالا تا به پائین بر دهن آن راه آهن انداخته

---

۱ ع [منیعهٔ]ل

اند - یعنی اگر بمقتضای قضای روزگار دست از همه سو کوتاه گشته بجای نرسد و معامله بجنگ پیش نرود انگشت و آتش بسیاری بزیر آن افروخته به نهجی آنرا تفته و تابناک سازند که از جوش حرارت و شرارهٔ شرارت سر تا سر آن رهگذر مانند دهلیز سقر بخار انگیز گشته سمندر را مجال گذار از آن مجال نماید - اگرچه از مبداء بنای آن جز بانی کهن دیر دنیا دیگری اطلاع ندارد اما به گدن هود هزار قرن پیش ازین بنا نهادهٔ دیوان است - الحق عقل گواهی می دهد که شاید پیش از آفرینش ابو البشر اساس نهادهٔ دیوان باشد - چه بعد از ملاحظهٔ نظر هیچ خردمندی را باور نمی آید که اینگونه بنای عجیب ساخته و پرداختهٔ بشر تواند بود - از قدیم الدهر تا عهد سلطان تغلق که پس از محاصرهٔ مدت مدید بیاوری توفیق آسمانی و تائید عالم بالا دست بر آن یافته دیگری بچیرگی بر آن مستولی نشده - مگر اولیای دولت حضرت صاحبقران ثانی که به نیروی آیات اقبال بلند و عزایم عظیمه که تاثیر اسمای الهی دارند طلسم هدم این کهن دژ را درهم شکستند - کیفیت این واقعهٔ واقعی و علت صوری این معنی تقدیری آنکه چون فتح خان پسر عنبر حبشی چندی پیش ازین بمقتضای پیش بینی و به اندیشی و چه بحکم بیچارگی و اضطرار بندگی درگه جهان پناه اختیار نموده ولی نعمت سابق خود نظام الملک را راهی دار الملک فنا گردانید - و بقصد اظهار ارادت و اخلاص عبد الرسول پسر خود را با پیشکش شایسته بدرگاه عالم پناه فرستاده این معنی را وسیلهٔ شفاعت و دستاویز استدعا ساخت - حضرت خلافت مرتبت معذرت او را در پذیرفته بعضی از محال متعلقه اش که بساهو بهونسله مرحمت فرموده بودند بنابر انجاح درخواه او بدو مرحمت نمودند - و این معنی که موجب بی اعتباری و سبب سبکی ساهو تباه رای بود بر آن رو سیاه گران آمده از فرط سبکسری و تهی مغزی پیوند امید از سر رشته دولت جاوید که بدست آورده بود گسست و از راه ناسپاسی رو گردان شده به عادل خان پیوست - و خان ساده دل سلیم الصدر آن مصدر افعال ذمیمه را بولایت خود را و در حمایت خود پناه داده بسخنان ساده فریب دور از راه او از جا رفته از راه نا عاقبت اندیشی دستخیر دولت آباد و کسر صولت فتح خان را نصب العین ساخت - و جمعی از سر کردهای لشکر تفرقه اثر خود

را نامزد انصرام این مهم نموده با گروهي بي سر و پا همراه او فرستاد - چون عمدهای نظام‌الملک از فتح خان بسبب پیمان شکني و سست عهدي او رمیده خاطر شده بودند او نیز از بدگمانیها و تباه اندیشیها که لازمهٔ غدارانست خاطر از ایشان جمع نداشت - بنابر آن به مهابت خان خانخانان نوشت که چون دربنرالا مردم عادلخان بتحریک ساهو سیاه رو مصدر حرکات ناهنجار شده بمقام استخلاص دولت آباد درآمده اند - چنانچه بالفعل از روی استقلال تام و نیروی قوت و قدرت تمام سر تا سر آنحصار را در حیطهٔ محاصره دارند - و از قلت غله و کثرت قحط و غلا کار بدآن حد کشیده که بر قلعه استیلا یابند - درین صورت خلاص این اخلاص آئین ارادت سرشت که بنابر مقتضای سرنوشت نیک جبههٔ عبودیت دیرین را از سر نو بداغ بندگي زینت داده بر ذمت همت اولیای دولت ابد قرین لازم است - یقین که مسارعت در التزام طریقهٔ کومک و مساعدت که عین دولتخواهي است منظور خواهند داشت چون خانخانان برین اتفاق حسن که نتیجهٔ اوضاع متوافق و انظار مناسب افلاک و انجم بود اشراف و اطلاع یافت بکارفرمائي همت عالي و کار طلبي اخلاص نسبت خانزمان خلف الصدق خود را با فوجی جرار از اولیای دولت ابد طراز بر سر عادلخان بر سبیل منقلا راهي ساخت - و خود نیز بتاریخ بیست و دوم دی ماه بتائید صادق و رای صائب و اندیشهٔ درست و عزم نافذ از دنبال بطریق استعجال روانه شد - چون خان زمان باعتماد عون و صون الهي و اعتضاد اقبال بادشاهي بآراستگي فوج و پیراستگي صفوف روانه شده بود همین که طلیعهٔ هراول از کریوهٔ پهولمري گذاره شد ساهو و رندوله و انکس خان وغیره سرداران با هشت هزار سوار جرار به بلندي برآمده صف آرا گشتند - و باوجود کمال عدم ثبات قدم پایمردي برکاب پایداري نموده باندازهٔ دستبازي سرگرم بان اندازي شدند - درین حال دلیر همت و لهرا اسپ برادران خانزمان با سایر همراهان بادپایان شعله شتاب را بآتش افروزي خار مهمیز سرعت انگیز گرم عنان ساخته جلو ریز بعرصهٔ ستیز آوردند - و هژبران بیشهٔ ستیز همدست یکدیگر شده جنگ به خون ریزي آن روباه منشان دغا پیشه تیز نمودند - در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو گشته عالمي متعاقب یکدگر بعالم دیگر روانه مي شد- و معامله بر نیروی سر پنجه و زور بازو افتاده دلاوران مخالف

و موافق بر سر آن پله مایهٔ قدر و مقدار دلیرئي یکدگر مي سنجیدند - و هرکرا کفهٔ پر دلي گرانبار تر بود جای خویشتن را نگاهداشته - سبکسران خشک مغز از ادای حق برابري سر باز مي زدند- بیک ناگاه نصرت آسماني موافقت موافقان بجا آورده غنیم را پای ثبات از جا رفت - و از هجوم جنود رعب طریقهٔ فرار که همواره آن هنجار ناهموار بی سپر این گروه نابکار است پیموده تا نالاب کهرکي بهمان پا تاختند - و موکب سعادت تا آن موضع همه جا مراسم تعاقب بجا آورده در اثنای تعاقب نیز جمعي کثیر را بی سر و بی سپر ساختند - و بعد ازین فتح نمایان سرداران عادل خان را پای تمکن بر جا نمانده ثبات قدم را خیر باد گفتند - و با فتح‌خان ابواب موافقت مفتوح داشته پیغام دادند که چون اصل پیشنهاد افواج بادشاهي استیصال بنیاد دولت نظام الملک و استخلاص حصار دولت آباد است که تسخیر ولایات دکن متفرع بر آن میگردد - و این معني که عنقریب بچهره کشائي اقبال صورت بسته چون بالآخر منجر به تزلزل بنیان خانوادهٔ عادل خان مي شود بهیچ وجه مرضي ما نیست - و صلاح طرفین در قواعد عهد و میثاق ما که اولیای دولت این دو سلسله ایم انحصار دارد - انسب آنست که به تشیید مباني صلح پرداخته از مصالح اتحاد و اتفاق اساس دولت این دو خانواده را استواري دهیم - و بنابرین برای بنای اساس آشتي از هر دو سو طرح اظهار یک جهتي انداخته بهمه جهت رنگ شعار یکرنگي ریختند - و بمیانجي رسل و رسایل عقد بیعت بمیان آورده وثایق پیمان را بایمان موکد گردانیدند - که ازین پس طریقهٔ وفا و وفاق پیش گرفته در رسانیدن رسد آذوقه و ادای مراسم مدد دقایق همراهي بدرجهٔ کمال رسانند - و دم نقد از تعهد تسلیم سه لک هون مع الباب سایر ابواب امداد و اعانت بجا آرند- فتح خان که از ملتحهٔ روزگار باز مدار بر بد عهدي و پیمان شکني نهاده بیعتی را ناشکسته نگذاشته بود مگر میثاقي که در عهد فطرت نخست بانگاهداشت سر رشتهٔ خلاف و نفاق بسته همان را درست نگاهداشته بود بفریب و دستان ایشان بازي خورده بآن بد اندیشان که در حقیقت ناراستان بودند همدست و همدستان شده از سر پاس گفته و پذیرفتهٔ خویش درگذشته سررشتهٔ بهبود وقت را از دست داده - و باجود آنکه فقدان آذوقهٔ قلعه در پایهٔ بود که چار پایان ایشان یکسر از دست رفته بودند از تعهدات مردم عادل خان دربارهٔ نگاهداشت

حصار بر سر ثبات قدمي که مقدم سر منزل عدم بود با محکم نموده
و بیجاپوریان بد عهد خاطر جمع نموده از سر نو در صدد آوردن رسد غله و
کشیدن آذوقه شدند - چون خبر نقض عهد فتح خان در ظفر نگر به
خانخانان رسید بنابر تحریک غیرت و تحریص همت یکباره در پي
چاره گري این کار شده همت کار گر را در بارهٔ تنبیه آن سبک سر بل گوشمال
سر تا سر آن تهي مغزان غنوده خرد کار فرموده نخست بخان زمان
نوشت - که قبل از رسیدن سایر موکب اقبال آن حصار را از روی کمال اقتدار
استقلال قبل نماید - و از سر نو دل برکارسازي نیت خالص و عزم راسخ و
همت نافذ و رای صائب بسمه عدو بندي و قلعهٔ کشائي پیش نهاد سازد -
و چون از فسحت دستگاه قحط و غلا ساحت کار بر اهل حصار تنگ گشته
بنابر آن رندوله و ساهو مشهور بنظام پور آماده در پي سامان و سر انجام قلعه
اند - اول بر سر ایشان ترکتاز آورده آن بد اندیشان را ازینجا بیجا کند و خود
در جای ایشان اقامت نموده قاصد طریق تنگ گیري و تضییق محاصره
در صدد انسداد مخارج و مداخل قلعه باشد - که مبادا مخالفان ناگهان
آذوقه ازین ممر به متحصنان رسانند - و شاید که ازین راه گروه مخذول ابواب
طلب امان مفتوح دارند - اگر تا رسیدن اینجانب سیمای مقصود در آئینهٔ
وقوع چهره نما گشته همگنان از در استیمان در آیند درین صورت زینهار از
احسان دریغ ندارد - والا فرمانروای تیغ بي زینهار را بر ایشان حکم سازد -
چون نوشته بخان زمان رسید بسرعت تمام به نظام پور آمده فتنه پژوهان
را از حوالئي دولت آباد بر آورد - فتح خان از شنیدن این خبر و فقدان
قوت و قوت هلاک و بوار خویش در آئینهٔ روزگار معائنه دیده به
کار فرمائي ادبار و رهنمائي اندیشهٔ دور از کار دل نهاد مرگ شده دیگر باره
بمقام استحکام برج و باره در آمد - و خیریت خان عم رندوله خان را که
سپه سالار عادلخان بود با سیصد سوار بدرون قلعه طلبید - درین ایام
خانخانان نیز بتاریخ بیست و یکم اسفندار بدولت آباد پیوسته روز دیگر
دور دایرهٔ حصار را بي سپر بارهٔ باد رفتار ساخت - و همگي اطراف و اکناف
آنرا بملاحظهٔ پرکار نظر دقت نگر در آورده کیفیت حقایق آنرا از قرار واقع
تصور نموده - آنگاه جگراج را در خانهٔ فتح خان بدروازهٔ بنا کچهري جای
داده دروازهٔ نظام پور را بخان زمان و دروازهٔ پتن را به نصیري خان سپرد -
و کاغذي واره نزدیک بحوض قتلو که کاغذ دولت آبادي مشهور را کاغذگران

آن قریه مي سازند باهتمام دلیر همت و جمعی از مردم کار طلب مقرر ساخته و خود در خانهٔ نظام الملک که متصل بقلعه در نظام پور واقع است اقامت گزید - و دیگر جای نیز ملچارها بجای استوار ساخته قلعه را از روی ظاهر باحاطهٔ دلیران بلند همت و باطناً باحاطهٔ همت دلیرانه محاصره نموده - و از سر نو کمر بعدو بندي و قلعه کشائي بسته تهیهٔ مایحتاج کار و دربایست وقت از ساختن سرکوب و جواله و زینه و امثال اینها پیش نهاد نمود - و خان زمان را با پنجهزار سوار جرار جنگجوی نبرد آزما معین نمود که پیوسته مستعد کار و آمادهٔ پیکار بود - و هر ملچاری را که مدد کار درکار داشته باشد با دو رکیب در آورنده بشتاب سیلاب سر در نشیب روی بدآن سو آرد - چون سرکوب آن حصار درکوهی که پیش روی کاغذي واره واقع است انحصار داشت - به وابدید سپه سالار شهامت شعار توپهای راست آهنگ درست انداز دور رس ازدهم دمی که بدمی عالمی برهم زده جبال البرز مثال از بیخ و بن میکنند - و بیکدمی بارهای سبعهٔ سپهر چنبري افگنده بروج دوازده گانهٔ چرخ اطلس را در یکدگر مي شکنند - کارگذاران حیله پرور و منصوبه ساز باستعمال فنون نیرنگ و فسون باضم انواع حیل ریاضیه و جر اثقال چندین کوه آهنین و روئین را بفراز آن کوه خارا برآورده نصب نمودند - و چون سپه سالار توپها را حسب المدعا جابجا قرار داده خاطر ازین سر جمع نمود جمعی را به نگاهبانئي ایشان برگماشته لهر اسپ را باهتمام ایشان و کارفرمائي عملهٔ توپخانه بازداشت - و از آن جانب نیز فتح خان بسرانجام مصالح قلعه داری و استحکام دادن باره و مسدود ساختن مخارج و مداخل پرداخته نظام الملک را در کالا کوت باز داشت - و خود در مهاکوت جای اقامت گزیده همگي مردم را درون حصار عنبر کوت اساس نهادهٔ عنبر که محیط بیرون شهر است گذاشت - چون قلعهٔ اصل دولت آباد که مانند سرکش کاف کوه بر قلهٔ کوهي قاف شکوه سمت وقوع یافته بنابر آن از حراست و نگاهباني بی نیاز است چنانچه چندی از تفنگچیان همواره آنجا مي باشند درین وقت نیز بروفق دستور معهود بهمان اکتفا نمود - مجملا درین ایام که روز بازار محاصره رونق تمام داشت و پیوسته هنگامهٔ مقاتله و مجادله و مواجهه و مقابله از بیرون و درون گرم بوده طرفین داد دار و گیر و زد و خورد مي دادند - باوجود آنکه در برج و بارهٔ قلعه انواع آلات آتشباري از توپ و تفنگ و بادلیج و

ضربزن و امثال اینها بسرکارئي عملهٔ این امر که پیوسته بر سرکار خود جد و جهد داشتند در کار خود سر راست بود - بهادران غنیم بنحوی گرم تگاپو بودند که نفس کشیدن در ضمن دم زدن و آرمیدن در عین طپیدن عمل مي آوردند - چنانچه هر چند دود از نهاد و دمار از جان و شعله از دهان ایشان بر مي آمد بیشتر سر گرم شغل خویش مي شدند - درین حال قطعاً بهادران جان سپار و اولیای دولت پایدار در برابر ثبات قدم از دست نمي دادند و به پیشرفت کار مقید شده مطلقا در جان فشاني پای کم نمي آوردند *

از سوانح این ایام رو گردانئي یاقوت خان نابخرد و فرتوت است از سعادت دو جهاني - و کیفیت معني مذکور این صورت داشت که چون قلعهٔ دولت آباد مشرف بر استخلاص شد آن تیره درون از راه اخلاص باطني که به سلسلهٔ نظام الملک داشت و میدانست که این مقدمه باعث تخریب مطلق و استیصال بر اصل آن درمیان میشود بخاطر ناقص آورد که از هر راه که رو دهد زیاده بر امکان کوشیده نگذارد که این معني صورت بندد و این امر واقعي که تقدیر بر آن رفته بوقوع بپیوندد- و چون کاری که بالفعل در قوت اقتدار او بود در رسانیدن آذوقه بدآن حصار و امداد اهل آن که به تفنگچي انحصار داشت - لاجرم مکرر این اقدام دوراز کار نمود و غایت مقدور خود را بفعل آورد و لیکن ارادهٔ نارس او از فرط ضبط و ربط خانخانان صورت نه بستهٔ بر وفق مدعا بظهور نرسید - و آنانکه چندین مرتبه از اردو بازار آن نابکار حسب الاستصواب او غله مي بردند گرفتار گشتند - از آنجاکه مدار سالارئي سپاه بر مدارا و اغماض عین است خانخانان بحکم اقتضای وقت این معني را بر روی او نیاورده مقرر ساخت که حمله آن بار و عملهٔ این کار هر بارکه گرفتار آیند همانجا بقتل رسانند- با آنکه مکرر خون گرفتهٔ چند دستگیر شده بیاسا رسیدند و خبر بآن آشفته مغز و خفته خرد رسید بدین مایه تنبیهات اصلا متنبه نگشت - و بحکم ناپخته کاریهای اندیشهٔ خام همان سررشته را از دست نداده بر سر پیش نهاد پیشینه مي بود - تا آنکه از خار خار داعیهٔ مذکور که باعث خلهٔ خاطر آن نابکار شده بود کار بجای رسید که کجهٔ این نفاق مخفي نحوی گل کرد و بخیهٔ این راز نهفته آن گونه بر روی روز افتاد- که خانخانان را باوجود این مرتبه اغماض عین سر رشتهٔ اختیار پوشیده گذاشتن و در لباس نگاهداشتن آن سر

مستور از دست رفت - و رفته رفته شهرت کرده گفته گفته باو رسید - و باوجود آنکه از جانب خانخانان هنوز این معني بروز نکرده بود بنابر تلازم خیانت و خوف و حذر غدر یکبارگي ناسپاسي و حرام‌نمکي بر خود روا داشته از سر اضطرار عار فرار اختیار کرد - و از همراهي موکب اقبال بریده با همگي مردم و بنگاه خود بخیل عادل خان پیوست - و چون بسبب عدم آذوقه کار بر فتح خان به تنگي کشید بیجاپوریان بخاطر آوردند که بهروجه‌که رو دهد غله باو رسانند - بنابرین قرار داد هنگام شام با قریب چهار صد گاو غله بار بنواحي معسکر اقبال آمده آهنگ دخول قلعه نمودند - و هنگام نصف شب در وقتي که خان زمان باهتمام ملچار شتافته بود بیخبر بر سر منزل او رندوله و فرهاد و بهلول و ساهو با قریب چهار هزار سوار ریختند- راو ستر سال که خان مذکور نگهبانئي بنگاه ملچار خود را بدو و اندک مایه مردم از سپاهیان خود باو گذاشته بود با راجپوتان خویش و مردم خان زمان رو بمقابلهٔ ایشان آورده مردانه کوشید - و بضرب تیر و تفنگ دمار از روزگار ایشان بر آورده کارسانئي عریب بر روی کار آورد- چنانچه باوجود قلت عدد اولیای دولت و کثرت اعدا جمعي کثیر مثل برادر زادهٔ بهلول و چند نامدار دیگر از آن باد ساران آتشین سر بر خاک هلاک افتادند - وباقي مخذول و منکوب رو براه فراه آورده هزیمت را نوعی از غنیمت شمردند - ودرین دستبازي مالشي سزا یافته دوسه روز سربگریبان فروبرده پای بدامان کشیدند - گریختگان بی آزرم هنگام نصف شب بعد از سه روز باز نزدیک عسکر فیروزي نمودار گشتند - خانخانان تاکید نمود که زمین پر از کریوه و مغاک است افوج قاهره بسامان بسته بجای خود بایستند تا مخاذیل شوخي کرده از جای خود پیش نیایند- وجلو نینداز‌ند - دلیران معرکهٔ هیجا بموجب قرار داد آمادهٔ کارزار گشتند- و ره نوردان وادئي فنا عنان تافته نزد یاقوت و رندوله که متصل نظام پور متردد نشته بودند رفتند - و همانوقت مجلس کنکاش آراسته از سرزنش یاقوت مردود و سپاه بهجا پور از آمد و شد تا تمام و سواری هر روزه و خود نمائي ازدور مانده باز در عین گرمگاه‌روزکه سرداران عسکرفیروز از همه رهگذار آسوده خاطر در منازل خویش آرمیده بودند باتفاق یکدیگر دلیرانه بر سر خیمه و خرگاه دلیر همت ریختند - و او خاطر بعون و صون آلهي و همراهئي اقبال بادشاهي جمع نمودهٔ با جمعیت قلیل سرگرم مقابله

و مواجهه شد - اتفاقاً نخست از صف اهل نفاق و خلاف خون گرفتهٔ که پیمانهٔ زندگانئي او از درد ممات لبریز و کاسهٔ سش از بادهٔ غرور و پندار سرشار بود باد جبروت در بروت انداخته بعرصهٔ مصاف تاخت و ببانگ بلند درخواست مبارزت به پرتهي راج راتهور نمود - و اورا تهور راجپوتي عمدهٔ دواعئي اجابت ملتمس آن مدعی گشته باو روبرو شد - چون پرتهي راج را زور سرپنجه و نیروی بازو از همراهئي اقبال کارساز حضرت ظل الهی بود در اندک فرصتي بروغالب آمد - و با دو تن دیگر که به امداد آن اجل رسیده شتافتند و تا رسیدن ایشان آن نابکار بجهنم رسیده بود ناچار باو هم نبرد شدند تنها در آویخته بهمان اعتضاد سر هردو از تن برداشت - درین اثنا مرزا لهراسب با فوج خود آمده بدلیر همت پیوست - و طرفین از فرط کشش و کوشش پیوند تن از جان یکدیگر گسسته شعلهای آتش تیغ کین را باوج فلک رسانیدند - و از روی کمال استقلال و اقتدار باهم در آویخته از غایت زد و خورد در معرکهٔ جانفشاني و سر باري سرگرمئي دیگر اندوختند - چنانچه در یکدم از اثر فسون همزباني و خاصیت افسانه خوانئي سنان تیز زبان بسي خون گرفته را خواب مرگ فرو گرفته تا بامداد روز نشور خفتند - و در نیم نفس بسي سرکشان که مانند پست همتان ننگ قرار باوجود قرار نداده خود را باتش تیغ شعله بار دلاوران تهور شعار زده بودند بآتش حمیت جاهلیت سوختند -

بالآخر از مهب عنایت رباني نسیم نصرت برگاشن اقبال حضرت شاهنشاهي وزیدن گرفت - و افواج غنیم خذلان شعار که در حقیقت خار راه کشایش کار بودند گل عار فرار بر سر زده رو بوادئي هزیمت نهادند - و بهادران بر سبیل تعاقب چند کروه از عقب ایشان شتافته گروهي انبوه را در عین هزیمت به دار البوار راهی ساختند - در اثنای این حال چون خانخانان اطلاع یافت که بیست هزار گاو غله با سیصد و پنجاه سوا از بندهای درگه در ظفر نگر رسیده از ملاحظهٔ دستبرد غنیم که مانند اندیشهٔ خود در آن سر زمین پراگنده شده اند یارای رسیدن خود به لشکر ظفر اثر ندارند - سپه سالار مبارز خان و نظر بهادر و راو دودا را بجهت آوردن آن فرستاد - و بنابر احتیاط خانزمان بهادر را نیز از عقب راهی ساخت - بهلول و ساهو وغیره مخذولان با فوجی گران سنگ بآهنگ قطع طریق بهادران راهي گشته با خان زمان روبرو گشتند -

و جنگی عظیم در پیوسته دلیران کوه وقار بباد حملهٔ صرصر اثر گرد از بنیاد وجود نابود آن خیل سبکسر باد سار بر انگیخته بهر طرف که رو می آورند جمعی کثیر را عرضهٔ تیغ بیدریغ می ساختند - و از صدمهای سخت سنگ تفرقه درمیان ارواح و اجسام آن خاکساران آتشی سرشت انداخته از دست بردهای پی درپی کار بجای رسانیدند که هیچ خون گرفته را از روی پیش آمدن در عرصهگاه خاطر جلوه نمی نمود چه جای آنکه پای جرات و جلادت از خانهٔ رکاب فرا پیش گذارد - و هیچ سرگذشته را از فرط افسردگی دست گیر امل بلگام گیری نمی گرائید تا بگرم ساختن عنان مرکبان چه رسد - محملاً از سه پهر روز تا دو گهری شب هنگامهٔ جنگ تیر و تفنگ و نیزه و شمشیر گرم بوده جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و اکثر زخمهای منکر برداشتند - و از موافقان جندی که یکه تاز عرصهٔ تیز جلوئی و پیش روي بودند به برداشتن جراحت های کاری که همانا التمغای اقطاع ابدي نکنامی و کامگاریست فرمان یافتند - و در پایان امر چون سرداران غنیم دیدند که در عرصهٔ کارزار از پیکار بهادران جز خوردن زخمهای کاري بري‌برنمیدارند و سوای بقتل دادن مردم کاری نمي سازند - ناچار بتنگ و تا جان بیرون برده خود را به پناه کوه انداختند - بهلول مخذول که سر کج اندیشان و ناراستان بود و مکر دوستان او در داستانها ضرب المثل این خیال خام پخت که بدولت آباد شتافته به خانخانان که در آنولا اکثر مردم کار آمدنی را برای آوردن رسد از خود جدا ساخته خود باندک سپاهي در اردو مانده بود دستبردی نمایان نماید - بنابرین رای ناصواب دست از جنگ کوتاه ساخته سمت دولت آباد پیش گرفت - خان منصوبه بین پس اندیش از فرط پردلی بوادئ تدبیر که در امثال این احوال عین نکو محضریست ره برده یقین دانست که خویشتن داري و پهلو تهی کردن آن دغا پیشه حریف پر فن از پرخاش جوئي خالي از عذر سگالی نیست - و بنابر آنکه از کمئ مدد سپه سالار و مکاري آن غدار پرکار آگاهي داشت بمجرد اندک جولان اسپ اندیشه راه به بیشنهاد آن سرگروه اهل عناد برده درصدد مدد خانخانان شد - و خواست که بمنصوبهٔ بازئي غائبانه فرزین بند آن مدبر مدبر را که به لجلاج شطرنج روزگار دو رخ طرح می دهد برهم زند - در دم دلیر همت را با فوجي آراسته نزد خانخانان فرستاد - چون بهلول و سایر بداندیشان

تیره رای در عین ظلمت شب به معسکر خانخانان رسیدند - از آنجا که حواست الهي نه وهن و ضعف هواخواهان دولت تعلق پذیر نه گشته مقتضای مصلحت قضا و قدر امری دیگر بود - همگنان باتفاق کامه بنابر وفق مقتضای حال آنوقت صلاح در شبخون ندانسته هنگام طلوع طلیعهٔ بامداد را میعاد جنگ قرار دادند - قضا را آخر آن شب دلیر همت به خانخانان پیوسته مخالفان پیوند امید بسته گسستند - و آن مخذولان بی اختیار فسخ عزیمت نموده سلوک طریق هزیمت را غنیمت دانستند *

از سوانح این ایام آنجهانی شدن اوداجیرام است - آن بندهٔ درست اخلاص که از سلسلهٔ برهمنان دکن بود و سابقا نزد عنبر اعتبار داشت و بعد آن داخل بندهای درگاه گشته بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرافرازي یافته - بنابر اشتداد عوارض عارضه که از دیرگاه باز بر مزاجش طاري گشته این وقت طغیان نموده بود در گذشت - چون مردم کار آمدني داشت خانخانان نظر مقتضای وقت و حال انداخته منصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار بنام بسر خورد او تجویز نمود - و بیست و ششم سردار والا مقدار صلاح وقت در آن دید که فوجی جرار بسردائي خان زمان بر سر بنگاه مخالفان که در آن نزدیکي اتفاق وقوع داشت ارسال دارد - بنابر آن نصیریخان و سایر اعیان عسکر اقبال را همراه آن خان نصرت نشان بتقدیم این خدمت نامزد فرمود خان مذکور دلیر همت را با تابینان خانخانان و راجپوتان کم منصب بهراولي منصوب ساخت - و برانغار را باهتمام مبارز خان و سایر افغانان و جرانغار را به نصیریخان و مردم او باز داشت - و خود با راو سترسال و راو کرن وغیره در قول قرار گرفت - و بعد از طي چهار کروه مسافت افواج مخالفان تیره باطن نمودار گشته بمواجهه و مقابله پرداختند - و برین سر دیگر باره اصحاب وفا و وفاق و ارباب خلاف و نفاق روبروی هم شده ارباب نور و ظلمت و حق و باطل بیکدگر در آمیختند - و عموم آن باطل ستیزان ظلوم و جهول خصوص بهلول حق نعمت ناشناس ناسپاس با اهل حق و حقیقت در آویخته بجای دستبرد سر مي باختند - و درین مرتبه نیز مراتب شدت کر و فر بمراتب بیشتر از کرتهای دیگر در گذشت - بهادران پر دل کم هراس مانند شیر ژیان و ببر بیان خود را بمیان آن روبه منشان

و حیله گران زبون گیر انداختند - و ساحت سینه را از کهنهٔ دیرینهٔ آن بد اندیشان پرداخته عرصهٔ جنگ را از ننگ وجود ایشان خالي ساختند - چنانچه در یک لمحه مجموع دواب و اسباب ارباب خلاف از اسپ و شتر و گاو و هیمه با سایر احمال و اثقال و غلهٔ بسیار بتصرف در آورند - و بترتیب دوپهر باهتگ فراهم آوردن تاراجیان و نقد احوال و اموال گرانباران درلگ نمودم بخو همگنانرا از نزدیک و دور یکجا کرده بهیئت اجتماعي کامران و مقضي المرام معاودت نمردند - درندولا فتح خان را اظهار جرأتی بخاطر رسیده از سر تجلد فوج آرا شده دو سه زنجیر فیل جنگي که در قلعه مانده بود پیش انداخت - و خود از دنبال روانه شده بدروازه پتن و کهرکي آمد - و چندی از دلیران برگزیده را مقرر نمود که از راه دریچه که روبروی نقب واقع بود بیرون رفته مهیای کار و مترصد پیکار باشند - تا آنگاه که خود نیز از عقب ایشان برآمده بهیئت اجتماعي روانه شوند - ساید که بر نگاهبانان ملچاری که نقب از آنجا سر شده بود زده دستبردی نمایند - و مردم بادشاهي از این معني آگاهي یافته جمعي از سپاهیان کاري روبروی ایشان شده کار از مواجهه و مقابله بمجادله و مقاتله رسانیدند - و چندین تن از آن زیاده سران را بضرب تیر و تفنگ از پا در آورده دیگرانرا سر راست براه فرار فراري ساختند - چون درین چند گاه بهادران موکب اقبال از فرط اشتغال به شغل جدال و قتال متوجه به کهي که عبارت است از آوردن کاه و هیمه نشده بودند لا جرم این دو متاع کم یافت در همه اردوی معلی بنهایت مرتبه کمي گرائیده بود - چنانچه کاه جای اکسیر اکبر یافته هیمه قدر کبریت احمر گرفته بود - بنابر آن حسب الاستصواب خانخانان خان زمان و نصیریخان برای محافظت عملهٔ این کار و حمله این بار نامزد شدند - و خانخانان قرار داد که خان زمان برای آوردن کهي بشتابد و نصیریخان نزدیک اردو بایستد - تا بآن مردم که در رفتن و آمدن پس و پیش باشند گزندی نرسد - چون مردم اردو که بکهي شتافته بودند بنابر عدم آگهي از کید اعداء دولت نامتناهي بگاه معاودت شتران و فیلان گرانبار هیمه و کاه را پیش انداخته راهي شدند - رندوله و چندی از سرداران بگمان خالي بودن بیشه از شیران شیرک شده همگنان را قتل نمودند - اتفاق نصیریخان که تا معاودت خان زمان در نزدیکیهای اردو توقف نموده بود بر مواضع اهل

نفاق مطلع شده فوجی از تابینان خود فرستاد - رندوله که درین صورت نقش مرادش بر وجه احسن درست نشین شده بود ازین معنی آگاهی یافته دانست که سهم اندیشهٔ آن خطا پیشه هدف اصابت برموردہ و دام مکیدت آن فاسد عقیدت صید مقصود بر وفق کام و طبق مرام بقید احاطه در آورده - با سایر همراهان که قریب سه هزار سوار بودند جلو ریز بر سر ایشان تاخت - نصیرخان ازین معنی خبر یافته با آنکه اکثر همراهان و تابینان خود را برای محافظت سر راهها جابجا متفرق ساخته زیاده از پانصد سوار با او نمانده بودند از قلت جمعیت اندیشه مند نگشته مانند شیر ژیان که همواره بی مددگار یک تنه رو بعرصهٔ کارزار می آرد بنابر اندار گوشمال آن شوخ چشمان به قلب سپاه ایشان ترکتاز نمود - و در اثنای راه جمعی از تفنگچیان بر آبکندی سر راه مخالفان بکمین نشاند - چون درین حال که رندوله و همراهانش مانند نخچیر رم خورده بی محابا شتافتند در سر تیر کمین کشایان رسیدند - قدر اندازان ایشان را بباد تفنگ گرفته بیکدم اسپ و آدم بسیار آن تباه اندیشان بخاک هلاک انداختند - باوجود اینگونه تنبیهی بلیغ اصلا متنبه نگشته بنابر پنداری که لازمهٔ غنوده خردی ست بمقتضای نفس اماره و طبع زیانکاره کار کردند - و دیگر باره خیال محال کمین کشائی بر محروسان حمایت خدائی بسته سمت فوج دلیر همت و میرزا لهراسپ پیش گرفتند - نصیرخان درینوقت نیز رو بدفع آن تیره رویان نهاده در حملهٔ اول سلک جمعیت ایشان را از هم گسست - چون آن کوتاه نظران از همه سو حوادث آسمانی را محیط خود دیده دانستند که ازین میانه جان بعت بیرون نمیتوان برد خود را بر کنارهٔ عرصهٔ مصاف زده راه هزیمت پیش گرفتند - و خان زمان در آخر آن روز بسلامت معاودت نموده همگی احمال و اثقال و رواحل و عملهٔ آن امر مهم را قرین سلامت بمعسکر سعادت رسانید *

از سوانح دولت روز افزون که در روز همایون سوم فروردی ماه بمحض کارکشائی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال چهره نما گشت کشایش حصار عنبر کوت ست - و تبیین کیفیت این فتح مبین برین نهج است که چون روز گذشته یعنی روز میمنت افروز دو شنبه نقبی که از ملچار خان زمان سر شده بپای حصار مذکور رسیده و برخی از باره و برجی از بروج آنرا خالی ساختهٔ بهفتاد من باروت انباشته شد همت بر آتش

دادن آن گماشته بمقتضای رای صواب آرای سپه سالار کامگار قرار یافت که سایر سرداران والا مقدار و بهادران نامدار مثل راجه بهارسنگهه و نظر بهادر خویشگي و راجه سارنگ دیو و سید علاول و پسران تاهر خان و نظر بیگ و بولم بهادر و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمون در پئی پیکار بر سر کار بوده مسلح و مکمل سه گهري از شب مانده در ملچار خانزمان فراهم آیند - تا بامدادان در حضور سپه سالار نقب را آتش داده راه در آمد حصار کشوده شود و به امداد تائید ایزدي یورش نمایند - قضا را در وقتی که یک گهري طلوع طلیعهٔ صبح مانده بود و هنوز خانخانان و سرداران بر سر وعده‌گاه نیامده بودند که صاحب اهتمام مهمات نقب آتش بباروت رسانیده - و بیست و هشت ذراع از دیوار قلعه و دروازده گز از برج بکام هواخواهان هوا گرفت و راهی خاطر خواه در کمال کشادگي و فسحت وا شد - چون متکفلان عهدهٔ یورش هنوز بوعده‌گاه نیامده بودند و خانزمان و نصیریخان و دلیر همت و میرزا لهراسپ بحکم دوربینیهای خانخانان اطراف لشکرگاه را از آسیب تعرض مخالفان کم فرصت نگاه میداشتند که مبادا در عین سرگرمئي بهادران بشغل یورش آن کوتاه نظران مساعدت وقت را از دست ندهند - و فرصت فوت نکرده بانداز نمایش دستبرد چشم زخم باولیای دولت بی زوال که لا یزال از گزند انظار ناموافق انجم محروس بوده آفت عین الکمال بدیشان بر نرسانند - لاجرم باوجود حصول مقصد و عدم مانع آنگونه جادهٔ عریض ساحت مفتوح شده بود کسی داخل قلعه نه شد - ازین راه خان خانان گرفته خاطر و در تاب شده غائبانه با همگنان گرم عتاب گردید - و بعد از طلوع بامداد خانزمان و نصیریخان را با همراهان دیگر طلب نمود - چون آگاهي یافت که مخالفان از اطراف و نواحئی لشکرگاه خود نمائي و شوخ چشمي مي کنند - بنابر آن خانزمان را بمدافعهٔ ایشان باز داشته دیگر سرداران را بنابر مصلحت یورش ببازگشت اشاره نمود - درین وقت که متحصنان بهیئت اجتماعي بر سر آن رخنه‌گاه جمعیت نموده اغاز آتشبازي و بان اندازي نموده اراده داشتند که آنرا به تختها و چوبهای کلان و امثال آن بل به تیر و تیغ و توپ و تفنگ و بان مسدود سازند - بهادران رزم جوی که حسب الموعود یورش بذروهٔ لا فیها زده بودند از دشواري کار و سختئي جا در پس دیوارها ایستاده قدم پیش نمي گذاشتند - درین وقت سپه سالار کار طلب بس که طلبکار

پیش برد مطلب بود از اسپ پیاده شده اراده نمود که خود درین صورت
بی ملاحظه بدآن فیل بند طلسم پیوند که خانهٔ مات شاهسواران عرصهٔ
مصاف است رخ گذاشته نگذارد که بتارگی منصوبهٔ سد رخنه خروجیه
آن راه را مسدود سازند - چون این معنی خلاف روش سرداری بود
نصیریخان یورش پیرداز مناسب ندانسته آن کامگار نامجوی را ازین
پیشنهاد مانع آمد - و هر چند خانخانان در مقام امتناع در آمده آنچه
در قوت امکان جد و جهد بود بفعل آورد - و هم چنان نصیریخان بر سر
ممانعت پای افشرده سر کردن مهم بر ذمهٔ همت گرفت - سردار شهامت
شعار چون دید که این معنی از پیش نمی رود و نصیریخان چنانچه باید
و شاید از عهدهٔ پذیرفته در می آید - درین صورت که از تعهد آن سردار نامدار
جمعیت خاطر اندوخته بود نقش پیشنهاده پیشینه از صفحهٔ خاطر محو
نموده طرح یورش برنگ دیگر انداخت - و مادهٔ سرگرمی و قوی دلئی
سردار تا احاد سپاه مهیا ساخته همگنانرا به ترهیب و ترغیب بیمناک
و امیدوار ساخت - آنگاه بتوزک و ترتیب اهل یورش پرداخته
مهیش داس را نیز با جمعی از تابینان کار آمدنئی خود همراه داد - چون
نصیریخان با سایر مردم و نظر بهادر خویشگی جمعی را که تعهد در آمدن
رخنه حصار نموده بودند پیش انداخته از دنبال ایشان روانه شد - و از عون
عنایت ربانی و صون حمایت آسمانی که حرزیست حریز و حصنی
است حصین سپر رو بل نیروی دل و زور بازو ساخته بانصرام پیش نهاد
خاطر پرداخت - مجملا همگنان بهیئت اجتماعی خود را برآن دریای
آتش که موج سر و شور بر چرخ اخضر میزد زدند - متحصنان از سر جان
گذشته در دهانهٔ رخنه بل بر سر مال و عرض خانمان پای محکم نمودند -
و از طرفین هنگامهٔ جدل و رد و بدل بنوعی گرم گردید که در برابر آن
تفنگچئی آفتاب عرصهٔ محشر افسرده می نمود - و روز بازار داد و ستد
دلاوران بنحوی رونق پذیر شد که در جنب آن دار و گیر روز حساب بشمار
در نمی آمد - چون درین گونه وقتی هواخواهان دولت سرمدی که
همواره خواهان این روز بوده سودای سربازی و هوای جانفشانی را
در دماغ جا می دادند - لاجرم در زد و خورد پای کم نیاورده غرامت
سر بدر بردن و زبان جان بیرون آوردن بر خویشتن روا نداشتند - و باندازه
دریافت نیکنامئی کونین لوای جد و جهد افراشته همت بر برآورد آرزوی

دریغ نگذاشتند - تا آنکه خلقی بیشمار از مردم سپه سالار و نامیان نصیریخان که فدویانه می کوشیدند زخمدار شده چندی نصیری وار جان نثار گشتند - کوتاهی مقال در عرض اینحال که کار رزم و پیکار در عرصهٔ نبرد مردان بطول و معاملهٔ جدال و قتال ثابت قدمان سرباز به دور و دراز کشید - چنانچه نزدیک بود که از نفس کشیدن اژدهای دمان ضربزن و نیش دوانی زنبورک و بدلیج بل بدمدمهٔ افسون سم گیرای توپ و تفنگ متنفسی در میدان جنگ نماند - قوی نفسان رزم آزمای که در راه خدیو ممالک آفاق و مالک رقاب انفس هیچ چیز حتی جان عزیز دریغ نمی داشتند - و به بذل مال و نفس همت بر ابراء ذمه از حقوق مرحمت آنحضرت می گماشتند - باوجود آنکه زخمی و کشته توده توده و پشته پشته بر روی هم افتاده بودند از هر طرف بی ابا و محابا پای بر سر قتیل و روی جریح نهاده پیشتر پیشتر می دویدند - اعدا بتمام مدافعه و ممانعه در آمده بضرب توپ و تفنگ و سورت آتش حقههای باروت علت رفع سطوت و کسر صولت بهادران می گشتند و بدین طریق سد رخنه نموده سنگ راه فتح می شدند - و دیگر باره تائید یافتگان نصرت ربانی بهزاران جر ثقیل خود را بدهنهٔ رخنه رسانیده سایر منصوبهای انسداد را که مخالفان بصنوف انواع حیل با فنون چاره و تدبیر نصب نموده بودند برهم می زدند - بعد از تکرار این صورت در آخر کار یکباره همگنان دل بر شهادت نهاده از ته دل بسر بازی و جان فشانی پرداختند و بتطییب خاطر کلمتین طیبین بر زبان آورده تکبیر گویان یورش انداختند - و از جانب راست نصیریخان و نظر بهادر و سایر مردم سپه سالار از سر تجلد و روی تهور چشم از جان پوشیده نظر بر امداد تائید آسمانی دوختند - و از طرف دیگر راجه بهار سنگه و راجه سارنگ دیو و سید علاول و کشن سنگه و بدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمون بیاوری توفیق با آن موافقان وفا آئین وفاق سرشت اتفاق نموده یکدفعه بدرون ریختند - چندانکه متحصنان کشش و کوشش آنچه در توان امکان منع و دفع گنجایش داشته باشد بجا آوردند سودی نداد - و درین صورت عموم درونیان خصوص حیرت خان بیجاپوری داد دار و گیر داده آنچه از سرحد احتمال و قوت تصور بیرون بود در درون حصار به فعل در آوردند - چنانچه کار از تیر و تفنگ گذشته بجمدهر و خنجر رسانیده از فرط سرگرمی ستیز دست و گریبان شدند - و معهذا بجای نرسیده نقد عمر عزیز و گوهر وقت گرانمایه بیجا و بی

مصرف تلف و ناچیز ساختند - درین نوبت نیز گروهی انبوه به قتل
رسیده جمعی کثیر زخمي گشتند - خصوص سرنوبت رندوله که همراه
خیریت خان شریر بود از پای در آمده به بئس المصیر رفت - ناچار
بعد ازین مراتب بقیة السیف تا خندق قلعهٔ دوم که بمها کوت اشتهار
دارد فرار اختیار نموده در پناه آن قرار گرفتند - درینوقت خانخانان بوقت
رسیده خود را به بهادران جان سپار رسانید - و چون ازین دست حصاری
حصانت آثار که ارتفاع اساسش تا شرفات چهارده گز و عرض پنج گز است
بنابر تائید ایزدي بقبضهٔ قبض و تصرف اولیای دولت ابدي در آمد -
سپه سالار زبان نایش گذار بسپاس و ستایش حضرت آفریدگار گشوده
همگنانرا موقع تحسین بسیار و مورد آفرین و شاباش بیشمار نمود -
و سایر غنایم و اموال قلعه که بدست یغمائیان عسکر نصرت اثر افتاده بود
ازیشان باز یافت ننمود - خصوص یک زنجیر فیل که بتصرف مردم
بهار سنگه بندیله در آمده بود آنرا نیز برو مسلم داشت - و چون خانزمان
بعد از گرفتن حصار بر افواج مخالفان که در برابر او صف آرا شده بودند
تاخته بود - و ایشان بنابر شکستگي دل و گرفتگي خاطر با دل پژمرده
و دست افسرده از کار رفته عنان انصراف برتافته به بنگاه خود شتافته
بودند درین اثنا خود را بخانخانان رسانید - سپه سالار اعظم با سایر امرای
عظام بهمان پا سر تا سر درون حصار را پی سپر ساخته آنگاه تابینان
نصیریخان را با بهار سنگه و پسران ناهر خان و سنگرام و چندی دیگر از
ارباب منصب والا بمحاصرهٔ مهاکوت باز داشته خود باردو بازگشت
نمود - و روز دیگر از منزل نظام الملک که درین مدت درآنجا اقامت
داشت بخانهٔ یاقوت بد عهد که داخل عنبرکوت قریب دروازهٔ مهاکوت
واقع بود انتقال نموده مالوجي و جگجیون و چند منصبدار دیگر را
بمحافظت ملحار که بخودش منسوب بود منصوب ساخت - و در مقام
سرانجام اسباب فتح حصار مهاکوت و صدد اهتمام سائر ما یحتاج این امر مهم
شده نخست نقابان خارا شکن فرهاد فن را که بنوک متین آهنین و سر نیشهٔ
فولاد صد رخنه در سد سکندر و هزار شکاف در دل کوه قاف مي افکندند
سر گرم سر کردن نقب و پیش بردن آن کار صعب ساخت - در عین این حال
که سپه سالار بتهیهٔ ناگزیر وقت اشتغال داشت خبر دادند که چون مخالفان
را دست و دل از فتح عنبر کوت که تسخیر حصار اصل همانا فرع است

بافسردگي گرائيده - چنانچه از حصون ديگر نوميد مطلق شده بنابر كارفرمائي اضطرار بلست و پا زدن در آمده اند - لاجرم ياقوب و فرهاد و بهلول و كهيلوجي بجانب برار شتافته اند تا بآشوب انگيزي و تركتازي در آمده سر راه بر رسانندگان آذوقه و خزانه گرفته دستبردي نمايند - بنابر آن خانخانان از روی حزم و احتياط كه چهار دانگ اركان اربعهٔ سرداريست چهارم اردي بهشت خانزمان و راو ستر سال و راوكرن و امثال ايشان را با فوجي آراسته ارسالداشت كه همه جا از دنبال آن تيره سگالان تاخته همگنانرا بنحوی گوشمال دهند كه من بعد آن گروه شر انديش را امثال اين حمالهای محال سرامون خاطر فاتر نه گردد ٭

چون در عرض اين اوقات از طول ايام محاصره و تصميم اهتمام محاصران مسلک ضيق معاش بر متحصنان بطريقي تنگ شده بود كه كار همگنان بجان بل في المثل كارد باستخوان رسيده بود - چنانچه اكثر مردم بيشتر اوقات از پوست خشک و استخوان بوسيدهٔ جانوران مرده اگر بدست مي افتاد انرا نعمتي عظيم و لقمهٔ چرب شمرده روز مي گذرانيدند - بنابر آن رندوله و ساهو بر آن شدند كه آذوقه سربار كرده در خندق برابر دريچهٔ شير حاجي بيندازند شايد كه بدين طريق قوت چند روزه بدست متحصنان افتاده في الجمله قوتي بيابند - قضارا خانخانان ازين قضيه آگاهي يافته نصيريخان و راو دودا وغيره را بمحافظت طرف بيرون و مهيش داس راتهور را با جمعي از راجپوتان به نگاهباني درون مقرر ساخت - كه شب و روز بر سر كار بوده از غنيم خبردار باشند كه مبادا بنهاني غله باهل قلعه رسانند - اتفاق در پايان شب [۱][چهار دهم]ع اردی بهشت ماه رندوله و ساهو غافل از باز داشت كمين كشايان و بستن مداخل و مخارج با سه هزار سوار هزار سرباری آذوقه بنزديكي معسكر اقبال رسانيدند - و خود همان جا توقف نموده فوجي از سوار و پياده تير انداز و نيزه دار و تفنگچي كرناتک كه در سرعت و چالكي تک سبقت از باد پای ابر و گلگون برق مي برند و در هيچ پايه پای كم از سوار نمي آرند بلكه در هر پله بر همگنان جريده بازو بدستاري يكه تازان مي كشايند و رهگذار بر فيل سواران عرصهٔ پيكار مي بندند - همراه متحملان آن بار فرستادند

---

(۱) ع [هفتم] ل

که غله را نزدیک قلعه انداخته خود بآهستگي بار گردند - چون آنجماعت
قریب بخندق رسیدند کمین کشایان ناگاه از مکامن و اماکن خویش
بیرون جسته سر راه بر ایشان بستند - چون مخالفان مکرر پیکار بهادران
تهور شعار آزموده سخت کوشئي دلاوران جلادت کیش دیده بودند -
و میدانستند که باوجود ممانعت ایشان درونیان را امکان بیرون بردن حبهٔ
از میان نیست - لاجرم بارها بی ستیز و آویز انداخته راه فرار پیش
گرفتند - و همکي آنها بتصرف مردم نصیریخان و مهیش داس درآمده
متحصنان حرمان نصیب جز عین فاحش حسرت بهرهٔ از آن نه بردند -
چون فتح خان از رسانیدن آذوقه نومید مطلق شد معهذا از رسیدن سر نقب
بپای دیوار حصار مهاکوت سو حساب رفته بتازگي شماری ارکار روزگار تیره رو
خویش برگرفت - وا ز صفحهٔ روی کار ظاهر بود که دمبدم آن نیز بحوزهٔ
تصرف و حیز تسخیر بهادران عدو بند قلعه گیر در مي آید - لاجرم
از هجوم افواج خوف و هراس که پی در پی بر شهربند باطن آن تیره
درون سیاه بیرون ریخته سر تا سر آنرا فرو گرفته بود - اهل و عیال و اسباب
و اموال خود را بکالاکوت فرستاده با خیریت خان و سایر متحصنان
جریده در مهاکوت توقف گزیده بکنج خذلان خزید - چون خیریت خان
و دوتو ناگهناتهه و تاناجي دوریه و باقي مردم عادل خان از شدت
ضیق احوال در مضیق محاصره خصوص از ممر قلت آذوقه بتنگ آمده
بودند - معهذا خاتمهٔ کار معلوم نه و امید رستگاري از بلای قحط و غلا
بیاورئ تیغ بیدریغ دانستند - لاجرم بمقام چاره جوئي درآمده در مآل
کار خود کنکاس نمودند - و بنابر انحصار رای صواب در ضمن امان طلبي
و شفیع انگیزي میانجئ استشفاع مالوجي استفتاح ابواب امان مال
و جان و استدعای عدم مزاحمت در باب معاودت خان و مان نمودند -
چون خانخانان درین ماده ایستادگي ننمود و خاطر ایشان از همه رهگذر
بجمعیت گرائید - چهار گهرّي از شب هژدهم اردي بهشت سپري گشته
سرداران بیجاپوري بهمراهئي دو صد سپاهي از اطراف ملچار نظر بهادر
بدست آویز کمند فرود آمدند - خانخانان از روی طرز داني و کار آگاهي
در مقام دلجوئي و دلدهئي سرداران مذکور شده بپرداخت احوال و مرمت
ظاهر و باطن ایشان پرداخت - و دلیر همت را مهماندار خیریت خان نموده
ضیافت سرداران هندو بمالوجي مرجوع داشت - و روز دیگر ایشان را
نزد خود خوانده بر وفق مقتضای وقت و حال نهایت گرمي و مهرباني

در بارهٔ هریک بظهور رسانید - چند آنکه کلفت باطن و وحشت خاطر شان یکبارگی بانس و الفت مبدل شده قلوب رمیدهٔ همگنان به آرام گرائید - و بتقریب سخن خانخانان گوش زد سایر مستمعان گردانند که چون عنقریب موکب اقبال حضرت صاحبقرانی قرین سعادت جاودانی می رسد پیشنهاد خاطر آنست که زود تر به تسخیر این حصار پردازم - و پس از پرداخت این مهم پیش از وصول رایات برکات آیات نهایت مساعئی جمیله در تهیهٔ اسباب فتح بقیهٔ حصون و قلاع و تسخیر تتمه بقاع و اصقاع دکن مبدول داشته گوشمال اهرمن نهادی چند شیطان نژاد وجه عزیمت عزایم خاصیت سازم - خصوص استخلاص بیجاپور و استیصال مخذولان مقهور که از سعادت بندگي رو تافته و بدآن حدود شتافته عادل خان سلیم الصدر ساده دل را برهنمونئی طریق عصیان بر سلوک پیرهٔ طغیان داشته اند - و بپاژگی همت کارگر و جهدکار ساز را به پیش رفت این کار گماشته از عهدهٔ حق و کوشش وکشش بر آیم - و لیکن بحکم آنکه تنبیه و تادیب این خورد سال غنوده هوش کم خردکه مستلزم تخریب بلاد و تعذیب عباد است بالذات مقصد نیفتاده - وعرض اصلی استقامت آن کودک مس بی خرد وش که به بد آموزئي مشتی تباه گرای خوب سیر نمي کند بر طریق مستقیم انقاد و اطاعت است - چندی قربةً الی الخالق و طلباً بصلاح الخلق بتقریب گذرانیدن موسم برسات و گذاشتن بهادران کار طلب در تهانه جات سر زمین احمد نگر را سرمنزل اقامت مي نمایم - که مگر درین میانه آن کناره گزین طریق نجات بمیانجئي عقل صلاح اندیش بر سر راه آمده بهبود حال و مآل خویش فرا پیش گیرد - و شیوهٔ ستودهٔ والد مرحوم خود را از دست نداده سنت سنیهٔ اسلاف خویشتن را دستور العمل سازد - تا در آن صورت این خیر خواه عباد الله باظهار عبودیت و اطاعت او قناعت نمود باین دست آویز از در شفاعت در آید - و بوسیلهٔ عرایض متواتر فرو گذاشت خودسریها و نافرمان بریها که درعرض این مدت ازو سرزده از درگاه والا استدعا نماید - و اگر بنابر عدم خواست ایزدی خیریت عاقبت و حسن عافیت خویش نخواهد و بخواهش خود در استیصال دولت دیرینه سال سلسلهٔ خویشتن کوشش نماید - و بر وفق همان دستور بدستان فتنه پرستان بازي خورده گردن کشي از سر ننهد - عنقریب خان زمان را در قندهار و

دلیر همت را در پونه و چاکنه و مرزا لهراسپ را دو دهارورگذاشته و خاطر از تهانجات بجمیع وجوه جمع نموده ساخت های حصار بیجاپور را مجمع عسکر منصوره خواهد ساخت - چون مقصود در طئ این ابواب حکیمانه ادا شد همگنان رخصت یافته روانهٔ مقصد گشتند -

درین اوقات چون خانخانان اطلاع یافت که تنگنای ساحت حوصله و متسع عرصهٔ کار بر متحصنان از آن تنگ تر گشته که دیگر پذیرای تنگي توانند شد و بنابرین قلعه امروز فردا مشرف بر فتح است لاجرم درین باب اهتمام بیشتر نمود و هرروز بملچار دلیر همت که حصارکالاکوت از آنجا توپ رس بود مئ شتافت و از صبح تا شام هر توپ را بحضور خود چندین مرتبه آتش مي داد و مي فرمود که بان نیز بیندازند - درین اثنا چون رندوله و ساهو دانستند که کار از چاره‌گرئي چاره‌گران گذشته و معامله بدان رسیده که سعي عبث بلکه مخل باشد - نخست بر آن شدند که سرخویش گرفته سلوک راه بازگشت فراپیش نهند - لیکن بنابر تلازم حرکت و برکت و عدم شگون سکون مهیای صدور حرکت المذبوح شده از سر نو بدست و پا زدن در آمدند - و در دل شب که بیگاه هر وقت که قابو مي یافتند فرصت فوت نکرده آنچه از دست بر مي آمد حق مقام بجا آوردند - چنانچه در اطراف عسکر اقبال بخود نمائي و بان اندازي اشتغال جسته علت تشویش خاطر و تکدیر صفای وقت مي شدند *

روز دیگر که اهل کهي به سمت کهرکي مي شتافتند و آن روز نوبت همراهئي حکراج بندیله بود رندوله حیله ور امثال آن بد گوهر که مصدر ابواب بی طریقي و مظهر انواع بیراهي مي شدند از دنبال راهي گشتند و با فوجي آراسته در پایان روز خود را نمایان ساخته چون سوار و پیادهٔ طرفین از قبیلهٔ بندیله و تیره درونان خیره نظرگروه دکن مانند سپید و سیاه عرصهٔ مصاف شطرنج در عرصهٔ کارزار برابر یکدگر یسال بستند و انداز آن داشتند که باهم بر آمیخته درهم آویزند و بباد حملهٔ مرد افگن گرد از بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدیگر بر انگیخته بدم تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدور خون هم بخاک هلاک ریزند - نخست یکه تازان معرکهٔ جلادت از هر دو سو در مقام کشش و کوشش داد دار وگیر داده شرط قتال و جدال و حق حرب و ضرب بجا آوردند - درین حال جکراج قطعاً بکثرت آن فرقهٔ تفرقه اثر مبالات ننموده باوجود این معني از قلت عدد اغلب

اوقات علت مدد جنود غیبي است مظنهٔ غنمه را بسرحد ظن غالب بل
یقین کامل رسانید - و ازین راه سرمایهٔ نیروی دل و زور بازو مرا دست
آورده از عقب فیلي که همراه داشت با همراهان خود بی اندیشه اسپ
بسوی آن حریفان دغا پیشه انداخت - آنگاه همگي افواج بیکبار بارگیها
انگیخته از مواجهه و مقابله بمجادله و مقاتله پرداختند - فریقین بر یکدگر
ریخته در هر گوشه از مرد و مرکب پشته پشته خسته وکشته بر روی یکدگر
انداختند - درین دفعه جمع کثیر سرباخته باقي جان مفت بدر بردند -
راجپوتان بندیله به هزیمت غنیم که در حقیقت غنیمتي بزرگ بود اکتفا
ننموده شرایط تعاقب نیز بجا آوردند - و در طی این حال چندین سر اسپ
و چند نشان نیز از ایشان گرفته و جمعي کثیر را جریح و قتیل و اسیر
و دستگیر ساخته مظفر و منصور معاودت نمودند - و با اهل کمی سالم
و غانم بموکب اقبال پیوسته جمیع اسپها و نشانها با سرهای سرداران
بجهت علامت آن فتح نمایان از نظر سپه سالار گذرانیدند -

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین اوقات سعادت سمات چهره کشا
گشت فتح خان والا مکان خانزمان است - و رسیدن او و رسانیدن رسد
آذوقه و خزانه باروت در ضمان امن و امان به معسکر اقبال - و توضیح این
ابهام آنکه چون خان مشار الیه بسببی که همدرین نزدیکي گزارش پذیرفت
متوجه سمت برار گشته به ظفر نگر رسید و برای تجسس اخبار غنیم
همانجا رحل اقامت افکنده توقف گزید - درین حال خبر یافت که
رسانندگان خزانه و غله که از برهانپور ارسال یافته بروهن کهیره رسیده اند
و بد خواهان دولت خبر یافته بدآن جانب شتافته اند - لا جرم راجه
بهار سنگه و احمد خان نیازي را در ظفر نگر گذاشته بیدرنگ آهنگ
آنجانب نمود - غنیم اثیم انداز ترکتاز و دستیاری با بهار سنگه و احمد خان
نموده بدآن صوب شتافت - دلاوران مذکور باوجود کمی جمعیت پای کم
از آن زیاده سران نیاورده رو بمواجههٔ آن بد نهادان ساده بازو بمقابله
و مجادله کشادند - و عاقبت به نیروی تائید ربانی و عون توفیق
آسماني فرصت و نصرت یافته جمعي کثیر را از پا در آورده بسقر مقر دادند -
و باقي ناگزیر راه گریز سپرده تا دار البوار هیچ جا قرار نه پذیرفتند -
چون خانزمان با خزانه و غله مقضي المرام به ظفرنگر رسیده از آنجا
متوجهٔ دولت آباد شد و این خبر به غنیم رسید - بنابر آنکه درین مدت

سایر سعیهای نامشکورهٔ آن گروه مقهور برباد رفته بود و دستیاف خیال آن مشتی محال کوش باطل کیش بنابر فرط وهن و ضعف از بیوت عنکبوت اضعف و اوهن گشته - خصوص تدبیری که دربارهٔ تجهیز فوج یاقوت و رفقای دیگر بجهت شور انگیزی سمت برار زادهٔ طبع کج گرای آشوب زای و اندیشهٔ خطا پیشه ناقص تدبیر آن گروه حق ستیز شده بود آن نیز ضایع و ناچیزگردید - ناچار رندوله و ساهو صلاح کار فساد بنیاد درین معنی دیده قرار بر آن دادند که با یاقوت و سایر همراهان او پیوسته بهمراهی ایشان سر راه بر خانزمان بگیرند - و بنابرین فکر دور و دراز از دولت آباد برآمده راهئی راه گمراهی شدند - و بعد از الحاق بیاران خود از سر نو تصمیم آن عزیمت ناقص نموده باتفاق روانهٔ مقصد گشتند - چون خانخانان نیز از اندیشهٔ بد اندیشان آ گهی یافت نصیریخان و جگراج را نامزد مدد خانزمان نموده بشتاب تمام فرستاد - غنیم مخذول پیش از وصول فوج کومک بخانزمان رسیده گاهی که باهنگ دستبازی بانی حند از دور می انداختند بنابر بعد پله بل بخاصیت تیره بختی ازین حرکات تباه و اندازهای دور و دراز جز خار دامن و برق خرمن حاصلی دیگر بر نمی داشتند - و احیاناً در ضمن آن ساحشوری در دور دست لشکر از دست درازی بر واپس ماندگان اردو بدستور معهود دیرینه کفی جند کاه کهنه بباد بر داده پس از غلبهٔ یاس لاچار مغلوب و منکوب سمت فرار فراپیش می گرفتند - و هوا خواهان دولت ارجمند که برگی به بهای دستبازیهای آن مشتی سکسر نداده دست بردهای دزدیده آن گروه گرانجان سوخته خرمن را قدر جوی وزن نمی نهادند - محملا چون نصیریخان و جگراج اولیای دولت ابد پیوند پیوستند - خانزمان در همان مکان به ترتیب صفوف پرداخته نوج هراول را بسرداری نصیریخان و راجه بهار سنگه و ارجن عموی رانا یاراست - و مبارز خان و جگراج و بهادرجی پسر جادو رای با چندی دیگر چنداول مقرر ساخته خود با جمعی در فوج قول یسال آرا شد - و خزانه و آذوقه را احاطه نموده باثین و توزک شایسته مرحله نورد گشت - چون آن مخذولان فضول مکرر خویشتن آزمائی کرده بودند زیاده بر آن خود نمائی را باد پیمائی شمرده دیگر نمایان نه شدند - با آنکه در روز دخول به کهرکی دیگر باره حیله پردازان اهل نفاق این تدبیر باطل و تزویر ناقص را بحیلهٔ اتفاق

کلمه آراستند - که چون اکثر دلیران کار آزموده در فوج چنداول و هراول معین اند و اغلب اوقات نزدیک دو گروه از قول دور بوده فی الحال کومک هیچ یک ازین دو گروه بآنها نمی تواند رسید صلاح وقت آنست که نخست راه به فوج قول بسته بر ایشان کمین کشا گردند - لاجرم باین قرار داد نه هزار سوار چیده بر گزیده در خارج شهر کمی بترتیب صفوف نموده خود را بر صف پر هیبت خاب زمان زدند - آن شیر بیشهٔ دلیری و دلاوری که باستظهار خدیو روزگار دل رستم داشت همت بر عدو بندی گماشته سایر همراهان را از برکت آثار قلت اعوان و انصار بماد صدق احمار الٰهی چنانچه مکرر سمت ذکر یافته که اغلب اوقات از روی یمن سطنه غلبه است امیدوار ساخته دلی دیگر داد - و از سر ثبات قدم و روی قوی دلی تمام در ساحت معرکهٔ جنگ بآهنگ خون ریز اهل ستیز رنگ قرار و درنگ ریخته طرح دار و گیر انداخت - و بنیاد پیکار بر اساس رسوخ عزیمت پایدار نهاده بناء شکست همگنان و کسر سورت و شدت آن پیمان شکنان ازین دست استوار ساخت - چون بتقریب این قرار داد در ضمن این پیشنهاد تخریب خراب آباد وجود آن مشتی بی حاصل بد نهاد بر پایهٔ حملهای پی در پی نهاده قرار قلع و قمع بر اصل آن جمع پریشان حال با خود داد - بی اختیار خود را بر قلب آن بیدلان خذلان زده زده هم در حملهٔ نخستین از کشاکش کشش و کوشش شیرازهٔ صفوف آن فرقهٔ تفرقه پیوند را از یکدیگر گسسته جمله را از هم پریشان ساخت - و چون در عین گرمی هنگامهٔ مصاف علامت اهل خلاف منظر بهادر حبی که بیشتر از مبارز خان می شتافت در آمد نظر بر کارگری اقبال انداخته از قوی اثری دولت بی زوال نیروی بازو و قوت بال اندوخت - و از سر تهور و روی تجلد قدم به عرصهٔ مصاف نهاده داد زد و خورد داده و کمر مردمی به مرد افگنی بسته بازوی بهادری به شیر اوژنی بر کشاد - و از جانب دیگر مبارز خان چشم امید بر نصرت آسمانی و تائید دولت جاودانی دوخته از مقراض برّان تیغ دو دم و مقراضهٔ پیکان دو سر جامه سرخ زخم رسا بر تن اکثر آنجمله بل سر تا آن گروه کم فرصت زیاده سر ببرید و بیاوری همراهی اقبال این تائید پرور حضرت ذو الجلال خون آن خاکساران باد پیما را که دست قضا گرد نحوست و ادبار بر سراپای ایشان بیخته بود با خاک عرصهٔ مصاف بر آمیخت - بالجمله درین کرّت نیز پس از کر و فر بسیار به فرخندگی

اخمر سعادت خديو روزگار ظفر و فيروزي روزئي اولياى دولت و بهروزي بهره شده غنيمت اندوز دفع و طرد غنيم تيره روز گشتند - و شكست فاحش بصف تيپ اعداء هزيمت نصيب بر خورده از ضرب تيغ شعله آميغ سيماب وار با هزاران تب و تاب و كمال اضطرار وا ضطراب پناه بوادئي فرار بردند - و خانزمان مظفر و منصور با همراهان بهمراهئي عون و صون آسماني لواى والا را ارتفاع داده راهئي سمت مقصد گرديد - چهارم خورداد با ساير اولياي دولت ابد قرين مقرون با نصرت آسماني و مصون از فتنۀ آخر الزماني در دولت آباد به معسكر اقبال جلوداني رسيد - و شش لك روپيه خزانه با صد من باروت و بيست هزار گاو غله رسانيد *

مجملا نبي كه درينولا بسركارئي حكيم حيدر علي ملازم خانخانان تعلق داشت بپاى شير حاجي به قلعۀ مهاكوت رسيده موقوف انباشتن آن بباروت بود مشار اليه حقيقت را مشهود سپه سالار نمود - آن سردار هواخواه كار طلب كه همواره طلبگار پيش رفت كار ولي نعمت حقيقئي خود بود بر سر انصرام مهم آمده دستورئي بپايان رسانيدن آن اراده داده بود - كه بحسب اتفاق بنابر اينكه تسخير آن حصار هنوز در رهن تاخير وقت بود در عين آنحال مراري پندت از بيجاپور آمده در الوره به مخالفان پيوست - و رسيدن او كه علت شغل خاطر اولياى دولت بجنگ و جدال و ديگر اسباب بود موجب تعويق پيشنهاد مذكور گرديد - و اين مراري پندت از پندتان يعني دانايان دكن كه بنابر كمال شرارت ذات و سخافت صفات در همه فن ابلسي را درس تزوير و تلبيس و پند بدكاري و مردم آزاري مي داد - و از فرط چرب زباني و دوالك بازي شيطان صفت بمجارئي عروق و تجاويف قلوب مردم در آمده بابرام و الحاح و خوشامد گوئي و رشوت پذيري كه ازآن راههارگ خواب مردم گرفته نبض مزاجدانئي همگنان بدست آورده بود تا كار خود نماي ساخت دست بر نمي داشت - چون ازين راه در دلها راه و در همه جا جاى يافته بود نزد خواص و عوام قبول خاص پذيرفت - رفته رفته كارش بجاى رسيد كه در امور ديوانئي آن ملك مدخل گرديده در خلا و ملا نزد عادل خان راه يافت - چندانكه عاقبت الامر بمرتبۀ امارت و وزارت ترقي كرده مدار كار و بار سيف و قلم و رتق و فتق امور ملكي و مالي آن دودمانه برو قرار گرفت - ملخّص سخن مراري پندت تازه زور كه شرارت طعم ضرب دست

عسکر منصور نچشیده بود و نیروی سر پنجهٔ آن بهادران شیر افکن توی بازو ندیده - از فرط نادانی و بیخردی فتح و ظفر عرصهٔ کر و فر فروغ هجوم جنود و جوش و بیشی و کمی عساکر را باعث پیش رفت کار و عدم آن پنداشته همت پست نهمت بر طلب دولت و سعادت روزی ناشده گماشت - نخست رندوله و ساهو را با سه هزار سوار روبروی فوج خانزمان باز داشته خود با یاقوت و همراهی نه هزار سوار رو بمواجهه فوج کلان بادشاهی آورد - سپه سالار نصرت شعار چندی را به ضبط ملچار درون عنبر کوت باز داشته جگراج و راو دودا را با برخی راج مقرر ساخت که در خارج ملچارهای خود روبروی غنیم صف کشیده آمادهٔ کار و مهیای پیکار باشند - باوجود آنکه این معنی خلاف سرداری و کاردانی بود بنابر فرط نگرانی خاطر خود نیز با تنی چند معدود از بهادران قوی دل تنومند از قلعه بر آمده با آنکه آخر روز شده بود بمدرنگ با جگراج و قلیلی که همراه داشت با غنیم روبرو گردیده بی آنکه کار بطول کشد بباد حملهٔ دلیرانه که در حقیقت صبای غنچه کشائی گلزار فتح است بیک حمله آن خسیس طینتان را که خار کشایش کار شده بودند از پیش برداشته راهی بیراههٔ فرار ساخت - درین حال راو دودا طلب دستوری برداشتن لاشهای افتادهٔ اقرباء خویش که درین نزدیکی افتاده بودند نمود - حالحانان بنابر آنکه هنوز کار یکرو نشده بود و از دو سو افواج غنیم در تکاپو بودند صلاح وقت درین معنی ندیده رخصت نداد - راو دودا بنابر دلیری طبیعی و دل سوری خویشی [illegible] تهیه اسباب اجل خویش مصلحت اندیشی وقت و روزگار [illegible] را [illegible] دیگر [illegible] ان مهم را اهم ساخت - و پس از ناحیه سپه سالار [illegible] خاطر خود پرداخته او نیز بسوی مقصد خویش تاخت - و [illegible] او از همراهی سردار باز ماند - چون اهل خلاف که در اطراف عرصهٔ مصاف بجست و جوی قابوی وقت و انتهاز فرصت کم فرصتی بودند این مایه مردم قلیل را بکام خود دیدند - ازین عالم نامردی [illegible] نامردی بر خویش پسندیده باتفاق یکدیگر از همه جانب برایشان حمله آور گشتند - و چون ایشان دیدند که معامله بدینجا کشید دانستند که عنقریب بخویشان خود می پیوندند دل بر مرگ نهاده گشاده پیشانی کمر همت بستند - و از اسپان فرود آمده دست در بازوی کشش و کوشش بر کشودند -

و بسی مرد و مرکب ازآن نامردان مردود بر خاک هلاک انداخته لوای بلند نامی افراختند - و بعد از ادای حق مردمی و مردانگی از همراهان همگی جان در راه حلال نمکی داده نیکنامی جاوید عوض گرفتند - چون خانخانان باوجود قلب اولیای قوی صولت از دار و گیر اعدای دولت گریزی نداشت بهویت برادر زادهٔ رانا را با مردم او بمواجههٔ یاقوت نامزد ساخت - وخود دل بر فتح آسمانی بسته بازو به عدو بندی بر کشاد - و مسرعی نزد جگراج فرستاد که با شتاب باد و سحاب خود را از دنبال امداد رساند - مصا را درین اثنا جگراج را قصبهٔ هایله پیش آمده مغاک شکسته عایب هولناک و سهناور حایل راه شده بود که گذشتن از آن امکان نداشت - درین صورت سپه سالار راجپوتان را به سخنان عاطفت آمیز و کلمات عبرت انگیز سرگرم ستیز و آویز ساخته دلیرانه بر قلب لشکر مخالف زد - و از صدمهٔ باد حملهٔ شیران شرزه لرزه و تزلزل در ارکان ثبات قدم مخالفان افتاده دیگر امکان توقف و مجال استقرار در مکان آنها را نماند - مگر چندی که سر به بدنامی فرار فرو نیاورده بزبان دهن سنان رجهٔ راجپوتان از دهان زخم خیر باد جان گفتند - قضارا درین اثنا از آنجا که کارگریهای بحت موافق و یاوریهای اقبال مساعد است که بنابر حسب ظاهر بحسن اتفاق زبان زد میگردد - آبکندی عمیق تنگ گذار بر سر لشکر شکسته آمد و ازین راه توزک افواج ایشان برهم خورد درین حال دلیران فرصت وقت دانسته قوسون یاقوت بدبخت را درمیان گرفتند - و حبشیان سیاه کار تیره روزگار را رعایت حق نمک آن نمک‌حرام کافر نعمت دامنگیر شده در حمایت و نگاهداشت و قطعاً رو گردان نمودند - کهیلوجی و عنبر و عادلخان برادر کوس اد ... و برادر زادهای او رخمهای‌کاری و جراحتهای منکر برداشتند و در آ... رو به هزیمت آورده سر خود گرفتند - و یاقوت مرتوب اجل رسیده خدا گیر که همگنان او را درمیان گرفته بودند آخر کار سر در کفران نعمت گم کرده با بیست و هفت و زخم نیزه و شمشیر از پا در آمد - و دیگر ... عموم حبشیان بر سر بیرون لاش او هجوم نموده ثبات قدم ورزید. و دکنیان نیز در صدد مدد ایشان شده باتفاق حمله آور گشتند - راجپو... حمیت شعار حمایت یکدگر کرده بمقام ممانعت و مدافعت مقا... درآمدند و بر سر این معنی نهایت پا افشودگی نمودند - و بار ...

کارزاری صعب بمیان آمده مصافی عظیم روی داد - و در آخر الامر به
- بست آلهی غالب و قاهر آمده مقهوران را شکست فاحش داد - -
چون آن تیره درونان کاری نساخته نتوانستند از معرکه بیرون تاختند یکه تازان
راجپوت تا نیم کروه رسم تعاقب بجا آورده گروهی انبوه را روانهٔ دارالبوار
ساختند - چون اولیای دولت قاهره را باوجود کمی انسان و کثرت آن
تباه اندیشان ازین دست فتحمندی دست داد - خصوص سزا یافتن یاقوت
کافر نعمت که بتازگی سرمهٔ چشم کوتاه نظران حق ناشناس و سرمایهٔ بصارت
و بصیرت بی بصران ناسپاس گردید - سپه سالار با سایر سران سکر گزاران
و سپاس گذاران برگسسته همعنان فتح و نصرت آسمانی دو گهری از شب
گذشته به معسکر اقبال جاودانی نزول نمود *

روز دیگر همیر راو و عبدالله سوائی و خداوند خان و سیدی سالم به
رهنمائی اختر بخت کار آرمای کار کرده خود را بادراک سعادت عظمیٰ بندگی
درگاه والا بر یک ساختند - و حلقه بر در دارالملک عبودیت که فی الحقیقت
مفتاح ابواب سعادت است زده راه بمقصد اصلی که در معنی
شاهراه نجات دارین است کشوده بموکب اقبال پیوستند - در همین
تاریخ یک پهر از روز سپری گشته خاصخانان بملچار سید علاول شتافته
اراده نمود که نقب شیر حاجی دارهٔ مهاکوت را که چندی پیش ازین خالی
ساخته بباروت انباشته بودند آتش دهد - مصا را فتح خان ازین قصد آگاهی
یافته آتش در جان او افتاد و دور از حوالی برآمد - و بی توقف دو کوهنذ
وکیل خود را نزد سپه سالار ارسال داشته از روی تضرع و نیاز پیغام داد -
که چون پیش نهاد خاطر و قرار داد اندیشه این عقیدت کیش ارادت پیشه
آنست که به تسلیم کلید قلعه ابواب امن آباد دولت و دارالسلام سلامت
بر روی روزگار خود و اهل حصار کشاید انسب آنست که آتش زدن نقب
را امروز موقوف دارند - و سبب تعویق و تاخیر یکروزهٔ قرار داد مذکور
آنست که این آشفته روزگار از روی بیچارگی و اضطرار با سرداران عادل خان
عقد وثیقهٔ عهد و پیمان را بروابط ایمان غلاظ و شداد برین جمله توثیق داده که
بی استصواب ایشان در سایر ابواب خاصه در باب مصالحه و معاهده مدخل
ننماید - بنابر آن امروز وکیل خود را نزد ایشان می فرستد و حقیقت تنگی
کار متحصنان بسبب شدت ضیق طریق تعیش که از طول مدت محاصره
و قلت غله و کثرت عسرت و وقوع بلای قحط و غلا ناشی شده بی مبالات

و تحاشی ابلاغ نموده اظهار سایر اسرار مضمره و افکار مخمره به عمل می آرد ـ اگر آن باطل ستیزان نیز بر سر راه صلح در آمده ازین در درآیند بهتر ـ و الّا بهانۀ عدم ایصال رسد و آذوقۀ کافی و رسانیدن مدد ناقع که از شرایط محافظت عهد معهود بل عمدۀ ارکان بیعت معقود بود سبب تجویز نقض عهد و نکث عقد می سازد ـ و خود مبانئ صلح و صلاح را تشیید داره مفاتیح بست و کشاد قلاع می سوارد ـ خانخانان بنابر آنکه روایح راستیِ گفتار از پیغام او استشمام ننموده خاطر نشان و دل نشین خود ساخت که مدعای او از استدعای مهلت یک روزه دفع وقت و توقع فوت فرصت بل ترصّد وقوع آفات تابعۀ تعویق و تاخیر که مستلزم درست نشستن نقش مراد بر تختۀ مکر و تزویر است ـ لاجرم ابواب اختیار و امتحان مفتوح داشته جواب باز داد که اگرچه از تاخیر ارادۀ مصالحه که موقوف بصلاح و صوابدید مراری شر اندیش باشد بوی خیر نمی آید و لیکن از باب اتمام حجّت ترک پرخاش و ستیز نموده یک امروز دیگر نیز به صبر و شکیب میگذاریم ـ و فتح خان اگر در مقام نصب منصوبۀ دغا و فریب و ترتیب مقدمات رنگ و نیرنگ نیست می باید که از سر حیله وری و افسونگری درگذشته پسر خود را به معسکر اقبال ارسال دارد ـ و اظهار صدق گفتار خویش نموده مافی الضمیر خود را درین ضمن به ظهور آورد ـ و چون پیغام بدو رسید و از فرستادن پسر اثر ظاهر نه شد باشارۀ سپه سالار آتش در نقب زدند ـ و تمام یک برج با پانزده گز باره یکبار بهوا پریده گذارگاهی در نهایت کشادگی و پهناوری کشاده شد ـ و عمده ارادۀ هواخواهان بر طبق دلخواه از قوه به فعل آمده اصل مادۀ یورش آماده گشت ـ دلیران شیر دل درین یله نیز از قضا حذر و از بلا پرهیز ننموده بی ابا و محابا سمندروار در آن بحر زخّار آتش بی زینهار غوطه خوردند ـ و مطلقا بغلولۀ توپ و تفنگ و بادلیج و ضرب زن و حقۀ باروت و امثال آن که متواتر مانند ژالۀ ابر بهاران در باران بود مقید نگشته خود را بدرون انداختند ـ چون آن حصن حصین نیز بمفتاح اقبال کار کشای و طالع ارجمند خدیو آفاق گیر عدو بند مفترح شد و خاطر همگنان من جمیع الوجوه جمع گشت وقت محاصرۀ دیگر بارها شده هنگام اهتمام مقدمات فتح باقی حصون در رسید ـ سید علاول و سنگرام و بولم بهادر که بیرون شهر حاجی بر کنار خندق ملهار داشتند باستصواب رای

صواب آرای سپه سالار در درون قلعه به پرداخت ملچار پرداختند - و در پایان همین روز بهروزي اندوز سایر تمهوران ازسمت چمار تیکري باارادهٔ مقابلهٔ بهادران عسکر فیروزي اثر نمایان گشتند - و از کمال کوته نظري بر پلنگان شیر اوژن و هزبران مرد افگن که بی ناخن زنني هلال پیوسته با چرخ در جنگ مي زنند و بدون گزاره از سمت راس ایشان دمبدم با ماه و سیاره برسر پرخاش مي روند چشمک تحریک جنگ زدن گرفتند - چون ازین کاو کاو بیجا که شیوهٔ اجل رسیدگانست سپهر کین تور بی مهر رابه مهر خود چون پیمانهٔ زندگئ خویش پر کردند - و بانگیز کوشش خویش که شیوهٔ خون گرفتگان است چنگ و دندان گرگ اجل را که همه تن خار خار خون ریزیست بستیز خویش تیز ساختند - درین حال خانزمان و نصیری خان و چندی دیگر از امثال آن بسبیل مقاتلهٔ و مجادله بنابر صواب دید خانخانان روبروی آن دو رویان ده دله خاصه مراري و رندوله شدند - چون روز عمر آن تباه کاران سیاه روزگار را هنگام شام آمده بود و کوکب اجال آن ستاره سوختگان قریب به غروب مرگ و مشرف بر وبال هلاک شده بود چهار گهرّي از روز مانده بهادران فیروزي نشان عنان ریز جلو انداخته بیک دفعه بر ایشان اسپ تاختند - و بباد حملهٔ صر صر اثر دلیران که پیوسته درپیٔ شکفانیدن گل فتح است آن مشتی فرقهٔ تمرقد اثر که از بیم غنچه شده همانا نقطهٔ خال صفحهٔ روی میدان بودند همگي مانند پرچم پر خم سلسله مویان تار تار گشته برنگ خال از یک دیگر دور افتادند - درین پراگندگي چندین آدم و اسپ ایشان بدست یغمائیان سپاه ظفر پناه در آمد - و یکه تازان مرکب سعادت را شب هنگام بمضرب خیام نصرت سالم و غانم معاودت روی داد -

از سوانح نمایان دولت پایدار ابد پایان که درین احیان اتفاق افتاده رفتن مال و منال و عرض و ناموس و بنگاه و عیال ساهو مخذول و رندوله مقهور است - و سبب ظاهري و علت صوري این معني سواي کارگرئ اقبال این بود که چون پسر سحلدار خان نظام الملکي که او نیز در آن خانه خطاب پدر یافته بود و اختیار کشاد و بست قلعه نباتي از قلاع حصینهٔ دکن که در نواح کالنه واقع است بدست او بود - از [illegible] بهبود خواهي خویش خواهان ادراک سعادت عبودیت مالک رقاب ملوک عالم گردید - و آرزوی بندگي درگاه سپهر اشتباه حضرت بادشاهي

در خاطر راه داده این معني را بخانخانان انها نمود - خان کامگار غائبانه
او را بمراحم و عواطف بادشاهانه استظهار بخشیده سرگرم انصرام پیش نهاد
این اندیشه نمود - او باین امیدواري از حصار مذکور به قلعهٔ کالنه آمده
پیغام گذاری زبان آور نزد خانخانان فرستاد که این به اندیش امیدوار بنابر
گفته و پذیرفتهٔ سپه سالار نامدار از قلعهٔ نباتي تا به کالنه آمده مترصّد است
که بنابر تصدیق قول خود کلید حصار مذکور را بهرکه اشاره نماید تسلیم نماید
بعد ازآنکه فروغ صدق قول این دولتخواه بر ضمیر منیر دولتخواهان پرتو افگن
گردد بموکب سعادت گراید - خانخانان بنابر مقتضای بخیر خواهيِ
اولیای دولت بادشاهي مزید مهرباني نسبت بدو منظور داشته جواب
داد که چون درینولا بیضاپور بنگاه رندوله و ساهو شده اگر او را اظهار
جانسپاری و سربازي بدآنجا ترکتازي نموده دستبردی نمایان نماید درین
صورت دست آویزی شایان برای ادّعای دولت خواهيِ خود و وسیلهٔ
متین بجهت در خواه بندهای درگاه در باب او بهم رسانیده خواهد بود
و این معني باعث امیدواريِ کليِ او خواهد شد - محلدار خان این
معني مقدر را که از روز نخست از خدا خواسته بر سر موضع مذکور تاخت
آورد - و از آنجا که حسن اتفاق بآساني باعث نشست نقش مرادی
چند مي گردد که از آن دست نقشهای درست د ور دست و نیروی بازو
نه نشیند - درین نزدیکي زن و دختر ساهو را با خزانه و نفایس او از جنیر
به بیضاپور آورده همانجا مکنون و مخزون ساخته بودند - مجملاً جمله
اینها بدون ممانعت و مدافعت احدی از احاد چنانچه بآنگونه خصوصیات
خصوص درین مرتبه آساني قرار داد خاطر او نبود بالتمام بدست
محلدار خان و همراهان او در آمد - و مبلغ یک لک و پنجاه هزار هون نقد
باجناس گرنمایه و چهار صد سر اسپ از ساهو و دوازده هزار هون از اسباب
رندوله سوای آنچه خان مذکور به قبضهٔ قبض و ضبط در آورده بود بدست
تاراجیان یغما پرست افتاد - و بشامت نحوست و بدسگالي ازین دست
خرابيِ عرضي و مالي بدیشان رسیده خذلان زدهٔ جاني و مالي گشتند -
چون حقیقت کار به سپه سالار رسید آفرین نامهٔ متضمن بانواع تحسین
و استحسان بخان مذکور نوشته ارسال داشت - و او حسب الاستصواب
خانخانان عیال ساهو را به جعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خود روانهٔ
دولت آباد شد *

از سوانح عسکر اقبال چون بنابر سعئ جمیل و جهد مشکور نصیری خان نقب حصار کالاکوت که اهتمام تمام آن بعهدهٔ تعهد او بود در عرض سه روز تمام شد سپه سالار نامدار از راه عاقبت نگری و خاتمه اندیشی بخاطر آورد که زینهٔ چند ترتیب دهد - که اگر بالفرض بحکم اقتضای قضا چنانچه بعضی از اوقات رو می دهد آتش باروت در نگیرد یا حسب المدعا کارگر نیفتاده رخنهٔ دیوار بر وفق دلخواه بکشایش نگراید هنگام یورش از آن نردبانها بدیوار حصار بر آیند - بنابر آن آتش دادن نقب در تاخیر افتاده روز سی و یکم خورداد قرار یافت تا درین عرض زینه پایها مهیا شود - چون درین حال فتح خان از قرار داد مذکور بمیعاد مقرر خبر یافت - و قطع نظر ازین معنی کرده می دانست که آن حصار نیز عنقریب مفتوح شده مال و جان و ناموس او و نظام الملک عرضهٔ فنا و زوالست - ناچار عبدالرسول پسر خود را نزد خانخانان فرستاده زینهار خواه و امان طلب آمد - و از روی جزع و ضراعت چنانچه مقتضای حال و لازمهٔ وقت شفیع انگیزان شماعت طلب است پیغامهای عجز آمیز و رقت آمود در باب خود و بی نظام داده بهمه ابواب اظهار خجالت و ندامت تمام نمود - و از خسارت و غرامت کردهای ناکردنئی خویش خصوص جرات و جسارت نسبت باولیای دولت روز افزون که همگی نتیجهٔ افسانه افسون و مکر و دستان کج اندیشان و ناراستان و ثمرهٔ فریب و دمدمهٔ غرض پرستان و فتنه اندوزان بود شکایت تمام بظهور آورده التماس اغماض عین از کوتاه نظریها کرد و امان مال جان و عرض و ناموس و خان و مان بدست آویز تسلیم مقالید باهی قلاع نموده دم نقد مهلت هفت روز برای نقل و تحویل اهل و عیال خود و بار ماندگان عنبر پدرش و مردم نظام الملک از سپه سالار درخواست - و عبدالرسول اعز و ارشد اولاد خود را که بجهت اطمینان خاطر اولیای دولت و توثیق گفته و پذیرفتهٔ خود در باب پاس عهد و وفای وعده ارسال داشته بود ترقف او را بطریق وثیقه مقرر نمود - مجملاً بحکم آنکه سپه سالار می دانست که محرومئی حاجت خواه مقرون برضای جناب الهی نیست - و یاس ارباب امیدواری خصوص امان طلبان زینهاری مرضی خاطر اشرف نه - لا جرم بجهت تحصیل رضامندئی حضرت خداوندی و خوشنودی و خورسندئی ولی نعمت حقیقی و خدای مجازی خویش که ذات اقدس آن حضرت بالذات مقتضی اعطاء ارباب استشفاع و اعطاء امان باصحاب استیمان است خصوص در باب زینهار جوی اهل

اسلام و ایمان - لاجرم بر بیچارگی و انکسار و اضطراب و اضطرار او رحم نموده نخست او و سایر متحصنان را بمال و جان و عرض و ناموس امان داده خانمان بر همگنان مسلم داشت - آنگاه بنابر پیروئی طریقهٔ مسلوک آن پیشوای سلاطین حال و استقبال که کامروائی نیازمندان و قضای حوایج محتاجان و بخشش مال و بخشایش جان مقتضای طبع فیاض آن حضرت است درباره او به جان بخشی تنها بسنده ننموده و اکتفا بمجرد عفو نکرده بمحض دادن امان از خود خورسند نگشت - و چنانچه دستور مقرره و آداب معهودهٔ آن قدردان ارباب کرم و قبلهٔ کرام است ابواب بخشش و بخشایش در هر باب برروی او مفتوح داشت - و سایر مدعیات او خصوص باربردار و مراکب و مدد خرچ سرانجام نموده مجموع فیلان و شتران خود را با چند بالکی و دو نیم لک روپیه بار بر همان فیلان و شتران کرده بجهت او فرستاده و داد درمانده بخشی و عاجز نوازی داد داد و دهش را آئینی دیگر نهاد - فی‌الواقع کدامین کرم پیشه جز اولیای دولت پایدار مراتب نوازش دشمن را بدین پایه رسانیده که بعد از بخشایش جان بدشمنان جانی و اعدای دولت جاودانی بخشش را این مایه رسائی دهد که پیل بالا درهم و دینار بر بالای پیل بار کرده بدیشان بخشد *

ملخّص سخن چون فتح خان ازین دست قلعه کشائیهای کریمانه بعد از آن سایه عدو بیدیهای رستمانه مشاهده کرد درحال مفاتیح سایر قلاع و حصون را نزد سپه سالار فرستاده بزودی شروع در نقل و تحویل احمال و اثقال و اهل و عیال خویش و نظام‌الملک و سایر متحصنان نمود - و بست و کشاد همگی دروازه را بدست معتمدان سپه سالار داده خود با نظام‌الملک و جمیع منتسبان و همگی درونیان در روز دوشنبه ششم تیر ماه الٰهی از قلعه بیرون آمد و یکباره جمیع حصون و بارها با قریب یکهزار توپ خورد و کلان و سایر اسباب مایحتاج قلعه داری بتصرف اولیای دولت و تحویلداران سرکار خاصهٔ شریفه درآمد - و سپه سالار نامدار و مجموع اولیای دولت پایدار داخل قلعه شده نخست در مسجد جامع دولت آباد که از کثرت اجتماع عساکر جهانگیر در آنولا مصر جامع شده بود دعای ازدیاد دولت ابد بنیاد بجا آوردند و خطبهٔ عروس ملک هفت کشور بتازگی بر فراز منبر سدره پایه برخواندند - و ملایک هفت آسمان در نهم درجهٔ منبر نه پایهٔ سپهر برآمده خلود جاه و جلال صاحبقران دوم در طي دعا استدعا نمودندم

درآن میانه جبرئیل امین آمین گوی و دعا طلب آمده مزید جاوید دولت و اقبال این دولت کدهٔ عظمی که مطلب عمدهٔ اهل آسمان و زمین است از درگاه بخشندهٔ بی منت درخواه نمود - امید که دولت ابد قرین این صاحبقران کشورستان چنانچه بحسب طول از هندو کوه بدخشان تا جبال کامرود کوچ و آسام که در جوار ختا واقع است فروگرفته - و بحساب عرض از قندهار و غزنین تا قندهار دکن را بحوزهٔ اقتدار درآورده - عنقریب قاف تا قاف آفاق یعنی قیروان تا قیروان را مانند مهر انور که از کشور خاور تا اقلیم باختر را بزیر تیغ و نگین دارد به تحت تصرف در آورد * بیت *

این دعائیست که بر اوج فلک نا رفته
کندش لطف الٰهی بقول استعجـــال

مجملاً عرضداشت سپه سالار متضمن بشارت فتح و فیروزئ اولیای دولت نصرت روزی و مژدهٔ کشایش حصاربند دولت آباد روز بیر از ماه تیر که بنابر رسم معهود هرسال انجمن حضور پرنور بآذین جشن عید گلابی زینت پذیر بود - و بندگان حضرت در عین کام بخشی و کامیابی سعادت افزای بیت‌الشرف سریر و خلافت بودند رسید - و هوا خواهان دولت کدهٔ جاوید مصیر رسوم مبارکبادئ دو عید سعید یکجا بجا آورده اهل سور و سرو نوای شادی بذروه چرخ رسانیدند - حسب الامر عالی گورکهٔ دولت والا را بنابر رسم شادیانه بنوازش بادشاهانه نواختند - و همدرین انجمن فردوس آئین بادشاه دنیا و دین بمبارکی بر سر حق گذارئ بندهای وفادار و سپهداران جان سپار آمده نخست سپه سالار را بعنایت خلعت خاصه با نادرئ تکمهٔ لعل و مروارید و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصگی محلی بزین زرین با ساز دول نام فیلی مزین به یراق نقرهٔ و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی دیگر سرافراز ساختند - و خان زمان و نصیری خان را نیز از مرحمت خلعت و اسپ و فیل برنواخته همگی را بدست سید لطف علی بخاری ارسال داشتند - و نصیری خان را بخطاب مستطاب خان دورانی کامل نصاب بلند نامی و کامیاب شادکامی ساخته مرتبهٔ منصبش را بپایهٔ پنجهزاری ذات و سوار از اصل و اضافه رسانیدند - و مساعئ جمیله سایر بندهای درگاه که هر یک درین یساق توفیق تردد یافته مصدر امور نمایان

شده بودند مشکور افتاده همگي منظور نظر عنایت گردیدند و هر یک سزاوار حال و قدر سرفراز شده نتیجهٔ نیکو بندگی یافتند *

چون درینولا که این سهم اهم بانصرام رسیده پیش نهاد خاطر بر وجه احسن بپایان رسیده بود و کار بمدعا و روزگار بکام اولیای دولت ابد فرجام گشته همگی کامیاب و مقضي المرام شده بودند - و اعداء این دولت کده جاوید بنیاد لله الحمد بالتمام مقهور و مغلوب و مخذول و منکوب گشته - چنانچه بالفعل در سرحد ممالک جنوبی کاری نمانده بود که بخمریت و خوبی سرانجام نیافته در حیز قوه مانده باشد - با این معانی بهادران جان سپار اخلاص شعار در مدت محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد که از آغاز تا انجام چهار ماه کشید انواع تعب و مشقت و مضرت و اضرار کشیده بودند - خصوص به علت عسرت و تنگي معاش که از رهگذر قلت آذوقه ناشی شده بود - معهذا مدت مذکور را پیوسته در معارک بمقابله و مقاتلهٔ غنیم که سایر حساب عدد و حسب عدت مراتب متعدده از اهل وفاق بیش در پیش بودند گذرانیده همه جا بمحض تلاش و کوشش فایق آمده بودند - و با این معانی اغلب اوقات به نوبت همراهئ عملهٔ کهي گزیده مکرر برای رسانیدن رسد از دولت آباد به برهانپور که نزدیک بصد کروه رسمی است آمد و شد می نمودند - چنانچه بی ارتکاب تکلف مي توان گفت که پای راکب درین مراتب از خانهٔ زین بر روی زمین نرسیده باشد و پشت مراکب ایندا بدر کل روی جل ندیده - بنابر آن رای صواب آرای سپه سالار برین جمله قرار گرفت که نگاهبانئي حصار دولت آباد و مضافات آنرا بیکی از سرداران کارگذار جان سپار سپرده خود با باقی بندها که از کفایت پاسبانئي قلعه فاضل اند و فتح خان و نظام الملک را همراه گرفته متوجهٔ برهانپور شود - و چندی در آن مقام امن و سرور آرمیده فارغ بال و خوشحال قرار گیرد تا سپاهیان نفسی چند بآسودگی برآورده ستوران را آسایش دهند - و بر طبق این دستور صواب اساس که موافق قانون خرد آئین سلاطین آفاق گیر کشور کشای است کاربسته از سر نو بعدو بندی و اقلیم کشائی در آیند - بالجمله چون ارباب وفا و وفاق در آن سهم دشوار و یساق شاق سختئي بسیار و مشقت بیشمار کشیده بودند و معهذا در قلعه آذوقه نبود که آنرا سرمایهٔ قلعداری توان نمود - لاجرم کسی از دلیران بی گرهٔ جبین به قبول این امر صعب مبادرت نمی نمود و متصدئي تعهد و تکفل این کار دشوار نمي شد - درین حال خان دوران، که ارادت صادقش

از اکثر فدویان دیرینه نصیریان اخلاص آئین پیش و از رهگذر قدم خدمت و صدق عقیدت هزار قدم در پیش بود - بکشاده پیشانی تقدیم این خدمت بر خویش گرفته از روی صدق ارادت گام همت فرا پیش نهاد - و چون خانخانان خان مشار الیه را سزاوار این امر دشوار سخت هنجار دیده دانست که اقدام باین سهم کما ینبغي از دست خان مذکور مي آید - و معهذا جمعیت نمایانی که شایان سرکردن این کار باشد نیز دارد - چنانچه باوجود این مراتب در آن یساق دو هزار سوار جرار کار طلب کارگذار وجود همیشه همراه داشت - ازین رو دیده و دانسته این خدمت را بدو گذاشته سید مرتضی خان و چندی دیگر از ارباب منصب والا را بهم راهي او باز داشت - و خود با خان زمان و دیگر سرداران فتح خان و نظام الملک را همراه گرفته متوجه مقصد شد - و در عرض راه مرتبهٔ تفرقه اثر بیجاپوري همه جا از دور خودنمائي نموده مراسم شوخ چشمي بجا مي آوردند - چون لتي چند از بهادران موکب اقبال بآهنگ گوشمال ایشان جلو مي انداختند جای خود را گذاشته بپای ادبار بوادي فرار مي تاختند - و در طي بعض ترکتاز کار شان از دستبازي بسرباني نیز مي کشید - چنانچه تانا جي در رویه از جمله سرداران عمدهٔ عادلخان درین میان به قتل رسید - چون نواحي ظفر نگر سرمنزل سپاه ظفر دستگاه گردید بنابر آنکه ذخیرهٔ بسیار در آنجا انبار شده بود و خیل بنجارهٔ بیشمار بموجب طلب خانخانان و سزاولي متصدیان برهانپور از نزدیک و دور در آنجا جمع شده اراده داشتند که بهمراهي لشکر بادشاهي به برهانپور بروند و چون خبر رسیدن ایشان بسمع رسیده بود ازین رو نرخ غله رو بارزاني آورده بود - لاجرم سپه سالار رفاهیت عسکر منصور منظور نظر داشته چندی قرار توقف در آن جا داد - درین حال مراري و باقي مخذولان انجمن کنکاش آراسته رای فساد بنیاد شان بر آن قرار یافت که از سر ستیز و آویز درگذشته بدست آویز عجز و نیاز در دامان طلب صلح و صلاح آویزند - و شاید که ازین راه پی به سرمنزل عافیت و سلامت برده ازین در ابواب امن و امان بر روی روزگار خویش کشایند - بنابرین فرهاد پدر رندوله را برای درخواه این استدعا به لشکرگاه بندهای درگاه فرستادند - و بحکم آنکه خردمندان گفته اند که گفته و پذیرفتهٔ غدّاران وثوق و اعتماد را نشاید و پیمان مردم بي دیانت و عهد مکّاران نا استوار زینهار خواه که از عدم دین و ایمان

ناشي مي شود اگرچه مؤكّد بايمان باشد مانند نفحهٔ گل و نشاء مل دمی بیش نپاید - آن نوئین حکمت منش خرد آئین مطلقاً عهد آن کم فرصتان بد عهد را محل اعتبار نشمرده اصلا قبول معاهد ننمود - و بی بمقصود آن مطرود چند برده فرهاد را که مدارکار بنیاد تربیب و دستان نهاده داستان مکر و فریب مي سرائید- و افسانهٔ افسون و خدعه مي خواند - نیل حرمان بر رخسار کشیده علی الفور بی نیل مقصد باز گردانید - آن کوتاه نظری چند باندیشهٔ دور و دراز تا دولت آباد یکسر شتافته بخاطر جمع درهمان ملچارها که بهادران عسکر ظفر آثار ساخته فرصت هدم آن نیافته بودند جای گرفتند - و خاندوران درین آوان که آن کوتاه نظرتان دراز امل به عمل به فکرهای دورازکار دور دایرهٔ قلعه را چنبروار درمیان گرفته آن آهنگ خارج داشتند که این حصار خیر آثار را بزور دست و ضرب بازو فتح نمایند مکرر از حصار بند بر آمده بضرب تیغ بیدریغ آن مخدولان را تنبیه و تادیب بلیغ نمود - و بنابر آنکه رعایای پرگنات دولت آباد و نواحي آن بعلت درست عهدي و حسن سلوک همگنان از سردار و احاد سپاه ظفر پناهٔ آرمیده دل و مطمئن خاطر شده مي دانستند که من بعد سروکار باولیای دولت پایدار دارند غلهٔ بسیار به فروختن آورده بودند - متحصّنان در مضیق محاصره از رهگذر کمئي آذوقه تنگي کمتر کشیده حال شان بعسرت نکشید - و چون خانخانان از دلیرئی غنیم خبر یافت مصلحت در چشم نمائی بدان خیره نظران دیده اواخر ماه تیر با لشکر بسیار و حشم بیشمار با آذوقه بیدرنگ از ظفر نگر متوجهٔ دولت‌آباد شد - و دکنیان ازین معنی آگاهي یافته از فتح قلعه نومید گشته پیشتر عزیمت هزیمت در لباس معاودت نموده بودند - لاجرم دیگر مقید به هیچ چیز نه شده با شتاب تمام متوجه بیجاپور شدند - چون خانخانان که درین ایلغار از برید سریع السیر صر صر و پیک تیز تگ نظر قصب‌السبق سرعت و عجلت در ربوده بود به قصبهٔ تری گانو رسید - همانجا قضیهٔ ناگزیر اهل نفاق را شنیده بمقتضای وقت هزیمت غنیم را غنیمت عظیم شمرده تصویب رای به معاودت برهانپور نموده ده هزارگاوغله باررا با خان‌زمان روانهٔ دولت آباد نموده تاکید کرد که بعد از رسانیدن غله زود بر گردد - مجملاً سپه سالار بعد از ورود برهانپور بنابر غور اندیشهٔ خوض پیشه کم خردئي فتح و خان خرد سالئي نظام‌الملک را پیش نظر عاقبت نگر داشته از روی

احتیاط هر دو را نظربند نگاهداشت - و جمعی را به نگاهبانی برگماشته بمقتضای پیمانی که در باب عدم تصرف در اموال او بسته بود عمل نموده همگی اینها را بارباب امانت و اصحاب دیانت سپرد - چون درینولا امر عالی از روی عنایت تمام دربارهٔ خان دوران برین جمله زیور صدور یافت که سید مرتضی خلف صدر جهان را که از خانه زادان معتمد درگاه است در قلعه گذاشته خود بر جناح استعجال بصوب صوبهٔ مالوه که ضبط آن بعهدهٔ او قرار یافته برگردد - لاجرم حسب‌الحکم پنجاه هزار روپیه برسم مدد خرج تسلیم خان مذکور نموده و قلعه را بدو سپرده در عرض دو ماه داخل برهانپور شد *

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین احیان از عرضداشت راجه بهارت مرزبان ولایت تلنگانه بمسامع اولیای دولت رسید فتح قلعه دیگلور است که روزئی عسکر منصور شد - بعد از آنکه بولا و سیدی مفتاح حارسان قلعهٔ مذکور مکرر مالشی بسزا یافته بوادئی فرار شتافتند - و خود جان بدر برده مادر و دختر و زن نکاحی بولا را با یک زنجیر فیل به قید بهادران دادند - بهمه جهت فتح روزئی روزگار هواخواهان شده ازین عالم حصاری بدست آمد - بیست و هفتم تیر عنایت الله ولد قاسم خان و بهادر کنبو از بنگاله رسیده سعادت زمین بوس درگاه حاصل کردند - و سه زنجیر فیل از عنایت الله و دو زنجیر فیل از بهادر داخل فیل خانه شد *

هم درین روز سایر اسیران فرنگئی هوگلی بندر که همگی از خورد و کلان اناث و ذکور چهار صد تن بودند از نظر انور گذشتند - و قاضی و میر عدل حسب الامر بادشاه اسلام پرور ایشان را کلمتین طیبین تلقین نمودید - هر که به طیب خاطر و صدق نیت اسلام آورد انواع عواطف دربارهٔ او مبذول افتاده براتبهٔ مقرر رسید - و از آنانکه بنابر فرط قساوت قلب و شقاوت جبلئی ازلی ازین سعادت عظمی اختیار حرمان نصیبی نمودند نیز چند تن بیکی از امرای عظام سپردند - که همگنانرا در مضیق مطمورهٔ زندان محبوس داشته به تهدید قتل و تنگئی حبس در باب قبول اسلام مکلّف و مجبور سازند - اگر کسی را این سعادت روزی شود حقیقت بعرض رسانیده روزیانه برای او بگیرند - باوجود این پایه اهتمام بادشاه اسلام اثری برین مراتب مترتب نشد و اکثری از تنگنای حبس به بئس المصیر سعیر شتافتند - و قلیلی

این درجهٔ والا و پایهٔ جلیل در یافتند - و چون سایر اصنام و اوثان آن گروه نابکار که کار فرنگ بل رشک کارنامهٔ مانی و نگار خانهٔ ارژنگ بود بنظر انور در آمد - از آنجمله آنچه صور انبیا علی نبینا و علیکم السلام بود حسب‌الامر اشرف در آب جون غرق کردند و باقی شکسته و عریق گردید*

بیست و پنجم امرداد مزاج وهاج آن فرازندهٔ تخت و افروزنده تاج از تاب عارضهٔ تپ و گرانئی سر که از رهگذر اختلاف هوای برشکال رونموده بود افروخته شد - و ازین رو عالمی سراسیمه گشته سر رشتهٔ قرار و آرام از دست دادند - و سوءالمزاج شریف آن جان جهان کالبد جهانیان را با جان سرگران ساخت و نزدیک بود که همگنان از فرط غم و وفورالم قالب تهی کنند - و این مایهٔ تلخ کامی میان طبایع و عافیت و دلها و آرام شکر آب ناسازی انگیخته کار بدآن کشید که دیگر بیکدیگر نسازند - مجملا درین حال خورد و بزرگ و صالح و طالح دست از کاروبار کوتاه کرده جهت دعای جاندارئی بندگان حضرت بادشاهی بدرگاه جناب الٰهی برداشتند -[۱] بکرم الٰهی بعد از سه روز عافیت عاجل و شفای کامل حاصل گشته اطبّای پای تخت به خلعت‌های گرانمایه و انعام چهارده هزار روپیه نقد سرفراز گردیدند - و مبلغ یک لک روپیه که شاهزادهای والا گهر و امرای نامور برسم تصدّق آورده بودند حسب‌الامر عالی بر نیازمندان گیتی قسمت یافت - و مبلغ پنجاه هزار روپیه که بیگم صاحب و سایر پرستاران محل سلطنت و مخدرات امرای عظام بر سبیل صدقه در درون شبستان خلافت

---

(۱) در نسخهٔ (ل) این سطور زاید رقم شده - وشفای عاجل و صحت کامل آنحضرت از شفا کدهٔ عنایات الٰهی طلب نموده درباب مزید عمرودولت جاوید آنحضرت مراسم استدعا بجاآوردند و مقارن دعای دفع این بلا و کوب کرّوبیان عالم بالالب بآمین کشوده ساکنان ملاء اعلی برای برآمدن برآمد این مطلب اجابت طلب آمدند- وعالمی دردعای خیر که خیرعالمی را لازم دارد- داد دعاگوئی وفاتحه خوانی وانعام ختمات قرآنی داده از دراقسام خیرات و تصدّقات و انواع اتفاق و ایثار درآمدند- وازین راه نیز استشفا نموده حلقهٔ استجابت بردر اجابت و باب قبول زدند- وعاقبت دعا مقرون انجاح شده ازدفع سوء المزاج حضرت صاحبقران ثانی که اصلاح گیتی در ضمن آن مندرج است ارجاء عالم امکان باز و از حالت فساد قرین صلاح وسداد گردید - قوایم طبایع و قواعد ارکان که وهن‌وفتور بدان راه یافته بود دیگرثبات و قرار گرفت - چنانچه بعد از سه روز الخ *

فراهم آورده بودند بزنان بیوهٔ بی‌روزگار مرحمت شده مرهم کافور درهم موجب راحت ناسور جراحت فقر و فاقه گشت - و قرص کهربای زر در مزاج دل خستگان حزین مرض احتیاج خاصیت شربت دینار بهم رسانیده باعث رفع خفقان قلق و اضطراب نیاز و ضربات پریشانی روزگار گردید - دوم شهریور سیف خان صاحب صوبهٔ اله آباد شرف ملازمت دریافته هزار مهر و هزار روپیه بطریق نظر گذارنید *

توجه والای بادشاهزادهٔ نامدار شاه شجاع حسب‌الامر اقدس ارفع اعلیٰ بسمت جنوبی بآهنگ تسخیر بلاددکن

چون اکثر ملک دکن به تحت تصرف و مملک این ممالک رقاب سلاطین روی زمین مانند اقطار اقالیم خاور و باختر بزیر تیغ و نگین مهرانور درآمد - و از فتح دولت آباد که دارالملک و کرسی آن بقعه و شاه نشین آن رقعه است وهن و فتور و سستی و قصور در ارکان قرار و استقرار دکن افتاده تزلزل در بنیاد تمکن و بنیان تمکین دکنیان راه یافته بود - بنابر آن قدوهٔ دولت خواهان مهابت خان در باب تسخیر بقیه ملک نظام‌الملک و بیجاپور مکرر در عرض عرایض بدرگاه والا رقم نموده از راه خیر اندیشی معروض داشت - که چون از لشکر کومکی این صوبه بنابر کشیدن یساق های شاق درین نارگی و نودی عدو بندی و کشور کشائی کما ینبغی متمشی نخواهد شد مناسب صلاح دولت آنست که بزودی هرچه تمام تر افواج بحر امواج از دریای لشکر منصور که مدتی مدید آسوده بوده بالفعل قوی نیرو و تازه زور اندر بسرداری یکی از شاهزادهای نامدار با سایر اسباب جهان کشائی باین صوبه ارسال یابند - لا جرم بندگان حضرت نیروی بازوی خلافت کبریٰ دویمین رکن رکین سلطنت عظمیٰ شاهزادهٔ جوان بخت شاه شجاع را بجهت تقدیم این امر عظیم برگزیده از روز یکشنبه ششم شهریور مطابق بیست و دوم ماه صفر ختم الله بالخیر و الظفر دو گهری سپری گشته آن برگزیدهٔ نظر عنایت را بمنصب ده هزاری ذات و پنجهزار سوار از سرنو تارک کامگاری بر افراختند - و از مرحمت عام و نقاره و طومان و طوغ و تشریف خلعت خاص با نادارئی تکمه زمرد و مروارید و شمشیر مرصع و کهپوهٔ

مرصع و در اسپ خاصه یکی بزین مرصع و دیگر بطلای بزین طلا و رتهه که از روی شگون و راه حسن فال چنانچه مکرر نگارش پذیرفته کشورکشایان این اقلیم در وقت توجه تسخیر سمت جنوبي براى سواري مي گزینند و فیلی خاصکي با یراق سیمین و پوشش مخمل زر بفت و ماده فیلی دیگر و اعطای مبلغ شش لک روپیه برسم انعام سرمایهٔ اعظام و اکرام بآن عظیم القدر کریم الذات بخشیده والا مرتبه و بلند آوازه ساختند - و بهنگام دستوري همت بر همراهي بدرقهٔ تائید جناب الٓهي گماشته دست بدعای استدعای فتح و نصرت آن بلند اختر از عطا کدهٔ فضل و افضال نا متناهي برداشتند*

از جمله امرای عظام و ارباب مناصب والا سید خانجهان و راجه جي سنگه و راجه بیتهلداس کور و اله ویردي خان و خواص خان که درینولا خطاب دولتخاني یافته و رشید خان انصاري و مادهو سنگه هاده و قزلباش خان و سید عالم و چندر من بندیله و راجه روز افزون و بهیم راتهور و راجه رامداس و اصالت خان و خلیل خان و یکه تاز خان و جمال الدین ولد قمر خان قزویني و حبیب خان سور و کرم الله ولد علی مردان خان بهادر از همه جهت چهارده هزار سوار از آنجمله هزار سوار احدي و هزار تفنگچي و پیادهٔ بسیار و بندوقچي و کماندار با دو هزار سوار دیگر از تابینان امرای حضور بملازمت شاهزاده مقرر گشتند - سید خانجهان به عنایت خلعت و اسپ و فیل و راجه جي سنگه واله ویردي خان و دولت خان و خلیل خان بمرحمت خلعت و اسپ و بعضي دیگر به عنایت اسپ و جمعي به سرو پای تنها سرافرازی یافته - اصالت خان از اصل و اضافه بپایهٔ هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار رسیده از تقدیم خدمت بخشي گري لشکر ظفر اثر معزز گردید - و ده لک روپیه از خزانهٔ عامره برای مدد خرج جزئیات دربایست عسکر موید همراه داده یازده لک روپیه از خالصات صوبهٔ مالوه برات دادند *

بیست و سوم ماه موافق چهارم ربیع الاول صادق خان که از سایر بندهای درگاه آسمان جاه بصدق ارادت امتیاز داشت و کرامت صفات را با خیر خواهي و نیک اندیشي عامهٔ خلق الله جمع نموده بود باندک عارضه راه ارتحال پیش گرفت - بادشاه حق گذار نظر بر حقوق خدمت دیرین آن نوئین ارادت آئین و مقتضای ادای حق اخلاص خالص تازه جعفر خان خلف الصدق او را که مکرر در مقام امتحان و اختیار نقد حسن عقیدت او جوهر درست بر روی کار آورده بود - و زر جعفري ارادت

صادق مادرزادش از خلاص آزمون بی غش بر آمده از سر نو منظور نظر مرحمت داشتند ـ و سرمایهٔ اعتبار ابدي و مادهٔ افتخار سرمدي آن سلسله مهیا و آماده ساخته اخلاف و اعقاب آن مرحوم را تا روز قیام قیامت بمراسم پرسش باین روش تارک مباهات بر افراشتند ـ که بادشاهزادهٔ عظیم‌القدر بلند اختر سلطان اورنگ زیب بهادر را برای دلدهي و خاطر جوئي او فرستادند که بعد از مراسم پرسش او را با برادرانش بملازمت رساند ـ چون همگنان بتازگي این سعادت عظمیٰ یعني انجمن حضور پر نور باکمال اعظام و اعزاز در یافتند هر چهار برادر را به ترتیب مراتب قدر و منزلت مقدار شان خلعت داده مفتخر و مباهي ساختند ـ و از افزایش مراتب مناصب پایهٔ قدر و مقدار همگي بدین موجب افراختند ـ جعفر خان بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و روشن ضمیر بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و عبدالرحمان از اصل و اضافه بمنصب هفت صدي دو صد و پنجاه سوار و بهرام از اصل و اضافه بمنصب پانصدي یکصد سوار *

بیست و پنجم شهریور مطابق دوازدهم ربیع‌الاول محفل فرخندهٔ میلاد حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم برسم معهود هر ساله انعقاد یافت ـ درین شب بزرگوار بادشاه دیندار از روی نهایت ادب بر اورنگ خلافت روی زمین جلوس اقدس نه فرموده مسند نشین گشتند ـ و برین سر نقطهٔ خاک اغبر را روکش چرخ اخضر ساخته هفت طبقهٔ زمین را پایهٔ کرسئي سپهر هشتمین دادند ـ نخست در آن محفل خاص خوان اطعام عام کشیده انواع اطعمه و اشربه و حلویات و تنقّلات و فواکه خشک و تر بترتیب چیده شد ـ و بعد از برخاستن خوان نوال روایح اقسام بخورات طیبه و نفحات انواع خوشبوبها از همه سو برخاست ـ و تمام آن لیلة‌القدر به تلاوت و ذکر گذشته بامدادان سائر ارباب فضل ودانش و اصحاب صلاح و تقویٰ را خلعت فجي و شال و امثال آن داده مبلغ بیست هزار روپیه بر جمیع ارباب عمایم و اصحاب فقر و فاقه قسمت فرمودند *

درینولا کمال دینداري و حق پرستئي حضرت بادشاه که هموارهٔ بر سر اظهار معالم شرع متین و اعلاء اعلام سنت حضرت خاتم‌النبین اند ظهور و بروز تمام نمود ـ چنانچه بتازگي باعث تحریض و ترغیب آن حضرت در اجرای احکام و حدود شریعت محمدي علی شارعها‌الصلوة و السلام شده

دیگر باره فرمان های جهان مطاع در باب تنفیذ اوامر نواهي ملت حضرت رسالت پناهي به حکام و متوليان سایر ممالک محروسه بتاکید تمام و مبالغهٔ بسیار خصوص در بارهٔ سیاسات شرعي ارسال داشتند ـ و در مادهٔ عدم احداث بیوت اصنام و منع و نهي کفره و از مرمت بتکدهای مشرف بر انهدام و شرب خمر و سایر مسکرات و بیع و شراء آن نهفته و آشکار و منع کفار و اشرار از ممانعت و تعرض احوال هندوی که ارادهٔ مسلماني داشته باشد و زجر آن مشرکان فجار در باب سوختن اموات به نزدیکي قبرستان اهل اسلام و ساختن قبه علامت [1][بر سر سوختگان] ایشان و منع آن ملاعین از سر ایذاء اطفال مسلمانان که بحسب اتفاق در قرای متمردان اسیر سپاهیان شده باشند تاکیدرا بسرحد احتیاط رسانیدند ـ راجه بختاور پسر راجه راج سنگه که براهنمائي سعادت اسلام آورده بود به عنایت خلعت و انعام ده هزار روپیه سر افراز گردید *

[2][هشتم] ماه مذکور اسلام خان که بعد از تغیر صوبه داري گجرات در عرض راه حسب الامر عالي از اوجین به برهانپور شتافته بود اردریافت ملازمت اسعد سعادت اندوخته هزار روپیه و هزار مهر برسم نذر و موازي یک لک روپیه را جواهر مرصع آلات از نفایس و نوادر گجرات بر سبیل پیشکش گذرانید ـ و نظام الملک و فتح خان که خانخانان نظربند مصحوب خان مذکور بدرگاه والا فرستاده بود در همین روز سعادت اندوز ملازمت گشتند ـ نظام الملک حسب الامر عالي حوالهٔ سید خانجهان شد که در قلعهٔ گوالیار بایکی از خویشان او که پیشتر در فتح احمد نگر بدست آمده بود یکجا نگاهدارد ـ و فتح خان را باوجود بد عهدي و شرارت سرشت و فساد نیت قابل منصب ندانسته مبلغ دو لک روپیه بطریق سالیانه مقرر نمودند و فیل نیز مرحمت شد *

دوازدهم ماه مذکور مطابق سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل و سه هجري فرخنده محفل جشن وزن مبارک قمري سال چهل و چهارم از ... بیشمار خدیو روزگار بآئین هر ساله آذین و تزئین یافت ـ سایر رسوم و آداب آن فرخنده روز سعادت اندوز بظهور رسید ـ چون قرار داد خاطر اشرف آن بود که هرگاه که سرداري سپاه ظفر دستگاه در یساقي از مهمات دولت یکی

---

(۱) ع [بر سوختگاه زنان] ل*   (۲) ع [دهم] ل*

از شاهزادهای والا قدر تفویض رود منصب والا بنام نامی آن والا گهر تجویز افتد - و در همین ایام چنانچه سابق ذکر یافت شاهزادهٔ شاه شجاع هنگام یورش دکن مرتبهٔ منصب عالی یافته بودند بنابرین بطریق اولی تعین منصب مهین شاهزاده لزوم عقلی داشت - لاجرم درین روز مبارک تارک شایستگی آن والاگهر بمنصب دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار و مرحمت خاص آفتاب گیر سربلندی یافته دقایق مقدار آن نامدار از عنایت علم و نقاره و طومان و طوغ و دستوری نصب بارگاه سرخ در سفرها به علو درجات اقتدار اختصاص پذیرفت - عمدة‌الدوله اسلام خان بخدمت میر بخشی گری از انتقال صادق خان و مرحمت خلعت سر افرازی یافت - و بنابر حسن اتفاق عدد حروف بخشئی ممالک تاریخ استسعاد آن فذلک افراد دفتر استعداد بدین سعادت عظمیٰ موافق آمد - خان دوران به مرحمت خلعت و شمشیر خاصه و اسپ و فیل و سعادت تعین در فوج بادشاهزادهٔ عالم شاه شجاع مختص گشته مرخص شد - شمس‌الدین ولد نظر بهادر بمنصب هشتصدی ذات و سوار و حیات خان داروغهٔ آبدار خانه به سرکردگی خدمتکاران و منصب هشتصدی ذات و دو صد سوار و باقی بیگ قلماق از زمرهٔ غلامان صاحب اعتماد بمنصب هفتصدی پانصدسوار و مکرمت خان بخدمت فوجداری اکبر اباد و منصب دوهزاری هزار سوار و قاضی محمد سعید از تغیر او بخدمت دیوانی بیوتات و منصب هزاری دو صد سوار و زین الدین علی برادر اسلام خان از تغیر او بخدمت داروغگی داغ و تصحیحه سر افراز و سر بلند گردیدند *

درین سال به تجویز منجمان دیگر باره طلا و نقره که هموزن آنحضرت شده بود بر ارباب استحقاق قسمت فرمودند - و بخاصیت تصدیق که دافع و رافع انواع بلیات است چنانچه اخبار مخبر صادق تصدیق آن می نماید در همه سال مطلقا مکروهی پیرامن وجود اقدس نگشت - درینولا پرسونم سنگه نبیرهٔ راجه راج سنگه که بدلالت هدایت از تیه ضلالت و غوایت انحراف جسته به شاه راه مستقیم حق گرائیده بود منظور نظر انور شده به سعادت مند نامور گشت - و بمرحمت خلعت خاصه و قرار روزینه انعام اکرام یافت *

پنجم ماه مذکور محلدار خان که سابقاً کیفیت نیکو خدمتی او گذارش

یافت از دکن سعادت گرای گشته بشرف ملازمت اشرف رسیده مشمول انواع عواطف گشته بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و عنایت خلعت و کهپوهٔ مرصع و اسپ و فیل یافته به نهایت مراتب مدعا رسید - و ضمّ انعام بیست هزار روپیه نقد با این مراتب جبر کسور و تلافي فتوری که باحوال از راه یافته بود نمود و بارفع حاجات و ارتفاع درجات در سرکار سونگیر از صوبهٔ بهار جاگیر یافت - دوازدهم ماه خیرات خان ایلچي قطب الملک که در نخستین سال جلوس همایون فال بایران شتافته بود اکنون معاودت نموده آهنگ گلکندَه داشت از سعادت اندوزي زمین بوس درگاه والا بکام خاطر فیروزي یافته سه راس اسپ عراقي با چند استر بروعي و شتر بختي و انواع نفایس اقمشهٔ ایران برسم پیشکش کشید *

بیست و پنجم ماه مطابق چهاردهم رجب سال مذکور خجسته انجمن وزن مبارک شمسي سال چهل و سوم از عمر پائنده بآئین فرخنده آراستگی یافت - و جمیع مراسم معهوده و آداب مقررهٔ این روز از داد و دهش بظهور رسید - علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری ذات و سوار سر سرافرازی بر افراخت - از بدایع امور غریبه که درین روز تفرج آن روی داده باعث حیرت نظارگیان شد اینکه مقرب خان دکنی اسپی معلم بازنده پیشکش نمود - که از کمال دلیری بی محابا با زنده فیلی که مست نبود یا چاوهٔ فیلی که بسیار کلان نباشد روبرو می شد - و دستها بر پیشانی و کلهٔ فیل استوار نموده خرطوم و سر او را بدندان می گرفت - چون فیل بزور از خود دور میکرد باز رخ بسوی هم نبرد آورده بر گرداگرد نبل فرزین وار خانه خانه جست و خیز در می آمد - و حریفانه مترصد غفلت خصم و منتهز فرصت خود بوده فرزین بند فیل می پرداخت - تا که رفته رفته خود را بحریف خویش رسانیده دندان بر کفل و سایر اعضای او بند می کرد و چندان شگرفی و بوالعجبی بظهور می آورد که فیل را بی دست و پا کرده در عرصهٔ میدان فیل بند مات حیرت می ساخت *

یازدهم بهمن منزل میمون شاهزاده‌داراشکوه که درینولا حضرت‌واهب متعال آن سعادت مند جاوید را از کریمهٔ سلطان پرویز مرحوم صبیهٔ فرخنده لقا کرامت فرموده نوید سعادت قدوم و برکت قدم داده بود از فیض ورود حضرت ظل سبحاني مورد انواع میامن آسماني و برکات جاوداني گردید -

بادشاهزادهٔ خردور سایر مراسم آداب چنانچه حق مقام بود بجا آورده دو تقوز پارچه با جمدهر مرصع به یمین الدوله و خلعتهای فاخره بهمه بندها عطا کرد *

انتصاب پذیرفتن رایات ظفر ایات موکب منصور به صوب پنجاب

چون خطهٔ خاک پاک لاهور که در حقیقت آبروی عالم آب و خاک است و بی شک بقعه ایست از بقاع مبارکهٔ ارض و لهذا بنا بر کمال دریافت قسمت سعادت از عهد باستان باز پیوسته جای تخت سلاطین عظام هندوستان و مرکز دولت ایشان بوده و نیز اکثر اوقات دارالسلطنت خداوندان این دولت کدهٔ عظمی شده ـ چون مدتی متمادی از ادراک سعادت ورود موکب مسعود این عزیز کردهٔ الٰهی مفتخر و مباهی نه گشته ازین برکت سامی بی نصیب بود ـ درین وقت که مدت محرومی بانتها رسیده نوبت سعادتمندیها در آمد این معنی محرک ارادهٔ آن حضرت آمده آهنگ نهضت بدآن سمت بر قصد اقامت و اندیشهٔ درنگ قهار گرفت ـ معهذا برخی از سعادت نصیبت های بقعهٔ کابل نصاب کشمیر دلپذیر نوید تمتع آن شد و موکد بسوح آن نیز گشته عزم آن سمت بمت جزم پذیرفت ـ لاجرم روز پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق سوم شهر عظمت بهر شعبان سال مذکور طلیعهٔ افواج بحر امواج موکب منصور بجانب پنجاب و صوب لاهور متوجه شد ـ و در موضع کهاب سامی که نزدیک دارالخلافه واقع است بجهت مصلحت تهیهٔ مصالح سفر احاد مردم و رعایت الحاق بازماندگان که ستوده آئین های این سلطان سلاطین رعیت پرور دادگر است سه روز درنگ اتفاق افتاده و از آنجا خان‌عالم را که در فن میرشکاری و نگهداشت جمیع جوارح طیور و درانیدن سایر جانوران شکاری مهارت تمام دارد بسعادت همراهی رکاب ظفر انتساب مفتخر و مباهی ساختند که تفرج صیدگاه پالم نموده از دهلی باز گردانند ـ و همدرین روز خان سپار الله بانعام هزار و پانصد اشرفی و حاکم خان را بمرحمت چهار صد اشرفی و شیر خان ترین را به ایت ده هزار روپیه اکرام بخشیدند ـ هژدهم ماه از آنجا کوچ فرموده بجهت رعایت احوال رعیت

جمعی از سپاهیان شکوه مند را بجهت نگاهبانی زراعت تعین فرمودند تا از عبور لشکر پهناور که بهنگام قلت عرض آن بیش از یک کروه می باشد ضرر کلي به زیردستان نرسد - و با این همه مردم متدین را متصدی برآورد پایمالی زراعت مقرر فرمودند که از روی حق و راه حساب بی حیف و میل جبر کسر و تلافي نقصان مالي ایشان از خزانهٔ عامره نمایند *

بیست و پنجم ماه مذکور مطابق چهاردهم شهر شعبان در قصبهٔ متهرا که از قدیم الدهر پرستشگاه معتبر هندوان است مقام فرمودند - چون در بیشهٔ برابر مهابن بر آن سوی رودبار جمن شیر تنومند گوزن افگن مسکن گرفته آزار و اضرار تمام بانعام و مواشی رعیت حوالی و حواشی می‌رسانیدند - بنابر دفع ضرر زیردستان بیدرنگ آهنگ میدان زبردست ددی چند نموده فیل سوار دو قلادهٔ شیر نناور و دو دیگر ماده را که در تنومندی ازینها زیاده بودند صید فرموده و یک شیر بچه زنده گرفته معاودت فرمودند - و شب این روز برکت افروز که لیلة‌البرات بود باوجود عدم تهیه سامان طرازان کارخانجات سلطنت بنابر امر گیتی مطاع هر دو کنار رودبار جون و کشتیهای‌میان آب را چراغان کردند که مانند آن درنظایراین روز بی‌نظیر در نظر نیامده بود - در منزل چهارم باز در عین گرمگاه روز دو شیر قوی هیکل را به تفنگ خاصه صید نمودند - یکی بوزن هفت من و ده سیر و دیگر که ماده بود به پنج من رسید *

چهارم اسفندار اعتقاد خان صاحب صوبهٔ دهلی در یک منزل شهر از کمال بلند اقبالی بسعادت تقبیل حلقهٔ هلالي رکاب مبارک آن سرور که تاج تارک گردن‌کشان هفت‌کشور است رسید - و ازین رو سرحلقهٔ‌سرافرازان گیتي از امثال و اقران خود شده برین سر فرق افتخار به فلک قمر رسانید - و روز دیگر سلیم گدّه که بر کنار رودبار جون واقع است از نزول اقدس آن حضرت روکش مدینة‌الاسلام بغداد گشت - و آب رودش که از زهاب چشمه سار کوثر و تسنیم است باعث ذهاب آبروی فرات و نیل گردیده آتش رشک در دل دجلهٔ بغداد بل در جان عین الحیات و سلسبیل افگند - این موضع در اصل بنا نهادهٔ سلیم خان پسر شیر خان افغانست که بعد از اساس افگندن چار دیوار آن بنابر عدم مساعدت روزگار فرصت عمارت نیافته ناتمام مانده بود - حضرت جنت مکانی را نزهت این مکان جنت نشان دل نشین افتاده آنرا عمارت و مرمت فرمودند -

و نشیمن‌های خوش و منزلهای دلکش بنا نهاده در هر آمد و شد دارالملک دهلی آنجا اقامت می نمودند - مجملاً حضرت سلیمان مقامی در روز دوم اقامت سلیم گڈه که هفتم ماه بود همعنان فتح و ظفر سوار شده بحسب زیارت روضهٔ حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه شتافتند - و بعد از اقامت مراسم طواف آن عالی مقام ادای وظایف زیارت آن حظیره حظیره که اشرف و ایمن اماکن متبرکهٔ این کشور است انعام خدام و مجاوران و امثال آن بجا آورده سوجهٔ زیارت مرقد مقدس قدوه السالکین و برهان العارفین سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیاء شدند - و از روی عقیدت تمام بر سبیل استفاضهٔ انواع میامن و برکات اندوخته به پرتو ترآب فاتحهٔ فایحهٔ مشاعل انوار مزید روح و راحت در آن خاک پاک بر افروختند - و مبلغ پنجهزار روپیه از سرکار خاصهٔ شریفه سوای آنچه شاهزادهای والا قدر گذرانیده بودند به حسب امر اعلی معتمدان درگاه والا باصحاب استحقاق دارالملک دهلی رسانیدند *

هشتم ماه جانب پالم ره گرای شده عمارت عالی که در آن مقام اساس نهادهٔ آنحضرت است از نزول اشرف سمو مکانت سپهر اطلس یافت - چهار روز در آن فرخنده زمین به نشاط صید و صید نشاط پرداختند. درین ایام صیدی غریب و شکاری عجیب اتفاق افتاد که تفرج آن صورت فرح آمیز زنگ از خاطر ارباب صید زدود - و صورت معنی مذکور آنکه چون حضرت کشور گیر اقلیم شکار درین نخچیرستان سرگرم نشاط شدند قضا را در اثنای صید و سیر یک روز از تفنگ خاصگی که بخاص بان موسوم است چهل آهو سیاه شکار شد - چون این قسم صید بدیع از هیچ صیادی که عمر به نخچیر افکنی صرف کرده باشد چه جای بادشاهان عظیم الشان منقول نیست - موجب افراط نشاط و باعث وفور انبساط طبع اقدس شد - چنانچه بی نهایت از جا در آمده فرمودند که ازین دست صیدی شاید از مبداء آفرینش هیچ بادشاهی شکار انداز را دست نداده باشد که دریکروز بدست خود از یک تفنگ چهل آهو زده باشد - طالبای کلیم از شعرای سرآمد پای تخت این رباعی به نظم آورده بعرض رسانید * رباعی

چون شاهجهان بادشه کشور گیر   افگند بصید گه پالم نخچیر
روزی به تفنگ خاصبان چهل آهو   افگند که نفگند یک صید در تیر

درینولا بعرض مقدس رسید که بحسن سعی ظفر خان ابدال والئی تبت

اطاعت پذیر شده روی زر از سکهٔ مبارک نام نامي و سر منبر را از خطبهٔ القاب سامي منور نموده‌و نه اشرفي مسکوک به سکهٔ مبارک که‌بر سبیل نمودرا با پیشکش بسیار از نفایس آن‌کشور ارسال داشته‌بود هفدهم ماه بنظر مبارک در آمد - بیست و ششم ماه ساحت سر زمین پرگنهٔ انباله که در عهد بادشاهزادگي داخل محل جاگیر خدیو هفت کشور بوده پیوسته پرتو توجه به عمارت و ترتیب آن محل قابل مي گماشتند - دریناولا بعد از مدت مدید فروغ پذیر پرتو ماه رایت ظفر هاله شد - و گل زمین باغی فردوس آئین که طرح افگندهٔ عهد سعادت مهد بادشاهزادگي بود از پرتو نزول سعادت مقرون و برکت قدم فرخنده مقدم همایون داغ رشک بر دل خرابستان ارم گذاشت-و چون آن مکان فردوس نشان در آغاز جلوس مبارک به نواب بیگم صاحب مرحمت شده بود عمارتي لایق شان پرستاران آن قرهٔ حور عین و رابعهٔ بنات سپهر برین نداشت - بنابر آن متصدیان مهمات آن پرگنه باساس نهادن نشیمن های دل نشین فرمان پذیر گشتند *

بیست و نهم قصبهٔ سرهند که از جمله خالصات است مضرب سرادق اقبال شد - و عرصهٔ باغ حافظ رخنه که در عهد حضرت عرش آشیاني طرح پذیرفته رفته رفته از ترتیب و مرمت جنت مکاني شاهد قابلیت آن بسرحد نهایت خوبي و مرغوبي گرائیده بود - و درختانش رشک طوبی شده سدره آسا به منتهای مرتبهٔ کمال رسیده بودند از میامن ورود اقدس غیرت افزای فلک اطلس گشت - و نشیمن های دلکش آن باغ که بغایت دلنشین و فیض بخش بودند از برکت نزول مقدس رشک فرمای هفت کاخ اخضر گردیده روکش این آبنوسي طارم مقرنس آمد - چون وقت قدوم موکب نوروز گیتي افروز نزدیک شده بود و درین نزدیکیها تا دار السلطنت لاهور جای دیگر که درخور تزئین انجمن جشن نو روزي باشد یافت نمي شد - بنابر آن بزم آرایان انجمن سور و سرور و پیرایه بندان محافل عیش و عشرت باتفاق سامان طرازان کارخانجات سلطنت بآذین بندي این بزم دلپذیر بر اطراف تالابی که متصل بباغ طرح افگندهٔ حضرت جنت مکاني بود مامور شدند *

[جلد اول تمام شد]